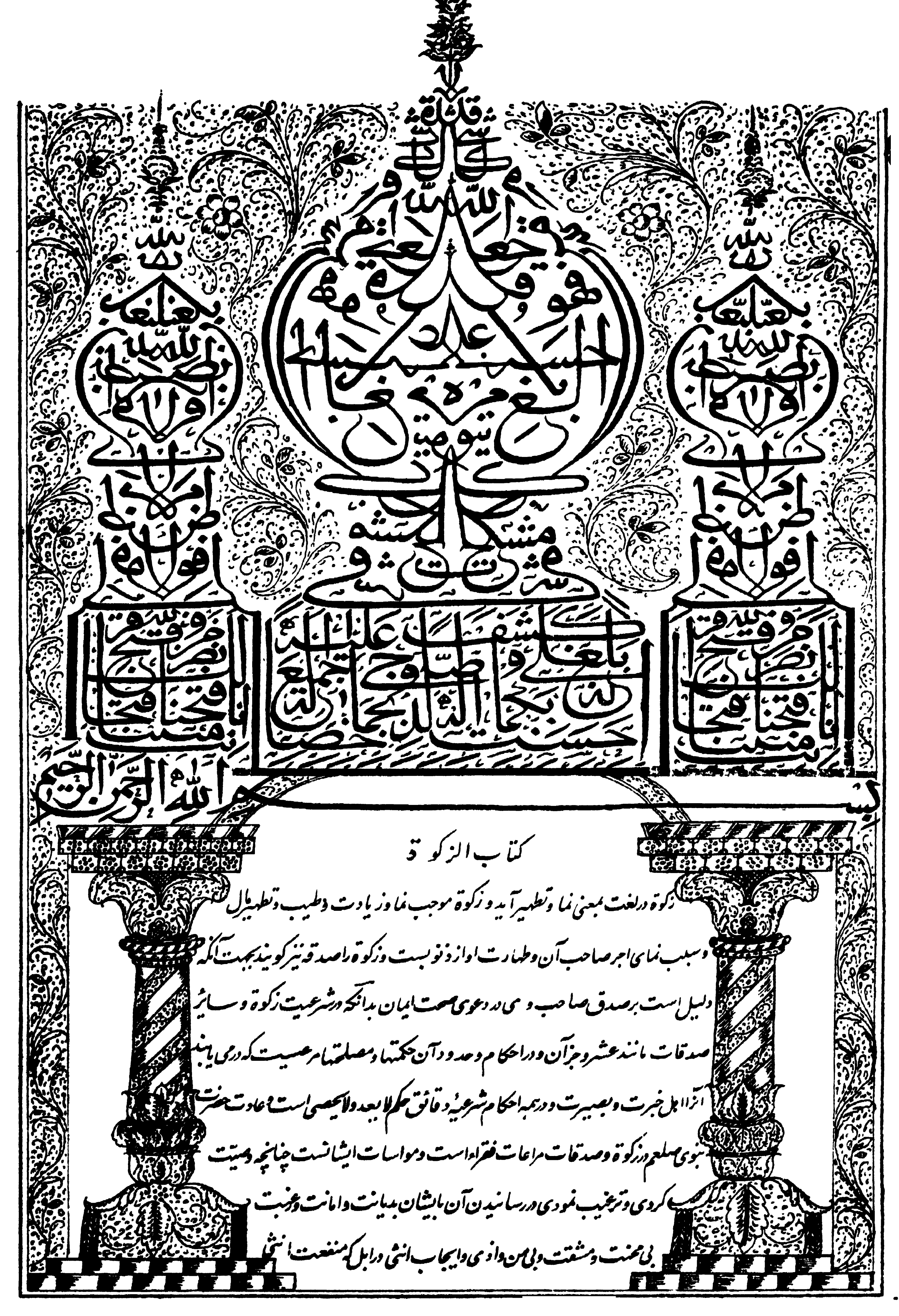


کتاب الزکوة

زکوة در لغت بمعنی نما و تطهیر آید و زکوة موجب نما و زیادت و تطیب و تطهیر مال
و سبب نمای اجر صاحب آن و طهارت او از ذنوبست و زکوة را صدقة نیز گویند بجهت آنکه
دلیل است بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان بدانکه در شرعیت زکوة و سائر
صدقات مانند عشر و جز آن و در احکام و حدود آن حکمتها و مصلحتها مرعیست که در می یابند
آنرا اهل خبرت و بصیرت و در همه احکام شرعیه دقائق حکم لا یعد و لا یحصی است و عادت حضرت
نبوی صلعم در زکوة و صدقات مراعات فقراء است و مواسات ایشانست چنانچه وصیت
کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان بدیانت و امانت و رغبت
بی محنت و مشقت و بی من و اذی و ایجاب اشی در اهل که منفعت اشی

دروی بیشتر از مذکوراست و نیز ازین باب است مراعات باصحاب اموال تا عمال برایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد اعتدال نکنند
و از اموال جیده و خلاصه انتخاب ننمایند و زیاده بر قدر فرض از هدایا و ضیافات نستانند و شرط نماو حولان حول که ناظر در تیسیر و رفق است
داخل آنست و هم از جهت رعایت حکمت و عدالت است که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج
کسان بآن فراوان تر است واجب گردانید تا دادن آن بآسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد یک صنف زرع و ثمار چنانچه
دانه خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد و صنف دوم بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند بشرائطی و تفصیلی
که در فقه مذکور است سوم صنف زر و سیم که قوام و معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدانست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد
در هر سال یکبار فرمود و در زروع و ثمار در وقت حصاد و کمال آن فرمود و نیز از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال و سهولت
و مشقت وی در مقدار واجب تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج ربع واجب کردد در مالی که بی مشقت و تکلف بدست آید همچو گنجی که بیابد از کان
یا از دفینه و آمدن سال در آن اعتبار نکرد ملکه در حال که بیابد بروی واجب شود که اخراج خمس کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی لابد است
نیمه آن که ده ربع باشد واجب کرده چنانکه در زروع و ثمار که بآب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیست ربع واجب کرد در آنچه بزیادت تکلفی
محتاج بود از دولابی که بآن از حوضها و جویها آب بکشند یا از چاهی بگاو و شتر و خر کشند و نیمه آن که چهل ربع است واجب شود در آنچه محتاج است
بعمل و تعب دائم از ارتکاب مشقت اسفار و رکوب بحار و ترقب و انتظار قیم و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب مصلحت
حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود چنانکه در نقره دو بیست درم و در زر بیست مثقال و در گوسفند چهل و در گاو سی و در شتر پنج که
در کمتر ازین نصابها چیزی واجب نبود **الفصل الاول** عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث معاذا الی الیمن فقال روایت است
از ابن عباس رض که آنحضرت صلعم فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و آمده است که آنحضرت بنفس کریم خود مشایعت او کرد
پیاده و معاذ سوار بود و گفت شاید که باز در نیابی ما را تو یا معاذ و هم چنین واقع شد پس گفت آنحضرت بمعاذ انک تاتی قوما اهل کتاب بدستیکه
تو می آئی قومی را که اهل کتاب اند تخصیص اهل کتاب بذکر بجهت اهتمام بحال ایشانست و گرنه در آنجا مشرکان هم غیر آن از اهل ذمه بسیار بودند فادعهم الی
شهادة پس نخست دعوت کن ایشان را بگواهی دادن ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فان هم اطاعوا لذلک پس اگر فرمان برداری کنند
ایشان ترا برای آن یعنی در این شهادتین کنند و مسلمان شوند فاعلمهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی الیوم واللیلة پس بدان
ایشان را که بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز و شب فان هم اطاعوا لذلک فاعلمهم ان الله قد فرض

علیهم صدقة پس اگر ایشان فرمان برداری کنند بر نماز پنجگانه پس بدان ایشان را که بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق فرض گردانیده است بر ایشان صدقه یعنی زکوة تقدیم اعلام بصلوة بر اعلام
بزکوة بجهت اهتمام و فضل اوست بر سائر اعمال نه که شرط آن باشد توخذ من اغنیائهم فترد علی فقرائهم گرفته شود صدقه از توانگران ایشان پس آن صدقه که توانگری را درین باب نهاده اند پس
باز گردانیده شود بر درویشان ایشان فان هم اطاعوا لذلک پس اگر ایشان اطاعت کنند مر صدقه را و بدهند آنرا فایاک وکرائم اموالهم پس دور دار خود را از نفائس اموال ایشان که چیده
چیده بگیری چنانکه شکم دار و فربه و جز آن بلکه هرچه که مالک بدهد بشرط سلامت از عیب و نقصان که در شرع جائز نیست واتق دعوة المظلوم و پرهیز کن دعای ستم کرده شده را فانه لیس
بینها وبین الله حجاب پس بدرستیکه نیست میان دعا کردن مظلوم و میان خدا پرده و البته بجناب صمدیت وی میرسد و مستجاب میگردد اگرچه کافر باشد چنانکه در بعضی اخبار آمده است
متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من صاحب ذهب ولا فضة لا یؤدی منها حقها نیست هیچ خداوند زر و سیم که نمی گزارد
ازان حق آنرا که زکوة است الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت صفحت له بتشدید گوفته شود و ساخته شود برای وی صفائح من نار صفیحها از آتش و صفیحه آنچه نرم شود
از کوفتن مانند آهن و مس و صفائح الباب تختهای در و صفیحه شمشیر پهنا و روی سنگ پهن را نیز گویند و صفیحة الوجه بشره پوست روی و صفائح از زر و سیم ساخته میشود و من نار از جهت آن
گفت که گویا از بس گرم کرده شوند و سختی گرمی آتش میگردد چنانکه فرمود فاحمی علیها فی نار جهنم پس گرم کرده میشود بران صفائح در آتش دوزخ فیکوی بها جنبه پس داغ کرده
میشود بآن صفائح پهلو آنکس وجبینه و پیشانی او وظهره و پشت او و تخصیص این سه عضو بداغ کردن بجهت آنست که جمع کردن مال و امساک وی برای طلب برتری و جاه و تنعم
تنعم بمطاعم شهیه و ملابس بهیه بود و جبهه آنکه روی گردانیدن از سائلان و اعراض کردن از ایشان و پشت دادن بایشان و اینها اشرف اعضای ظاهر اند و مشتمل اند بر اعضای رئیسه
که دماغ و دل و جگر است کلما ردت اعیدت له هرگاه که بر آورده شوند ازان صفائح باز گردانیده شوند برای آنکس باز برای داغ کردن چنانکه آهن گرم بار بار در کوره آهنگری در آورده
میشود و بر آورده میشود فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة در روزی که باشد اندازه وی پنجاه هزار سال که عبارتست از روز قیامت و این کنایت است از نهایت درازی
و سختی وی بر گناهکاران و این روز بر نیکوکاران چنان کند که دو رکعت نماز بگذارند اینجا طبع فلسفی حیران بود و در خود بپیچد و باطن ایمانیان منفتح و منشرح بود چنانکه هیچ تنگی و تیرگی را بدان
راه نبود والحمد لله حتی یقضی بین العباد تا آنکه حکم کرده شود میان بندگان فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار پس دیده شود راه وی یا بیند وی راه خود را یا بسوی
بهشت و یا بسوی دوزخ و یری بضم یا و فتح آن و سبیله بنصب لام و رفع آن هر دو روایت است قیل گفتند صحابه یا رسول الله فالابل پس چه حکم شتر که حق آنرا ادا نکرده باشد چیست و
عذاب تارک زکوة در روی چگونه بود قال گفت آن حضرت صلعم ولا صاحب ابل لا یؤدی منها حقها و نیست هیچ خداوند شتران که ادا نمی کند ازان حق آنرا ومن حقها حلبها
یوم وردها و حق واجب شتران اگرچه همان زکوة است ولیکن از جمله حقوق شتران که مستحب و در طریقه شکر گذاری حق گویا که حکم واجب دارد دوشیدن شتران است روز ورد بکسر
واو و سکون را بمعنی فرود آمدن شتران بر آب برای آب خوردن که مردم دران فراهم می آیند و تشنه بسر می باشند و ظاهر حدیث آنست که بترک این حق نیز عذاب شود و بالجمله نیست هیچ صاحب شتران
که ادا نمی کند حق آنرا الا اذا کان یوم القیمة مگر آنکه چون باشد روز قیامت بطح لها بر روی انداخته شود صاحب شتر از جهت شتران تا بروی بگذرند و پامال کنند بقاع قرقر بصحرای فراخ هموار که
وی کوه و تل نباشد و قرقر بفتح قافین و سکون رای نخستین نیز بمعنی قاع است و تاکید و صفت کاشفه اوست اوفر ما کانت در حال بودن شتران فربه تر و تمام نیست تر یا گرانتر و تنومند تر باشند
لا یفقد منها فصیلا واحدا در حالیکه گم نمی کند صاحب شتران ازان شتران یک بچه شتر را یعنی بچه نیز با شتران باشند و احتمال دارد که مراد بفصیل همین شتران باشند چه هر شتر بچه شتر است و معنی آن
باشد که گم نمی کنند صاحب شتران ازان شتران یک شتر را و مؤید نیست عبارتی که در بقر و غنم نیز باید تطأه باخفافها پامال میکنند این شتران آنکس را بسمهای خود و سم شتر را خف میگویند و سم گوسفند
ظلف چنانکه بیاید و تعضه بافواهها و میگزند آنکس را این شتران بدندانهای خود کلما مر علیه اولیها رد علیه اخریها هرگاه که بگذرد بروی طائفه نخستین شتران باز گردانیده شود
بروی طائفه پسین آنها یعنی هر بار که بگذرند و تمام شوند بار دیگر باز سر گیرند یعنی مکرر و دائم پامال کرده باشند و درین عبارت سخن میکنند و میگویند که ظاهر آنست که گفته شود کلما مر علیه اخراها
رد علیها اولیها زیرا که رد و رجوع در اولی واقع میشود نه در اخری و در روایت مسلم همین نسق واقع است و در حدیث ابی ذر غیر همین است و توربشتی گفته که آنچه در کتاب واقع شده است سهو است
که از بعضی رواة واقع شده صاحب مصابیح بی تامل آنرا نقل کرده انتهی و اگر تکلف کنند و از دو مرور مراد دارند نه رجوع فلا اشکال فتامل فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة حتی
یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل یا رسول الله فالبقر والغنم قال ولا صاحب بقر ولا غنم لا یؤدی منها حقها الا اذا کان یوم القیمة
بطح لها بقاع قرقر ترجمه این عبارت معلوم شد لا یفقد منها شیئا در حالیکه گم نمیکند ازان گاوان و گوسفندان چیزی را لیس فیها عقصاء در حالیکه نیست دران بقر و غنم
پیچیده شاخها که زور آن کمتر رسد و عقصاء بفتح عین و سکون قاف ولا جلحاء و نیست در میان آن جلحا بفتح بتقدیم جیم بر حای مهمله آن که شاخ ندارد ولا عضباء و نه
شکسته شاخ تنطحه بقرونها میزند آن گاوان و گوسفندان او را بشاخهای خود وتطأه باظلافها و پی سپر میکنند او را بسمهای خود اظلاف جمع ظلف بکسر ظای معجمه
سم شکافته چون سم گاو و گوسفند و امثال آن و سم شتر را خف می گویند و اسپ و خر را حافر کلما مر علیه اولیها رد علیه اخریها فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة حتی یقضی بین العباد فیری سبیله اما الی الجنة واما الی النار قیل گفته شد یا رسول الله فالخیل پس اسپان حکم آنها چیست قال گفت آن حضرت صلعم الخیل ثلثة
پس اسپان سه قسم اند هر یک حکمی وارد هی لرجل وزر و اسپان مر مردی را بزه و بار گناه اند و وزر بکسر واو و سکون زا گرانی بزه وهی لرجل ستر و اسپان مر مردی را پرده و موجب ستر حال
تا مردم نداننده که فقیر و محتاج است و حجاب اند که باز میدارند او را از اظهار حاجت بمردم وهی لرجل اجر و اسپان مر مردی را اجر و ثواب اند فاما التی هی له وزر پس اسپان که آن

مر مرد را سبب بزه و بار گناه اند فرجل ربطها ریاء پس اسپان مردی اند که بسته است آنرا بجهة نمودن مردم تا بدانند که وی مجاهد و غازیست و در واقع نیست وفخرا و بسته است آنها را برای
نازیدن و بزرگی کردن بر مردم ویا خیر خواست چه ریا در طاعت میباشد ونواء بکسر نون علی اهل الاسلام و بسته است برای عداوت کردن بر مسلمانان تا بر ایشان بغی کند و بجنگ برآید
فهی له وزر پس اسپان برای این چنین شخصی سبب بزه و بار گناه اند واما التی له هی ستر واما اسپان که آن برای مرد پرده اند فرجل ربطها فی سبیل الله پس اسپان مردی است
که بسته است آنها را در راه خدا یعنی در راه طاعت و بندگی نه در معصیت و بیفرمانی وی چنانکه در قسم اول بود و خصوص جهاد و غزا در راه خدا نیز مراد نیست چنانکه در قسم ثالث بلکه
مراد آنست که برای سواری خود بسته است تا در حاجتهای مشروعه سوار شود و تردد کند و فقر و احتیاج خود را از مردم بپوشد چنانچه در روایتی دیگر واقع شده است ربطها تغنیا
یعنی بسته است برای اظهار غنا و توانگری خود و تعففا از طلبیدن اسپ از مردم نزد احتیاج بسواری ثم لم ینس حق الله فی ظهورها پس فراموش نکرده است حق خدا را در طلب
ثواب از وی در پشتهای اسپان که سوار میشود بر پشتهای ایشان در طاعت و امور خیر و عاریت میدهد و سوار میکند مردم را بر آن ولا رقابها و نه فراموش کرده است حق خدا را
در گردنهای اسپان که ادا می کند حق آنها در زکوة و شافعیه میگویند که حق در رقاب اسپان آنست که نیکوئی آنها بکند نگاه دارد و اصلاح کند آنرا و دفع ضرر کند از آنها و بنابر اختلاف
در تفسیر اختلاف در آنست که نزد ما در اسپان زکوة است که اگر بیرون در صحرا بچرند و در خانه علف نیابند خداوند اسپ مختار است که پس هر اسپی را دیناری بدهد یا قیمت کند آنها را
و از هر دویست درهم پنج درهم بدهد چنانکه حساب زکوة است ونزد صاحبین و شافعی در اسپ زکوة نیست زیرا که در حدیث واقع شده که نیست بر مسلمانان در عبد وی ونه در
فرس وی صدقه و دلیل امام ابوحنیفه قول آنحضرت است صلعم که فرمود در سر هر اسپ که بیرون بچرد یک دینار است وآنچه شافعی روایت کرده بر اسپ غازی محمول است که سواری
میکند بر آن و همچنین عبد برای خدمت است و بتقویم فرس مرویست از عمر رض و سخن درینجا دراز است و در شرح سفر السعادت پارهٔ از آن مذکور است فهی له ستر پس این
اسپان مر او را پرده و ستر حال اند واما التی له هی اجر واما آن که آن مر مرد را موجب اجر و ثواب عظیم است فرجل ربطها فی سبیل الله لاهل الاسلام پس اسپان مردی
که بسته است آنها را در راه خدا برای اهل اسلام که جهاد کنند و دیگران را نیز در جهاد اعانت کند و سوار گرداند تا جهاد کنند فی مرج بفتح میم وسکون را و بجیم چراگاه فراخ و
وروضة و زمینیکه آب و گیاه دارد فما اکلت من ذلک المرج او الروضة من شیء پس نخورند آن اسپان از آن مرج یا روضه چیزی را الا کتب له عدد ما اکلت حسنات مگر آنکه
نوشته شود مر صاحب اسپان را بشمار آنچه خورده اند اسپان نیکیها و ثوابها وکتب له عدد ارواثها وابوالها حسنات و نوشته میشود او را بشمار سرگینهای اسپان و گمیزهای اسپان
نیکیها ولا تقطع طولها و نبرند رسنهای خود را طول بکسر طاء و فتح واو ریسمان که بندند یک طرف او را بمیخ و دیگر را بپای اسپ یا دست وی تا بگردد و بچرد فاستنت
شرفا او شرفین پس برآید یک زمین بلند یا دو زمین بلند را الا کتب الله له عدد آثارها وارواثها حسنات مگر آنکه مینویسد خدایتعالی و ثابت گرداند مر آن مرد را
بشمار گامهائیکه اسپ میزند و بشمار سرگینها نیکیها ولا مربها صاحبها علی نهر فشربت منه و میگذرد بآن اسپان صاحب آن از آن جوی پس آب میخورند اسپان از آن جوی
ولا یرید ان یسقیها و نمیخواهد آن صاحب اسپان که آب بخوراند اسپان را یعنی وی نیت آب خورانیدن ندارد بلکه بی قصد و اراده او آب میخورند فکیف که وی نیت وقصد
و ارادهٔ آن داشته باشد الا کتب الله له عدد ما شربت حسنات مگر آنکه مینویسد خدای تعالی برای وی بشمار آنچه نوشیده اند اسپان نیکیها و ازینجا معلوم میشود که کسی
کاری میکند و در ضمن آن بی اختیار وی کارهای دیگر پیدا میشود در آنجا ثواب می آید و در اول کتاب در شرح حدیث انما الاعمال بالنیات اشارتی باین واقع شده است
فقیل گفته شد یا رسول الله فالحمر پس خران حکم آن چیست و در ادای حق آنها و ترک آن چیزی وارد شده است قال گفت آنحضرت صلعم ما انزل علی فی الحمر شیء
فرو فرستاده نشده است بر من در حکم خران چیزی بخصوص الا هذه الآیة الفاذة الجامعة مگر این آیت تنها که جامع احکام تمام افعال است از خیر و شر فاذه بذال معجمه یعنی تنها
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس کسیکه عمل کند مقدار یک ذره نیکی می بیند و میباید جزای آنرا ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره و کسیکه بکند مقدار ذره بدی می بیند
جزای آنرا پس اگر چیزی کند جزای آن می یابد اما چیزی مخصوص نازل و وارد نشده رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
آتاه الله مالا فلم یؤد زکوته کسی که بدهد او را خدایتعالی مالی پس ادا نکند زکوة آنرا مثل له ماله یوم القیمة شجاعا اقرع مصور گردانیده شود برای وی مال وی روز
قیامت بصورت مار و شجاع بضم شین وکسر آن مار نر یا تنین نر یا مطلق مار نر یا ماده اقرع مار کل که موی بر سر ندارد و این نشان از بسیاری زهر و درازی عمر اوست له زبیبتان
برای وی دو باشد دو نقطه میان آنها تحتیه و بفوقانیه مر آن مار را و نقطه سیاه است بالای دو چشم او یا درون دو چشم او و بعضی گفته اند که دو کف دهن وی یطوقه یوم القیمة
گردانیده میشود آن مار مانند طوق در گردن آنکس روز قیامت ثم یأخذ بلهزمتیه پس میگزد آن مار هر دو طرف لهزمه خود یعنی شدقیه یعنی هر دو کنج دهن خود
لهزمتین بفتح لام وسکون ها و فتح زاء دو استخوان برآینده زیر نرمهٔ گوش و در شرح شیخ گفته لهزمتیه یعنی لحییه دو استخوان دهان که ریش بر آن میروید و چون نزدیک شدقین
بود تفسیر کرده بدان و بعضی ضمیر لهزمتیه راجع باقرع یا شجاع باشد و تواند که بشخص مالدار باشد و با زائده بود و معنی میگزد آن مار هر دو کنج آنکس را ثم یقول انا مالک
پس میگوید آن مار بزبان حال یا قال من مال توام که زکوة آن نداده انا کنزک من گنج توام که زکوة جدا کرده نشده ثم تلا و پس خواند آنحضرت صلعم این آیت را ولا
یحسبن الذین یبخلون الآیة تا آخر آیه که این است بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة رواه البخاری وعن ابی ذر عن
النبی روایتست از ابوذر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آنحضرت صلعم ما من رجل یکون له ابل او بقر او غنم لا یؤدی حقها نیست هیچ مردی که باشد

مراد اشتران یا گاوان یا گوسفندان که ادا نکند حق آنها را الا اتی بها یوم القیمة اعظم ما یکون واسمنه مگر آنکه آورده میشود آن شتران و گاوان و گوسفندان
در حال بودن آنها بزرگتر و فربه تر تطأه باخفافها ای پی سپر میکنند آنرا در اشتران بپایهای خود و تنطحه بقرونها و میزنند گاوان و گوسفندان اورا بشاخهای خود کلما
جازت اخرها ردت علیه اولها هر بار که بگذرد طائفه پسین آنها باز گردانیده شود نخستین آنها این عبارت بر ظاهر واقع است بخلاف عبارت حدیث ابی هریره که
سابقا گذشت چنانکه اشارت بدان کرده شد حتی یقضی بین الناس تا آنکه حکم کرده شود در میان مردم متفق علیه وعن جریر بن عبد الله روایت است از جریر بن
عبد الله بجلی که از مشاهیر صحابه است و بسیار جمیل و جلیل و بزرگ قوم خود بوده است قال قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اتاکم
المصدق چون بیاید شما را صدقه ستاننده یعنی از جانب امام برای گرفتن زکوة اموال بباید که آنرا ساعی و عامل خوانند در قاموس گفته که مصدق بر وزن محدث گیرنده
صدقه و متصدق تا دهنده صدقه فلیصدر عنکم وهو عنکم راض پس باید که باز گردد مصدق از پیش شما و حال آنکه وی از شما راضی و خوشنود است باین طریق که
خوب پیش آئید بوی و ادا کنید صدقه بتمام و کمال رواه مسلم وعن عبد الله بن ابی اوفی پدر و پسر هر دو صحابی اند و این عبد الله آخر صحابه است که در کوفه از عالم
رفت قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اتاه قوم بصدقتهم قال حکم چنان بود که مردم صدقات و زکوة خود را پیش آنحضرت می آوردند آنحضرت صلعم در
مصارف آن صرف مینمود و بود آنحضرت که چون می آوردند نزد وی قومی صدقه خود را دعا میکرد ایشانرا و میگفت اللهم صل علی آل فلان خداوندا درود بفرست
و رحمت کن بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بر وی و برکسان وی فاتاه ابی بصدقته پس آورد نزد آنحضرت پدر من که ابو اوفی است صدقه خود را فقال پس
گفت آنحضرت صلعم اللهم صل علی آل ابی اوفی و حکم الهی نیز همچنین بود که بگیر صدقه ایشانرا و صلوات بفرست بر ایشان چنانکه منطوق قرآن مجید است متفق علیه وفی
روایة اذا اتی الرجل النبی صلی الله علیه وسلم بصدقته قال چون می آورد مردی نزد آنحضرت صلعم صدقه خود را میگفت آنحضرت اللهم صل علیه ازین
روایت معلوم شد که مراد بآل فلان همان فلانست و آل مقحم است چنانکه آل فرعون و آل داؤد و مراد ذوات آنهاست و اتباع نیز بتبعیت در آن داخل اند چنانکه اشارت
کردیم وعن ابی هریرة قال گفت بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر علی الصدقة فرستاد آنحضرت یکباری عمر بن الخطاب را برگرفتن صدقه از مردم فقیل
منع ابن جمیل بفتح جیم پس آمده گفتند بآنحضرت صلعم که منع کرد و نداد زکوة را ابن جمیل که منافق بود و فقیر بود خدای تعالی او را غنی گردانیده در فتح الباری گفته که واقف
نشدم بر نام وی در کتب حدیث و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله بوده بعضی گفته اند حمید و گفته اند که ابن جمیل منافق بود و بعد از آن توبه کرد از نفاق و قاضی حسین گفته که در وی
نازل شده است قول حق سبحانه تعالی ومنهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن الایة انتهی و خالد بن الولید که صحابی مشهور بود او نیز نداد والعباس و عباس بن عبد
المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم او نیز نداد و دیگران همه دادند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما ینقم ابن جمیل نقم بمعنی ناخوش شد
کراهت است که بحد سخط برسد و موجب کفران نعمت گردد و انتقام بمعنی مبالغه در عقوبت نیز ازین باب است یعنی مکروه نمی پندارد ابن جمیل و کفران نعمت نمیورزد الا
انه کان فقیرا فاغناه الله ورسوله مگر بسبب همین که وی فقیر بود و هیچ چیز نداشت پس توانگر گردانید او را خدا و رسول وی و این توانگری سبب بغی و طغیان وی
شد و بکفران نعمت کشید و غنا بحقیقت از خداست و ذکر رسول بجهت آنست که وی صلعم واسطه است در افاضت خیرات و وصول نعما از جناب حق در تفسیر کریمه ومنهم من
عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین آورده اند که آنحضرت صلعم دعا کرد او را بغنا و ثروت بالتماس وی و عهد وی که شکرگذاری نعمت کند و
اما خالد فانکم تظلمون خالدا و اما خالد بن ولید که میگوئید وی نیز نداد زکوة سببش آن بود که شما ظلم میکنید او را و حال وی اینست که وی قد احتبس ادراعه و
اعتده فی سبیل الله بتحقیق وقف کرده است زرههای خود و همه سازهای جنگ خود را از سلاحها و چارپایها در راه خدا بر غازیان و هر که حالش این باشد که چنین
خیرات فعل میکند منع زکوة که واجب است چگونه خواهد کرد پس شاید که منع وی از جهت ظلم کردن شما است بر وی و شجاع بر ظلم صبر نتوان کرد یا مراد آنست که وی چیزی ندارد
که زکوة آن دهد و هر چه نزد وی بود از مال حتی سلاح جنگ و ساز آن همه را در راه خدا وقف کرده و فقیر شده نشسته است واعتد بفتح همزه و سکون عین و ضم تا جمع
عتاد بفتح بمعنی ساخت و آمادگی والله اعلم واما العباس فهی علی و اما عباس پس زکوة وی بر من است و من ضامن آنم و سببش آن بود که میگویند که آنحضرت صلعم پیشتر
گرفته بود دو ساله زکوة عباس را یکی زکوة این ساله که از وی می طلبیدند دیگر زکوة سال آینده چنانکه فرمود ومثلها معها و مانند زکوة این سال با وی آنست که
زکوة سال آینده است و بعضی گفته اند که آنحضرت صلعم مهلت داده و تاخیر کرده در زکوة دو ساله عباس را از بالتماس وی بجهت ضرورتی و احتیاجی که داشت و امام را
جائز است که مهلت دهد و تاخیر کند بر وجه نظر و مصلحت و بعد از آن بگیرد یا آن از خصایص آنحضرت بود صلعم ثم قال پس گفت آنحضرت یا عمر اما شعرت ان عم الرجل صنو ابیه
ای عمر ندانستی و نه فهمیدی که برادر پدر مرد مثل پدر او است پس عباس بجای پدر من است و تعظیم وی نگاهدار و ایذا مکن واصل صنو بکسر صاد و سکون نون آنست که دو سه
درخت خرما از یک بیخ برآید و هر یکی را صنو گویند و هر دو را صنوان فی الصراح بکسر یکی از چند تنه درخت که همه از یک بیخ رسته باشند و برادر پدر متفق علیه وعن ابی حمید
بضم حا و فتح میم الساعدی منسوب به بنی ساعده که قبیله ایست از انصار صحابی مشهور است حافظ صلوة آنحضرت صلعم چنانچه در باب صفت صلوة گذشت قال استعمل
النبی صلی الله علیه وسلم رجلا من الازد گفت عامل گردانید آنحضرت مردی را از ازد بفتح همزه و سکون زا که از بلاد یمن است و آنرا ازد شنوه نیز گویند یقال له گفته

میشد ونام برده میشد آنمرد را ابن اللتبیة بضم لام وفتح آن وفتح مثناة وسکون آن نیز گفته اند وکسر موحده وتشدید یای نسبت نام مادر اوست که منسوب است به بنی لتب
بسکون تاء قبیله مشهور است ونام ابن اللتبیة عبدالله است علی الصدقة عامل گردانید بر گرفتن صدقه فلما قدم قال هذا لکم پس چون باز آمد این مرد از آن سفر گفت
مسلمانان این مقدار مال برای شما است که صدقه اموال است وهذا اهدی لی واین مقدار دیگر پیشکش فرستاده شده است برای من وچون این سخن بآنحضرت رسید
ناخوش آمد فخطب النبی صلی الله علیه وسلم پس بخطبه برآمد آنحضرت فحمد الله واثنی علیه پس حمد گفت آنحضرت وستایش کرد بر ذات پاک وی تعالی چنانکه در خطبه میباشد
ثم قال پس گفت اما بعد فانی استعمل رجالا منکم علی امور بعد التحمید وستایش بدرستی که من عامل میگردانم مردانرا از شما بر کارها مما ولانی الله از جمله آن کارها که
ولایت داده وحاکم گردانیده است مرا خدایتعالی فیاتی احدهم فیقول پس می آید یکی از شما از آن عاملان پس میگوید هذا لکم وهذه هدیة اهدیت لی این مر شما
راست واین هدیه است که فرستاده شده است مرا افلا جلس فی بیت ابیه پس چرا ننشست این مرد در خانه پدر خود او بیت امه یا در خانه مادر خود شک راویست
یا تنویع است فینظر ایهدی له ام لا پس ببیند وی که آیا پیشکش فرستاده میشد برای وی یا نه یعنی این پیشکش که فرستاده شده است برای وی بسبب عملداری اوست
اگر عملداری نبودی ودر خانه خود نشسته میبودی کی میفرستادند پس این حکم مال اصل دارد وازینجا معلوم میشود که اگر دوست شخص یا خویش وی باشد که همیشه برای وی
هدیه میفرستاد نه از جهت این عمل جائز است گرفتن او چنانکه در هدیه قاضی وضیافت وی گفته اند والذی نفسی بیده لا یاخذ احد منه شیئا بخدا سوگند که نگیرد
هیچ یکی از آن مال مذکور چیزی را الا جاء به یوم القیمة یحمله علی رقبته مگر آنکه بر می آرد آنمال را روز قیامت بر گردن خود ان کان بعیرا له رغاء اگر باشد آنمال از
جنس شتر می باشد مر او را رغا بضم را وغین معجمه ممدوده آواز شتر وکرگ وکفتار وشتر مرغ وآواز گریه صبی وگریخت او بقرا له خوار یا اگر باشد آن مال از جنس گاو
میباشد مر او را آواز گاو وخوار بضم خا آواز بقر ودر قاموس گفته آواز گاو وگوسفند وآهو او شاة تیعر یا اگر باشد آنمال از جنس گوسفند که آواز میکند تیعر بکسر عین
وفتح آن بر وزن یضرب یا بر وزن یفتح ویعار بضم یاء آواز غنم را گویند ثم رفع یدیه پس بر داشت آنحضرت هر دو دست خود را حتی راینا عفرة ابطیه تا آنکه دیدیم
ما سفیدی هر دو بغل آنحضرت وعفره بر وزن حمره وصفره بیاض واعفر ابیض چنانکه احمر وابیض ثم قال پس گفت آنحضرت اللهم هل بلغت اللهم هل بلغت کرده
بار خداوندا آیا رسانیدم حکم ترا بخلق متفق علیه قال الخطابی وفی قوله گفته است خطابی در قول آنحضرت هلا جلس فی بیت امه وابیه فلینظر ایهدی
الیه ام لا دلیل علی ان کل امر یتذرع به الی امر محظور فهو محظور دلیل است برآنکه هر کاری که وسیله کرده شود ووسیله شود بسوی امری حرام پس
وی حرام است زیرا که وسائل را حکم مقاصد است پس هرچه وسیله امر حرام است آن نیز حرام است وازینجهت آمده است که هر قرضی که بآن منفعتی حاصل شود ربوا است وکل
دخیل فی العقود واین نیز کلام خطابی است که هرچیزی که در آمده است در عقدها مثل عقد بیع وهبه ونکاح مثلا ینظر هل یکون حکمه عند الانفراد نظر کرده شود
وتامل نموده شود که آیا هست حکم وی نزد انفراد یعنی پیش از دخل در عقد کحکمه عند الاقتران همچون حکم وی نزد اقتران واجتماع ودر آمدن وی در عقد ام لا یا
نیست هکذا فی شرح السنة واین کلمه ثانی لائق مذهب کسی است که از حیله منع میکند چنانچه امام مالک واحمد وامام ابوحنیفه وشافعی وغیر ایشان که حیله را جائز
میدارند نظر نمیکنند باین داخل کذا فی شرح الشیخ وعن عدی بن عمیرة بفتح عین وکسر میم وسکون یا صحابی است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من
استعملناه منکم علی عمل هر کسیکه عامل گردانیم ما او را از شما بر عملی فکتمنا مخیطا پس پوشید وی از ما سوزنی را مخیط بکسر میم وسکون خا وفتح یا فما فوقه پس پوشید چیزی را
که بالای سوزن است در کمی یا زیادتی کان غلولا میباشد این کتمان خیانت وغلول بضم غین معجمه خیانت در غنیمت وبمعنی مطلق خیانت نیز آمده یاتی به یوم القیمة
می آید آنکس باین غلول روز قیامت وعقاب کرده شود او را ازان رواه مسلم الفصل الثانی عن ابن عباس رض قال لما نزلت هذه الایة گفت ابن عباس
چون نازل شد این آیت که والذین یکنزون الذهب والفضة مجمل مضمون آیت آنست که آنکسانیکه گنج میکنند زر وسیم را وخرج نمیکنند آنرا در راه خدا گرم کرده
میشود آن زر وسیم در آتش دوزخ وداغ کرده میشود بدان پیشانیها وپهلوها وپشتهای ایشان چنانکه در فصل اول گذشت کبر ذلک علی المسلمین بزرگ وگران
آمد آن بر مسلمانان فقال عمر انا افرج عنکم پس گفت عمر من بگشایم بستگی این اشکال را از شما تفریج بجیم وتشدید یا گشادن از فرج بمعنی گشایش فانطلق عمر پس رفت عمر
فقال پس گفت یا نبی الله انه کبر علی اصحابک هذه الایة بدرستیکه گران آمد بر یاران تو این آیت فقال پس گفت آنحضرت ان الله لم یفرض الزکوة الا
لیطیب ما بقی من اموالکم بدرستیکه خدایتعالی فرض نگردانیده است زکوة را مگر برای آنکه پاک گرداند چیزی که باقی مانده است بعد از زکوة دادن از مالهای
شما پس چون زکوة مال ادا کردید مال باقی شما پاک شد اگر جمع کنید وگنجینه بسازید باکی ندارد ودر آیت قرآن که بر گنج نهادن وعید فرود آمده است بر تقدیریست که
منع زکوة کنند واگر زکوة بدهند وگنج نهند داخل وعید نیست وانما فرض المواریث وفرض گردانید وی تعالی میراثها وذکر کلمة وذکر کرد آنحضرت کلمه را اینقول
راویست یعنی آنحضرت بعد از قول وی وانما فرض المواریث کلمه ذکر کرد که من یاد ندارم آنرا وآنچه یاد دارم همین است که فرمود که حقتعالی که مواریث فرض کرده است
برای همین کرده است که لتکون لمن بعدکم تا باشد اموال مرکسانی را که بعد از شما اند که وارثان اند یعنی در حکم میراث اشارتی بجواز جمع مال کرده که اگر مال جمع نشود
وبعد از کسی باقی نماند میراث از کجا باشد فقال پس گفت راوی فکبر عمر پس تکبیر گفت عمر بجهت تعجب از منفعت وحمد وثنای حق بر گشاده شدن گره این اشکال وداجت

شارع بر جمیع اموال ثم قال پس گفت آنحضرت الا اخبرکم بخیر ما یکنز المرء آیا خبر ندهم ترا ای عمر به بهترین آنچه گنج کند مرد المرأة الصالحة آن گنج کدام است زن صالحه که
بر شوهر حق عمل کند و در فرمان برداری و رضای شوهر باشد چنانکه فرمود اذا نظر الیها سرته چون نظر کند مرد بسوی وی خوشحال و شادمان گرداند او را بمشاهدهٔ حسن
صورت و سیرت و روش وی و اذا امرها اطاعته و چون کار فرماید مرد او را فرمانبرداری کند او را و اذا غاب عنها حفظته و چون غائب گردد مرد از آن زن
نگاهدارد حق او را و نفس و مال رواه ابو داؤد وعن جابر بن عتیک بفتح عین و کسر تاء و سکون یاء انصاری صحابی بزرگست و در شهود وی بدر را اختلاف است
و بعد از بدر تمامه مشاهد را حاضر شده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سیأتیکم رکیب تصغیر رکب که جمع راکب است زود باشد که بیایند شما را
سوارکان مبغضون که دشمن داشته شده اند و مکروه اند نزد مردم بحکم طبیعت زیرا که برای گرفتن اموال ایشان می آیند یا بجهت آنکه کج خلقی میکنند و سختی مینمایند مراد
مصدقان اند که برای گرفتن صدقات می آیند فاذا جاؤکم فرحبوا بهم پس چون بیایند شما را جای فراخ کنید برایشان و مرحبا گوئید برایشان وخلوا بینهم وبین ما
یبتغون و خالی گردانید و تهی سازید میان ایشان و میان چیزی که می طلبند ایشان از اموال تا میان ایشان و آن چیز حائلی و مانعی نباشد فان عدلوا فلانفسهم پس
اگر عدل ورزند ایشان و زور و ستم نکنند پس برای خود میکنند که ثواب عدالت یابند وان ظلموا فعلیهم و اگر ظلم و ستم و زور کنند پس برایشان است بزه و زیان
آن و مراد آنست که اگر چه ظلم کنند باعتقاد و زعم شما یا مراد فرض و تقدیر آنست مبالغة والا اگر بحقیقت ظلم کنند رضای ظالم چه صورت دارد وارضوهم فان تمام
زکوتکم رضاهم و خشنود گردانید ایشان را زیرا که تمام و کمال زکوة شما خوشنودی ایشانست یعنی اگر چه اصل واجب زکوة باداء مال حاصل میشود ولیکن اگر مصدقان راضی
و خوشنود بروند اتم و اکمل است ولیدعوا لکم و باید که دعا کنند مصدقان برای شما بمتابعت آنحضرت بحکم الهی تعالی بعد از اخذ صدقات دعا میکرد رواه ابوداؤد
وعن جریر بن عبد الله صحابی مشهور است بحسن صورت و سیرت قال جاء ناس یعنی من الاعراب الی رسول الله گفت آمدند بعضی مردم از بادیه نشینان
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فقالوا ان ناسا من المصدقین یأتوننا فیظلموننا پس گفتند که بعضی مردم از مصدقان می آیند ما را پس ظلم میکنند ما را فقال
پس گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم راضی گردانید صدقه گیرندگان خود را قالوا گفتند آن مردم اعراب یا رسول الله وان ظلمونا راضی گردانیم ما ایشان را
اگر چه ظلم کنند ما را قال گفت آنحضرت ارضوا مصدقیکم وان ظلمتم راضی گردانید مصدقان خود را اگرچه ظلم کرده شوید شما بهمان توجیه و تاویل که گفته شد رواه
ابوداؤد وعن بشیر بفتح با و کسر شین معجمه بن الخصاصیه بفتح خای معجمه و تخفیف صاد مهمله و تشدید یا و تخفیف آن نام مادر بشیر است که صحابی است و مولای
آنحضرت قال قلنا ان اهل الصدقة یعتدون علینا گفت بشیر گفتیم ما یعنی با آنحضرت که اهل صدقه که برای گرفتن صدقه نزد ما می آیند تجاوز مینمایند از حد انصاف
و اعتدال و ظلم میکنند بر ما افنکتم من اموالنا بقدر ما یعتدون آیا بپوشیم ما از اموالهای خود باندازه آنچه ظلم میکنند قال لا گفت آنحضرت نپوشید و صبر کنید بر
آنچه میکنند رواه ابوداؤد وعن رافع بن خدیج بفتح خا و کسر دال انصاری صحابیست قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العامل علی الصدقة
بالحق کالغازی فی سبیل الله عمل کننده بر صدقه بطریق حق و عدل و انصاف همچو کسی است که غزا کننده است در راه خدا و یابنده است ثواب آنرا حتی یرجع
الی بیته تا آنکه باز گردد بسوی خانهٔ خود رواه ابوداؤد والترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم قال
لا جلب ولا جنب روایت است از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از آنحضرت که روا نیست نه جلب و نه جنب هردو بجیم متحرک الاوسط اول بلام و ثانی بنون
مراد بجلب آنست که چون ساعی در جائی دور رود امر کند خداوندان ماشیه را که کشیده بیارند ماشیهٔ خود را در جائی که فرود آمده است و جنب آنکه خداوند
ماشیه دور رود از جائی که فرود آمده ساعی را تکلف کند که بجانب او آورد و هردو منهی عنه است از جهت حصول تعب مشقت در اول بر متصدق و در ثانی بر مصدق و
لا تؤخذ صدقاتهم الا فی دورهم و گرفته نشود صدقهای مردم مگر در سراها و جایهای ایشان این تتمه و تاکید کلام سابق است و شامل صورت جلب و جنب است
هردو رواه ابوداؤد وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استفاد مالا فلا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول کسیکه بیابد مالی را
پس نیست زکوة آن بر وی تا آنکه بگذرد بر وی یکسال رواه الترمذی وذکر جماعة انهم وقفوه علی ابن عمر و ذکر کرده است ترمذی جماعتی را از رواة را
که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عمر یعنی این قول ابن عمر است نه حدیث آنحضرت و حدیث موقوف قول صحابی را گویند چنانچه مرفوع حدیث رسول را خوانند علم
اما این چنین موقوف که بی سماع آنحضرت معلوم نتوان کرد حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه معلوم شد وعن علی ان العباس رضی الله عنهما سأل رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی تعجیل صدقته قبل ان تحل روایت است از امیر المؤمنین علی رض که عباس رض سؤال کرد در شتاب دادن زکوة خود در پیش
از آنکه تمام شود سال و فرود آید وقت وی و تحل بکسر حاء است از حلول دین یا حلول در مکان بکسر و ضم هردو است کذا قالوا فرخص له ذلک پس رخصت کرد
آنحضرت عباس را در شتاب دادن زکوة و همین است مذهب نزد ما و نزد اکثر ائمه از جهت وجود سبب زکوة که نصاب است و این حدیث مؤید توجیه اول مر قول آنحضرت
که و اما العباس فهی علی که در فصل اول از حدیث ابی هریره گذشت رواه ابوداؤد والترمذی وابن ماجه والدارمی وعن عمرو بن شعیب عن
ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب الناس فقال الا من ولی یتیما له مال فلیتجر فیه خطبه خواند آنحضرت و تعلیم کرد مردم را پس گفت

آگاه باشید هر که والی شد و نگاه داشت یتیمی را که مر او را مال است پس باید که سوداگری کند در وی ولا یترکه حتی تاکله الصدقة و نگذارد مال یتیم را بی تجارت تا آنکه بخورد مال او را
صدقه یعنی کم گردانند و فانی گردانند او را زکوة رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت در اسناد این حدیث سخن است لان المثنی
بن الصباح ضعیف زیرا که مثنی بن صباح که یکی از راویان این حدیث است اگر چه مرد صالح و در عبادت قوی است اما در حدیث وی نرم است و مات سنة تسع واربعین ومائة الفصل
الثالث عن ابی هریرة قال لما توفی رسول الله صلی الله علیه وسلم واستخلف ابوبکر بعده گفت ابو هریره چون وفات یافت آنحضرت و خلیفه گرفته شد ابوبکر بعد
از وی وکفر من کفر من العرب و کافر شد کسیکه کافر شد از عرب بانکار زکوة ولحوق بمسیلمه کذاب لعنه الله پس مراد بکفر حقیقت کفر باشد زیرا که چون وجوب زکوة قطعی است پس
انکار وی کفر باشد چنانکه نماز یا امتناع آوردند از دادن زکوة پس اطلاق کفر بطریق تغلیظ و تشدید باشد و مراد کفران نعمت است چنانکه در حدیث من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر گفته
و در شرح شیخ گفته که شاید بعضی منکر شدند و بعضی امتناع آوردند پس اطلاق کفر و نفی هر دو جائز باشد و عمر رض اول اخذ بظاهر کرد و در کفر ایشان ایستاده در آخر چون حقیقت حال دریافت
موافق شد با ابی بکر و اعتراف کرد که حق همانست که ابوبکر بدان رفته است چنانکه میفرماید قال عمر بن الخطاب لابی بکر رضی الله عنهما کیف تقاتل الناس وقد قال رسول الله
چگونه کشش میکنی مردم را و حال آنکه بتحقیق گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا امر کرده شدم که قتال کنم مردم را تا آنکه بگویند ایشان
لا اله الا الله فمن قال پس کسی که بگوید لا اله الا الله عصم منی ماله ونفسه نگاه دارد از من مال خود را و نفس خود را الا بحقه مگر بحق اسلام و در روایتی صریح آمده است
الا بحق الاسلام چنانکه دیت و قصاص و جزآن وحسابه علی الله وحساب وی بر خداست یعنی حکم او در ظاهر شرع این است و حساب باطن او در آخرت بعلم الهی است چنانکه در منافق
باشد و بزبان لا اله الا الله بگوید نه بصدق فقال ابوبکر والله لاقاتلن من فرق بین الصلوة والزکوة پس گفت ابوبکر بخدا سوگند هر آینه قتال میکنم کسی را که جدائی کند و فرق نهند میان
نماز و زکوة که بوجوب نماز قائل باشند و بوجوب زکوة منکر گردد و یا اول عمل کنند و از ثانی امتناع آرد فان الزکوة حق المال زیرا که زکوة حق واجب در مال است چنانکه نماز حق واجب در بدن است
و موجب عصمت و اسلام است والله لو منعونی عناقا بخدا سوگند اگر منع کنند مرا بزغاله و عناق بفتح عین انثی ولد معز که بیکسال نرسیده است و در روایتی عقالا اگر منع کنند پای
بند شتر را و این مبالغه است در طلب حق واجب و در قاموس گفته است که عقال بکسر عین زکوة یکساله از شتر و گوسفند کانوا یؤدونها الی رسول الله بودند که ادا میکردند بسوی
رسول خدا صلی الله علیه وسلم لقاتلتهم علی منعها هر آینه قتال میکنم ایشانرا بنابر منع عناق یا بجهت کفر ورزیدن اگر منکر شوند یا برای حفظ شعار اسلام و سد باب فتنه اگر منع کنند
بی انکار فهم قال عمر فوالله ما هو الا رایت ان الله شرح صدر ابی بکر للقتال گفت عمر پس بخدا سوگند نبود شان من و حال من درین محاجت مگر آنکه دانستم من
روشن و هویدا شد بر من که خدای تعالی گشاده سینه ابوبکر صدیق برای قتال فعرفت انه الحق پس شناختم من که همین است حق که قتال باید کرد و در روایات آمده است که صحابه و دیگر نیز
حتی علی مرتضی رض منع کردند ابوبکر را و گفتند که اول عهد خلافت است و مخالفان جماعت کثیراند مبادا خللی و فتوری در کارخانه اسلام راه یابد و توقف و تاخیر لایق می نماید ابوبکر
گفت رضی الله عنه اگر تمام مردم بیک جانب شوند و من تن تنها باشم قتال میکنم و این دلالت دارد بر کمال شجاعت ابوبکر رض متفق علیه وعنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم یکون کنز احدکم یوم القیمة شجاعا اقرع میباشد گنج یکی از شما روز قیامت مار بزرگ کل چنانچه در فصل اول گذشت یفر منه صاحبه
میگریزد از آن مار صاحب مار که همین صاحب گنج باشد وهو یطلبه و حال آنکه آن مار میجوید او را حتی یلقمه اصابعه تا آنکه لقمه میگرداند صاحب گنج آن مار را انگشتان خود را چنانکه
عادتست که در وقت خوف از مار و مانند آن دست را در دهن آن می اندازند و نیز اثر اعطا و منع در دست و انگشتان ظاهر میگردد رواه احمد وعن ابن مسعود عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال ما من رجل لا یؤدی زکوة ماله الا جعل الله یوم القیمة فی عنقه شجاعا نیست هیچ مردی که ادا نمیکند زکوة مال خود را مگر آنکه میگرداند خدای تعالی
روز قیامت در گردن وی ماری را ثم قرء علینا مصداقه من کتاب الله پس تر خواند آن حضرت بر ما دلیل این سخن را که تصدیق میکند آنرا و موافق است با آن از کتاب خدا این
آیت را ولا یحسبن الذین یبخلون بما اتهم الله من فضله الایة تا تمام آیت چنانکه در فصل اول گذشت رواه الترمذی والنسائی وابن ماجة و
عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت عائشه شنیدم آن حضرت را که میگفت ما خالطت الزکوة مالا قط
الا اهلکته نیامیخت زکوة هیچ مالی را مگر آنکه هلاک کرد زکوة بجهت بیرون نیامدن وی از آن مال آن مال را بضایع شدن آن مال یا بحرام گردانیدن آن و حرام چون نفع گرفته نمیشود
با آن در حکم هالک و ضایع است رواه الشافعی والبخاری فی تاریخه روایت کرد این حدیث را شافعی و روایت کرد بخاری در تاریخ خود نه در صحیح خود والحمیدی
و روایت کرده است حمیدی وزاد و زیاده کرده است حمیدی در تفسیر خود مراد بمخالطت زکوة مهلکه قال گفت آن حضرت یکون قد وجب علیک صدقة میباشد
اینکه بتحقیق واجب شده است بر تو زکوة فلا تخرجها پس بیرون نمی آری تو زکوة را فیهلک الحرام الحلال پس هلاک میکند حرام حلال را بمخالطت خود یا بعدم انتفاع
بهلاک و ضیاع وقد احتج به من یری تعلق الزکوة بالعین و بتحقیق حجت گرفته است باین حدیث باین تفسیر کسی که اعتقاد کرده تعلق زکوة را بعین مال چنانکه شافعی
ائمه دیگر در اظهر روایات از ایشان و ایشان تجویز نمی کنند دفع قیمت در زکوة زیرا که این قربتی است که تعلق گرفته است بمحل پس ادا نباید بغیر آن چنانکه هدایا و ضحایا و تعلق زکوة بمال
نزد ایشان تعلق شرکت است زیرا که منصوص علیه شاة است مثلا پس شارع مخصوص واجب گردانیده است عین منصوص علیه را و ترک واجب گنجایش ندارد و بر تقدیر تعلق زکوة
بمال در ذمه چنانکه نزد حنفیه است مخالطت زکوة بمال صورت ندارد و دلیل حنفیه بر تعلق زکوة بذمه آنست که امر بادای زکوة بسوی فقیر ایصال است مر رزق موعود که مشاء

الیه است بقول حق تعالی و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و رزق عبارت است از چیزی که واقع شود و بوی کفایت و این مختلف است باختلاف حوائج بعد از آن
واجب گردانید مال مسمی بر اغنیا برای ذات کریم خود جل جلاله و امر کرد با نجاز ان مواعید از ان مسمی و مال مسمی احتمال ندارد و بکفایت آن حوائج و انجاز مواعید بسبب اختلاف آن
حوائج و مواعید پس متضمن گردد امر با نجاز مواعید اذن با ستبدال را و بطلان تعید شاة بعینه چنانچه سلطان برات کند غازیان را بآلات حرب بر بعضی و بکلاهی خود از مال
معین که بوی بسپرده پس این اذن است از سلطان با ستبدال و در هدایا و ضحایا قیمت از ان جهت درست نیست اما در حکم مخالطت است و معنی آن است فافهم هكذا
فی المنتقی ایضا. و منتقی است که تصنیف ابن عبد البر است ورواه البیهقی فی شعب الایمان عن احمد بن حنبل باسناده الی عائشة و روایت
کرده است بیهقی در شعب الایمان از امام احمد بن حنبل با سناد وی تا عائشه این معنی را که وقال احمد فی خالطت و گفته است احمد در قول وی خالطت الزكوة
تفسيره ان الرجل یاخذ الزكوة وهو موسر او غنی تفسیر وی این است که مردی بگیرد زکوة را و حال آنکه موسر است یا غنی شک راوی است و اگر در میان موسر
و غنی فرقی بنهند از جهت اشتقاق موسر از یسر بمعنی سهولت ضد عسر و غنی از غنا بمعنی عدم فقر و احتیاج برای تنویع نیز تواند بود وانما هی للفقراء و نیست این
زکوة مگر برای فقیران مخالطت زکوة بمال و اهلاک آن بخلطت حرام بحلال این معنی دارد پس در یمعنی مراد بمخالطت زکوة بمال گرفتن آن است با وجود یسار و غنا و در
معنی اول مراد منع زکوة است و ندادن آن بفقرا و هر دو معنی صحیح است و احتیاج مذکور مبنی بر معنی اول است

باب ما يجب فيه الزكوة

اتفاق
دارند ائمه بر وجوب زکوة در انعام و اثمان و عروض و باقی همه اموال تجارت و اختلاف کرده اند در تره ها و سبزیها و میوه ها که دیر پا نباشد و سال تمام نابستند نزد ائمه
واجب نیست در ان زکوة و در تمر و رطب واجب است وقتیکه برسد به پنج وسق نه در کمتر از ان و معنی آن در شرح حدیث معلوم شود و نزد امام ابو حنیفه واجب است
عشر در هر چه بیرون آید از زمین کم باشد یا بیش مگر در نی و هیزم و کاه و حجت برای امام قول حضرت رسول الله صلعم ما اخرجته الارض ففیه العشر و تفاصیل این باب
از کتب فقه باید جست

الفصل الاول

عن ابی سعيد الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فیما دون خمسة اوسق
من التمر صدقة نیست در پایان از پنج وسق بفتح واو و سین مهمله شصت صاع و صاع چهار مد و مد یک رطل و ثلث رطل و تحقیق این اوزان و تطبیق آن به
اوزان دیار خود در شرح سفر السعادت بتفصیل کرده شده است فلینظر ثمه ولیس فیما دون خمس اواق من الورق صدقة و نیست در چیزی که کم
از پنج اوقیه از نقره است زکوة اواق بفتح همزه جمع اوقیه بضم همزه و سکون واو و کسر قاف و تشدید یا چهل درهم پس پنج اوقیه دویست درهم باشد
و ورق بفتح واو و کسر را فضه ولیس فیما دون خمس ذود من الابل صدقة و نیست در مادون پنج نفر از شتر صدقه و ذود بذال معجمه از دو تا نه یا از
سه تا ده را گویند درین حدیث خبر ذکر زکوة تمر و نقره و شتر نکرده متفق علیه وعن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی
المسلم صدقة فی عبده ولا فی فرسه نیست بر مسلمان صدقه در بنده وی و نه در اسب وی مراد بنده خدمت و اسب سواری است وفی رواية
لیس فی عبده صدقة الا صدقة الفطر نیست در عبد وی صدقه مگر صدقه فطر که از وی میدهد متفق علیه وعن انس ان ابا بكر رض كتب له هذا
الكتاب لما وجهه الی البحرين روایت است از انس که ابوبکر صدیق نوشت برای وی این کتاب را آنگاه که متوجه گردانید او را بسوی بحرین کتاب این است
بسم الله الرحمن الرحيم هذه فريضة الصدقة التی فرض رسول الله این فریضه زکوة است که فرض گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی
المسلمين بر مسلمانان والتی امر الله بها رسوله و آن صدقه که امر کرده است خدای تعالی بآن پیغمبر خود را فمن سئلها من المسلمين علی وجهها فليعطها پس
کسیکه طلبیده شود آن صدقه را از مسلمانان بر وجه مشروع که مر آن صدقه راست باید که بدهد آنرا ومن سئل فوقها فلا يعط و کسیکه طلبیده شود فوق آن و زیاده بر
وجه مشروع پس باید که ندهد بعد از ان بیان نصاب زکوة هر قسم از اموال میکند و میفرماید فی اربع وعشرين من الابل فما دونها من الغنم من كل خمس شاة
در بیست و چهار از شتران آنچه پایان این بیست و چهار است از هر پنج شتر یک گوسفند و من الغنم بیان شاة است برای تاکید فاذا بلغت خمسا وعشرين الی خمس و
ثلثين پس چون برسد شتران بیست و پنج شتر را تا سی و پنج شتر ففيها بنت مخاض انثی پس واجب در ان بنت مخاض است ماده و بنت مخاض آنکه یکسال بر وی
گذشته باشد زیرا که مادر وی حامل میباشد و مخاض ناقهای حامل را گویند جمع است که او را واحد نیست فاذا بلغت ستا وثلثين الی خمس واربعين ففيها بنت لبون
انثی پس چون برسد سی و شش را تا چهل و پنج پس در ان بنت لبون است ماده و بنت لبون بفتح لام آنکه دو سال بر وی گذشته باشد زیرا که مادر وی شیر دهد به
بچه دیگر که زائیده است فاذا بلغت ستا واربعين الی ستين ففيها حقة پس چون برسد چهل و شش را تا شصت پس در ان حقه است بکسر حا و تشدید قاف
طروقة الجمل که کوفته شده شتر است یعنی مستحق آن شده است که شتر نر بر وی بجهد و آن آنست که بچهار سال رسیده فاذا بلغت واحدة وستين الی
خمس وسبعين ففيها جذعة پس وقتیکه رسد شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس در وی جذعه است بفتح جیم و ذال شتر در سنه خامسه فاذا بلغت ستا وسبعين الی
تسعين ففيها بنتا لبون و چون برسد هفتاد و شش را تا نود پس در وی دو بنت لبون است فاذا بلغت احدى وتسعين الی عشرين ومائة ففيها حقتان
طروقتا الجمل پس چون برسد نود و یک را تا صد و بیست در وی دو حقه است کوفته شده شتر فاذا زادت علی عشرين ومائة ففی كل اربعين بنت لبون

گروهی ... ازاق ... درم است و در وقتا ... صاحب ... است ... اگرچه بصورت ... [illegible]

پس چون زیاده کردد بر صد و بیست پس در هر چهل بنت لبون است وفی کل خمسین حقة و در هر پنجاه حقه است ومن لم یکن معه الا اربع من الابل ویک
نباشد با وی مگر چهار شتر فلیس فیها صدقة پس نیست واجب در وی صدقه الا ان یشاء ربها مگر آنکه خواهد صاحب شتران که بطریق تبرع و تطوع چیزی
بکند فاذا بلغت خمسا پس چون برسد بپنج شتر را ففیها شاة پس در وی یک گوسپند است ومن بلغت عنده من الابل صدقة الجذعة وکسی که
برسد نزد وی از شتران مقداری که صدقه در وی جذعه باشد که از شصت و یک تا هفتاد و پنج است ولیست عنده جذعة وحال آنکه نیست نزد وی جذعه وعنده
حقة ونزد وی حقه است فانها تقبل منه الحقة ویجعل معها شاتین پس قبول کرده میشود از آن کس حقه و میگرداند با وی دو گوسفند ان استیسرتا له
اگر آسان شوند آن دو گوسپند مر او را او عشرین درهما یا بگرداند بیست درهم را ومن بلغت عنده صدقة الحقة وکسیکه برسد نزد وی صدقه حقه
ولیست عنده الحقة وعنده الجذعة ونیست نزد آن حقه ونزد او جذعه است که فوق حقه است فانها تقبل منه الجذعة پس بدرستیکه قبول کرده میشود
از وی جذعه ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین ومیدهد او را صدقه ستاننده بیست درهم یا دو گوسفند چنانکه مصدق میداد در قسم سابق ومن
بلغت عنده صدقة الحقة ولیست عنده الا ابنت لبون وکسیکه رسیده نزد وی صدقه حقه ونیست نزد وی مگر بنت لبون فانها تقبل منه بنت لبون
ویعطی معها شاتین او عشرین درهما پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی بنت لبون ومیدهد همراه آن دو شاة یا بیست درهم ومن بلغت صدقته بنت
لبون وعنده حقة کسیکه برسد صدقه وی بنت لبون را ونزد وی حقه است فانها تقبل منه الحقة ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین پس
بدرستیکه قبول کرده میشود از وی حقه ومیدهد او را مصدق بیست درهم یا دو گوسپند بر عکس آنکه او مصدق میداد ومن بلغت صدقته بنت لبون ولیست عنده
وعنده بنت مخاض فانها تقبل منه بنت مخاض ویعطی معها عشرین درهما او شاتین ومن بلغت صدقته بنت مخاض ولیست عنده وعنده
بنت لبون فانها تقبل منه ویعطیه المصدق عشرین درهما او شاتین ترجمه این عبارت نظر بما سبق ظاهر است و حاصل آنست که اگر مصدق را
کمتر از واجب دهد چیزی دیگر با آن ضم کند و اگر بیشتر دهد مصدق چیزی بوی دهد فان لم یکن عنده بنت مخاض علی وجهها وعنده ابن لبون پس اگر نباشد
نزد وی بنت مخاض بر طریق وی ونزد وی ابن لبون است نه بنت لبون یعنی نر نه ماده فانه یقبل منه ولیس معه شیئ پس بدرستیکه قبول کرده میشود از وی همان
ابن لبون ونیست با وی چیزی یعنی ابن لبیل است که فضیلت آن وقت منجبر میگردد بفضل سن وفی صدقة الغنم فی سائمتها اذا کانت اربعین الی عشرین ومائة
شاة ودر صدقه گوسفندان در بیرون چرندگان این قید بجهت آن کرد که در علوفه که در خانه علف میخورند زکوة نیست او وقتی که باشد چهل تا صد و بیست یک گوسپند است
فاذا زادت علی عشرین ومائة الی مائتین ففیها شاتان پس وقتیکه زیاده شوند بر صد و بیست تا دویست در وی دو گوسفند بز فاذا زادت علی ثلثمائة ففی
کل مائة شاة پس چون زیاده شوند بر سه صد پس در هر صد یک گوسفند است فاذا کانت سائمة الرجل ناقصة من اربعین شاة واحدة پس
چون باشند بیرون چرندگان مرد که در انها زکوة است کم از چهل گوسفند یک گوسفند یعنی اگر چه یک گوسفند هم کم باشد از چهل فلیس فیها صدقة الا ان یشاء
ربها پس واجب نیست در ان صدقه مگر آنکه خواهد صاحب آن بطریق نفل چیزی بدهد ولا تخرج فی الصدقة هرمة وبیرون آورده نشود و داده نشود در
صدقه در ابل وغنم وبقر پیر کلان سال ولا ذات عوار ونه خداوند عیب ونقصان عوار بفتح عین وضم آن عیب ونقصان ظاهر مراد عیبی خواهد بود که
موجب نقصان قیمت گردد ولا تیس ونه بیرون آورده شود تیس بفتح فوقانیه وسکون تحتانیه در آخر سین مهمله بز نر گرآن را که گویند الا ما شاء المصدق مگر وقتی
خواهند صدقه ستاننده بجهت غرضی ومصلحتی این استثنا است از تیس یا از هر قسم که مذکور شدند ولا یجمع بین متفرق وجمع کرده نشود میان متفرق ولا
یفرق بین مجتمع وتفریق کرده نشود میان مجتمع این هر دو احتمال دارد نهی مر رب المال را و مر ساعی را مثال اول مردیست که مالک است چهل گوسفند را و
واجب در وی یکشاة است پس رفت وخلط کرد بچهل شاة شخصی دیگر تا بکرد صدقه او را شاة بنصف شاة یا بود او را بیست شاة مخلوط با بیست شاة دیگر پس
تفریق کرد تا نگیرد نصاب نبود ومثال ثانی بود مردی را چهل شاة متفرق پس جمع کرد آن را ساعی تا واجب کردد در وی زکوة یا مردیست که بود مر او را بیست وصد
شاة و واجب در وی یکشاة است پس تفریق کرد ساعی چهل چهل تا سه شاة واجب کردد خشیة الصدقة این جمع وتفریق از جهت ترس صدقه است که
تقلیل واسقاط یا تکثیر ایجاب است چنانکه تصویر کرده شد وما کان من الخلیطین ونصابی که باشد میان دو شریک فانهما یتراجعان بینهما
بالسویة پس بدرستیکه آن هر دو شریک رجوع کنند بیکدیگر برابری بیانش آنکه مثلا دو مرد اند در دو و بیست شاة شریک یکی را چهل شاة است و دیگر را صد و
شصت پس واجب کردد بر اول یکشاة و بر دیگری نیز یکشاة که واجب کردد بر اول خمس یک شاة و باقی بر ثانی وفی الرقة ربع العشر واجب کردد در نقره چهل
یک ورقة بکسر را و تخفیف قاف وهم چنین ورق سیم سکه زده که آن را درهم گویند و مراد اینجا مطلق سیم است فان لم تکن الا تسعین ومائة فلیس فیها
شیئ الا ان یشاء ربها پس اگر نباشد مگر صد و نود یعنی کمتر از دویست اگر چه یک درهم کم باشد پس نیست در آن چیزی مگر آنکه بخواهد صاحب مال که بطریق نفل بدهد رواه البخاری
وعن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم فیما سقت السماء والعیون در چیزیکه آب داده است آسمان و چشمها او کان عثریا یا باشد زمین عثری بفتح عین مهمله و ثا

مثلثه در قاموس گفته که عشری آنچه آب داده است آنرا آسمان و بر این تقدیر تکرار در عبارت لازم آید پس صواب آنست که بعضی شراح ذکر کرده اند که عشری آنست که آب داده شده بجانور و مانند آن کلیست که کنده میشود بر زمین مانند جوئی و آب میرسد از وی بسبزها و درختها و خرما و کشت کار و عشری نیز مردی را میگویند که فارغ است از دنیا و آخرت و کار نمیکند برای هیچ یکی از ایندو و در حدیث آمده است که دشمن داشته ترین مردم نزد خدای عشری است یعنی مرد فارغ از کار دنیا و آخرت و نخل چنانکه در آب داده آن بدینها و مانند آن تعب نمیکشند عشری میگویند بجهت حصول فراغ و آسایش در آن و بالجمله آنچه آب باران و چشمه و کندن جوی بآن کشید بدلو و مانند آن حاصل شده **العشر** ده را یکی واجبست **و ماسقی بالنضح** و آنچه آب داده شده است بکشیدن آب از چاه و مانند آن بشتر و گاو و جز آن **نصف العشر** بیست را یکیست **متفق علیه**

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العجماء جرحها جبار عجما بر وزن حمرا یعنی بهیمه چنانکه اسب و ستور و مانند آن و جرح بضم جیم خستگی و تعبیر خسته کردن روایت اینجا بضم است و جبار بضم جیم و تخفیف با هدر و باطل شدن و مراد آنست که بهیمه چون جراحت کند کسی را یا تلف کند چیزی را و نباشد با وی کشنده یا رانندهٔ و در روز نباشد جراحت و تلف او هدر و باطل است و هیچ چیزی بر ان لازم نمی آید اما اگر با وی رانندهٔ یا قائد باشد ضامن میگردد زیرا که جرح و اتلاف بتقصیر اوست و همچنین اگر در شب باشد زیرا که مالک تقصیر کرده در بستن و نگاه داشتن دواب و بهایم است و اگرچه لفظ حدیث عام است ولیکن انرا مقید و مخصوص ساخته اند بدلائل دیگر **والبئر جبار** یعنی اگر کسی را باجاره گرفت تا برای او چاهی بکند و مرد در ان بیفتد بر ان شخص مستاجر ضمانی نباشد و همچنین اگر در زمینی که ملک اوست بکند یا در صحرائی که در راه نکند مردم است و شخصی در ان بیفتد ضمانی نباشد **والمعدن** بکسر دال مشتق از عدن بمعنی اقامت **جبار** و اگر کسی را برای کان کندن باجاره گرفت و وی در کان افتاد و دست و پای او شکست یا هلاک شد چیزی لازم نیاید **وفی الرکاز الخمس** و در رکاز پنج یک است و رکاز بر اول و ترا بی مدحه و مراد بآن نزد حنفیه معدن است و نزد اهل حجاز دفینهٔ اهل جاهلیت معنی اول انسبست بسیاق حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت صلعم پرسیدند که رکاز چیست فرمود ذهب و فضه که پروردگار تعالی پیدا کرده است در زمین روزی که پیدا کرد آنرا و نزد شافعی در معدن زکوة نیست و حکم وی حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذهب و فضه باشد و نزد ما در وی خمس است بی اشتراط حولان حول **متفق علیه**

الفصل الثانی عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد عفوت عن الخیل والرقیق عفو کردم من از زکوة اسب و بنده مراد اسپ سواری و بنده خدمت است و در عبارت عفو اشارت است که در امساک مال و ترک انفاق آن برای خدا گناهی هست ولیکن شفقت بر حال بندگان باقتضای عفو کرده **فهاتوا صدقة الرقة من کل اربعین درهما** پس بدهید صدقه نقره از هر چهل درهم یک درهم بعد از انکه برسد نصاب که دویست درهم است **ولیس فی تسعین ومائة شیء** و نیست در صد و نود یعنی در کمتر از دویست چیزی **فاذا بلغت مائتین ففیها خمسة دراهم** بحساب مذکور که از چهل یک درهم **رواه الترمذی وابوداود وفی روایة لابی داود عن الحارث الاعور عن علی** و در روایتی مر ابی داود را از حارث اعور که تابعیست مشهور بصحبت علی و تکلم کرده اند در وی از علی رض اینچنین آمده **قال زهیر احسبه عن النبی صلی الله علیه وسلم** گفت زهیر که راویست از حارث اعور گمان میبرم که این حدیث را که از علی روایت کرد گفت عن علی عن النبی صلعم یعنی رفع کرد بآنحضرت و موقوف بر علی نگذاشت تا این قول علی باشد نه حدیث پیغمبر صلعم و مقابل رواتست که آنحضرت گفت **هاتوا ربع العشر من اربعین درهما درهم** بدهید چهار یکی از ده یک که از چهل درهم یک درهم است **ولیس علیکم شیء حتی تتم مائتی درهم** و واجب نیست بر شما هیچ چیز تا آنکه تمام شود و بگردد رقه دو دویست درهم پس در وی پنج درهم است **فاذا کانت مائتی درهم ففیها خمسة دراهم** پس چون بود دویست درهم پس در وی پنج درهم است **فما زاد فعلی حساب ذلک** پس آنچه بر نصاب زیاده شود بر حساب است هر چه باشد اندک یا بیش و در نزد مسلم چنین نیست که آنچه بر نصاب زیاده شود تا بچهل معین چیزی نباشد چنانکه در شتر و گوسفند گذشت و میگوید **وفی الغنم فی کل اربعین شاة شاة** و در گوسفندان در هر چهل گوسپند یک گوسپند است و در آنچه زیاده کرد و بر چهل هیچ نیست **الی عشرین ومائة** تا صد و بیست **فان زادت واحدة فشاتان** پس اگر زیاده شود بر صد و بیست یک شاة واجب میشود دو شاة **الی مائتین** تا دویست شاة همین دو شاة است **فان زادت فثلث شیاه** پس اگر زیاده شود بر دویست اگرچه یک شاة هم باشد واجب میشود سه شاة **الی ثلثمائة** تا سه صد شاة و شاه بهاست و اصل شاة شوهة بدلیل تصغیر وی بر شویهة و جمع بر شیاه چنانکه جمع شفه شفاه می آید **فان زادت علی ثلثمائة** پس اگر زیاده شود بر سه صد یعنی چهار صد شود نه آنکه هر چه زیاده شود **ففی کل مائة شاة شاة** پس در هر صد شاة یکشاة است تو در چهار صد چهار و در پنج صد پنج و هکذا و در میان هیچ نیست **فان لم تکن الا تسع وثلثون** پس اگر نباشد مگر سی و نه **فلیس علیک فیها شیء** پس واجب نیست بر تو چیزی **وفی البقر فی کل ثلثین تبیع** و در گاوان در هر سی گاو تبیع است که یکسال تمام کرده و در سال دوم در آمده و ذکر و انثی در اینجا برابر است **وفی الاربعین مسنة** و در چهل گاو مسن است که دو سال تمام کرده و در سال سیوم در آمده است و در این حدیث ذکر صدقه ابل نیست چنانکه در حدیث سابق در فصل اول گذشت ظاهر الجماعت که مورد حدیث بوده اموال ایشان ازین قبیل نبود **ولیس علی العوامل شیء** و نیست بر شتران و گاوانیکه کار میکنند مثل کشت کار کردن یا آب کشیدن چیزی چنانکه در اسبان سواری و عبید خدمت چیزی نیست و این نزد ائمه ثلثه است و نزد امام مالک در اینها نیز زکوة است **وعن معاذ ان النبی صلی الله علیه وسلم لما وجهه الی الیمن** روایت است از معاذ که چون آنحضرت متوجه کردانید و فرستاد او را بجانب یمن **امره ان یاخذ من البقر من کل ثلثین تبیعا او تبیعة** امر کرد آنحضرت معاذ را که بگیرد از گاوان از هر

۴ و یا بجهت عمارت در زمین ... یافته شود

بالکه یکی کو ساله نر یا ماده وعن کل اربعین مسنة دیگیر واز هر چهل گاو دو ساله در تبیع مذکر و مونث هر دو ذکر کرده و در مسنه مونث ذکر کرده اکتفا کرد باول یا در تبیع نر و ماده هر دو
برابر است و در مسن ماده متعین است والله اعلم و نزد ما در هر دو نر و ماده برابر است و هر دو جایز است رواه ابو داود والترمذی والنسائی والدارمی وعن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المعتدی فی الصدقة کمانعها متصدق ظالم که از حد انصاف و اعتدال تجاوز کند در بزه و گناه همچو متصدق است که منع زکوة
میکند که تمیز بیایم او آنست که اگر متصدق از حد تجاوز کند و بغیر مستحق میدهد و بر وجه مامور بنمیدهد حکم آن دارد که منع میکند زکوة را و نمیدهد آنرا رواه ابو داود والترمذی
وعن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی حب ولا تمر صدقة حتی تبلغ خمسة اوسق نیست در دانه و نه در خرما زکوة تا آنکه
برسد به پنج وسق و این مذهب ائمه ثلثه است و نزد امام ابو حنیفه در خارج از اراضی عشر است مطلقا کم باشد یا بیش چنانکه گذشت رواه النسائی وعن موسی بن طلحة روایت
است از موسی بن طلحه بن عبید الله که تابعی ثقه است و در زمان آنحضرت متولد شد و آنحضرت او را این نام نهاد قال عندنا کتاب معاذ بن جبل گفت نزد ما کتاب معاذ بن
جبل است عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه قال گفت موسی بن طلحه انما امره ان یاخذ الصدقة من الحنطة والشعیر والزبیب والتمر امر کرده
است معاذ را آنحضرت که بگیرد صدقه را از گندم و جو و مویز و خرما ظاهر آنست که در آن جا یا کثیر الوقوع همین اشیا بوده که زکوة منحصر در اینها باشد مرسل رواه فی شرح
السنة این حدیث مرسل است روایت کرده است بغوی آنرا در شرح السنه و در بودن این مرسل سخن است و وجه آن در شرح مذکور است وعن عتاب بفتح عین مهمله و تشدید
فوقانیه ابن اسید بفتح همزه و کسر سین قرشی اموی است اسلام آورد در روز فتح عامل کردانید او را آنحضرت صلعم بر مکه و همیشه بران مقرر داشت او را ابو بکر و وفات یافت در روز وفات ابی بکر
و عمر او بیست و پنج ساله بود و از سادات قریش بود و خیر و صالح رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال فی زکوة الکروم انها تخرص کما تخرص النخل گفت آنحضرت در
زکوة درختان تاک یعنی در میوه او که انگور است که اندازه کرده شود بر درخت چنانکه اندازه کرده میشود خرما بر درخت ثم تؤدی زکوته زبیبا کما تؤدی زکوة النخل تمرا
پس ادا کرده شود زکوة کرم در حالتی که زبیب است چنانچه ادا کرده میشود زکوة نخل در حالتی که تمر است یعنی وقتیکه پیدا شود در انگور و خرما شیرینی اندازه کند شخصی که ماهر است
در آن که انگور در وی چون مویز شود یعنی خشک کرده شود یا این رطب که تمر کردد یعنی خشک شود چه مقدار خواهد شد اگر بنصاب برسد زکوة آن بدهد رواه الترمذی
وابو داود وعن سهل بن ابی حثمه بفتح مهمله و سکون مثلثه صحابی است صغیر ولادت او در سال سوم از هجرت است که اند اهل شان رسول الله حدیث کرده که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت اذا خرصتم فخذوا ودعوا الثلث چون اندازه کنید انگور و خرما پس بگیرید یعنی دو ثلث و بگذارید ثلث را
مراد آنست که تعیین کنید مقدار زکوة را در آن میان و دو ثلث را بگیرید و ثلث را بمالک بگذارید و احسان کنید بوی تا آنرا همسایگان خود بخورانند بر بگذاران و هر که بر سر وقت
بوی برسد احسان کند تا از ملک خود صرف بکند و این خطاب است بمصدقان و توسعه است بر متصدقان در فواکه و ثمار که محل صرف و بذل اند وان لم تدعوا الثلث
فدعوا الربع اگر نتوانید گذاشت ثلث را پس بگذارید ربع را و کم ازین نباید رواه الترمذی وابو داود والنسائی وعن عائشة رضی الله عنها قالت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یبعث عبد الله بن رواحة الی یهود بود آنحضرت که میفرستاد عبد الله بن رواحه را که از مشاهیر صحابه بود و شاعر
بود و در غزوه موته شهید شده بسوی یهود یعنی یهود خیبر فیخرص النخل حین تطیب پس قیاس و تخمین میکرد وی خرما را بر درخت هنگامیکه خوش میکشت خرما یعنی ظاهر میشد
در وی شیرینی قبل ان یؤکل منه پیشتر از آنکه خورده میشد ازان این احادیث دلالت دارند بر کفایت خرص درین باب و بر همین اند عامه اهل حدیث و این قول قدیم است
مر شافعی را و لیکن فقها میگویند که این معنی میسر و بر بوا و میگویند که ورود این احادیث پیش از تحریم ربوا است که اول پوشیده نماند که ورود این احادیث در باب صدقات
و شارع در آن مسامحت کرده و اینجا استبدال مال بمال نیست تا ربوا لازم آید و قول فقها در باب بیع است اگر این احادیث در غیر بیع است فلا اشکال و اگر عام است
مخصوص کردانیده شود بغیر آن والله اعلم رواه ابو داود وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العسل فی کل عشرة ازق زق
روایت است از ابن عمر که گفت آنحضرت در زکوة عسل در هر ده مشک یک مشک است رواه الترمذی وقال فی اسناده مقال و گفت ترمذی در اسناد این حدیث
سخن است و بعضی راویان وی مطعون اند ولا یصح عن النبی و بصحت نرسیده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی هذا الباب یعنی در باب زکوة عسل کثیر
شیء بسیار چیزی و علما نیز اختلاف دارند نزد امام شافعی در عسل زکوتی نیست و بیهقی از امیر المومنین علی رضی روایت کرده که فرمود لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابی حنیفه در آن
عشر است اگر در ارض عشریه است کم باشد یا بیش و معتبر نیست نصابی معین چنانچه در خارج ارض از خضروات و فواکه و حجت امام ابی حنیفه قول حضرت رسول است صلعم فی العسل
فیه العشر و در روایتی از ابی یوسف معتبر در وی قیمت است و در روایت دیگر ده قربه است چنانکه در حدیث ترمذی که مذکور است در کتاب و اما عسلی که بیرون می آید
از جبال در وی عشر است نزد امام و چیزی نیست نزد ابی یوسف و از جامع صغیر نقل کرده اند که عسل که در جبال و بریه و ارض موات یافته شود اگر ... پس در وی
زکوة نیست والا حکم میسر دارد والله اعلم وعن زینب امراة عبد الله روایت است از زینب زن عبد الله بن مسعود که از صحابیات است و صحابه از وی روایت میکنند
قالت خطبنا رسول الله گفت خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال یا معشر النساء تصدقن پس گفت آنحضرت که ای گروه زنان تصدق کنید
ولو من حلیکن و اگرچه باشد از زیورهای شما و حلی بضم حا و کسر لام و تشدید یا و در بعضی حلیکن بکسر حا و سکون لام و بتای فوقانیه بعد تحتانیه فانکن اکثر اهل جهنم یوم القیامة

خرص

زیرا که بدرستیکه شما بیشترین دوزخیانید روز قیامت رواه الترمذی واختلاف کرده اند در زکوة حلی زنان پس نزد امام ابوحنیفه در وی زکوة است و نزد مالک زکوة
نیست در حلی که مباح است استعمال وی و شافعی راه دو قول است واظهر همین است و همین مختار در مذهب احمد و آنچه برای پوشیدن نبود یا برای اجاره و تجارت باشد یا حرام بود
پوشیدن آن یا مهیا کرده شده است برای انفاق نزد حاجت در وی زکوة است باتفاق نزد ایشان نیز و امام محمد در موطا گفته که زکوة نیست در حلی از جواهر مثل لآلی و جواهر
وحجت ائمه آنست که وی مستعمل مباح است پس مشابه بجامهای پوشش و بندگان خدمت و خانهای سکونت باشد و حجت امام ابی حنیفه عموم قول حق تعالی والذین یکنزون
الذهب والفضة الآیة وعموم قول پیغمبر صلعم فی الرقة ربع العشر و احادیث در هر دو جانب واقع است و صحابه و تابعین و من بعدهم اختلاف داشته اند و
بعضی گفته اند که مراد بزکوة حلیه عاریت دادن اوست و روایت کرده شده است این تاویل از سعید بن المسیب و حسن بصری و ورود وعید ناظر در جانب وجوب است والله اعلم
وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان امرأتین اتتا رسول الله دو زن آمدند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وفی ایدیهما سواران من
ذهب ودر دستهای هر یکی ازین دو زن یاره بود از طلا فقال لهما تؤدیان زکوته پس گفت آن حضرت آن دو زن را آیا ادا میکنید شما زکوة آن را فالتا لا گفتند ادا
نمیکنیم زکوة آنرا فقال لهما رسول الله صلعم پس گفت آن حضرت آن دو زن را اتحبان ان یسورکما الله بسوارین من نار آیا دوست میدارید شما که بپوشاند
شما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ قالتا لا گفتند آن دو زن دوست نمیداریم که بپوشاند ما را خدای تعالی سوارها از آتش دوزخ قال فادیا زکوته گفت آن
حضرت پس ادا کنید زکوة آن را رواه الترمذی وقال هذا حدیث قد روی المثنی بن الصباح عن عمرو بن شعیب نحوه و گفته است ترمذی این
حدیثی است که بتحقیق روایت کرده است مثنی بن صباح از عمرو بن شعیب مانند آن والمثنی بن الصباح وابن لهیعة یضعفان فی الحدیث و مثنی بن صباح
وابن لهیعه که وی نیز از رواة این حدیث است ضعیف داشته میشوند در حدیث ولا یصح فی هذا الباب عن النبی صلعم شئ و صحیح نشده است در باب زکوة حلی
از آن حضرت چیزی وعن ام سلمة قالت کنت البس اوضاحا من ذهب گفت ام سلمه بودم من می پوشیدم اوضاح از طلا جمع وضح بضاد معجمه و حای مهمله
نوعی از زیور است و اصل وی از فضه است و از ذهب نیز میباشد چنانکه درین حدیث واقع شده است و وجه تسمیه بوضح بجهت سفیدی و روشنی است
در صراح گفته وضح درم سره و پیرایه از درم درست و روشنی و سفیدی ام سلمه میگوید فقلت پس گفتم من یا رسول الله اکنز هو آیا کنز است اینکه بران
وعید واقع شده فقال ما بلغ ان تؤدی زکوته گفت آن حضرت چیزی که برسد مقداری را که ادا کرده میشود زکوة آن یعنی بحد نصاب برسد فزکی فلیس
بکنز پس داده شد زکوة آن پس نیست کنز که بران وعید است و همچنین هر مال که زکوة آن ادا کنند از حیطهٔ وعید خارج است رواه مالک وابو داود وعن
سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یامرنا ان نخرج الصدقة من الذی نعد للبیع
بود آن حضرت امر میکرد ما را که بیرون آریم صدقه را از مالی که اماده میکردیم برای فروختن یعنی برای تجارت یعنی آنچه برای خوردن و پوشیدن و خدمت و سواری
میبود بران زکوة نبود رواه ابو داود وعن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن غیر واحد ربیعه که تابعی جلیل القدر متفق علیه است میان علما و او ربیعة
الرأی میگویند روایت میکند از بسیاری صحابه ان رسول الله که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقطع لبلال بن الحارث المزنی جدا کرد
ولو مر بلال بن حارث مزنی را که از صحابه است و بر آن حضرت در وفد مزینه آمده بود و اقطاع جدا کردانیدن امام است بعضی از لشکریان خود را قطعهٔ زمین تا
از حاصل آن رزق خود سازد و اقطاع گاهی بتملیک میشود و گاهی بغیر تملیک معادن القبلیة کانهای قبلیه بفتح قاف و با نام ناحیه ایست از ساحل بحر میان وی و میان
مدینه پنج روزه راه است وهی من ناحیة الفرع و این قبلیه از جانب فرع است بضم فا و سکون را موضعی است در جانب بالای مدینه میان حرمین فتلک
المعادن لا یؤخذ منها الا الزکوة الی الیوم پس آن کانها گرفته نمی شود از آنها مگر زکوة که چهل یک است یعنی گرفته نمیشود خمس چنانکه حکم معادنست و این مذهب
امام مالک و شافعی است در قولی و نزد امام ابوحنیفه و شافعی در قول دیگر در آن خمس است و قول دیگر شافعی را آنست که اگر یافته است از آن بتعب و مئونت چهل یک
و بی آن الخمس رواه ابو داود الفصل الثالث عن علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس فی الخضروات صدقة گفت
آن حضرت که نیست در سبزیها و ترهها زکات و این مذهب ائمه ثلثه است و میوها که دیر نپایند و سال تمام نایستند همین حکم دارند و نزد امام ابوحنیفه در هرچه از زمین بر دید
یا بیش ده یک است مگر کاه و نی و هیزم از جهة عموم قول آن حضرت صلعم ما اخرجت الارض ففیه العشر چنانکه در شرح ترجمه باب اول گذشت ولا فی العرایا صدقة
ونه در عرایا صدقه است و عرایا جمع عریه است و آن فروختن رطب یعنی خرمای تر که بر درخت است بتمر یعنی خرمای خشک بطریق تخمین و اگرچه از بیع میوه تر
بمیوه خشک که آنرا مزابنه گویند نزاع و تقدیم یا نهی کرده اند چنانچه در کتاب البیوع بیاید انشاء الله تعالی اما برای بعضی مفلسان و محتاجان که میخواستند
رطب بخورند و نقدی در دست نداشتند که بدان بخرند و نخلی هم نداشتند که از آن رطب بعیال خود بخورانند تمری در خانه داشتند که بدان قوت عیال میسازند رخصت
گردیده است صاحب نخلی میدهند و از وی رطبی که بر درخت دارد بخرص میخرند و این بجهت شفقت و رفع احتیاج ایشان اباحت ... بخرص
داده اند و چون اهل ... ولا فی اقل من خمسة اوسق صدقة ولا فی العوامل صدقة و نیست ...

ونه برای تجارت نه صدقه چنانکه گذشت ولا فی الجبهة صدقة ونیست در جبهه صدقه قال الصقر الجبهة الخیل والبغال والعبید گفته است صقر بصاد و قاف که از
رواة این حدیث است که مراد بجبهه اسبان و استران و غلامان‌اند که پیشانی دارند رواه الدارقطنی وعن طاؤس ان معاذ بن جبل اتی بوقص البقر روایتیست از طاؤس یمانی که
از مشاهیر تابعین است آورده شد بوقص گاوان تا زکوة آنها بستانند فقال لم یأمرنی فیه النبی صلی الله علیه وسلم بشیء گفت معاذ امر نکرده مرا در وی آن حضرت بچیزی یعنی
نگرفت رواه الدارقطنی والشافعی وقال الوقص ما لم یبلغ الفریضة وگفته است شافعی که وقص چیزیست که بعد نصاب که در وی زکوة واجب کرده و نرسیده است خواه ابتدا
خواه در میان دو فریضه وگفته‌اند که مراد اینجا اول است زیرا که آنچه آورده بودند نزد معاذ همان اول بود والله اعلم و وقص در لغت بمعنی شکست و نقصان آمده باب صدقة
الفطر صدقه فطر فرض است نزد شافعی و هم چنین نزد احمد در ظاهر مذهب و سنت موکده است نزد مالک و واجب است نزد ما بمعنی مقابل فرض و در حدیث عمر چنانکه بیاید
اطلاق لفظ فرض بران واقع شده پس شافعی و احمد بر ظاهر حمل میکنند و مالک میگوید فرض بمعنی التقدیر است و ما میگوئیم در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت
بدلیل ظنی مفید وجوب است و شرط وجوب صدقه فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اصلی است بی شرط نما و نزد شافعی هرکه قادر است بر قوت یومیه
خود [illegible] یکیکه بروی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین فرض است بر وی صدقه فطر و شرط نیست نصاب دیگر بدانکه واجب در صدقه نصف
صاع از بر و صاع از تمر و شعیر و در بعضی احادیث صاع از بر نیز آمده و در بعضی صاع از طعام واقع شده و در بعضی صاع مطلق آمده غیر مقید بچیزی وگفته‌اند
که واجب در زمان نبوت همان نصف صاع بود و زیاده بطریق تطوع بوده نه وجوب و بعضی گفته‌اند که واجب در آن زمان صاع از بر یا تمر یا شعیر بود پس مردم بعد از آن
نصف صاع از بر گرفتند که معادل بود در قیمت بصاع از تمر یا شعیر فافهم و زبیب در حکم بر است نزد ابی حنیفه و در حکم شعیر است نزد ابی یوسف و محمد و مرویست از
امیر المؤمنین علی رضی که در زمان خلافت خود فرمود که واجب نصف صاع است از بر اما چون توسعه کرد پروردگار تعالی بر شما تمام صاع دهید از بر وغیره و ازینجا
معلوم میشود که زیاده بر نصف بطریق تطوع است الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة
الفطر صاعا من تمر او صاعا من شعیر گفت ابن عمر فرض کردانید آنحضرت زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شعیر درین حدیث ذکر بر نیست و ازینجا توهم کرده‌اند
بعضی از مردم که اخراج نصف صاع از بر بعد از زمان نبوت بود از جهت معادلت وی بصاع از تمر یا شعیر و صواب آنست که نصف صاع از بر بود و تخصیص ذکر تمر و شعیر
درین حدیث بجهت غلبه وجود این دو جنس باشد و گویند که ابن عمر از تمر میداد و چون وجود تمر و شعیر در مدینه کم شد از شعیر میداد و آن چیزیکبار نبود علی العبد والحر والذکر
والانثی والصغیر والکبیر من المسلمین بر بنده و آزاد و مرد و زن و خورد و کلان از مسلمانان و بنده چون ملک ندارد وجوب بر وی بمعنی وجوب بر مالک او خواهد بود از جانب
وی و هم چنین وجوب بر صغیر بمعنی وجوب بر پدر اوست اگر مالک مال نبود و الا از مال وی خواهد بود و امام محمد گوید با وجود مال بر پدر واجب است وامر بها ان تؤدی
قبل خروج الناس الی الصلوة وامر کرد بصدقه فطر که ادا کرده شود پیش از برآمدن مردم بسوی نماز ظاهر حدیث در این است که ادا بعد از نماز کفایت نمیکند لیکن ائمه اربعه
اتفاق دارند که ادا پیش از نماز مستحب است نه واجب و امر در اینجا برای استحباب است و در اینجا تفصیل بسیار است در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کرده‌ایم متفق علیه وعن ابی
سعید الخدری قال کنا نخرج زکوة الفطر صاعا من طعام گفت ابوسعید خدری بودیم که می برآوردیم صدقه فطر را یک صاع از طعام بعضی گفته‌اند که مراد بطعام گندم است
که متعارف است و غالب قوت در سفر و حضر آن بود و بعضی گفته‌اند که مراد ذره است بضم ذال معجمه و تشدید را که متعارف در آن وقت نزد اهل حجاز و غالب اقوات ایشان آن بود او
صاعا من شعیر یا بیرون می‌آوردیم صاعی از جو او صاعا من تمر یا صاعی از خرمای خشک او صاعا من اقط بفتح همزه و کسر قاف و بطای حطی یا صاعی از قروت که آنرا ماضر نیز
گویند و آن شیر ترش که خشک میشود و مثل سنگ میگردد او صاعا من زبیب یا صاعی از انگور خشک که آنرا مویز میخوانند متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال فی آخر رمضان اخرجوا صدقة صومکم گفت ابن عباس در آخر ماه رمضان بیرون آرید صدقه روزه خود را مراد صدقه فطر است و در حقیقت این صدقه صوم است
که صوم بی ادای آن معلق می باشد و چون ادا کرده میشود در محل قبول می افتد چنانکه در حدیث آمده است فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه الصدقة صاعا من تمر
او شعیر واجب کردانیده است آن حضرت این صدقه را یک صاع از خرما یا جو او نصف صاع من قمح بفتح قاف و سکون میم یا نصف صاع از گندم علی کل حر او مملوک ذکر
او انثی صغیر او کبیر بر هر کس آزاد باشد یا بنده مرد باشد یا زن خورد باشد یا بزرگ رواه ابوداود والنسائی وعنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم
زکوة الفطر و هم از ابن عباس رض است گفت واجب کردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زکوة فطر یعنی صدقه فطر را طهرة للصیام از جهت پاک کردانیدن روزه را
و در بعضی نسخ طهرة الصیام من اللغو والرفث از سخن بیهوده و لایعنی گفتن و از رفث که واقع شده باشد در صوم و رفث بفتح را و فا بمعنی جماع و فحش و آنچه میرود از سخن
بیان آن و پیوسته بیان آن و آنچه خطاب کنند مرد با زن از فحش بعد از آن استعمال کرده میشود در هر کلام قبیح و تفصیلش آنست که [illegible] باشد
وطعمة للمساکین و صدقه فطر واجب است از جهت طعام دادن مساکین و بی‌نیاز کردانیدن ایشان از سؤال در آن روز چنانکه در حدیث آمده است رواه ابوداود الفصل
الثالث عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث منادیا فی فجاج مکة آن حضرت بفرستاد منادی کننده را که [illegible] کشادهای مکه
الا ان صدقة الفطر واجبة علی کل مسلم آگاه باشید که صدقه فطر واجب است بر هر مسلمان ذکر او انثی حر او عبد صغیر او کبیر مدان من قمح صدقه

فطره دو مد است از گندم یعنی نصف صاع چه صاع چهار مد است او سواه یا خبر گندم که زبیب باشد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است او صاع من طعام اگر مراد بطعام گندم
باشد او برای شک راوی است و اگر خبر آن باشد برای تنویع د والترمذی وعن عبد الله بن ثعلبة او ثعلبة بن عبد الله بن ابی صعیر بضم صاد و فتح عین مهملتین
عن ابیه ایچنین است در نسخ مشکوة و صواب عبد الله بن ثعلبه بن صعیر او بن ابی صعیر و ثعلبه صحابی است مراو را یک حدیث است از آنحضرت در صدقه فطر بر کاشغف گفته اند
ثعلبه بن صعیر و بعضی میگویند ابن ابی صعیر مراو را صحبت است روایت میکند از وی پسرش عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صاع من بر او قمح شک
از دو یست و بر و قمح هر دو بمعنی گندم است میفرماید صاع از گندم است عن کل اثنین از هر دو کس نصف صاع از هر کس صغیرا و کبیر حر او عبد ذکر او انثی اما غنیکم
فیزکیه الله اما توانگر شما پس پاک میکرداند او را و تمامی بخشد مال او را خدای تعالی بسبب صدقه دادن واما فقیرکم فیرد علیه اکثر مما اعطاه واما فقیر شما پس باز
میرساند او را خدای تعالی بیشتر از آنچه داده است وغنی میکرداند او را ببرکت صدقه و مضاعف ثواب آن جا این معنی در غنی بیشتر خواهد بود تخصیص او بفقیر از برای تسلیه و ترغیب
او ست رواه ابو داؤد باب من لا تحل له الصدقة باب در بیان کسیکه حلال نیست مراو را صدقه خوردن و مال زکوة گرفتن و گاهی عنوان باب این چنین میسازند باب
من لا یجوز دفع الزکوة الیه در بیان کسیکه روا نیست دادن زکوة مراو را و مال معنی هر دو عبارت یکیست اما در ماده کافر تفاوتی میکند که عنوان ثانی در وی صادق است که دفع
زکوة بسوی کافر جایز نیست د مسقط ذمه نه و بحث کرده نمی شود از عدم حل آن بر وی و در بنی هاشم هر دو معنی صادق است و ظاهر و بالجمله زکوة بکافر نتوان داد بخلاف صدقات
دیگر مثل صدقه فطر و کفارات و فقرای مسلمانان احب و افضل اند و عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در روایتی از امام ابی حنیفه جایز است در این زمان و ممنوع در آن
زمان بود و در روایتی از وی و از ابو یوسف جائز است دفع بعضی بنی هاشم ببعض و جائز نیست دادن زکوة بکسیکه مالک نصاب است و در روایتی الا بعلما که حوائج ایشان خصوصا
جمع کتب ایشان در کار است بسیار است و بکسیکه میان او و مزکی نسبت ولادت است بخلاف دیگر اقربا اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان بلکه اولی و افضل
صله با صدقه جمع میشود و بکسیکه نسبت زوجیت دارد و مکاتب خود و مدبر و ام ولد خود نیز ندهد الفصل الاول عن انس قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بتمرة
فی الطریق گذشت آن حضرت بیک خرما یعنی خرما در راه افتاده بود نظر آن حضرت بر آن خرما افتاد فقال لو لا انی اخاف ان تکون من الصدقة لاکلتها پس
گفت آن حضرت اگر نمی بود که میترسیدم که باشد این خرما از صدقه هر آینه میخوردم من آن را ولیکن نخوردم از ترس آنکه مبادا از صدقه باشد از اینجا معلوم شد که صدقه بر آنحضرت
صلعم از جهت کرامت و طهارت جوهر شریف وی حرام بود و باحادیث دیگر نیز معلوم شد که از بنی هاشم و موالی ایشان نیز حرام است و گفته اند که بر حضرت وی صلعم
مطلقا حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع کذا قال الطیبی و در بعضی کتب فقه حنفیه صدقه نفل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحبین و نزد ابی
حنیفه در روایتی است و نیز معلوم شد که برداشتن طعام که بر زمین افتاده باشد اگر چه ادنی چیزی باشد سنت است و اگر بخورد نیز جایز است و در وی کمال تواضع و تعظیم نعمت الهی است اگر چه قلیل باشد
و نیز معلوم شد که رعایت احتیاط در مقام شبهه حرمت واجب است متفق علیه وعن ابی هریرة قال اخذ الحسن ابن علی تمرة من تمر الصدقة گفت ابو هریره گرفت
امام حسن ابن علی رض خرما را از خرماهای صدقه فجعلها فی فیه پس گردانید حسن رض آن خرما را در دهن خود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کخ کخ بفتح
کاف و کسر آن و سکون خای معجمه و کسر آن بالتنوین کلمه ایست که زجر و منع کرده میشود بوی صبی و باز داشته میشود از آنچه میکند و نزد اجتناب و پرهیز از پلیدی نیز گفته می شود
لیطرحها گفت آنحضرت این کلمه را تا بیندازد حسن رض آن تمر را از دهان و نخورد و بعضی گفته اند که کلمه عجمیه است و بخاری این را باب من تکلم بالفارسیة آورده ثم قال پس گفت
آنحضرت بحسن رض اما شعرت انا لا ناکل الصدقة آیا نمی دانی تو که ما بنی هاشم و اهل بیت طهارت نمیخوریم صدقه را ظاهر این عبارت مشعر است بسابقه علم امام حسن رض باین حکم
و بعید نیست زیرا که وی رض صغیر عاقل بود و بتحقیق تحمل کرده اند این دو امام اجل احادیث رسول الله صلعم در صغر سن و بودند در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم هشت ساله
زیرا که بود ولادت ایشان در سال دوم از هجرت متفق علیه وعن عبد المطلب بن ربیعة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از عبد المطلب
بن حارث بن هاشم قرشی که در زمان آن حضرت بسن رجولیت رسیده بود گفت گفت آنحضرت ان هذه الصدقات انما هی اوساخ الناس بدرستیکه این صدقه ها نیست مگر
چرکهای مردم که اموال ایشان را و ایشان را پاک میکرداند وانها لا تحل لمحمد ولا لال محمد و این صدقات یا این اوساخ حلال نیستند مر محمد را و نه مر آل محمد را مراد بال اینجا بنی هاشم اند که
حلال نیست مر ایشان را زکوة و آل را چند معنی است که در جای خود تحقیق کرده شده است رواه مسلم وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اتی
بطعام سأل عنه اهدیة ام صدقة گفت ابو هریره بود آنحضرت وقتی که آورده میشد نزد وی طعام می پرسید آیا هدیه است یا صدقه فرق میان صدقه و هدیه اینست
که صدقه چیزیست که انفاق کرده میشود بر فقرا بطریق تلطف و مهربانی و اراده کرده میشود بوی ثواب آخرت و در وی نوعی از خواری مذلونی است از آنکه داده میشود و صدقه
بوی و هدیه مقصود بوی تعظیم و اکرام است و برده میشود نزد اغنیا و مکافات کرده میشود در وی نه در صدقه فان قیل صدقة پس اگر گفته میشد که این طعام صدقه است
قال لاصحابه کلوا میگفت آنحضرت مر یاران خود را بخورید شما و لم یاکل و خود نمی خورد وان قیل هدیة و اگر گفته میشد که هدیه است ضرب بیده میزد دراز میکرد
دست مبارک خود را بی تحاشا فاکل معهم پس میخورد با ایشان و ضرب بمعنی شتابی بسوی راه رفتن و بمعنی رفتن بطلب رزق آید و از اینجا معلوم شد که آنحضرت قبول میکرد صدقه را و
نمیخورد از او و هدیه قبول میکرد و برغبت میخورد آنرا متفق علیه وعن عایشة رضی الله عنها قالت کان فی بریرة ثلث سنن گفت عایشه بود در بریره بفتح باء و کسر راء

مخورد و کلوا آن را از دادنه بود و مرده را از آن

او لی مولاة عایشه سه سنت یعنی سه حکم شرعی بتقریب وی وارد شد وثابت گشت احدی السنن انها عتقت فخیرت فی زوجها یکی از ان سه سنت آنست که بریره آزاد
شد پس مخیر کردانیده شد در زوج وی که نام وی مغیث بود اگر خواهد در تحت آن زوج باشد واگر خواهد جدا شود از وی واین خیار عتق است که علما اثبات کرده اند مر زنی که داه بود
چون آزاد کرده شد مر او راست که شوهر خود را اختیار کند یا مفارقت نماید نزد شافعی اگر شوهر او بنده کسی باشد ونزد ما خواه بنده بود خواه آزاد واین مغیث شوهر بریره بود و بریره
او را نخواست مغیث در عشق او و فراق او واله وحیران میگشت و فریاد میکرد ومیگریست وقال رسول الله وگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الولاء
لمن اعتق ولاء مر کسی راست که آزاد کرده است این سنت دوم است که در بریره بود وبیانش آنست که بریره داه یهودی بود که او را مکاتب ساخته بود وچون آزادی بدل
کتابت عاجز آمد نزد عایشه آمد عرض کرد تا چیزی بدهد که در بدل کتابت بمالک خود ادا کند وآزاد کردد عایشه فرمود اگر بصاحبان خود بگوئی که ترا بدست من بفروشند میخرم پس
وی رفت وبصاحبان خود آنچه عایشه گفته بود گفت ایشان گفتند میفروشیم اما بشرط انکه ولای وی یعنی میراث وی برای ما باشد عایشه بآنحضرت صلعم عرض کرد که یهود چنین
میگویند آنحضرت فرمود که غلط میگویند الولاء لمن اعتق ولا برای کسی است که آنرا آزاد کرده وتوای عایشه بخر وآزاد کن ولای وی ترا خواهد بود وشرط ایشان باطل و
سنت سیوم اینست که میفرماید ودخل رسول الله ودر آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در آمد در خانه عایشه والبرمة تفور بلحم وحال آنکه دیگ میجوشید بگوشت برمه بضم با
وسکون را دیگ از سنگ که مشهور است در بلاد حجاز ویمن والآن در حرمین شریفین نیز مشهور است فقرب الیه خبز وادم من ادم البیت پس نزدیک کردانیده شد بسوی آنحضرت
نان ونان خورش از نان خورش که در خانه بود وادم بضم همزه وسکون دال وضم ان مفرد جمع هرد وآمده چنانکه فلک وبعضی گفته اند که بسکون مفرد وبضم جمع است فقال الم ار
برمة فیها لحم پس گفت آنحضرت آیا نمی بینم دیگی را که در وی گوشت است قالوا بلی گفتند آری هست دیگی که میجوشد در وی گوشت است ولکن ذلک لحم تصدق
به علی بریرة ولیکن این گوشتی است که تصدق کرده شده است بر بریره وانت لا تاکل الصدقة وتو نمیخوری صدقه را قال هو علیها صدقة ولنا هدیة
گفت آنحضرت این گوشت بر بریره صدقه است وبرای ما هدیه است یعنی اگر کسی چیزی بفقیر بر وجه زکوة داده وآن فقیر بکسی دیگر بدهد که زکوة گرفتن او را جایز نیست
آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد بعد که بدهد روا است متفق علیه وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقبل الهدیة ویثیب علیها بود آنحضرت که قبول میکرد هدیه را وجزا میداد ومکافات میکرد بران رواه البخاری وعن ابی هریرة رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لو دعیت الی کراع لاجبت اگر خوانده شوم من بسوی کراع بضم کاف یعنی پاچه که شیء حقیر است قبول میکنم دعوت را و
بعضی گفته اند که کراع نام مکانی است مشهور میان مکه ومدینه که آنرا کراع الغمیم میگویند ومعنی اول اظهر است والنسب بقول وی ولو اهدی الی ذراع القبلت
واگر هدیه فرستاده شود بسوی من یکدست گوسفند هر اینه قبول میکنم اشارتست بغایت تواضع وشفقت ومهربانی بر خلق خدا رواه البخاری
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس المسکین الذی یطوف علی الناس نیست مسکین آنکسی که طواف میکند مردم
وگرد ایشان میگردد وترده اللقمة واللقمتان وباز میگرداند او را یک لقمه یا دو لقمه والتمرة والتمرتان ویک خرما ودو خرما ولکن
المسکین الذی لا یجد غنی یغنیه ولیکن مسکین حقیقی کسی است که نمی یابد توانگری را که بی نیاز گرداند او را ولا یفطن به فیتصدق علیه ودریافته
نمیشود ودر رسیده نمیشود بحال وی بجهت تعفف تا تصدق نموده شود بر وی ولا تقوم فیسأل الناس وبر نمیخیزد از کنج خانه وزاویه غریبی خود تا سؤال
کند مردم را ودر ذکر فطانت که بمعنی زیرکی وجودت فهم است اشارتست بخفاء کتمان حال وی بجهت تعفف وتستر که بدان زود نتوان رسید متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی رافع ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث رجلا من بنی مخزوم علی الصدقة روایت است از ابی رافع که مولی آنحضرت
بود که آنحضرت فرستاده وبرگماشت مردی را از قبیله بنی مخزوم بر گرفتن زکوة فقال لابی رافع اصحبنی کیما تصیب منها پس گفت آن مرد که ای ابی رافع صحبت
دار با من وبیا همراه من تا برسی از صدقه ونصیب خود را وبدهم ترا از ان چیزی فقال لا پس گفت ابو رافع مصاحب نمیشوم ترا ونمی آیم همراه تو حتی آتی رسول الله
تا می آیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فاسأله پس سؤال میکنم آنحضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فانطلق الی النبی پس رفت ابو رافع بسوی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وآمد نزد وی فسأله پس پرسید آنحضرت را که بروم یا نه فقال ان الصدقة لا تحل لنا پس گفت آنحضرت بدرستی که صدقه حلال نیست ما را که
بنی هاشمیم وان موالی القوم من انفسهم وبدرستیکه موالی قوم از ذاتهای ایشان اند وحکم ایشان دارند وچنانکه ما را صدقه حلال نیست موالی ما را نیز نباشد رواه
الترمذی وابو داود والنسائی وعن عبد الله بن عمرو رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تحل الصدقة لغنی یعنی حلال نیست زکوة
مر غنی را ولا لذی مرة سوی ونه حلال است مر خداوند قوت درست اعضا را که کسب روزی میتواند کرد ومره بکسر میم وتشدید را بمعنی آمد قوت وشدت
وعقل را استحکام وطاقت جسد واگر ظاهر القوة باشد ولیکن عقل وسلیقه کسب نداشته باشد حلال بود مر او را زکوة واخذ کرده است باین حدیث امام شافعی
وقائل شده است بعدم حل زکوة مر قوی را که قادر بر کسب باشد زیرا که آنحضرت میداد صدقه را بفقرای اصحاب خود اگرچه قوی وتندرست میبودند وآن
بود که امر انداخته آنحضرت صلعم بر این حدیث مشروع باشد مراد آنست که نمی باید ونه مر دو کسی را که لو را قوت مقدرت باشد بر کسب که راضی شود باین منزلت دنائت رواه الترمذی

وابو داود والدارمي ورواه احمد والنسائي وابن ماجه عن ابي هريرة وعن عبيد الله بن عدي بن الخيار بکسر خاي معجمه وتخفیف تحتانیه از کبار
تابعین است وتولد او در زمان نبوت بود قال اخبرني رجلان انهما اتيا النبي گفت خبر داد مرا دو مرد که آن دو مرد آمدند پیغمبر را صلى الله عليه وسلم وهو
في حجة الوداع وحال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود که عبارت است از حجی که آن حضرت کرد وبیان احکام حج فرمود وتودیع حیات نمود وهو يقسم الصدقة
وآنحضرت قسمت میکرد صدقه را فسألاه منها پس سؤال کردند آن دو مرد آنحضرت را از آن صدقه پس آن دو مرد میگویند که فرفع فينا النظر وخفضه یعنی چون سؤال
کردیم ما بر داشت وبلند کردانید آن حضرت در ما نظر خود را وپست کردانید نظر یعنی بالا وپایان ما را از سر تا پا دید ونگاه کرد فرآنا جلدين پس دید ودانست ما را چابک وتوانا
فقال ان شئتما اعطيتكما پس گفت آن حضرت اگر خواهید شما بدهم شما را ولا حظ فيها لغني وحال آنکه نیست نصیب در صدقه مر توانگر را ولا لقوي مكتسب یعنی
مر توانا را که کسب میتواند کرد ومعنی این حدیث بر مذهب شافعی آنست که صدقه خوردن بر شما حرام است واگر شما راضی میشوید بر خوردن حرام میدهم شما را واین بطریق تشدید
وتقریع است نه تخییر یا این معنی دارد که ظاهر حال شما قوتست واگر در واقع بچنین اید که تو نگر اید حلال نیست شما را والا بدهم شما را ودر مذهب ما آنست که در صدقه خوردن
خواری وزوالت است اگر با این صفت راضی آید بدهم شما را ودرین نیز نوعی از تشدید وتوبیخ است رواه ابو داود والنسائي وعن عطاء بن يسار مرسلا
از علماء تابعین وکبار ایشانست ثقه کثیر الحدیث مولی میمونه ام المومنین قال قال رسول الله صلعم لا تحل الصدقة لغني الا لخمسة حلال نیست زکوة مر
غنی را مگر برای پنج کس اگرچه غنی هم باشند میتوان داد لغاز في سبيل الله یکی مر غزا کننده را در راه خدا او لعامل عليها دوم مر کسی را که عامل است بر صدقات
وگماشته سلطان است بر تحصیل آن او لغارم سیوم مر کسی را که مدیون است ودینی بر ذمه وی نشسته که غنای وی باد ای دین وی وفا نمیکند او لرجل اشتراها بماله
چهارم مردی را که خریده است صدقه را بمال خود مثل صدقه که نزد فقیری بود وغنی آنرا از وی بخرید حلال است او را ونسبت بوی صدقه نیست او لرجل كان له جار مسكين
پنجم مردی را که هست مر او را همسایه مسکین فتصدق على المسكين پس تصدق کرده شد بر مسکین فاهدى المسكين للغني پس هدیه فرستاد آن مسکین مر آن
غنی را از آن صدقه چنانکه در حدیث بریره معلوم شد واستحقاق غازی غنی زکوة را مذهب شافعی است ونزد ما عامل وغارم را درست است زیرا که عامل اجرت
عمل خود میگیرد وغنا وفقر دران برابر است وغارم بسبب استحقاق وی مدیون است انقدر که دین وی ادا باید درست است نه غازی را از جهت اطلاق حدیث معاذ بن جبل
که آنحضرت فرمود که از اغنیا بگیر وبر فقرای ایشان صرف کن وحجت حدیث آن حضرت صلعم حلال نیست صدقه مر غنی را رواه مالك وابو داود وفي رواية
لابي داود عن ابي سعيد او ابن السبيل ودر روایتی مر ابی داود را از ابی سعید خدری او ابن السبیل نیز واقع شده است که بدان مراد مسافر است که از
وطن خود جدا افتاده است زیرا که مال وی از ملک وی بر آمده ووی حکم فقیر دارد باشارت قول وی تعالی للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم
وعن زياد بن الحارث الصدائي بضم صاد مهمله وتخفیف دال منسوب بشخصی که نام وی صدا است صحابی است مبایعت کرده آن حضرت را واذان گفت
در پیش وی صلعم چنانکه در باب الاذان گذشت قال اتيت النبي گفت آمدم پیغمبر را صلى الله عليه وسلم فبايعته پس مبایعت کردم وبعهد مسلمانی
دست بوی دادم فذكر حديثا طويلا پس ذکر کرد وی حدیثی دراز را فاتاه رجل پس آمد نزد آن حضرت مردی فقال اعطني من الصدقة پس گفت آن مرد
بآنحضرت بده مرا از صدقه فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان الله لم يرض بحكم نبي ولا غيره في الصدقات
بدرستیکه خدای تعالی راضی نشده است نه بحکم پیغمبر ونه بحکم جزوی از علما ومجتهدین در تقسیم صدقها که چه باید داد حتى حكم فيها هو تا آنکه حکم کرده در صدقات وی
تعالی خود در قران فجزاها ثمانية اجزاء پس پاره پاره ساخت وتقسیم کرده آنرا هشت پاره یعنی قسمت کرده آنرا بر هشت طایفه که ذکر ایشان خواهد آمد چنانکه گوید
انما الصدقات للفقراء والمساكين متکفل بیان آن است ودر کتب فقه سبع طوائف واقع شده مگر دانستن فقرا ومساکین یکی بی اعتبار فرق میان ایشان فان كنت
من تلك الاجزاء اعطيتك پس اگر هستی تو از جزوان اقسام میدهم ترا ظاهر احوال وی معلوم نبود ونزد وی واشتباهی بود دران رواه ابو داود الفصل
الثالث عن زيد بن اسلم فقیه عمری مولای عمر بن الخطاب رض ثقه عالم فقیه عابد زیاده از چهل فقیه در حلقه درس او می نشستند وامام زین العابدین
پیش او میرفت واستماع میکرد قال شرب عمر بن الخطاب لبنا فاعجبه نوشید عمر رض شیر را پس خوش آمد آن شیر او را فسأل الذي سقاه من اين
هذا اللبن پس پرسید عمر آنکس را که شیر نوشانید او را که از کجا بود این شیر فاخبره انه ورد على ماء قد سماه پس خبر داد آنکس عمر را که وی فرو آمده
بود بر آبی که بتحقیق نام برد آن آب را وآن موضع را که آن آب از آنجا فرو آمده بود فاذا نعم من نعم الصدقة پس ناگاه شتری چند از شتران زکوة
آنجا حاضر بودند وهم يسقون واشان آب میدادند شتران را فحلبوا من البانها پس دوشیدند قدری از شیرهای آن شتران فجعلته في سقائي پس کردم آنرا
واندختم آن شیر را در مشک خود وسقا بکسر ومد مشک شیر وآب فهو هذا پس آن شیر که خوردی این شیر بود که از آنجا آورده بودم فادخل عمر يده پس در آورد عمر
انگشتان دست خود در اندرون دهان خود فاستقاءه پس برزد وتکلف قی کرد وشیری که خورده بود از شکم بر آورد واین غایت تقوی وتورع بود والا اگر فقیر هبه کند یا هدیه آید از صدقه
خوردن رواست خوردن آن آنچه آنحضرت فرموده وحدیث بریره رخصت بود که از برای بیان جواز فرموده کذا قيل رواه مالك والبيهقي في شعب الايمان باب من لا تحل له

المسئلة ومن تحل له باب دربیان کسی که حلال نیست مر او را سوال کردن و گدائی نمودن و کسیکه حلال است او را سؤال کردن و گفته اند که نمی باید که سؤال کند مرکه
نزد وی قوت یک یوم است زیرا که سؤال بی ضرورت حرام است و اگر قوت یوم نداشته باشد یا چیزی ندارد که بدان ستر عورت کند حلال است که سؤال کند و فقیری که
او را قوت یوم حاصل است یا قادر است بر کسب حلال مر او را حرام است سؤال و حرام است زکوٰة و مسکین که چیزی ندارد که قوت یوم کند و قادر نیست بر کسب
حلال حلال است مر او را سؤال و اتفاق دارند علما بر نهی از سؤال بی ضرورت و اختلاف در این است که حرام است یا حلال با کراهت بسه شرط اول آنکه خوار
نکند نفس خود را و الحاح نکند در سوال و ایذا نکند مسؤل عنه را و اگر یکی از این سه شرط مفقود گردد حرام است باتفاق و منقول است از ابن المبارک که گفت خوش
نمی آید مرا که سائل چون لوجه الله سوال کند داده شود بوی چیزی زیرا که دنیا خسیس است چون لوجه الله طلبید تعظیم کرد چیزی را که تحقیر کرده او را حق تعالی پس
داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید بحق خدا و بحق محمد بده واجب میگردد بر مسئول عنه چیزی دادن بوی و کسیکه گرفت با ظهار حاجت بدروغ مالک نمیگردد
و همچنین اگر گوید بدروغ که من علوی ام و اگر یکی را بجهت صلاح بدهد وی در باطن ارتکاب معصیت میکند اگر بداند آنرا معطی ندهد نیز مالک نمیگردد و حرام است بروی
و واجب است رد وی بر مالک و همچنین کسیکه داده شود او را چیزی بجهت بدزبانی وی یا شر سعایت وی حرام است بروی و اگر فقیری بیاید برای سؤال و خواهد که دست
مسئول عنه بوسد تا چیزی بوی بدهد مکروه است و افضل آنست که مسئول عنه دست بوی ندهد بقصد منع و زجر وی و نباید داد سائلی را که طبل زده بر درها میگردد و مطرب را که
از همه افحش است این مسائل همه در مطالب المؤمنین ذکر کرده و نقل از کتب والله اعلم الفصل الاول عن قبیصة بفتح قاف و کسر موحده و سکون تحتانیه و صاد
مهمله بن مخارق بضم میم و خای معجمه و کسر را و قاف در آخر صحابی است معدود در اهل بصره قال گفت قبیصه تحملت حمالة کفیل و ضامن شده بودم من دینی را
از جهت دیت و حماله بفتح حای مهمله مالی که بر میدارد و بر خود میگیرد آدمی از قوم بجهت دیت و جز آن و دیون میکرد بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعت در
میان خود جنگ میکنند و خون یکدیگر میریزند و شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتها که برایشان لازم می آید بر خود میگیرد و ضامن میگردد و بجهت آن دینی بر
ذمه او می نشیند و چون غارم یعنی مدیون یکی از مصارف زکوة است این مرد نزد آنحضرت آمد تا از مال زکوة بوی بدهند چنانکه گفت فاتیت رسول الله
پس آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اساله فیها در حالیکه سوال میکنم آنحضرت را در حماله یعنی در ادای این حماله فقال اقم پس گفت آنحضرت باش
و آرام کن نزد ما حتی تاتینا الصدقة تا آنکه بیاید ما را مال زکوة فنامر لک بها پس بفرمائیم برای تو بدان صدقه یعنی بفرمائیم که از آن بتو چیزی بدهند که بدان
از دین خلاصی یابی ثم قال پس گفت آنحضرت یا قبیصة ان المسئلة لاتحل الا لاحد ثلثة رجل بدرستیکه سوال روا نیست مگر یکی از سه مرد رجل تحمل
حمالة یکی از آن سه مردی است که بر داشته است حماله را یعنی مال را که ادا کند از آنچه ضامن شده است بدان فحلت له المسئلة حتی یصیبها پس حلال
شده است مر او را سوال کردن تا برسد آن حماله را ثم یمسک پس تر باز دارد خود را از سؤال بعد ادای حماله و زیاده بر قدر حاجت سوال نکند و رجل اصابته
جائحة اجتاحت ماله دوم مردیکه رسید او را حادثه و آفتیکه هلاک گردانید و از بیخ برکند مال او را و جوح هلاک گردانیدن و از بیخ برکندن و جائحه شدت
و سختی که هلاک کند مال را از قحط و تشنه فحلت له المسئلة حتی یصیب قواما من عیش پس حلال شد او را سؤال کردن تا برسد قوام را از زندگانی یعنی
چیزی را که بی نیاز شود و برپا شود بدان حاجت ضروریه وی از زندگانی او قال سدادا من عیش یا گفت سدادا من عیش بجای قواما من عیش یعنی
چیزی که به بندد حاجت او را از زندگانی و قوام بکسر قاف چیزی که قائم شود بوی حاجت و قوام شئ یعنی چیزی که نظام و عماد و ملاک وی بود نیز آید و آن
نیز قریب بهمین معنی است و اما قوام بفتح قاف معنی عدل و وسط است چنانکه در قرآن مجید فرموده و کان بین ذلک قواما و سداد بکسر سین چیزیکه بسته شود بوی حاجت
و هر چیزیکه به بندد چیزی را سداد او است چنانکه سداد قاروره و جز آن و سداد بفتح سین یعنی راستی و میانه روی در قول و عمل و ذکر قوام و سداد مبالغه است در بیان
آمدن از سوال گویا تشبیه داد سائل را بمضطر که حلال است او را اکل میته برای سد رمق و قوام بدن اگرچه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت
یوم در آن کافی است و این گویا ذکر حال مسکین است و ذکر حال فقیر این است که میفرماید و رجل اصابته فاقة و سیوم مردیکه رسید او را حاجت درویشی فاقة
حاجت و افتیاق حاجتمند شدن حتی یقوم ثلثة من ذوی الحجی من قومه تا آنکه بایستند و خبر دهند و بگویند سه کس از خداوندان عقل و فراست از قوم
وی که بحقیقت حال میرسند و سخن به تخمین و قیاس نمیگویند و حجی بکسر مهمله و فتح معجمه عقل لقد اصابت فلانا فاقة بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه
فحلت له المسئلة پس حلال شد او را سوال نمودن و گدائی کردن حتی یصیب قواما من عیش او قال سدادا من عیش پوشیده نماند که ظاهر مراد
از یقوم آنست که شهادت دهند و گفته اند که آن نه مراد است بلکه مراد مجرد قول و خبر است و در روایت ابی داود یقول آمده و ذکر یقوم مبالغه است که چنان بیقین
خبر دهند که گویا شهادت است و در ذکر لام لقد اصابت نیز تاکید است و ذکر ثلثه نیز برای احتیاط است و همچنین ذکر ذوی الحجی و این همه برای مبالغه است در منع و زجر از
سوال و مسألت و در آن فما سواهن من المسئلة یا قبیصة سحت یاکلها صاحبها سحتا پس چیزیکه جز این سه صورت است از صور تنهای سوال کردن ای قبیصه حرام است که میخورد خداوند
وی حرام را و سحت بضم سین و سکون حای مهمله و بضمتین حرام و سحت و اسحات در اصل بمعنی اهلاک و استیصال است رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه

وسلم من سأل الناس اموالهم تكثرا کسیکه سؤال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد زیادت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما یسأل جمرا پس سؤال نمیکند مگر
اخگر را فلیستقل او لیستکثر پس گو کم طلبد یا بسیار بر هر تقدیر سؤال کردن ضرر دارد کم باشد یا بیش رواه مسلم وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما یزال الرجل یسأل الناس حتی یأتی یوم القیمة همیشه است که سؤال میکند مرد از مردمان تا آنکه می آید روز قیامت لیس فی وجهه مزعة لحم
در حالیکه نیست در روی وی گوشت کنایت است از خواری وی بی آبروئی یا مراد استخوان بی گوشت است و صورت در آخرت تابع معانی است و مزعه بضم میم و سکون زاء
عین مهمله پاره از گوشت و بعضی بفتح میم و زای ضبط کرده اند و محفوظ از محدثین ضم و سکون است متفق علیه وعن معاویة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم لا تلحفوا فی المسألة الحاح مکنید در سؤال کردن و بسیار نچسبید مسئول عنه را فو الله لا یسألنی احد منکم شیئا پس بخدا سوگند که سؤال نمیکند از من هیچ یکی هیچ
چیزرا فتخرج له مسألته منی شیئا پس بیرون می آرد برای وی سؤال کردن وی از من چیزیرا وانا له کاره در حالیکه من مر آن سؤال را ناخوش دارنده ام فیبارك له فیما
اعطیته پس برکت کرده شود آنکس را در آن چیزی که داده ام ورا رواه مسلم وعن الزبیر بن العوام بفتح عین و تشدید واو صحابی مشهور از عشره مبشره ابن عمه رسول الله
صلعم بود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یأخذ احدکم حبله هر آینه بگیرد یکی از شما رسن خود را فیاتی بحزمة حطب علی ظهره پس بیاید و پشته
هیزم را بر پشت خود حزمه بضم مهمله و سکون زای بسته هیزم فیبیعها پس بفروشد آن پشته هیزم را فیکف الله بها وجهه پس باز دارد حق تعالی بآن پشته هیزم آبرو و جاه او را
و درین عبارت اشارتست بآنچه نگاه داشتن آبروی بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف اوست بروی در جزای اختیار مشقت در کسب حلال و ترک سؤال
خیر له من ان یسأل الناس بهتر است مر او را از آنکه سؤال کند مردم را اعطوه او منعوه بدهند مردم او را یا ندهند اگر ندهند خود آبرو میبرد و محروم میماند و اگر
بدهند بدتر از آن که در زیر منت ایشان می افتد و در ربقه عبودیت و امتنان ایشان می درآید و بطمع و سؤال عادت میکند رواه البخاری وعن حکیم بن حزام بکسر حاء و
زای صحابی است برادر زاده ام المومنین خدیجه رض تولد او در کعبه بود و عمر او صد و بیست سال شصت در جاهلیت گذرانید و شصت در اسلام قال سألت رسول الله
گفت حکیم سؤال کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاعطانی پس داد آنحضرت مرا یعنی آنچه سؤال کرده بودم ثم سألته فاعطانی پستر سؤال کردم آن حضرت را
پس داد مرا ثم قال لی پس گفت مرا یا حکیم ان هذا المال خضر حلو بفتح خا و کسر ضاد معجمتین و حلو بضم حا و سکون لام گفت این مال و متاع دنیا سبز و شیرین است
یعنی خوش نما و زیبا در نظر خوش آینده و لذیذ در دل فمن اخذه بسخاوة نفس بورك له فیه پس کسیکه بگیرد آنرا بسخاوت نفس یعنی بی تطلع و اشراف و الحاح برکت کرده
میشود مر او را در آن مال ومن اخذه باشراف نفس لم یبارك له فیه و کسیکه بگیرد آن را بمتطلع شدن بر آن و انتظار داشتن آن را و طمع کردن و دل بستن در آن برکت
کرده نمیشود مر او را در آن مال فی الصراح اشراف اطلاع یافتن بر چیزی و از بالا بر چیزی نگریستن وکان کالذی یأکل ولا یشبع و باشد وی همچو کسیکه میخورد و سیر نمیشود
والید العلیا خیر من الید السفلی و دست بالا بهتر است از دست پایین مراد بدست بالا آنکه میدهد و بدست پایین آنکه میستاند یا دست بالا آنکه نمی ستاند
و سؤال نمی کند از کسی چنانکه در حدیث آینده معلوم گردد بر هر تقدیر در وی نهی است از سؤال و بیان فضیلت ترک سؤال است و لهذا متفرع گردانید حکیم بر وی قول
خود را فقلت پس گفتم من یا رسول الله والذی بعثك بالحق سوگند بکسیکه فرستاده است ترا بحق و راستی لا ارزأ احدا بعدك شیئا سؤال نکنم بعد
از تو یا بعد ازین سؤال که از تو کردم و بعضی گویند که بعد بمعنی غیر است هیچ یکی را و نستانم از کسی چیزی حتی افارق الدنیا تا آنکه جدائی کنم دنیا را یعنی تا وقت
موت و رزء بتقدیم رای مفتوح بر زای ساکن مهموز بمعنی رسیدن چیز از کسی و بمعنی نقص نیز آمده و چون گرفتن از کسی چیزی سبب نقص اوست بر آن اطلاق کردند
متفق علیه وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال وهو علی المنبر روایت است از ابن عمر که آن حضرت گفت و حال آنکه وی بر منبر بود وهو
یذکر الصدقة والتعفف عن المسألة و آنحضرت ذکر میکرد صدقه را و باز ایستادن از سؤال الید العلیا خیر من الید السفلی و باز ید علیا را تفسیر کرد بقول
خود و فرمود والید العلیا هی المنفقة بنون و قاف از انفاق بمعنی خرج کردن و دادن والسفلی هی السائلة و دست پایان دستی است که سؤال کننده است
اینچنین واقع شده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم و طیبی نیز گفت و همچنین ذکر کرده ابوداود و همچنین آمده است روایت از اکثر و در روایتی ابوداود الید العلیا هی المتعففة
بتا و عین و فا از عفت بمعنی باز ایستادن از سؤال و از حرام و این معنی انسب تر است بسیاق حدیث که گفته وهو یذکر الصدقة والتعفف عن المسألة و هو و معنی صحیح است
و نقل کرده شده است از نووی که صحیح روایت اولی است متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال ان اناسا من الانصار سألوا رسول الله گفت که بعضی
مردمان از انصار سؤال کردند رسول خدا را صلی الله علیه وسلم فاعطاهم پس داد آن حضرت ایشان را آنچه طلبیدند ثم سألوا فاعطاهم باز سؤال کردند پس داد
ایشان را حتی نفد ما عنده تا آنکه تمام شد چیزی که نزد آن حضرت بود یعنی از آن چیزی که داد ایشانرا فقال ما یکون عندی من خیر فلن ادخره عنکم پس گفت آن حضرت
آنچه میباشد نزد من از خیر یعنی مال پس ذخیره نمی نهم آن را از شما ومن یستعفف یعفه الله و کسیکه باز ایستد از سؤال و نگاه دارد خود را از آن نگاه میدارد او را خدای تعالی و محتاج
نمیگرداند بمردم ومن یستغن یغنه الله و کسیکه استغنا ورزد و بی نیازی کند خود را از سؤال مردم غنی میگرداند و بی نیاز میسازد او را خدای تعالی ومن یتصبر یصبره الله و کسیکه تکلف کند
و زور آرد در صبر کردن صبر می بخشد او را خدای تعالی وما اعطی احد عطاء هو خیر واوسع من الصبر و داده نشد هیچ یکی را عطائی که آن بهتر است و فراخ تر است از صبر یعنی صبر عطائی است

از باری تعالی که بهترین عطاها است متفق علیه وعن عمر بن الخطاب قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعطینی العطأ گفت عمر رض بود آنحضرت میداد
مرا بخشش فاقول اعطه افقر الیه منی پس میگفتم با آن حضرت بده آنرا احتاج ترین بوی از من فقال خذه فتموله وتصدق به پس میگفت آنحضرت بگیر آنرا و مال سازش را
و تصدق کن بآن فما جاءك من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل پس چیزی که بیاید ترا ازین مال و حال آنکه تو اشراف نکننده و انتظار نبرنده و طمع
نکننده و نه سؤال کننده آنرا فخذه پس بگیر آنرا وما لا فلا تتبعه نفسك وچیزی که نه این چنین است پس پیرو مگردان آنرا نفس خود را یعنی درپی آن مرو و طمع مکن و
انتظار مبر چنانچه درمیان مردم مشهور است که لار دو لاکد متفق علیه الفصل الثانی عن سمرة بن جندب صحابی مشهور است حلیف انصار بود و از حفاظ کثیر
الحدیث از رسول خدا صلعم روایت کرده اند ازوی حسن بصری و ابن سیرین و شعبی مات بالبصرة سنة تسع وخمسین او ستین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المسائل
کدوح یکدح بها الرجل وجهه سوالها خراشها و جراحتهاست که مجروح میگردانند بآنها مرد روی خود را فمن شاء ابقی وجهه پس کسیکه خواهد نگاه دارد روی خود را از خراش
و سؤال نکند و در بعضی نسخ ابقی علی وجهه و در بعضی التی علی وجهه او من شاء ترك وکسیکه خواهد ترک کند آنرا یعنی نگاه ندارد آبروی خود را و سؤال کند اختیار بدست
اوست واین تهدید است برارتکاب سؤال کردن پس سوال نباید کرد الا ان یسأل الرجل ذا سلطان مگر آنکه سؤال کند مرد خداوند سلطنت را که امیر است او فی
امر لا یجد منه بدا یا سؤال میکند در کاری که نمی یابد ازان چاره چنانکه احتیاج و گرسنگی و نایافتن قوت یوم چنانکه در شرح ترجمه باب گذشت رواه ابو داود
والترمذی والنسائی وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سأل الناس وله ما یغنیه کسیکه سؤال کند مردم را و حال
آنکه مر او راست چیزی که بی نیاز گرداند او را جاء یوم القیمة ومسألته فی وجهه می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او در روی وی بود خموش او خدوش او
کدوح بعضی گفته اند که این الفاظ قریب المعانی اند و او بجهت شک راوی است و بعضی گفته اند که متباین اند در معنی خدش پوست کندن بچوب و خمش کندن بناخن و کدح
بدندان اشارتست به تفاوت احوال سائلان در قلت سوال و کثرت آن و توسط قیل گفته شد یا رسول الله وما یغنیه و چه چیز بی نیاز میگرداند او را یعنی حد غنا که سوال
با آن حرام است چیست قال خمسون درهما گفت پنجاه درهم او قیمتها من الذهب یا قیمت پنجاه درهم از طلا رواه ابو داود والترمذی والنسائی و
ابن ماجه والدارمی وعن سهل بن الحنظلة بفتح حاء و سکون نون و فتح ظای معجمه نام مادر سهل است یا یکی از مادران اوست قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سأل وعنده ما یغنیه کسیکه سوال کند ونزد وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را از سوال فانما یستکثر من النار پس نیست وی مگر آنکه میکند طلب بسیار
از آتش قال النفیلی گفته است عبد الله بن محمد نفیلی بضم نون و فتح فا که شیخ ابو داود سجستانی است وهو احد رواته و نفیلی یکی از راویان این حدیث است
فی موضع آخر گفته است در جای دیگر نه در میان این حدیث وما الغنی الذی لا ینبغی معه المسألة و چیست غنا که روا نیست با وی سؤال کردن قال قدر ما
یغدیه و یعشیه گفت آن غنا که روا نیست با وجود وی سؤال مقدار چیزی است که آن را قوت چاشت گردانند و قوت شبانگاه گردانند یعنی هر گاه قوت یکروز و شب حاصل باشد که
بدان قوام بدن شود و کفایت کند سوال کردن بر وی حرام است چنانچه در شرح ترجمه باب گفته شد وقال فی موضع آخر و گفته است نفیلی در موضع دیگر ان یکون له
شبع یوم او لیلة و یوم حد غنا که با آن سوال حرام است این است که باشد مر او را چیزی که سیر گرداند او را در روز یا در شب و روز شبع بفتحتین سیری و بکسر و فتح چیزی که بوی
سیری شود رواه ابو داود بدانکه حدیث ابن مسعود که گذشت دلالت دارد برآنکه حد غنا که مانع از سؤال است ملک پنجاه درهم است یا قیمت آن و در حدیث آینده از عطاء
اوقیه است که چهل درهم باشد و درین حدیث قدر تغدی و تعشی و شبع یوم و لیله پس شافعی اخذ باول کرده و احمد و ابن المبارک و اسحاق بثالث و بعضی علما بثانی و اخذ کرده ابو حنیفه
و اصحاب وی بملک دویست درهم اگر چه نامی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده است که در کافی آنرا ذکر کرده مضمونش آنست که هر که سوال کند و باشد وی را پنج اوقیه
الحدیث و پنج اوقیه دویست درهم است و طیبی گفته که این آسان تر است بر مردم و در کافی گفته که این ناسخ است مر احادیث دیگر را والله اعلم پوشیده نماند که اینجا
دو چیز است منع از اخذ زکوة و منع از سوال و اعتبار مائتی درهم نزد ابی حنیفه در اول است و در ثانی قدر تغذی و تعشی است والله اعلم وعن عطاء بن یسار
عن رجل من بنی اسد قال قال رسول الله روایت است از عطاء بن یسار که از مشاهیر تابعین است از مردی از بنی اسد که صحابی است که گفت گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم من سأل منکم وله اوقیة او عدلها فقد سأل الحافا کسیکه سوال کند از شما و حال آنکه مر او راست اوقیه که چهل درهم است یا
مثل اوقیه باشد در قیمت پس بتحقیق سوال میکند بطریق الحاف و الحاح که مذموم و منهی عنه است و در قرآن مجید در مدح فقرا گفته است لا یسئلون الناس الحافا
رواه مالك وابو داود والنسائی وعن حبشی بضم حای مهمله و سکون موحده و شین معجمه بن جنادة بضم جیم و تخفیف نون قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان المسألة لا تحل لغنی ولا لذی مرة سوی بدرستیکه سوال کردن حلال نیست مر توانگر را و نه مر خداوند قوت سلیم الاعضا را
الا لذی فقر مدقع ولیکن حلال است مر خداوند فقر را که چسپاننده است بخاک دقعاء بفتح دال و سکون قاف خاک و دقع بر خاک چسپیدن مدقع بضم میم و
سکون دال و کسر قاف بخاک چسپانیده و کنایت است از شدت حاجت و فقر که او را بخاک افکنده است و نمیتواند برخواست و مسکین نیز ازین است و گویند که طاقت حرکت ندارد چنانچه در
قرآن مجید میفرماید او مسکینا ذا متربة او غرم مفظع یا حلال است مر خداوند وام که در فظاعت و شناعت افکنده است غرم بضم غین معجمه وام و تاوان فظاعت رسوائی ومن سأل الناس لیثری

بضم یای وسکون ثلثه وکسر را به ماله وکسیکه سوال کند مردم را تا بسیار کند بان مال خود را کان خموشا فی وجهه یوم القیمة میباشد ان سوال زخمها وخراشها
در روی او روز قیامت ورضفا یاکله من جهنم وسنگ گرم که میخورد آن را از دوزخ رضف بفتح را وسکون ضاد معجمه سنگهای تفسیده که شیر را بوی در جوش آرند رضفه
یکی فمن شاء فلیقل ومن شاء فلیکثر پس هر که خواهد کم کند وهر که خواهد زیاده کند رواه الترمذی وعن انس ان رجلا من الانصار اتی النبی
روایت است از انس که مردی از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یسأله در حالی که سوال میکند آمد آنحضرت را ومیخواهد از آنحضرت چیزی فقال
پس گفت آنحضرت امافی بیتک شئ ایا نیست در خانه تو چیزی فقال بلی حلس نلبس بعضه ونبسط بعضه پس گفت آن مرد آری در خانه من گلیم
سطبر است که بپوشیم پاره را از وی ومیگسترانیم پاره را از وی حلس بکسر حا گلیمی که بر پشت شتر زیر برده می اندازند ودر خانه ها در زیر فرشهای فاخر میکشند وقعب
بفتح قاف وسکون عین قدح چوبین خورد وسطبر است نشرب فیه من الماء که مینوشیم در وی از آب قال ائتنی بهما گفت آنحضرت بیار پیش من آن گلیم
وقدح را فاتاه بهما پس آورد آن مرد پیش آنحضرت آن گلیم وقدح را فاخذهما رسول الله پس گرفت آن گلیم وقدح را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بیده بدست شریف خود وقال من یشتری هذین وگفت آنحضرت کیست که بخرد این هردو را قال رجل انا اخذهما بدرهم گفت مردی که من
میگیرم این هردو را بیک درهم قال من یزید علی درهم گفت آنحضرت کیست که زیاده کند بر یک درهم مرتین او ثلثا گفت آنحضرت این سخن را دو بار
یا سه بار بقصد تاکید واهتمام قال رجل انا اخذهما بدرهمین گفت مردی من میگیرم آنها را بدو درهم فاعطاهما ایاه پس داد آن قدح وگلیم آن مرد را
فاخذ الدرهمین فاعطاهما الانصاری پس گرفت آنحضرت آن دو درهم را پس داد آن دو درهم مرد انصاری را وقال اشتر باحدهما طعاما
وگفت بخر یکی از ان دو درهم طعامی را فانبذه الی اهلک پس بینداز این طعام را بسوی کسان خود تا قوت چند روزه خود سازند واشتر بالآخر قدوما
وبخر بدرهم دیگر تیشه را وقدوم بفتح قاف وضم دال مخفف یا مشدد تیشه دروگر وانکه در حدیث ابراهیم صلعم واقع شده که اختتن بالقدوم بعضی گفته اند که تیشه
مراد است وبعضی میگویند که نام موضعی است از شام فأتنی به پس بیار نزد من آن تیشه را فاتاه به پس آورد آن مرد نزد آن حضرت تیشه را فشد فیه رسول الله
صلی الله علیه وسلم عودا بیده پس محکم کرد آن حضرت در ان تیشه دسته بدست مبارک خود ثم قال اذهب فاحتطب وبع پس گفت آنحضرت برو
پس هیزم بکش وبفروش ولا ارینک خمسة عشر یوما وباید که نبینم ترا پانزده روز فذهب الرجل یحتطب ویبیع پس رفت آن مرد در حالی که هیزم میکشید
ومیفروشید فجاء وقد اصاب عشرة دراهم پس آمد آن مرد نزد آنحضرت صلعم در حالی که بتحقیق رسیده ویافته است ده درهم را فاشتری ببعضها ثوبا
وببعضها طعاما پس خرید آن مرد بپاره از ان دراهم جامه را وبپاره از ان طعام را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم هذا خیر لک من ان
تجئ المسئلة نکتة فی وجهک یوم القیمة این هیزم کشیدن وقوت از ان ساختن اگرچه مشقتی ومحنتی دارد بهتر است مر ترا از آمدن سوال وگشتن
او نقطه سیاه وخجلت در روی تو روز قیامت ان المسئلة لاتصلح الا لثلثة بدرستیکه سوال کردن نیک نیست مگر سه کس را لذی فقر مدقع ولذی
غرم مفظع ترجمه این دو لفظ در حدیث سابق معلوم شد ولذی دم موجع یا مر خداوند خون را که دردمند کننده است مراد بدان دیت است که در بدل
خون داده از خود یا از غیر خود چنانکه در تفسیر تحمل حماله معلوم شد رواه ابوداود وروی ابن ماجة الی قوله یوم القیمة وعن ابن مسعود رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اصابته فاقة کسیکه رسید ورا حاجت ودرویشی فانزلها بالناس پس فرود آورد او را بمردمان
ودر روی آورد بایشان لم تسد فاقته بسته نشود ودفع کرده نشود حاجت او ومن انزلها بالله وکسیکه فرود آورد حاجت را بخدا اوشک الله له بالغنا شتابی
کند وبرساند او را بغنا بفتح غین معجمه بمعنی فایده وکفایت نه غنا بکسر غین بمعنی توانگری ومالداری زیرا که فرمود اما بموت عاجل او غنی آجل یا بمرگ که زود بیاید یا
بتوانگری که دیر حاصل گردد وتوانگری بموت حاصل نمیگردد پس این تفصیل وی نشود واما کفایت بموت حاصل است ودر اکثر نسخ غنی عاجل بعین مهمله است وگفته اند
که اینچنین است در اکثر نسخ مصابیح وجامع الاصول ودر سنن ابی داود وترمذی غنا آجل بهمزه ممدوده است واین اصح است روایة ودرایة کذا قال الطیبی رواه ابوداود
والترمذی الفصل الثالث عن ابن الفراسی بکسر فا وتخفیف را نسبت است بفراس بن غنم ان الفراسی قال قلت لرسول الله روایت است از ابن فراسی
از پدرش که فراسی است گفت گفتم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اسأل یا رسول الله آیا سوال کنم من یا رسول الله از مردم چیزی نزد حاجت فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم لا وان کنت لابد فاسأل الصالحین واگر هستی تو که البته میخواهی سوال کنی بجهت حاجتی که داری پس سوال کن صالحان را از جهت کرم
ایشان وحلال بودن رزق ایشان رواه ابوداود والنسائی وعن ابن الساعدی وابن السعدی نیز گویند صحابی است نا بالشام سنه سبع وخمسین قال استعملنی عمر علی
الصدقة گفت عامل گردانید مرا عمر ابن الخطاب رض بر گرفتن زکوة فلما فرغت منها واديتها اليه پس هرگاه پرداختم من از جمع صدقه ورسانیدم صدقه را بسوی عمر امر لی بعمالة
امر کرد برای من عمر باجرت عمل من عماله بضم عین وتخفیف میم مزد کار کن فقلت انما عملت لله واجری علی الله پس گفتم من کار نکرده ام مگر برای خدا ومزد کار من بر خداست قال خذ ما
اعطیت گفت عمر بگیر چیزی که داده میشوی فانی قد عملت علی عهد رسول الله پس بدرستیکه بتحقیق من عمل کرده ام در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعملنی بتشدید میم والاجرت عمل مرا



تحمیل عماله دادن فقلت مثل قولك پس گفتم من مانند گفتن تو که من این کار برای خدا کردم مزد من بر خدا است فقال لی رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا اعطیت شیئا من غیر ان تساله فکل و تصدق چون داده شوی تو چیزی را بی آنکه سوال کنی تو و طلبی پس بخور و اگر از خوردن زیاده ماند تصدق کن
رواه ابوداود وعن علی رض انه سمع یوم عرفة رجلا یسال الناس روایت است از امیرالمؤمنین علی رض که وی شنید روز عرفه مردی را که سوال میکند از مردم فقال
پس گفت علی رض افی هذا الیوم وهذا المکان آیا درین روز که روز عرفه است و روز خاص طاعت و عبادت و دعا است و درین مکان که عرفات است و محل ورود آثار
مغفرت و نزول انوار رحمت است تسال من غیر الله سوال میکنی از غیر خدا فخفقه بالدرة پس زد علی رض آن مرد را بدره بکسر دال و تشدید را آلت زدن و خفق بخای معجمه و فاء
و قاف بدره زدن کسی را فخفقه دره و به پهنا شمشیر زدن کذا فی الصراح و گفت طیبی خفق بچیزی پهنا زدن رواه رزین وعن عمر رض قال تعلمن ایها الناس ان الطمع فقر
گفت امیرالمؤمنین عمر رضی بدانید یا بدانید ای مردم که امید داشتن از مال مردم سبب فقر و زیادت حاجت است وان الایاس بکسر همزه غنی و بدانند که نوامید بودن از مردم
توانگری و بی نیازیست وان المرء اذا ایس عن شیء استغنی عنه و بدانید که مرد وقتی که ناامید شود از چیزی بی نیاز میشود از ان و از احتیاج بدان و معنی طمع نظر
داشتن بر مالی که مشکوک است رسیدن آن یعنی که میدهد یا نمیدهد اما اگر یکی را حقی یا ادراری بر کسی لازم است بالحکم محبت و کرم یقین دارد بدادن اینجا معنی طمع متحقق نیست قبله
رواه رزین وعن ثوبان مولی آن حضرت است حاضر درگاه و محرم گاه و بیگاه و ملازم سفر و حضر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یکفل
لی ان لا یسال الناس شیئا گفت آنحضرت کیست که ضامن شود مرا و عهد کند با من که سوال نکند از مردم چیزی فاتکفل له بالجنة پس ضامن شوم من و عهد کنم مر
او را به بهشت غایت تاکید است بوقوع آن بجهت امر الهی بدان و وعده صادق وی در آن و انبیا صلوات الله علیهم گاهی ضامن میشوند بثواب طاعتی مخصوص باذن الهی تعالی و ذو الکفل
که نام یکی از انبیاست هم بهمین معنی است که وی علیه السلام ضامن شده بود برای امت خود به بهشت کذا قیل فقال ثوبان پس گفت ثوبان انا من ضامن میشوم و عهد
میکنم که سوال نکنم فکان لا یسال احدا شیئا پس بود ثوبان که سوال نمیکرد هیچ یکی را چیزی رواه ابوداود والنسائی وعن ابی ذر قال دعانی رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو یشترط علی ان لا تسال الناس شیئا گفت ابوذر خواند مرا آن حضرت و حال آنکه وی طلب شرط میکند بر من که سوال نکنی تو از مردم چیزی قلت نعم گفتم من آری شرط
کردم که سوال نکنم از کسی چیزی قال گفت آنحضرت ولا سوطك اذا سقط منك و گفت آنحضرت و نه طلبی از کسی تازیانه خود را وقتی که بیفتد تازیانه از دست تو حتی تنزل
الیه فتاخذه تا آنکه فرود آئی تو از اسب و بروی بسوی تازیانه پس بگیری از او این کمال مبالغه است در ترک طلب و سؤال رواه احمد باب الانفاق وکراهیة الامساك
انفاق بسری کردن مال و خرج کردن و امساک نگاه داشتن مال و بخیلی کردن با آن و ممسک بخیل را گویند و ظاهر آنست که مراد انفاق و امساک از غیر زکوة باشد و لهذا لفظ گرا حیث
ذکر کرد و بیان زکوة و احکام آن سابقا ذکر کرد و احتمال دارد که مراد مدح صفت انفاق و ذم بخل و امساک باشد مطلقا خواه از فرض یا نفل و سوق احادیث مذکوره در باب اکثر ناظر در
مدح سخا و انفاق مال و باقی نگذاشتن چیزی از آن است الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کان لی مثل احد ذهبا لسرنی
ان لا یمر علی ثلث لیال وعندی منه شیء فرمود اگر میبود مرا مانند کوه احد طلا هر آینه شاد میکرد مرا اینکه نگذرد بر من سه شب و حال آنکه نزد من چیزی از آن باقی است
الا شیء ارصده لدین مگر چیزی که آماده کنم و نگاه دارم از برای وام در اینجا بیان نهایت سخاوت آن حضرت صلعم و ترغیب و تحریص امت است بر آن رواه البخاری وعنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان ینزلان نیست هیچ روزی که صبح میکنند بندگان در وی مگر آنکه دو فرشته فرود می آیند از آسمان فیقول
احدهما پس میگوید یکی از آن دو فرشته اللهم اعط منفقا خلفا خداوندا بده انفاق کننده را خلف یعنی چیزی بجای مالی که انفاق میکند یعنی عوض و زیادت مال ویقول الاخر
اللهم اعط ممسکا تلفا و میگوید فرشته دیگر خداوندا بده بخیل را تلف یعنی هلاک شدن مالی که نگاه میدارد متفق علیه وعن اسماء قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از اسما بنت ابی بکر صدیق رض زوجه زبیر بن العوام که از صحابیات است و مناقب او بسیار است گفت آنحضرت انفقی ولا تحصی انفاق کن و شمار مکن که چند دهم و چه دهم
فیحصی الله علیك پس احصا کند خدای تعالی بر تو و شمرده دهد بتو مراد با حصای خدای تعالی قطع ماده برکت و سبب مزید است یا مراد حساب آخرت است و معنی اول ظاهر تر است
ولا توعی فیوعی الله علیك و نگاه مدار مال را پس نگاهدارد خدای تعالی بر تو اصل ایعا حفظ متاع در وعا است یعنی ظرف و مراد اینجا امساک و ترک انفاق است ارضخی ما استطعت
بده آنچه میتوانی و رضخ بضاد و خای معجمه اعطای قلیل و مراد آنست که بده اگرچه چیزی اندک باشد و آنحضرت حالت قدرت اسما را نیز تصور کرده دانست که تصرف در مال زوج جز در
شیء یسیر نخواهد بود متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی این حدیث قدسی است که آنحضرت از رب العزة جل
جلاله روایت میکند که گفت وی تعالی انفق یا ابن آدم انفق علیك انفاق کن ای پسر آدم تا انفاق کنم یعنی افاضه و انعام کنم من بر تو بحکم آنکه انفاق شکر نعمت مال است و شکر
سبب مزید نعمت متفق علیه وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم ان تبذل الفضل خیر لك ظاهر آنست که این
نیز حدیث قدسی است اگر لفظ حدیث صریح در آن نیست و مستلزم آن هم نیست چه اگرچه حضرت رسالت پناه صلعم نیز باین لفظ خطاب کردن میتواند و گوید ای آدمی اگر دادن تو
زیاده از قدر حاجت بهتر است مر ترا بذل در باختن و نگاه نداشتن چیزی را و ان تمسکه شر لك و نگاه داشتن تو آن را و بخیلی کردن با آن بتر است ترا ولا تلام علی کفاف و نکوهیده نمیشوی
تو بر نگاه داشتن کفاف یعنی اگر بقدر کفاف نگاه داری باکی نیست یعنی قوتی که باز دارد از جوع و سؤال و این مختلف میشود باختلاف اشخاص و ازمان و احوال وابدا بمن تعول و آغاز کن در بذل زائد

از کفاف بعیال خود و فراخ کردان رزق بر ایشان زیاده بر نفقه واجب و اگر از ایشان زیاده آید به بیگانگان ده **رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله**
علیه وسلم مثل البخیل والمتصدق قصه و حال بخیل و آنکه صدقه میدهد و انفاق میکند **کمثل رجلین علیهما جنتان من حدید** همچو قصه و حال دو مرد است که
بر آن دو مرد جبه است از آهن بضم جیم و تشدید نون بمعنی زره و روایت کرده شده است جبتان بموحده و بنون اصح است روایة و درایة زیرا که جبه از آهن معهود نیست **قد**
اضطرت ایدیهما الی ثدیهما وتراقیهما بتحقیق چسپانیده شده است دستهای آن دو مرد به پستانهای ایشان و چنبر گردنهای ایشان بجهة تنگی آن زره و اضطرار در اصل
بمعنی احتیاج و بی اختیاریست و مراد اینجا اتصال و التصاق است و ثدی بفتح مثلثه و سکون دال پستان و آن زن و مرد هر دو را باشد و بضم ثا و کسر دال و تشدید یا جمع او است و روا
بلفظ جمع و افراد هر دو آمده و جمع اکثر و اظهر است و تراقی جمع ترقوه بفتح فوقانیه و سکون را و ضم قاف استخوان میان مغاک نحر و عاتق و آن هر دو ترقوه است از هر دو جانب
و جمع باعتبار جوانب و اطراف است **فجعل المتصدق کلما تصدق بصدقة انبسطت عنه** پس در ایستاد صدقه کننده هر گاه که تصدق میکند فراخ میگردد زره از وی
وجعل البخیل کلما هم بصدقة قلصت و در ایستاد بخیل هر گاه که قصد میکند بصدقه تنگ میگردد و گرد می آید **واخذت کل حلقة بمکانها** و میگیرد هر حلقه جای خود را و می چسپد
بآن حاصل معنی آنکه جواد چون قصد نفقه میکند فراخ و گشاده میگردد سینه وی بدان و فرمان بر داری میکند او را دستهای او و دراز شوند بعطا و بذل و بخیل تنگ میگردد سینه وی بدان و فرمان
بر داری نمیکند او را دستهای او و دراز نشوند بعطا و بذل و بخیل تنگ میگردد سینه او و منقبض میگردد دست وی طیبی گفته که تخصیص کرده شد مشبه بلبس جبه از حدید اشارت بآنکه امساک
و شح از جبلت انسان و خلقت او است فافهم **متفق علیه وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الظلم** بپرهیزکنید ظلم را و یکسو شوید از آن و ظلم شامل انواع
معاصی است و جمع وی در قول وی **فان الظلم ظلمات یوم القیمة** باین اعتبار است یا مراد آنست که ظلم واحد سبب ظلمات مترا کمه متعدده از اهوال قیامت و شدائد آن میگردد و
اصل ظلم وضع الشیء فی غیر محله و غالب استعمال او در ستم کردن بر خلق **واتقوا الشح** و بپرهیز کنید شدت بخل و حرص را زیرا که یکی از اقسام ظلم و اشد انواع او است زیرا که نتیجه حب
دنیا و شهوات او است **فان الشح اهلک من کان قبلکم** زیرا که شح هلاک گردانیده است کسانی را که پیش از شما بوده اند **حملهم علی ان سفکوا دماءهم** برداشت و برانگیخت
ایشان را بر آنکه ریختند خون یکدیگر را **واستحلوا محارمهم** و حلال گردانیدند چیزها را که حرام گردانیده است خدای تعالی بر ایشان از معاصی و خطایا و سبب حمل شح بر سفک
دماء و استحلال معاصی آن است که بذل اموال و مواسات اخوان سبب نجاة و تواصل است و امساک و شح سبب تهاجر و تقاطع و این مفضی بمعاداة است که مودی بتشاجر و تقاتل است **رواه مسلم**
بدانکه تفسیر کرده اند شح را باشد بخل و بعضی گفته اند شح بخل با حرص است و بعضی گفته اند که بخل در افراد امور و احاد آن میباشد و شح عام است که در تمام امور باشد و بعضی گفته اند که بخل
در مال میباشد و شح در مال و معروف و گفته اند که شح خصلت غریزیه است که مجبول است بر وی آدمی را در آن حکم وصف لازم دارد و مرکز وی نفس است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و
احضرت **الانفس الشح** و منهی غلبه و سلطنت او است تا مستولی گردد بر عرش قلب و منع کند از احکام ایمان زیرا که بدین تقدیر شح میکند بطاعت و مسامحت میکند بدان و بذل نمیکند انقیاد امر را امر خدا شح
در نفوس مانند شهوت و حرص مجبول است برای ابتلاء و مصلحت نظام عالم و عمارت آن و مذموم آنست که مستولی گردد سلطنت او بر قلب و مطاع او شود و این است مراد بقول آنحضرت شح مطاع
اینست خلاصه آنچه ذکر کرده است تورپشتی **وعن حارثة بن وهب** صحابی است برادر عبد الله بن عمر الخطاب از مادر و در ده است در کوفه روایت میکند از حضرت ام حفصه ام المؤمنین **قال قال**
رسول الله صلی الله علیه وسلم تصدقوا تصدق کنید و غنیمت دانید وجود آن و ثواب آن را **فانه یاتی علیکم زمان یمشی الرجل بصدقته** زیرا که خواهد آمد بر شما زمانیکه میبرد مرد صدقه
خود را یعنی پیش مردم **فلا یجد من یقبلها** پس نیابد که قبول کند از او **یقول الرجل** میگوید مردیکه می آرند نزد وی صدقه **لو جئت بها بالامس** اگر می آوردی تو این صدقه را دی روز
یعنی پیش از این **لقبلتها** هر آینه قبول میکردم من آن را **فاما الیوم فلا حاجة لی بها** اما امروز پس نیست حاجت مرا بوی و این حالت در آخر زمان خود در زمان مهدی علیه السلام چنانکه در باب
اشراط الساعة بیاید **متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رجل** گفت ابوهریره گفت مردی **یا رسول الله ای الصدقة اعظم اجرا** کدام صدقه بزرگتر است از روی اجر
و ثواب **قال ان تصدق** بفتح تا و دال اصل وی تتصدق **وانت صحیح شحیح** گفت آنحضرت بزرگترین صدقه ها آنست که تصدق کنی و حال آنکه تو تندرستی و بخیلی **تخشی الفقر وتامل**
الغنی در حالتیکه میترسی در ویشی را و امید میداری توانگری را یعنی تصدق کنی در حالتیکه بجهت صحت امید حیات و درازی عمر داری و محل این هست که بخل کرده شود و اگر بدهد
شاید که فقیر گردد **ولا تمهل** بنصب لام و جزم هر دو خوانده اند و تاخیر و توقف مکن یا تا خیر و توقف نکنی **حتی اذا بلغت الحلقوم** تا آنکه چون برسد روح در گلو **قلت لفلان**
کذا ولفلان کذا بگوئی مر فلان را چنین و مر فلان را چنین **وقد کان لفلان** و حال آنکه مال هست مر فلان را و گفته اند مراد بفلان اول و ثانی شخصی است که وصیت کرده
مر ایشان را و بفلان اخیر وارث زیرا که وارث را وصیت میت در حالت موت اگر خواهد اجازت کند و اگر خواهد ابطال نماید یعنی بخل میکند تا آنکه مشرف میگردد بر موت بعد از آن
تصدق میکند از آنچه متعلق شده بدان حق وارث و احتمال دارد که مراد بوی موصی له باشد و در آوردن کان که مفید ثبوت و قرار است اشارت است بتقریر آنچه مقدر هست برای
وی و کرمانی گفته که احتمال دارد که بعضی اول وصیت باشد و بعضی اقرار **متفق علیه وعن ابی ذر قال انتهیت الی النبی** رسیدم و آمدم بسوی پیغمبر خدا **صلی الله**
علیه وسلم وهو جالس فی ظل الکعبة و حال آنکه آنحضرت نشسته است در سایه کعبه **فلما رانی قال هم الاخسرون ورب الکعبة** پس چون دید مرا حضرت
مرا گفت ایشانند زیانکارتر از همه سوگند به پروردگار کعبه **فقلت فداک ابی وامی من هم** پس گفتم من فدای تو باد پدر من و مادر من کدامند و کیانند آنها که ایشان زیانکارترند
از همه گفت **قال هم الاکثرون اموالا** گفت آن جماعت اند که بیشتر است مال ایشان **الا من قال** مگر کسیکه کند **هکذا وهکذا وهکذا** سه بار یعنی بذل کند و بدهد مال را این

چنین واین چنین یعنی بهر طرف وبهر جانب چنانکه تفسیر کرد بقول خود من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله از پیش خود واز پس خود واز راستهای خود واز
چپهای خود وقلیل ما هم واندک اند این جماعت که این چنین میدهند ومیکنند وقال اینجا بمعنی فعل است وعرب اطلاق میکنند قول را بر همه افعال چنانکه قال بیده یعنی گرفت
وقال برجله یعنی رفت ومانند این بسیار است در احادیث متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم السخی قریب من الله سخی نزدیک است بمحبت
از جناب رحمت ورضای حق قریب من الجنة نزدیک است از بهشت که در آید لیزا قریب من الناس نزدیک است از دلهای مردم بمحبت بعید من النار چون
نزدیک شد به بهشت لاجرم بعید شد از دوزخ والبخیل بعید من الله بعید من الجنة بعید من الناس قریب من النار بر عکس حال سخی ودرین حدیث مبالغه است
در مدح سخاوت وذم بخل وظاهر آنست که مراد سخا وبخل در ادای زکوة باشد یا مراد اتصاف باین دو صفت است مطلقا ولجاهل سخی احب الی الله من عابد بخیل
وبتحقیق جاهل سخی دوست داشته شده است بسوی خدا از عابد بخیل ظاهر مقابله اینرا اصطلاحیه که گفته شود جاهل سخی محبوب تر است از عالم بخیل یا گوید غیر عابد سخی محبوب
تر است از عابد بخیل وگویند که سلوک این طریقه شامل هر یکی از مقابل هر یکیست باختصار در عبارت فافهم رواه الترمذی وعن ابی سعید الخدری قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لان یتصدق المرء فی حیوته بدرهم خیر له من ان یتصدق بمائة عند موته گفت ابی سعید خدری گفت آن حضرت سر آینه
تصدق کردن مرد در زندگانی خود بیک درهم بهتر است مراورا از تصدق کردن وی بصد درهم نزد مردن چنانکه در حدیث ابی هریره معلوم شد رواه ابوداود وعن
ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یتصدق عند موته او یعتق حال کسیکه تصدق میکند نزد مردن خود یا آزاد می کند بنده را
یعنی نزد مردن کالذی یهدی اذا شبع مثل حال کسیست که هدیه میفرستد طعام را بعد از آنکه سیر شد واو را حاجت بطعام نماند رواه احمد والنسائی والدارمی
والترمذی وصححه وحکم کرد ترمذی بصحت این حدیث وعن ابی سعید الخدری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان لا یجتمعان
فی مومن البخل وسوء الخلق دو خصلت جمع نمی شوند در هیچ مومن که مسلمان است یکی بخیلی ودیگر بدخلقی از نفی اجتماع چنان معلوم میشود که اگر یکی از آنها بود باشد تواند
وگفته اند که مراد اجتماع این دو خصلت است یا رسیدن بدرجه نهایت چنانکه انفکاک پذیر نباشد وصاحب آن بدان راضی باشد واما آنکه گاهی بدخلقی کند وبخل ورزد وجود
آن نادر باشد وبعد از وجود پشیمان شود ونفس را ملامت کند وبا نفس در نزاع باشد منافات بمسلمانی ندارد وچندین از مسلمانان باشند که بآن گرفتار باشند مگر آنکه مراد از نیت
وقوع نکره در سیاق نفی که مفید عموم است مومن کامل باشد اگر چه را دو این معنی درین عبارت خالی از بعدی نیست یا آنکه حقیقت معنی لیع نهی از صدور افعال وآثار این دو
صفت وترغیب بر ازاله آنهاست بریاضت ومجاهدت وترهیب از ابقا ورضا بدانست یعنی آنکه آنها از شان مومن نیست ونمی باید که در وی موجود باشند ومراد بسوء خلق
انصاف بدانچه مخالف دین وشریعت است نه آنچه متعارف است در میان مردم از لین جانب ومساهله در امور زیرا که البغض بعد از قوی ارکان مسلمانی است فافهم رواه
الترمذی وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة خب ولا بخیل ولا منان در نمی آید به بهشت
این سه کس اول خب بفتح خا وکسر آن مرد فریبنده ومکر چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است که المنافق خب لئیم دوم بخیل که در ادای حق خدا ومواساة فقرا تقصیر کند
سیوم منان بتشدید مرد منت نهنده بعد از عطا وتوانند که مراد از من معنی قطع ونقص باشد یعنی قطع حق ونقص آن کند بخیانت در آن وتوانند که قطع تواد وتحاب از ذوی الارحام
وسایر مسلمانان از آنها که واجب است محبت ومودت آنها وتاویل مثل این احادیث در اصول کلام معلوم شده است بحجت دلایل دیگر که دلالت بر ایمان عصاة دارند ولیکن
رسول خدا صلعم اقتصار کرد در امثال این مواطن بر قول مجمل از جهت ابقای خوف در نفوس مکلفین وتحذیر از آنچه موجب منقصت است در دین با علمها را آنکه علمای
راسخ در دین ارجاع خواهند کرد آنرا بآنچه حق است از اصول دین رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
شر ما فی الرجل شح هالع وجبن خالع بدترین خصلتهای که در مرد است دو خصلت است یکی شح جزع وفزع کننده بر آنکه اخراج حق در وی وطمع خروشیدن بر آنها
مکروه ومعنی شح سابق معلوم شد ودیگر بد دلی وترسندگی که می برآرد جان را از بدن از شدت خوف یعنی بخل شدید وجبن سخت رواه ابوداود وسنذکر حدیث
ابی هریرة وسر انجام است که ذکر کنیم حدیث ابی هریره را که اول لفظش این است لا یجتمع الشح والایمان فی کتاب الجهاد ان شاء الله تعالی الفصل
الثالث عن عائشة رض ان بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم قلن للنبی صلعم روایت است از عائشه که بعضی از زنان آن حضرت گفتند مر آن حضرت را
وپرسیدند از وی اینا اسرع بک لحوقا کدام یکی از ما شتابنده تر است بپیوستن بتو ودریافتن وی ترا بعد از وفات تو یعنی کدام یکی از ما بعد از تو پیشتر خواهد مرد قال
اطولکن یدا گفت آن حضرت شتابنده ترین شما از روی لحوق بمن درازترین شماست از روی دست یعنی از شما شتابنده ترین خواهد پیوست کسیکه درازدست تر است از شما
فاخذوا قصبة یذرعونها پس گرفتند زنان نی پاره را در حالی که گز میکردند دست هر یک را وکانت سودة اطولهن یدا وبود سوده که یکی از ازواج مطهرات است
درازدست ترین این زنان فعلمنا بعد انما کان طول یدها الصدقة پس دانستیم ما که بعد از آن نبود مراد بدست درازی آن زن که آن حضرت خبر داده بود بسرعت لحوق وی بوی
مگر صدقه وخیرات که دست وی بدان دراز تر وتیزتر بود یعنی اگر چه نخست طول ید را بر ظاهر حمل کردیم اما از تفکر وتامل ونظر بقرینه واقعه معلوم کردیم که مراد بطول ید کثرت صدقه
وانعام است ید بمعنی نعمت می آید وکانت اسرعنا به لحوقا زینب وبود شتابنده ترین از ما از روی لحوق بآن حضرت صلعم زینب بنت جحش که در سال بیستم یا بیست ویک از هجرت در

زمان عمر رضی وفات یافت وکانت تحب الصدقة و بود زینب که دوست میداشت صدقه وخیرات را رواه البخاری وفی روایة لمسلم قالت گفت عائشه قال
رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا شتاب ترین شما از روی پیوستن بمن درازترین شما است از روی دست وکانت تتطاولن
ایتهن اطول یدا و بودند ایشان که کردن کشی ونزاع میکردند درانکه کدام یکی از ایشان درازدست تر است قالت وکانت اطولنا یدا زینب پس بود درازدست
ترین ما زینب لانها کانت تعمل بیدها وتتصدق زیرا که وی بسیار کار میکرد بدست خود و تصدق میکرد درین روایت صریح معلوم نمیگردد که نخست در طول ید نظاهر
حمل کردند بعد ازان دریافتند که مراد بدان کثرت عمل و صدقه است وشاید که از اول همین معنی فهمیدند بعد ازان تحقیق کردند ومعلوم کردند که آن زینب است فافهم مدعا
از حدیث مشکوة معلوم شد که انکه پیشتر لاحق شد بآن حضرت صلعم زینب بود وهمین است صحیح ومعروف نزد اهل علم ومتفق علیه میان اهل سیر وبعضی گفته اند
که حضرت سوده بود وعبارت بخاری در صحیح موهم است بدان بلکه تصریح کرده بدان در تاریخ صغیر خود وگفته اند این خطا است از بخاری وموت سوده در زمان معاویه بود
در سنه اربع وخمسین ودر شرح این معنی را بیشتر وبیان تفصیل داده شده است فتدبر وعن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال رجل لا
تصدقن بصدقة گفت آن حضرت گفت مردی از بنی اسرائیل که هرآئینه تصدق کنم نذر کرد یا سوگند خورد فخرج بصدقته پس بیرون آورد صدقه خود را فوضعها فی
ید سارق پس نهاد صدقه را در دست دزدی فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی سارق پس صبح کردند مردم درحالی که سخن می کنند بطریق تعجب وانکار
تصدق کرده شد امشب بر دزدی فقال اللهم لک الحمد علی سارق پس گفت اند و بار خدایا مرتراست حمد بر تصدق کردن بر دزد یا بطریق شکر گفت که باری تصدقی
بوجود آمد اگرچه بر دزد بود یا بطریق تعجب یا تسلی خاطر خود گفت باز گفت لا تصدقن بصدقة فخرج بصدقته فوضعها فی ید زانیة پس نهاد صدقه در دست زنی
زناکار که اجرت میگرفت بر زنائی خود فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی ید زانیة فقال اللهم لک الحمد علی زانیة باز گفت لاتصدقن بصدقة
فخرج بصدقته فوضعها فی ید غنی پس نهاد صدقه در دست توانگری فاصبحوا یتحدثون تصدق اللیلة علی غنی در بعضی نسخ در ینجا اللیلة نیست
فقال اللهم لک الحمد علی سارق وزانیة وغنی فاتی پس آمده شد آن مرد یعنی نموده شد ورا در خواب فقیل له پس گفته شد مر او را اما صدقتک علی
سارق اما صدقه تو بر دزد پس نافع است وبی فایده نیست فلعله ان یستعف عن سرقته پس شاید که وی پارسائی ورزد و باز آید از دزدی خود دران روز که فوتی بوی
رسیده دیگر چه حاجت سرقه است واما الزانیة فلعلها ان تستعف عن زناها پس شاید که وی عفت ورزد و باز آید دران روز از زنا واما الغنی فلعله ان یعتبر
پس شاید که وی عبرت گیرد و قیاس کند فینفق مما اعطاه الله پس انفاق کند از آنچه داده است او را خدای تعالی متفق علیه ولفظه للبخاری وعن النبی
صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت بینا رجل بفلاة من الارض دراثنای آنکه مردی حاضر وایستاده است به بیابانی وصحرائی گشاده از زمین فسمع
صوتا فی سحابة پس شنید آوازی در ابری که میگوید اسق حدیقة فلان آب ده بستان فلان را وحدیقه مرغزار با درخت و بستان از خرما وغیره فتنحی ذلک
السحاب پس یکسو شد آن ابر فافرغ ماءه فی حرة بفتح حاء مهمله وتشدید را پس ریخت آن ابر آب خود را در زمین سنگستان فاذا شرجة من تلک الشراج قد
استوعبت ذلک الماء کله پس ناگاه آب راهی از آن آب راهها فرا گرفته است آن آب را همه وشرجه بفتح شین معجمه وسکون را وجیم آب راه از سنگستان بزمین نرم شراج
وشروج جماعت فتتبع الماء پس پیروی کرد آن مرد که آن آواز شنیده بود آب را که کجا میرود تا دریابد که آن فلان که حدیقه وی آب فرستاده است کیست وکجا است
فاذا رجل قائم فی حدیقته پس ناگاه مردی استاده است در حدیقه خود یحول الماء بمسحاته بکسر میم وسکون سین وحاء مهمله میگرداند آب را بیل آهنی خود فقال
له یا عبد الله ما اسمک پس گفت این مرد مر مرد را ای بنده خدا چیست نام تو قال فلان گفت نام من فلان است الاسم الذی سمع فی السحابة آن نامی که
شنیده بود در ابر فقال له پس گفت ایمرد که استاده بود در حدیقه مر آن مرد را که پرسیده نام او را و آواز شنیده بود در ابر یا عبد الله لم تسالنی عن اسمی ای بنده خدا
برای چه میپرسی مرا از نام من فقال انی سمعت صوتا فی السحاب الذی هذا ماءه پس گفت آنمرد که من شنیده ام آوازی را در ابری که این آب اوست یقول
اسق حدیقة فلان میگفت آن آواز یعنی کسیکه آواز میکرد آب ده حدیقه فلان را لاسمک مر نام ترا پس نام ترا میپرسم تا بدانم که آن فلان توئی فما تصنع فیها
پس چه کار میکنی تو در حدیقه خود که این فضل یافتی که در عالم غیب نام ترا می برند و ابر را حکم میکنند که برو حدیقه او را آب ده قال اما اذا قلت هذا یعنی من خود نمیخواهم
که حقیقت حال را اظهار کنم و بتو بگویم اما چون پرسیدی و گفتی تو این را بگویم بتو فانی انظر الی ما یخرج منها پس بدرستیکه من نگاه میکنم بسوی چیزی که بیرون آید
ازان وحاصل میشود دران فاتصدق بثلثه پس تصدق میکنم سوم حصه آن واکل انا وعیالی ثلثا ومیخورم من وعیال من ثلث دیگر ازان وارد فیها ثلثه
و باز میگردانم و صرف میکنم در حدیقه و در زراعت وعمارت آن ثلث آخر را یعنی همه حاصل را سه حصه میکنم یکی بفقرا میدهم و دیگر قوت خود وعیال خود میکنم و دیگر در باغ
صرف میکنم رواه مسلم وعنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول وهم از ابی هریره است که وی شنید حضرت را که میگفت ان ثلثة من بنی اسرائیل
ابرص واقرع واعمی بدرستیکه سه کس بودند از قوم بنی اسرائیل یکی پیسی دوم کل سیوم کور فاراد الله ان یبتلیهم پس خواست خدای تعالی که ابتلا کند ایشان را و
آزمایش نماید که شکر نعمت میگویند یا نه فبعث الله الیهم ملکا پس فرستاد خدای تعالی بسوی این سه کس فرشته را فاتی الابرص پس آمد آن فرشته نزد ابرص فقال ای

شئ احب اليك پس گفت فرشته بابرص کدام چیز دوست داشته شده ترهست بسوی تو قال لون حسن وجلد حسن گفت رنگ نیک و پوست نیک ويذهب
عني الذي قد قذرني الناس و اینکه برود از من آنچه بتحقیق پلید و مکروه میدارند مرا مردم یعنی این علت پیسی برود و تندرست و پاکیزه شوم از آن رویه تعبیر رفع یا بنصب
آن و قذرني بکسر ذال از باب سمع یسمع قال فمسحه گفت آن حضرت پس مسح کرده فرشته اورا و دست بر آورد بر اندام وی فذهب عنه قذره پس رفت از وی پلیدی
وی وعلت وی فاعطی لونا حسنا وجلدا حسنا پس داده شد اورا رنگ نیک و پوست نیک فقال فای المال احب اليك باز گفت فرشته بوی پس کدام مال
محبوب تر است بسوی تو قال الابل گفت محبوب تر بمال نزد من شتران اند او قال البقر یا گفت البقر بجای الابل شك اسحق شك کرده است اسحق بن راهویه که
اقران امام احمد بن حنبل است و مجتهد و راوی این حدیث است در الابل و البقر الا ان الابرص او الاقرع لیکن ابرص یا اقرع قال احدهما گفت یکی از ایشان الابل
وقال الاخر البقر و گفت دیگری البقر یعنی شک در تعین است و گفتن یکی ابل را و دیگری بقر را معلوم است که محبوب امری غیر این دو نیست و چون در اصل حدیث
قرار بر روایت الابل است گفت قال فاعطی ناقة عشراء پس داده شد اورا ماده شتری حامل ده ماهه در قاموس گفته عشراء بضم عین و فتح شین و مد آنکه بر حمل او
هشت ماه یا ده ماه گذشته باشند و بیشتر اطلاق کرده میشود بر ابل و خیل فقال بارك الله فيها پس گفت فرشته برکت دهد ترا خدا درین ناقه پس گفت کدام چیز است محبوب تر نزد تو
قال شعر حسن گفت موی نیک ويذهب عني هذا الذي قد قذرني الناس و اینکه برود از من این چیزی که بتحقیق مکروه و پلید داشته اند مرا مردم قال گفت
آنحضرت فمسحه فذهب عنه پس مسح کرد فرشته اورا پس رفت از وی کلی قال گفت فاعطی شعرا حسنا پس داده شد بوی موی نیک قال فای المال احب اليك گفت
فرشته پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو قال البقر گفت بقر فاعطی بقرة حاملا پس داده شد اورا گاوی باردار و حامله نگفت از جهت بودن وی از صفات مختصه
نساء و در وی تذکیر و تانیث هر دو جائز است قال دعا کرد فرشته و گفت بارك الله لك فيها برکت دهاد خدای تعالی و افزون گرداناد ترا درین گاو وقال
گفت آنحضرت فاتی الاعمی پس آمد آن فرشته آن کور را فقال ای شئ احب اليك پس گفت کدام چیز محبوب تر است بسوی تو قال ان يرد الله الي بصري
گفت اینکه باز گرداند خدای تعالی بسوی من بینائی مرا فابصر به الناس پس ببینم بوی مردم را قال فمسحه فرد الله عليه بصره پس مسح کرد فرشته اورا پس
باز گردانید خدای تعالی بر وی بینائی او را قال فای المال احب اليك گفت پس کدام مال محبوب تر است بسوی تو قال الغنم گفت گوسفندان محبوب تر اند نزد
من فاعطی شاة والدا پس داده شد گوسفند زاینده یا بهر شکل حامل است در جواز ترک تا فانتج هذان پس انتاج کردند این دو یعنی صاحب ابل و صاحب بقر و
تحقیق لفظ انتج در موضع دیگر کرده شده است وولد هذا و تولید کرد این یعنی صاحب غنم و انتاج و تولید بیک معنی است و غالب استعمال انتاج در ابل است و تولید در
غنم و ناتج و مولد بمعنی زاینده یعنی متولی ولادت چنانکه دایه آدمی راست و لابد مالک تیمار داری ولادت حیوانات خود میکند فكان لهذا واد من الابل پس بود
مر این را یعنی صاحب شتر را وادی از شتر ولهذا واد من البقر و مر این را یعنی صاحب گاو را وادی از گاوان ولهذا واد من الغنم و مر این را یعنی صاحب گوسپند را
وادی از گوسپندان یعنی بسیار شدند چنانکه وادیها پر کردند قال ثم انه اتى الابرص گفت آنحضرت پس بدرستیکه آن فرشته آمد ابرص را في صورته وهيئته در
همان صورت و پیکر و نهاد خود که نخست آمده بود و این ادخل است در شناعت منع و انکار وی فقال رجل مسكين پس گفت من مردی مسکینم قد انقطعت بي الحبال
في سفري بتحقیق گسسته است بمن اسباب طلب رزق در سفر من حبال بموحده جمع حبل است بمعنی رسن و مراد بآن سبب است و حبائل نیز روایت است جمع حیله یعنی دستاویزها
و چاره اما روایت بجیم و موحده خطا و تصحیف است فلا بلاغ لي اليوم الا بالله پس نیست کفایت و رسیدن بمراد مرا امروز مگر بخدا و توفیق و فضل وی ثم بك پس بتو و مدد
و اعانت تو و این بر تقدیر تنزل است بر وجه سببیت و مجاز و جائز است که گویند بر داشته ام حاجت بخدا بعد از وی بتو و روا نیست که گویند بخدا و بتو کذا قالوا اسالك
بالذي اعطاك اللون الحسن والجلد الحسن والمال سوال میکنم ترا بآن خدای که داده است ترا رنگ نیک و پوست نیک و مال بعيرا اتبلغ به في
سفري سوال میکنم شتری برای رسم بوی در سفر خود و مقصد خود را و کفایت کنم در حصول مقصود و این بطریق استعطاف و طلب مهربانی است و حقیقت اخبار برای که واقع شده است
گر گفت فقال الحقوق كثيرة پس گفت ابرص حقها بسیار است یعنی جماعت کثیره دارم که بآنها چیزی می باید داد و نوبت بتو کی رسد فقال انه كاني اعرفك پس گفت
فرشته بدرستیکه شان این است که گویا من ترا می شناسم الم تكن ابرص يقذرك الناس فقيرا آیا نبودی تو ابرص که پلید و مکروه میداشتند ترا مردم فقیر که مالی با خود نداشتی
فاعطاك الله پس داد ترا خدای تعالی صحت و مال فقال انما ورثت هذا المال كابرا عن كابر پس گفت داده نشدم من این مال مگر میراث بابا عن جد فقال ان كنت
كاذبا فصيرك الله الى ما كنت پس گفت فرشته اگر هستی تو دروغ گو پس بگرداند ترا خدای تعالی باز گرداننده بسوی حالیکه بودی تو یعنی ابرص فقیر قال گفت آنحضرت واتى الاقرع
في صورته و آمد آن فرشته اقرع را در همان صورت که نخست آمده بود فقال له مثل ما قال لهذا پس گفت فرشته مر آن اقرع را مانند آنچه گفته بود مر این ابرص را و رد
عليه مثل ما رد على هذا و جواب داد و رد کرد بر وی مانند آنچه رد کرده بود بر این فقال ان كنت كاذبا فصيرك الله الى ما كنت قال گفت آنحضرت
واتى الاعمى في صورته وهيئته فقال رجل مسكين وابن سبيل پس گفت مردی مسکینم و مسافرم انقطعت بي الحبال في سفري فلا بلاغ لي
اليوم الا بالله ثم بك اسالك بالذي رد عليك بصرك شاة سوال میکنم از تو بآن خدای که باز گردانید بر تو بینائی ترا گوسفندی که اتبلغ بها في سفري فقال

[illegible]

پس گفت آمرد اعمی بطریق شکر و اظهار نعمت و شکرانهٔ آن وکنت اعمی و بتحقیق بودم من کور فرد الله الی بصری پس باز گردانید خدای تعالی بسوی من بینائی مرا فخذ ما شئت
ودع ما شئت پس بگیر هرچه میخواهی از گوسفندان و بگذار آنچه میخواهی فوالله لا اجهدك الیوم بشیٔ اخذته لله پس بخدا سوگند منع نمیکنم و در مشقت نمی اندازم ترا امروز
بچیزی که بگیری تو آنرا برای خدا و اجهدک بضم همزه و کسر ها و فتح همزه و ها از جهد بمعنی طاقت و مشقت فقال پس گفت فرشته امسك مالك نگاه دار مال خود را فانما
ابتلیتم جز این نیست که ابتلا کرده شده اید شما سه کس تا صادق از کاذب و مخلص از منافق پیدا آید و شاکر از کافر فقد رضی عنك وسخط علی صاحبیك پس
بتحقیق خشنود شد یعنی پروردگار تعالی از تو و ناخشنود شد و خشم گرفت بر آن دو یار تو و رضی و سخط هردو بلفظ مجهول نیز روایت است متفق علیه وعن ام بجید
بضم با و فتح جیم نام او و خواست صحابیه انصاریه بنت یزید بن السکن اخت اسماء بنت یزید بن السکن قالت قلت گفت گفتم یا رسول الله ان المسکین لیقف علی
بابی بدرستیکه مسکین هر آئینه می ایستد بر در من حتی استحیی تا آنکه شرم میدارم من فلا اجد له فی بیتی ما ادفع فی یده پس نمی یابم در خانهٔ خود چیزی که بنهم آنرا
در دست وی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ادفعی فی یده ولو ظلفا محرقا بده و بنه در دست وی اگرچه سم سوخته باشد
و ظلف بکسر ظا سم شکافته چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی شیٔ محقر لا ینتفع به و مقصود مبالغه است رواه احمد و ابو داود والترمذی وقال هذا
حدیث حسن صحیح وعن مولی لعثمان رض قال اهدی لام سلمة بضعة من لحم روایتست از مولی که مر عثمان را بود گفت فرستاده شد ام سلمه را گوشت
پاره وکان النبی صلی الله علیه وسلم یعجبه اللحم و بود آنحضرت که خوش می آمد او را گوشت فقالت للخادم ضعه فی البیت پس گفت ام سلمه مر واه را که بنه
این گوشت را در خانه فی الصراح خادم چاکر مرد باشد یا زن لعل النبی شاید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یاکله بخورد آنرا فوضعته فی کوة البیت پس نهاد خادم آنرا
در طاقچه خانه وجاء سائل فقام علی الباب و آمد فقیری سوال کننده پس ایستاد بر در فقال تصدقوا بارك الله فیکم پس گفت سائل تصدق کنید برکت کناد
خدا در شما فقالوا بارك الله فیك پس گفت اهل خانه مر سائل را برکت کناد خدا در تو و این رد سائل است بلطف چنانکه الآن میگویند یفتح الله فذهب السائل پس
رفت سائل فدخل النبی پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی در خانه فقال یا ام سلمة هل عندکم شیٔ اطعمه پس گفت آنحضرت ای ام سلمه آیا هست نزد شما
چیزی که بخورم آنرا فقالت نعم پس گفت ام سلمه آری هست چیزی قالت للخادم اذهبی فأتی رسول الله گفت ام سلمه مر واه را برو و بیار نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بذلك اللحم آن گوشت را که در طاقچه نهاده بودی فأتی بسکون همزه و کسر تا و جزم یا فذهبت فلم تجد فی الکوة الا قطعة مروة پس رفت واه پس
نیافت در طاقچه مگر سنگ پاره را و مروه سنگ سفید براق و بعضی گفته اند سنگی که از وی آتش بجهد یعنی سنگ چقماق فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فان ذلك اللحم عاد مروة بدرستیکه آن گوشت گشت سنگ لما لم تعطوه السائل از جهت ندادن شما آنرا سائل را رواه البیهقی فی دلائل النبوة وعن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بشر الناس منزلا گفت آنحضرت آیا خبر ندهم شما را به بدترین مردم از روی مرتبت و منزلت
قیل نعم گفته شد آری خبر ده قال الذی یسأل بالله ولا یعطی به گفت آنکسیکه سوال کرده شود بنام خدا و ندهد بنام خدا گفت طیبی این مشکل است مگر آنکه تهمت کند سائل را
بعدم استحقاق و گفتیم من یا باشد مسئول عنه محتاج در نفس خود یا برای عیال خود و نباشد او را جز آنچه در دست وی دارد والله اعلم رواه احمد وعن ابی ذر انه استاذن علی
عثمان روایت است از ابی ذر که وی طلب اذن در آمدن کرد بر امیر المؤمنین عثمان فاذن له پس اذن کرد عثمان مر ابی ذر را وبیده عصاه و در دست ابی ذر عصای او بود
و کعب احبار نیز در آنجا حاضر بود فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی پس گفت عثمان ای کعب بدرستی عبد الرحمن وفات یافت و ترك مالا و گذاشت مالی عظیم را
فما تری فیه پس چه می بینی و چه اعتقاد داری تو در حق وی که از کثرت مال و جمع آن وبالی بر وی خواهد بود فقال ان کان یصل فیه حق الله فلا باس علیه پس گفت
کعب اگر بود عبد الرحمن که می پیوست و میداد در آن مال حق خدا را پس هیچ باکی نیست بر وی فرفع ابو ذر عصاه پس برداشت ابو ذر عصای خود را فضرب کعبا پس زد
کعب را و قال سمعت رسول الله و گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا انفقه ویتقبل
منی دوست نمیدارم من که اگر باشد مرا این کوه طلا که انفاق کنم آنرا در راه خدا با وجود آنکه قبول کرده شود از من و درین مبالغه است یعنی با وجود آنکه قبول درگاه افتد و لیکن
دوست نمیدارم که اذر خلفی منه ست اواق بگذارم پس خود از آن ذهب شش اوقیه انشدك بالله یا عثمان اسمعته سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عثمان
آیا شنیدی تو آنرا ثلث مرات گفت ابو ذر سه بار این سخن را قال نعم گفت عثمان آری شنیده ام ابو ذر رض از فقرای صحابه و زهاد ایشان بود و مذهب او ترک کل و اختیار
تجرید و عدم ادخار بود و مسئله شرعی آن است که هرچه مالی را اگر داده شود زکوة آن کنز نیست و بر آن وعید نه لا سیما وقتی که صله کند در وی حقوق از صدقات نافله و نزاع کرد
درین مسئله با معاویه در شام در زمان عثمان رضی مشهور و مذکور است رواه احمد وعن عقبة بن الحارث صحابی قرشی نوفلی است اسلام آورد در روز فتح مکه قال صلیت وراء
النبی صلی الله علیه وسلم بالمدینة العصر گفت عقبه گذاردم من پس آنحضرت در مدینه نماز عصر را فسلم ثم قام مسرعا پس سلام داد آنحضرت پس برخاست شتابان فتخطی رقاب
الناس پس درگذشت گردنهای مردم را الی بعض حجر نسائه و رفت بسوی بعضی حجرهای زنان خود ففزع الناس من سرعته پس ترسیدند مردم از شتابی آنحضرت که چه واقع شده است که
اینهمه تیز رفت فخرج علیهم پس بیرون آمد آنحضرت از خانه بر صحابه فرأی انهم قد عجبوا من سرعته پس دید که ایشان تعجب و شگفت کرده اند از شتابی وی قال ذکرت شیئا

من تبر عندنا گفت یاد کردم چیزی را از زری که نزد ما بود تبر بکسر تا و سکون با زر خالص را گویند فکرهت ان یحبسنی پس مکروه پنداشتم که منع کند مرا از مقام قرب و مشغول کرداند
بما سوی فامرت بقسمته پس امر کردم من بقسمت کردن آن و از اینجا معلوم میشود که التفات بما سوی مقربان را مشغول میگرداند و از علو مقام قرب فرود می آرد و اینکه
اینهمه برای تعلیم و تنبیه امت است رواه البخاری وفی روایة له و در روایتی مر بخاری را این چنین آمده که قال کنت خلفت فی البیت تبرا من الصدقة
بود من که پس گذاشته ام در خانه زری از صدقه فکرهت ان ابیته پس مکروه پنداشتم که بگذارم آنرا که شب درآید بروی وعن عائشة رضی الله عنها انها
قالت کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم عندی فی مرضه ستة دنانیر او سبعة روایت است از عائشه که وی گفت بود مر آن حضرت را نزد
من در بیماری وی شش دینار یا هفت فامرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان افرقها پس امر کرد مرا آنحضرت که تفریق کنم آن دینارها را یعنی هر جا بجا
و تفریق یعنی جدا کردن فشغلنی وجع نبی الله پس باز داشت مرا یعنی از تفریق کردن درد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و فرصت نشد که بدهم ثم سألنی عنها ما
فعلت الستة او السبعة پس سؤال کرد آن حضرت مرا که چه شد آن شش دینار یا هفت دینار و چیست حال آن خرچ کردی آنها را یا نه قالت لا گفت عائشه خرچ نکرده ام
والله لقد کان شغلنی وجعک بخدا سوگند بتحقیق باز داشت مرا از خرچ آن درد تو فدعا بها پس طلبید آن دنانیر را ثم وضعها فی کفه پس نهاد آنرا در کف
دست خود فقال ما ظن نبی الله پس گفت چیست گمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو لقی الله عز وجل وهذه عنده اگر ملاقات میکرد خدا را در حالیکه
این دینارها در دست او است یعنی بودن آنها در دست منافی مقام نبوت است رواه احمد وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی بلال و
عنده صبرة من تمر روایت است از ابی هریره که آن حضرت در آمد بر بلال و نزد بلال توده بود از خرمای خشک فقال ما هذا یا بلال پس گفت آنحضرت بطریق تعجب
و انکار چیست این تمر یا بلال قال شیء ادخرته لغد گفت بلال این چیزیست که ذخیره کرده ام و نگاه داشته ام آنرا برای فردا فقال اما تخشی ان تری له غدا بخارا فی نار
جهنم یوم القیمة پس گفت آن حضرت آیا نمی ترسی که ببینی مر این تمر را فردا بخار در آتش دوزخ روز قیامت یعنی برسد اثر آن بتو میگویند رسید و از بخار و خشک یعنی رسید اثری که
انفق یا بلال ولا تخش من ذی العرش اقلالا خرچ کن ای بلال و مترس از خداوند عرش کم کردن و درویش شدن را یعنی انفاق کن و از درویشی مترس که قادری
که عرش عظیم را پیدا کرده و برپا میدارد روزی تو البته خواهد رسانید و این ارشاد است بمقام توکل و اعتماد بر حق سبحانه و تعالی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم السخاء شجرة فی الجنة جوانمردی درختیست در بهشت یعنی مانند درختیست که خداوند شاخها هر که پیوند نطرفی از وی و آن در بهشت چنانکه فرمود فمن کان
سخیا اخذ بغصن منها پس هر که سخی است گرفته است شاخی را از آن درخت فلم یترکه الغصن حتی یدخله الجنة پس نمیگذارد آن شاخ او را تا آنکه می درآرد او را
در بهشت والشح شجرة فی النار و بخل درختیست در دوزخ فمن کان شحیحا اخذ بغصن منها پس هر که بخیل است گرفته است شاخی را از آن درخت فلم یترکه
الغصن حتی یدخله النار پس نمی گذارد او را آن شاخ تا آنکه می درآرد او را در دوزخ رواهما روایت کرده است این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان
وعن علی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بادروا بالصدقة فان البلاء لا یتخطاها شتابی کنید بصدقه زیرا که بدرستیکه بلا تجاوز نمیکند صدقه را
و نمی گذرد از وی بلکه می ایستد و دفع میشود رواه رزین باب فضل الصدقة این بیان فضیلت حمل بر صدقات نافله دارد چنانکه غالب در اطلاقات آنست و بر آنچه شامل
فرض و نفل باشد و تسمیه آن بصدقه از جهت دلالت او است بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان چنانکه تسمیه زکوة بجهت آنست که وی تزکیه میکند صاحبش را و
شهادت میدهد بصحت ایمان وی و کمال وی و وجوه دیگر نیز گذشت الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تصدق بعدل
تمرة کسیکه تصدق کند بمقدار چیزی که برابر است قیمت تمر را و عدل بفتح مثل شیء در قیمت و بکسر مثل در منظر و بعضی گفته بفتح آنچه عدیل شیء بود از غیر جنس و بکسر از جنس و بر هر
تقدیر میفرماید هر که تصدق کند بمقدار تمرة من کسب طیب از کسب پاک و کسب ورزیدن و گرد آوردن و مراد مالی است که گرد آورده است آنرا از وجه حلال ولا یقبل الله الا
الطیب و نمی پذیرد خدای تعالی مگر پاک را چنانکه در حدیث دیگر آمده است ان الله طیب لا یقبل الا طیبا فان الله یتقبلها بیمینه پس بدرستیکه خدای تعالی می پذیرد آنرا
بدست راست خود ثم یربیها لصاحبها پس پرورش میکند آن صدقه را و افزون میکند برای صاحبش کما یربی احدکم فلوه چنانکه پرورش میکند یکی از شما کره اسپ خود را
حتی تکون مثل الجبل تا آنکه میباشد آن صدقه مانند کوه و فلو بکسر فا و بر وزن عدو و سمو کره اسپ چون از شیر باز داشته شود تا یکساله شود متفق علیه وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما نقصت صدقة من مال کم نکند هیچ صدقه چیزی را از مال یعنی بصورت اگرچه صدقه سبب نقصان مال است اما در معنی موجب نماء و کمال آنست
بحصول مزید برکت و دفع آفات و ترتب اجر و ثواب وما زاد الله عبدا بعفو الا عزا و زیادت نگرداند خدای تعالی هیچ بنده را بسبب عفو کردن وی از کسیکه
جرمی کرده با وی اندیشیده بوی مگر عزت در دنیا و آخرت یعنی عفو و ترک انتقام اگرچه بظاهر در صورت خواری و زبونی نماید اما در حقیقت موجب عزت و علو است
بندگی گفته است که هیچ انتقام برابر عفو نیست وما تواضع احد لله الا رفعه الله و فروتنی نکند هیچ یکی برای خدا مگر آنکه بلند گرداند قدر او را خدای تعالی و در حدیث
دلیل است بر آنکه اعتبار حقیقت را است نه ظاهر را و معتبر معنی است نه صورت رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من انفق
زوجین من شیء من الاشیاء فی سبیل الله کسیکه انفاق کند دو چیز را از چیزها در راه خدا چنانکه دو درهم و دو دینار و دو جامه و دو اسپ و بعضی گفته اند دو جنس را مثل

و دینار و درہم و جامہ و حدیث ابی ذر کہ در فصل ثالث بیاید صریح است در معنی اول و بعضی گفتہ اند کہ مراد تکرار انفاق است زیرا کہ چون یکبار مثلاً درہم انفاق نمود و بار دیگر نیز کرد انفاق زوجین شد و این معنی خالی از بعدی نیست دعی من ابواب الجنة خواندہ میشود آنکس از درہای بہشت وللجنة ابواب و مر بہشت را درہا است متعدد بعدد اعمال خیر فمن کان من اہل الصلوۃ پس کسیکہ باشد از اہل نماز یعنی آنکہ غالب است بروی نماز دعی من باب الصلوۃ خواندہ میشود از در بہشت کہ مخصوص باہل نماز است ومن کان من اہل الجہاد دعی من باب الجہاد و کسیکہ باشد از اہل جہاد و کارزار با کافران کردن خواندہ میشود از در جہاد ومن کان من اہل الصدقة دعی من باب الصدقة و کسیکہ باشد از اہل صدقہ خواندہ میشود از در صدقہ ومن کان من اہل الصیام دعی من باب الریان و کسیکہ باشد از اہل روزہ خواندہ میشود از در ریان بفتح را و تشدید تحتانیہ مشتق از ری بکسر را بمعنی سیرابی نام دریست از درہای بہشت کہ مخصوص اند بدر آمدن از آن در روزہ داران فقال ابو بکر ما علی من دعی من تلک الابواب من ضرورۃ پس گفت ابو بکر صدیق رض نیست بر کسیکہ خواندہ میشود از درہا ضرورتی یعنی ہیچ ضرورتی نیست کہ کسی از ہمہ درہا خواندہ شود زیرا کہ از یک در خواندہ شود و مراد کہ در آمدن بہشت است حاصل است و با وجود آنکہ از ہر در خواندن ضرور نیست فہل یدعی احد من تلک الابواب کلہا پس آیا خواندہ میشود ہیچ یکی از ہمہ درہا قال نعم گفت آنحضرت آری ہست کسیکہ خواندہ میشود از ہمہ درہا و ارجو ان تکون منہم و امید میدارم کہ باشی تو ای ابو بکر از آنکسان کہ خواندہ میشوند از ہمہ درہا زیرا کہ تو مجمع انواع خیرات و مبرات و اقسام حسناتی متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اصبح منکم الیوم صائما پرسید آنحضرت از صحابہ کیست کہ صبح کردہ از شما امروز روزہ دار قال ابو بکر انا گفت ابو بکر صدیق من صبح کردہ ام امروز روزہ دار قال فمن تبع منکم الیوم جنازۃ گفت آنحضرت پس کیست کہ پیروی کردہ است از شما امروز جنازہ را و نماز گذاردہ است بروی و دنبال وی رفتہ قال ابو بکر انا قال گفت آنحضرت فمن اطعم منکم الیوم مسکینا پس کیست کہ طعام خورانیدہ از شما امروز مسکینی را قال ابو بکر انا قال فمن عاد منکم الیوم مریضا پس کیست کہ پرسیدہ از شما بیماری را امروز قال ابو بکر انا فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما اجتمعن فی امرئ الا دخل الجنة جمع نشوند این چہار چیز یعنی در یک روز در ہیچ مردی مگر آنکہ در آید در بہشت رواہ مسلم و ازین حدیث معلوم شد کہ منعی نیست از انا گفتن و اثبات فضیلت برای خود بقصد طلب ثواب و طمع در آن کردن و آنکہ بعضی صوفیہ منع کردہ اند و گفتہ اند کہ درویش را کہ انا بر زبان رود تقیید بآن خواہد بود کہ بر قصد تکبر و دعوی ہستی و انانیت باشد و الا وقوع آن در کتاب و سنت و آثار بیشتر از آن است کہ احصا کردہ شود پس منع از آن چہ صورت دارد و قول صدیق اکبر رض و تقریر حضرت پیغمبر صلعم این را حجت آن بس است و شیخ توربشتی درین باب بسط کردہ و طیبی آن را نقل کردہ است وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا نساء المسلمات لا تحقرن جارۃ لجارتہا ای زنان مسلمانان باید کہ خوار و خورد نشمرد زنی را کہ ہمسایہ است بہ وتصدق را برای زنی دیگر کہ ہمسایہ او است ولو فرسن شاۃ اگر چہ باشد سم گوسفند فرسن بکسر فا و سکون را و کسر سین و نون در آخر بر وزن زبرج خف بعیر و گاہی در شاۃ نیز اطلاق میکند و اکثر در شاۃ ظلف می گویند چنانکہ سم اسب و خر را حافر می نامند و این شئی لا ینتفع بہ است کہ ہدیہ و تصدق در وی نیست و ذکر وی برای مبالغہ است و در حدیث دیگر آمدہ است ولو ظلف محرق اگر چہ سم سوختہ بود و این نہی احتمال دارد کہ برای زنی باشد کہ میدہد و میفرستد ہمسایہ یا برای زنی باشد کہ او را دادہ میشود و فرستادہ میشود و برای وی و تخصیص زن بجہت آنست کہ کفران و سخط در طبیعت زنان بیشتر است متفق علیہ وعن جابر و حذیفۃ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل معروف صدقۃ روایتست از جابر و حذیفہ کہ گفتند گفت آنحضرت ہر کار نیک کہ در وی خیر و تقرب بدرگاہ الہی است و معروف است در شرع و منکر نیست خواہ عطای مال باشد یا سخنی نرم و روی کشادہ کہ از وی دلی بیاساید و خاطری شاد گردد صدقہ است و صدقہ مخصوص بمال نیست متفق علیہ وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تحقرن بفتح تا و سکون حا من المعروف شیئا خورد و خوار مپندار از نیکی چیزی ولو ان تلقی اخاک بوجہ طلیق و اگر چہ باشد آن معروف پیش آمدن تو برادر خود را بروی کشادہ و خوی خوش رواہ مسلم وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی کل مسلم صدقۃ لازم است بر ہر مسلمان تصدق کردن قالوا گفتند صحابہ فان لم یجد پس اگر نیابد چیزی کہ تصدق کند چکار کند قال فلیعمل بیدیہ گفت آنحضرت پس اگر حاضر نباشد چیزی پس باید کہ کار کند بہر دو دست خود کہ حاصل شود از آن چیزی فینفع نفسہ ویتصدق پس بہرہ رساند ذات خود را و تصدق کند بآنچہ فاضل ماند قالوا فان لم یستطع گفتند پس اگر نتواند کرد آن عمل را کہ نفع رساند خود را و تصدق کند بر غیر او لم یفعل شک راوی است و معنی ہمانست کہ نتواند کرد قال گفت آنحضرت فیعین ذا الحاجۃ الملہوف پس یاری دہد خداوند حاجت ستمزدہ دادخواہ را قالوا فان لم یفعلہ گفتند پس اگر نتواند اعانت کردن ملہوف را و در بعضی نسخ فان لم یستطع قال فیامر بالخیر گفت آنحضرت پس امر کند مردم را بنیکی قالوا فان لم یفعل گفتند پس اگر نکند و نتواند کرد امر بخیر قال فیمسک عن الشر گفت پس باز دارد خود را از رسانیدن شر بمردم چنانکہ گفتہ اند مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان فانہ لہ صدقۃ پس باید کہ آن امساک از شر مر او را صدقہ و خیر است خصوصا کہ قدرت داشتہ باشد بر شر متفق علیہ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل سلامی من الناس علیہ صدقۃ ہر بند استخوان کہ از آدمی است بروی یعنی بمقابلہ وی صدقہ است و سلامی بضم سین و تخفیف لام بمعنی عضو و بمعنی استخوان و بمعنی بند استخوان گفتہ اند و قول اخیر مختار تر است و در تن آدمی سہ صد و شصت بند است چنانکہ در حدیث آید بیاید و چون در پیدایش آنہا حکمتہای بالغہ و نعمتہای عظیمہ است شکرانہ آن

صدقه لازم باشد كل يوم تطلع فيه الشمس هر روزيكه برآيد دروى آفتاب بعد ازان بيان ميكند كه صدقه مخصوص بانفاق مال نيست تعدل بين الاثنين صدقة عدل
كردن ميان دو كس وداد مظلوم از ظالم ستدن صدقه است ويعين الرجل على دابته ويارى دادن مرد را به دابه وى فيحمل عليها پس بردارد او را بر دابه او يرفع عليها متاعه
صدقة يا بردارد بر دابه او رخت او را صدقه است والكلمة الطيبة صدقة وسخن پاك كه در وى ثواب باشد يا سخن نرم كه بسائل گويد صدقه است وكل خطوة
يخطوها الى الصلوة صدقة وهر گاميكه بر ندارد آن بسوى نماز صدقه است وخطوه بضم گام وبفتح يكبار گام زدن ويميط الاذى عن الطريق صدقة ودور كردن چيزيكه
آزار كند مردم را مثل خار وسنگ وپليدى از راه صدقه است متفق عليه وعن عائشة رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خلق
كل انسان من بنى آدم على ستين وثلثمائة مفصل پيدا كرده شده است هر شخص از اولاد آدم بر سه صد وشصت بند فمن كبر الله پس كسيكه تكبير گويد مر خدا را وگويد
الله اكبر وحمد الله وستايش كند خدا را بالحمد لله وهلل الله وتهليل كند بلا اله الا الله وسبح الله وبپاكى ياد كند خدا را بسبحان الله واستغفر الله وطلب
آمرزش گناهان كند از خدا وگويد استغفر الله يا اللهم اغفر لى اوعزل حجرا عن طريق الناس يا يكسو افكند ودور كند سنگى را از راه مردم اوشوكة يا خارى را اوعظما يا
استخوانى را كه ايذا كند ايشانرا اوامر بمعروف اونهى عن منكر يا امر كند بمشروع كه شناخته ميشود وجود او در شرع ونهى كند از نامشروع كه شناخته نميشود عدد تلك
الستين والثلثمائة بگويد وبكند اين اقوال وافعال را همه يا بعضى بشمار آن سه صد وشصت بند خصوصا از امر معروف ونهى منكر كه آن اقوال وافعال همه يكطرف و
اينـد ويكطرف فانه يمشى بفتح يا وشين معجمه يعنى راه ميرود ودر روايتى يمسى بضم يا وسكون ميم وسين مهمله يعنى بشام ميكند يومئذ دران روز وقد زحزح نفسه
عن النار وحال آنكه دور انداخته است نفس خود را از آتش دوزخ ودر قول وى يومئذ اشارتست بآن كه بايد كه هر روز اين كار بكند تا كفايت شود رواه مسلم وعن
ابى ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان بكل تسبيحة صدقة بدرستيكه بهر تسبيح صدقه است وبكل تكبيرة صدقة وبهر تكبير صدقه است
وبكل تحميدة صدقة وبهر تحميد صدقه است وبكل تهليلة صدقة وبهر تهليل صدقه است وامر بالمعروف صدقة ونهى عن المنكر صدقة وبهر
امر معروف صدقه است وبهر نهى منكر صدقه است وفى بضع احدكم صدقة ودر فرج هر يكى از شما يعنى جماعى كه بزن يا بداى خود ميكند صدقه است يعنى ثواب است وچون در بودن
بضع صدقه محل استبعاد واستفسار بود قالوا گفتند صحابه يا رسول الله ايأتى احدنا شهوته آيا بيايد يكى از ما شهوت نفس خود را كه جماع است ويكون له فيها اجر وباشد
مر او را در ان شهوت مزد وثواب قال ارأيتم لو وضعها فى حرام اكان عليه فيه وزر گفت آن حضرت خبر دهيد مرا شما كه اگر بنهد يكى شهوت را در حرام آيا ميباشد بر وى بار گناه
فكذلك اذا وضعها فى الحلال كان له اجر پس همچنين وقتى كه بنهد شهوت در حلال باشد مر او را ثواب يعنى اگر چه جماع در حد ذات خود صدقه وعبادت نيست
وليكن چون در ضمن آن اداى حق زوجه ونگاهداشت نفس از حرام است بحكم نهى نفس از هوا وكف وى از معصيت متضمن اجر وثواب باشد ولهذا اينجا بكلمه فى آورد
وگفت فى بضع احدكم صدقة بخلاف تسبيح وتحميد وامثال آن كه عين عبادتست رواه مسلم وعن ابى هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم نعم الصدقة اللقحة الصفى منحة نيكو صدقه است شتر ماده زائيده كه شيردار است از روى عطيه اللقحة بكسر لام وفتح نيز آمده ناقه حلوب وآنرا
لقوح بفتح لام نيز گويند وناقه بعد از زائيدن تا دو سه ماه نام او لقوح است بعد ازان لبون وصفى بر وزن غنى بسيار شير دار ومنحة بكسر ميم وسكون نون در اصل بمعنى
عطيه است وغالب اطلاق او بر ناقه وشاتست كه بمحتاجى را بعاريت دهند تا از شير وى منتفع گردد وبعد از قضاى حاجت بمالكش باز دهد واين در اهل عرب متعارف
بود وآن حضرت صلعم آن را مدح كرده وستوده والشاة الصفى منحة ونيز صدقه است گوسفند بسيار شير دار از روى منحه تغدو باناء وتروح باخر بامداد ميكند
باوند شير وشبانگاه ميكند باوندى ديگر يعنى پگاه وبيگاه شير ميدهد وبدان منتفع ميشوند متفق عليه وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم ما من مسلم يغرس غرسا نيست هيچ مسلمانى كه بنشاند درختى را او يزرع زرعا يا بكارد كشتى را فيأكل منه انسان او طير او بهيمة پس بخورد ازان آدمى
يا پرنده يا چارپاى الا كانت له صدقة مگر آنكه باشد مر او را صدقه وصدقه برفع ونصب هر دو روايت است متفق عليه وفى رواية لمسلم عن جابر
ودر روايتى مر مسلم را از جابر آمده كه وما سرق منه له صدقة وآنچه دزديده شد ازان نيز مر او را صدقه است وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم غفر لامرءة مومسة مرت بكلب على رأس ركى آمرزيده شد مر زنى زانيه را كه گذشت بسگى بر سر چاهى ومومسة بضم ميم اولى وكسر ثانيه بمعنى
زانيه از ومس بمعنى احتكاك يعنى در ماليدن چيزى را بچيزى وركى بر وزن غنى چاه يلهث كاد يقتله العطش در حاليكه برمى آرد آن سگ زبان خود را از تشنگى نزديك است
كه بكشد او را تشنگى فنزعت خفها پس بكشيد آن زن زانيه موزه خود را فاوثقته بخمارها پس بربست موزه را بمعجر خود خمار بكسر معجر سرپوش زنان فنزعت له من الماء
پس بكشيد آن زن براى آن سگ چيزى از آب كه سيراب گشت بدان فغفر لها بذلك پس آمرزيده شد مر آن زن را بآن عمل كه آب داد آن سگ است فكيف با آدمى خصوصا
صالح قيل گفته شد يعنى صحابه گفتند بطريق استفهام ان لنا فى البهائم اجرا بدرستيكه مارا در احسان كردن بهيمها وسيراب كردن آنها ثواب است قال فى كل
ذات كبد رطبة اجر گفت آن حضرت در احسان كردن بهر حيوان خداوند جگر تر ثواب است وجگر تر كنايت است از حيات زيراكه رطوبت لازمه حياتست وبعضى
گويند جگر چون تشنه كرده شود ترشود وهمچنين چون بر آتش نهاده شود وبعضى گفته اند كه وصف كرد جگر را بترى باعتبار حصول آن بعد از سيرابى ودر روايتى ذات كبد حرا آمده يعنى خداوند

بجگرم وگفته اند که وزنگر کبد رطب مبالغه است چو هرگاه درجگر تر اجر شده بجگر گرم بطریق اولی خواهد بود و این حکم مخصوص بغیر موذیات است مثل مار و کژدم وجز آن متفق علیه وعن ابن عمر وابی
هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عذبت امرأة فی هرة امسکتها عذاب کرده شد زنی از جهت گربهٔ که بسته نگاه داشت آن زن گربه را حتی ماتت
من الجوع تا آنکه مرد آن گربه از گرسنگی فلم تکن تطعمها پس نبود آن زن که چیزی بخوراند آن گربه را ولا ترسلها و نبود که بگذارد و رها کند او را فتاکل من خشاش الارض
پس بخورد گربه از کرمهای که بر زمین اند و خشاش بکسر خای معجمه حشرات زمین آنچه دماغ ندارد از دواب بتثلیث خا حشرات زمین وکجسکها و مانند آن متفق علیه وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مر رجل بغصن شجرة علی ظهر طریق گذشت مردی بشاخ درختی که بر پشت راه است و فوق او
و ظاهر است بر آن فقال پس گفت آن مرد و لانحین هذا بضم همزه و فتح نون و کسر حای مهمله مشدد و با تخفیه و بسکون نون و تخفیف حا و فتح تحتانیه و نون ثقیله
از انحاء ثانیه یکسو کردانم این شاخ را عن طریق المسلمین از راه مسلمانان لایوذیهم تا ایذا نکند این شاخ مسلمانان را فادخل الجنة پس در آورده شد
آن مرد در بهشت بهمین نیت که کرد یا یکسو بهم کردانید متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقد رأیت رجلا یتقلب فی الجنة
گفت آن حضرت هر آینه بتحقیق دیدم مردی را که میگردد و تنعم میکند در بهشت فی شجرة قطعها من ظهر الطریق بجهت درختی که برید آنرا از ظاهر طریق و فوق آن
کانت توذی الناس بود آن درخت که آزار میکرد مردم را مضمون حدیث اول است و اینجا تاکید و مبالغه بیشتر است که آن حضرت او را بچشم مبارک خود دیده که سیر
میکرد در بهشت بناز و نعمت و در حدیث سابق نیز نوعی از مبالغه بود که ببریدن شاخی بهشت در آمد چه جای تمام درخت رواه مسلم وعن ابی برزة بفتح موحده
وسکون را و بزای صحابیست مشهور قدیم الاسلام همیشه غزا میکرد با آنحضرت و اوست کشنده عبدالله بن خطل بخای معجمه و طای مهمله مفتوحتین در روز فتح مکه قال گفت ابو برزه
قلت گفتم من یا نبی الله علمنی شیئا انتفع به بیاموز مرا چیزی از اعمال که سودمند شوم بدان قال اعزل الاذی عن طریق المسلمین گفت آن حضرت
یکسو کن آنچه آزار کننده است از راه مسلمانان از خار و سنگ و جز آن و مبید اضحت از ازاره درحکم یکسو کردن است و تبادیل شامل تمامه دفع آزارهاست از هر جنس که
باشد رواه مسلم وسنذکر حدیث عدی بن حاتم و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث عدی بن حاتم طائی را که بعد از بد آمد و مسلمان شد که در وی این کلمه است
اتقوا النار فی باب علامات النبوة در باب علامات النبوة ان شاء الله تعالی و این حدیث دراز است که با آن مناسب تر است الفصل الثانی عن
عبدالله بن سلام رض قال لما قدم النبی صلی الله علیه وسلم المدینة جئت عبدالله بن سلام که از صحابه کبار است و از احبار یهود بود گفت هنگامیکه قدوم
آورد آنحضرت مدینه را بهجرت از مکه آمدم من نزد آنحضرت صلعم بتحقیق حال و صحت نبوت وی فلما تبینت وجهه عرفت ان وجهه لیس بوجه کذاب پس
هنگامیکه دیدم و تامل کردم روی مبارک آنحضرت را شناختم که روی وی نیست روی دروغ گوئی و تبیین یا بطریق تامل و تفرس بود یا بعلامات مذکوره در توریة و سیاق
حدیث ناظر در معنی اول است بیت در دل هر امتی کز حق مزه است روی و آواز پیمبر معجزه است پس در همان مجلس ایمان آورد عبدالله و یهودیان بروی حسد بردند
و براه عناد رفتند چنانکه در محلش مذکور است فکان اول ما قال پس بود نخست چیزیکه گفت آن حضرت در نصیحت و دعوت مردم این کلام بود یا ایها الناس افشوا
السلام ای آدمیان فاش کردانید سلام گفتن را یا آن معنی که ظاهر کردانید و بلند گوئید چنانکه مسلم علیه بشنود یا بمعنی آنکه عام کردانید بر آشنا و بیگانه و بگوئید هر که
پیش آید از مسلمانان چه سلام از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت واطعموا الطعام و بخورانید طعام مهمانان را و گدایان را و هر که محتاج باشد بدان وصلوا الارحام
و بپیوندید رحمها را با احسان کردن و صحبت داشتن و مخالطت نمودن بخویشان بر قدر رعایت قرب و بعد و رحم خویشی که بواسطهٔ ولادت باشد و در اصل موضع است
که بچه در آن پیدا می گردد وصلوا باللیل والناس نیام و نماز بگذارید در شب در حالیکه مردم در خواب باشند که این ادخل است در اخلاص و حضور و جمعیت تدخلوا
الجنة بسلام اینکارها بکنید می در آئید در بهشت بسلامت از عذاب و بعد و حجاب و اشارت کرد آنحضرت صلعم باجتماع صفت تواضع وجود و عبادت که صفة
کمالات بدنی و مالی و لازم و متعدیست رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اعبدوا الرحمن عبادت کنید خدای مهربان را که آثار رحمت و مهربانی وی ظاهر و باطن و انفس و آفاق را در گرفته است تا شکر نعمتهای او را گذارده باشید واطعموا
الطعام وافشوا السلام تدخلوا الجنة بسلام درین حدیث مطلق عبادت ذکر کرد چه نماز و چه جز آن و تقدیم کرد طعام را بر سلام که ادخل است در نفع و در آن حدیث
تقدیم کرد سلام را که اقرب است بمحبت و ائتلاف و تخصیص کرد بذکر صله ارحام و صلوة وقت منام از جهت اعتنا و اهتمام رواه الترمذی وابن ماجة وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصدقة لتطفی غضب الرب بدرستیکه تصدق کردن هر آینه میکشد آتش خشم الهی را وتدفع میتة
السوء و دور میکرداند مرگ بد را اشارت است بحصول سلامت و عافیت در دنیا و دین و مبدأ و مآل ومیتة بکسر میم و سکون یا حالت موت و مراد بمیتة السوء
حالت بدی که در وقت موت باشد از آنچه مودی بکفر و کفران کردد از آلام و اوجاع و جزع و فزع و غفلت از ذکر حق و عدم حضور شهادت ایمان و بعد و حجاب از حضرت حق و گرفتاری و وسوسه
شیطان و غیر آن از آنچه مفضی گردد بسوء خاتمت و خاتمت عافیه نعوذ بالله من ذلک و موت فجات در حالت غیر محمود نیز از آن قبیل است رواه الترمذی وعن جابر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل معروف صدقة هر کار خیر که شناخته شده است وجود او در شرع صدقه است یعنی صدقه مخصوص بمال نیست وان من المعروف ان تلقی اخاک بوجه

طلق و بدرستیکه از جملهٔ خیر و احسان است که ملاقات کنی تو برادر خود را با روی کشاده طلق بفتح طا و سکون لام بمعنی طلیق چنانکه در فصل اول در حدیث ابی ذر مذکور بود وان تفرغ
من دلوك فی اناء اخیك و از جملهٔ معروف است که بریزی از دلو خود در آوند برادر خود اگر در دلو تو فاضل ماند در ظرف مسلمانی بریزی مراد ظاهر این است یا کنایت است
از فضل و احسان رواه احمد والترمذی وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تبسمك فی وجه اخیك صدقة تبسم کردن تو در
روی برادر خود صدقه است در صراح گفته تبسم لب شیرین کردن وامرك بالمعروف صدقة و امر کردن تو بمعروف صدقه است ونهیك عن المنكر صدقة و نهی
کردن تو از منکر صدقه است وارشادك الرجل فی ارض الضلال لك صدقة و راه نمودن تو مرد را در زمین گمراهی یعنی در زمینی که مردم در وی راه گم میکنند مر ترا
صدقه است ونصرك الرجل الردیٔ البصر لك صدقة و یاری دادن تو مرد تباه بینائی را مر ترا صدقه است، رداءة بفتح و مد و تباه شدن واماطتك الحجر
والشوك والعظم عن الطریق لك صدقة و دور کردن تو سنگ را و خار را و استخوان را که در وی احتمال آزار مردم باشد از راه مر ترا صدقه است وافراغك من دلوك
فی دلو اخیك لك صدقة و ریختن تو از دلو تو یعنی آب را در دلو برادر خود مر ترا صدقه است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن سعد بن
عبادة قال روایت است از سعد بن عبادة انصاری که از مشاهیر صحابه است و مقبولان درگاه نبوت بود که گفت یا رسول الله ان ام سعد ماتت بدرستیکه
مادر سعد یعنی مادر من مرده است فای الصدقة افضل پس کدام صدقه که بروح وی کنم فاضلتر و بهتر است قال الماء گفت آن حضرت که آب بهترین صدقها است
که برای وی چاه بکنی و تشنگان بدهی فحفر بئرا پس بکند سعد بن عبادة چاهی را بنام مادر خود تا خیر جاری باشد وقال وگفت هذه لام سعد این چاه برای
ام سعد است و برای اوست تا ثواب این بروح وی برسد رواه ابو داود والنسائی وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
روایت است از ابی سعید خدری که گفت گفت آن حضرت ایما مسلم کسا مسلما ثوبا علی عری هر مسلمانی که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی و عری بضم
عین و سکون را برهنگی ضد لبس بضم لام کساه الله من خضر الجنة بپوشاند ورا خدای تعالی از حلهای سبز بهشت و خضر بضم خای و سکون ضاد جمع اخضر تلمیح است
بقول عز و جل عالیهم ثیاب سندس خضر وایما مسلم اطعم مسلما علی جوع اطعمه الله من ثمار الجنة و هر مسلمانی که بخوراند مسلمانی را بر گرسنگی بخوراند ورا خدای تعالی از میوهای
بهشت وایما مسلم سقی مسلما علی ظماء و هر مسلمانی که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی فی الصراح ظماء بفتحتین مهموز تشنه شدن سقاه الله من الرحیق المختوم بنوشاند
ورا خدای تعالی از شراب پاک خالص صافی که مهر کرده شده است ظروف آن از جهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یسقون من رحیق مختوم ختامه مسك یعنی مهر کرده
او را مشک بجای گل که اوانی را بدان مهر میکنند از جهت نهایت نفاست یا بعد از خوردن از آن بوی مشک می آید رواه ابو داود والترمذی وعن فاطمة بنت قیس
صحابیه قرشیه از مهاجرات اولی است قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان فی المال حقا سوی الزکوة بدرستیکه در مال حق است غیر زکوة یعنی زکوة مال خود فرض است
البته باید داد و غیر زکوة صدقه نفل نیز مستحب است که می باید کرد چنانکه نماز و روزه و حج هم فرض است و هم نفل ثم تلا پس خواند آنحضرت برای اثبات و تائید این مطلب
این آیت را که لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب الایة تا آخر آیت و وجه استدلال باین آیت بر ثبوت حق غیر زکوة در مال آنست که حق تعالی مدح کرده است
اولا مومنان را بدادن مال بمحبت وی خویشان و یتیمان و مسکینان را بعد از آن مدح کرده است باقامت صلوة وایتای زکوة پس معلوم شد که دادن زکوة غیر دادن مال
و آن صدقهٔ نفل است رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن بهیسة بضم موحده و فتح ها و سکون تحتانیه و سین مهمله از صحابیات است و حدیث وی
در بصریان است عن ابیها روایت میکند از پدر خود قالت گفت بهیسة که قال گفت پدر وی یا رسول الله ما الشیٔ الذی لا یحل منعه چه چیز است که
روا نیست باز داشتن و ندادن کسی را از آن قال الماء گفت آن حضرت آن چیز آبست که منع نمیتوان کرد کسی را از آن چنانچه کسی را چاهی و جوئی باشد دیگری را از آن منع نباید
کرد قال باز گفت یا نبی الله ما الشیٔ الذی لا یحل منعه دیگر چه چیز است که حلال نیست منع وی قال الملح گفت دیگر نمک است که منع آن روا نیست چنانکه
نمکزاری دارد مردم را از گرفتن نمک از آن منع روا نیست و در مسئلهٔ آب تفصیل است که ذکر آن در باب احیاء الموات والشرب بیاید انشاء الله تعالی و در انجا
آتش را نیز گفته که منع آن جایز نیست قال باز گفت یا نبی الله ما الشیٔ الذی لا یحل منعه قال گفت آن حضرت ان تفعل الخیر خیر لك کردن تو خیر را
بهتر است مر ترا و این کلمه جامع است مر همه خیرات را یعنی بده هر چه بتوانی و هر چه از دست تو آید و هیچکس را از آن منع مکن رواه ابو داود وعن جابر قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من احیی ارضا میتة فله فیها اجر کسیکه زنده گرداند زمین مرده را یعنی زمین افتاده را زراعت کند پس ثابت است مر او را در آن ثواب و حکم
آن در باب احیاء موات بیاید وما اکلت العافیة منه فهو له صدقة و هر چیزی که بخورد کسی از حاصل آن زمین پس ثواب آن مر او راست و عافیة هر طالب رزق
از انسان و بهیمه و طائر عافی یکی و عافیه جماعت و در روایتی العوافی نیز آمده رواه النسائی والدارمی و در بعضی نسخ رواه الدارمی وعن البراء قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من منح منحة لبن کسیکه عطا کند عطیهٔ شیر یعنی ناقه یا شاة بدهد بفقیر تا مدتی شیر آن را بخورد و باز رد کند بسوی وی او ورق یا
عطا کند عطیهٔ نقره را مثلا و ورق مشهور بفتح واو و کسر را نام دراهم مضروبه است و مراد قرض دراهم و دنانیر است و آن را منحه نام کرد زیرا که رد کرده میشود بصاحبش و منحه بمعنی
عطای مطلق نیز آمده وهدی زقاقا یا راه نماید گمراهی را یا کوری را مشتق از هدایة و زقاق بضم زای معجمه بمعنی کوچه که بخانه رود و بمعنی رستهٔ از خرما که در بساتین نشانند نیز آمده بر این تقدیر معنی آن

هدیه کیرند یعنی تصدق کند و بخشد رسته درختان خرما را و بر تقدیر هدی بتخفیف دال است و در روایتی بتشدید دال نیز آمده از برای مبالغه والله اعلم میفرماید که هر که این خیرات کند
کان له مثل عتق رقبة باشد مر او را مانند آزاد شدن بنده رواه الترمذی وعن ابی جری بضم جیم و فتح را و تشدید یاء که نام وی جابر بن سلیم بضم سین و فتح
لام است و بعضی سلیم بن جابر گفته اند و اول اصح و اشهر است صحابی است قلیل الروایة روایت کرده است از وی محمد بن سیرین قال اتیت المدینة گفت آمدم
بمدینه فرایت رجلا یصدر الناس عن رایه پس دیدم مردی را که باز میگردند مردم از رای وی یعنی هر کاری که پیش آید نزد آن مرد میروند و عرض میکنند و هر چه میفرماید
بدان عمل میکنند چنانکه فرمود لا یقول شیئا الا صدروا عنه نمیگوید آن مرد چیزی را از رای خود مگر آنکه اطاعت میکنند او را و عمل میکنند بدان و اصل صدور
بازگشتن است از آب که تشنه می آیند و سیراب شده باز میگردند ضد ورود که فرود آمدن است بر آن و صدور بمعنی مطلق بازگشتن نیز آید قلت من هذا گفتم من
کیست این مرد قالوا هذا رسول الله گفتند که این پیغمبر خداست و فرستاده اوست بخلق برای هدایت ایشان قال ذهبت و قلت گفت جابر بن سلیم رفتم
پیش آن حضرت و گفتم علیک السلام یا رسول الله مرتین دو بار گفتم این را قال گفت آن حضرت لا تقل علیک السلام مگو علیک السلام زیرا که علیک السلام
تحیة المیت سلام مرده است که مرده را بدان تحیت مینمایند قل السلام علیک که تحیت زنده است و ظاهر این عبارت اینست که چون بزیارت مرده
بروند علیک السلام بگویند نه السلام علیک چنانکه بر زنده میگویند و لیکن تحقیق آن است که سنت در میت نیز السلام علیک است بتقدیم السلام زیرا که
ثابت شده است که آنحضرت در زیارت موتی میگفت السلام علیکم پس آنچه اینجا فرموده اند که علیک السلام تحیة الموتی است بنابر عادت مردم در اغلب احوال
و وجهش آن است که زنده رد میکند سلام را بعلیک السلام پس اگر مسلم نیز علیک السلام گوید تکرار لازم آید بخلاف میت که رد سلام از وی متحقق نیست و نیز حقیقت
سلام برای آن است که مسلم مبادرت میکند مسلم علیه را بامن و سلامت از جانب وی و تقدیم علیک که موضوع برای ضرر است منافات دارد و مناسبت نیست آنرا
کذا قیل ثم گفتم بازمیگوید جابر بن سلیم قلت انت رسول الله گفتم من بآن حضرت صلی الله علیه وسلم آیا تو رسول خدائی فقال انا رسول الله الذی ان
اصابک ضر فدعوته کشفه عنک پس گفت آن حضرت من پیغمبر خدایم آن خدائی که اگر برسد ترا زیانی پس دعا کنی او را بگشاید و دور کند آن زیان را از تو و تا در ضرّ
مفتوح است برای خطاب و بضم نیز روایت کرده اند برای تکلم یعنی اگر بتو زیانی رسد و من دعا کنم که رسول اویم دور کند زیان را از تو و همچنین در مابعد وان اصابک
عام سنة فدعوته انبتها لک و اگر برسد ترا سال قحط پس دعا کنی او را برویاند برای تو واذا کنت بارض قفر و اگر باشی تو در بیابان مهلکه او فلاة یا در دشت
شک راوی است فضلت راحلتک پس راه گم کرد شتر تو فدعوته پس دعا کنی او را ردها علیک باز میآرد وی تعالی راحله را بر تو و قفر بتقدیم قاف
مفتوحه بر فاء ساکنه زمینی که در وی آب و گیاه نبود و فلاة نیز مفازه و صحرای فراخ و در قول آنحضرت صلعم که من رسول خدایم که این صفات اوست اشارتست که وی
مبعوث است و وسیله رحمت و واسطه در افاضه خیر و برکت از پروردگار عالمیان که بر آرنده حاجات و آسان کننده مشکلات است بازمیگوید جابر بن سلیم قلت گفتم
اعهد الی اندرز کن مرا و نصیحت کن قال گفت آن حضرت لا تسبن احدا دشنام مده هیچ یکی را قال گفت جابر بن سلیم فما سببت بعده حرا ولا عبدا
پس دشنام نکردم بعد از آن هیچ یکی را نه آزاد را و نه بنده را ولا بعیرا ولا شاة و نه شتر را و نه گوسفند را یعنی آدمیان را چه باشد که حیوانات را نیز دشنام نکردم چنانکه عادت
عوام میباشد قال گفت آنحضرت ولا تحقرن شیئا من المعروف و خوار و خورد مدان هیچ چیز را از نیکی و احسان که کسی با تو کند یا تو بکسی کنی هر که هر چه نیکی با تو کند بزرگ
دان و شکر گو و هر چه از دست تو آید از نیکی بکن و غنیمت دان وان تکلم اخاک وانت منبسط الیه وجهک و بدرستیکه سخن گوئی برادر خود را و حال آنکه تو
باین صفت باشی که فراخ و کشاده است بسوی آن برادر روی تو ان ذلک من المعروف بدرستیکه آن از جمله نیکی و احسان است وارفع ازارک الی نصف الساق
و بردار ازار خود را تا نیمه ساق فان ابیت فالی الکعبین پس اگر سرکشی میکنی از بلند کردن ازار تا نیمه ساق و نفس و طبیعت تو بر نمیدارد آنرا پس بردار تا هر دو شتالنگ وایاک
واسبال الازار و دور دار خود را از فروهشتن ازار فانها من المخیلة زیرا که ازار فروهشته از جمله کبر است وان الله لا یحب المخیلة و بدرستیکه خدای تعالی دوست
نمیدارد کبر را المخیلة بفتح میم و کسر خاء و سکون یا و خال و خیلاء بضم خا و فتح یا ممدوده کبر و این مسئله بالواحق آن در کتاب اللباس بیاید انشاء الله تعالی وان امرؤ شتمک
و اگر مردی دشنام دهد ترا و عیرک بما یعلم فیک و سرزنش کند ترا بعیبی که میداند وجود آن در تو فلا تعیره بما تعلم فیه پس سرزنش مکن او را بعیبی که میدانی تو
وجود آن در وی فانما وبال ذلک علیه زیرا که نیست گناه آن مگر بر وی و تو چرا وبال میافتی و جزای بدی بدی است بیت بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی احسن الی من اسا و ظاهر آنست که آنحضرت صلعم اضداد این صفات مذکوره در ذات آن شخص احساس فرموده پس وصیت کرد بدان والله اعلم رواه ابو داؤد و
کرد این حدیث را بتمام ابو داود وروی الترمذی منه حدیث السلام و روایت کرده است ترمذی از جمله این حدیث صدر آنرا تا حدیث سلام که ابو جری
سلام داد بر آن حضرت صلعم و گفت علیک السلام و نهی کرده آن حضرت او را از آن و بعد از آن تا آخر حدیث روایت نکرده بود و در بعضی حواشی نوشته اند که ترمذی نیز
تمام حدیث را روایت کرده و لیکن بلفظی دیگر و آنچه مذکور است در کتاب لفظ ابی داود است وفی روایة و در روایتی بجای فانما وبال ذلک علیه این عبارت آمده است فیکون لک
اجر ذلک ووباله علیه پس میباشد مر ترا ثواب آن و میباشد وبال آن بر وی وعن عائشة رضی الله عنها انهم ذبحوا شاة روایت است از عائشه که ایشان یعنی اهل بیت آنحضرت صلعم

ذبح کردند گوسپندی را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مابقی منها چه چیز باقی مانده از ان گوسفند قالت مابقی منها الا کتفها گفت عائشه
باقی نمانده از وی مگر شانه وی یعنی همه تصدق کردند و بفقیران دادند و بخانه همسایه یا فرستادند الا کتف که در خانه مانده قال گفت آن حضرت بقی کلها غیر کتفها باقی مانده همه شاة
جز کتف وی یعنی باقی آن است که آنچه بر وجه داده که ثواب آن در دار بقا ثابت شده و آنچه در خانه مانده فانی است چنانکه در قرآن مجید میفرماید ما عندکم ینفد و ما عند الله باق
آنچه نزد شما است سپری میگردد و آنچه نزد خدا است پاینده است رواه الترمذی وصححه وعن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را که میگفت ما من مسلم کسا مسلما ثوبا نیست هیچ مسلمانی که بپوشاند مسلمانی را جامه الا کان فی حفظ الله مگر آنکه
باشد آن جامه پوشاننده در نگاهداشت خدا و پناه وی و در اکثر نسخ فی حفظ من الله مادام علیه منه خرقة تا آن وقت که باقی ماند از ان جامه پاره رواه احمد و
الترمذی وعن عبد الله بن مسعود یرفعه روایت است از ابن مسعود در حالی که رفع میکند حدیث را و میرساند آن را بآن حضرت قال ثلثة یحبهم الله
سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی رجل قام من اللیل یتلو کتاب الله یکی از ان سه مرد مردی است که برخاست در پاره از شب در حالی که میخواند قرآن را
در نماز یا در غیر نماز و ظاهر اول است ورجل یتصدق بصدقة بیمینه یخفیها و دوم مردی که تصدق میکند بصدقه بدست راست خود در حالی که پنهان میکند آن را
اراه قال کان میبرم او را که گفت من شماله یعنی تصدق میکند بدست راست در حالی که میپوشد صدقه را از دست چپ و این مبالغه است در اخفا ورجل
کان فی سریة سیوم مردیست که بوده است در پاره از لشکر فانهزم اصحابه پس شکست خوردند یاران او فاستقبل العدو و پس روی آورد دشمنان دین را
و جنگ و فتح نمود رواه الترمذی وقال هذا حدیث غیر محفوظ روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است که این حدیث غیر محفوظ است و معنی
محفوظ در مقدمه معلوم شد احد رواته ابوبکر بن عیاش کثیر الغلط یکی از راویان این حدیث ابوبکر بن عیاش است به تحتانیه و شین معجمه و وی بسیار غلط میکند در
حدیث و این کلام ترمذی در اسناد خاص است لهذا اسانید این حدیث باسناد دیگر صحیح است کذا قیل وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة
یحبهم الله وثلثة یبغضهم الله سه کس اند که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی و سه کس دیگر اند که دشمن میدارد ایشان را خدای تعالی فاما الذین یحبهم الله
پس آن کسانی که دوست میدارد ایشان را خدای تعالی فرجل اتی قوما یکی از ان سه مردی که مذکور است در ین قضیه که مردی سائل آمد گروهی را فسالهم بالله پس
سوال کرد ایشان را بمحض نام خدای تعالی و از جهت رضای وی ولم یسألهم بقرابة بینه وبینهم و سوال نکرد ایشان را از جهت خویشی که میان او و میان ایشان است
فمنعوه پس ندادند ایشان او را آنچه سوال کرد فتخلف رجل باعیانهم توربشتی در شرح این عبارت گفته است پس گذاشت مردی ازین قوم این قوم را با اعیان
ایشان یعنی ترک داد این قوم را که ندادند پس خود پیش رفت و داد او را و سبقت کرد بر ایشان باین چیز و پس انداخت ایشان را فاعطاه سرا پس داد او را نهانی لا یعلم بعطیته الا
الله والذی اعطاه در حالی که نمیداند داده شده او را مگر خداوند و کسی که داده است او را و در روایت طبرانی من اعیانهم آمده و این روایت اشبه و انسب است تخلف که
بمعنی تاخر است چنانکه میگویند تخلف کرد فلان از غزوه فلان یعنی متاخر شد و جدا گشت آن مرد از قوم و خلوت کرد بسائل و داد او را پوشیده کذا قال التوربشتی پس آن مرد که دوست
میدارد او را خدای تعالی این مردی است که از میان قوم جدا شد و پنهان بسائل داد نه آن مرد که آمد قومی را و سوال کرد چنانکه ظاهر عبارت است فافهم وقوم ساروا
لیلتهم و دوم مردیست که از میان قومی که راه رفتند تمام شب حتی اذا کان النوم احب الیهم مما یعدل به تا وقتی که شد خواب دوست داشته شده تر
بسوی ایشان از هر چه برابر کرده شود و عدیل ساخته شود بخواب یعنی محبوب تر شد از هر چیز فوضعوا رؤسهم پس نهادند این قوم سرهای خود را بخواب فقام رجل منهم
پس بایستاد مردی از میان ایشان و در بعضی نسخ فقام احدهم یتملقنی در حالی که مناجات میکند مرا و غایت تضرع مینماید ویتلو ایاتی و میخواند آیات کتاب مرا و این
حکایت قول حق تعالی است که آن حضرت کرده و فی الصراح تملق چاپلوسی کردن و ملق بالتحریک دوستی و نرمی کردن و در تملق ناز و نیاز یست که میان محب و محبوب
میگذرد و اسراری است که جز زبان وقت و حال متکفل بیان آن نتوان شد چنانکه بزبان مجاز اشارت بدان کرده است و حال حقیقت عالی تر از ان است نظم
ای عاشق ناز ارجمندان معشوق نیاز مستمندان چشم کرم تو عین ناز است نازی که در او دو صد نیاز است ولله المثل الاعلی تعالی وتقدس عزه علما مشایخ
طریقت گفته اند که یکی از نشانهای بهشت که در ین دنیا گذاشته اند ذوق تملق است که محبان در مناجات وقت سحر می یابند اشارتست بشاهد قلبی که نمونه رویه بصریست که در ان عالم خواهد شد
اللهم ارزقنا ورجل کان فی سریة فلقی العدو فهزموا فاقبل بصدره سوم مردیست که بود در لشکری پس پیش آمد دشمنان را بجنگ پس شکست داده شد اهل آن
لشکر پس اقبال کرد بسینه خود یعنی روی آورد بجنگ و در اقبال بسینه مبالغه است در قتال و جرأت یعنی بسینه گشاده بی تحاشی مقابل شد حتی یقتل او یفتح له تا آنکه کشته شود
آن مرد یا گشایش کرده شود و نصرت داده شود مراورا والثلثة الذین یبغضهم الله الشیخ الزانی و آن سه که دشمن میدارد ایشان را خدا یکی پیر زنا کننده است که شرم
ندارد از پیری خود با وجود ضعف آله و عدم قدرت بمحض خبث باطن و گرفتاری بشهوت آلوده میشود بدان والفقیر المختال و دوم درویش تکبر کننده است که با وجود اسباب
غربت و نامرادی و شکستگی بتسویل نفس و شیطان غرور میکند و سرکشی مینماید کبر زشت است از گدایان زشت تر روز برف و وقت سرد و جامه تر اما استغنای فقیر و تعفف از سوال
ناشی از عزت فقر و رضا بدان و عدم التفات بدنیا و اهل آن دیگر است بشیر حارث امیر المومنین علی را در خواب دید گفت پندی ده مرا یا امیر المومنین فرمود چه نیکو است عطای توانگران

برفقیران بطلب ثواب خدا و نیکوتر از ان تکبر فقر است بر اغنیا باعتماد و توکل بر خدا والغنی الظلوم بفتح ظا سوم توانگر ظلم کننده بر نفس و بر خلق که شکر نعمت حق نمیکند و بار بر دوستان
مهمانی نمی ورزد و بعضی گفته اند مراد و نگ کردن توانگر است از ادای حق از قرض و غیره رواه الترمذی والنسائی و روایت کرده است این حدیث را ترمذی و نسائی و لم یذکر
و ذکر نکرده است نسائی این عبارت را که وثلثة یبغضهم الله یعنی ذکر نکرده است نسائی آن سه کس را که دشمن دارد ایشان را خدا و اختصار کرده است بر ذکر محبوبان الهی تعالی وعن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما خلق الله الارض جعلت تمیل و تمیکند چون آفرید خدای تعالی زمین را شروع کرد زمین که میل کند و بجنبد فخلق الجبال
پس پیدا کرد خدای تعالی کوهها را فقال بها علیها پس زد کوهها بر زمین و قال بمعنی تکلم و ضرب هر دو آمده فاستقرت پس قرار گرفت و محکم گشت زمین بزدن کوهها
بران زمین از تب و لرزه آمد و ستوه فرو کوفت برو دانش میخ کوه فعجبت الملائکة من شدة الجبال پس شگفت کردند فرشتگان از سختی کوهها فقالوا یا رب هل
من خلقک شیء اشد من الجبال پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت‌تر از کوهها قال نعم الحدید گفت پروردگار تعالی
آری آهن سخت‌تر است از کوه که ریزه ریزه میکند آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الحدید پس گفتند فرشتگان ای پروردگار آیا هست از پیدایش تو چیزی
سخت‌تر از آهن قال نعم النار گفت پروردگار آری آتش سخت‌تر است از آهن و غالب و قاهر است بروی که میگدازد آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من
النار پس گفتند ای پروردگار آیا هست از آفرینش تو چیزی سخت‌تر از آتش و غالب و قاهر بروی قال نعم الماء گفت آری آب غالب است بر آتش که میکشد و سرد میگرداند
آنرا فقالوا یا رب هل من خلقک شیء اشد من الماء قال نعم الریح گفت آری باد غالب است بر آب که متموج و متحرک و متزلزل میکند آنرا فقالوا یا رب
هل من خلقک شیء اشد من الریح قال نعم ابن آدم تصدق صدقة بیمینه یخفیها من شماله گفت پروردگار سخت‌تر و دشوارتر از باد صدقه دادن فرزند
آدم است که تصدق میکند بدست راست خود و می پوشاند صدقه را از دست چپ خود این از همه سخت‌تر و دشوارتر است زیراکه در وی مخالفت نفس و قهر طبیعت و دفع
شیطان است که این حاصل نمیشود بهیچ چیزی از آنچه مذکور شد و نفس آدمی مجبول است بر غرائز و طبائع که بهیچ چیز قلع و قمع آن ممکن نیست مگر بریاضت و مجاهده و کمال توفیق
الهی و تائید وی سبحانه و از طبع آدمیست ایثار سمعه و ریا و عجب و حب ثنا و طلب تفوق بر امثال و اقران پس دوست میدارد اظهار نفقات را و چون تسخیر کند نفس و طبیعت
و غالب آید آنرا باشد ان غایت شدت و قوت و از جهت آنکه صدقه سر اطفا میکند غضب پروردگار را و غضب پروردگار غالب میکند آنرا هیچ چیزی در شدت و صعوبت
و اگر فرض کرده شود نزول عذاب الهی تعالی مثلا بریح و تصدق کند بصدقه سر مندفع گردد عذاب مذکور و منکشف گردد پس صدقه سر اشد از ریح باشد و بعضی گفته اند که از جهت
عظیم ثواب صدقه سر است و بعضی گفته که از جهت آنکه حاصل میشود بآن رضای الهی تعالی و رضوان من الله اکبر رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب و ذکر حدیث معاذ
و ذکر کرده شد حدیث معاذ که این است الصدقة تطفئ الخطیئة فی کتاب الایمان در کتاب الایمان الفصل الثالث عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من عبد مسلم ینفق من کل مال له زوجین نیست هیچ بنده مسلمان که خرج کند از هر مالی که مر او راست دو چیز چنانکه دو اسب یا دو شتر یا دو جنس مثل اسپ و شتر و
درهم و دینار فی سبیل الله در راه خدا الا استقبلته حجبة الجنة مگر که پیش می آیند او را پرده داران بهشت کلهم یدعوه الی ما عنده هر یک ایشان میخواند او را بسوی چیزی
که نزد اوست از ناز و نعمت که زبان بیان از شرح آن کوتاه است قلت وکیف ذلک ابوذر میگوید گفتم من و پرسیدم از ان حضرت که چگونه است انفاق زوجین از هر مال قال
گفت آن حضرت در جواب آن ان کانت ابلا فبعیرین اگر باشد اموال شتران پس انفاق کند دو شتر را وان کانت بقرا فبقرتین و اگر باشد اموال گاوان پس انفاق کند گاو
چون در نفس حدیث تفسیر زوجین باین واقع شده متعین است که مراد از ان همین خواهد بود ولیکن بمجرد احتمال لفظ بدو جنس نیز تفسیر کرده اند چنانکه گفته شد شاید که از جای دیگر
فهمیده باشند والله اعلم رواه النسائی وعن مرثد بفتح میم و سکون را و فتح مثلثه بن عبد الله از ثقات تابعین است و مفتی مصر بود در زمان خود و عمر بن عبد العزیز از وی
استفسار میکرد قال گفت مرثد حدثنی بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث کرد مرا بعضی از اصحاب پیغمبر خدا صلعم انه سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول که وی شنید آن حضرت را که میگفت ان ظل المؤمن یوم القیمة صدقته بدرستیکه سایه مؤمن و پناه جای وی و سبب آسایش و نجات وی روز
قیامت صدقه اوست که در راه خدا کرده و تواند که صدقه را متمثل بصورتی سایبانی سازند که در گرمی روز محشر بر سر وی سایه کند رواه احمد وعن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله فی النفقة یوم عاشوراء کسیکه فراخی کند بر اهل و عیال خود در خرج روز عاشورا وسع الله علیه سائر
سنته فراخ گرداند خدای تعالی بر وی در باقی سال وی قال سفیان ثوری انا قد جربناه فوجدناه کذلک بدرستیکه ما آزمودیم این را پس یافتیم این را
همچنین رواه رزین روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود رزین عبدری که از اکابر علمای حدیث است وروی البیهقی فی شعب الایمان عنه و
عن ابی هریرة و ابی سعید و جابر و روایت کرده است بیهقی از ابن مسعود و از ابی هریره و از ابی سعید خدری و از جابر بن عبد الله وضعفه و حکم کرده است بیهقی بضعف
این حدیث و نیز گفته است که اگرچه طرق وی ضعیف اند ولیکن چون ضم کرده شوند بعضی از ان بعضی بهم یکدیگر دو ضعف او بقوت بدل گشته بثبوت رسیده است نزد محدثین از اعمال روز عاشورا
صوم است و توسع طعام و حدیث صوم صحیح است و حدیث توسع ضعیف و لیکن بتعدد طرق و کثرت آن بمرتبه حسن رسیده و در کتاب ما ثبت بالسنة فی ایام السنة احادیث وارده در روز عاشورا
صحاح و حسان و ضعاف و موضوعات بتفصیل ذکر کرده ایم والله اعلم وعن ابی امامة صحابی مشهور است و ابو امامه از تابعین نیز هست اما صحابی مشهور است این کنیت قال قال النبی

یا نبی الله ارأیت الصدقة ماذا هی گفت ابوذر ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر ده مرا که صدقه چه ثواب دارد و فضل وی چیست قال اضعاف مضاعفة گفت
آنحضرت ثواب صدقه چند در چند است و از احادیث معلوم میشود که ده چند است تا هفتصد و آیت کریمه کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة نیز دلالت دارد
بر آن وعند الله المزید و نزد خداست زیادت که اگر خواهد از هفتصد هم زیاده کند چنانکه قول وی سبحانه والله یضاعف لمن یشاء در آخر کریمه مذکوره اشارتست بآن و
ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل چیزی است چنانکه یکی بر یکی زیاده کند ضعف اوست همچنین تا میرود رواه احمد باب افضل الصدقة افضلیت صدقه یا باعتبار
انفست که آن در صدقات نافع است مردم را و بسیار است احتیاج ایشان بدان چنانکه آب و هرچه محتاج الیه است در وقتی و حالی یا نسبت بقومی یا واقع است بر تمامیت
محموده که موجود است در متصدق مثل جهد مقل و بودن وی بر ظهر غنی چنانکه در شرح احادیث معنی آن معلوم گردد و صدور آن بر وجه اخلاص و صدق و انشراح صدر یا من
و اذی و مانند آن یا بصفتی که مرعی است در متصدق علیه چنانکه بودن او مستحق احسان و انعام و بودن وی عیال متصدق و ذی رحم وی یا سوال کنند بوجه الله و امثال
آن و اکثر احادیث که مذکور شد درین باب از قسم اخیر است الفصل الاول عن ابی هریرة وحکیم بن حزام بکسر حا و زا صحابی مشهور است برادرزاده ام المومنین
خدیجه است از اشراف قریش بود صد و بیست سال عمر داشت شصت در جاهلیت گذرانید و شصت در اسلام قالا قال رسول الله گفتند این دو صحابی که گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر الصدقة ما کان عن ظهر غنی بهترین صدقها چیزیست که باشد ناشی از قوت غنی که اعتماد کند متصدق بر آن و استظهار
نماید بدان یعنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل و عیال را بگذارد و آنچه زیادت از آن ماند تصدق کند و عیال را محتاج و گرسنه ندارد چنانکه
فرمود وابدأ بمن تعول و آغاز کن بانفاق بر کسیکه غم خواری وی می کنی از عیال و بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا و سخاوت نفس باشد بتوکل و ثقه بخدای عز
و جل و در تصدق کردن از فقر نترسد و لهذا ستایش کرد آن حضرت ابوبکر صدیق را چون برآمد از تمام مال خود و پرسید که چه باقی داشته برای عیال خود گفت الله و نیز فرمود
افضل الصدقة جهد المقل چنانکه در فصل ثانی بیاید و اما احادیث در معنی اول بسیار است و تحقیق آن است که اگر توکل درست باشد و عیال نیز همچو او متمکنند
بدهد هرچه خواهد الا رعایت کند و سابق دارد جانب نفس و عیال را و در جهد المقل نیز فرموده است وابدأ بمن تعول رواه البخاری ورواه مسلم عن حکیم وحده
و روایت کرده است مسلم از حکیم بن حزام تنها و بخاری از ابی هریرة و حکیم هر دو کرده پس این حدیث باعتبار روایت حکیم متفق علیه بود و از ابی هریرة از افراد بخاری باشد وعن
ابی مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انفق المسلم نفقة علی اهله وهو یحتسبها کانت له صدقة روایت است از ابی مسعود
انصاری که صحابی مشهور است و او را بدری گفته اند جمهور بر آنند که نسبت او ببدر باعتبار سکونت است که در آنجا می بود نه بجهت حضور غزوه آن والله اعلم که گفت آنحضرت
چون انفاق کند مسلمان نفقه را بر اهل خود و حال آنکه وی نیت ثواب و ادای حق کند در آن میباشد آن نفقه صدقه اگرچه بفقیر نداده است و باهل و عیال خود داده متفق
علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دینار انفقته فی سبیل الله یک دینار است که انفاق کرده تو آنرا در راه خدا یعنی جهاد
ودینار انفقته فی رقبة و دیناری دیگر است که انفاق کرده در آزاد کردن بنده ودینار تصدقت به علی مسکین و دیناری دیگر است که تصدق کرده
بآن بر مسکینی ودینار انفقته علی اهلک و دیناریست که انفاق کرده بر اهل و عیال خود اعظمها اجرا الذی انفقته علی اهلک بزرگترین این دینارها از روی
اجر آن دیناریست که انفاق کردی آنرا بر عیال خود رواه مسلم وعن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل دینار ینفقه الرجل افضل ترین
دیناری که انفاق کند آنرا مرد دینار ینفقه علی عیاله دیناریست که انفاق کند آنرا بر عیال خود و عیال مرد زن و فرزند و هر که در نفقه و مؤنت او باشد ودینار ینفقه
علی دابته فی سبیل الله و دیناریست که انفاق کند آنرا بر چاروای خود در راه خدا که برای جهاد است و اما چاروای سواری که برای جهاد مهیا نیست گویا که حکم عیال
دارد ودینار ینفقه علی اصحابه فی سبیل الله و دیناریست که انفاق میکند آنرا بر یاران خود در راه خدا این سه محل افضل مصارف صدقه است از غیر خود
اما فضل یکی از اینها بر دیگری از این حدیث معلوم نمی گردد و یا رب مگر بتقدیم ذکر اشعاری بدان توان نمود و احادیث دیگر مصرح است بدان رواه مسلم وعن ام سلمة
قالت قلت روایت است از ام المومنین ام سلمه که گفت گفتم یا رسول الله الی اجر ان انفق علی بنی ابی سلمة آیا مرا مزد و ثوابی هست از جهت آنکه انفاق میکنم بر پسران
ابی سلمة انما هم بنی نیستند پسران ابی سلمه مگر پسران من و ابوسلمه شوهر ام سلمه بود پیش از آن حضرت صلعم و از کبار صحابه بود و چون از عالم رفت ام سلمه در خانه آن حضرت آمد
و از ام سلمه پسران مانده بودند و ام سلمه بر ایشان انفاق میکرد پس پرسید از آن حضرت که مرا در انفاق بر ایشان ثوابی هست که اینها چون پسران شوهر من اند گویا پسران من اند
و مراد پسران ابوسلمه از ام سلمه اند و الا آنها هم پسران ام سلمه اند نسبت آنها با ابی سلمه چندان فایده ندارد و آنها عمر و زینب بود که ربیبه آن حضرت بودند فقال انفقی علیهم
فلک اجر ما انفقت علیهم پس گفت آن حضرت انفاق کن بر پسران ابوسلمه پس ترا است اجر آنچه انفاق کنی بر ایشان متفق علیه وعن زینب امرأة عبد الله بن
مسعود روایت است از زینب زن ابن مسعود که صحابیه است و متعلق بکرم و عنایت آن حضرت بود زوج وی و ابوهریره و ابی سعید خدری و عایشه از وی روایت
دارند قالت قال رسول الله گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در ترغیب نساء بانفاق تصدقن یا معشر النساء تصدق کنید ای گروه زنان ولو
من حلیکن اگرچه از زیورهای شمایان باشد قالت فرجعت الی عبد الله گفت زینب پس برگشتم از مجلس آن حضرت که این کلمه از وی در آن شنیدم بسوی عبد الله فقلت

انك رجل خفيف ذات اليد پس گفتم بدرستیکه تو مردی هستی سبک دست یعنی فقیر که گرانی مال نداری وان رسول الله و بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قد امرنا
بصدقة بتحقیق امر کرده است ما را بتصدق فأته فاسأله پس بیا آن حضرت را پس بپرس او را یعنی کفایت میکند که بر تو و بر اولاد تو تصدق کنم با وجود اشتراک و اختلاط و از دعای
که مرا بایست فان کان ذلك یجزئ عنی پس اگر باشد آن یعنی تصدق کردن بر تو و بر اولاد تو که بسند کی میکند از من ادا کنم آنرا و صرف کنم بر شما والا صرفتها الی غیرکم و اگر
کفایت نکند صرف کنم بر غیر شما و ببرم آنرا بسوی غیر شما الی غیرکم و علی غیرکم هر دو روایت است قالت فقال لی عبد الله بل ائتیه انت گفت زینب پس گفت مرا عبد الله
بلکه بیا تو آن حضرت را یعنی تو خود برو و بپرس و مرا تکلیف مکن گویا وی را شرم داشت از پرسیدن آن که محل حیا و حجابست قالت فانطلقت گفت زینب پس رفتم من نزد آنحضرت
فاذا امرأة من الانصار بباب رسول الله پس ناگاه زنی از انصار را ایستاده است بر در پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حاجتی حاجتها در حالی که حاجت
من حاجت او است یعنی آن زن نیز برای پرسیدن این سخن و استفتای همین مسئله آمده بود که آیا انفاق کند بر شوهر و متعلقان وی یا نه وکان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قد القیت علیه المهابة و بود آنحضرت که بتحقیق انداخته شده بر وی بزرگی و ترس و هیبت و عظمت که هر کس نمیتوانست درآمد بر وی بی اذن وی قالت فخرج
علینا بلال گفت زینب پس بیرون آمد بر ما بلال از نزد آنحضرت فقلنا له ائت رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبره ان امرأتین بالباب پس گفتیم ما مر
بلال را بیا آنحضرت را پس خبر کن که دو زن بر در ایستاده اند تسألانك اتجزئ الصدقة عنهما علی ازواجهما وعلی ایتام فی حجورهما سوال میکنند آن دو زن
ترا آیا بسند کی میکند تصدق کردن از آن دو زن بر شوهران ایشان و بر یتیمانی که در کنار ایشانند بظاهر آمدن بقصد سوال از انفاق بر ازواج بود ظاهراً سوال از انفاق بر یتیمان هم
دل مضمر داشتند یا الآن بخاطر ایشان رسید فاقهم ولا تخبره من نحن و خبر مکن آنحضرت را که چه کسانیم ما یعنی نام ما را در حضرت وی مبر که مبادا بشنیدن آن نام تصدیع
شریف وی لازم آید بطلبیدن در حضور و از جهت عدم حاجت بدان قالت فدخل بلال علی رسول الله گفت زینب پس درآمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فساله پس پرسید آنحضرت را از این مسئله فقال له رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من هما چه کس اند آن دو زن قال امرأة من الانصار
وزینب گفت بلال یک زن است از قبیله انصار و دیگری زینب است فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الزیانب پس گفت آنحضرت کدام یکی از
زینبها است زینب نام چند کس از صحابیات بود پس پرسید اینکه آمده است کدام یکی از آنها است بلال باعتماد آنکه مشهور همین زینب امرأة عبد الله خواهد بود مطلق آورد یا
نام آن زن دیگر را نشنید و این را شنید قال امرأة عبد الله گفت بلال زینب زن عبد الله بن مسعود است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم نعم آری
کفایت میکند انفاق بر شوهران و بر یتیمان که در کنار ایشانند و در بعضی نسخ لفظ نعم نیست و همین گفت که لهما اجران اجر القرابة واجر الصدقة مر این دو زن را اجر قرابت
و خویشی است که شوهران و یتیمان دارند و اجر صدقه است پس افضل و اکمل باشد از تصدق بر غیر ایشان متفق علیه واللفظ لمسلم وعن میمونة بنت الحارث
انها اعتقت ولیدة فی زمان رسول الله روایت است از ام المؤمنین میمونه که وی آزاد کرده داه خانه زاد را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرت
ذلك لرسول الله پس ذکر کرد میمونه آنرا مر رسول خدا را صلعم فقال لو اعطیتها اخوالك کان اعظم لاجرك پس گفت آنحضرت اگر میدادی تو این داه را بخالان
خود را که محتاج بودند بخادم میبود بزرگ تر مر ثواب ترا از اینجا معلوم میشود که صله رحم افضل است از اعتاق متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت گفتم
یا رسول الله ان لی جارین بدرستیکه مرا دو همسایه اند فالی ایهما اهدی پس بسوی کدام یکی از این دو هدیه فرستم قال الی اقربهما منك بابا گفت آنحضرت بفرست بسوی
کسی که نزدیک تر است در وی از در تو پس معتبر در همسایگی درین باب نزدیکی در است نه اتصال خانه و قرب آن رواه البخاری وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا طبخت مرقة فاکثر ماءها وقتی که بپزی شوربا را پس بسیار کن آب آنرا وتعاهد جیرانك و باز پرس کن همسایهای خود را بفرستادن شوربا بجای ایشان
و مرق بفتح میم و را شوربا رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة قال یا رسول الله ای الصدقة افضل کدام یکی از انواع صدقه فاضل تر است قال
جهد المقل گفت افضل صدقات صدقه ایست که مرد قلیل المال مشقت کشد و آنچه در وسع و طاقت او است بدهد و جهد بضم جیم و فتح آن بمعنی و لغت است و
بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و این بر تقدیر صحت توکل و قوت یقین و موافقت عیال است اگر ایشان راضی نباشند روا نیست و لهذا فرمود
وابدأ بمن تعول و بدایت کن بکسی که عیالمندی آنها میکنی و نفقه ایشان واجب است بر تو چنانکه گذشت رواه ابو داود وعن سلیمان بن عامر الضبی
در نسخ مشکوة سلیمان بضم سین و یای تحتانیه و گفته اند که صواب سلمان است بفتح سین بی یا و سلیمان سهو است یا از کاتب یا از صاحب کتاب و صغانی گوید که سلیمان
همه بیاست مگر سلمان فارسی و سلمان ابن عامر و سلمان الاغر و عبد الرحمن بن سلمان که آنها بی یا است و سلیمان بن عامر صحابی است و معدود وی در بصریین است قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصدقة علی المسکین صدقة تصدق کردن بر مسکین یک ثواب صدقه دارد وهی علی ذی الرحم ثنتان صدقة وصلة
و صدقه کردن بر کسی که قرابت ولادت و رحم دارد دو ثواب دارد یکی ثواب صدقه دیگر ثواب صله رحم رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی
وعن ابی هریرة قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال عندی دینار گفت ابو هریره آمد مردی نزد آنحضرت پس گفت نزد من یک دینار است قال
انفقه علی نفسك گفت آنحضرت صرف خرچ کن آن را بر ذات خود قال عندی آخر گفت آن مرد نزد من دینار دیگر است قال انفقه علی ولدك فرمود خرچ کن آن را بر فرزند

خود قال عندی اخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انفقه علی اهلك فرمود انفاق کن آنرا بر کسان خود چرا اولاد از زن و مادر و پدر و خویشان و در صراح گفت اهل
کسان مرد و کسان سرای قال عندی اخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انفقه علی خادمك فرمود انفاق کن بر خدمتگار خود و گویا مرکب را و حکم خادم داشته
قال عندی اخر گفت نزد من دینار دیگر است قال انت اعلم گفت تو دانا تری یعنی بحال کسیکه مستحق است زیرا که بهر که میدانی که مستحق است بده رواه ابو داؤد و
النسائی وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم بخیر الناس گفت آنحضرت آیا خبر نکنم شما را به بهترین مردم رجل ممسك
بعنان فرسه فی سبیل الله بهترین مردم مردیست که نگاه دارنده است عنان اسپ خود را در راه خدا یعنی سوار شده منتظر جنگ با کافران استاده است و مراد آنست که او از جملهٔ
خیر الناس است والا شخصی که اعلم باشد و اتقی و حبشی واز هد در دنیا باشد و جهاد بر وی فرض نباشد بهتر خواهد بود ازین شخص کذا قالوا الا اخبرکم بالذی یتلوه آیا خبر نکنم شما را بمرد
که تابع و تالی او ست در مرتبه رجل معتزل فی غنمة له یؤدی حق الله فیها تالی وی مردیست که گوشه گیرنده است در گوسفندی چند که مر او راست که ادا میکند حق خدا را
در ان گوسفندان از تصدق بر فقرا الا اخبرکم بشر الناس آیا خبر نکنم شما را به بدترین مردم رجل یسأل بالله ولا یعطی به بدترین مردم مردیست که سوال کرده میشود
بنام خدا و نمیدهد بدان برین تقدیر یسأل بلفظ مجهول است و لا یعطی بلفظ معلوم و این حال مسئول عنه است و بعضی یسأل بلفظ معلوم و لا یعطی بلفظ مجهول ضبط کرده اند یعنی سوال
میکند بنام خدا و داده نمیشود بدان و باعث هتک حرمت اسم الهی تعالی میگردد رواه الترمذی والنسائی والدارمی وعن ام بجید بضم موحده و فتح جیم و سکون
تحتانیه در آخر دال صحابیه انصاریه است قالت قال رسول الله صلعم ردوا السائل ولو بظلف محرق بازگردانید سائل را اگرچه بسم سوخته باشد و ظلف بکسر ظای معجمه و سکون
لام سم شکافته گاو و گوسفند و این مبالغه است و در محرق زیاده مبالغه است رواه مالك والنسائی وروی الترمذی وابو داؤد معناه وعن ابن عمر قال قال رسول
الله صلعم من استعاذ بالله فاعیذوه و کسیکه پناه طلبد از شر شما یا از شر غیر شما بنام خدا پس پناه دهید او را ومن سأل بالله فاعطوه و کسیکه سوال کند و بخواهد از شما چیزی بنام خدا پس بدهید
او را ومن دعاکم فاجیبوه و کسیکه دعوت کند شما را و بخواند بطعام پس اجابت کنید و قبول کنید دعوت او را اگر مانعی نباشد حسی یا شرعی ومن صنع الیکم معروفا فکافئوه
و کسیکه بکند بسوی شما نیکوئی پس پاداش دهید او را یعنی شما نیز نیکوئی کنید با وی و صنع بضم نیکوئی کردن بکسی و معروف نیز نیکوئی و صنع اینجا بمعنی فعل است فان لم تجدوا
ما تکافئونه فادعوا له پس اگر نیابید چیزی که پاداش دهید او را پس دعا کنید مر او را حتی تروا انکم قد کافأتموه تا آنکه بدانید و گمان برید که مکافات کردید او را و ادا کردید حق
او را یعنی مبالغه کنید در دعا مگر بینید تا حاصل کرده مثلیت در نیکوئی شیخ میفرمود که کفایت میکند درین باب قول جزاك الله خیرا میفرمود که مبالغه در وی از جهت رؤیت
عجز است از نفس خود در مکافات و تفویض وی بحق سبحانه تعالی رواه احمد وابو داؤد والنسائی وعن جابر قال قال رسول الله صلعم لا یسأل بوجه الله الا الجنة
سوال کرده نشود و طلبیده نشود بوجه خدا یعنی بذات وی و بنام وی مگر بهشت و درینجا دو معنی است یکی منع از سوال کردن از مردم لوجه الله زیرا که چون فرمود که سوال کرده نشود بوجه خدا
مگر بهشت و بهشت خود از مردم سوال کرده نمیشود لازم می آید که سوال کرده نشود از ایشان چیزی لوجه الله و دوم آنکه سوال کرده نشود از خدا چیزی از متاع دنیا از جهت حقارت آن فاما
اگر سوال کنید بهشت سوال کنید که عظیم است و باقی و مقصود مبالغه است رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن انس قال کان ابو طلحة اکثر الانصار بالمدینة مالا
من نخل انس گفت بود ابو طلحه که از مشاهیر صحابه است و زوج ام انس بود و بیشترین انصار اندر روی مال از درختان خرما وکان احب امواله الیه بیرحاء و بود محبوب ترین اموال ابو طلحه
بسوی ابی طلحه بیرحاء که نام بوستانی بود و در تحقیق این لفظ اختلاف است و مشهور بکسر موحده و قصر و مد است در اول کتاب گذشته است وکانت مستقبلة المسجد و بود بیرحاء
مقابل مسجد نبوی صلعم وکان رسول الله و بود پیغمبر خدا صلعم یدخلها میدرآمد در ان بوستان و یشرب من ماء فیها طیب و میخورد از آبی که در وی بود خوش و شیرین
قال انس فلما نزلت هذه الآیة گفت انس پس هرگاه که فرود آمد این آیت که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هرگز نمی یابید نیکی را تا آنکه انفاق کنید از آنچه دوست تر دارید آنرا قام ابو طلحة
الی رسول الله ایستاد ابو طلحه و رفت بسوی پیغمبر خدا صلعم فقال پس گفت ابو طلحه یا رسول الله ان الله یقول بدرستیکه خدای تعالی میگوید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون
وان احب مالی الی بیرحاء بدرستیکه محبوب ترین مال من بسوی من بیرحاء است که بستان مذکور است وانها صدقة لله تعالی ارجو برها و بدرستیکه این بیرحاء صدقه است
برای خدا امید دارم نیکی او را موجب این آیهٔ کریمه و ذخرها عند الله و امید میدارم ذخیره نهادن او را نزد خدا فضعها پس بنه آنرا یا رسول الله حیث اراك الله انجا که
بنماید ترا خدای تعالی و قرا یابد رای تو برای بیعنی بده بهر که میخواهی و هر جا که مناسب دانی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخ بخ ذلك مال رابح خوش خوش آن
یعنی بسیار مالی سودمند است بر تو تصدق آن و بخ کلمه ایست که گفته میشود نزد فخر و مدح و رضا بچیزی و خه در فارسی بمعنی اوست و تکرار کرده میشود برای مبالغه و آخر وی ساکن است و
چون وصل کنند مجرور و منون کرده و وی مخفف است و گاهی مشدد نیز آید و فرمود آنحضرت وقد سمعت ما قلت وتحقیق شنیدم و قبول کردم آنچه گفتی تو از نیت خیر
وانی اری ان تجعلها فی الاقربین و بدرستیکه من می بینم و میدانم که بگردانی تو آنرا در خویشان خود و تصدق کنی بر ایشان تا ثواب صدقه و صلهٔ رحم هر دو ترا باشد فقال
ابو طلحة افعل پس گفت ابو طلحه بکنم هرچه فرمائی و بگردانم آنرا در خویشان خود یا رسول الله فقسمها ابو طلحة فی اقاربه پس قسمت کرد آنرا ابو طلحه در خویشان خود
وبنی عمه و در پسران عم خود این بیان اقاربست یا از اقارب غیر ایشان مراد است و آورده اند که معاویه در زمان امارت خود آنرا از اقارب ابی طلحه بمال فراوان خرید و قصرهای
بلند بنا کرد متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصدقة ان تشبع کبدا جائعا فاضل ترین صدقه آنست که سیر کردانی جگر گرسنه را طیبی گفته که مکن

باشد یا کافر ناطق باشد یا غیر ناطق رواه البیهقی فی شعب الایمان باب عادت مولف است که گاهی ذکر میکند باب را بی ترجمه و ذکر میکند دران تتمات و لمحقات
باب سابق را و در بعضی نسخ باب صدقة المرأة من مال الزوج واقع شده و در بعضی باب نفقة المرأة من مال الزوج و احادیث باب مخصوص نیست بمرأة خازن و خادم را نیز شامل است
الفصل الاول عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من طعام بیتها غیر مفسدة چون انفاق کند و تصدق نماید زن از طعام خانه
خود از آنچه خورده میشود و ذخیره نهاده نمیشود و در حالی که تباه نکننده و اسراف ننماینده است کان لها اجرها بما انفقت باشد مر آن زن را ثواب او بسبب انفاق کردن
وی و لزوجها اجره بما کسب و باشد مر شوهر را ثواب او بسبب کسب کردن آن مال را که ملک اوست و للخازن مثل ذلک و باشد مر گنجینه دار را که این طعام حوالهٔ اوست
مانند آن ثواب که زن را و شوهر او راست لا ینقص بعضهم اجر بعض شیئا کم نمیکند بعضی ازین سه تن ثواب بعضی را یعنی همه را اجر کامل و ثواب تمام است و موجب نقصان نیست
متفق علیه و این حدیث مطلق است در جواز تصدق زن از طعام مرد خواه اذن کند یا نه و بعضی میگویند که جایز نیست زن را تصدق بهیچ چیز از مال مرد مگر باذن وی و این حدیث را
تاویل میکنند یا اینکه این مبنی است بر عادت اهل حجاز که اهل و خادم را اذن کرده میگذارند در انفاق و تصدق از آنچه در خانه است بر سائلان و ضعیفان و حدیث آینده
صریح است در جواز بی امر دادن و شاید که آن جماعت حمل کنند از امر بر امر جدید فافهم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم اذا انفقت المرأة من کسب زوجها
من غیر امره چون انفاق کند زن از مال شوهر خود بی امر وی با علم زن برضای زوج صریحا یا دلالة و چیزی اندک باشد کذا فی الحواشی و تورپشتی گفته که امر دادن راجع است
بعادت مردم خواه شهری باشد یا روستائی مختار همین قول است فلها نصف اجره پس مر آن زن راست نیمه اجر آن یعنی مشترک است میان ایشان متفق علیه
و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الخازن المسلم الامین الذی یعطی ما امر به گنجینه دار مسلمان امانت دار که میدهد آنچه امر کرده
شده است بدان و حکم کرده است بدان مالک کاملا موفرا بکمال و تمام طیبة به نفسه در حالیکه خوش است بدان نفس وی کراهیت نمیدارد و تنگی نمینماید فیدفعه
الی الذی امر له به پس میرساند آنرا بسوی کسی که امر کرده شده است مر او را بدان احد المتصدقین یکی از دو تصدق کنندگان است و مراد بدو متصدق کننده یکی
مالک که حقیقت تصدق میکند دیگر همین خازن متصف بصفات مذکوره متصدق است که در حکم تصدق کننده است بظاهر و این عبارت از قبیل قول ایشان است که
میگویند القلم احد اللسانین و الخال احد الابوین مراد شرکت وست در اجر و ثواب و المتصدقین بکسر قاف نیز خوانده اند متفق علیه و عن عائشة رض قالت ان
رجلا قال للنبی صلی الله علیه و سلم ان امی افتلتت نفسها گفت عائشه که مردی گفت مر آن حضرت را که مادر من مرده است مرگ ناگهانی و فلتة بمعنی ناگهان شدن
کاری و افتلات بمعنی ربودن نیز آید و اظنها لو تکلمت تصدقت و گمان میبرم او را که اگر سخن میکرد در هوشیاری بود تصدق میکرد بچیزی و وصیت میکرد بدان فهل
لها اجر ان تصدقت عنها پس آیا هست مر او را ثوابی اگر تصدق کنم از جانب وی قال نعم گفت آن حضرت آری میرسد او را ثواب تصدقی که میکنی از جانب وی متفق
علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه ثواب صدقه میرسد بمیت و همچنین دعا و استغفار برای میت و مذهب اهل حق که اهل سنت و جماعت اند این است و در عبادات بدنیه
اختلاف کرده اند مثل نماز و تلاوت قرآن و مختار وصول ثواب است امام عبدالله یافعی در روضة الریاحین میگوید که شیخ اجل اکرم عزالدین عبدالسلام را بعد از فوت او هم
خواب دیدند گفت ما در دنیا حکم میکردیم بعدم وصول ثواب تلاوت قرآن و درین عالم بر خلاف آن یافتم والله المجیب الفصل الثانی عن ابی امامة قال سمعت
رسول الله صلعم یقول فی خطبته عام حجة الوداع گفت ابو امامه شنیدم آن حضرت را که میگفت در خطبه خود سال حجة الوداع لا تنفق امرأة شیئا من بیت
زوجها الا باذن زوجها انفاق نکند زنی هیچ چیز را از خانه شوهر خود مگر باذن شوهر خود قیل گفته شد یا رسول الله و لا الطعام و طعام را نیز انفاق نکند از خانه
شوهر بی اذن شوهر با وجود آنکه در مالیت آن قدر نیست که دراهم و دنانیر مثلا قال ذلک افضل اموالنا گفت آن حضرت یعنی طعام بهترین مالهای ماست که بالفعل سبب کفاف
معیشت و بقای بنیه است و مراد بطعام اینجا حبوب و ثمار است نه مطبوخ و تواند عامتر باشد و در بعضی نسخ افضل اموال الناس رواه الترمذی و عن سعد قال لما
بایع رسول الله صلی الله علیه و سلم النساء گفت سعد بن ابی وقاص وقتی که مبایعت کرد آن حضرت زنان را قامت امرأة جلیلة کانها من نساء مضر
باستاد زنی بزرگ گویا که آن زن از زنان قبیله مضر است بضم میم و فتح ضاد معجمه که قبیله مشهور است از قبایل عرب از اولاد مضر بن نزار فقالت پس گفت آن زن یا نبی الله
انا کل علی آبائنا و ابنائنا و ازواجنا فما یحل لنا من اموالهم بدرستیکه ما گرانیم یعنی عیالیم بر پدران و پسران و شوهران خود پس چه چیز حلال است ما را از مالهای
ایشان و کل بفتح کاف و تشدید لام گرانی و عیال و کسی که مستقل نیست در کار خود قال الرطب تاکلنه و تهدینه گفت آن حضرت حلال است شما را از اموال ایشان طعام
تر از آنچه زود تباه میگردد مثل شوربا و شیر و میوه و تره و امثال آن میخورید شما آن را و هدیه میکنید و می فرستید آن را برای هر که میخواهید و حاجت نیست بدان استئذان زیرا که بعرف و
عادت جاریست بمسامحت بدان الطعام خشک چاره نیست بدان از اذن و رضا طیبی گفته که این در آبا و ابنا و امهات است و در ازواج و زوجات جایز نیست مگر باذن
انتهی و حدیث صریح است در شمول ازواج و مدار بعرف و عادتست چنانکه گفته شد رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن عمیر مولی ابی اللحم عمیر بضم
عین و فتح میم که صحابیست حاضر شده فتح خیبر را و روایت دارد از مولای خود که ابی اللحم است و از قدمای صحابه و مشاهیر ایشان است و حاضر شد ببدر و شهید شد در
حنین و ابی اللحم لقب وست بجهت ابا کردن او از گوشت مطلقا و بعضی گفته اند که وی نمیخورد در جاهلیت از آنچه ذبح کرده میشد بر اصنام قال کنت عمیر امرنی مولائی ان اقدد

الحما امرکرد مرا مولای من کہ آبی اللحم است کہ خشک کنم گوشتی را فجاءنی مسکین پس آمد مرا مسکینی فاطعمتہ منہ پس خورانیدم من آن مسکین را از آن گوشت فعلم بذلک مولائی پس عالم شد بآن یعنی بخورانیدن من آن مسکین را
از آن گوشت مولای من فضربنی پس بزد مرا کہ چرا خورانیدی فاتیت رسول اللہ پس آمدم من پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فذکرت ذلک لہ پس ذکر کردم این قصہ مر آن حضرت را فدعاہ پس طلبید
آن حضرت او را فقال لم ضربتہ پس گفت آن حضرت برای چہ زدی او را فقال یعطی طعامی بغیر ان امرہ گفت میدہد طعام مرا بمسکینان بی آنکہ امر کنم او را فقال الاجر بینکما پس گفت آن حضرت مزد او را
و غنم مخور زیرا کہ ثواب آن مشترک است میان هر دو شما گفتہ اند کہ مقصود آن حضرت آن نیست کہ بندہ را حق تصرف است در ملک مولی علی الاطلاق بلکہ مقصود تسلیہ مولی است و منع ضرب عبد بر این فعل بجهت آنکہ
در ثواب غنیمت بند هشتن آن وفی روایۃ و در روایتی چنین آمدہ است کہ قال گفت عمیر کنت مملوکا بودم من بندہ کسی فسألت رسول اللہ پس سوال کردم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم اتصدق من مال
مولای بشیء آیا تصدق کنم من از مال مالک خود بچیزی و بعضی نسخ مولای بلفظ جمع قال نعم گفت آن حضرت آری تصدق کن والاجر بینکما نصفان و ثواب مشترک است میان شما دو نیم رواہ مسلم باب من لا یعود
فی الصدقۃ باب در بیان حال کسی کہ باز نمیگردد در صدقہ و یعنی نبایدکہ آنچہ بکسی دادہ باز ستاند و بعد از دادن پشیمان گردد و در حدیث ساید کہ خریدن هم نشاید و این مبالغہ است در نهی و در تنزیہ است از آن بجهت عود صدقہ است
اعلم الفصل الاول عن عمر بن الخطاب قال حملت علی فرس فی سبیل اللہ روایت است از امیرالمؤمنین عمر گفت سوار کردم کسی را بر اسپی در راہ خدا یعنی بخشیدم اسپ را بکسی تا غزا کند بر آن اسپ پس فاضاعہ
الذی کان عندہ پس ضایع گردانید آن اسپ را آنکہ بود آن اسپ نزد وی یعنی خوب نگاہ نداشت و بسیاست کردہ و خبردار نشد کہ بہلاک گرداند و ضایع ہلاک شدن و اضاعت ہلاک گردانیدن فاردت ان اشتریہ
پس خواستم من کہ بخرم آن اسپ را وظننت انہ یبیعہ برخص و گمان بردم کہ وی بفروشد آن اسپ را بارزانی و رخص بضم را ارزانی و ارزان شدن فسألت النبی پس پرسیدم پیغمبر را صلعم کہ خریدن من آن اسپ را
از وی خوبست یا نہ فقال لا تشترہ ولا تعد فی صدقتک پس گفت آنحضرت مخر آن را و باز مگرد در صدقہ خود وان اعطاکہ بدرهم و اگرچہ بدهد وی اسپ را بیک درهم و نظر بظاهر عبارت
و سوق کلام چنان مینماید کہ گویند اگرچہ بفروشد آن را بیک درهم و طیبی گفتہ نظر بارزانی و صحت بیع وی شرع عالمی نظر با آن کن کہ آن هبہ و صدقہ تو بود و بظاهر معنی عود است فافهم بعد از آن تعلیل کرد آنحضرت آن را و
تقبیح نمود عود را بقول خود فان العائد فی صدقتہ کالکلب یعود فی قیئہ زیرا کہ بدرستیکہ عود کنندہ در صدقہ خود مانند سگ است کہ عود میکند در قی خود و باز میخورد آن را وفی روایۃ و در
روایتی چنین آمدہ است کہ لا تعد فی صدقتک فان العائد فی صدقتہ کالعائد فی قیئہ متفق علیہ وعن بریدۃ قال کنت جالسا عند النبی گفت بریدہ بودم نشستہ
نزد پیغمبر صلعم اذ اتتہ امرأۃ ناگاہ آمد آنحضرت را زنی فقالت پس گفت آن زن یا رسول اللہ انی تصدقت علی امی بجاریۃ بدرستیکہ من تصدق کردم بر مادر خود داہی را وانہا ماتت
و بدرستیکہ مادر من مردہ است یعنی آن جاریہ بعد از مردن مادرم بمیراث بمن بازمیرسد بمن چہ میفرمائی آیا میتوانم قبول و داخل بود در صدقہ است یا نہ قال وجب اجرک گفت آنحضرت ثابت شد اجر تو
تو بتصدق کردن و آن را بر ماردها علیک المیراث و باز گردانید آن جاریہ را بر تو میراث و ملک میراث ضروریست کہ ثابت میکرد و بہ اختیار بخلاف شرا کہ وی در حکم استرداد است
باختیار قالت باز گفت آن زن یا رسول اللہ انہ کان علیہا صوم شهر بود بر مادر من روزہ یکماہ کہ آن را بعلت مرض یا سفر یا حیض خوردہ بود افاصوم عنہا پس آیا روزہ دارم من از
جانب وی قال صومی عنہا گفت آنحضرت روزہ بدار از جانب وی قالت باز گفت آن زن انہا لم تحج قط افاحج عنہا مادر من حج نکردہ است هرگز آیا پس حج بگذارم از وی قال نعم
حجی عنہا پس گفت آنحضرت آری بگذار حج از وی رواہ مسلم بدانکہ این حدیث دلالت دارد بر آنکہ ولی را میرسد کہ نگاہ دارد نیت آنچہ بر وی بود از روزہ قضای رمضان یا نذر یا کفارت و باین رفتہ
امام احمد باین حدیث و نحو آن نکردہ اند ائمہ ثلثہ کذا قال الطیبی و مذهب ما آنست کہ روزہ نذر واجب نیست بر ولی زیرا کہ در حدیث آمدہ است کہ روزہ ندارد هیچ یکی از دیگری و نہ نماز گذارد
هیچ یکی از دیگری بلکہ اطعام کند و فدیہ دهد اگر وصیت کردہ است واجب است فدیہ از ثلث و اگر وصیت نکردہ جائز است کہ تبرع کنند ورثہ اما لازم نیست و نزد شافعی حاجت نیست بوصیت
کذا ذکر فی الهدایۃ و تفصیل کلام آنست کہ عبادات چند نوع است یکی مالی محض است چنانچہ زکوۃ دیگر بدنی محض چنانچہ صلوۃ دیگر مرکب از مالی و بدنی چنانچہ حج و نیابت جاریست در نوع اول
در حالت اختیار و ضرورت از جهت حصول مقصود بفعل نائب و جاری نیست در نوع ثانی بهیچ حال زیرا کہ مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل نمیگردد بفعل نائب و جاری میگردد در نوع ثالث نزد عجز
از جهت معنی ثانی کہ مشقت است بتنقیص مال و جاری میگردد نزد قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و در حج نفل جائز است نائب در حالت قدرت زیرا کہ باب نفل واسع است و ظاهر عبارت حدیث
آنست کہ حج نفل بود فافهم واللہ اعلم تمام شد کتاب الزکوۃ بعون اللہ و توفیقہ تعالی و ست کتاب الصوم فسال اللہ تمامہ کتاب الصوم صوم و صیام در لغت بمعنی امساک و در شرع عبارتست از
باز داشتن نفس از طعام و شراب و جماع و اختلاف کردہ اند کہ صلوۃ افضل است یا صوم مشهور نزد جمهور آنست کہ صلوۃ افضل است از سایر اعمال چنانکہ حدیث واقع شدہ است و اعلموا ان خیر
اعمالکم الصلوۃ و بعضی گفتہ اند کہ صوم افضل است زیرا کہ حدیث واقع شدہ است علیک بالصوم فانہ لا عدل لہ و ظاهر این مخصوص بمخاطب است فافهم الفصل الاول عن ابی هریرۃ
قال قال رسول اللہ صلعم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء چون می درآید رمضان گشادہ میشود درهای آسمان وفی روایۃ فتحت ابواب الجنۃ گشادہ میشود
درهای بهشت و غلقت ابواب جهنم و بستہ میشود درهای دوزخ و سلسلت الشیاطین و بزنجیر پا کردہ میشوند شیطانان وفی روایۃ فتحت ابواب الرحمۃ گشادہ میشود درهای رحمت
رمضان مشتق از رمض است بمعنی سخت تافتن گرما یا آفتاب بر ریگ و زمین و حرارت سوختن قدمها و جگرها از حرارت سوختن گوسفند و سوختن در وجہ علت نام شدن وی از آن گویند کہ در آن هنگام کہ نقل میکردند نامهای
شهور را از لغت قدیم نام کردند آنها را بزمانها کہ واقع بود در آن پس موافق افتاد این با زمان حر و شدت علم فتحت بتخفیف و تشدید هر دو آمدہ است و گشادہ شدن درهای آسمان کنایت است از پیاپی فرستادن
رحمت و صعود اعمال بی مانع و اجابت دعا و گشادہ شدن درهای بهشت از بذل توفیق و حسن قبول و بستہ شدن درهای دوزخ از تنزیہ نفوس روزہ داران از آلودگی فواحش و تخلص از بواعث معاصی
و قمع شهوات و در بزنجیر کردن شیاطین از بستہ شدن طرق معاصی و وساوس و روایت اخیرہ کہ اثبات فتح ابواب رحمت میکند تفسیر میکند و خلاصہ همہ معنی این است متفق علیہ وعن سهل بن سعد
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الجنۃ ثمانیۃ ابواب فرمود آن حضرت کہ در بهشت هشت در است منہا باب یسمی الریان از جملہ آنها دریست کہ نامیدہ میشود آن را ریان بفتح را و تشدید یا از ریّ

یعنی سیرابی لایدخله الا الصائمون در نمی آیند آنرا مگر روزه داران بیان آن در باب فضل صدقه گذشت متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام رمضان
ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه کسیکه روزه دارد رمضان را از جهت ایمان بخدا و امتثال امر وی و تصدیق بوعدهٔ وی و چشم داشت اجر و ثواب وی آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از
گناه وی ومن قام رمضان ایمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه وکسیکه قیام کند رمضان را یعنی نماز گذارد در شبهای وی از جهت ایمان و حسبةً لله آمرزیده شود آنچه پیش رفته است از گناهان
وی ومن قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا وکسیکه قیام کند در شب قدر بجهت ایمان و احتساب غفر له ما تقدم من ذنبه متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم کل عمل ابن آدم یضاعف هر عمل نیک آدمیزاد مضاعف کرده میشود و افزوده گردد الحسنة بعشر امثالها یک نیکی بده چند وی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد چند بر اندازهٔ شدت [illegible]
وصدق نیت و اخلاص بنده سبحانه و فضل وی قال الله تعالی الا الصوم گفت خداوند تعالی مگر روزه که جزای اثر آن بحد و بی اندازه است فانه لی زیرا که روزه برای من است وانا اجزی به و من جزا
میدهم بآن هر چه میخواهم و چندانکه میخواهم از حد حصر و حساب بیرون فانه لی زیرا که روزه محض مر است اگرچه همه چیز مر اوراست تعالی و تقدس و همه عبادات برای اوست و روزه را دران میان تخصیص کرد و تکریم و تفخیم
خاص مخصوص گردانید از جهت آنکه این عبادت بعید است از ریا و پوشیده است از چشم غیر بخلاف سائر عبادات که ریا بدان راه می یابد و لهذا منع کرده اند که گوید من روزه دارم مگر بغرضی که متعین و معلوم است
از جهت آنکه نفس را دران حظی نیست چنانکه فرمود یدع شهوته وطعامه من اجلی ترک میدهد صایم خواهش نفس خود را خصوصا طعام خود را که احتیاج بدان باشد و اگر راست از جهت من و طلب ثواب و رضای
من و در روایتی طعامه وشرابه و گفته اند که حق سبحانه و تعالی معبود بروزه نشده و تعظیم کفار در هیچ عصری از اعصار معبودات خود را بصوم نبوده اگرچه بصورت صلوة و سجود بوده است و بعضی گفته اند که استغنا
از طعام و سائر شهوات از صفات پروردگار تعالی است پس چون تقرب جست بنده بدرگاه وی تعالی بانچه موافق و مشابه صفات قدس اوست نسبت کرد آنرا بخود و موافق سیاق حدیث آنست که اضافت از جهت آ
که وی سبحانه عالم است بقدر ثواب و تضعیف آن و منفرد است بدان للصائم فرحتان مر روزه دار را دو خوشی و شادمانی است فرحة عند فطره یک فرحت نزد گشادن روزه است یا بجهت انتعاش
طبیعت بسیری و سیرابی بعد از گرسنگی و تشنگی با ضمیمه نورانیت عبادت و قرب شکر چنانکه گفته اند که آب سرد شیرین می برآرد شکرانه را از درونه دل یا بجهت شکر بر تمام نعمت و توفیق وفرحة عند لقاء ربه
و فرحت دیگر بحصول لقای پروردگار است که در آخرت خواهد شد ولخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک و هر آئینه بوی دهن روزه دار خوشتر است نزد خدا از بوی مشک تصور و
تمثیل معقول است بمحسوس و خلوف بضم و فتح بر آمده بوی دهن یا خلاف متغیر شدن بوی دهن والصیام جنة و روزه سپر است و پناهست از رسیدن شر شیطان در دنیا و از آتش دوزخ در آخرت فاذا کان
یوم صوم احدکم فلا یرفث بضم فا پس چون باشد روز روزهٔ یکی از شما پس باید که تکلم نکند بکلام قبیح و فحش نگوید ولا یصخب بفتح خا و بلند نکند آواز را بهذیان و خصومت فان سابه احد او قاتله
فلیقل انی امرؤ صائم پس اگر دشنام دهد روزه دار را یکی و قتال کند یعنی خصومت کند او را کسی پس باید که دشنام ندهد و خصومت نورزد و بگوید که من مردی ام روزه دار بزبان گوید یا بدل خود بگوید که من روزه دارم
مرا نشاید که دشنام کنم و خصومت نمایم بعضی گویند که اگر روزه فرض باشد بزبان گوید و اگر نفل باشد بدل تا از ریا دور باشد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که موضع خلاف صوم نفل است در فرض بزبان گوید
متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان اول لیلة من شهر رمضان صفدت الشیاطین چون میباشد نخست شبی از ماه
رمضان بند کرده میشوند و محکم بسته میشوند شیاطین و صفد بکسر صاد و دال بند و غل و آنچه اسیر را بدان بند کنند از قید و غیره و صفدت بتشدید فا روایت است ومردة الجن و بند کرده میشوند سرکشان
سخت از جن و مرده بفتحات جمع مارد چنانچه طلبه جمع طالب وغلقت ابواب النار و بسته میشوند درهای آتش فلم یفتح منها باب پس گشاده نمیشود از ان هیچ دری وفتحت ابواب الجنة و گشاده
میشوند درهای بهشت فلم یغلق منها باب پس بسته نمیشود از وی دری وینادی مناد و ندا میکند و آواز میدهد آواز دهنده و میگوید یا باغی الخیر اقبل ای طلب کننده نیکی و ثواب پیش آی که وقت است
ویا باغی الشر اقصر و ای طلب کننده بدی باز دار نفس خود را از گناهان که وقت توبه از گناهان و ترک کردن آنهاست ولله عتقاء من النار و مر خدا راست آزادکان از آتش دوزخ یعنی در رمضان وذلک کل
لیلة و آن آزاد کردن در هر شب است مخصوص بشب قدر نیست رواه الترمذی وابن ماجة ورواه احمد عن رجل وقال الترمذی هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتاکم رمضان آمد شما را رمضان شهر مبارک ماهی است که برکت کرده شده است در وی فرض الله علیکم صیامه فرض گردانیده است خدای تعالی بر شما
روزه آنرا تفتح فیه ابواب السماء گشاده میشوند در وی درهای آسمان وتغلق فیه ابواب الجحیم و بسته میشوند در وی درهای دوزخ وتغل فیه مردة الشیاطین و غل کرده میشوند در وی مرده شیاطین
و غل بضم بند کردن فیه لیلة خیر من الف شهر در رمضان شبی است که بهتر است از هزار ماه مراد شب قدر است من حرم خیرها فقد حرم من خیر کثیر کسیکه محروم گردانیده شد نیکی و ثواب از آن
پس بتحقیق محروم گردانیده شد از خیر بسیار از همه خیر چنانکه در حدیث انس بیاید و این مبالغه است یا مراد خیر متعلق بماه رمضان و ظاهر آنست که مراد ثبوت حقیقت حرمان است با قطع نظر از متعلق رواه احمد والنسائی وعن عبدالله بن
عمرو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام والقرآن یشفعان للعبد گفت آنحضرت که روزه و قرآن شفاعت میکنند مر بنده را یقول الصیام ای رب انی منعته الطعام والشهوات بالنهار
فشفعنی فیه میگوید روزه ای پروردگار من بدرستیکه من باز داشتم او را از خورش و شهوات دیگر چنانچه آب و جماع در روز پس قبول کن شفاعت مرا در وی و ظاهر آنست والله اعلم که مراد تمامه شهوات باشد از مستلذات حواس
و روزهٔ کامل که اهل طریقت راست آنست که تمامه اعضا و حواس را ریاضت فرماید و از نابایستنیها باز دارد و عموم رحمت الهی بمنع طعام و شراب و جماع اکتفا کرده تا همه را شامل باشد و غیبت در مذهب سفیان ثوری ناقض
صوم است ویقول القرآن منعته النوم باللیل فشفعنی فیه و میگوید قرآن منع کردم من او را از خواب در شب پس قبول کن شفاعت مرا در وی فیشفعان پس قبول کرده میشود شفاعت صیام و قرآن و شفاعت
خواهش کردن و درخواستن گناه کسی را و شفیع و شافع خواهش کرد و تشفیع پذیرفتن شفاعت مشفع بفتح فا و تشدید آن پذیرفته شده شفاعت وی رواه البیهقی فی شعب الایمان و طبرانی نیز روایت کرده و
رجال وی حجت اند در صحت و حاکم گفته صحیح علی شرط مسلم وعن انس بن مالک قال دخل رمضان فقال رسول الله گفت انس آمد رمضان پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان هذا الشهر قد حضرکم
وفیه لیلة خیر من الف شهر بدرستیکه این ماه بتحقیق حاضر شده شما را و در وی شبی است بهتر از هزار ماه من حرمها فقد حرم الخیر کله کسیکه محروم کرده شد از آن شب پس بتحقیق محروم گردانیده شد از همه خیر ولا یحرم خیرها

الاکل محروم و محروم کردانیده میشود از خیر این شب مگر کسیکه محروم است از سعادت و موسوم است بسمت حرمان و مجمل است بدان این عبارت ناظر در معنی اخیر است که در حدیث ابی هریره گفتیم رواه ابن ماجه وعن
سلمان الفارسی قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اخر یوم من شعبان گفت سلمان فارسی خطبه خواند مارا آن حضرت در پسین روز از ماه شعبان فقال پس گفت یا ایها الناس
قد اظلکم شهر عظیم ای مردمان بتحقیق اشراف کرد و سایه انداخت شمارا ماهی بزرگ شهر مبارک ماهیست که برکت کرده شده است در وی شهر فیه لیلة خیر من الف شهر جعل الله صیامه فریضة
گردانیده است خدای تعالی روزه ماه رمضان را فرض وقیام لیله تطوعا و گردانیده است نماز کردن را در شب وی نفل و سنت من تقرب فیه بخصلة من الخیر کسیکه نزدیکی جوید بدرگاه حق در وی بخوئی و عملی از نیکی یعنی نفل
کان کمن ادی فریضة فیما سواه باشد همچو کسیکه گزارد فرض را در ماهی که جز رمضان است ومن ادی فریضة فیه کان کمن ادی سبعین فریضة فیما سواه و کسیکه ادا کند فریضه را در وی باشد همچو کسیکه گزارد هفتاد
فریضه در ماهی که جز رمضان است وهو شهر الصبر و ماه رمضان ماهی است که در وی صبر است از شهوات نفس والصبر ثوابه الجنة و صبر کردن ثواب وی بهشت است وشهر المواساة و ماه رمضان ماهی است
که در وی غمخوارگی فقرا و گرسنگان باید کرد و مواسات بمال و تن با کسی غمخوارگی کردن وشهر یزاد فیه رزق المؤمن و ماهی است که زیاده کرده میشود در وی رزق مسلمانان و برکت داده میشود در وی نیز بتوسیع طعام و مواسات که در وی
کرده و لهذا بسبب وسعت رزق فقرا و محتاج خواهد شد من فطر فیه صائما کان له مغفرة لذنوبه کسیکه روزه کشاید روزه داری را باشد سبب آمرزیدن مر گناهان او را وعتق رقبته من النار و سبب
آزادی ذات وی از آتش وکان له مثل اجره من غیر ان ینقص من اجره شیء و باشد مر او را مانند مزد آن روزه دار بی آنکه کم شود از مزد وی چیزی قلنا گفتیم یا رسول الله لیس کلنا یجد ما یفطر به
الصائم نیست همه ما با این صفت که بیابیم چیزی را که روزه بکشاییم روزه دار را و یجد در اکثر نسخ بنون است و در بعضی بیاست و این بحسب قاعده عربیت ظاهرتر است چنانکه در موضع خود مقرر شده است فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعطی الله هذا الثواب من فطر صائما علی مذقة لبن میدهد خدای تعالی این ثواب را بکسی که روزه کشاید روزه دار را بدامی از شیر آمیخته بآب و مذق شیر آمیخته بآب
عادت عرب است که شیر را بآب آمیخته میخورانند او تمرة یا روزه کشاید بیک خرما او شربة من ماء یا بدمی از آب ومن اشبع صائما سقاه الله تعالی من حوضی شربة لا یظمأ بعدها ابدا و کسیکه سیر گرداند
روزه دار را بنوشاند او را خدای تعالی از حوض من که حوض کوثر است نوشیدنی از آب که تشنه نگردد بعد از وی هرگز حتی یدخل الجنة تا آنکه در آید بهشت را و چون در آید بهشت را همه نعمتها آنجا حاصل است وهو شهر اوله
رحمة و ماه رمضان اول وی سبب افاضت رحمت است از جناب حق که بدان مستعد و قابل ظهور انوار و اسرار گشته از ظلمات گناهان و کثافت معصیت می برآیند واوسطه مغفرة و میانه وی سبب مغفرت
و آمرزش گناهان است وآخره عتق من النار و آخر ماه رمضان آزاد شدنی است از آتش دوزخ چون طاعات میسر شد و معاصی مغفور گردید از آتش دوزخ آزاد شد و منتهی و مستعد دخول جنت گردید ومن
خفف عن مملوکه فیه و کسیکه تخفیف کند از داه و غلام خود که روزه دارند و تکلیف و مشقت نکند غفر الله له واعتقه من النار بیامرزد خدای تعالی مر او را و آزاد کرداند او را از آتش دوزخ وعن
ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل شهر رمضان اطلق کل اسیر بود آنحضرت چون می درآمد رمضان رها میکرد هر بنده را واعطی کل سائل و میداد هر خواهنده را
شاید که در اینجا کسی گوید که چگونه روا باشد رها کردن هر اسیر و شاید که در میان کسی باشد که بروی حق باشد مر کسی را جوابش آنست که بگوییم اسیران آنحضرت نبودند مگر کافران که اسیر کرده میشدند در غزوات و
آنحضرت مخیر بود بعد از اسیر ساختن میان منت نهادن و رها کردن و میان فدیه گرفتن و بنده ساختن نزد اکثر ائمه و متعین است قتل یا استرقاق نزد حنیفه و نبود میان ایشان که کسی بر وی حقوق الناس از دیون و امثال
آن باشد و اگر باشد شاید که آنحضرت ارضای خصوم کرده رها میکرد وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الجنة تزخرف لرمضان فرمود آنحضرت که بهشت آراسته میشود برای رمضان
من راس الحول الی حول قابل از سر سال تا سال آینده زخرف بضم زای و راء زر و سر آنچه آراسته و آینه باشد مزخرف آراسته زخارف الدنیا آرایشهای وی قال فاذا کان اول یوم من رمضان پس
چون میباشد نخست روز از رمضان هبت ریح تحت العرش من ورق الجنة علی الحور العین میوزد بادی زیر عرش از برگهای بهشت بر زنان سفید پوست سیم اندام سخت سفیدی و سیاهی چشم
و فراخ گشاده چشم حور جمع حوراء و عین جمع عیناء فیقلن یا رب اجعل لنا من عبادک ازواجا تقر بهم اعیننا پس میگویند آن زنان بهشتی ای پروردگار ما گردان ما را از بندگان خود شوهران که خنک گردد
بدیشان چشمهای ما و تقر اعینهم بنا و خنک کرد و قرار گیرد چشمهای ایشان بما تقر بفتح قاف و کسر آن یا از قر بضم قاف بمعنی برودت چشم مشاهده محبوب سرد گردد و لذت گیرد و گرمی و سوزش وی در بدین
آمده بود یا از قر بفتح قاف بمعنی قرار و چشم بنظر بر محبوب قرار گیرد و ساکن گردد و چپ و راست نگرد و در حدیث واقع شده است که جعلت قرة عینی فی الصلوة واولاد را قرة العین گفتن نیز از اینجاست رواه
البیهقی الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال یغفر لامته فی آخر لیلة من رمضان روایت است از ابی هریره که آنحضرت
گفت آمرزیده میشود مر امت او را در آخر شبی از رمضان و در بعضی روایات لامتی قیل گفتند صحابه یا رسول الله اهی لیلة القدر آیا آن شب که آمرزیده میشود امت در آن شب قدر است که بخشیدن گناهان و سلامت
از آفات از خواص و لوازم اوست قال لا گفت آنحضرت آن شب شب قدر نیست ولکن العامل انما یوفی اجره اذا قضی عمله ولیکن کار کننده تمام داده میشود مزد او مگر وقتی که تمام کند عمل خود را و آن در آخر شب
میباشد یعنی این مغفرت از جهت فراغ از این عمل است نه از جهت شب قدر رواه احمد باب رؤیة الهلال هلال ماه غره قمر است و بعضی گفته اند تا دو شب و بعضی گفته اند تا سه شب و هفت شب نیز گفته و گفته اند در
دو شب آخر ماه بیست وششم و بیست و هفتم و در جز این شبها قمر است کذا فی القاموس مراد اینجا معنی اول است که دیده میشود در شب نخست از رمضان یا از شوال که واجب است بدان روزه یا صوم یا افطار الفصل الاول عن
ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تصوموا حتی تروا الهلال روزه مدارید تا آنکه ببینید هلال را ولا تفطروا حتی تروه و افطار مکنید برای عید تا آنکه ببینید آن را فان غم علیکم فاقدروا له
پس اگر پوشیده شود ماه بر شما بغمام یعنی ابر پس اندازه کنید ماه را یعنی بشمارید روزهای او را سی روز و تمام کنید و کامل گردانید این عدد را در ماهی که پوشیده شده است بر شما در مواهب لدنیه گفته است که این مذهب ما و مذهب مالک
وابی حنیفه و جمهور سلف و خلف است و بعضی گفته اند که مراد تقدیر منازل قمر و ضبط حساب نجوم است تا دانسته شود که این ماه سی روز است یا بیست و نه و این قول غیر سدید است زیرا که قول منجمین نا مقبول و نا معتبر است
در شرع و اعتماد بر آن نتوان کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب و اتباع رضی الله عنهم و سلف و خلف رحمة الله علیهم بدان عمل نموده اند و اعتبار نکرده اند و عادت عرب نیز بدان واقع نشده و چنانکه در حدیث آینده بیاید
انا امة امیة لا نکتب و لا نحسب الحدیث وفی روایة قال الشهر تسع وعشرون لیلة و در روایتی آمده که ماه بیست و نه شب میباشد فلا تصوموا حتی تروه پس روزه مدارید تا آنکه ببینید آن را فان غم علیکم فاکملوا العدة

ثلثين پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام کنید شماره سی روز و این روایت صریح است در آن که مراد شماره سی روز است نه رعایت حساب نجوم و منازل متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه صوموا لرؤیته فان غم علیکم فاکملوا عدة شعبان ثلثين متفق علیه وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا امة امیة لانکتب ولا نحسب
فرمود ما یعنی عرب گروهی ایم امی که حساب و کتاب را نمی‌دانیم الشهر هکذا و هکذا و هکذا ماه همچنین است و همچنین سه بار بر همه انگشت هر دو دست نمود وعقد الابهام فی الثالثة وبسته
انگشت ابهام را بار سوم برای تعیین عدد بیست و نه ثم قال پس گفت آنحضرت صلعم الشهر هکذا و هکذا و هکذا الی آخر انگشت را عقد کند یعنی تمام الثلثين در حالی که هیچ انگشت آنحضرت تمام عدد سی را یعنی
مرة تسعا وعشرين ومرة ثلثين یعنی یکبار ماه بیست و نه روز میباشد بار دیگر سی روز متفق علیه وعن ابی بکرة بفتح موحده و سکون کاف و فتح راء و در آخر تاء صحابی مشهور است از خیار اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نام وی نفیع است بضم نون و فتح فا خود را از بالای قلعه روز طایف از چرخ چاه نزد آنحضرت انداخت پس کنیت او ابوبکرة شد و بکرة بفتح با و سکون کاف چرخ چاه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم شهرا عید لا ینقصان دو ماه عید اند که کم نمیشوند یعنی در حکم شریعت و ثواب آخرت اگرچه در عدد کم شوند و بیست و نه آیند دو ماه که مانند رمضان وذو الحجة متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتقدمن احدکم رمضان بصوم یوم او یومین باید که پیشی نکند یکی از شما رمضان را بروزه یک روز یا دو روز الا ان یکون رجلا کان یصوم صوما مگر آنکه
باشد مردی که روزه میداشت روزه را یعنی عادت وی بود که در روزی معین مثل دوشنبه یا پنجشنبه مثلا روزه میداشت اتفاقا پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصم ذلک الیوم پس باید که روزه دارد آن
روز و بعضی گفته اند که این نهی مخصوص است بضعفا و آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرده است میان صوم شعبان و رمضان متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا انتصف شعبان فلا تصوموا چون نیمه رسید ماه شعبان پس روزه مدارید این نهی در حق کسی است که قوت ندارد بر پیاپی داشتن روزها رواه ابوداود والترمذی وابن ماجة والدارمی
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احصوا هلال شعبان لرمضان شمار کنید تو شعبان را از برای تحقیق ماه رمضان تا عدد ایام وی مشخص کرده و معلوم کرده که بیست و نه یا سی است
رواه الترمذی وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت ما رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یصوم شهرین متتابعین الا شعبان ورمضان گفت ام سلمه ندیدم من آنحضرت را که
روزه میداشته دو ماه پیاپی مگر شعبان و رمضان را رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة وعن عمار بن یاسر قال من صام الیوم الذی یشك فیه فقد عصی ابا
القاسم هر که روزه دارد در روزی که شک کرده میشود پس بتحقیق نافرمانی کرد ابوالقاسم را یعنی محمد رسول الله و ابوالقاسم کنیت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم رواه ابوداود والترمذی والنسائی
وابن ماجة والدارمی بدانکه یوم الشک عبارت است از روزی که احتمال دارد که از رمضان باشد و احتمال دارد که نباشد به پوشیده شدن هلال در ابر یا غیر آن در شب بیست و نهم و علما را اختلاف است
در روزه آن مختار نزد امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شک روزه ندارند و مکروه است روزه داشتن در آن و اگر دارند به نیت نفل دارند و ثانی احتمال اگر این روزه از رمضان ثابت شود در روزه بیوم
رمضان واقع خواهد شد و مستحب است نزد ما کسی را که موافق افتد روزی را که عادت دارد در روزه داشتن در آن روز بر خواص و غیر ایشان افطار کنند بعد از نصف نهار و امام احمد و جماعتی از علما میگویند که اگر در آسمان غیم
باشد یوم شک نیست حساب کرده میشود در روزه وی از رمضان و ابن عمر و بسیاری از صحابه چون میگذشت از شعبان بیست و نه روز طلب میکردند هلال را اگر میدیدند آن را یا می شنیدند خبر آن را روزه می داشتند و اگر
مطلع اگر صاف و بی علت بودی افطار می نمودند و اگر علت بودی روزه میداشتند و حمل کرده اند نهی را بصوم نفل و آنکه در حدیث عمار بن یاسر آمده مراد بدان روزه به نیت رمضان میدارند والله اعلم وعن ابن
عباس قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی رأیت الهلال یعنی هلال رمضان آمد اعرابی نزد آنحضرت و گفت بدرستیکه من دیده ام هلال یعنی هلال رمضان را فقال أتشهد
ان لا اله الا الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی به وحدانیت حق قال نعم گفت اعرابی آری گواهی میدهم قال أتشهد ان محمدا رسول الله گفت آنحضرت آیا گواهی میدهی که محمد فرستاده شده
خداست قال نعم گفت آری گواهی میدهم قال یا بلال اذن فی الناس ان یصوموا گفت آنحضرت ای بلال ندا کن در مردم و اعلام کن ایشان را که روزه دارند رواه ابوداود والترمذی
والنسائی وابن ماجة والدارمی و در این حدیث دلیل است بر آنکه خبر مستور الحال یعنی آنکه فسق او معلوم نباشد مقبول است خبر وی در ماه رمضان و شرط نیست لفظ شهادت و تفصیل مذاهب آنست
که مذهب حنفیه و صحیح از مذهب شافعی و مشهور از مذهب احمد آنست که ثابت میشود هلال رمضان بخبر واحد عدل و شرط نیست لفظ شهادت زیرا که این امر دینی است که متعلق به افتد وجوب این صوم پس
مشابه شد در روایت احادیث و اخبار را بخبر واحد عدل و نزد مالک و در قولی از شافعی و در روایتی از احمد و اسحق شرط است شهادت و کسی چنانکه در سائر شهادات و لیکن عدالت مجمع شرط است باتفاق
و طحاوی گفته قبول کرده میشود عدل باشد یا غیر عدل مراد بغیر عدل مستور است چنانچه ظاهر حدیث است و نزد بعضی مقبول است خبر امراة و عبد و این در صوم است با غیم و در فطر با غیم شرط است عدد
شهادت و عدالت و حریت و بی علت عدد بسیار و شرط است جمع کثیر و مراد بکثرت عدد تواتر است و نزد بعضی اهل محله و روایتی است از ابی یوسف پنجاه مرد وعن ابن عمر قال تراءی الناس الهلال
یعنی یکدیگر می نمودند مردم ماه نو را یعنی جمع شدند برای دیدن آن فاخبرت رسول الله صلی الله علیه وسلم انی رأیته پس خبر دادم من آنحضرت را که من دیده ام ماه را فصام وامر الناس بصیامه
پس روزه داشت آنحضرت و امر کرد مردم را بروزه داشتن رواه ابوداود والدارمی الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتحفظ
من شعبان ما لا یتحفظ عن غیره گفت عائشه بود آنحضرت که یاد میداشت ایام شعبان را و نگاه بانی میکرد آنچه نمیکرد از غیر شعبان یعنی تکلف میکرد و مبالغه می نمود در شمردن ایام ماه شعبان برای محافظت
صوم رمضان فی الصراح تحفظ هشیار و بیدار بودن و یک یک یاد کردن ثم یصوم لرؤیة رمضان پس روزه میداشت آنحضرت وقت دیدن ماه رمضان فان غم علیه عد ثلثين یوما ثم صام
پس اگر پوشیده میشد ماه شمار میکرد سی روز را پس روزه میداشت رواه ابوداود وعن ابی البختری بفتح موحده و سکون معجمه و فتح فوقیه از تابعین است نام وی سعید بن فیروز کوفی قال گفت
خرجنا للعمرة بیرون آمدیم ما برای عمره گزاردن فلما نزلنا ببطن نخلة پس چون فرود آمدیم ما ببطن نخله که موضعی است میان مکه و طایف تراءینا الهلال جمع شدیم برای طلب هلال فقال بعض القوم هو
ابن ثلث پس گفتند بعضی از قوم که این ماه سه شبه است وقال بعض القوم هو ابن لیلتین و بعضی از قوم گفتند که این ماه دو شبه است فلقینا ابن عباس فقلنا پس ملاقات کردیم ما با ابن عباس پس گفتیم انا

ورأينا الهلال فقال بعض القوم هو ابن ثلث وقال بعض القوم هو ابن ليلتين فقال اي ليلة رأيتموه گفت ابن عباس کدام شب دیدید شما هلال را قلنا ليلة كذا وكذا گفتیم دیدیم شب چنین و چنین
یعنی فلان شب تعیین کردند آن شب را که دیده بودند فقال ان رسول الله پس گفت ابن عباس که پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مده للرؤية مدت گردانیده است رمضان را وقت دیدن هلال یعنی
مدت رمضان زمان دیدن هلال گردانیده است یعنی هرگاه که هلال ببینید رمضان کنید فهو لليلة رأيتموه پس این هلال مر شبی راست که دیده اید او را در آن شب وفي رواية عنه قال و در روایتی از ابی البختری
همچنین منقولست که گفت وی اهللنا رمضان دیدیم ماه رمضان را اهلال و استهلال دیدن و معنی بر داشتن آواز نزد دیدن هلال نیز آید ونحن بذات عرق و حال آنکه بودیم ما در موضعی که نام وی ذات
عرق است بکسر العین و سکون را نزدیک بهمان موضع است که مذکور شد فارسلنا رجلا الى ابن عباس يسأله پس فرستادیم ما مردی را بسوی ابن عباس که بپرسد وی را که کدام شب است فقال ابن
عباس قال رسول الله پس گفت ابن عباس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان الله قد مده لرؤيته بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق مدت گردانیده است رمضان را زمان دیدن هلال
فان اغمي عليكم فاكملوا العدة پس اگر پوشیده شود ماه بر شما پس تمام و کامل گردانید شمار را یعنی سی روز شمار کنید و روزه دارید رواه مسلم باب در سحور و مقاصد متعلقه بصوم الفصل الاول
عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تسحروا فان في السحور بركة طعام سحر خورید زیرا که در طعام سحر برکت است و سحور بفتح سین و ضم آن هر دو جائز است اگر بفتح است معنی آن طعام
سحر است و بضم طعام سحر خوردن و محفوظ نزد اکثر محدثین بفتح است و اظهر بمعنی ضم است زیرا که برکت در فعل است بمتابعت سنت نه در نفس طعام کذا قیل متفق عليه وعن عمرو بن العاص قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم فصل ما بين صيامنا وصيام اهل الكتاب اكلة السحر فرق میان روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن سحر است زیرا که خدای تعالی مباح گردانید ما را چیزی
حرام گردانید بر ایشان پس مخالفت کردن ما با ایشان شکر گذاری این نعمت است و اکله بفتح همزه و سکون کاف یکبار خوردن و بضم همزه بمعنی لقمه و این موافق روایت سحور است بفتح سین ولیکن روایت
اینجا بفتح همزه است رواه مسلم وعن سهل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر روایت است از سهل بن سعد الساعدی که از مشاهیر صحابه و آخر کسی است
که مرد در مدینه از اصحاب گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم همیشه اند مردم ملابس بخیر مادام که شتابی کنند در گشادن روزه متفق عليه و این نیز بجهت مخالفت اهل کتاب است که تاخیر میکنند در افطار
تا اشتباک نجوم و اهل ملاّن و در ملت ما شعار بعضی از اهل بدعت شده که آنرا واجب میدانند ولیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق وقت باشد و تیقن بدان و احتیاط در آن نه استعجال تا تردد باطل چنانکه بعضی اهل تکلف
و تسنن میکنند و توریشتی گفته است که اگر قصد در تاخیر تادیب نفس و دفع سرکشی و توسنی کردن نفس یا مواصلت عشائین بنوافل باشد بی اعتقاد وجوب زیان ندارد و موید این تاویل است حدیث صحیح که روایت
کرده است از ابو سعید از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرمود وصال مکنید و هر کدام از شما که خواهد وصال کند گو وصال کند تا سحر و تاخیر افطار بنظر سیاست نفس و قطع شهوات امریست که کرده اند از
بسیاری ربانیین و ارباب احوال و معاملات اعاد الله علینا من برکاتهم انتهی کلامه وعن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اقبل الليل من ههنا چون پیش آید تاریکی شب
از اینجا یعنی از جانب مشرق وادبر النهار من ههنا و پس رود روز از اینجا یعنی از جانب مغرب وغربت الشمس و فرود رود آفتاب و این اقبال و ادبار نیز بسبب غروب آفتاب خواهد بود و ذکر این
برای تاکید و تقریر دخول لیل است فقد افطر الصائم پس بتحقیق روزه گشاد روزه دار یعنی در آمد وقت افطار و میباید که افطار کند متفق عليه وعن ابي هريرة قال نهى رسول الله صلى الله عليه
وسلم عن الوصال في الصوم نهی کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیاده بی اکل و شرب در میان آن فقال له رجل پس گفت مر آنحضرت را مردی از اصحاب انك تواصل
بدرستیکه تو وصال میکنی یا رسول الله پس بر چه امر منع میکنی از آن وصال آنکه تو میخواهی ما را دایم باتباع خود قال گفت آنحضرت وايكم مثلي و کدام یکی از شما مانند منست اني ابيت يطعمني ربي ويسقيني
بدرستیکه من شب میکنم در حالی که طعام میدهد مرا که پرورنده و تربیت کننده منست و آب میدهد وی مرا متفق عليه بدانکه علما را در این طعام و شراب چند قولست یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود که
برای آنحضرت هر شب از نزد پروردگار می آمد و میخورد و مینوشید و این کرامتی بود از خدای تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وسلم و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه خورد روزه نیز فرض کنند چنانکه
در روایت دیگر آمده است اظل عند ربي يطعمني ويسقيني روز میکنم نزد پروردگار خود طعام و شراب میدهد مرا چه آنچه موجب افطار است شرعا طعام و شراب معتاد است اما آنچه بطریق خرق عادت از بهشت
و از پیش پروردگار آمده باشد مبطل صوم نبود و بعضی گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوتست که لازم اوست پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب میبخشد و چیزیکه قائم مقام طعام و شراب است
میگردد افاضه میکند و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم و یا مراد بطعام و شراب سیری و سیرابی است که بی طعام و شراب آنحضرت را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد و این غیر معنی قوت
است چه توانا که قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرسنگی و تشنگی نیز بخشد و در معنی قوت در ضمن سیری و سیرابی است و گفته اند معنی اول راجح تر است چه سیری و سیرابی منافی حال صائم است و مفوت
مقصود از صوم وصال است چه روح این عمل گرسنگی است و تشنگی و نیز حال آنحضرت در اکثر جوع بود چنانکه سنگ بر شکم مبارک می بست کذا فی فتح الباری و مختار آنست که مراد طعام و شراب محسوس
نیست و نه لازم وی که قوت و شبع است بلکه غذای روحانی بود که از معارف و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه وسلم وارد میگشت حاصل میشد که بدان از غذای
جسمانی و لوازم آن مستغنی میشد و این در محبتهای مجازی و مسرتهای جسمی مجربست چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی که مر آنحضرت را بود تنبیه اختلاف است علما را در صوم وصال غیر آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم که جائز است یا حرام است یا مکروه طایفه گویند که جائز است مر کسی را که قادر است بدان و نهی از برای رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانکه تصریح در حدیث عائشه آمده است و از بعضی صحابه مثل
عبدالله بن زبیر و غیره و تابعین مثل عبدالله بن ابی نعم و عامر بن عبدالله بن الزبیر و ابراهیم تیمی منقول است و اکثر برآنند که جائز نیست و امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی تصریح کرده اند بر کراهت
و اختلاف کرده اند که کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اول صحیح تر است و امام احمد گفته که جائز است تا سحر و این در حقیقت تاخیر افطار است نه وصال و جمهور برآنند که آن از خصائص حضرت نبوتست و ظاهر
حدیث بر همین است و از اهل سلوک آنها که مولع اند بریاضت نفس و که اعتیاد بافطار میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال برآید والله اعلم الفصل الثاني عن حفصة رضي الله عنها قالت قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من لم يجمع الصيام قبل الفجر فلا صيام له کسیکه نیت نکند و تصمیم عزم ننماید روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر او را یجمع بضم یا و سکون جیم و کسر میم از اجماع بمعنی درستی عزم و

و ثابت عزم بودن بر کاری رواه الترمذی وابو داود والنسائی والدارمی وقال ابو داود وقفه علی حفصة وگفته است ابو داود که موقوف کردانیده است این حدیث را بر حفصه معمر بفتح
میمین و عین مهمله در میان آنها که از اتباع تابعین است و ثوری و ابن عیینه و عبد الرزاق از وی روایت دارند والزبیدی بضم زای و فتح موحده و سکون تحتانیه منسوب بزبید نام او محمد بن صعب است از
یاران زهری است ده سال با وی بوده و سماع حدیث از وی نموده و ابن عیینة نیز از اتباع است و مشهور است و یونس الایلی بفتح همزه و سکون تحتیه منسوب بایله شهر مشهور از شام نام پدر وی یزید است
کلهم عن الزهری همه ایشان معمر و زبیدی و سفیان ابن عیینه و یونس روایت میکنند از زهری و موقوف میدارند این حدیث را بر حفصه و معنی حدیث موقوف در مقدمه معلوم شد که قول صحابی باشد و با آنحضرت
صلی الله علیه وسلم رفع نکرده باشد و گفته اند که این حدیث صحیح است پنج کس از اصحاب کتب ستة جز بخاری روایت کرده اند و دارقطنی نیز روایت کرده و گفته که رجال اسناد وی همه ثقات اند و ظاهر این حدیث آنست
که روزه بی نیت از شب درست نباشد خواه فرض باشد چنانکه روزه رمضان و قضا و نذر و کفارت یا نفل و مذاهب درینجا مختلف است مذهب مالک همین است که نیت از شب برای روزه شرط است هر روزه که
باشد نظر بعموم این حدیث و شافعی و احمد نیز بدین قایل اند در غیر نفل اما نفل جائز است بنیت قبل از زوال بلکه نزد شافعی بعد از زوال نیز و مذهب ما آن است که روزه ماه رمضان و نفل و نذر معین جائز است بنیت
از نصف نهار شرعی که قبل از زوال است و برای روزه قضا و کفارت و نذر مطلق نیت شرط است از شب و دلائل هر یک مذکور است در شرح فقه بر وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا سمع النداء احدکم والاناء فی یده چون بشنود بانگ نماز یکی از شما و حال آنکه آوند آب در دست اوست که میخواهد آب بخورد فلا یضعه حتی یقضی حاجته منه پس باید
که ننهد آوند را تا آنکه برآرد حاجت خود را از وی یعنی بنوشد آب را احتمال دارد که مراد اذان مغرب باشد پس بدین تاکید است برای تعجیل افطار اگرچه ترک اکل و شرب نزد اذان مسنون است یا اذان صبح بود یعنی
مدار بر اذان نیست نظر بر حقیقت صبح کند اگر بیقین طلوع کرده است نخورد و در شک تحری نماید اگر در غالب ظن شب است بخورد والا نخورد و گفته اند که مراد اذان بلال است که بشب میگفت چنانکه در باب اذان گذشت
و قید بودن اناء در دست اتفاقی است رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی و هم از ابی هریره است که گفت آنحضرت که گفت خدای تعالی احب
عبادی الی اعجلهم فطرا دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتابنده ترین ایشانست در روزه گشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکرگذاری و اغتنام نعمت و اظهار بندگی و احتیاج و بعضی
گفته اند که مراد مسلمانانند زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند در آن رواه الترمذی وعن سلمان بن عامر صحابیست و در بعضی نسخ مشکات سلیمان واقع شده است بیا و این خطا است از کاتب
یا از مؤلف کتاب کذا قالوا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر چون خواهد که افطار کند یکی از شما پس باید که افطار کند بر خرما فانه برکة پس بدرستیکه خرما
یا افطار بخرما سبب برکت و زیادتی ثواب است فان لم یجد فلیفطر علی ماء پس اگر نیابد تمر را پس باید که افطار کند بر آب فانه طهور پس بدرستیکه آب پاک کننده است یا افطار بآب پاک کننده است
معده را از آلایش و صاف کننده است و موجب اشتها است و بعضی از علما گفته اند که معده چون خالی باشد و طلب طعام و اشتها پیدا شود قبول میکند طعام را با اقبال تمام و چون باشد نخست چیزی که بعد
بوی شیرین منتفع گردد و بدن بوی غایت انتفاع خصوصا قوت باصره که انتفاع وی از حلاوت بیشتر و قوی تر است و چون حلاوت اهل حجاز تمر است و مجبول است طبیعت ایشان بر آن ترجیح یافته است
انتفاع ایشان بوی اکثر باشد و اما آب چون جگر از روزه خشکی حاصل میشود پس چون تر شود انتفاع وی بغذا کامل تر گردد و لهذا اولی بحال تشنه و گرسنه آنست که اندک آبی شرب کند پس از آن طعام بخورد رواه
احمد والترمذی وابو داود وابن ماجة والدارمی ولم یذکر فانه برکة غیر الترمذی و ذکر کرده است لفظ فانه برکة را جز ترمذی وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
یفطر قبل ان یصلی علی رطبات بود آنحضرت که افطار میکرد پیش از آنکه نماز گذارد بر چند خرمای تر فان لم یکن رطبات فتمیرات پس اگر نمیبود خرماهای تر پس افطار میکرد بچند خرمای خشک و در
بعضی روایات سه رطب و سه تمر واقع شده فان لم تکن تمیرات حسا حسوات من ماء پس اگر نمیبود خرماهای خشک هم مینوشید چند کف آب رواه الترمذی وابو داود وقال الترمذی
هذا حدیث حسن غریب وعن زید بن خالد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فطر صائما او جهز غازیا فله مثل اجره روایت است از زید بن خالد که از مشاهیر
صحابه است گفت گفت آنحضرت کسیکه روزه گشاید روزه دار را یا بسازد سامان غزا کننده را پس مر او راست مانند اجر وی بجهت اعانت بر خیر و شریک شدن در آن رواه البیهقی فی شعب الایمان
ومحی السنة فی شرح السنة وقال صحیح و گفته است محی السنة که این حدیث صحیح است و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان نیز روایت کرده و حکم بصحت آن کرده اند وعن ابن عمر رضی الله
عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا افطر قال ابن عمر روایت میکند که بود آنحضرت وقتی که افطار میکرد میگفت ذهب الظماء وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالی
رفت تشنگی و تر شد رگها و ثابت شد اجر و ثواب اگر خواسته است خدا الظماء مهموز است ممدود و مقصور بمعنی تشنگی یا تشنگی سخت رواه ابو داود وعن معاذ بن زهرة بضم زای و سکون ها از ثقات
تابعین است قال ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا افطر قال بود آنحضرت چون افطار میکرد میگفت اللهم لک صمت خداوندا برای رضای تو روزه داشتم وعلی رزقک افطرت
و بر روزی تو که رسانیدی گشادم روزه را رواه ابو داود مرسلا الفصل الثالث عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الدین ظاهرا ما عجل الناس
الفطر همیشه است دین غالب مادام که شتابی کنند مردم افطار را لان الیهود والنصاری یؤخرون زیرا که یهود و نصاری تاخیر میکنند در افطار پس در خلاف ایشان و هدم بنای عمل ایشان غلبه و
شوکت است در دین و درین کلام اشارتست که قوام دین و غلبه آن در مخالفت اعدای دین است رواه ابو داود وابن ماجة وعن ابی عطیة رضی الله عنه تابعی است از اقران مسروق قال
دخلت انا ومسروق علی عائشة در آمدم من و مسروق بر عائشه فقلنا پس گفتیم یا ام المومنین رجلان من اصحاب محمد دو مرد اند از یاران محمد صلی الله علیه وسلم احدهما یعجل الافطار
ویعجل الصلوة یکی از آن دو مرد شتابی میکند در روزه گشادن و شتابی میکند در نماز گذاردن یعنی نماز مغرب والاخر یؤخر الافطار ویؤخر الصلوة و دیگر از آن دو مرد تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند
نماز را قالت گفت عائشه ایهما یعجل الافطار ویعجل الصلوة کدام یکی از آن دو مرد تعجیل میکند در افطار و تعجیل میکند نماز را قلنا عبد الله ابن مسعود گفتیم آن مرد که تعجیل میکند عبد الله بن مسعود است
رضی الله عنه قالت هکذا صنع رسول الله گفت عائشه هم چنین کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والاخر ابو موسی و مرد دیگر که تاخیر میکند ابو موسی اشعری است رضی الله عنه پس این حدیث

عمل بعزیمت میکرد و ابوموسی برخصت و ابن مسعود اعلم و افقه است در احکام و اقدم است در اتباع [illegible] ابوموسی نیز از کبار صحابه است و در اثر سندی یا عذری خواهد بود و شاید گاه گاهی میکرده باشد والله اعلم رواه مسلم
وعن العرباض بن ساریة صحابیست از اهل صفه و از آن کویند کان که نازل شده در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة قال دعانی رسول الله گفت خواند مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
الی السحور وفی رمضان بطعام سحر در رمضان اینجا سحور بفتح سین است زیرا که خواندن بطعام میگوید فقال هلم الی الغداء المبارك پس گفت آنحضرت بیا بسوی طعام برکت کرده شده در وی چنانچه
در اول باب گذشت فان فی السحور برکة رواه ابوداود والنسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم سحور المؤمن التمر نیکو طعام سحر مسلمان خرما است یکی خود
سحور مطلقا برکت است و تمر زیادت برکت است و چون در افطار وی نیز برکت است تسحر بوی موجب برکت اول و آخر خواهد بود رواه ابوداود باب تنزیه الصوم یعنی دور داشتن روزه از آنچه فاسد کرداند و یا مکروه
بود و در وی تنزه بمعنی بعد است و تنزیه باری تعالی تبعید اوست از آنچه روا نیست بوی از نقائص و عیوب و در حدیث آمده است الایمان نزه یعنی دور است از معاصی و در حدیثی دیگر آمده است الجابیة نزهة یعنی جابیه بعید است از
وبا و جای نظیف تمیز بی وبا است بدیش الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یدع قول الزور روزه داری که ترک نکند سخن دروغ را و اطلاق در باطل و بهتان نیز آید وزور
قسمی از قول است و مراد اینجا شامل قول و فعل است یا صحیح اقتدا قول وی والعمل به و ترک نکند عمل کردن را بزور و باطل فلیس لله حاجة فی ان یدع طعامه وشرابه پس نیست مر خدا را حاجتی یعنی عنایتی و مبالاتی در آنکه ترک کند
خوردنی و نوشیدنی خود را و این کنایت است از عدم قبول یعنی مقصود از ایجاب صوم و شرعیت آن همین گرسنگی و تشنگی نیست بلکه کسر شهوت و اطفای نائره نفسانیت است تا نفس از امارگی بر آید و مطمئنه گردد رواه البخاری
مشایخ گفته اند صوم سه قسم است یکی صوم عوام که عموم رحمت آن همه عالم راست و آن امساک از اکل و شرب و جماع و صوم خواص و آن منع تمامه اعضا و حواس از لذات و شهوات محرمه و مکروهه بلکه از انهماک در مباح نیز تا کمال
کسر نفس و قمع او است و صوم اخص الخواص و آن امساک از هر چیزی که ما دون حق است و عدم التفات بغیر وی و تعلق بما سوای وی سبحانه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقبل ویباشر وهو صائم گفت عائشه بود آنحضرت که بوسه میداد و مباشرت میکرد یعنی بشره و اندام را به بشره زنان میرسانید وکان املککم لاربه و بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روایتی
لاربه ارب بکسر همزه و سکون را یعنی حاجت و روایت مشهور نزد محدثین همین است و گاهی روایت کرده میشود بفتح همزه و را و این نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر ارادت عضو مراد عضو مخصوص
خواهد بود و توربشتی گفته که حمل بر عضو خارج از سنن ادب و صواب است پس احسن حمل او است بر حاجت متفق علیه و ترمذی گفته که در این باب حدیث عائشه حدیث حسن صحیح است و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه و غیر
هم در بوسه مر صائم را بعضی رخصت کرده اند پیر را نه جوان را و مباشرت سخت تر است از آن و بعضی گفته اند که بوسه نقص اجر میکند نه تفطیر انتهی و مذهب نزد ما آنست که باک نیست ببوسه اگر امین باشد از جماع و انزال و
مکروه است اگر امین نباشد زیرا که بوسه گرچه نفس مفطر نیست و لیکن ممکن است که برساند بدان پس در حالت امن اعتبار کرده شده ذات وی و در غیر حالت امن اعتبار کرده شد عاقبت وی و امام محمد در موطا گفته که باز داشتن
خود از آن افضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر علما که پیش از ما بوده اند و مباشرت در حکم تقبیل است در ظاهر روایت و مکروه است مباشرت فاحشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در موطا گفته که ابن عمر نهی میکرد
از تقبیل و مباشرت و عمر ابن الخطاب نهی میکرد از تقبیل و میگفت که نبود از عصمت مر هیچ یکی را آنچه بود مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم وعنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر
فی رمضان وهو جنب من غیر حلم گفت عائشه بود آنحضرت که در می یافت او را فجر در رمضان و حال آنکه وی جنب میبود از غیر احتلام فیغتسل ویصوم پس غسل میکرد بعد از فجر و روزه میداشت متفق علیه
و از ام سلمه نیز مثل این روایت کرده شده است و بود ابوهریره که روایت میکرد از فضل بن عباس که نیست روزه مر کسی را که صبح کند بجنابت و چون رسید ابوهریره را حدیث عائشه و ام سلمه رجوع کرد از آن و گفت ایشان
داناترند از من بدین امر و این را قصه ایست که ذکر کرده امام [illegible] در شرح سفر السعادت و اکثر علما بر اینند و طیبی از نخعی نقل کرده که در روزه نفل درست است و لیکن روزه فرض را قضا کند و ترمذی گفته که قومی از تابعین بر آنند
که جنب صبح کند قضا کند آن روزه را و قول اول صحیح تر است بعد از آن بدانکه گاهی استدلال کرده میشود بقول وی که گفته من غیر حلم بر جواز احتلام بر آنحضرت و الا فایده نباشد این قید را لیکن گفته اند که احتلام
بر آنحضرت جایز نیست زیرا که احتلام از شیطان است و در مواهب لدنیه از قرطبی نقل کرده است که گفت صحیح این است که جایز نیست احتلام بر آنحضرت و مراد باحتلام در حدیث [illegible] انزال است بی دیدن
چیزی در خواب و این از شیطان نیست یا آنکه مبنای قید عدم جواز است یعنی میبود غسل وی صلی الله علیه وسلم از جماع نه از احتلام زیرا که احتلام جایز نیست بر وی فافهم وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان
النبی صلی الله علیه وسلم احتجم وهو محرم گفت ابن عباس که آنحضرت حجامت کرد یعنی خون کشید و حال آنکه وی محرم بود پس محرم را جایز است که حجامت کند و لیکن بشرط آنکه موی کنده نشود و اگر کنده
شود جزای آن بدهد چنانکه در باب احرام بیاید واحتجم وهو صائم و حجامت کرد آنحضرت و حال آنکه وی صائم بود پس حجامت کردن صوم فاسد نمیکرد و نزد امام ابوحنیفه مکروه هم نیست و قضا و کفارت
لازم نمیکرد و نزد ائمه ثلثه نیز الا نزد امام احمد که باطل میکرد صوم حاجم و محجوم و واجب میکرد بر وی قضا نه کفارت و نزد عطا باطل میکرد صوم حاجم و واجب میکرد بر وی کفارت کذا قال الطیبی و کلام در
احتجام صائم در حدیث افطر الحاجم والمحجوم بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی وهو صائم فاکل او شرب فلیتم صومه کسیکه فراموش کرد روزه را و حال
آنکه روزه دار است پس طعام خورد یا آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نمیکرد فانما اطعمه الله وسقاه زیرا که خورانیده است او را و نوشانیده او را مگر خدای تعالی متفق علیه و این حکم
عام است در هر روزه فرض باشد یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لازم است قضا در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد از امام ابی حنیفه که میگفت اگر نمیبود اقوال مردم میگفتم بقضا یعنی اگر
نمیبود روایت این حدیث را قائل میشدم بقضا و در هدایه گفته است که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استوا در رکنیت وعنه قال بینما نحن جلوس عند النبی صلی الله علیه وسلم
اذ جاءه رجل فقال وقتی که نشسته بودیم نزد آنحضرت ناگاه آمد او را مردی پس گفت آن مرد یا رسول الله هلکت هلاک شدم من یعنی افتادم در گناه و در روایتی زیاده کرده و اهلکت و هلاک کردم یعنی زن خود را
با افکندن او در گناه قال مالك گفت آنحضرت چه شد است چه کرده تو که اینچنین میگوئی قال گفت آن مرد وقعت علی امرأتی وانا صائم افتادم بر زن خود و حال آنکه من روزه دارم و در روایتی جامعت اهلی فی نهار
رمضان واقع شد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل تجد رقبة تعتقها آیا می یابی بنده را که آزاد کنی آنرا قال لا گفت نمی یابم قال گفت آنحضرت فهل تستطیع ان تصوم
شهرین متتابعین پس آیا میتوانی که روزه داری دو ماه پیاپی قال لا گفت نمیتوانم قال گفت آنحضرت فهل تجد اطعام ستین مسکینا آیا می یابی طعام شصت مسکین که بخورانی ایشان را قال لا گفت نمی یابم

قال گفت آنحضرت اجلس بنشین ومکث النبی و درنگ کرد و انتظار برد پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا چیزی بیاید از طعام و بوی دهد تا کفارت وی شود و مکث بضم کاف و فتح هر دو روایت است فبینا نحن علی ذلک
اتی النبی پس در اثنای آنکه ما برین حال بودیم آورده شد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بعرق فیه تمر زنبیلی بافته شده از برگ خرما و عرق بفتح عین و را و بسکون نیز آمده والعرق المکیل الضخم زنبیل بزرگ
که در وی پانزده صاع تا بیست صاع گنجد و پانزده صاع شصت مد است قال این السائل گفت آنحضرت کجاست آن مرد سائل و کیست قال انا گفت منم اینجا حاضر قال گفت آنحضرت خذ هذا فتصدق به
بگیر این تمر را پس تصدق کن بوی بر فقرا از کفارت خود فقال الرجل اعلی افقر منی پس گفت آن مرد آیا تصدق کنم بر فقیرتر از خود یا رسول الله یعنی من خود فقیرترم از همه ام بر فقرا چه تصدق کنم فوالله ما بین لابتیها
پس بخدا سوگند که نیست میان دو سنگستان مدینه یرید الحرتین میخواهد به لابتین حرتین و حره زمین سنگ لاخ سوخته و مدینه مطهره در میان دو سنگ لاخ واقع شده اهل بیت افقر من اهل بیتی نیست
اهل خانه فقیرتر از اهل خانه من فضحک النبی پس خنده کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه تا آنکه پیدا آمد نابهای آنحضرت و ناب دندان پیشین و در دندانها دندان مشکک میگویند و آن دندانهاست
متصل برباعیات و در روایات بدت نواجذه نیز آمده و آن دندانهاست در نهایت دهان که آنرا ضرس العقل و ضرس الحلم میگویند در وقت بلوغ و کمال عقل بر آیند و پیدا آمدن آنها از خنده ممکن نیست میگویند که مراد بدان
مطلق دندانهاست تحقیق این در موضع خود ذکر کرده شده است ثم قال اطعمه اهلک پس گفت آنحضرت آن مرد بخوران این تمر را اهل خانه خود را چون دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن مرد در غایت احتیاج است فرمود بخور
کفارت در وقت دیگر خواهی داد که قدرت خواهی یافت و خوردن اهل بیت کفایت میکند از کفارت اکثر علما برین اند و بعضی بر آن رفته اند که این حکم مخصوص آن مرد است و بعضی گفته اند که منسوخ است و قول قدیم همان است که گفته شد والله
اعلم متفق علیه الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقبلها وهو صائم روایت میکند عائشه رضی الله عنها که آنحضرت بوسه میکرد او را و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود
ویمص لسانها و میمکید آنحضرت زبان عائشه را مص مکیدن و گفته اند مصمصه بمهملتین مثل مضمضه بمعجمتین لیکن مهمله بطرف زبان میباشد و معجمه بتمام دهان و شک نیست که این تقدیری بود که آب دهان در حلق فرو نرود رواه
ابو داؤد و گفته اند که سند این حدیث ضعیف است یکی از راوی محمد بن دینار الطاحی البصری و دیگر سعید بن اوس است هر دو ضعیف اند والله اعلم وعن ابی هریرة ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم
عن المباشرة للصائم ابو هریره روایت میکند که مردی پرسید آنحضرت را از مباشرت مر صائم را و مراد بمباشرت لمس مرد و زن است یکدیگر را و ملاقات بشره ببشره در غیر فرج فرخص له پس رخصت کرد آنحضرت
مر او را و مباح [illegible] واتاه آخر فسأله و آمد آنحضرت را مردی دیگر پس سؤال کرد از مباشرت فنهاه پس نهی کرد او را و منع فرمود فاذا الذی رخص له شیخ پس ناگاه آن کسیکه رخصت کرد مر او را پیر بود
واذا الذی نهاه شاب و آن کسی که نهی کرد او را جوان است پس معلوم شد که پیر را درست است و جوان را نه و مآل امن و خوف است و در غالب سبب آن پیری و جوانی است رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من ذرعه القیء وهو صائم فلیس علیه قضاء کسیکه سبقت کند و غلبه آرد او را قی پس نیست بروی قضا یعنی مبطل روزه نیست ومن استقاء عمدا فلیقض و کسیکه قی کند بقصد باید
قضا کند که مبطل صوم است اما کفارت نیست نزد اکثر و این هر دو صورت مطلق است و برابر است که قی پری دهن باشد یا کمتر از آن و این است مذهب ائمه ثلثه واما مذهب نزد اصحاب ما پس امام محمد موافق است ایشان را
در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و امام ابو یوسف مقید میکرداند تعمد قی را بملأ الفم پس اگر قلیل باشد قضا نکند چنانچه در حدیث نیست و ذکر کرده است در هدایه مذهب امام ابو حنیفه را و بعضی
شروح هدایه گفته که قول محمد روایتی است از ابی حنیفه گفتم من و بخدا توفیق که امام محمد در موطای خود گفته است که همین است قول ابی حنیفه رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی
هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث و گفت ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم او را مگر از حدیث عیسی بن یونس وقال محمد یعنی البخاری لا اراه محفوظا و گفته است محمد یعنی
بخاری که گمان نمیبرم این حدیث را که محفوظ است و محفوظ مقابل شاذ است و معانی این الفاظ در مقدمه معلوم شد وعن معدان بفتح میم و سکون عین ابن طلحة تابعی ثقه است روایت دارد از عمر بن الخطاب و
ابی الدرداء و ثوبان ان ابا الدرداء حدثه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قاء فافطر روایت میکند که ابو الدرداء حدیث کرد او را که آنحضرت قی کرد پس افطار کرد قال فلقیت ثوبان فی مسجد دمشق گفت
معدان پس ملاقات کردم ثوبان را در مسجد دمشق فقلت ان ابا الدرداء حدثنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفتم بدرستیکه ابو الدرداء حدیث کرد مرا که پیغمبر خدا صلعم قاء فافطر قی کرد پس افطار کرد قال صدق و گفت
ثوبان راست گفته است ابو الدرداء وانا صببت له وضوءه و من ریخته بودم برای آنحضرت آب وضوی او را و ثوبان مولای آنحضرت است صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والترمذی والدارمی ظاهر این حدیث دلالت دارد
که قی ناقض وضوست و بقرینه حدیث سابق استقاء یعنی تعمد قی خواهد بود و راوی تمیز نکرده کذا قالوا و باین حدیث استدلال کرده اند ابو حنیفه و احمد و اسحق و ابن المبارک و ثوری که قی ناقض وضوست و حمل کرده شافعی و اتباع که
قائل نیستند بنقض قی وضوء را بر شستن دهان و روی یا بر استحباب والله اعلم وعن عامر بن ربیعة صحابی است قدیم الاسلام حاضر شده بدر را و تمامه مشاهد را قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم ما لا احصی
یتسوک وهو صائم گفت دیدم آنحضرت را آنقدر که شمار نمیتوانم کرد مسواک میکرد و حال آنکه وی روزه دار بود رواه الترمذی وابو داود و این حدیث مطلق است در جواز مسواک کردن روزه دار و علما را
اختلاف است امام ابو حنیفه و امام مالک جائز میدارند خواه مسواک سبز باشد یا تر کرده شده بآب و خواه قبل از زوال بود یا بعد آن و ابو یوسف گفته مکروه است رطب و مبلول و نزد شافعی مکروه است بعد از زوال برای آنکه [illegible]
ازالۀ خلوف است و نزد احمد و اسحق مکروه است آخر نهار پس آنکه مکروه میدارد سنت میداند یا مستحب چنانکه در غیر رمضان صرح العلماء وعن انس قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال اشتکیت
عینی گفت انس آمد مردی نزد آنحضرت گفت شکایت کردم من بدرد چشم خود یعنی بدرد آمد چشم من می گویند شکایت کرد فلان شکم خود را وقتی که بدرد آمد شکم یا چشم و گاهی هم چنین میگویند شکایت کرد بطن او یعنی
دردمند شد و بیمار شد و اصل شکایت بمعنی گله است و این نیز ازین باب است افاکتحل وانا صائم گفت آن مرد آیا سرمه کشم در چشم که علاج درد چشم است و حال آنکه من روزه دارم قال نعم گفت آنحضرت آری سرمه
بکش یعنی سرمه کشیدن بروزه زیان نمیکند اگر میخواهی بکش رواه الترمذی وقال لیس اسناده بالقوی روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است نیست اسناد وی قوی وابو عاتکة الراوی
یضعف و ابو عاتکه که راوی این حدیث است ضعیف داشته میشود و حکم کرده میشود بضعف وی و نیز گفته است ترمذی که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده است و حدیث انس اسناد وی قوی نیست
و بصحت نرسیده است از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم درین باب چیزی و اختلاف کرده اند اهل علم در آن پس مکروه داشته اند آنرا بعضی و این قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق است و رخصت کرده اند
بعضی و این قول شافعی است انتهی و قول امام ابو حنیفه نیز رخصت است و از امام مالک کراهیت نقل کرده اند و در جامع الاصول از انس بن مالک بروایت ابی داود آورده است که بود رسول خدا صلی الله علیه

سلم که سرمه میکرد و در حدیث دیگر آورده که گفته است رسول الله صلی الله علیه وسلم باید که پرهیز کنند از آن صایم و حدیث ضعیف است والله اعلم وعن بعض اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قال لقد رایت النبی صلی الله
علیه وسلم بالعرج گفت بتحقیق دیدم آن حضرت را بعرج بفتح عین مهمله و سکون را نام موضعی است میان مکه و مدینه و بعضی گفته اند موضعی است بمدینه یصب علی راسه الماء میریخت آن حضرت بر سر خود آب را
وهو صائم و حال آنکه آنحضرت روزه دار بود من العطش میریخت آب از جهت تشنگی او من الحر یا از جهت گرمی شک راوی است رواه مالک وابوداود وعن شداد بفتح معجمه و تشدید مهمله بن اوس
بفتح همزه و سکون واو انصاری برادر زاده حسان بن ثابت او را و پدر او را صحبت حسان رسول الله روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتی رجلا بالبقیع آمد مردی را بالبقیع که مقبره مدینه
مطهره است وهو یحتجم و آن مرد حجامت میکرد وهو آخذ بیدی و آنحضرت گیرنده بود دست مرا لثمانی عشرة خلت من رمضان وقتی که هژده شب گذشته بود از رمضان فقال پس گفت آن حضرت
افطر الحاجم والمحجوم روزه کشاد حجامت کننده و حجامت کرده شده یعنی فاسد شد روزه هردو رواه ابوداود وابن ماجه والدارمی قال الشیخ الامام محی السنة رحمة الله علیه وتاوله
بعض من رخص فی الحجامة و تاویل کرده است این حدیث را که ظاهرش در فساد صوم است بحجامت بعضی از کسانی که رخصت کرده اند در حجامت میگویند که روزه بحجامت نمیشکند و میگویند بقول خود ای
تعرضا للافطار یعنی پیش آمدند حجام و محجوم برای افطار و نزدیک است که بشکند روزهٔ ایشان المحجوم للضعف اما محجوم بجهت ضعف و سستی که عارض میشود مر او را بجهت خون گرفتن یعنی نزدیک است که
ضعف کند و بجهت آن بخورد روزه تا هلاک نشود والحاجم لانه لا یامن من ان یصل شیء الی جوفه و اما حجامت کننده زیرا که وی ایمن نیست از رسیدن چیزی از خون بشکم وی بمص الملازم بمکیدن شیشهای
حجامت در عرب باین طریق خون کم میکنند که بر موضع خون نیشها میزنند و بشاخ یا شیشه که آنرا محجم گویند بکسر میم بر آن موضع نهاده بدهان میکشند و میمکند پس جای آن دارد که خون بدهن درآید و از دهان درون شکم
رود والملازم جمع ملزم بکسر میم قاروره حجامت که جمع میکرد در وی خون بدانکه جمهور علما برآنند که حجامت نمیشکند روزه را و مکروه نیست مر صائم را مگر بجهت طریان ضعف و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی است
و همین است مروی از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم و جماعتی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین مثل سعد ابن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه و رفته اند امام احمد و طائفه از علما مثل عبدالله
بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور بآنکه حجامت مفطر است صوم حاجم و محجوم را چنانکه ظاهر این حدیث است و واجب است قضا و تشدید کرده عطا و کفارت را نیز واجب گردانید و بقول احمد قائل شده اند
بعضی از شافعیه مثل ابن خزیمه و ابن المنذر و ابن حبان و نقل کرده زعفرانی از شافعی که گفت روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که حجامت کرد و وی صائم بود و روایت کرده است که افطر الحاجم و
المحجوم و من هیچ کدام ازین حدیث را ثابت نمیدانم پس اگر اجتناب کند صائم حجامت را باشد نزد من محبوب تر و اگر بکند حجامت نمیگویم که افطار کرد و گفت ترمذی که شافعی چون در بغداد بود منع میکرد از آن بجهت و
و چون بمصر آمد میل کرد برخصت و در فتح الباری گفت که بود شافعی که میگفت حدیث ابن عباس در احتجام آن حضرت امثل و ارجح است از حیثیت اسناد و با وجود آن اگر اجتناب کند بهتر است از جهت احتیاط و قیاس
موافق حدیث ابن عباس است زیرا که بحجامت بیرون می آید چیزی از داخل بخارج و نمی آید چیزی از خارج بداخل و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شهوت است و موافق مصلحت صیام است و جماع هم اگرچه همچنین است
و لیکن ثابت شده است اجتناب از آن بنص و مجمع علیه است و محفوظ از صحابه و تابعین و عامهٔ اهل علم عدم افطار بحجامت است و قومی میگویند که حجامت اگرچه مفطر نیست اما مکروه است از جهت طریان ضعف و خوف
هلاک و علمای مذهب احمد مبالغه کرده اند در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم و تائید مذهب خود و نصرت آن بمعقول و منقول و گفته اند که وارد شده از نفر از صحابه روایت کرده اند حدیث درین باب و جمهور تاویل میکنند آنرا که
مراد بافطار تعرض برای اوست و وقوع در آن چنانچه مؤلف در کتاب نقل از محی السنه بیان کرده است و بعضی میگویند این قول یعنی افطر الحاجم والمحجوم در شخص معین را بود که با حجامت ارتکاب امری دیگر که منع صوم
بود میکردند از جهت حجامت و آن امر غیبت بود و احادیث بتغلیظ اغتیاب صادر شده اند و بعضی میگویند که آن حضرت نزدیک بشام بحاجم و محجوم گذشت و این قول فرمود و مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی
خوب نکرده اند که حجامت کرده اند و لیکن باک نیست که وقت شام در رسیده است و بعضی میگویند که رخصت بعد از نهی است و نهی منسوخ است والله اعلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من افطر یوما من رمضان من غیر رخصة ولا مرض کسیکه افطار کند روزی را از رمضان بی رخصت شرعی چنانچه سفر و پیری یا بیم مرض لم یقض عنه صوم الدهر کله قضا نکند از وی در هم
تمام عمر وان صامه اگرچه روزه دارد تمامهٔ عمر و این حدیث از باب تشدید و مبالغه است و مراد آن است که فضیلت روزهٔ فرض در ان مرتبه است که بروزه نفل در نتوان یافت اگرچه مدت عمر بود و
الا کفاره بروزه دو ماه کفایت میکند وران رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجه والدارمی والبخاری فی ترجمة باب و روایت کرده آنرا بخاری در ترجمه باب یعنی بطریق تعلیق
نیاورده است چنانچه احادیث صحیح بخاریست وقال الترمذی سمعت محمدا یعنی البخاری و گفته است ترمذی شنیدم محمد را یعنی بخاری را یقول میگفت بخاری ابو المطوس بضم میم و فتح
طا و کسر واو مشدده و در آخر سین مهمله الراوی که راوی این حدیث است لا اعرف له غیر هذا الحدیث نمیشناسم مر او را غیر این حدیث و گفته است که ان نمیشناسم پدر او را و اگر شنیده باشد آنرا از ابی هریره
و ابن خلف قرطبی گفته است که این حدیث ضعیف است احتجاج کرده نمیشود بمثل وی کذا فی بعض الحواشی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کم من صائم لیس له من صیامه الا الظما
بسیار روزه دار که نیست مر او را حاصلی از روزهٔ خود مگر تشنگی چنانکه روزه دارد و از دروغ و از غیبت و دیگر مناهی خود را باز ندارد وکم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و بسا شب خیز نماز گذار که نیست مر او را حاصلی از
قیام خود مگر بیداری چنانکه نماز در زمین مغصوب کند و ارتکاب مناهی نماید و نماز فرض بجماعت و رعایت ارکان و آداب آن اعتنا ندارد و ظما بفتحتین مد و مقصور تشنگی یا تشنگی سخت رواه الدارمی
ذکر حدیث لقیط و ذکر کرده شده است حدیث لقیط بفتح لام و کسر قاف بن صبرة بفتح صاد مهمله و کسر موحده که در وی ترک مبالغه در استنشاق است مر صائم را فی باب سنن الوضوء
اگرچه در مصابیح همینجا مذکور است الفصل الثالث عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یفطرن الصائم سه خصلت است که روزه نمی کشایند مر روزه دار را
الحجامة والقیء والاحتلام مراد بقی آن است که سبقت کند و غالب آید و بعمد نکند که وی مفطر است چنانکه گذشت رواه الترمذی وقال هذا حدیث غیر محفوظ و گفته است که
این حدیث غیر محفوظ است یعنی شاذ است وعبد الرحمن بن زید الراوی یضعف فی الحدیث و گفته اند که روایت کرده است آنرا دارقطنی و بیهقی و روایت کرده است ابوداود از مردی از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابوداود اشبه است بصواب و ابو زرعه گفته که اصح است وعن ثابت البنانی بضم موحده و تخفیف نون از کبار تابعین است روایت میکند از انس قال گفت سئل

انس ابن مالک پرسیده شد از انس بن مالک کنتم تکرهون الحجامة للصائم علی عهد رسول الله آیا بودید شما که مکروه میپنداشتید حجامت را در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال لا گفت انس مکروه
نمی پنداشتیم حجامت را الا من اجل الضعف مگر از جهت پیدا شدن ضعف بحجامت یعنی نه از جهت آنکه فاسد میکرد اند صوم را یا مکروه است در آن رواه البخاری وعن البخاری تعلیقا و روایت است از
بخاری بطریق تعلیق و معنی تعلیق در مقدمه معلوم شد قال گفت بخاری کان ابن عمر یحتجم وهو صائم بود ابن عمر که حجامت میکرد و حال آنکه صائم است یعنی حجامت میکرد در روزه ثم ترکه بعد از آن گذاشت حجامت
کردن را در روزه فکان یحتجم باللیل پس بود که حجامت میکرد بشب وعن عطاء رضی الله عنه قال ان مضمض گفت عطا که از تابعین است اگر آب در دهان جنبانید ثم افرغ ما فی فیه من الماء
پس تهی ریخت آنچه بود در دهن وی از آب لا یضره ان تزدرد ریقه زیان نمیکند او را که فرو برد بلع آب دهان خود را وما بقی فی فیه و فرو برد چیزی را که باقی مانده است در دهن او و بعضی گفته اند ماء فیه است یعنی
چیزی باقی نمانده است در دهن وی گفته اند که اصل عبارت ماذا بقی است ذا از قلم ناسخ افتاده و معنی آنست که وچه چیز باقی مانده است در دهن یعنی هیچ چیز باقی نمی ماند بعد از ریختن آب از دهن بمبالغه و شیخ ابن حجر گفته آست
و در روایات مصطکی و آن علک رومی میگویند که برای قوت و دندان میخایند و علک بمعنی لزج و چسپان مثل سریشم تر آید و علک بفتح بمعنی خاییدن نیز می آید فان ازدرد ریق العلک لا اقول انه یفطر پس اگر بلع فرو
برد آب دهن را که بخاییدن علک پیدا میگیرد نمیگویم که وی افطار میکند زیرا که از وی چیزی جدا نمیکرد و که شکم در رود تا روزه شکند ولکن ینهی عنه ولیکن نهی کرده میشود از فرو بردن علک مکروه است و احتیاط است و
در بعضی نسخ ومضغ العلک بی کلمه لا و گفته اند که این موافق است بسیاق فافهم رواه البخاری فی ترجمة باب باب الصوم المسافر بدانکه احادیث وارده در صوم مسافر و افطار وی مختلف بعضی وارد
شده اند در اباحت افطار بی تعرض با آنکه صیام یا افطار افضل است و بعضی وارد شده بتخییر میان صیام و افطار و بعضی در جواز افطار و ذم صیام نظر بتفاوت احوال و اوقات و اتفاق دارند جمهور علما از اهل فتوی
که افطار و صیام هر دو جائز اند و خلاف دارند در آنکه کدام یکی از یند و افضل است یا هر دو برابر اند ابوحنیفه و مالک و شافعی و ثوری و غیر ایشان بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد از جهت ابرای ذمه و آسانی در
موافقت مسلمانان و مشکل بودن قضای بعد از مضی رمضان و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روزه داشتن مصالح حجت مر ایشان را و نزد احمد و اسحق و اوزاعی و سعید بن المسیب افطار افضل است مطلقا و بعضی از
اصحاب شافعی این قول را از شافعی نیز نقل کرده اند از جهت تمسک بظاهر قول خداوند تعالی فعدة من ایام اخر و باحادیثی که وارد شده است در ذم صوم تا آنکه بعضی از اصحاب ظواهر عدم جواز صوم در سفر قرار داده
گفته اند روزه دار قضا کند که وقتش همان است و بعضی علما این رفته اند که هرچه آسان تر است همان افضل است و بعضی برانند که هر دو برابر است و بنده مخیر است در آن والله اعلم الفصل الاول
عن عائشة رضی الله عنها قالت ان حمزة بن عمرو الاسلمی قال للنبی صلی الله علیه وسلم اصوم فی السفر گفت عائشه که حمزه بن عمرو اسلمی که از صحابه است گفت مر آنحضرت را آیا روزه دارم در سفر و
کان کثیر الصیام و بود این مرد بسیار روزه دارنده فقال ان شئت فصم وان شئت فافطر پس گفت آنحضرت اگر میخواهی روزه دار و اگر میخواهی افطار کن ظاهر آنست که سخن در روزه فرض است و افطار هر دو برابر
بود و این حدیث دلیل است بر جواز صیام در سفر و تخییر میان وی و افطار متفق علیه وعن ابی سعید الخدری قال غزونا مع رسول الله گفت غزا کردیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لست
عشرة مضت من شهر رمضان وقت شانزده شب که گذشته بود از رمضان فمنا من صام ومنا من افطر پس بعضی از ما کسی بود که روزه داشت و بعضی از ما کسی بود که افطار کرد فلم یعب
الصائم علی المفطر ولا المفطر علی الصائم پس عیب نکرفت روزه دار بر افطار کننده و نه افطار کننده بر روزه دار این حدیث نیز ظاهر در تخییر و مساوات است مگر آنکه عدم عیب بجهت اصل جواز دارند اگرچه یکی از آنها
افضل باشد رواه مسلم وعن جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت جابر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فی سفر در سفری فرای زحاما پس دید آنحضرت انبوهی مردم را و رجلا
قد ظلل علیه و دید مردی را که تحقیق سایه کرده شده است بر وی بخیمه مانند آن از شدت عطش و حرارت صوم بحال خود آمدن کنایت است از ایستادن مردم بر سر او و گرد برگرد او فقال ما هذا پس پرسید آنحضرت چیست
این انبوهی و این سایه کردن و سبب آن چیست قالوا صائم گفتند این مرد روزه دار است که بجهت غایت ضعف افتاده است فقال پس گفت آنحضرت لیس من البر الصیام فی السفر نیست از نیکی روزه داشتن
در سفر یعنی تا این سرحد که برسد روزه داشتن نیک نیست و افطار افضل است متفق علیه وعن انس رضی الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی السفر بودیم ما با آنحضرت در سفری
فمنا الصائم ومنا المفطر پس بعضی از ما روزه دار بودند و بعضی از ما افطار کننده فنزلنا منزلا فی یوم حار پس فرود آمدیم منزلی را در روز گرم فسقط الصوامون پس افتادند روزه داران وقام المفطرون
و بر پا ایستادند افطار کنندگان فضربوا الابنیة پس زدند خیمه ها را وسقوا الرکاب و آب دادند شتران را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذهب المفطرون الیوم بالاجر بردند
افطار کنندگان امروز اجر و ثواب را و این دلیل است که فطر با قوت افضل است از صوم با عجز کذا قیل گفت بنده ضعیف سامحه الله که در قول وی الیوم ایماست بآن که افضلیت فطر بجهت خدمتگاری مفطران است مر صائمان را نه
علی الاطلاق فافهم و در حدیث دلیل است بر آنکه خدمت صالحان افضل از نوافل است ذکره الشیخ فی العوارف متفق علیه وعن ابن عباس قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة
بیرون آمد آنحضرت از مدینه بمکه یعنی بسال فتح مکه فصام پس روزه داشت در راه حتی بلغ عسفان تا آنکه رسید عسفان را بضم عین و سکون سین مهملتین و فا نام موضعی است بر دو مرحله از مکه و وی چاهها است شیرین آب
ثم دعا بماء پس طلبید آنحضرت آب را فرفعه الی یده پس برداشت آب را تا نهایت درازی دست خود لیراه الناس تا ببینند آن را مردم فافطر پس آب خورد و روزه بگشاد حتی قدم مکة تا آنکه قدم آورد بمکه
وذلک فی رمضان و این واقعه در رمضان بود و مشهور آنست که بر آمدن آنحضرت از مدینه دهم رمضان بود و در آمدن بمکه و فتح آن بستم وکان ابن عباس یقول و بود ابن عباس که میگفت قد صام رسول الله
بتحقیق روزه داشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در سفر و افطر و افطار کرده است یعنی هر دو وجه عمل فرموده فمن شاء صام ومن شاء افطر پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار
کند یعنی هر دو برابر است و بنده مخیر است متفق علیه وفی روایة لمسلم عن جابر و در روایتی مر مسلم را از جابر چنین آمده است انه شرب بعد العصر که آنحضرت آب نوشید بعد از نماز دیگر الفصل
الثانی عن انس بن مالک الکعبی صحابیست غیر انس بن مالک مشهور گفته اند که در میان صحابه نیست دو کس که نام ایشان انس است الا همان انس بن مالک این و کس دیگر انس بن مالک را یک حدیث است
در صوم مسافر و حامل و مرضع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وضع عن المسافر شطر الصلوة بدرستیکه خدای تعالی نهاده است از مسافر یعنی اسقاط کرده است فرضیت آن را از ذمه وی
نصف نماز که چهار رکعتی بوده که آورده والصوم عن المسافر و نهاده است وجوب روزه را از ذمه مسافر وعن المرضع والحبلی و نهاده است روزه را از زن شیر دهنده و آبستن ادا و افطار مرضع و حبلی را

بر تقدیر یست که اگر زیان کند بچه را یا نفس ایشان را و مراد بمرضع دایه است که بحکم عقد اجاره ارضاع بر وی لازم شده است اما بر وی ارضاع لازم نیست اگر استیلاع آرد جرش نتوان آورد مگر آنکه پدیدش فقیر باشد یا مرضع نیابد این چنین است مذهب ما رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وابن ماجة وعن سلمة بن محبق بضم میم وفتح حاء مهمله وتشدید موحده مفتوحه در آخر قاف و بکسر با نیز گفته اند ولیکن محدثان بفتح با میخوانند صحابیست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من كان له حمولة تأوي الى شبع کسیکه باشد مر او را مرکبی که برساند او را بمنزل در حالت یسری و آسانی وحموله بفتح حا چیزیکه بر داشته شود با بر وی شتر باشد یا خر یا جز آن یعنی مرکب فليصم رمضان حيث ادركه پس باید که روزه دارد رمضان را هر جا که دریابد رمضان او را یا دریابد او رمضان را ازین حدیث معلوم میشود که بر تقدیر آسایش و آسانی در سفر روزه باید داشت و امر در وی محمول بر ندب و استحباب است و الا افطار جائز است در سفر اگرچه مشقت نبود و اجماع برین حدیث سخن بجهت ضعف بعضی رجال است که اسناد کرده اند ذکره الشیخ ابن حجر رواه ابو داؤد الفصل الثالث عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج عام الفتح الى مكة في رمضان روایت است از جابر که آن حضرت بیرون آمد در سال فتح بسوی مکه در رمضان فصام پس روزه داشت در راه حتى بلغ كراع الغميم بضم کاف و تخفیف را و فتح غین معجمه تا رسید این موضع را که میان مکه و مدینه است نزدیک بعسفان بر سه میل از وی فصام الناس پس روزه داشتند مردمان ثم دعا بقدح من ماء فرفعه حتى نظر الناس اليه باز طلبید قدحی از آب پس بر داشت قدح را حتی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قدح ثم شرب پس نوشید آب را فقيل له بعد ذلك ان بعض الناس قد صام پس گفته شد مر آن حضرت را بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی بر روزه ماندند و افطار نکردند با این معنی و روزه گرفته باشند فقال پس گفت آن حضرت اولئك العصاة اولئك العصاة آنجماعت نافرمانی کنندگان اند آنجماعت نافرمانی کنندگان اند تکرار فرمود از برای تاکید در زجر و تشدید بدیشان زیرا که مخالفت کردند فعل رسول صلی الله علیه وسلم را و قبول نکردند رخصت خدا را عز و جل و وارد شده است که خدا دوست دارد که گرفته شود رخصتهای وی را چنانچه دوست میدارد که بجا آورده میشود عزیمتهای او و نیز از آن جهت که روزه داشتن حرام است در سفر چنانچه طائفه ظاهریه توهم کرده اند زیرا که تمام راه روزه داشت و چون اینجا آمد افطار کرد رواه مسلم وعن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صائم رمضان في السفر كالمفطر في الحضر روزه دارنده رمضان در سفر مانند افطار کننده است در حضر ازین حدیث معلوم میشود منع از صوم در سفر بر چه منع افطار در حضر و این محمول بر تضرر و خوف هلاک در صوم و در بعضی حواشی مذکور است که تشابه در تساوی در آنکه یکی تارک رخصت است و یکی تارک عزیمت رواه ابن ماجة وعن حمزة بن عمرو الاسلمي انه قال يا رسول الله اني اجد بي قوة على الصيام في السفر بدرستیکه من می یابم در خود قوت بر روزه داشتن در سفر فهل على جناح پس هست بر من گناه قال گفت هی رخصة من الله این افطار رخصت است از خدا عز و جل فمن اخذ بها فحسن پس کسیکه اخذ کند رخصت را و عمل کند بدان پس نیکست نظر بشهود کرم و تیسیر الهی و عجز و ضعف خود چنانچه گذشت ومن احب ان يصوم فلا جناح عليه و کسیکه دوست دارد که روزه دارد پس نیست گناه بر وی درین اشارتست باولویت افطار رواه مسلم باب القضاء ظاهر آنست که مراد بقضا قضای صوم رمضان باشد و اگر مراد از آن عام تر باشد نیز صورت دارد و افطار صوم رمضان را حکم است اگر ناسیا باشد نه قضا است و نه کفارت و اگر متعمد باشد بعذر کفارتست و قضا و در ابواب سابق حکم آن گذشت و اگر بعذر باشد چنانچه سفر و مرض در آنجا قضا است الفصل الاول عن عائشة قالت كان يكون علي الصوم من رمضان گفت عائشه بود شان که میبود بر ذمه من روزه از رمضان که نخورده بودم فما استطيع ان اقضي الا في شعبان پس نمیتوانستم که قضا کنم مگر در شعبان یعنی تاخیر میکردم قضا را تا آخر سال قال گفت یحیی بن سعید تعني الشغل من النبي او بالنبي صلى الله عليه وسلم یعنی منع میکرد عائشه را از قضای آن مهمای دیگر مشغولی که صادر میشد از جانب آن حضرت از جهت طلب کردن وی صلی الله علیه وسلم استمتاع از وی رضی الله عنها یا از جانب عائشه بمشتهی بودن مهمای مر آنحضرت را و آنحضرت در شعبان و اکثر وی بلکه کل وی روزه میداشت درین میان عائشه فرصت مییافت و روزه قضا میکرد متفق عليه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحل للمرأة ان تصوم وزوجها شاهد الا باذنه روا نیست مر زن را که روزه دارد در حال آنکه شوهر وی حاضر است مگر بدستوری شوهر و این شامل است ابتدای صوم را و افطار را بعد از صوم و درین هنگام قضا میکند بر مذهب ابی حنیفه و هر که موافق است با وی در قضای صوم نفل بعد از نقض آن پس صحیح باشد ذکر این حدیث در باب قضای صوم یا مراد در ترجمه باب قضای صوم است وجودا یا عدما پس موافق باشد بر مذهب شافعی و هر که با اوست در عدم وجوب قضای آن فافهم ولا تأذن في بيته الا باذنه و اذن نکند زن هیچ کسی را بدر آمدن در خانه شوهر مگر باذن وی اگرچه محرم باشد رواه مسلم وعن معاذة العدوية انها قالت لعائشة ما بال الحائض تقضي الصوم ولا تقضي الصلوة روایت است از معاذه عدویه که تابعیه ثقه است و کنیت او ام الصهبا است که وی گفت عائشه را که چیست حال حائض که قضا میکند روزه را که در ایام حیض خورده است و قضا نمیکند نماز را با وجود آنکه هر دو فرض اند ساقط شده اند در آن بعذر حیض قالت عائشة كان يصيبنا ذلك گفت عائشه که میرسید ما را آن یعنی حیض فنؤمر بقضاء الصوم پس امر کرده میشدیم بقضای صوم ولا نؤمر بقضاء الصلوة و امر کرده نمیشدیم بقضای نماز یعنی این امر تعبدی است که شارع بدان حکم کرده است علت آن پرسیدن حاجت نیست اگرچه ممکن بود که گفتی که قضای نماز حرج و مشقت تمام است باین سبب قضای آن واجب نشد اما عائشه را گفتگو برین نیست شاید که وی میگفت ما را حرج نیست و مشقتی نی و اشارت کرد که در احکام شرع علت طلب کردن حاجت نیست حکم شارع است هر چه فرماید باید کرد رواه مسلم وعن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات وعليه صوم صام عنه وليه کسیکه بمیرد و بر وی صومی است که قضا نکرده آنرا روزه دارد از جانب وی ولی وی متفق عليه بدانکه اختلاف کرده اند علما در کسیکه مرد و بر وی صوم واجب بود قومی بدان رفته اند که جائز است که روزه دارد از وی ولی وی و باین قول قائل است امام احمد و شافعی در قول و تصحیح کرده است آنرا نووی از جهت تمسک بظاهر این حدیث و بعضی شافعیه میگویند که مخیر است ولی میان صوم و طعام و جمهور علما بر آنند که جائز است و متعین است اطعام از ترکه فدیه میگویند و باین قائل شده امام ابو حنیفه و مالک و شافعی در اصح قولین نزد اکثر اصحاب وی پس نزد مالک اگر وصیت کند میت پس گرفته میشود از ثلث مال و نزد شافعی وصیت کند یا نکند پس گرفته میشود از کل مال و تاویل کرده اند این حدیث را بآنکه مراد بصوم ولی اطعام و تخییر اوست و این تاویل بعیدست مگر آنکه ثابت شود بدلائل دیگر که فدیه واجب است و صوم مردود است متفق عليه الفصل الثاني عن نافع عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من مات وعليه صيام رمضان فليطعم عنه مكان كل يوم مسكينا کسیکه بمیرد و بر وی روزه رمضان باشد پس باید که خورانیده شود از جانب وی بجای هر روزه یک مسکین را این حدیث متمسک جمهور است و غالبا این ناسخ اول است یا اول مأول است بر چنانکه گفته شد رواه الترمذي وقال الصحيح انه موقوف على ابن عمر و گفت ترمذی صحیح آنست که این موقوف است بر

ابن عمر و قول اوست اما این موقوف در حکم مرفوع است زیرا که تقدیر کفارت بی سماع از شارع درست نباشد الفصل الثالث عن مالك بلغه ان ابن عمر كان يسأل روایتست از امام مالک رسیده است او را که
ابن عمر بود که پرسیده میشد هل یصوم احد عن احد او یصلی احد عن احد آیا روزه دارد یکی از جانب دیگری و نماز گذارد یکی از جانب دیگری فیقول لا یصوم احد عن احد ولا یصلی احد عن احد پس گفت
ابن عمر که روزه ندارد یکی از دیگری و نماز گذارد یکی از دیگری که ادای فرض وی شود اما در روزه و نماز گذاردن ثواب آن را به دیگری بخشیدن اختلافست و صحیح جواز است رواه فی الموطا باب صیام التطوع
تطوع از طوع است بمعنی طاعت و فرمانبرداری کردن و توربشتی گفته که تطوع توانائی نمودن و آنچه نه فرض باشد آوردن در عبادت نافله را تطوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع مینماید و طاعت میکند بی آنکه شارع
او را تکلیف کند الفصل الاول عن عائشة قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم گفت عائشه بود آنحضرت که روزه میداشت
تا آنکه میگفتیم که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم که دیگر صوم نخواهد داشت و نقول در هر دو جا بتا فوقانیه نیز روایت است یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب و مقصود آنست که عادت شریف آن حضرت
در روزه نفل دوام و استمرار نبود و کاهی چندان متصل روزه میداشت تا آنکه مردم گمان میبردند که هرگز افطار نخواهد کرد و کاهی چندان افطار میکرد که گمان میبردند که هرگز روزه نخواهد داشت و هم عائشه میگوید و ما رأيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط الا رمضان و ندیدم من آن حضرت را در هیچ ماهی که کامل و تمام کرده باشد مگر روزه رمضان را و ما رأيته في شهر اكثر منه صياما في شعبان
و ندیدم آن حضرت را در هیچ ماهی بیشتر روزه دارنده از شعبان یعنی آن مقدار که در شعبان روزه میداشت در هیچ ماه دیگر نمیداشت چنانکه گفت وفي رواية قالت و در روایتی چنین آمده است که گفت عائشه كان
يصوم شعبان كله بود آنحضرت روزه میداشت شعبان همه شعبان را و چون در اینجا مبالغه بود باعتبار افاقه اکثر استعمال کل و دادن اکثر را حکم کل گفت كان يصوم شعبان الا قليلا بود آنحضرت که
روزه میداشت شعبان را مگر اندکی و بعضی میگویند معنی عبارت این است که کاهی تمام شعبان را روزه میداشت و کاهی اکثر آن را و این معنی بهتر است خصوصا بر تقدیر روایت وكان بواو در ثانی فافهم متفق
عليه وعن عبد الله بن شقيق از کبار تابعین و ثقات ایشانست قال قلت لعائشة اكان النبي گفتم عائشه را آیا بود پیغمبر صلى الله عليه وسلم يصوم شهرا كله روزه میداشت
هیچ ماهی را همه ماه قالت ما علمته صام شهرا كله الا رمضان گفت عائشه نمیدانم من آن حضرت را که روزه داشته باشد ماهی را همه مگر رمضان را ولا افطره كله حتى يصوم منه و ندانم آن حضرت
که افطار کرده باشد ماهی را همه تا آنکه روزه میداشت بعض آن ماه را یعنی هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت و هیچ ماهی را تمام بی روزه هم نمیگذاشت حتى مضى لسبيله تا آنکه گذشت آن حضرت در راه خود کنایت است
از موت و اشارت بآنکه بودن آن حضرت در دنیا و توقف وی برای ادای رسالت و تبلیغ احکام بود و سعی وی همیشه در راه آخرت و توجه به آن عالم بود کار تمام کرد و در گذشت رواه مسلم وعن عمران بن
حصين بضم حا و فتح صاد مهملتین صحابی مشهور است تا سی سال بر بستر بیماری افتاده بود و فرشتگان را میدید و بر وی سلام میکردند آورده اند که یکبار داغ سوخت پس از دیدن ملائکه محجوب گشت عن النبي
روایت میکند از پیغمبر صلى الله عليه وسلم انه سأله که آن حضرت سؤال کرد عمران را او سأل رجلا وهو يسمع یا سؤال کرد مردی را و عمران میشنید شک از راوی است و در صورت حال بر تقدیر سؤال آن حضرت
صلى الله عليه وسلم از غیر عمران فقال يا ابا فلان پس گفت ای ابو فلان کنایت از کنیت وی است مثل ابو محمد یا ابو عبدالله بخصوص کنیت او را نگفتند چنانکه اکثر که خطاب میکنند و میگویند ای فلان یا فلان کس یا کنیت نداشت او
یا ابو فلان علی الاطلاق بکنیت ذکر کرده اند یا آنحضرت کنیت او را ذکر کرده باشد راوی فراموش کرده والله اعلم اما صمت من سرر شعبان آیا روزه نداشتی تو از آخر شعبان قال لا گفت نداشته ام قال گفت
آنحضرت فاذا افطرت پس چون افطار کنی یعنی فارغ شوی از رمضان فصم يومين پس روزه دار دو روز را گویا که آن مرد نذر کرده بود یا عادت داشت دو روز روزه داشتن از آخر ماه و چون شنید نهی از تقدیم رمضان بصوم
یک دو روز چنانکه در فصل اول از باب رؤية الهلال گذشت باز کشید خود را از آن منذور و معتاد پس بیان کرد آنحضرت که روزه منذور و معتاد منهی عنه نیست باید داشت و اگر فوت شد قضا باید کرد و سرر بفتح سین و
راء و بکسر وی و بعضی بضم نیز گفته اند و نقع را بمعنی اول ماه و وسط و آخر ماه بیاید چنانکه در قاموس گفته است پس بعضی گفته اند که اینجا معنی اول یا اوسط است زیرا که صوم آخر شعبان نهی واقع شده است و تحقیق آن است که
سرر و سرار گفته نمی شود مگر بر روز آخر ماه که قمر در شب آنها مستتر و پوشیده میشود و توجیه آن است که گفته شد متفق عليه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الصيام
بعد رمضان شهر الله المحرم فاضل ترین روزه ها بعد از روزه رمضان روزه ماه خدا است که محرم است بعضی میگویند که مراد به ماه محرم روز عاشورا است که روز اعظم است و مؤید آنست حدیث آینده
از ابن عباس و اضافت برای تشریف است نه برای تخصیص و اگر تمام محرم مراد دارند محل استفسار میشود که چون ماه محرم افضل و اشرف بود چرا در ماه شعبان تمام یا اکثر روزه میداشتند نه در محرم جواب داده میشود که شاید
فضل آن در آخر ظاهر شد یا از صوم ماه محرم مانعی پیدا میشد وافضل الصلوة بعد الفريضة صلوة الليل و فاضل ترین نمازها بعد از نماز فرض نماز شب است که نماز تهجد است افضلیت آن از حیثیت
تعب و مشقت و وجود اخلاص و اما افضلیت سنن رواتب با ترتیبی که در آنها است چنانکه در مذهب حنفیه و اکثر شافعیه است از جهت تاکد منافات با آن ندارد و بیان ترتیب نوافل رواتب و افضلیت
بتفصیل در شرح مذکور است رواه مسلم وعن ابن عباس قال ما رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يتحرى صيام يوم فضله على غيره الا هذا اليوم يوم عاشوراء گفت ابن عباس
ندیدم من آن حضرت را که طلب میکرد روزه روزی را که تفضیل میداد آن روز را بصوم آن روز بر غیر وی مگر این روز که روز عاشورا است وهذا الشهر و مگر صوم این ماه را یعنی شهر رمضان و تحری قصد کردن
و طلب کردن چیزی که احری است یعنی سزاوارتر است و مخالف ظاهر عاشورا نام روز دهم از محرم است و بعضی توهم کرده که نام روز نهم است این خطا است و وجه توهم و تخطیه هر دو در شرح مذکور است و گفته اند که
افضلیت روز عاشورا مبنی بر فهم ابن عباس است که وی از حال و مقال آن حضرت صلى الله عليه وسلم این چنین فهمیده و در باب ثبت الا روز عرفه افضل از یوم عاشورا است بلکه از سایر ایام غیر جمعه که در فضیلت روز
عرفه و جمعه از یکدیگر اختلاف است و بتحقیق وارد شده است که صوم عاشورا برابر صوم یکسال و صوم عرفه برابر دو سال است متفق عليه وعنه قال حين صام رسول الله صلى الله عليه و
سلم يوم عاشوراء وامر بصيامه و هم از ابن عباس است که گفت هنگامی که روزه داشت آن حضرت روز عاشورا و امر کرد مردم را بروزه داشتن روز عاشورا قالوا گفتند اصحاب يا رسول الله انه يوم
يعظمه اليهود والنصارى بدرستیکه روز عاشورا روزیست که بزرگ میدارند او را یهود و نصاری فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لئن بقيت الى قابل لاصومن
التاسع اگر باقی بمانم تا سال آینده هر آینه روزه دارم روز نهم را از محرم تنها یا با یوم عاشورا و این ظاهرتر است از برای اظهار مخالفت با اهل کتاب پس باقی نماند آن حضرت تا سال آینده و قبل وفات یافت

ونه بیع الاول همین سال پس صوم یوم تاسع سنت باشد اگرچه روزه نداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت عزم آنحضرت بر آن و مراتب صوم محرم سه است افضل آنست که روزه دارد روز نهم و دهم و یازدهم
همچنین آمده است در حدیث احمد و بزاز از ابن عباس دوم نهم و دهم سوم دهم تنها رواه مسلم وعن ام الفضل بنت الحارث روایت است از ام الفضل بنت الحارث که ام ابن عباس است و نامش لبابه است و خواهر
ام المؤمنین میمونه است و ام عبدالله بن عباس نیز هست مشهور بام الفضل شده و کنیت یافت بان ان ناسا تماروا عندها یوم عرفة فی صیام رسول الله که بعضی مردم شک کردند و نزاع نمودند روز عرفه
در روزه داشتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که آنحضرت بروزه است یا نه فقال بعضهم هو صائم وقال بعضهم لیس بصائم پس گفتند بعضی که آنحضرت روزه دار است و گفتند بعضی که روزه دار نیست میمونه
میگوید رضی الله عنها فارسلت الیه بقدح لبن پس فرستادم نزد حضرت قدح شیر را وهو واقف علی بعیره بعرفة و آنحضرت در وقوف بود بعرفه سوار شتر خود فشربه پس نوشید آن شیر را پس معلوم
شد که روزه نداشت و همچنین نقل کرده اند از فعل ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و ابن عمر گفت روزه نمیدارم من و نهی نیز نمیکنم و عمل سلف نیز بر نیست که مستحب است افطار مر واقفان بعرفات را تا قوت یابند بر وقوف
و دعا و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشته اند بعرفات و ظاهر آنکه حکم مختلف میشود باختلاف احوال در قوت و ضعف و تحقیق وارد شده است در صوم یوم عرفه احادیث که وی تکفیر میکند گناهان سال گذشته را
و آینده را چنانچه بیاید پس مختار آنست که صوم عرفه مستحب است مگر برای حجاج متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم صائما فی العشر قط گفت
عائشه ندیدم من آن حضرت را روزه دارنده در ماه ذی الحجه هرگز رواه مسلم بلکه بتحقیق ثابت شده است در احادیث فضیلت صوم درین ایام و فضیلت مطلق عمل درین عشره در صحیح بخاری آمده که نیست هیچ ایام
فاضلتر از عشره ذی الحجه و آنحضرت نیز دران روزه داشته و این حدیث عائشه منافات با آن ندارد زیراکه وی رضی الله عنها خبر از علم خود داده و گفته که من ندیده ام که آن حضرت صلی الله علیه وسلم روزه داشته پس شاید
که عائشه مطلع نشده باشد بر آن یا آنحضرت را دران اوقات مانعی شده باشد از سفر یا مرض یا غیر آن وعن ابی قتادة رضی الله عنه ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال کیف تصوم
است از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است که مردی آمد آن حضرت را و پرسید چگونه روزه میداری تو فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم من قوله پس خشم آمد آن حضرت ازین گفتن آمرد و پرسیدن وی از
حضرت وی که چگونه روزه میداری چه حق سوال آن بود که سوال میکرد از حال خود که بگوید کیف اصوم تا جواب میکرد آن حضرت آنچه موافق حال وی می بود نه آنکه از حال آن حضرت سوال کند و در فعل آن حضرت در قلت
و کثرت اسرار و مصالح است که مجال دیگران صلاحیت ندارد و وی صلی الله علیه وسلم مشغول بود بمصالح مسلمانان و حقوق ازواج و اضیاف فلما رای عمر غضبه قال پس چون دید عمر خشم آنحضرت را گفت
رضینا بالله ربا راضی شدیم بخدا که پروردگار ماست وبالاسلام دینا و راضی شدیم باسلام که دین ماست وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا و راضی شدیم بمحمد که پیغمبر ماست تا آخر این
کلمات را در کتاب الایمان ذکر کرده شد نعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله پناه میجوییم بخدا از غضب خدا و رسول خدا فجعل عمر یردد هذا الکلام پس در ایستاد عمر رضی الله عنه
که تکرار میکرد این کلام را حتی سکن غضبه تا آنکه آرام یافت غضب آن حضرت بعد از آن سوال کرد عمر رضی الله عنه از آنچه آمرد میپرسید بتفصیل بوجه ادب و نیاز فقال عمر پس گفت عمر یا رسول الله
کیف من یصوم الدهر کله چگونه است حال کسیکه روزه دارد در همه روزگار و همیشه قال لا صام ولا افطر گفت آن حضرت نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد او قال لم یصم ولم یفطر
شک از اوست اما عدم افطار خود ظاهر است و اما در توجیه عدم صوم اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقص اجر اوست بر صوم و بعضی گفته اند از جهت
استلزام آن صوم ایام منهیه را و بعضی گفته اند از جهت زبان زده شدن شخص میان مشقت و القای نفس در تهلکه و عجز از جهاد و ادای حقوق دیگر و این توجیهات مخصوص میگردد بنهی بکسیکه افطار نکند در ایام
منهیه و بکسیکه متضرر گردد و ضعیف شود و لهذا جماعتی از ائمه بجواز آن رفته اند مر کسی را که حالش خلاف آن بود و استدلال کرده اند بانچه محکی است از بعضی صحابه مثل ابی طلحه انصاری و حمزه بن عمرو اسلمی و آن حضرت
صلی الله علیه وسلم نیز مقرر داشت ایشان را بدان و منقول است از بسیاری از تابعین و جز ایشان و بعضی گفته اند که معنی وی آنست که کسی که عادت کرد و خو گرفت بآن زایل میگردد کلفت و مشقت که مدار
اجر و ثواب بر آنست که مقصود از شرعیت صوم است و این وجه بر عکس آنست که افاده کرده وجه اول از وقوع در کلفت و مشقت والله اعلم قال گفت عمر کیف من یصوم یومین ویفطر یوما
چگونه است حال کسیکه روزه دارد دو روز و افطار کند یک روز قال گفت آنحضرت ویطیق ذلک احد آیا طاقت دارد آن را هیچ یکی که این نیز دشوار است و مشقت تمام دارد و مقصود و اندکه این
از قبول و رضا و ازین کلام ظاهر میشود که سبب در عدم قبول صوم دهر و لهم همین وقوع در مشقت و کلفت است قال گفت عمر کیف من یصوم یوما ویفطر یوما چگونه است حال کسیکه روزه دارد
روزی و افطار کند روزی دیگر قال گفت آن حضرت ذلک صوم داؤد این روزه داود پیغمبر است علیه السلام که یک روز روزه میداشت و یک روز افطار میکرد و این فضیلتی و کمالی دارد که در وی
نوعی از توسط و اعتدال است و لیکن این نیز مشقتی دارد و چنانکه سیاق حدیث بدان مشعر است قال گفت عمر کیف من یصوم یوما ویفطر یومین چگونه است حال کسیکه روزه دارد یک روز و
افطار کند دو روز قال گفت آنحضرت وددت انی طوقت ذلک دوست میدارم که طاقت و قوت داده شوم آنرا و مانع نیاید مرا از ان حقوق و مصالح و درین عبارت اشارتست
که این در طاقت و طبیعت من نیست مگر آنکه حق تعالی طاقت و قوت دهد مرا بران و غرض تبعید و در این [illegible] است نیز ثم قال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثلث
من کل شهر ورمضان الی رمضان بس است یا اولی و الیق است سه روزه از هر ماه و رمضان تا رمضان دیگر و ذکر الی رمضان برای افاده دوام و استمرار آن است و گویا است بانکه
گویا روزه متصل است همیشه چنانکه فرمود فهذا صیام الدهر کله پس این است روزه تمام روزگار و همیشه وصیام یوم عرفة احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله والسنة
التی بعده و روزه روز عرفه را مزد و ثواب چشم دارم معتمد بر فضل خدا که تکفیر کننده گناه سالی را که پیش از وست یعنی بخشد گناهانرا که دران سال کرده است و تکفیر کند گناه سالی را که بعد از وست باین معنی که
نگاه دارد از گناهان صدور وی یا اگر واقع شود گناهان دروی بخشیده شود وصیام یوم عاشوراء احتسب علی الله ان یکفر السنة التی قبله و روزه عاشورا چشم دارم که تکفیر کند گناهان سالی را
که پیش از وست و گفته اند که مزیت فضیلت صوم عرفه را بر صوم عاشورا نکته آنست که صوم یوم عرفه از شریعت محمد است صلی الله علیه وسلم و صوم یوم عاشورا از شریعت موسی علیه السلام است
رواه مسلم وعنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صوم الاثنین و هم از ابی قتاده است که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از روزه روز دوشنبه گفت فرستاده

شده است و حمل بر این احتمال دارد که سوال از سبب روزه داشتن آن حضرت باشد روز دوشنبه یا از سبب استحباب روزه داشتن است درین روز بر تقدیر سبب آن شکر نعمت وجود آن حضرت و وجود دین
و شریعت اوست رواه مسلم وعن معاذة العدوية انها سألت عائشة اكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم من كل شهر ثلثة ايام روايت است از معاذه که وی
پرسید عائشه را آیا بود آنحضرت که روزه میداشت از هر ماه سه روز قالت نعم گفت عائشه آری میبود معاذه فقلت لها من اى ايام الشهر كان يصوم پس گفتم مر عائشه را از کدام روزهای ماه
سه روزه میداشت قالت گفت عائشه لم يكن يبالي من اى ايام الشهر يصوم نبود آنحضرت که باک میداشت از کدام روزهای ماه روزه میداشت رواه مسلم ازین حدیث معلوم میشود که
سه روزه داشتن از هر ماه در هر سه روز که باشد کفایت میکند و تقیید بسیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیست ولیکن اکثر احادیث و آثار دران واقع شده است پس این احب و افضل باشد و طرق دیگر در صوم
سه روز از هر ماه نیز از سلف منقول است مجموع اقوال ده است در شرح آنرا بیان کرده ام رواه مسلم وعن ابى ايوب الانصارى صحابی بزرگ است و نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدای هجرت در منزل
وی بود از وی آمده است انه حدثه که وی حدیث کرد راوی خود را یا حدیث کرد حدیث را که این است ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال گفت
آنحضرت کسی که روزه دارد رمضان را پس تابع گرداند آنرا شش روزه را از شوال كان كصيام الدهر كله باشد همچو روزه روزگار همیشه رواه مسلم وعن ابى سعيد الخدرى قال نهى رسول الله
صلى الله عليه وسلم عن صوم يوم الفطر والنحر نهی کرد آن حضرت از روزه داشتن روز عید فطر و روز عید نحر که عید قربان است این متفق علیه است میان ائمه و نزد اکثر ایشان نذر نیز وا نمیشود و نزد ما
نذر جائز است و قضا کرده شود در روز دیگر متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صوم في يومين الفطر والاضحى نیست روزه در دو روز یکی روز عید فطر و دیگر
روز عید اضحی که عید نحر است و در حقیقت نهی در روزه هاء وی روزه داشتن در وی نیست وتحقيقه في اصول الفقه متفق عليه وعن نبيشة بضم نون و بفتح موحده و سکون تحتانیه و بشین معجمه الهذلى بضم ها و فتح
ذال معجمه منسوب بهذیل بن مدرکة بن الیاس صحابیست و نبیشة الخیر میگویند قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايام التشريق ايام اكل وشرب روزهای تشریق که سه روز است بعد
از روز عید یازدهم و دوازدهم و سیزدهم روزهای خوردن و نوشیدنست و آنها را ایام ضیافت الله نیز میگویند و تشریق در لغت خشک کردن گوشت است که در آن ایام میکنند و نیز ذبح هدی در وقت
طلوع آفتاب میکنند وذكر الله و ایام ذکر خداست یعنی باوجود اکل و شرب غافل از ذکر خدا نباشند چنانکه در قرآن فرمود واذكروا الله في ايام معدودات و ذکر خدا درین ایام تفسیر کرده اند بتکبیرات بعد
از نماز و نزد ذبح قربانیها و رمی جمار و جز آن چنانکه در کتاب الحج بیاید رواه مسلم وعن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصوم احدكم يوم الجمعة روزه ندارد
یکی از شما روز جمعه الا ان يصوم قبله او يصوم بعده مگر آنکه روزه دارد پیش از روز جمعه یا روزه دارد بعد از وی یعنی تنها روز جمعه روزه ندارد بلکه روزه دیگر که روز پنجشنبه باشد یا روز شنبه با وی ضم
کند و اگر هر دو روز روزه دارد بهتر است متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تختصوا ليلة الجمعة بقيام من بين الليالي مخصوص نگردانید شب جمعه را بشب خیزی از
میان شبها ولا تختصوا يوم الجمعة بصيام من بين الايام و مخصوص نگردانید روز جمعه را بروزه داشتن از میان روزها الا ان يكون في صوم يصومه احدكم مگر آنکه باشد روز جمعه در روزی
که روزه میدارد یکی از شما بنذر یا عادت چنانکه روز نهم یا یازدهم مثلا عادت کرده یا نذر کرده است اتفاقا روز جمعه دران تاریخ واقع شده باین قدر تنها روز جمعه داشتن منع نیست رواه مسلم
بدانکه در نهی از صیام یوم جمعه تنها حدیث صحیح وارد شده و در توجیه آن علما را اقوال است و ذکر آن موجب تطویل و در شرح استیفای آن کرده شده است و اقرب وجوه آنست که گفته اند که در انفراد جمعه بصوم
مشابهت است بیهود و نصاری که روزی معین را تعظیم میکنند و بعبادت و طاعت مخصوص گردانند چنانکه یهود السبت را و نصاری یوم الاحد را و آنچه در شرع از تعظیم و تخصیص وی واقع شده است آن ثابت است
و موهم معنی نیست اما ما را از پیش خود تعظیم و تخصیص نباید کرد وكذا قالوا گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که سبب نهی آنست که بنده را باید که در همه اوقات بعبادت و طاعت مشغول باشد و دائم متعرض نفحات
الهی عز اسمه باشد و وقت را مخصوص ساختن و در اوقات دیگر معطل بودن چیزی نیست و این معنی بنهی از تخصیص شب جمعه بقیام مناسب تر است كما لا يخفى على المتفطن فافهم والله اعلم و از امام مالک نقل کرده اند
که در موطا گفته است نشنیدم من هیچ احدی از اهل علم و فقه از آنها که اقتدا بایشان توان کرد که نهی کرده باشند از صوم جمعه تنها و دیدم بعضی از ایشان را که روز جمعه تنها روزه میداشت و بدان تحری میکرد و شیخ محی الدین
نووی گفته اینکه مالک گفته است رای اوست و رای غیر وی مخالف نیست و سنت مقدم است برای او و رای غیر او و بتحقیق ثابت شده است نهی از صوم یوم جمعه تنها و وارد شده حدیث صحیح در آن پس متعین است
قائل شدن بآن و مالک معذور است که او را حدیث نرسید و داودی از اصحاب مالک گفته که نرسید این حدیث مالک را و اگر میرسید مخالفت آن نمیکرد والله اعلم وعن ابى سعيد الخدرى قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من صام يوما في سبيل الله بعد الله وجهه عن النار سبعين خريفا کسیکه روزه دارد یک روز در راه خدای تعالی دور دارد خدای تعالی روی او را از آتش دوزخ مقدار
مسافت هفتاد ساله راه که مراد بدان جهاد است و در فضل صوم با جهاد احادیث آمده و طیبی گفته که تواند که مراد بدان لوجه الله باشد و موید نیست آنچه از ابوهریره آمده در آخر باب و خریف سال است و عرب ابتدای سال
بخریف کنند متفق عليه وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لى رسول الله گفت عبد الله بن عمرو گفت مرا پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يا عبد الله الم اخبر انك تصوم النهار
وتقوم الليل ای عبد الله آیا خبر داده نشده ام من که تو روزه میداری هر روز و بیداری باشی تمام شب و در بیگاه تهجد بدی سلطنتی است که مخفی نیست عبد الله بن عمرو میگوید فقلت بلى پس گفتم من بلی یا
رسول الله همچنین است که میفرمائی قال فلا تفعل گفت آنحضرت پس اگر اینچنین است مکن صم وافطر هم روزه دار و هم افطار کن وقم ونم و شب برخیز و خواب هم کن فان لجسدك عليك حقا
بدرستیکه مر تن ترا بر تو حق است که بسیار در تعب نیندازی و بیمار نشوی و هلاک نکردی وان لعينك عليك حقا و بدرستیکه مر چشم ترا بر تو حق است و گاهی خواب هم کنی چشم را آرام دهی وان لزوجك عليك
حقا و بدرستیکه مر زن ترا بر تو حق است و زوج بر مرأة بغیر الطلاق میکنند و زوجه نیز وان لزورك عليك حقا و بدرستیکه مر زیارت کنندگان و مهمانان ترا بر تو حق است که بدیدن تو بیایند که با ایشان سخنی کنی
و صحبتی داری و با ایشان طعامی بخوری و زور بفتح زا و سکون واو جمع زائر چنانکه رکب جمع راکب لا صام من صام الدهر روزه نداشت کسیکه روزه داشت همیشه و در این سخن در حدیث ابی قتاده گذشت
صوم ثلثة ايام من كل شهر صوم الدهر كله روزه سه روز از ماه در حکم روزه روزگار است همیشه صم كل شهر ثلثة ايام روزه دار در هر ماه سه روز واقرأ القرآن في كل شهر و بخوان قرآن را در هر ماه

قلت انی اطیق اکثر من ذلک گفتم بدرستیکه من طاقت و قوت دارم بیشتر ازین در روزه و قرآن قال گفت آنحضرت صم افضل الصوم صوم داود روزه دار فاضلترین روزه که روزهٔ داود است ع صیام
یوم وافطار یوم روزه یکروز و افطار یکروز واقرء فی کل سبع لیال مرة و بخوان و ختم کن قرآن را در هفت شب یکبار ولا تزد علی ذلک و زیاده مکن بران در روزه و در قرآن متفق علیه
و ترمذی و ابوداود و نسائی و ابن ماجه نیز روایت کرده اند باختلاف الفاظ پس این حدیث در همه صحاح مروی باشد الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یصوم الاثنین والخمیس بود آنحضرت که روزه میداشت روز دوشنبه و پنجشنبه رواه الترمذی والنسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
تعرض الاعمال یوم الاثنین والخمیس عرض کرده میشوند اعمال بندگان در درگاه عزت یا بر نویسندگان اعمال از ملائکه روز دوشنبه و پنجشنبه علما گفته اند هر روز و شب میرسد شاید که عرض درین دو روز
میکرده باشند یا هر روز عرض میکنند و درین دو روز نیز مجموع آنچه عرض کرده اند باز میکنند آینده باشند مجملا و مفصلا از جهت حکم و مصالحی که حق تعالی میداند چنانکه عرض اعمال در شب نصف شعبان مثل آن
گفته اند فاحب ان یعرض عملی وانا صائم پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من در حالی که من روزه دار باشم سبب روزه داشتن دوشنبه و پنجشنبه این است و از برای روزه دوشنبه سبب دیگر
نیز در فصل اول در حدیث ابی قتاده معلوم شد فتذکر و اختیار صوم از جهت فضل اوست یا از جهت آنکه معلوم نیست که در کدام ساعت عرض میکنند و صوم مستوعب نهار است و یا از جهت آنکه وی مجمع میشود با دیگر
عملها رواه الترمذی وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا ذر اذا صمت من الشهر ثلثة ایام ای ابوذر چون خواهی که روزه داری از ماه سه روز فصم ثلث عشرة و
اربع عشرة وخمس عشرة پس روزه دار سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم که آنرا ایام بیض گویند یعنی روزها که شبهای آنها روشن اند سابقا معلوم شد که هر سه روز که روزه دار درست و لیکن درین سه روز
افضل است و روایات در وی اکثر و در بعضی آثار در ایام سود یعنی روزها که شبهای آنها سیاه است بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست و نهم باشد نیز آمده است رواه الترمذی والنسائی وعن
عبدالله بن مسعود رض قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من غرة کل شهر ثلثة ایام بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از اول ماه سه روز وقلما
کان یفطر یوم الجمعة واندکی بود که افطار میکرد روز جمعه ظاهر این حدیث مطلق است که روز جمعه تنها مراد باشد یا با روز دیگر فافهم رواه الترمذی والنسائی ورواه ابوداود الی ثلثة ایام
روایت کرده اند تمام این حدیث را ترمذی و نسائی و روایت کرده آنرا ابوداود تا لفظ ثلثة ایام و آخر این حدیث را که قلما کان یفطر یوم الجمعة روایت نکرده وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم من الشهر السبت والاحد والاثنین گفت عائشه بود آنحضرت که روزه میداشت در بعضی احیان از ماهی روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه ومن
الشهر الاخر الثلثاء والاربعاء والخمیس و از ماه دیگر سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و ثلثاء بمد است و بفتح ثاء و ضم آن اول اکثر است و اربعاء مثلثة الباء ممدوده رواه الترمذی وعن ام سلمة
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یامرنی ان اصوم ثلثة ایام من کل شهر گفت ام سلمه که بود آنحضرت که امر میکرد مرا که روزه دارم سه روز از هر ماه اولها الاثنین والخمیس
اول آن سه روز یوم الاثنین بود تا ثلثاء و اربعاء و یوم الخمیس میبود و یا جمعه است و در روایتی والخمیس آمده بکلمه او و چنانچه طبرانی آورده معنی این چنین میشود که مخیر میداشت که ابتدا به دوشنبه کند یا پنجشنبه که هر دو
مشترک اند و روایت کتاب را که بواو است نیز برین معنی حمل میتوان کرد فافهم رواه ابوداود والنسائی وعن مسلم القرشی صحابیست ابو عبدالله مسلم و بعضی گفته اند عبیدالله ابو مسلم قال سألت او
سأل رسول الله گفت پرسیدم من یا گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن صیام الدهر از حکم روزهٔ دهر فقال ان لاهلک علیک حقا پس گفت آنحضرت بدرستیکه مر زن ترا بر تو
حق است و همیشه روزه داشتن سبب ضعف و فتور و قصور را در ادای آن حق است صم رمضان والذی یلیه روزه دار ماه رمضان را و آنکه متصل است برمضان که مراد بآن سته شوال باشد و بعضی گفته اند
ماه شعبان مراد است و چنین است در شرح ابن فرشته وکل اربعاء وخمیس و روزه دار هر چهارشنبه و پنجشنبه فاذا انت قد صمت الدهر کله پس اکنون تو بتحقیق روزه داشتی همه دهر را ازین حدیث معلوم میشود
که حکم بصوم دهر منحصر در حساب بودن حسنه بعشر امثال نیست بلکه شارع بفضل خود ثواب صوم دهر میدهد خواه بآن حساب یا بغیر آن حساب فافهم رواه ابوداود والترمذی وعن ابی هریرة ان رسول الله
روایت است از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن صوم یوم عرفة بعرفة نهی کرد از روزه داشتن روز عرفه در عرفات از جهت مزید مشقت و جهد در ادای وظایف آن چنانکه گذشت
و گویند نهی تنزیهی است نه تحریمی رواه ابوداود وعن عبدالله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله عن اخته الصماء بفتح صاد مهمله و تشدید میم ممدود آن ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
روایت است از عبدالله بن بسر مازنی که صحابی است و پدر او که بسر است هم و مادر وی که عطیه نام دارد و خواهرش که صماء نام دارد و همه صحابی اند روایت میکند از خواهر خود صماء که آنحضرت گفت لا تصوموا یوم
السبت روزه مدارید در روز شنبه را یعنی تنها الا فیما افترض علیکم مگر در چیزی که فرض کرده شده است بر شما اگر چه این افتراض بنذر باشد فان لم یجد احدکم الا لحاء عنبة پس اگر نیابد یکی از شما مگر
پوست درخت انگور لحاء بکسر لام و مد و او عود شجرة یا نیابد مگر چوب درخت فلیمضغه پس باید که بخاید آنرا یعنی افطار کند و بشکند روزه شنبه را که داشته است و اگر طعام نیابد باشد پوست انگور یا چوب
درخت هم بشکند و سبب نهی از صوم سبت لزوم تعظیم او است بصوم و در تعظیم وی تشبه است بیهود اگر چه ایشان روزه نمیدارند بجهت بودن وی عید ایشان و لیکن تعظیم میکنند بانواع دیگر و از حدیث ام سلمه بیاید که
آنحضرت روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه بقصد مخالفت ایشان که ایشان روزه نمیدارند در آن بجهت آنکه عید ایشان است پس در وقتی ترک کردن صوم سبت و احد را تا تعظیم ایشان لازم نیاید و در وقتی دیگر
روزه داشت بقصد مخالفت و جهت مختلف است کذا قیل رواه احمد وابوداود والترمذی وابن ماجه والدارمی وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من صام یوما فی سبیل الله کسیکه روزه دارد یکروز در راه خدا جعل الله بینه وبین النار خندقا میگرداند خدای تعالی میان وی و میان آتش خندقی کما بین السماء والارض بقدر
مسافتی که میان آسمان و زمین است مقصود مبالغه است و این ابلغ است از آنچه در حدیث ابی سعید خدری گذشت بعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا و خندق گوی که گرد باره شهر بکنند معرب
کنده رواه الترمذی وعن عامر بن مسعود اختلاف کرده شده در صحبت وی بعضی او را در صحابه ذکر کرده اند و بعضی در تابعین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الغنیمة
الباردة الصوم فی الشتاء موسم روزه داشتن در زمستان غنیمت بارده است که کنایت است از حصول وی بی تعب و مشقت رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث مرسل و گفته است

ترمذی این حدیث مرسل است این قول ترمذی مبنی است بر بودن وی تابعی نه صحابی و ذکر حدیث ابی هریرة و ذکر کرده شده است حدیث ابی هریره که در اول او است این لفظ ما من ایام احب الی الله فی
باب الاضحیة در باب اضحیه از برای بیان فضیلت عشره ذی الحجه و عمل در آن الفصل الثالث عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قدم المدینة فوجد الیهود صیاما یوم عاشوراء
گفت ابن عباس که آن حضرت قدوم آورد در مدینه را پس یافت یهود را روزه دارنده روز عاشورا فقال لهم رسول الله پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما هذا الیوم الذی تصومونه
چیست این روز که روزه میدارید شما فقالوا هذا یوم عظیم پس گفتند یهود این روزی بزرگ است انجی الله فیه موسی وقومه رستگاری داده است خدای تعالی در وی موسی را علیه السلام و قوم او را وغرق
فرعون وقومه وغرق کرده است فرعون را و قوم او را واغرق بفتح رای مشدده و بکسر رای مخففه نیز روایت است و برین وجه فرعون مرفوعست یعنی غرق شده فرعون فصامه موسی شکرا پس
روزه داشت موسی بجهت شکر این نعمت فنحن نصومه پس روزه میداریم بمتابعت موسی و شکر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فنحن احق واولی بموسی منکم
پس ما سزاوارتر و نزدیکتریم بموسی از شما و درین عبارت اشارت است بآنکه ما که روزه میداریم بموافقت موسی نه بجهت موافقت شما فصامه رسول الله پس روزه داشت در روز عاشورا پیغمبر خدا صلی الله
وسلم وامر بصیامه و امر کرد صحابه را بروزه داشتن این روز اینجا اشکال می آرند که خبر یهود در دیانات غیر مقبول است پس چگونه عمل کرد آن حضرت بخبر ایشان جوابش آنکه شاید که ظاهر شد صدق آن خبر
بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم بتواتر یا بخبر جماعت دیگر که مسلمان بودند از یهود مثل عبدالله بن سلام و جز وی از علمای ایشان یا وحی شد بعد از خبر ایشان متفق علیه وعن ام سلمة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصوم یوم السبت ویوم الاحد گفت ام سلمه بود آن حضرت که روزه میداشت روز شنبه و یکشنبه را اکثر ما یصوم من الایام بیشتر از آنچه روزه
میداشت از روزهای دیگر ویقول و میگفت آن حضرت در سبب روزه داشتن درین دو روز انهما یوما عید للمشرکین بدرستی که این روز شنبه و یکشنبه دو روز عید اند مر مشرکان را فانا احب ان اخالفهم
پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را مراد بمشرکان کافرانند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت پرستی نیز با ایشان راه یافته بود و بت پرستی نصاری و یهود خود ظاهر شخص بود و چون روز عید ایشان است روزه
میدارند پس بروزه داشتن درین روز مخالفت ایشان باشد و تتمه این کلام در حدیث عبدالله بن بسر گذشت رواه احمد وعن جابر بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یامرنا بصیام یوم عاشوراء روایت است از جابر بن سمره که صحابیست و خواهرزاده سعد بن ابی وقاص است گفت بود آنحضرت که امر میکرد بروزه داشتن عاشورا ویحثنا علیه و می برانگیخت ما را بران
ویتعاهدنا عنده و نگاه میداشت و رعایت میکرد احوال را بموعظت و نصیحت و وصیت میکرد بروزه روز عاشورا از حضور این روز فلما فرض رمضان لم یامرنا ولم ینهنا عنه پس وقتی که
فرض کرده شد رمضان نه امر میکرد ما را و نه نهی میکرد ما را از آن ولم یتعاهدنا عنده و تعاهد نمیکرد ما را از حضور این روز رواه مسلم وعن حفصة قالت اربع لم یکن یدعهن النبی گفت
حفصه چهار خصلت اند که نبود که ترک دهد آنرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی از سنن موکده اند صیام عاشوراء روزه عاشورا والعشر و روزه ده ذی الحجه یعنی روزها از آن وثلثة ایام من کل
شهر و روزه سه روز از هر ماه و رکعتان قبل الفجر و دو رکعت سنت پیش از نماز بامداد سنت فجر چه متعدد موکده است روزه این روزها را نیز قرینه آن ساخت تا معلوم کرده و توثیق تاکد آن رواه النسائی
وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یفطر ایام البیض فی حضر ولا سفر بود آنحضرت که افطار نمیکرد روزهای ایام بیض را نه در حضر و نه در سفر این حدیث نیز دلالت
بر کمال اهتمام و تاکد این روزها دارد رواه النسائی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل شیء زکوة مر هر چیز را از نعمتهای الهی زکوة است که موجب شکر آنست و متعارف
در شرع اطلاق زکوة است بزکوة مال و زکوة الجسد الصوم و زکوة بدن و وجود و صحت و عافیت وی روزه است گویا که بجوع و عطش و ترک شهوت صرف میکند چیزی را از بدن بسوی درگاه عزت چنانکه
بوی چنانکه چیزی از مال صرف میکند و میدهد رواه ابن ماجه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصوم یوم الاثنین والخمیس و هم از ابی هریره روایت است که آن حضرت بود که روزه
میداشت در روز دوشنبه و پنجشنبه فقیل پس گفته شد یا رسول الله انک تصوم الاثنین والخمیس بدرستیکه تو روزه میداری دوشنبه و پنجشنبه را فقال ان یوم الاثنین والخمیس یغفر الله
فیهما لکل مسلم پس گفت آن حضرت بدرستیکه روز دوشنبه و پنجشنبه می آمرزد خدای تعالی مر هر مسلمان را یعنی روزه میدارم بسبب بزرگی این دو روز و شکر نعمت و مغفرت و رحمت الهی سبحانه الا ذا هاجرین
میبخشد همه را مگر دو قطع کننده کان رحم را و کلمه ذا زائده است یقول دعهما حتی یصطلحا میگوید خدای تعالی مر کسی را که سوال مغفرت کند مر ایشان را از ملک و بشر بگذار ایشان را و مطلب مغفرت ایشان تا آنکه
اتفاق نمایند میان یکدیگر و صلح کنند و در بعضی احادیث اترکوا و در بعضی انظروا از انظار بمعنی امهال بلفظ جمع آمده رواه احمد وابن ماجة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام
یوما ابتغاء وجه الله کسیکه روزه دارد روزی بجهت طلب کردن ذات حق و رضای حق تعالی بعده الله من جهنم دور میکند او را خدای تعالی از دوزخ کبعد غراب طائر مانند دوری زاغ پرنده
و هو فرخ در حالیکه آن زاغ جوزه است حتی مات هرما تا آنکه بمیرد در غایت پیری عمر زاغ دراز است در تمام عمر که بپرد و قیاس باید کرد که چه مقدار مسافت قطع خواهد کرد رواه احمد وروی البیهقی فی شعب
الایمان عن سلمة بن قیس صحابیست از اهل کوفه باب در تتمات و ملحقات ابواب سابقه متعلقه بصوم نفل و نقض وی و قضای آن الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت دخل علی النبی گفت
عائشه در آمد بر من پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذات یوم روزی فقال هل عندکم شیء پس گفت آنحضرت آیا هست نزد شما چیزی یعنی طعام فقلنا لا پس گفتیم نیست نزد ما چیزی فقال فانی اذا صائم پس گفت آنحضرت
پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم از اینجا معلوم میشود که نیت نفل در نهار جائز است و همین است مذهب ما و باین قائل است امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ائمه دیگر قائل اند که واجب است
نیت از شب چنانکه در فرض چنانچه گذشت در باب بعد از باب رویة الهلال ثم اتانا یوما آخر پس آمد آنحضرت نزد ما روزی دیگر و پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که بهار روز باز آمد و پرسید فقلنا پس گفتیم
یا رسول الله اهدی لنا حیس فرستاده شده است برای ما حیس بفتح حاء مهمله و سکون تحتانیه در آخر سین مهمله و آن طعامی است که ساخته میشود از تمر و قروت و روغن که بجای قروت آرد یا سویق اندازند و حیس در
اصل بمعنی خلط و مزج است فقال ارینیه پس گفت آنحضرت بعائشه بنما مرا حیس را که چگونه است بیار و در روایتی قربیه نزدیک کن آنرا فلقد اصبحت صائما پس هر آینه بتحقیق صبح کردم من روزه دار یعنی
بر خاسته ام بنیت روزه فاکل پس خورد آن حضرت از اینجا معلوم میشود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و برین اند اکثر علما و امام ابوحنیفه و صحابه وی بر آنند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار مگر بعذر ضیافت

و مانند آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منهی عنه است از جهت قول وی سبحانه ولا تبطلوا اعمالکم و همچنین هر عمل که شروع کرده شده است در آن لازم میگردد بشروع و اگر نقض کند واجب است قضای آن
و در روایتی جائز است مطلقا زیرا که قضا خلف او است پس باکی نیست بنقض آن و در وجوب قضای صوم نفل نیز خلاف است نزد مالک قضا کند اگر بعذر نقض کرده است و این مبحث در حدیث زهری از عروه مشروح
کرده رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه قال دخل النبی در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی ام سلیم بر ام سلیم بضم سین که مادر انس است فاتته بتمر و سمن پس آورده ام سلیم نزد آن حضرت خرما و روغن فقال
اعیدوا سمنکم فی سقائه پس گفت آن حضرت باز گردانید روغن خود را در مشک که روغن در وی بود و روغن و عسل را در اینجا اکثر در مشک می اندازند و تمرکم فی وعائه و باز گردانید خرمای خود را در ظرف خرما فانی
صائم زیرا که بدرستی که من روزه دارم اینجا نخوردند که عذری نبود و در ما سبق ظاهر عذری بود و تواند که بعد از نذر وال باشد یا افطار جائز است و عدم افطار منافات بدان ندارد ثم قام الی ناحیة من البیت پس برخاست ایستاد و رفت
آنحضرت بجانبی از خانه فصلی غیر المکتوبة پس بگذارد نماز غیر فریضه را فدعا لام سلیم و اهل بیتها پس دعا کرد ام سلیم را و اهل خانه او را گویا دعای از برای جبر کسر خاطر وی باشد که روزه نخورد و مذهب نیز عادت شریف
بود که چون در خانه کسی می درآمد نماز میگذارد و دعا میکردند رواه البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعی احدکم الی طعام وهو صائم چون خوانده
شود یکی از شما بسوی طعامی حال آنکه وی روزه دار است فلیقل انی صائم پس باید که بگوید که من روزه دارم یعنی افطار نکند و در گفتن این سخن بزبان کلامیست که گذشت در فصل اول از کتاب صوم وفی روایة
و در روایتی همچنین آمده است که قال گفت آن حضرت اذا دعی احدکم فلیجب وقتی که دعوة کرده شود یکی از شما بطعام پس باید که اجابت کند دعوت او و برود فان کان صائما فلیصل پس اگر باشد روزه دار پس
باید که نماز کند یا دعا کند وان کان مفطرا فلیطعم و اگر باشد غیر صائم پس باید که بخورد رواه مسلم الفصل الثانی عن ام هانی رضی الله عنها قالت لما کان یوم الفتح گفت ام هانی وقتی که شد روز فتح یعنی فتح
مکه جاءت فاطمة فجلست علی یسار رسول الله آمد فاطمه زهرا پس نشست بر جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وام هانی عن یمینه و نشست ام هانی یعنی نشستم من جانب راست آن حضرت
فجاءت الولیدة باناء فیه شراب پس آورد خانه زاد آوندی را که در وی چیزی از جنس نوشیدنی بود آب یا جز آن فناولته پس داد ولیده آن اناء آنحضرت را فشرب منه پس نوشید آنحضرت از آن شراب
ثم ناولها ام هانی پس داد آن حضرت را ام هانی فشربت منه پس نوشید ام هانی از آن شراب فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله لقد افطرت وکنت صائمة بدرستی و تحقیق افطار کردم
و بودم من روزه دار و در روایتی آمده که گفت گناه کردم پس طلب آمرزش کن برای من فقال پس گفت آن حضرت یعنی ام هانی اکنت تقضین شیأ آیا بودی تو که قضا میکردی چیزی را از روزه یعنی این روزه روزه
قضا بود از رمضان یا نذر قالت لا گفت ام هانی قضا نمیکردم چیزی را قال فلا یضرک گفت آن حضرت پس زیان نمیکند ترا ان کان تطوعا اگر بود روزه تو روزه نفل رواه ابو داود والترمذی والدارمی
وفی روایة لاحمد والترمذی نحوه و در روایتی احمد و ترمذی را مانند این آمده که در لفظ اختلاف است وفیه و در وی این عبارتست فقالت پس گفت ام هانی یا رسول الله اما انی کنت
صائمة آگاه باش بدرستیکه من بودم روزه دار فقال الصائم المتطوع امیر نفسه پس گفت آن حضرت که روزه دار که روزه نفل دارد حاکم نفس خود است و اختیار او بدست او است ان شاء صام
وان شاء افطر اگر خواهد روزه دارد و اگر خواهد افطار کند و در روایتی امین نفسه او امیر نفسه بطریق شک راوی و تورپشتی گفته که تاویلش این است که مراد او میرسد که افطار کند نظر بر مصلحتی که ظاهر میشود ورا از امور که
امیر و امین ساخته شده است بر آن چنانکه کسیکه ضیافت میکند قومیرا یا فرود می آید بر قومی و می بیند که در ترک افطار در وحشت انداختن است مصاحب خود را پس او را میرسد که موافقت کند و مساعدت نماید بر آنچه سبب
انس و الفت گردد بی حرج و مشقت پس نیست درین قول دلیل بر آنکه قضا واجب نیست بعد از التزام خصوصا که وارد شده است در حدیث امر بقضا چنانکه در حدیث آینده از عائشه بیاید فافهم مانند آنکه در کتب سیر
باتفاق روایات آمده است که فتح مکه در رمضان بوده و برین تقدیر مشکل میشود بودن صوم ام هانی صوم تطوع و در حدیث ام هانی تکلم نیز کرده اند و ترمذی گفته است که در اسناد وی مقال است و منذری گفته که ثابت نیست
و در اسناد وی اختلاف کثیر است اشارت کرده بدان نسائی انتهی و در حدیث ام هانی ذکر فتح نیز آمده است چنانکه در جامع ترمذی آورده است و اگر گفته شود که مراد از یوم الفتح اول ایام وی نیست بلکه اقامت آنحضرت در مکه مستمر تا
بتعامل آن قضیه است و ربنا شد و نیز روایات در وقت اقامت آنحضرت در مکه و خروج رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده که تقاضا میکند که فتح بعد از رمضان باشد والله اعلم وعن الزهری عن عروة عن عائشة قالت
کنت انا وحفصة صائمتین گفت عائشه بودم من و حفصه روزه دار فعرض لنا طعام اشتهیناه پس عرض کرده شد و آورده شد برای ما طعامیکه خوش داشتیم ما آنرا فاکلنا منه پس خوردیم ما از آن طعام
فقالت حفصة یا رسول الله انا کنا صائمتین فعرض لنا طعام اشتهیناه فاکلنا منه پس گفت حفصه یا رسول الله بدرستیکه ما بودیم روزه دار پس عرض کرده شد برای ما طعامیکه خوش داشتیم آنرا پس خوردیم
ما از آن طعام قال گفت آن حضرت اقضیا یوما آخر مکانه قضا کنید روزی دیگر بجای آن روز که خوردید و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قضای صوم نفل بر آنکه ظاهر امر وجوب است و شافعیه میگویند که امر بقضا بطریق استحباب است
و شاید که آن صوم نذر یا قضا بود و مذهب نزد ایشان آنست که واجب نیست قضای صوم نفل و هم چنین نزد احمد و در روایتی از احمد اگر شکسته کرد بی عذر خورد واجب است قضا و همچنین نزد مالک و نزد ما واجب است قضا
مطلقا و نفل لازم میگردد بشروع کما حقق فی اصول الفقه رواه الترمذی وذکر جماعة من الحفاظ رووا عن الزهری عن عائشة مرسلا ولم یذکروا فیه عن عروة وهذا اصح روایت کرده این حدیث را
ترمذی و ذکر کرد ترمذی جماعتی از حفاظ حدیث را که روایت کرده اند از زهری از عائشه بطریق ارسال و ذکر نکرده اند در وی عروه را که در روایت سابق واسطه بود میان زهری و عائشه و گفته است ترمذی اینکه ذکر نکرده اند
عروه را اصح است و ارسال اینجا بمعنی سقوط راوی از اسناد است بمعنی انقطاع و این نیز اصطلاحیست و مشهور آنست که مرسل حدیث تابعی است بی ذکر صحابی و بعضی تابعی کبیر قید کرده اند نیز اصطلاحست ورواه
ابو داود عن زمیل مولی عروة و روایت کرد ابو داود این حدیث را از زمیل بضم زای و فتح میم و سکون تحتانیه که مولای عروه است عن عروة عن عائشة از عروه از عائشه و در این حدیث سخن کرده اند وعن ام عمارة
بضم عین و تخفیف میم بنت کعب یعنی کعب بن عمرو بن عوف صحابیه انصاریه است نام آن نسیبه بفتح نون و کسر سین حاضر شد بیعة العقبه را و حاضر شد غزوه احد را با همراه زوج خود و عاصم بن زید و رسید بوی یازده جراحت
و حاضر شد بیعة الرضوان را بعد از آن حاضر شد تمامه مشاهد را و مجروح شد بیازده یا دوازده جراحت و بریده شد دست وی رضی الله عنها روایت میکند ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علیها که آن حضرت
درآمد بروی فدعت له بطعام پس طلبید وی برای حضرت طعامی را فقال لها کلی پس گفت آن حضرت او را بخور فقالت انی صائمة پس گفت وی که من روزه دارم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم ان الصائم اذا اکل عنده صلت علیه الملائکة حتی یفرغوا بدرستیکه روزه دار چون خورده میشود نزد وی دعا میکنند و درود و رحمت میفرستند بر روزه دار فرشتگان تا آنکه فارغ شوند از خوردن [illegible]

او را بنا خوردن تقریر کرد و شاکر و بشارت داد و امر اباحت بود فافهم رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی الفصل الثالث عن بریدة بضم موحده رضی الله عنه صحابی مشهور است اسلمی
مساعی جمیله دارد در حضرت نبوت و بعد از وی صلی الله علیه وسلم که در عهد خلفای راشدین بود در حرب جمل و صفین با علی مرتضی و قبر وی به مرو مشهور است زیارت و تبرک به قال گفت بریده دخل بلال علی رسول الله
درآمد بلال بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو یتغدی و آنحضرت طعام چاشت میخورد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الغداء یا بلال حاضر شو طعام را ای بلال
غین معجمه و دال مهمله طعام چاشت قال انی صائم گفت بلال که من روزه دارم یا رسول الله فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نأکل رزقنا وفضل رزق بلال فی الجنة
میخوریم ما رزق خود را و زیادت رزق بلال در بهشت است اشعرت یا بلال ان الصائم یسبح عظامه آیا شعور داری میدانی ای بلال که روزه دار را تسبیح میکند استخوانهای وی ویستغفر له الملائکة
میخواهند و از فرشتگان ما اکل عنده مادام که خورده شود نزد وی رواه البیهقی فی شعب الایمان باب لیلة القدر لیلة القدر اللیلة القدر از آن رو گویند که تقدیر کرده میشود در وی اندازه و نوشته
میشود و قضا کرده میشود آجال و احکام که درین سال بوقوع می آید و قدر باین معنی بسکون دال نیز آمده است اگرچه مشهور تحریک دال است و بعضی گفته اند از جهت عظم قدر و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات درین شب قدری
زائد است بر آنچه در غیر اوست و بدانکه اختلاف اقوال در تعیین این شب بسیار است اکثر احادیث دال اند که در رمضانست خصوصا در اوتار عشرهٔ اخیره خصوصا در شب بیست و هفتم و در قولی وی در تمامی سال است در تمام
سال منتقل و متحول میشود و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله این قول را مشهور از حنفیه داشته و گفته که قاضیخان و ابوبکر رازی از علمای حنفیه این قول را حکایت کرده اند و گفته اند که این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه وغیر
ایشان مرویست انتهی و شیخ ابن الهمام روح الله روحه گفته که روایت کرده شده است از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان است ولیکن دریافته نمیشود که کدام شب است پس گاهی متقدم میشود و گاهی متاخر و همچنین
منقول است از صاحبیه ولیکن متعین است نزد ایشان متقدم و متاخر نمیشود و در فتاوی قاضیخان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که وی متحول میشود در سال در رمضان می باشد و در غیر رمضان جواب داده است
ابوحنیفه از دلائل که دلالت دارند بر بودن او در عشرهٔ اخیره از رمضان بآنکه مراد در غالب است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن جسته و طلب نموده و سیاق حدیث دلالت میکند بر آنکه کسی که تامل میکند طرق احادیث را
والفاظ آنرا برین معنی انتهی گفت کاتب حروف بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین عفا الله عنه که این قول اقرب است بتطبیق اقوال و جمع آنها گفته اند که حکمت در اخفای آن آنست که تا مردم جد و اجتهاد کنند در طاعت
واتکال و اعتماد نکنند بر آن و گفته اند که هر که اجتهاد کند در بیداری شب یکسال تمام دریابد آنرا انشاء الله تعالی و در این معنی گفته است هر که گفته است من لم یعرف قدره لم یعرف لیلة القدر و بعضی از علما گفته اند که آنرا
علامت و [illegible] نت و استنباط کرده اند آنها را از احادیث و آثار و دریافته اند بعضی از آنها و ارباب کشف از اهل بصائر و ابصار آنرا و امام محمد غزالی گفته که شب قدر حق هر کسی آن است که کشف کرده شود [illegible]
ملکوت و بعضی گفته اند که کسی نقل کرده است که درختان در آن شب سجده میکنند و بر زمین افتند بار دیگر بمنابت خود باز گردند و سجده کنند و در وی چیزی بینی و بیهقی در فضائل اوقات از طریق اوزاعی از عبده بن ابی لبابه روایت کرده که آبهای شور
در آن شب شیرین گردد و ابن عبدالبر که از اکابر علمای حدیث است از طریق زهیر بن معبد مانند این روایت نموده و در آن شب ساطع میشود انوار حتی در اماکن مظلمه و جایهای تاریک و شنیده میشود سلام و خطاب از ملائکه
شرط نیست در دریافت آن شب مشاهده این امور بسا کسی که دریابد آن شب را و مشاهده نکند از این امور چیزی و روایت است که دو کس در یکجا باشند آن شب را هر دو دریابند و برای یکی از این چیزها کشف کرده و دیگری را حاصل
نکرده و وی توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع و ذوق و حضور و اخلاص است و این اشیا کرامات است فی شبه و مشاهده خوارق عادات محل خطر است و جای اشتباه است و تحقیق اراده شناخت
تحریض و ترغیب در داشتن آن شب و مختار آنست که معتبر احیای اکثر لیله است و اگر تمام شب احیا کند بی تحریض ملال و اختلال در ادای فرائض و سنن مؤکده کند و افضل و اکمل است والا هر مقدار که توفیق قیام یابد
حاصل است و لیس للانسان الا ما سعی و کان سعیه مشکورا رزقنا الله الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحروا لیلة القدر فی الوتر من العشر الاواخر
من رمضان طلب کنید و بجوئید بجد و اجتهاد شب قدر در شبهای طاق از ده شب اخیر رمضان که شب بیست و یکم و بیست و سیوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم است یکی از این پنج شب بیرون نخواهد بود اگرچه مبهم است رواه
البخاری وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال ان رجالا من اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم اروا لیلة القدر فی المنام روایت است از ابن عمر که گفت که چند مردانی از آنحضرت نموده شدند شب قدر در خواب
فی السبع الاواخر در هفت شب اخیر احتمال دارد که مراد هفت شب اخیر باشد که متصل عشرین است یا هفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر تر است والله اعلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اری
رؤیاکم قد تواطأت و در بعضی نسخ تواطت فی السبع الاواخر فرمود می بینم و میدانم خوابهای شما را که بتحقیق موافق افتاده است در هفت شب اخیر فمن کان متحریها فلیتحرها فی السبع الاواخر پس کسیکه میخواهد طلب کند شب قدر را
باید طلب کند آنرا در هفت شب اخیر از اینجا معلوم میشود که رویای صالحه را اعتبار است در امور وجودیه و حق است خصوصا در اجتماع و اتفاق اگر مخالف احکام شرعی نباشد متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله
عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال التمسوها فی العشر الاواخر من رمضان لیلة القدر روایت است از ابن عباس که آنحضرت فرمود طلب کنید و دریابید در ده شب اخیر رمضان یعنی شب قدر را
فی تاسعة تبقی در شب نهم که باقی ماند مراد شب بیست و نهم است فی سابعة تبقی در شب هفتم که باقی میماند و مراد شب بیست و هفتم است فی خامسة تبقی در بیست و پنجم که باقی میماند و این موافق است بحدیث عباده
بن الصامت که بیاید بیاید مراد بتاسعة و سابعة و خامسة تسعه و سبعه و خمسه چنانکه در حدیث ابی بکر است پس تردید در اوتار است که واقع میشوند در ده روز باقیه از عشرهٔ اخیره و آن بیست و سیوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست
و نهم است در اوتاری که واقع میشوند هفت روز و آن سه شب است در اوتار واقع در پنج روز و آن دو شب است رواه البخاری وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اعتکف العشر الاول من رمضان روایت است از ابی سعید که آنحضرت اعتکاف کرد در ده شب نخستین از رمضان ثم اعتکف العشر الاوسط پس اعتکاف کرد در ده شب میانه فی قبة ترکیة در خیمهٔ ترکی
نوعی است از خیمه ها که خورد می باشد و نمد گفته میشود آن را بفارسی خرگاه ثم اطلع بفتح همزه و سکون طا و تخفیف رأسه پس بیرون آورد سر خود را یعنی از قبه فقال انی اعتکفت العشر الاول التمس هذه اللیلة پس
گفت آنحضرت بدرستیکه من اعتکاف کردم عشرهٔ اول را در حالیکه التماس میکنم این شب را یعنی شب قدر را ثم اعتکفت العشر الاوسط پس اعتکاف کردم عشرهٔ اوسط را یعنی برای التماس این شب ثم اتیت فقیل لی انها
فی العشر الاواخر پس آمده شدم من یعنی آمد مرا آینده از فرشتگان پس گفته شد مرا آن شب در ده شب پسین است فمن کان اعتکف معی پس کسیکه بوده که اعتکاف کرده بود با من طلب این شب را فلیعتکف
العشر الاواخر پس باید که اعتکاف کند در ده شب آخر تخصیص امر باعتکاف بطالبان آنها که اعتکاف کرده و طلب نموده بودند برای آنست که چون طالب و متفحص آن بودند و دریافته بار اعتکاف میکنند

وانما کر طالب میشوند فاعتمد شنیدند یا نشنیدند فقد رأیت هذه اللیلة پس بتحقیق نموده شدم من این شب را یعنی عین در خواب در عشرهٔ اخیر ثم نسیتها پس فراموش کنانیده شدم آنرا وقد رأیتنی اسجد فی
ماء وطین من صبیحتها و بتحقیق دیدم خود را در خواب که سجده میکنم در آب و گل در وقت صبح آن شب که در خواب دیدم اورا فالتمسوها فی العشر الاواخر پس طلب کنید آن شب را در ده شب آخر والتمسوها فی کل
وتر و طلب کنید اورا در هر طاق این شب که بیرون آمده اینست قال گفت راوی فمطرت السماء تلک اللیلة پس باران آمد آسمان در آن شب وکان المسجد علی عریش و بود سقف مسجد بر عریش یعنی بر شاخهای درختان
وعریش بفتح عین مهمله و کسر را و شین معجمه خانه که از شاخ و برگ درختان ساخته شود چنانکه برای تاک بسازند و عریش هر چیزی که در سایهٔ آن نشینند و سقف مسجد در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از شاخ و برگ درخت
خرما بود فوکف المسجد پس چکید سقف مسجد و وکف چکیدن سقف خانه از باران فبصرت عینای رسول الله پس دید هر دو چشم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وعلی جبهته اثر الماء والطین
و حال آنکه بر پیشانی آن حضرت اثر آب و گل بود من صبیحة احدی وعشرین در صبح تاریخ بیست و یکم این روایت مثبت آنست که شب قدر بیست و یکم باشد متفق علیه فی المعنی واللفظ لمسلم حتی
متفق علیه است در معنی که معنی آن بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و لفظ مسلم راست الی قوله تا قول وی که این است فقیل لی انها فی العشر الاواخر والباقی للبخاری و لفظ باقی حدیث بخاری راست
و این روایت ابی سعید خدری بود وفی روایة عبدالله بن انیس بضم همزه و فتح نون و سکون تحتانیه که صحابی انصاری بزرگ است قال گفت است لیلة ثلث وعشرین صبح شب بیست و سوم رواه
مسلم وعن زر بکسر زای و تشدید را ابن حبیش بضم مهمله و فتح موحده و سکون تحتانیه تابعی ثقه است که جاهلیت را دریافته و شصت سال در جاهلیت گذرانیده و شصت در اسلام و عمر وی صد و بیست سال بود و بعضی
گویند که صد و سی بعضی گفته اند صد و پنجاه و از اکابر علمای قراءت بوده از اصحاب عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود از وی چیزها از عربیت میپرسید و ابی بن کعب با وی سخت تندی میکرد و میگفت که هیچ
آیتی از قرآن ترک نمیکنی که از من بپرسی مگر آنرا قال سألت ابی بن کعب فقلت ان اخاک عبدالله بن مسعود یقول گفت پرسیدم ابی بن کعب را پس گفتم که برادر تو ابن مسعود میگوید من یقم الحول یصب
لیلة القدر کسیکه قیام لیل کند سال تمام در می یابد شب قدر را فقال پس گفت ابی بن کعب رحمه الله علیه رحمه الله رحمت کند ابن مسعود را خدای تعالی اراد ان لا یتکل الناس میخواهد ابن مسعود و غرض وی این
گفتن آنست که اعتماد نکنند مردم که چون شب قدر را دریابند بحصول ثواب عظیم بر آن اعتماد کنند و باقی سال آرام و آسایش بکنند و جد و جهد در عمل ننمایند اما انه قد علم انها فی رمضان آگاه باش بدرستیکه
ابن مسعود بتحقیق دانسته است که شب قدر در رمضان است وانها فی العشر الاواخر و بتحقیق دانسته است که شب قدر در ده اخیر است وانها فی لیلة سبع وعشرین و بتحقیق دانسته است که آن شب بیست و
هفتم است ثم حلف لا یستثنی پس سوگند خورد ابی بن کعب در حالتی که استثنا نمیکند یعنی ان شاء الله نمیگوید و جزم میکند انها لیلة سبع وعشرین که شب قدر شب بیست و هفتم است زر بن حبیش میگوید فقلت
پس گفتم یعنی ابی بن کعب را بای شیء تقول ذلک یا ابا المنذر بچه چیز و بکدام دلیل میگوئی تو آنرا یا ابا المنذر و کنیت ابی بن کعب است قال بالعلامة التی اخبرنا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت بنشانیکه
خبر داده است ما را آن حضرت او بالآیة شک راوی است که بالعلامة گفت یا بالآیة و هر دو بیک معنی است انها تطلع یومئذ لا شعاع لها علامت اینست که آفتاب در صبح آن شب می برآید در حالتی که نیست روشنی مر او را
رواه مسلم و در روایت احمد آمده که می برآید آفتاب مانند طشت و از اینجا معلوم میشود که ابی بن کعب آنرا بنشان گفت نه بنص و اگر این نشان در غیر این شب یافته شود نیز ممکن است آورده اند که عمر رضی الله عنه خواند اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم را و پرسید ایشانرا از شب قدر پس همه اتفاق کردند که در ده اخیر است پس گفت ابن عباس مر عمر را که من میدانم یا گمان میبرم که آن شب هفتم است که میگذرد یا شب هفتم که باقی میماند پس گفت
عمر از کجا دانستی آنرا گفت پیدا کرد خدای تعالی هفت آسمان را و هفت زمین را و هفت روز را و دهر میگردد در هفت و آدمی پیدا کرده شده است از هفت اندام و میخورد از هفت و سجده میکند از هفت و طواف را
و جمار را هم و چیزهای دیگر یاد کرد که هفت اند پس گفت عمر بتحقیق دریافتی تو چیزی را که ما نیافتیم و بعضی از فضلا گفته اند که خدای تعالی ذکر کرد لفظ لیلة القدر را در سورهٔ انا انزلناه در سه جا و این نه حرف است مجموع آن بیست و
هفت حرف است و این و امثال آن امارات ظنیه است نه دلائل قطعیه و هیچکس را یقین حاصل نیست و اگر آنحضرت را بوده اذن کرده نشد بتعیین مر صحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که اعلام کرده شده و لا وی نیز ممنوع
بوده از اظهار آن بجهت حکمتی که در اخفای آن است والله اعلم و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی الله عنه که وی پرسید رسول خدا صلی الله علیه وسلم و سوگند داد مر آن حضرت را که خبر دهد او را بدان پس غضب آورد آنحضرت
بر وی گفت اگر اذن میکرد مرا خدای تعالی که خبر دهم بدان خبر میدادم شما را اگر گوئید پس سوگند خوردن ابی بن کعب بی استثنا و جزم کردن وی به آنچه بود جوابش آنکه این مبالغه است از ابی بن کعب بنا بر غلبهٔ ظن و سوگند خوردن
بر غلبهٔ ظن جائز است و مؤاخذه نیست بران و همچنین هر که گفته است بغلبهٔ ظن و اجتهاد گفته والمجتهد یخطئ ویصیب والله اعلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یجتهد فی العشر الاواخر ما لا یجتهد فی غیره گفت عائشه بود آن حضرت که کوشش مینمود و مشقت میکشید در عمل در عشر اواخر رمضان از آنچه نمینمود در غیر عشر اواخر رواه مسلم وعنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا دخل العشر شد مئزره بود آن حضرت چون می در آمد دهه رمضان محکم می بست ازار خود را کنایت است از اجتهاد در عبادات زیاده بر عادت یا کنایت از گوشه گرفتن از زنان و
احیی لیله و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را در شب احیا لیل که میگویند دو معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات وقت تازگی وی در عبادت کردن است و آن یا بمعنی
زنده گردانیدن خود است در آن شب چه حیات آدمی در بیداریست خصوصا بعبادت و خواب در حکم موتست و بیکاری حکم مرده دارد وایقظ اهله و بیدار میکرد اهل خانهٔ خود را تا آنها نیز عبادت کنند و از سعادت
دریافت شب قدر محروم نمانند متفق علیه الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت قلت گفت عائشه گفتم یا رسول الله ارأیت ان علمت ای لیلة لیلة القدر ما اقول فیها خبر
ده مرا اگر بدانم کدام شب است شب قدر و دریابم آنرا چه گویم از ذکر و دعا در آن شب قال قولی گفت آنحضرت بگو ای عائشه اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی خداوندا بدرستیکه تو عفو کننده و دوست میداری
عفو را پس عفو کن از من رواه احمد وابن ماجه والترمذی وصححه وعن ابی بکرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول التمسوها روایت از ابی بکره گفت شنیدم آنحضرت را
که میگفت طلب کنید آنرا یعنی لیلة القدر را فی تسع یبقین او فی سبع یبقین او فی خمس یبقین در نه شب که باقی میمانند که چهار شب است یا در هفت شبی که باقی میمانند که سه شب است یا در پنج شبی که باقی میمانند
یا سه شب است چنانکه در حدیث ابن عباس ذکر کردیم او ثلث او آخر لیلة یا بجوئید در سه شب که باقی میمانند که شب بیست و هفتم است یا شب بیست و نهم است که شب اخیر رمضانست که عمل آنجا تمام میشود
و بعضی گفته اند که فی تسع یبقین محمول است بر بیست و دوم و فی سبع بر بیست و چهارم و فی خمس محمول است بر بیست و ششم او ثلث بر بیست و هشتم و آخر لیل بر بیست و نهم و بعضی گفته اند

قدر رواه الترمذي وعن ابن عمر قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ليلة القدر گفت ابن عمر پرسیده شد آن حضرت از شب قدر فقال هي في كل رمضان پس گفت آن حضرت
آن شب در کل رمضانست این دو وجه احتمال دارد یکی آنکه در هر رمضانست مخصوص برمضانی دون رمضانی نیست دوم آنکه در همه ایام رمضانست مخصوص بعشر اواخر نیست کذا قال الطیبی رواه ابو داود وقال رواه
سفيان وشعبة عن ابي اسحق وگفت ابو داود روایت کرده است آنرا سفیان ثوری وشعبه از ابی اسحق که از اکابر تابعین است موقوفا على ابن عمر موقوف بر ابن عمر و رفع نکرده به پیغمبر صلی الله علیه
وسلم وعن عبد الله بن انيس قال قلت يا رسول الله ان لي بادية اكون فيها مرا بادیه ایست که میباشم در آن وانا اصلي فيها و من نماز میگذارم در آن بادیه بحمد الله فمرني
بليلة انزلها الى هذا المسجد پس امر کن مرا بشبی که فرود آیم در آن شب بسوی این مسجد اشارت کرد بمسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم گویا قصد وی طلب شب قدر بود فقال پس گفت آن حضرت انزل ليلة
ثلث وعشرين فرود آی شب بیست وسیوم قيل لابنه كيف كان ابوك يصنع گفته شد پسر او را چگونه بود که میکرد پدر تو در مسجد قال كان يدخل المسجد اذا صلى العصر گفت پسر وی بود پدر
من که می درآمد مسجد را چون میگذارد نماز عصر فلا يخرج منه لحاجة پس بیرون نمی آمد از مسجد برای کاری که منافی باعتکاف باشد و در بعضی اصول الا لحاجة یعنی بیرون نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت ضروری چنانچه
حاجت بشری که معتکف مضطر است بآن حتى يصلي الصبح فاذا صلى الصبح وجد دابته على باب المسجد پس چون میگذارد صبح را می یافت چارپای خود را بر در مسجد فجلس عليها پس می نشست بر دابه
ولحق بباديته ومی پیوست بادیه خود را رواه ابو داود الفصل الثالث عن عبادة بن الصامت قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم ليخبرنا بليلة القدر گفت عباده بیرون
آمد آن حضرت از درون خانه در وقتی که نمودند بوی لیلة القدر تا خبر دهد ما را بلیلة القدر فتلاحى رجلان من المسلمين پس نزاع نمودند وخصومت کردند بیکدیگر دو مرد از مسلمانان فقال پس گفت آن حضرت
خرجت لاخبركم بليلة القدر بیرون آمدم تا خبر دهم شما را بشب قدر که کدام شب است فتلاحى پس نزاع کردند فلان وفلان فرفعت پس برداشته شد آن شب و فراموش گردانیده شد تعیین آن شب
نزاع آنها از اینجا معلوم میشود که نزاع وخصومت بیکدیگر شنیع است وسبب حرمان از برکات وخیرات وغالبا نزاع ایشان بناحق بود یا بتجاوز از حد اعتدال وعسى ان يكون خيرا لكم ونزدیک است که باشد
که این برداشتن از خاطر تعیین آن ومبهم گردانیدن آن بهتر مر شما را که سبب جد واجتهاد وتکثیر طاعت وعبادت گردد فالتمسوها في التاسعة والسابعة والخامسة پس طلب کنید او را در بیست
ونهم وبیست وهفتم وبیست وپنجم از اینجا معلوم میشود که آن شب که نموده بودند متردد بود میان این سه شب یا تردد بود میان این سه شب بغلبه ظن کرد والله اعلم رواه البخاري وعن انس قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان ليلة القدر نزل جبرئيل في كبكبة من الملائكة چون میباشد شب قدر فرو می آید جبرئیل در جماعت از فرشتگان و کبکبه بضم وفتح جماعت
يصلون على كل عبد قائم او قاعد يذكر الله دعا میکنند و استغفار می نمایند ودرود می فرستند بر هر بنده که ایستاده است یا نشسته که یاد میکند مر خدا را عز وجل فاذا كان يوم عيدهم پس وقتی که باشد
روز عید مسلمانان یعنی يوم فطرهم یعنی روز فطر ایشان باهى الله بهم ملائكته مفاخرت میکند خدای تعالی ومی نازد به بندگان خود فرشتگان خود را که طعنه میزدند بر ایشان بعصیان فيقول پس
میگوید يا ملائكتي ما جزاء اجير وفى عمله ای فرشتگان من چیست پاداش مزدوری که تمام کند عمل خود را قالوا ربنا جزاءه ان يوفى اجره گویند فرشتگان ای پروردگار ما اینست پاداش
او که تمام داده شود اجرت وی فقال ملائكتي عبيدي وامائي قضوا فريضتي عليهم پس میگوید پروردگار تعالی ای فرشتگان من غلامان و داهای من گزاردند طاعت مرا که فرض کرده بودیم بر ایشان که
روزه رمضان است ثم خرجوا يعجون الى الدعاء پس بیرون آمدند در حالی که برمیدارند آواز خود را بدعا يعجون بکسر عین وفتح آن وعزتي وجلالي وكرمي وعلوي وارتفاع مكاني سوگند بعلو
وقدرت وبزرگی وجود وبلندی قدر وبلندی مرتبه من لاجيبنهم هر آینه اجابت میکنم وقبول میکنم دعای ایشان را فيقول ارجعوا قد غفرت لكم پس میگوید خدای تعالی برگردید بتحقیق آمرزیدم شما را
وبدلت سيئاتكم حسنات وتبدیل میکنم بدیهای شما را بنیکیها یعنی بدیها را می آمرزم ومحو میکنم آثار گناهان را ونیکیها را می پذیرم وثابت میگردانم انوار طاعات را یا تبدیل میکنم ملکه معصیت را
از نفس بملکه طاعات یا ملکه میدهیم بدل هر معصیت طاعت وثابت میکردم بدل عقاب ثواب را چنانکه در حدیث آمده است که روز قیامت مردی را بیارند فرمان آید که عرض کنید بروی گناهان صغیره او را وپنهان دارید
گناهان کبیره او را وگفته میشود مر او را کردی تو چنین وچنین پس بنده اقرار میکند گناهان صغیره را ومنکر نمیشود ومیترسد از گناهان کبیره که مبادا اظهار کنند پس حکم بود که بدهید بجای هر بدی که کرده است نیکی را پس گوید
بنده مرا گناهان بسیار است که نمی بینم آنها را اینجا الحديث قال فيرجعون مغفورا لهم گفت آن حضرت پس برمیگردند بندگان در حالیکه آمرزیده شده است مر ایشان را رواه البيهقي في شعب الايمان باب
الاعتكاف اعتکاف در لغت بازداشتن ودرنگ کردن ولازم بودن بجائی ولازم بودن چیزی را وروی آوردن بکسی ودر شرع درنگ کردن در مسجد ولزوم وی بروجه مخصوص واعتکاف در ظاهر مذهب حنفیه سنت مؤکده است
از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بران تا آنکه گذشت از عالم چنانکه در صحیحین از حدیث عائشه آمده است که زهری گفته که عجب دارم از مردم که چگونه ترک کردند اعتکاف را وآنحضرت عمل میکرد بنوافل گاهی و
ترک میکرد گاهی وترک نکرد اعتکاف را هرگز و واجب نگفتند آنرا باوجود آنکه یکسال ننشست در سالی دیگر قضا کرد ودو عشره بنشست زیرا که داب آن حضرت در واجب با وجود مواظبت آن بود که انکار میکرد
بر ترک آن ودر اعتکاف گفت کسیکه دوست میدارد از شما که اعتکاف کند باید که بکند چنانکه در صحیحین آمده است ونشستن در سالی دیگر دو عشره بجهت قضا نبود بلکه در سال فات بود بجهت کمال شوق وتهیأ واستعداد بوصول
درگاه وصواب آنست که اعتکاف بر سه قسم است واجب وآن اعتکافیست کسیکه نذر کرده بدان وواجب گردانیده آنرا بر نفس خود وسنت وآن در عشر اخیر رمضان است وجز این دو قسم مستحب است وحنفیه مر زنان را
در مسجد بیت تجویز کرده اند ومراد مسجد بیت مکانیست که جدا کرده میشود برای نماز واو در حکم مسجد نیست مگر نه بینی که جواز اعتکاف نساء است در وی وقول قدیم شافعی نیز همین است ونقل کرده اند بعضی اصحاب
مالک اعتکاف مرأة در مسجد با زوج خود جائز است وبهمین قائل است امام احمد رحمه الله واذن آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازواج مطهره را دلیل است بر آن ومنع بجهت مصلحتی دیگر بود چنانکه بیاید بعد ازان
امام ابوحنیفه وامام محمد تخصیص کرده اند بمسجدی که اقامت کرده میشود در وی خمس صلوات تا اعتکاف سبب ترک جماعت که موکد تر ازان است نگردد وباعث بر خروج بیرون وقت نشود با امکان احتراز ازان ودر شرح
ابن همام آمده که بعضی گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است زیرا که جائز است در وی اگرچه اقامت کرده نشود در وی صلوات خمس ودر روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست مگر در مسجد جماعت اما
نفل جائز است در غیر آن امام مالک شرط کرده مسجد جامع را وقولی از شافعی نیز اینست ودعاوی که در مذهب شافعی است گفته که جامع اولی است ونزد جمهور شافعیه جائز است در هر مسجد مگر آنکه ...

هدی بعینه اگر نیت مدت معین کند روا است واختلاف در اقل مدت اعتکاف است که چیست نزد بعضی اقل آن یک ساعتست ازین جهت گفته اند که باید که مرد چون در مسجد در آید نیت اعتکاف کند تا ثواب آن بدست آرد
ونزد این قایل نشستن نیز شرط نیست وصحیح آنست که عبور معتبر نیست ونزد بعضی اقل اعتکاف یک روز است ومختار در مذهب ما آنست وبعضی گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است وتحقیق آنست
که با وجود اشتراط صوم احتمال دارد که اعتکاف باشد وکمتر از یوم پس صائم اگر مکث کند یک ساعت یا دو ساعت حاصل میشود وثمره اشتراط صوم آنست که چون نیت اعتکاف شب کند جائز نباشد زیرا که شب محل صوم
نیست وسخن درین در ضمن شرح احادیث بیاید الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعتکف العشر الاواخر من رمضان حتی توفاه الله گفت
عائشه بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را خدا واین بعلت آنکه در عشر اول واوسط انشست وشب قدر را دریافت وباری نمودند که شب قدر در عشر اواخر است چنانکه در باب سابق
گذشت ثم اعتکف ازواجه من بعده پس معتکف شدند ازواج مطهره آن حضرت بعد از وی یعنی در عشره اخیر واین حدیث دلیل است بر مواظبت آن حضرت بر اعتکاف وبودن آن سنت موکده چنانکه مذکور شد
متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اجود الناس بالخیر بود آن حضرت جوادترین یعنی جیدترین مردم به نیکی در جمیع اوقات وکان اجود
مایکون فی رمضان وبود جوادتر بودن وی حاصل وقتی که میبود در رمضان که اشرف وانسب اوقاتست بفعل خیر کان جبرئیل یلقاه فی کل لیلة فی رمضان بود جبرئیل که ملاقات میکرد آن حضرت را
در هر شب در رمضان یعرض علیه النبی صلی الله علیه وسلم القرآن عرض میکرد بر جبرئیل آن حضرت قرآن را ومی شنوانید ومیگذرانید بر وی فاذا لقیه جبرئیل کان اجود بالخیر من الریح المرسلة
پس وقتی که ملاقات میکرد او را جبرئیل بود وی صلی الله علیه وسلم جوادتر وجیدتر وتیزتر به نیکی از باد که رها کرده شده است وفرستاده شده است به بشارت اشارتست بقول حق سبحانه وهو الذی یرسل الریاح بشرا بین
یدی رحمته پس باد برانگیزد سحاب را وفرود می آید بآن امطار وپیدا میشود بوی انداق وبرکات وهمچنین وجود شریف باعث ومنشای خیرات ومبرات وبرکات بود خصوصا درین اوقات ودر حدیث اشارتست بآنکه میل در
اوقات فاضله وصحبت ابرار بیشتر در فعل خیر وکسب خیرات باید کوشید واورد این حدیث در اعتکاف بجهت آنست که آن حضرت در رمضان معتکف میبود متفق علیه وعن ابی هریرة قال کان یعرض
علی النبی صلی الله علیه وسلم القرآن کل عام مرة بود که عرض کرده میشد بر آن حضرت قرآن هر سال یکبار عرض کننده جبرئیل بود ومنافات نیست میان عرض کردن آن حضرت قرآن را بر جبرئیل چنانکه مدلول
حدیث اول است ومیان عرض جبرئیل قرآن را بر آن حضرت چنانکه مفهوم این حدیث است زیرا که نخست جبرئیل عرض میکرد بر آن حضرت بعد از وی آن حضرت عرض میکرد بر جبرئیل چنانکه در سماع از شیخ وقراءت بر وی میباشد
ودرین علیت احکام امر اتقان اوست وارد شده است که هر دو میخواندند قرآن را بطریق مدارست چنانکه حافظان یکدیگر بطریق دور میخوانند فعرض علیه مرتین فی العام الذی قبض فیه پس عرض کرده شد
قرآن بر آن حضرت دو بار در سالی که قبض کرده شد روح مقدس وی وکان یعتکف کل عام عشرا وبود آن حضرت که اعتکاف میکرد در هر سالی یک عشر فاعتکف عشرین پس اعتکاف کرد آن حضرت
دو عشر وعشرین یعنی بیست نیز خوانده اند ومآل هر دو عبارت یکی است فی العام الذی قبض فیه در سالی که قبض کرده شد آن حضرت از جهت کمال شوق وتهیا واستعداد بوصول درگاه عزت وعده وصل
چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد رواه البخاری وعن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اعتکف ادنی الی راسه وهو فی المسجد گفت عائشه بود آن حضرت
چون اعتکاف میکرد نزدیک من میکرد ومی آورد سر مبارک خود را وحال آنکه وی در مسجد میبود فارجله پس شانه میکردم من آن حضرت را ترجیل شانه کردن موی وفروهشتن از اینجا معلوم شد که باکی نیست بآوردن
معتکف سر خود را از مسجد وکان لا یدخل البیت الا لحاجة الانسان وبود آن حضرت که بر نمی آمد از مسجد مگر برای حاجت انسانی از بول وغائط وهمچنین غسل جنابت از جهت وجوب خروج از مسجد نزد
جنابت وهمچنین برای نماز جمعه اما غسل جمعه روایتی صریح در آن از اصول نمی یابیم جز آنکه در شرح اوراد گفته است که بیرون می آمد برای غسل فرض باشد یا نفل متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنه
ان عمر سال النبی روایت است از ابن عمر که عمر پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال کنت نذرت فی الجاهلیة ان اعتکف لیلة فی المسجد الحرام گفت عمر بودم من که نذر کرده بودم
در جاهلیت که اعتکاف کنم یک شبی در مسجد حرام قال فاوف بنذرک گفت آن حضرت پس ایفا کن نذر خود را اگر نذر کرده بودی متفق علیه وباین حدیث استدلال کرده شافعی واحمد در روایتی بر آنکه
صوم شرط نیست در اعتکاف مگر بالتزام آن بنذر زیرا که اگر صوم شرط بودی امر میکرد بوفای این نذر وجواب ازین استدلال آنست که در روایت صحیح آمده که گفت عمر نذر کردم که اعتکاف کنم روزی پس ولیلته که
در وی لیل واقع شده است شب با روز مراد است چنانکه از یوم روز با شب مراد است ونزد ابی حنیفه ومالک صوم شرط است در اعتکاف مطلقا واجب باشد یا نفل ومتمسک ایشان حدیث عائشه است که
بیاید لا اعتکاف الا بصوم واین حدیث صریح است در اشتراط صوم در اعتکاف الفصل الثانی عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعتکف فی العشر الاواخر من رمضان گفت
انس بود آن حضرت که اعتکاف میکرد در ده شب آخر از رمضان فلم یعتکف عاما پس اعتکاف نکرد یکسال فلما کان العام المقبل اعتکف عشرین پس وقتی که شد سال آینده اعتکاف کرد در بیست
شب قضا کرد این بظاهر علامت وجوب است ولیکن قضای سنت موکده نیز آمده است چنانکه سنت ظهر را بعد از نماز عصر قضا کرد چنانکه در کتاب الصلوة گذشت رواه الترمذی ورواه ابو
داؤد وابن ماجة عن ابی بن کعب وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر بود آن حضرت وقتی که میخواست
که اعتکاف کند میگزارد نماز فجر را ثم دخل فی معتکفه پس در می آمد در جای اعتکاف خود رواه ابو داؤد وابن ماجة وگفته اند که این حدیث را بخاری ومسلم نیز روایت کرده اند وباقی اصحاب
کتب سته نیز روایت کرده مطولا واستدلال کرده باین حدیث کسیکه قائل است که ابتدای اعتکاف از اول نهار عشره اخیره کند واین قائل است اوزاعی وثوری ولیث در یک قول وابو حنیفه ومالک و
شافعی واحمد رحمهم الله بر آنند که در آید پیش از غروب آفتاب چون خواهد اعتکاف شهر یا عشر را ومحمل این حدیث آن میدارند که آن حضرت شب در مسجد می در آمد وچون نماز صبح میگذارد در حجره که میساختند برای گوا
می آمد ومنقطع میشد از خلق ومنفرد میگشت ومراد معتکف آن حجره ایست که از حصیر وماننده آن برای اعتکاف ومیساختند چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب میبود وتخلی وانفراد وقت
صبح وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یعود المریض وهو معتکف وهم از عائشه رض روایت است که گفت بود آنحضرت که باز پرس میکرد بیمار را وحال آنکه آن حضرت معتکف بود
فیمر کما هو پس میگذشت آن حضرت گذشتنی مثل هیئتی که وی بر آن بود فلا یعرج پس میل نمیکرد وبسوی جانبی یکرو نمی ایستاد در همان گذشتن میرفت ومیپرسید وتعریج اقامت ومیل انداختن بجانبی یسال عنه

میپرسید حال بیمار این بیان عیادت است طیبی گفته که نزد ائمه اربعه آنست که چون بیرون آمد معتکف برای قضای حاجت و اتفاق افتاد او را عیادت مریض و صلوٰة بر جنازه پس میل نکند و منحرف نگردد از طریق و ایستاده
نشود زیاده بر قدر نماز باطل نمیشود اعتکاف و اگر انحراف کند و زیاده بایستد باطل گردد و حسن و نخعی گفته که جائز است معتکف را بیرون آمدن برای نماز جمعه و عیادت مریض و صلوٰة جنازه انتهی رواه ابو داود وعنها
قالت السنة على المعتكف ان لا يعود مريضا ولا يشهد جنازة و هم از عائشه آمده است که گفت سنت بر معتکف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را مگر آن صفت که گفته شد ولا
يمس المرأة ولا يباشرها و مساس نکند زن را و مباشرت نکند او را مس سودن دست است و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشره روی پوست مردم و گفته اند که مراد مس مجامعت است
و وی مبطل است اعتکاف را اتفاقا و مباشرت در غیر فرج بعضی گفته اند مبطل است و بعضی گویند مبطل نیست و بعضی میگویند اگر انزال کند مبطل است و اگر انزال نکند مبطل نیست و در هدایه گفته است اگر جماع کرد
در غیر فرج و انزال کرد یا بوسه داد یا لمس کرد و انزال کرد باطل میکرد اعتکاف وی زیرا که این در معنی جماع است تا آنکه فاسد میکرد روزه را و اگر انزال نکند فاسد نمیکند و اگرچه حرام است ولا يخرج لحاجة الا لما لا بد منه
و بیرون نیاید معتکف برای حاجتی و کاری مگر برای حاجتی که چاره نیست از آن چنانکه حاجت انسانی ولا اعتكاف الا بصوم و روا نیست اعتکاف مگر بروزه و روزه شرط است در اعتکاف این دلیل حنفیه است
در اشتراط صوم در اعتکاف ولا اعتكاف الا في مسجد جامع و روا نیست اعتکاف مگر در مسجد جامع مراد بمسجد جامع اینجا مسجد جماعت است یا بیان افضل و اولی است والله اعلم رواه ابو داود الفصل
الثالث عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان اذا اعتكف طرح له فراشه ابن عمر روایت میکند از آن حضرت که بود آن حضرت چون اعتکاف میکرد انداخته میشد برای وی بساط
وی که در آن می انداخت او يوضع له سريره و نهاده میشد برای آن حضرت تخت وی یعنی چارپایه وی که بر آن میخفت و چارپایه را عربان سریر میگویند و در بعضی نسخ ويوضع بکلمه او وراء اسطوانة التوبة انداخته میشد
فراش و سریر وی پس یا پیش ستون مسجد که آن را اسطوانه توبه میگویند که ابولبابه انصاری خود را بآن بربسته بود تا توبه او قبول افتاد و قصه آن در کتب سیر و احادیث مسطور و مذکور است و اسطوانه بضم همزه و سکون سین
بمعنی ستون است رواه ابن ماجة وعن ابن عباس رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في المعتكف روایت است از ابن عباس که آنحضرت گفت در حق
معتکف هو يعتكف الذنوب معتکف منع کرده میشود و باز داشته میشود از گناهان ويجرى له من الحسنات كعامل الحسنات كلها و جزا داده میشود مر معتکف را حسنات عبادات که فوت
میشود او را بسبب اعتکاف مثل عیادت مریض و نماز جنازه و زیارت اخوان و جز آن مثل عامل حسنات همه و بجری برابر نیز روایت کرده اند از اجره رواه ابن ماجة تمام شد کتاب صوم بعون خدای و توفیق وی تعالی میشود
اول کتاب فضائل القرآن

كتاب فضائل القرآن

فضائل جمع فضیلت مشتق از فضل ضد نقص و قرآن مشتق است از قرات یا از قران که بمعنی جمع و ضم است و در قرآن قصص و امر و نهی و وعد و وعید و سور و آیات جمع
شده و بیکدیگر منضم گشته و صاحب صحاح و قاموس مراد در قرات آورده اند در قرآن و هو الظاهر الفصل الاول عن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خيركم من
تعلم القرآن وعلمه بهترین شما کسی است که آموخت قرآن را و آموزانید آن را و گفته اند که مراد آنست که از جمله بهتر منست زیرا که خیریت در غیر معلم و متعلم نیز وارد شده است و نووی در فتاوای خود گفته است اگر قدر
واجب از قرآن تعلم کرده پس تعلم وی و تعلم فقه برابر است و در زیاده بر واجب فقه افضل است از آن و پوشیده نماند که این بر تقدیری است که مراد تعلم و تعلیم کلمات قرآن باشد و الا تعلم فقه نیز از علوم و توابع قرآن است
و خود در زمان نبوت علم فقه بعین قرآن بود و احادیث نبوی تفسیر آن میکرد و لهذا در باب امامت اقرأ اصحابه را اعلم ایشان داشته اند فتدبر رواه البخاري وعن عقبة بن عامر صحابی است که احوال او در
مواضع نوشته شده است قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن في الصفة گفت بیرون آمد آن حضرت و ما در صفه بودیم بضم صاد و تشدید فا مراد صفه مسجد است و آن موضعی بود که سقف
داشت پیش مسجد و بعضی گفته اند که آن مسجد قدیم بود که قبله آن بجانب بیت المقدس بود و بعد از نسخ آن قبله او را بهمانجا گذاشتند و فقرای صحابه که ایشان را اصحاب صفه میگفتند در آنجا میبودند فقال پس گفت
آنحضرت ايكم يحب ان يغدو كل يوم الى بطحان کدام یکی از شما دوست میدارد که بامداد کند هر روز بسوی بطحان بضم با و سکون طای مهمله او العقيق یا بسوی عقیق شک راوی است نام دو موضع است
بمدینه که آنجا بازار بود و شتران در وی فروخته میشد فيأتي بناقتين كوماوين پس بیارد دو ناقه بزرگ کوهان را بفتح کاف و سکون واو ناقه بزرگ کوهان في غير اثم ولا قطع رحم بی ارتکاب معصیت
مثل سرقه و غصب و بی بریدن قرابت که واجبست پیوند آن این تخصیص بعد تعمیم است که از اشد انواع معصیت است فقلنا پس گفتیم ما يا رسول الله كلنا نحب ذلك همه ما دوست میداریم آن را و در
روایتی يحب بتحتانیه قال گفت آن حضرت افلا يغدو احدكم الى المسجد آیا پس بامداد نمیکند یکی از شما بسوی مسجد فيعلم پس تعلیم کند و بداند او يقرأ آيتين من كتاب الله یا بخواند دو آیت از
کتاب خدا و در بعضی نسخ فيعلم بتخفیف از علم و برین تقدیر کلمه او برای شک یا تنویع است خير له من ناقتين این تعلیم دو آیت و خواندن آن بهتر است مر او را از دو ناقه وثلث خير له من ثلث و سه آیت بهتر
مر او را از سه ناقه واربع خير له من اربع و چهار آیت بهتر است از چهار ناقه ومن اعدادهن من الابل و همچنین آیتها بهتر اند از اعداد خود از شتران یعنی پنج و شش آیت بهتر است از پنج و شش و علی هذا القیاس
و ابل اسم جنس است شامل نر و ماده و نر را جمل گویند و ماده را ناقه چنانکه انسان مردم را هم گویند و زن را هم و مرد را رجل و زن را امرأة گویند که آیتی از قرآن بهتر است از دنیا و هرچه در دنیاست شتران چه قدر دارند که برابر آنها تفضیل
نهند و بیان فضل قرآن بآن کنند جوابش آن است که حقیقت مراد آنست که اشتغال بامر دین بهتر است از آنچه محنت و مشقت میکشید در آن از طلب رزق و غایت آنچه بیان کرد آن را بمثالی خاص و مخصوص کرد و آنید به ناقه
کوماء از جهت بودن آن نفایس اموال عرب یا مراد آنست که تعلم قرآن و اشتغال بامر دین در امر معاش نیز نافع و موجب مزید خیر و برکت است و بیشتر از اشتغال بتحصیل اسباب دنیاست بحکم ومن يتق الله يجعل له مخرجا
ويرزقه من حيث لا يحتسب و در امر معاد خود چه گویند که تمامه دنیا و ما فیها در جنب او محو و متلاشی است فافهم وبالله التوفيق رواه مسلم وعن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ايحب احدكم اذا رجع الى اهله ان يجد فيه خلفات عظاما سمانا گفت آن حضرت آیا دوست میدارد یکی از شما چون بازگردد بسوی اهل خانه خود که بیابد در وی سه ناقه
آبستن بزرگ فربه و خلفات جمع خلفه بفتح خای معجمه و کسر لام ناقه آبستن قلنا نعم گفتیم آری دوست میداریم آن را قال گفت آن حضرت فثلث آيات يقرأ بهن احدكم في صلوته خير له من ثلث خلفات
عظام سمان پس سه آیت که بخواند آنها را یکی از شما در نماز خود بهتر است مر او را از سه ناقه آبستن بزرگ فربه و همچنین قیاس این حدیث نیز در معنی حدیث اول است رواه مسلم وعن عائشة رضي الله عنها الماهر بالقرآن
مع السفرة الكرام البررة ماهر بقرآن و نیکو خواننده و درست داننده قرآن بحفظ و تجوید با ملائکه و انبیاست که بزرگان اند و نیکوکاران یعنی در دنیا عامل است بعمل ایشان و در آخرت رفیق ایشانست و سفره جمع سافر بمعنی کاتب مشتق از سفر

بمعنی کتاب یا بمعنی سفیر مشتق از سفارت بمعنی میانجی شدن و مراد ملائکه اند که انتساخ میکنند کتب سماویه را از لوح محفوظ و میانجی میشوند میان خدای و رسل وی یا انبیا اند که انتساخ مینمایند وحی را و سفیر اند میان خدای و امت یا مراد اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم اند که اول انتساخ قرآن ایشان کردند یا فرشتگان که اعمال بندگان می نویسند و کرام جمع کریم و برره جمع بار بمعنی نیکوکار والذی یقرأ القرآن ویتتعتع فیه وهو علیه شاق له اجران و آنکه میخواند قرآن را و در میماند در خواندن قرآن خوب نمیرود زبان او در آن و بر زور میجنباند زبان را و خواندن قرآن بر وی دشوار است مر او را دو اجر است یکی اجر قرائت دوم اجر مشقت اگرچه ماهر افضل و اکمل است اما از حیثیت تعب و مشقت این را نیز فضیلتی و اجری ثابت است مقصود تسلی و تثبیت طالب است بر مشقت و ریاضت فافهم متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا حسد الا علی اثنین نیست جای رشک بردن مگر بر دو کس رجل آتاه الله القرآن یکی مردی که داده است او را خدای تعالی قرآن را فهو یقوم به آناء اللیل وآناء النهار پس آن مرد برمیخیزد بقرآن و میخواند آنرا در ساعات شب و ساعات روز ورجل آتاه الله مالا فهو ینفق منه آناء اللیل وآناء النهار و دوم مردی که داده است او را خدای تعالی مالی پس آن مرد انفاق میکند از آن مال در ساعات شب و ساعات روز متفق علیه و در کتاب العلم مثل این حدیث در فضیلت علم گذشت و بتحقیق مآل هر دو یکی است چه علم قرآن است و علوم احکام همه مستفاد از وست لیکن اینجا این فضیلت تلاوت قرآن را اثبات کرده و آن نیز مفید علم است فافهم وعن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل المؤمن الذی یقرأ القرآن مثل الاترجة قصه حال مسلمانی که میخواند قرآن را همچو حال اترج است بضم همزه و سکون تا و ضم را و تشدید جیم و اترج نیز آمده و ترنج نیز میگویند و ترنجه در روایت نیز آمده میوه معروفی است که جامع است میان طیب طعم و طیب رایحه چنانچه فرموده ریحها طیبة وطعمها طیب بوی وی خوش و مزه وی خوش است و همچنین مؤمن که میخواند قرآن را لذت میگیرد از آن و منعکس میگردد از وی اشعه انوار قدس و وصول می یابد بدیگران ومثل المؤمن الذی لا یقرأ القرآن مثل التمرة لا ریح لها وطعمها حلو و حال مسلمانی که نمیخواند قرآن را همچو حال خرما است که نیست بوی مر او را و مزه وی شیرین است ومثل المنافق الذی لا یقرأ القرآن کمثل الحنظلة لیس لها ریح وطعمها مر و حال منافقی که نمیخواند قرآن را همچو حنظل است که نیست مر او را بوی و مزه وی تلخ است ومثل المنافق الذی یقرأ القرآن مثل الریحانة ریحها طیب وطعمها مر و حال منافقی که میخواند قرآن را همچو حال ریحان است که بوی وی خوش است و مزه وی تلخ است متفق علیه وفی روایة و در روایتی چنین آمده است المؤمن الذی یقرأ القرآن ویعمل به کالاترجة والمؤمن الذی لا یقرأ القرآن ویعمل به کالتمرة درین روایت ویعمل به زیادت کرده و در روایت اولی اکتفا بعنوان مؤمن نمود که مستلزم عمل است و احتمال دارد که طعم کنایت از اعتقادی که مؤمن در دل دارد و داشته باشد وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یرفع بهذا الکتاب اقواما ویضع به آخرین بدرستی که خدای تعالی بلند مرتبه میگرداند باین کتاب یعنی قرآن گروهی را که ایمان آوردند بوی و عمل کردند بدان و تلاوت میکنند آنرا و اخلاص میورزند در آن و پست میگرداند بوی گروهی دیگر را که برخلاف آن باشند رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری ان اسید بضم همزه و فتح سین مهمله بن حضیر بضم حاء مهمله و فتح ضاد معجمه صحابی انصاری است از نقبای انصار کبیر الشان از افاضل ناس برداشت عمر بن الخطاب جنازه او را و نماز گذارد بروی و دفن کرده شد ببقیع سنه عشرین وقیل احدی وعشرین قال بینما هو یقرأ من اللیل سورة البقرة و در اثنای آنکه وی میخواند در شب سوره بقره را وفرسه مربوطة عنده و اسپ وی بسته شده بود نزد وی اذ جالت الفرس ناگاه بجنبید اسپ فی الصحاح جولان کرد و برآمدن فسکت پس خاموش گشت اسید و ترک کرد خواندن را فسکنت پس ساکن شد اسپ آرام گرفت از جولان فقرأ پس باز خواند اسید فجالت پس باز جولان کرد اسپ فسکت فسکنت پس باز خاموش گشت اسید پس آرام یافت اسپ ثم قرأ پس تر خواند فجالت الفرس پس جولان کرد اسپ سه بار و همچنین واقع شد فانصرف پس برگشت اسید از قرائت و گذاشت قرائت را وکان ابنه یحیی قریبا منها و بود پسر اسید که نامش یحیی بود نزدیک با اسپ فاشفق ان تصیبه پس ترسید اسید که برسد اسپ بپسرش و آزار رساند او را فلما اخره رفع رأسه الی السماء و چون پس انداخت اسید پسر را و دور افکند از اسپ برداشت سر خود را بجانب آسمان فاذا مثل الظلة پس ناگاه چیزی دید مانند سایبان فیها امثال المصابیح در آن امثال چیزهاست مانند چراغها فلما اصبح حدث النبی پس چون صبح کرد ابن حضیر خبر کرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آن حضرت مکرر دو بار اقرأ یا ابن حضیر اقرأ یا ابن حضیر بخوان ای پسر حضیر و مراد دوام استمرار است بر قرائت قال گفت اسید بن حضیر بجهت اعتذار از انصراف و گذاشتن قرائت فاشفقت پس ترسیدم من یا رسول الله و در نسخه اشفقت یا رسول الله ان تطأ یحیی از آنکه پامال کند اسپ یحیی را وکان منها قریبا و بود یحیی از اسپ نزدیک فانصرفت الیه پس برگشتم من بسوی یحیی ورفعت رأسی الی السماء و برداشتم سر خود را بسوی آسمان فاذا مثل الظلة فیها امثال المصابیح پس ناگاه دیدم مانند سایبان است که در وی مانند چراغهاست فخرجت حتی لا اریها پس بیرون آمدم من از جای خود تا آنکه نبینم من آنها را قال گفت آن حضرت وتدری ما ذاک و میدانی که چیست آنچه می‌دیدی تو مانند ظله و مصابیح قال لا گفت اسید و نمیدانم که چیست آن قال گفت آن حضرت تلک الملائکة دنت لصوتك آن فرشتگان اند که نزدیک شدند از جهت آواز تو که قرآن میخواندی ولو قرأت لاصبحت ینظر الناس الیها و اگر میخواندی تمام شب هر آینه صبح میکردند آن فرشتگان در حالی که نظر میکردند مردم بسوی آنها و هم میدیدند لا تتواری منهم پوشیده نمیشدند آن فرشتگان از آدمیان متفق علیه واللفظ للبخاری وفی مسلم و در صحیح مسلم واقع شده است لفظ عرجت فی الجو بالا رفت آن ظله در هوا میان آسمان و زمین جو بفتح جیم و تشدید واو میان آسمان و زمین و گشادگی وادی بدل فخرجت علی صیغة المتکلم بجای لفظ فخرجت بصیغه متکلم در روایت وی واقع شده است وعن البراء قال کان رجل یقرأ سورة الکهف گفت براء بن عازب که از مشاهیر صحابه است بود مردی که میخواند سوره کهف را والی جانبه حصان و در پهلوی وی اسپی بود و حصان بکسر حاء مهمله اسپ اصیل مربوط بشطنین بسته شده بود آن اسپ بدو رسن شطن بشین معجمه و طاء مهمله هر دو مفتوح رسن یا رسن دراز گویند فتغشته سحابة پس پوشید آن اسپ را و آمد بر بالای وی ابری فجعلت تدنو وتدنو پس گشت آن ابر که نزدیک شده می آید و می آید وجعل فرسه ینفر و گشت اسپ وی که میگریزد و تنفر بتا و یا هر دو روایت است و فرس مذکر و مؤنث هر دو آید فلما اصبح اتی النبی پس چون صبح کرد آمد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکر ذلک له پس ذکر کرد آن واقع را برای آن حضرت فقال تلک السکینة پس گفت آن حضرت که آن سکینه است تنزلت بالقرآن که فرود آمده است بسبب قرآن سکینه بمعنی آرامش و آهستگی و بمعنی رحمت آمده و آنچه حاصل کرد و بوی آرام و سکون و صفای قلب و بر ظلمت نفسانیت فرود آرد ضیای رحمانیت و حضور و ذوق و غیبت و کاهی صورت گیرد و بصورت آمده و مانند آن و کلام هروی در فصل اول از کتاب العلم زیاده برین گذشته است فتدبر متفق علیه وعن ابی سعید بن معلی بضم میم و فتح عین و تشدید لام صحابی انصاری مدنی است قال کنت اصلی

في المسجد گفت بودم من که نماز میکردم در مسجد فدعاني النبي پس خواند مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم فلم اجبه حتی صلیت پس جواب ندادم من آن حضرت را تا آنکه نماز گذاردم ثم اتیته پس آمدم نزد آنحضرت
بعد از تمام کردن نماز فقلت پس گفتم بقصد اعتذار ندادن جواب یا رسول الله اني کنت اصلي بدرستیکه من بودم که نماز میکردم باین سبب جواب ندادم قال گفت آنحضرت الم یقل الله آیا نگفته است خدای
تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم پاسخ دهید مر خدا و رسول را وقتی که بخواند رسول خدا شما را و طاعت کنید فرمان او را که خواندن او از جانب حق است و طاعت او طاعت حق ثم قال پس گفت آنحضرت
الا اعلمك اعظم سورة في القرآن آیا تعلیم نکنم و ندانانم ترا بزرگترین سوره که در قرآنست قبل ان تخرج من المسجد پیش از آنکه بیرون آئی از مسجد فاخذ بیدي پس گرفت دست مرا فلما اردنا ان
نخرج پس هنگامیکه خواستیم که بیرون آئیم قلت گفتم یا رسول الله انك قلت لاعلمنك اعظم سورة من القرآن بدرستیکه تو گفتی که هر آینه بدانانم ترا بزرگترین سوره از قرآن قال گفت آنحضرت اعظم
سوره از قرآن الحمد لله رب العالمین هي السبع المثاني این سوره سبع مثانیست والقرآن العظیم الذي اوتیته و این سوره قرآن عظیم است که داده شده است مرا اشارتست بقول حق سبحانه
و تعالی ولقد آتیناك سبعا من المثاني والقرآن العظیم یعني بتحقیق دادیم ترا ای محمد هفت آیت که مکرر میشود در نماز قراءت وی یا ثنا کرده شده است بران بفصاحت و اعجاز و ثنا گوئیده است بر خدا بجهت نیکوی وی سبحانه اهل آن آنست
که مراد بدان فاتحه است و دادیم ترا قرآن عظیم مراد بآن نیز فاتحه است و مبالغه فرمود که قرآن عظیم همین است و جزو اعظم قرآن است و تحقیقه في کتب التفسیر رواه البخاري و در حدیث ترمذی از ابی هریره آمده است
که این قصه نسبت بابی بن کعب است وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجعلوا بيوتكم مقابر نگردانید خانهای خود را خالی از ذکر و تلاوت و عبادت مثل مقبرها که
مانند مرده در وی افتاده باشد بعد آن ذکر کرد چیزی که افضل و انفع است بر اهل آن را که تلاوت قرآنست و فرمود ان الشيطان ينفر من البيت الذي تقرء فيه سورة البقرة
بدرستیکه شیطان میگریزد از خانه که خوانده میشود در وی سوره بقره رواه مسلم وعن ابي امامة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اقرءوا القرآن گفت ابو امامه شنیدم
میگفت آنحضرت بخوانید قرآن را فانه يأتي يوم القيامة شفيعا لاصحابه پس بدرستیکه قرآن می آید روز قیامت شفاعت کننده مر تلاوت کنندگان خود را که ملازمت میکنند بر آن اقرءوا الزهراوين بخوانید دو
سوره روشن و تابان تر و تازه را البقرة وسورة آل عمران آن دو سوره کدام اند سوره بقره و سوره آل عمران فانهما تاتیان یوم القیمة کانهما غمامتان پس بدرستیکه آن دو سوره می آیند روز قیامت
گویا که آن دو سوره دو ابر اند غمام ابر و در قاموس گفته غمام ابر سفید او غیایتان بدو یای تحتانیه هر چه سایه کند بالای سر ابر و جز آن او فرقان من طير یا دو جماعت اند از طیر اند صواف صف زده و فرق بکسر فا و سکون را
در اصل کلمه ... مراد تشبیه یکی از این سه چیز است تحاجان عن اصحابهما در حالیکه حجت میکنند از جانب خوانندگان خود و ملازمت کنندگان خود و باز تخصیص کرد بفضل سوره بقره و فرمود اقرءوا سورة
البقرة بخوانید سوره بقره را فان اخذها برکة پس بدرستیکه گرفتن این سوره برکت و سبب زیادت نعمت و سعادتست و ترکها حسرة و گذاشتن آن سبب دریغ و پشیمانیست ولا تستطیعها
البطلة و توانائی ندارند اخذ آن را اهل بطالت و کسالت و گاهی بطله ساحران فاجران نیز مراد می افتد رواه مسلم وعن النواس بفتح نون و تشدید واو بن سمعان بفتح سین مهمله و کسر آن صحابی است ساکن
شام قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول يؤتى بالقرآن يوم القيمة واهله گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت آورده میشود قرآن روز قیامت و اهل قرآن الذين كانوا يعملون به
آن کسانی که بودند که عمل میکردند باحکام قرآن تقدمه بضم دال سورة البقرة وآل عمران پیشوائی میکند قرآن را سوره بقره و سوره آل عمران کانهما غمامتان گویا این دو سوره دو ابر اند او ظلتان سوداوان
یا دو سایبان سیاه وصف سیاهی از جهت ازدحام و تراکم و بر هم نشستن بعضی بر بعضی است بینهما شرق در میان این دو سوره فرجه و فرق است از جهت فصل و تمیز به تسمیه و شرق در اصل شکافتن گوش
گوسفند و بعضی شرق اینجا بمعنی اشراق و درخشندگی گیرند و آن نیز نور تسمیه است او کانهما فرقان من طير صواف تحاجان عن صاحبهما رواه مسلم وعن ابي بن كعب قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يا ابا المنذر بضم میم و سکون نون و کسر ذال معجمه کنیت ابی بن کعب است اتدري اي آية من كتاب الله معك اعظم می دانی که کدام آیت است از کتاب خدا با تو بزرگتر
قلت گفتم الله ورسوله اعلم خدا و رسول خدا داناتر است قال باز گفت آنحضرت يا ابا المنذر اتدري اي آية من كتاب الله معك اعظم قلت این بار گفتم بزرگتر آیت از کتاب خدا
الله لا اله الا هو الحي القيوم یعنی آیت الکرسی قال گفت ابی بن کعب فضرب في صدري پس زد آنحضرت دست بر سینه من و در بعضی نسخ بيده مصرحا مذکور است وقال ليهنك العلم
و گفت آنحضرت گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر مدح کرد آنحضرت ابی بن کعب را بدریافت آنکه بزرگتر آیة الکرسی است اگرچه آن دریافت بتصرف القای آنحضرت بود و یهنك بفتح تحتانیه و سکون ها و کسر نون
و در بعضی نسخ یهنئك بهمزه و اصل همین است و یهنك تخفیف آنست رواه مسلم وعن ابي هريرة قال وكلني رسول الله گفت ابو هریره وکیل گردانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بحفظ زكوة رمضان بنگاهداشتن زکوة رمضان که مراد صدقه فطر است که بوی رضی الله عنه سپرده بودند تا وقت دیگر میان فقرا بخش کنند فاتاني آت پس آمد مرا آینده یعنی شخص فجعل يحثو من
الطعام پس شروع کرد آن شخص آینده که میگرفت بهر دو دست از آن طعام که صدقه فطر بود فاخذته پس گرفتم من آن شخص را وقلت لارفعنك الى رسول الله و گفتم هر آینه برسانم ترا و میبرم
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چنانچه خصم را نزد حاکم میبرند قال گفت آن شخص اني محتاج وعلي عيال بدرستیکه من فقیرم و بگردن من بار عیال است ولي حاجة شديدة و مرا حاجتی
سخت است قال گفت ابو هریره فخليت عنه پس رها کردم او را فاصبحت پس صبح کردم و نزد پیغمبر رفتم فقال النبي پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة
چه شد بندی تو دیشب قلت گفتم یا رسول الله شكى حاجة شديدة وعيالا گله کرد حاجت سخت و عیال را فرحمته وخليت عنه پس مهربانی کردم و او را رها کردم قال اما انه قد كذبك
گفت آنحضرت آگاه باش که وی بتحقیق دروغ گفته است بتو در قول او که من محتاجم و عیال دارم و حاجت سخت دارم وسيعود و نزدیکست که باز آید فعرفت انه سيعود پس دانستم که وی باز می آید لقول
رسول الله بجهت گفتن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انه سيعود که وی باز می آید فرصدته پس منتظر نشستم او را فجاء يحثو من الطعام پس آمد در حالیکه میگرفت طعام بهر دو کف دست خود فاخذته
پس گرفتم او را فقلت لارفعنك الى رسول الله پس گفتم من هر آینه می برم و میبرم ترا بسوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم قال دعني فاني محتاج وعلي عيال لا اعود گفت که مرا بگذار بدرستیکه
من محتاجم و بر من بار عیال است باز نمی آیم فرحمته فخليت سبيله فاصبحت فقال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة قلت يا رسول الله شكى

حاجة شدیدة وعیال لا فرحمته فخلیت سبیله فقال اما انه قد کذبک دروغ گفت در دعوی احتیاج وعیال و باز ماندن وسیعود فرصدته فجاء یحثو من الطعام
فاخذته فقلت لارفعنک الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهذا آخر ثلث مرات و این آخر سه بار است که می آئی انک تزعم لا تعود ثم تعود بدرستیکه تو میگوئی که باز نمی آئی تو پس
باز می آئی قال گفت دعنی بگذار مرا اعلمک کلمات ینفعک الله بها تعلیم کنم ترا کلماتیکه سود کند ترا خدای تعالی بآن کلمات اذا اویت الی فراشک فاقرأ آیة الکرسی چون پناه گیری و بیائی تو
بسوی بستر آیت الکرسی از آن گویند که در وی ذکر لفظ کرسی است فانک لن یزال علیک من الله حافظ پس بدرستی که همیشه میباشد بر تو از جانب خدا نگاهبانی ولا یقربک شیطان و نزدیک نمی آید
ترا شیطان از جن و انس حتی تصبح تا آنکه صبح میکنی فخلیت سبیله پس رها کردم او را و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با بی هریره امر نفرموده بود که او را رها مکنی فی اللیلة پیش ما می آری پس رها کردم او را میگوید ابو هریره
فاصبحت پس صبح کردم و نزد آنحضرت آمدم فقال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما فعل اسیرک چه شد اسیر تو قلت گفتم زعم انه یعلمنی کلمات ینفعنی الله
بها گفت که وی تعلیم میکند مرا کلماتی که سود میدهد مرا خدای تعالی بسبب آن کلمات قال گفت آنحضرت اما انه قد صدقک آگاه باش که وی بتحقیق راست گفته است آنچه گفته است از خاصیت آیت الکرسی
وهمچنین است خاصیت این آیت که وی خبر داده وهو کذوب و وی دروغگو است در سایر احوال خود تعلم من تخاطب منذ ثلث لیال میدانی تو ای ابو هریره با که خطاب میکنی و با که سخن میگوئی درین مدت
سه شب قلت لا گفتم ندانم قال ذاک شیطان فرمود آن شیطانی از شیاطین است که برای تفتیش صدقات و اخلال بمحل خیر آمده بود رواه البخاری وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال بینما جبرئیل
قاعد عند النبی صلی الله علیه وسلم در اثنای آنکه جبرئیل عم نشسته است نزد آنحضرت اذ سمع نقیضا من فوقه ناگاه شنید جبرئیل عم با آن حضرت آوازی را از بالای خود نقیض بقاف و ضاد معجمه آواز
مانند آواز در و محمل و پالان و اول مناسب است فرفع راسه پس برداشت جبرئیل عم یا آنحضرت سر خود را فقال پس گفت جبرئیل عم هذا باب من السماء فتح الیوم این دریست از آسمان کشاده شده امروز
ولم یفتح قط الا الیوم وکشاده نشده آن در هرگز مگر امروز فنزل منه ملک پس فرود آمد از آن در فرشته و این کلام راوی است فقال پس گفت جبرئیل عم هذا ملک نزل الی الارض لم ینزل قط الا
الیوم این فرشته ایست که فرود آمده بسوی زمین فرود نیامده بود هرگز مگر امروز فسلم پس سلام گفت آن فرشته فقال ابشر بنورین اوتیتهما پس گفت فرشته آنحضرت شاد شو بدو نوری که داده
شده بتو آن دو نور لم یؤتهما نبی قبلک داده نشد آن دو نور هیچ پیغمبری پیش از تو فاتحة الکتاب وخواتیم سورة البقرة و دو نور کلام است یکی سوره الحمد و دیگر دو آیت که در آخر سوره بقره اند از آمن
الرسول تا آخر سوره لن تقرأ بحرف منهما الا اعطیته هرگز نخوانی بحرفی از فاتحة الکتاب و خواتیم سوره بقره مگر آنکه داده شود ثواب آن ترا یا اجابت کرده شود دعاهائی که در آنست یعنی عمل البته
مقبول است و این دعاها البته مستجاب اند و مراد بحرف کلام است که در آنها واقع اند مثل اهدنا و ربنا لا تواخذنا و ربنا ولا تحملنا و جز آن بتقدیر معنی اول اکثر حروف که اجزای کلمات اند از حروف تهجی مراد دارند نیز
درست است چنانکه آمده است که هر حرف قرآن را اجر و ثوابی است رواه مسلم وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الآیتان من آخر سورة البقرة روایت است از ابی
مسعود که نام وی عقبة بن عمرو بن ثعلبة انصاری است گفت گفت آنحضرت دو آیت است از آخر سوره بقره من قرأ بهما فی لیلة کسیکه بخواند این دو آیت را در شبی کفتاه کفایت میکنند خواننده را یعنی دفع
میکنند از وی شر جن و انس را یا بسنده اند از باقی اوراد در شب اگر هیچ ورد دیگر نخواند کفایت است متفق علیه وعن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حفظ
عشر آیات من اول سورة الکهف کسیکه یاد گیرد و بخواند ده آیت از اول سوره کهف عصم من الدجال نگاهداشته میشود از دجال مراد دجال معهود است که در آخر زمان برآید و مردم را در فتنه اندازد یا از هر کذاب
ملبس و دجل در لغت کذب و خیانت خداع و تلبیس است رواه مسلم و در روایت ترمذی هم از ابی الدرداء سه آیت نیز آمده است چنانکه در فصل ثانی بیاید وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ایعجز احدکم ان یقرء فی لیلة ثلث القرآن آیا ناتوانی میکند یکی از شما از آنکه بخواند در شبی سه یک قرآن را قالوا گفتند صحابه کیف یقرء ثلث القرآن چگونه خواند یکی از ما ثلث قرآن را در شب که خالی از عسر
نیست خصوصا اگر هر شب میفرمائی با وجود اوراد دیگر و ادای حق نفس و زوجه که لازم است برعایت آن قال قل هو الله احد یعدل ثلث القرآن فرمود این سوره برابر است ثلث قرآن را در ثواب و فضیلت بطریق
الحاق ناقص بکامل و وی سبحانه بفضل خود تضاعیف ثواب آنرا مرتبه اصل ثواب قراءة ثلث قرآن میرساند و گفته اند که قرآن را قصص است و احکام و توحید و قل هو الله احد مشتمل است بر توحید رواه مسلم ورواه
البخاری عن ابی سعید وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث رجلا علی سریة روایت است از عائشه که آنحضرت فرستاد مردی را بر لشکری و سریه بفتح سین و تخفیف را
وتشدید تحتانیه پاره از لشکر یعنی فوجی که بجای فرستند نه لشکر عظیم وکان یقرأ لاصحابه فی صلوتهم فیختم بقل هو الله احد و بود آن مرد که چون امامت میکرد میخواند قرآن بر یاران خود در نماز که با ایشان
میگذارد و پس ختم میکرد قراءة را بقل هو الله احد یعنی عادت وی آن بود که میخواند بعد از فاتحه قل هو الله احد کذا قال الطیبی و ظاهر در آن مینماید که تمام قراءة که فاتحه و سوره است میخواند و آخر آن قل هو الله احد میخواند در هر رکعت
و از حدیث صحیح بخاری معلوم میشود که بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند پس از وی سوره میخواند پس گفتند اصحاب وی با وی که تو افتتاح میکنی باین سوره و باز کفایت نمیکنی باین تا آنکه سوره دیگر نیز میخوانی یا همین سوره را
بخوان یا این را بگذار و سوره دیگر بخوان گفت من این سوره را ترک نمیکنم اگر شما دوست میدارید که امامت کنم شما را با این بکنید و اگر مکروه میدارید میگذارم شما را و او را افضل قوم میدانستند و مکروه میداشتند که غیر وی امامت
کند ایشان را فلما رجعوا ذکروا ذلک للنبی پس چون باز آمدند از لشکر ذکر کردند آن قصه را پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت سلوه لای شیء یصنع ذلک بپرسید او را که برای چه میکند
آنرا یعنی التزام سوره قل هو الله احد را فسألوه پس پرسیدند او را که برای چه میکنی فقال پس گفت آن مرد لانها صفة الرحمن از برای آن میکنم که این سوره صفت خدای تعالی است وانا احب ان اقرء بها من
دوست میدارم که بخوانم فقال النبی صلی الله علیه وسلم اخبروه ان الله یحبه خبر دهید او را که خدای تعالی دوست میدارد او را و در روایت صحیح بخاری آمده است که آنحضرت از وی پرسید که چه منع
کرد ترا که نکنی آنچه امر میکرده اند ترا یاران تو و چه واداشت ترا بالتزام این سوره در هر رکعت گفت بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را فرمود آنحضرت دوست داشتن تو آنرا در آورد ترا در بهشت متفق علیه وعن
انس ان رجلا قال روایت است از انس که مردی گفت یا رسول الله انی احب هذه السورة بدرستیکه من دوست میدارم این سوره را قل هو الله احد بیان سوره است قال گفت آنحضرت
ان حبک ایاها ادخلک الجنة بدرستیکه دوست داشتن تو این سوره را در آورد ترا در بهشت و مستحق آن کرد رواه الترمذی وروی البخاری معناه و روایت کرد بخاری معنی آن را نه بلفظ که

چنانکه ذکر کردیم و عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الم تر آیات انزلت اللیلة یا نمی بینی و نمی شناسی آیتها را که فرو فرستاده شده است امشب مقصود تعجب است از آن
لم یر مثلهن قط دیده و دانسته نشده است مانند این آیات هرگز در باب تعوذ زیرا که در آن پناه جستن بدر مکاره ظاهره و باطنه جسمانی و روحانی بکمال مبالغه و تاکید قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
آن آیات این است که این دو سوره متضمن آن است رواه مسلم و عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا اوی الی فراشه کل لیلة بود آن حضرت وقتی که می آمد
بسوی جامهٔ خواب خود هر شب جمع کفیه ثم نفث فیهما بهم می آورد هر دو کف دست خود را پس دم میدمید در هر دو کف دست نفخ و نفث و تفل دم کردن است بی آنکه آب دهن چیزی با وی باشد و تفل
دمیدن با چیزی از آب دهن و نفث کمتر از تفل است فقرأ فیهما پس میخواند آن حضرت در هر دو کف دست قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و مدلول کلمهٔ فا در فقرأ
اقتضای آن میکند که قرأت بعد از نفث باشد و ظاهر آنست که بر عکس باشد اول خواندن باشد پس از وی نفث پس بعضی میگویند که مراد بنفث اراده نفث است و بعضی میگویند فا اینجا بمعنی واو است و بعضی میگویند
تقدیم نفث بر قرأت برای مخالفت سحرهٔ بطله است و نیز گفته اند که آن از سهو راوی یا کاتب است والله اعلم ثم یمسح بهما ما استطاع من جسده پس مسح میکرد آنحضرت بهر دو کف دست هر چیز را که ممکن است
از تن شریف خود یعنی تا آنجا که دست میرسید یبدأ بهما علی راسه و وجهه آغاز میکرد و ابتدا میکرد بهر دو کف دست بر سر خود و روی مبارک خود و ما اقبل من جسده و بچیزی که پیش آمد
از جسد شریف بعد از وی بجانب دیگر یفعل ذلک ثلث مرات میکرد این خواندن و دمیدن و مسح کردن را سه بار و هم در روایت عائشه آمده است که آنحضرت در مرض اخیر گرفت هر دو دست
عائشه را و خواند و دمید در دستهای عائشه و امر میکرد بامرار هر دو دست وی بر جسد شریف خود متفق علیه و سنذکر حدیث ابن مسعود و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث عبدالله بن مسعود را
که اولش این است لما اسری برسول الله صلی الله علیه وسلم و در وی ذکر اعطای خواتیم سوره بقره است فی باب المعراج ان شاء الله در باب معراج که انسب است بآن باب و در مصابیح در باب فضل
القرآن مذکور است الفصل الثانی عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ثلثة تحت العرش یوم القیمة سه چیز زیر عرش اند در قیامت کنایت است از اختصاص
این سه بکمال قرب و اعتبار در درگاه عزت بحیثیتی که ضایع نمیکند وی سبحانه حق آنها و اجر کسی را که محافظت میکند بر آن و ترک نمیکند مجازات عاملان آنها را چنانکه حال مقربان درگاه سلاطین است القرآن
یکی از آن سه چیز قرآنست یحاج العباد که حجت میکند بندگان را گاهی حجت میکند برای نفع ایشان بجهت محافظت ایشان حقوق آن را و گاهی بر ضرر ایشان در آنچه ضایع کردند و اعراض نمودند از احکام و حدود
وی له ظهر و بطن مر قرآن را ظاهریست و باطنی ظاهر آنچه همه مؤمنان شریک اند در فهم آن و عمل بدان و باطن آنچه جز فهم خواص بدان نمیرسد اشارتست بآنکه هر کس مطالب خود را باید جست بقدر آنچه میرسد
استعداد و فهم وی بقرآن عظیم و الامانة دوم امانت است و مراد بدان حفظ حقوق ناس است در اموال و اعراض و دماء ایشان یا مخصوص باموال و ودایع است و مناسب بفهم آنست که امانت آنست که
در قول حق سبحانه انا عرضنا الامانة علی السموت و الارض اشارت بدان واقع شده و شامل تمامه تکالیف و احکام است و الرحم تنادی الا من وصلنی سوم رحم است و آواز میدهد و خبردار میکند هم میگوید
و انا و آگاه باشید کسیکه بپیوندد مرا و رعایت کند حق مرا وصله الله بپیوندد او را لطف و کرم خدا و رعایت کند او را و من قطعنی قطعه الله و کسیکه ببرد مرا و پیوند نکند و رعایت نکند حق مرا ببرد او را قهر و غضب خدا و برانداز
او را از درگاه رحمت و ندا مخصوص برحم گردانید اشارتست بغایت اهتمام و اعتنای بوی رواه فی شرح السنة و عن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقال لصاحب
القرآن اقرأ و ارتق گفته میشود مر صاحب قرآن را ملازم او را بتلاوت و عمل بخوان و برو بر درجات جنت بر قدر آنچه میخوانی از آیات قرآن پس اگر تمام قرآن بخواند باقصی درجات جنت برآید که آماده کرده شده است برای وی
و ارتق است بحال او پس امر شامل است جمیع اصحاب قرآن از انبیا و مرسلین و اولیا و علما و سایر صالحین بر قدر درجات ایشان و رتل کما کنت ترتل فی الدنیا و ترتیل و تجوید بخوان قرآن را چنانکه ترتیل
میکردی در دنیا فی الصراح ترتیل هموار و امید و سپید خواندن قیل بفتحتین سخن هموار فان منزلک عند آخر آیة تقرؤها پس بدرستیکه منزل تو نزد آخر آیتی است که میخوانی آن را رواه احمد و الترمذی و ابو داود
و النسائی و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الذی لیس فی جوفه شیء من القرآن کالبیت الخرب بدرستیکه آنکسانیکه نیست در درون وی چیزی از قرآن
همچو خانه ویرانست که آدمی در وی نیست و فی الصراح جوف درون شکم ظاهر آنست که مراد حفظ قرآنست زیاده بر آنچه یجوز به الصلوة و بعضی تعمیم کرده اند و گفته اند حفظا او نظرا والله اعلم رواه الترمذی و الدارمی و
قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الرب میگوید پروردگار تبارک و تعالی من شغله القرآن عن ذکری و مسئلتی کسیکه باز
میدارد او را قرآن از ذکر من و دعا و سوال من که در غیر قرآنست اعطیته افضل ما اعطی السائلین میدهم او را بهتر و زیاده تر از آنچه میدهم سوال کنندگان را ظاهر آنست که گفته شود ذکر کنندگان را ولیکن همچنین بگفت و اکتفا
بذکر سوال کرده زیرا که ذکر نیز در حقیقت دعا است ولیکن بطریق کنایت و تعریض زیرا که ذکر کریم و ثنای وی در معنی سوال و طلب است و در حدیث دیگر آمده است کسیکه باز دارد او را ذکر من از سوال من میدهم او را بهتر از آنچه
میدهم سوال کنندگان را پس ذکر افضل از دعا آمد و قرآن افضل از همه ذکر و دعا جزوی از قرآنست و قرآن کل الکل است الکه بعضی از درویشان مریدان را که بذکر مشغول میدارند و تلاوت قرآن را چندگاه موقوف کنند از مصلحت
در وی آنست که ظهور اثر در ذکر اسرع و اظهر است و حصول آن در قرآن بطی است اما بعد حصول اتم و اکمل است که زوال پذیر نیست بلکه اثر و نتیجه ذکر زود می آید و زود میرود مگر آنکه بسرحد ملکه برسد و بنهایت تمام کند که الفانی
الی اوصافه و در قرآن دیر آید و دیر پاید کذا ذکر الشیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله رحمة واسعة و نیز گفته است که طالب بقرآن و تلاوت آن در نماز و غیر نماز برآید روی که در وی راه دارد برسد و فضل
کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه فضل کلام خدا بر باقی کلامهای خلق همچو فضل خداست عز اسمه بر خلق وی رواه الترمذی و الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان و قال
الترمذی هذا حدیث حسن غریب و عن ابن مسعود رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حرفا من کتاب الله فله به حسنة و الحسنة بعشر
امثالها کسیکه بخواند یک حرف از کتاب خدا پس مر او را نیکی است و مقرر است که هر نیکی جزا داده میشود بده مانند و اقل این است و اکثر را حدی نیست اگر گویند اینچنین در همه جا و همه نیکیها است فضل قرآن چیست جواب
آنکه بودن هر حرف از قرآن نیکی از فضل قرآنست که بر هر جزوی ثوابی مرتبست و در سائر اعمال بر عمل یک نیکی است نه بر هر پاره از وی نیکی دیگر باشد نعم عملی هست که مرکب از چند عمل است آنجا بر هر عمل که جزو عمل است نیز نیکی است
فافهم بعد از آن میفرماید لا اقول الم حرف نمیگویم الم حرف است الف حرف الف تنها حرفیست و همچنین لام حرف و میم حرف مراد باین کلام نفی حرفیت است از الم که مرکب از سه حرف است و مفرد

سورتست و اثبات مر اسامی حروف را بلکه را د نفی از اسامی است و اثبات مر مسمیات را که بسائط حروف‌اند پس باین معنی حسنات الم که فاتحه سورهٔ بقره است مثلا نود باشد و اگر در الم تر است سی و نه فهم رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن الحارث الاعور تابعی کوفیست مشهور بصحبت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه قال مررت فی
المسجد گفت گذشتم در مسجد ظاهر آنست که مسجد کوفه مراد است فاذا الناس یخوضون فی الاحادیث پس ناگاه مردم درآمده‌اند در سخنان خوض بمعنی درآمدن و سخن درآمدن و بکاری درشدن فدخلت علی علی
رض پس درآمدم بر امیر المومنین علی رضی الله عنه فاخبرته پس خبر دادم او را باستعمال مردم فقال پس گفت علی رضی الله عنه او قد فعلوها آیا این چنین است که تو گفتی و تحقیق کردند این خصلت شنیع را و خوض
کردند در اباطیل قلت نعم گفتم آری کردند قال گفت علی اما انی سمعت رسول الله آگاه باش بدرستیکه من شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول میگفت الا انها ستکون فتنة آگاه باش
بدرستیکه قصه اینست که نزدیک است که پیدا شود فتنه از اختلاف مردم و افتادن در اباطیل و اهوا قلت ما المخرج منها گفتم چیست سبیل بیرون آمدن و نجات یافتن از آن فتنه یا رسول الله
قال کتاب الله گفت آن حضرت مخرج کتاب خداست که قرآنست فیه نبأ ما قبلکم در آن قرآن مجید خبر چیزیست که پیش از شما بوده‌اند از احوال امم ماضی و وقایع ایشان وخبر ما بعدکم و خبر چیزی که
پس از شما بیاید از احوال مردم آینده و احوال قیامت وحکم ما بینکم و در قرآنست حکم احکام معاملات و وقایع که میان شماست هو الفصل اوست کلام فاصل میان حق و باطل یا کلام مفصول و مبین
که نیست در وی اشتباه و ابهام لیس بالهزل نیست قرآن هزل یعنی بیهوده و ناروا است بخلاف هذیانات است بقول حق سبحانه انه لقول فصل وما هو بالهزل من ترکه من جبار قصمه الله کسیکه ماند
او را و انقیاد و نورزد بوی و مستبد و مستقل گردد بعقل و برای خود از تکبر کنند ستمکار معاند بشکند و پاره پاره کند او را خدای تعالی ومن ابتغی الهدی فی غیره اضله الله وکسیکه طلب کند راه راست
در غیر قرآن گمراه سازد او را خدای تعالی وهو حبل الله المتین و قرآن رسن خداست استوار که ایشان را می‌کشد بدان بدرگاه قرب خود و ایشان میرسند بآن درگاه بتعلق و تمسک بآن وهو الذکر الحکیم
و اوست ذکر مشتمل بر بیان سعادت و کمال مبدأ و معاد و ظاهر و باطن وهو الصراط المستقیم و اوست راه راست که زود و آسان میرساند بمقصود وهو الذی لا تزیغ به الاهواء و قرآن
آن چیزیست که میل نمیکند بسبب وی هواهای نفس از حق بباطل مگر آنکه اتباع کند متشابهات را و ترک کند محکمات را و او را ولا تلتبس به الالسنة و آمیخته نمیگردد بوی زبانها یعنی مشتبه و مختلط نمیگردد بغیر
خود از جهت غایت امتیاز و انفراد وی بفصاحت و اسلوب یا مراد آنست که دشوار نمی‌آید و تنگ نمیگردد بدو زبانها از جهت انشراح دلها بتلاوت و التباس پوشیده شدن کار بر کسی و آمیخته شدن
ولا یشبع منه العلماء و سیر نمیشوند از وی علما یعنی احاطه نمیکنند علوم ایشان بدان تا بایستند از آن مانند ایستادن کسیکه سیر میشود از طعام و فارغ میگردد از آن یا سیر نمیگردد از تلاوت وی کسیکه ملذذ حاضر گرداند
سلامت الفاظ و لطافت معانی آن ولا یخلق عن کثرة الرد و کهنه نمیگردد از بسیاری تردد و تکرار و نمیرود رونق و رواج وی و لذت قرائت و استماع وی یخلق بفتح یا و ضم لام و بضم یا و کسر لام
ولا ینقضی عجائبه و تمام نمیشود و بپرداخته نمیگردد کارهای شگفت وی تمام نمیگردد معانی و معارف وی و از این جهت است که سیر نمیشوند از وی علما و کهنه نمیگردد از تکرار هو الذی لم تنته الجن
اذ سمعته حتی قالوا و قرآن چیزیست که باز نیامدند جن وقتی که شنیدند آنرا یعنی باز نیامدند از مدح و ثنای وی و توقف و صبر و سست نداد ایشان را تا آنکه گفتند بر سبیل بداهت و استعجال انا سمعنا
قرآنا عجبا بدرستیکه ما شنیدیم قرآن شگفت را یهدی الی الرشد که راه مینماید بسوی صلاح کار رشد بر شدن و سامان بودن راشد میان هیان رانها فآمنا به پس ایمان آوردیم
بقرآن این نیز مقوله جن و تتمه آیت است من قال به صدق کسیکه قائل شود و تکلم کند بقرآن راستگو شود ومن عمل به اجر و کسیکه عمل کند بقرآن و کار کند بدان ثواب داده شود ومن حکم به عدل
و کسیکه حکم کند بوی و بر فرموده وی رود عدالت کند ومن دعا الیه هدی الی صراط مستقیم و کسیکه دعوت کند و خواند مردم را بسوی قرآن راه نموده شود بسوی راه راست رواه الترمذی
والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث اسناده مجهول و گفت ترمذی این حدیثیست که اسناد وی مجهول است یعنی بعضی رجال اسناد وی مجهول اند وفی الحارث مقال و در حارث
اعور که منتهای اسناد است سخن است نسائی گفته که قوی نیست و در قولی گفته که لا بأس به و شعبی گفته که کذاب است و ابن معین گفته ضعیف است و بعضی گفته اند ثقه است وعن معاذ الجهنی بضم جیم و
فتح ها از ثقات تابعین است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ القرآن وعمل بما فیه کسیکه بخواند قرآن را و عمل کند بچیزی که در قرآنست البس والداه تاجا یوم القیمة
پوشانیده شود پدر و مادر او را افسری روز قیامت ضوءه احسن من ضوء الشمس فی بیوت الدنیا لو کانت فیکم روشنائی آن تاج نیکوتر و تیزتر از روشنائی آفتاب باشد در خانه‌های دنیا اگر
بود آفتاب در خانه‌های شما یعنی نزدیک شما و درین مبالغه است در نورانیت وی و بعضی گفته اند که الباس تاج کنایت است از ملک و سیادت فما ظنکم بالذی عمل بهذا پس چیست گمانهای شما بآنکس
که عمل کند بقرآن یعنی پدر و مادر او را بسبب وی این درجه و این کرامت خواهد شد قیاس توان کرد که خود وی را چه مقدار خواهد بود رواه احمد و ابو داود وعن عقبة بن عامر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لو جعل القرآن فی اهاب ثم القی فی النار ما احترق اگر گردانیده میشود قرآن را در پوستی پس انداخته میشود در آتش نمیسوخت یعنی عظمت شان و شرف
او بحدیست که اگر بفرض و تقدیر در آتش اندازند نسوزد و لیکن ظهور این کرامت بر دست هر کس نیست و بعضی گفته اند که این معجزهٔ قرآن بود در زمان کرامت نشان آن حضرت صلعم و متحقق بود و بعضی گفته اند که
مراد از آتش آتش آخرتست که ممیز است میان حق و باطل و حریر حق کارگر نیست و بعضی گفته اند که مراد آنست که هر که قرآن خواند و بدان عمل کند در دوزخ نرود و مراد باهاب پوست آدمی بدن اوست و اهاب بکسر همزه جلد غیر
مدبوغ را گویند و درین مبالغه دیگر است که فساد و احتراق بچرم غیر مدبوغ زود سرایت میکند رواه احمد و ابو داود و الدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من قرأ القرآن هر که بخواند قرآن را فاستظهره پس یاد کرد آنرا فاحل حلاله وحرم حرامه پس حلال کرد آنچه حلال او را و حرام کرد آنچه حرام او را یعنی اعتقاد کند و عمل کند بدان ادخله الله
الجنة میدرآرد او را خدای تعالی در بهشت وشفعه فی عشرة من اهل بیته و قبول میکند شفاعت او را در ده کس از اهل بیت وی کلهم قد وجبت لهم النار همه اهل بیت وی که بتحقیق واجب
شده است مر ایشانرا آتش یعنی این چنین اهل بیت که فاسقند و مستحق آتش شده‌اند رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وحفص بن سلیمان
الراوی لیس هو بالقوی یضعف فی الحدیث وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب کیف تقرأ فی الصلوة گفت آن حضرت مر ابی کعب را

که چگونه قرائت میکنی در نماز یعنی چه میخوانی در نماز فقرأ ام القرآن پس خواند ابی بن کعب فاتحه را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده ما انزلت فی التوریة ولا
فی الانجیل ولا فی الزبور فرمود بخدا سوگند که فرود فرستاده نشده است در توریة ونه در انجیل ونه در زبور ولا فی القرآن مثلها ونه در قرآن که از همه فاضلتر است مانند ام القرآن وانها سبع من المثانی
والقرآن العظیم الذی اوتیته ام القرآن سبع المثانی است وقرآن عظیم که داده شده است مرا تفسیر این در فصل اول در حدیث سعید بن المعلی گذشت رواه الترمذی وروی الدارمی من
قوله روایت کرده است دارمی از قول وی ما انزلت ولم یذکر ابی بن کعب وذکر نکرده است ابی بن کعب را وسوال وجواب او را بلکه گفته است عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما انزلت
فی التوریة ولا فی الانجیل والزبور والقرآن مثلها یعنی مثل ام القرآن الحدیث وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا
القرآن فاقرؤه بیاموزید قرآن را پس بخوانید وی را فان مثل القرآن لمن تعلم فقرأ وقام به بدرستی که حال قرآن مر کسی را که آموخت پس خواند قرآن را وقیام لیل کرد بدان کمثل جراب محشو مسکا
چو حال انبانی است که پر کرده شده است از مشک تفوح ریحه کل مکان میرسد بوی وی در هر جای فوح دمیدن بوی خوش ومثل من تعلمه فرقد وهو فی جوفه وحال کسیکه آموخت قرآن را پس خواب
کرد وقیام لیل نکرد وحال آنکه قرآن در شکم اوست کمثل جراب اوکی علی مسک همچو حال انبان مشک است که بسته شده است سروی پوشیده نماند که ظاهر حدیث آنست که مراد بقیام شب برخواستن و خواندن قرآن
باشد در نماز شب بقرینه مقابلت وی برقود که بمعنی خوابست وبعضی از قیام بقرآن عمل بدان مراد دارند ورقود را کنایت از غفلت وترک عمل دارند فافهم رواه النسائی وابن ماجة وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من قرأ حم المومن الی الیه المصیر کسیکه بخواند سوره حم را که او را سوره مومن میگویند تا قول وی الیه المصیر قوله تعالی حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید
العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر وآیة الکرسی وبخواند آیة الکرسی را حین یصبح هنگامیکه صبح کند حفظ بهما حتی یمسی نگاهداشته میشود ببرکت این دو آیت از آفات وبلاهای ظاهر وباطن
تا آنکه شام کند ومن قرأهما حین یمسی حفظ بهما حتی یصبح وکسیکه بخواند آن دو آیت را هنگامیکه شام کند نگاهداشته شود تا آنکه صبح کند رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا
حدیث غریب وعن النعمان بن بشیر ولادت وی بعد از چارده ماه است از هجرت واو اول مولودیست که زائیده شد انصار را بعد از هجرت واو وپدر وی هر دو صحابی است قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض بالفی عام بدرستیکه خدای تعالی نوشت کتابی را یعنی امر کرد ملائکه را بنوشتن آن پیش از آنکه پیدا کند آسمانها وزمین را بدو هزار
سال انزل منه آیتین ختم بهما سورة البقرة فرود فرستاد از آن کتاب دو آیت که ختم کرد بآن دو آیت سوره بقره را تحقیق این کتاب وکتابت وی باین مدت در شرح کرده شده است ولا یقرآن فی
دار ثلث لیال فیقربها الشیطان وخوانده نشوند این دو آیت در هیچ سرای سه شب پس اینکه نزدیک شود آن سرای را شیطان رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن
ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ ثلث آیات من اول الکهف عصم من فتنة الدجال کسیکه بخواند سه آیت را از اول سوره کهف نگاهداشته میشود از فتنه
دجال چنانکه نگاهداشته شدند اصحاب کهف از شر جباری که نام او دقیانوس بود ودر فصل اول هم از ابی الدرداء از حدیث مسلم گذشت که هر که یاد دارد ده آیت از اول سوره کهف نگاهداشته شود از شر دجال وتواند که اول
بر ده آیت این خاصیت مرتب ساخته باشند بعد از آن توسیع فضل نموده بر سه آیت ساختند یا در حفظ وقرائت فرق نهند والله اعلم رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح وعن انس قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لکل شیء قلبا وقلب القرآن یس بدرستیکه مر هر چیزی را دلیست ودل قرآن یس است وگفته اند که دل هر چیزی خلاصه وزبده اوست واین سوره شریفه مشتمل است
بر مقاصد قرآن بر وجه اتم واکمل با قصر نظم وصغر حجم آن والله اعلم ومن قرأ یس کتب الله له بقراءتها قراءة القرآن عشر مرات وکسیکه بخواند یس را بنویسد خدای تعالی برای وی بسبب خواندن این
سوره ثواب خواندن قرآن ده بار رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان الله تعالی قرأ طه ویس قبل ان یخلق السموات والارض بالف عام روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بدرستیکه خدای تعالی خواند یعنی اظهار کرد سوره طه ویس را پیش از
آنکه پیدا کند آسمانها وزمین را بهزار سال فلما سمعت الملائکة القرآن پس هر گاه که شنیدند فرشتگان قرائت طه ویس را وقرآن در اصل مصدر است بمعنی قرائت بعد از آن اطلاق کرده اند او را بر مقروء واینجا
باین معنی نیز درست است پس یا تمام قرآن مراد باشد که طه ویس جزو ویند یا همین طه ویس مراد باشد که قرآن نام جزو وکل هر دو است قالت گفتند فرشتگان طوبی لامة ینزل هذا علیها خیر وخوبی
باد مر امتی را که فرود فرستاده شود این قرآن که مراد بدان این دو سوره است بر آن امت وطوبی لاجواف تحمل هذا وخوبی باد مر شکمها را ودرونها را که بردارند آنرا وحافظ آن کردند وطوبی لالسنة
تتکلم بهذا وخوشی باد مر زبانها را که تکلم کنند باین وبخوانند آنرا رواه الدارمی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلة کسیکه بخواند حم را که او را سوره
دخان میگویند در شبی اصبح یستغفر له سبعون الف ملک صبح میکند در حالتیکه آمرزش میخواهند از برای او هفتاد هزار فرشته رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعمر بن ابی خثعم بفتح
خاء معجمه وسکون ثلثه وفتح عین الراوی که راوی این حدیث است یضعف ضعیف داشته میشود در حدیث وقال محمد یعنی البخاری هو منکر الحدیث وگفته است بخاری که عمر مذکور منکر حدیث است وعنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ حم الدخان فی لیلة الجمعة غفر له کسیکه بخواند سوره دخان را در شب جمعه آمرزیده میشود ومراد از حدیث تخصیص شب جمعه واقع شده ودر حدیث سابق هر شب که خواند شب
جمعه آید یا غیر شب جمعه پس خواندن شب جمعه اولیست تا حاصل کرد فضیلت یقینا رواه الترمذی وقال هذا حدیث ضعیف ودر بعضی نسخ غریب ضعیف وهشام ابو المقدام الراوی یضعف وعن
العرباض بن ساریة صحابی است از آنها که نازل شده در ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الآیة ان النبی روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یقرأ المسبحات قبل ان یرقد میخواند مسبحات را پیش از آنکه
خواب کند ومسبحات بکسر بای موحده سورتهایی که در اول آنها سبحان یا سبح یا یسبح است کذا قال الطیبی یقول ان فیهن آیة خیر من الف آیة میگفت آنحضرت که در این سورتها آیتیست که بهتر است از هزار آیت طیبی گفت که آن آیه
مبهم است چنانچه شب قدر وساعت جمعه والله اعلم وتواند که آخر آیت سوره حشر مراد باشد ووی مذکور ومشهور است در ادعیه ماثوره واول سوره حدید علیم بذات الصدور نیز مذکور است وشمول الحدیث بقول طیبی علی الاجمال آیات
والله اعلم رواه الترمذی وابو داود ورواه الدارمی عن خالد بن معدان بفتح میم وسکون عین مهمله مرسلا بطریق ارسال زیرا که خالد تابعی است وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب

ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان سورة فی القرآن ثلثون آیة شفعت لرجل حتی غفر له گفت آن حضرت که سوره ایست در قرآن که سی آیت است شفاعت کرد مردی را تا آنکه
آمرزیده شد آن مرد را وهی و آن سوره تبارک الذی بیده الملک رواه احمد والترمذی وابو داؤد والنسائی وابن ماجه وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی گفت
ابن عباس که زد بعضی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم خباءه علی قبر خیمه خود را بر قبری و خبا بکسر خای معجمه ممدود خیمه و در بعضی نسخ خباة تبا آخر وهو لا یحسب انه قبر و وی گمان نمیبرد که آن قبر است فاذا
فیه انسان یقرأ پس ناگاه در آن قبر آدمیست که میخواند سوره تبارک الذی بیده الملک حتی ختمها تا آنکه ختم کرد این سوره را فاتی النبی پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فاخبره
پس خبر داد آن حضرت را فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هی المانعة این سوره مانع است یعنی منع کننده و باز دارنده است عذاب را از خواننده خود هی المنجیة این سوره نجات
دهنده است خواننده خود را تنجیه من عذاب الله رستگاری میدهد ورا از عذاب خدا رواه الترمذی وقال و گفت ترمذی هذا حدیث غریب وعن جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم
کان لا ینام حتی یقرأ روایت است از جابر که آن حضرت بود که خواب نمی کرد تا آنکه میخواند الم تنزیل وتبارک الذی بیده الملک رواه احمد والترمذی والدارمی وقال الترمذی
و گفت ترمذی هذا حدیث صحیح وکذا فی شرح السنة و همچنین گفته محی السنة در شرح السنة که این حدیث صحیح است وفی المصابیح غریب و در مصابیح گفته که این حدیث غریب است مگر گفته ام
که غرابت با صحت منافات ندارد مگر آنکه مراد بغریب شاذ باشد وعن ابن عباس وانس بن مالک قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زلزلت تعدل نصف القرآن گفت ابن
عباس و انس که گفت آن حضرت سوره اذا زلزلت الارض برابر است نصف قرآن را و ثواب قراءة وی ثواب قراءة نصف قرآن است وقل هو الله احد تعدل ثلث القرآن وقل هو الله احد
برابر است ثلث قرآن را وقل یا ایها الکافرون تعدل ربع القرآن برابر است ربع قرآن را و در توجیه بودن اذا زلزلت نصف قرآن گفته اند که قرآن بیان مبدء و معاد میکند و درین سوره بیان
معاد است و وجه بودن قل هو الله احد ثلث قرآن سابقا معلوم شد اما وجه بودن قل یا ایها الکافرون ربع قرآن آنست که قرآن مشتمل است بر تقریر توحید و ثبوت احکام و قصص و این سوره متعلقست بر
اول زیرا که براءت از شرک اثبات توحید است والله اعلم رواه الترمذی وعن معقل بفتح میم وسکون عین و کسر قاف بن یسار بفتح تحتانیه و تخفیف مهمله صحابیست از اهل بیعة الرضوان روایت میکند
از وی حسن بصری و غیره وی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من قال حین یصبح ثلث مرات گفت آن حضرت هر که بگوید هنگامیکه صبح کند سه بار اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم فقرأ ثلث آیات من آخر سورة الحشر پس بخواند سه آیت آخر سوره حشر از قول وی سبحانه هو الله الذی لا اله الا هو تا آخر سوره وکل الله به سبعین الف ملک وکیل کند خدا تعالی
بوی هفتاد هزار فرشته را توکیل وکیل کردانیدن و گذاشتن کار را بکسی یصلون علیه حتی یمسی درود میفرستند این هفتاد هزار فرشته بروی و دعا می کنند و آمرزش میخواهند مر او را تا آنکه شام کند
وان مات فی ذلک الیوم مات شهیدا و اگر بمیرد آنکس در آن روز میمیرد شهید و می یابد ثواب شهیدان ومن قالها حین یمسی کان بتلک المنزلة و کسیکه بگوید این آیات را
هنگامیکه شام میکند باشد بهمان منزلت که در صباح ذکر کرده شد از توکیل هفتاد هزار فرشته و صلوات ایشان بروی و شهید مردن اگر بمیرد دران شب رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی
هذا حدیث غریب وعن انس من قرأ کل یوم مائتی مرة کسیکه بخواند هر روز دویست بار قل هو الله احد محی عنه ذنوب خمسین سنة محو کرده شود از وی گناهان پنجاه سال
محو پاک کردن نوشته و نقش از لوح الا ان یکون علیه دین مگر آنکه باشد بروی وامی رواه الترمذی والدارمی وفی روایة خمسین مرة و در روایت دارمی خواندن وی پنجاه بار است
ولم یذکر الا ان یکون علیه دین و ذکر نکرده است دارمی این استثنا را و این استثنا دو معنی دارد یکی آنکه این گناه که دینست محو کرده نمیشود و دین را گناه گفت بجهت تغلیظ و تشدید دیگر آنکه بر تقدیر
وجود دین گناهان محو کرده نمیشود و قراءت این سوره تاثیر نمیکند والله اعلم وعنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینام علی فراشه فنام علی یمینه کسیکه خواهد که خواب کند بر جامه
خود پس خواب کند بر جانب راست خود ثم قرأ مائة مرة پس بخواند صد بار قل هو الله احد اذا کان یوم القیمة یقول له الرب وقتیکه باشد روز قیامت میگوید مر او را پروردگار یا عبدی
ادخل علی یمینک الجنة ای بنده من در آی بر جانب راست خود بهشت را رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم سمع رجلا
یقرأ روایت است از ابی هریره که آن حضرت صلی الله علیه وسلم شنید مردی را که میخواند قل هو الله احد فقال پس گفت آن حضرت وجبت واجب گشت قلت ما وجبت گفتم من چه چیز واجب شد
قال الجنة گفت آن حضرت بهشت واجب شد رواه مالک والترمذی والنسائی وعن فروة بن نوفل بفتح فا و سکون واو تابعی است و بعضی گفته اند که او را صحبت است عن ابیه روایت
میکند از پدرش نوفل که صحابی است انه قال که پدرش گفت یا رسول الله علمنی شیئا اقوله اذا اویت الی فراشی بیاموز مرا چیزی که بگویم آنرا وقتیکه پناه آرم بسوی جامه خواب خود یعنی بخواهم
در وقت خواب رفتن فقال پس گفت آن حضرت اقرأ بخوان قل یا ایها الکافرون فانها براءة من الشرک زیرا که این سوره بیزاریست از شرک ترک عبادت آنچه عبادت میکنند کافران پس ز جهت
روی بیزاری شوی از شرک و پاک از آلایش آن و اگر بمیری بر توحید بمیری رواه الترمذی وابو داؤد والدارمی وعن عقبة بن عامر قال بینا انا اسیر مع رسول الله صلی الله علیه وسلم در اثنائیکه
من سیر میکنم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بین الجحفة میان جحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و فا والابواء میان ابوا بفتح همزه و سکون موحده و بکسر همزه نیز آمده هر دو موضع اند میان مکه و مدینه زادهما الله تشریفا وتکریما
اذ غشیتنا ریح وظلمة شدیدة ناگاه پوشید ما را باد و تاریکی سخت فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتعوذ که پناه میجوید باعوذ برب الفلق واعوذ برب الناس و در
بعضی از روایات عقبه آمده که ترک قل ازین دو سوره جائز است و ازین حیثیت سند وی میتواند بود ویقول و میگوید آن حضرت یا عقبة تعوذ بهما ای عقبه پناه جو باین دو سوره فما تعوذ متعوذ بمثلهما
پس پناه نجسته است هیچ پناه جوینده مانند این دو سوره در تعوذ بی مانند رواه ابو داؤد وعن عبد الله بن خبیب بضم خای معجمه و فتح موحده صحابی است مدنی حلیف انصار قال خرجنا فی لیلة
مطر وظلمة شدیدة بیرون آمدیم در شب باران و تاریکی سخت لطلب رسول الله در حالیکه میجوئیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فادرکناه پس دریافتیم آنحضرت را فقال پس گفت آن حضرت
قل بگو یعنی بخوان فقلت پس گفتم من ما اقول چه گویم یعنی چه خوانم قال گفت آن حضرت بخوان قل هو الله احد والمعوذتین و بخوان معوذتین بضم میم و کسر واو و مراد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس

حين تصبح وحين تمسى در هنگامیکه صبح کنی و هنگامیکه شبانگاه کنی ثلث مرات سه بار تكفيك من كل شئ بسندگی میکند ترا از هر چیز یعنی دفع میکند هر آفت و بلا را رواه الترمذی و ابوداؤد والنسائی
وعن عقبة بن عامر قال قلت گفتم يا رسول الله اقرأ سورة هود او سورة يوسف آیا بخوانم سوره هود یا سوره یوسف یعنی بقصد تعوذ و دفع بدی قال گفت آنحضرت لن تقرأ شيئا
ابلغ عند الله هرگز نخوانی تو چیزی را رساننده تر و تمامتر در باب تعوذ نزد خدا من قل اعوذ برب الفلق که در وی تعوذ است از شر تمامه مخلوقات عموما و خصوصا رواه احمد والنسائی والدارمی الفصل الثالث
عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعربوا القرآن اعراب کنید قرآن را یعنی بیان کنید و اظهار کنید معانی آنرا و اعراب در لغت بمعنی بیان و اظهار آمده و حرکات و سکنات
که نحویان اعراب میگویند هم بجهت آن میگویند که ظاهر و مبین میکرد د بآن معانی و درین شرکت هر که زبان عرب دارد امید اند بعد از آن بیان فرمود آنچه مخصوص است باهل شریعت و مسلمانان بقول خود واتبعوا
غرائبه و پیروی کنید غرائب قرآن را و تفسیر کرد غرائب را بفرائض و حدود و فرمود وغرائبه فرائضه وحدوده و غرائب قرآن فرائض است یعنی احکام واجبه و حدود وی است یعنی سنن و آداب و تسمیه
اینها بغرائب بجهت آن باشد که مخصوص است باهل دین و از جهت آنکه ایمان غریب است پس احکام وی نیز غریب باشد و طیبی گفته که مراد بفرائض مقدرات مواریث است و بحدود احکام یا مراد بفرائض آنچه واجب است بر مکلف
اتباع آن و بحدود اسرار و رموز چنانکه لکل آیة ظهر و بطن انتهى وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال قراءة القرآن في الصلوة افضل من قراءة القرآن في غير الصلوة خواندن قرآن در نماز بهتر است
از خواندن آن در غیر نماز و افضل حالات قرائة قرآن خواندن وی است در نماز ایستاده بعد از آن نشسته وقراءة القرآن في غير الصلوة افضل من التسبيح والتكبير و خواندن قرآن در غیر نماز بهتر است از تسبیح
و تکبیر و تحمید و تهلیل همه جز قرآن اند و لهذا افضل داده اند قیام نماز را از رکوع و سجود بجهت اشتمال قیام بر قراءة قرآن والتسبيح افضل من الصدقة و تسبیح و تحمید و ذکر خدا افضل است از صدقه و صرف مال در راه خدا
و مشهور آنست که عبادات متعدی که نفع آن بغیر برسد فاضلتر است از عبادات لازم که نفع آن مخصوص بفاعل باشد ولیکن این حکم باید که مخصوص بغیر ذکر باشد و ذکر از آن مستثنی بود و ذکر خدا اکبر و بزرگتر است از همه چنانکه
در احادیث صحیح آمده که ذکر بهتر و فاضلتر است از انفاق ذهب و فضه در راه خدا و احادیث درین باب بسیار است و این حدیث که در کتاب مذکور است یکی از آنهاست والصدقة افضل من الصوم
و صدقه دادن در راه خدا و مال صرف کردن بهتر است از روزه داشتن و امساک کردن در مال و گفته اند که در صوم امساک مال است از نفس بعد از آن صرف کردن مال بر آن و در صدقه صرف کردن مال است بر غیر
گفته است بیت وگرنه چه حاجت که زحمت بری زخود باز گیری و هم خود خوری و جهت افضلیت صوم که اشارت کرده شد بآن بحدیثی که در کتاب صوم گذشت که هر عمل بنی آدم یکی بده است مگر روزه که آن برای
منست و من جزا میدهم بدان باقی است و شک نیست که باختلاف جهات و حیثیات معتبر است در امثال این مسائل و باین اشارت کرد بقول خود والصوم جنة من النار و روزه داشتن سپر است از آتش دوزخ
و سبب حفظ و نگاه داشتن است از آفات شهوات و کید شیطان که سبب دخول نار اند و گفت طیبی که چون نظر کرده شود بذات عبادت نماز فاضلتر صدقه باشد و صدقه از صوم و چون نظر کنند بهر یکی بحسب اثر و خاصیت آن
صوم افضل بود انتهى وعن عثمان بن عبد الله بن اوس بفتح همزه و سکون واو الثقفي بفتح مثلثه و قاف عن جده روایت میکند عثمان از جد خود که اوس است و عثمان تابعی است و اوس صحابی قال گفت
اوس قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قراءة الرجل القرآن في غير المصحف الف درجة ثواب خواندن مرد قرآن را در غیر مصحف یعنی از بر خواندن هزار درجه دارد وقراءته
في المصحف تضعيف على ذلك الى الفي درجة و ثواب خواندن وی در مصحف زیاده کرده میشود بر ثواب خواندن از بر تا دو هزار درجه از جهت زیادت ثواب نظر کردن بمصحف و مساس کردن و برداشتن
آن و تحقیق وارد شده است که نظر کردن در مصحف عبادتست و بسیاری از صحابه و سلف در مصحف میخواندند آورده اند که عثمان را رضی الله عنه دو مصحف پاره شد از جهت کثرت قرائت وی ملا و نووی گفته که این حکم
علی الاطلاق نیست بلکه اگر قاری را در یاد خواندن تدبر و تفکر و جمعیت قلب بیشتر از خواندن در مصحف حاصل گردد یاد خواندن افضل باشد و اگر هر دو برابر باشد خواندن در مصحف افضل بود و طیبی گفته که تمکن و
قدرت بر تفکر و استنباط معانی در صورت قراءة از مصحف بیشتر است و در کلیت این سخن نظر است وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذه القلوب
تصدأ كما يصدأ الحديد بدرستیکه این دلهای مردم زنگ میگیرد و تیره میگردد چنانکه زنگ میگیرد آهن اذا اصابه الماء وقتی که برسد آهن را آب قيل گفته شد يا رسول الله ما جلاؤها
چیست سبب روشنی دل و صقالت وی قال كثرة ذكر الموت وتلاوة القرآن گفت آنحضرت موجب جلای قلوب بسیار یاد کردن مرگ و تلاوت قرآنست تلاوت بر فرع است و بجر سریرت
کرده اند و بر وجه اول مراد اصل تلاوت باشد قطع نظر از کثرت آن روى البيهقي الاحاديث الاربعة في شعب الايمان وعن ايفع بفتح همزه و سکون تحتانیه و فا بن عبد
الكلاعي بفتح کاف و تخفیف لام و عین مهمله منسوب بذی الکلاع که موضعی است از یمن صحابی است رئیس قوم خود بود و آنحضرت صلى الله عليه وسلم او را نزد خود طلبید پس هجرت کرد و مسلمان شد
قال گفت ایفع که قال رجل گفت مردی يا رسول الله اي سورة القرآن اعظم کدام سوره قرآن بزرگتر است قال گفت آنحضرت قل هو الله احد این سوره بزرگتر است و
سابقا گذشت که اعظم سوره قرآن فاتحة الكتاب است و معتبر تعدد وجهات و حیثیات است چنانکه گفتیم قال گفت آن مرد فاي آية اعظم في القرآن پس کدام آیه در قرآن بزرگتر است قال آية الكرسي
فرمود آیة الکرسی بزرگتر است که الله لا اله الا هو الحي القيوم است قال فاي آية يا نبي الله تحب ان تصيبك وامتك گفت آن مرد پس کدام آیت ای پیغمبر خدا دوست میداری
که برسد خیر و برکت و عمل او ترا و امت ترا قال خاتمة سورة البقرة فانها من خزائن رحمة الله زیرا که آن از خزینهای رحمت خدای تعالی است من تحت عرشه از زیر عرش وی اعطاها
اعطاها هذه الامة داده است خدای تعالی آنرا باین امت مرحومه لم تترك خيرا من خير الدنيا والآخرة الا اشتملت عليه نگذاشته این خاتمه هیچ خیری از خیر دنیا و آخرت الا که مشتمل است
بر وی و در گرفته و بیان کرده است آنرا پس قول وی آمن الرسول اشارتست بایمان و تصدیق و سمعنا و اطعنا باسلام و احکام ظاهره و اليك المصير بجزای عمل در آخرت و لا يكلف الله نفسا الی آخره بمنافع دنیویه
و اخرویه رواه الدارمي وعن عبد الملك بن عمير بضم عين مهمله و فتح میم مرسلا بطریق ارسال زیرا که وی تابعی ثقه و قاضی کوفه بود بعد شعبی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
فاتحة الكتاب شفاء من كل داء فاتحه شفاست از هر درد جسمانی و روحانی اگر بطریق ایمان و یقین بخوانند رواه الدارمي والبيهقي في شعب الايمان وعن عثمان بن عفان رضي الله
عنه قال من قرأ آخر آل عمران کسیکه بخواند آخر سوره آل عمران از قول وی تعالی ان في خلق السموات والارض تا آخر في ليلة در شبی كتب له قيام ليلة نوشته شود مر او را ثواب بیداری شب

ونماز کردن در وی یعنی ثواب تهجد وخواندن این آیات بعد از برخاستن از خواب برای تهجد مشهور ومذکور است در احادیث وعن مکحول روایت است از مکحول شامی که از مشاهیر تابعین است قال گفت
من قرأ سورة آل عمران یوم الجمعة صلت علیه الملائکة الی اللیل کسیکه بخواند سورهٔ آل عمران را در جمعه درود میفرستند بر آنکس واستغفار کنند در او فرشتگان تا شب رواهما الدارمی روایت
کرد این هر دو حدیث را دارمی وعن جبیر بضم جیم وفتح موحده وسکون تحتانیه بن نفیر بضم نون وفتح فا وسکون یا ور او از ثقات تابعین شام است واز مخضرمین است جاهلیت واسلام هر دو را دریافته ان رسول الله
روایت میکند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت ان الله ختم سورة البقرة بآیتین بدرستیکه خدای تعالی ختم کرد سورهٔ بقره را بدو آیت اعطیتهما من کنزه الذی تحت العرش داده
شده اند مرا این دو آیت از زیر گنج خدا که زیر عرش است فتعلموهن پس بیاموزید آن کلمات را که در این دو آیت اند وعلموهن نساءکم وبیاموزید آنها را زنان خود واهل بیت خود را فانها صلوة زیرا که آن کلمات
در آن دو آیت اند استغفار اند چنانکه در صلوة ملائکه آمده وقربان بضم قاف وکسر آن سبب قرب اند بجناب صمدیت زیرا که ذکر اند ودعا اند ودعا اند شامل مطالب دنیا وآخرت رواه الدارمی مرسلا وعن کعب
روایتست از کعب بن مالک که صحابی مشهور است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اقرؤا سورة هود یوم الجمعة بخوانید سورهٔ هود را روز جمعه ذکر جزا وثواب آن نکرد از جهت ظهور آن
یا اشارت بکثرت وعدم احصای آن رواه الدارمی وعن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرأ سورة الکهف فی یوم الجمعة اضاء له النور ما بین الجمعتین
روایت است از ابی سعید خدری که آن حضرت گفت کسیکه بخواند سورهٔ کهف را در روز جمعه روشن میکرد برای وی نور ایمان وهدایت در میان وقتی که میان دو جمعه است رواه البیهقی فی دعوات الکبیر وعن
خالد بن معدان بفتح میم وسکون عین از ثقات تابعین شام است که هفتاد تن از صحابه را دریافته قال گفت بروایت از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اقرؤا المنجیة بخوانید سوره را که رستگاری دهنده است
از عذاب دنیا وآخرت وهی الم تنزیل وآن سورهٔ الم تنزیل است که در وی آیت سجده است فانه بلغنی ان رجلا کان یقرأها زیرا که بدرستی مرا رسیده است که مردی بود که میخواند آنرا ما یقرأ شیئا
غیرها نمیخواند هیچ چیز را غیر این سوره یعنی تکرار میکرده بود برای خود وردی جز این سوره وکان کثیر الخطایا وبود آن مرد بسیار گناهکار فنشرت جناحها علیه پس بر افگند مگر این سوره بازوی خود را بر آن
مرد یعنی آمد وبر وی افتاد ودر پناه خود گرفت کنایت از ظهور ثواب نتیجه خواندن آن قالت رب اغفر له پس شفاعت کرد این سوره وگفت ای پروردگار من بیامرز مر او را فانه کان یکثر قراءتی پس بدرستیکه
آن مرد بود که بسیار میکرد خواندن مرا فشفعها الرب تعالی فیه پس قبول کرد شفاعت او را پروردگار تعالی در حق آن مرد وقال اکتبوا له بکل خطیئة حسنة وگفت پروردگار بفرشتگان بنویسید
برای این مرد بهر بدی نیکی یعنی بدیهای او را بیامرزید ونیکیها را بپذیرید بلکه بدیها بدل سر بسر نیکی وثابت کنید بدل عقاب ثواب وارفعوا له درجة وبعفو گناهان اکتفا نکنید بلکه بلند گردانید برای وی درجه
وقال ایضا وگفت نیز انها تجادل عن صاحبها فی القبر بدرستیکه این سورت خصومت میکند در قبر از جانب خواننده خود که ملازمت میکرد خواندن آن را تقول جدال این چنین میکند که میگوید
اللهم ان کنت من کتابک فشفعنی فیه خداوندا اگر هستم من سوره از کتاب تو پس قبول کن شفاعت مرا در حق وی وان لم اکن من کتابک فامحنی عنه واگر نیستم من از کتاب تو پس محو کن
مرا از کتاب وانها تکون کالطیر وبدرستیکه این سوره میگردد بقدرت الهی همچو جانور پرنده تجعل جناحها علیه میگرداند ومی اندازد بازوی خود را بر خواننده خود فتشفع له پس شفاعت
میکند مر او را فتمنعه من عذاب القبر پس منع میکند مر او را از عذاب گور وقال فی تبارک مثله وگفت در سورهٔ تبارک الذی بیده الملک مانند این وکان خالد لا یبیت حتی
یقرأهما وبود خالد بن معدان که راوی این حدیث است شب نمیکرد وبخواب نمیرفت مادامیکه نمیخواند این دو سوره را وقال طاؤس وگفت طاؤس یمانی که از مشاهیر تابعین است فضلتا علی
کل سورة فی القرآن بستین حسنة افضل داده شده اند این دو سوره بر هر سوره که در قرآن است بستین حسنة بشصت نیکی رواه الدارمی روایت کرد این را دارمی واین حدیث است که دارمی روایت
کرد ومؤلف آنرا جمع کرده وقول طاؤس نیز حدیثی دیگر است که دارمی آن را روایت کرده واین احادیث مرسل اند ولیکن در حکم مرفوع اند زیرا که این اخبار معلوم نمیگردد مگر از احادیث رسول خدا چنانکه در اول
حدیث اشارت کردیم بآن وعن عطاء بن رباح بفتح را وتخفیف با موحده تابعی است از اعلام علما واجله فقهاء ثقه کثیر الحدیث است امام ابوحنیفه گفت ندیدم من از آنها که دریافتم ایشان را
فاضلتر از عطاء بن رباح وبود وی رضی الله عنه اسود اعور افطس اشل اعرج ودر آخر عمر اعمی شد شنید حدیث از ابن عباس وابی هریره وابی سعید وجابر وابن عمر وعائشه رضی الله عنهم هشتاد وهشت سال
عمر یافت در سنه صد وپانزده از عالم رفت قال بلغنی ان رسول الله گفت رسیده مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال من قرأ یس فی صدر النهار قضیت حوائجه
گفت کسیکه بخواند سورهٔ یس را در اول روز بر آورده شود حاجتهای وی رواه الدارمی مرسلا وعن معقل بفتح میم وسکون عین مهمله وکسر قاف بن یسار بفتح تحتانیه وسین مهمله المزنی بضم میم
وفتح زا وبنون منسوب بمزینه که نام قبیله است صحابی است از اهل بیعت الرضوان روایت کرده از وی حسن بصری وغیر وی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من قرأ یس ابتغاء وجه الله تعالی
کسیکه بخواند سورهٔ یس را از برای طلب رضای خدای تعالی غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود مر او را هر چیزی که پیش رفته است از گناهان وی فاقرؤها عند موتاکم پس بخوانید آنرا نزد مردهای
خود یعنی آنها که مشرف بموت اند تا بشنوانند ایشان را ویاد کنانند معانی آن را بر دلهای ایشان پس کرده در حکم قرائت وگردد سبب مغفرت ذنوب واحتمال دارد که مراد خواندن این سوره را خاصیتی باشد در غفران
ذنوب کسیکه مشرف باشد بر موت وخوانده شود نزد وی رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عبد الله بن مسعود انه قال روایت است از ابن مسعود که وی گفت ان لکل شیء سناما وبدرستیکه
مر هر چیز را رفعت وبلندی است وسنام القرآن سورة البقرة وبلندی قرآن سوره بقره است سنام بفتح سین مهمله در اصل کوهان شتر است بعد از آن استعاره کرده شد مر هر چیز بلند را وسنام زمین وسماء او
بعد از آن استعاره کرده شد برای رفعت وبلندی وان لکل شیء لبابا وبدرستیکه مر هر چیز را خلاصه است وان لباب القرآن المفصل وبدرستیکه خلاصه قرآن مفصل است وآن اول از حجرات تا آخر قرآن بر قول مشهور
ودر اینجا اقوال است که در باب القراءة از کتاب الصلوة گذشت رواه الدارمی وعن علی رضی الله عنه انه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لکل شیء عروس وعروس
القرآن الرحمن روایتست از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که وی گفت شنیدم از آنحضرت که میگفت مر هر چیز را عروس است وعروس قرآن سوره الرحمن است عروس بالفتح زن ومرد نوخانه یکدیگر را ومراد اینجا
حسن وجمال است که لازم عروس است وآن تکرار قول او است تعالی فبای آلاء ربکما تکذبان که حسن وجمال خاص می بخشد ومراد از شیء چیزیست که مناسب است که اضافت کرده شود بسوی وی عروس وعن ابن مسعود

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قرأ سورة الواقعة في كل ليلة لم تصبه فاقة ابدا كسيكه بخواند سورهٔ اذا وقعت الواقعة را در هر شب نرسد او را فاقه في الصراح فاقه درويشی و حاجتمند
شدن وكان ابن مسعود يأمر بناته يقرأن بها في كل ليلة و بود ابن مسعود كه ميفرمود دختران خود را كه بخوانند اين سوره را در هر شب بدانكه شارع ترغيب كرده بعضی عبادات كه مؤثر و نافع اند
در امور دنيويه نيز كه حصول آنها محمود و معين است در دين تا بهر تقدير مشغول باشند بعبادت بهر وجه كه باشد و اين مورث محبت است آن عبادات و محبت آن مقتضی است بمحبت كسيكه آورده است آنها را زيراكه
محبت منعم جبليست و از جهت است امتنان وی تعالى بقول خود امدكم بانعام و بنين و جنات و عيون و نحو و مانند آن رواهما البيهقي روايت كرد اين حديث را بيهقي في شعب الايمان عن
علي رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحب هذه السورة بود آن حضرت كه دوست ميداشت اين سوره را كه سبح اسم ربك الاعلى است گفته اند كه
دوست داشتن از جهت قول حق سبحانه است ان هذا لفي الصحف الاولى صحف ابراهيم و موسى كه شاهد است بر حقانيت قرآن و دليلست بر مشركان و اهل كتاب رواه احمد وعن عبد الله بن عمرو قال
اتى رجل النبي گفت آمد مردی به پيغمبر صلى الله عليه وسلم فقال اقرئني پس گفت آن مرد بخوان مرا يا رسول الله فقال پس گفت آن حضرت اقرأ ثلثا من ذوات الر بخوان سه سوره از سورها
كه مصدر است بالر و آن پنج سوره اند در نسخ ديگر ذوات الراء يعني لفظ ثلثا مميز است يعني از ان سورها كه مصدر اند بالر و در اينجا المر را نيز داخل ميشود فقال پس گفت آن مرد در اعتذار از عدم قرأة اين سوره كبرت سني
بزرگ شد سال عمر من واشتد قلبي و سخت شد دل من كه نگاه نميتوانم داشت وغلظ لساني و درشت و سطبر شد زبان من قال فاقرأ ثلثا من ذوات حم پس گفت آن حضرت بخوان سه سوره از ان كه حم است
در اول وی فقال مثل مقالته پس گفت آن مرد مانند سخن خود كه گفته بود در اعتذار قال الرجل گفت آن مرد يا رسول الله اقرئني سورة جامعة بخوان مرا سوره را كه فراهم آرنده است همه مطالب
دنيا و آخرت او ثواب و عقاب را باختصار فاقرأه رسول الله صلعم اذا زلزلت الارض حتى فرغ منها پس خوانانيد آن مرد را آن حضرت سورهٔ اذا زلزلت الارض تا آنكه فارغ شد از ان يعني تا آخر وی خواند
كه فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره و جامعيتيكه آن مرد ميخواست در اينجا است فقال الرجل والذي بعثك بالحق لا ازيد عليها ابدا پس گفت آن مرد سوگند بآنكه فرستاده
است ترا براستی زياده نميكنم بر ين مقرو هيچ چيز را هميشه در الفاظ و نصيحت و عمل ثم ادبر الرجل پس پشت داد و رفت آن مرد فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم افلح الرويجل
مرتين رستگاری و فيروزی يافت اين شخص دو بار و رويجل بضم را و فتح واو و كسر جيم تصغير راجل است بمعنی پياده يا تصغير رجل بمعنی مرد و تصغير اينجا برای تعظيم است يا تعطف رواه احمد وعن ابن عمر قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا يستطيع احدكم ان يقرأ الف آية في كل يوم آيا نميتواند يكی از شما كه بخواند هزار آيت در هر روز و التزام كند بران با وجود موانع و اعمال ديگر يعني از هر كس نمی آيد قالوا ومن يستطيع
ان يقرأ الف آية في كل يوم گفتند صحابه كيست كه ميتواند كه بخواند هزار آيت در هر روز قال گفت آن حضرت اما يستطيع احدكم ان يقرأ الهكم التكاثر گفت آن حضرت آيا نميتواند يكی از شما كه بخواند سورهٔ
الهكم التكاثر را يعني اگر اين سوره را بخواند ثواب خواندن هزار آيت بيابد و سر اين عدد موكول بعلم شارع است و همچنين سر اعداد كه در احكام شرع وارد است حقيقت آنرا جز شارع كسی نداند رواه البيهقي في شعب
الايمان وعن سعيد بن المسيب مرويست از سعيد بن المسيب كه از كبار تابعين است مرسلا بطريق ارسال عن النبي از پيغمبر صلى الله عليه وسلم قال گفت آن حضرت من قرأ
كسيكه بخواند قل هو الله احد عشر مرات ده بار بني له قصر في الجنة بر آورده شود برای وی كوشكی در بهشت ومن قرأها عشرين مرة بني له قصران في الجنة و كسيكه بخواند آنرا بيست بار
بر آورده شود برای وی دو كوشك در بهشت ومن قرأها ثلثين مرة بني له ثلثة قصور في الجنة و كسيكه بخواند آنرا سی بار بنا كرده شود برای وی سه قصر در بهشت فقال پس گفت عمر بن الخطاب والله يا رسول الله
اذا لنكثرن قصورنا اكنون چون ثواب خواندن اين سوره اينچنين است هر آينه بسيار بخوانيم اين سوره را و بسيار ميگردانيم بسبب خواندن آن قصرهای خود را فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم الله اوسع من ذلك خدا فراخ تر است از ان يعني قدرت خدا و رحمت او و فضل او واسع است پس تعجب مكن و دور مپندار آنرا كذا قال الطيبي و ظاهر آنست كه مقصود عمر رضي الله عنه اظهار ميل و رغبت
در تكثير اين ثواب جزيل با اين عمل قليل است نه تعجب و استبعاد چنانكه ظاهر قول وی اذا لنكثرن دلالت دارد بران پس معنی جواب آن باشد كه ثواب خدا و فضل وی وسيع تر از آن است پس رغبت كنيد و براه تعجب نرويد
نعم در ضمن آن ميز ادتعجبی از ان هست و جواب نفی آنرا نيز متضمن است اما اقتصار بر ان و ضم استبعاد بدان چنانكه طيبي گفته خوب نيست پوشيده نماند كه عبارت مطلق است كه يكبار در عمر بخواند يا هر روز و در سال و والله اعلم و فضله
اوسع رواه الدارمي وعن الحسن مرسلا ان النبي صلى الله عليه وسلم قال روايت است از حسن بصری بطريق ارسال كه آن حضرت گفت من قرأ في ليلة مائة آية لم يحاجه القرآن تلك الليلة
كسيكه بخواند در شبی صد آيت محاجات نكند و خصم نشود او را قرآن در آن شب يعني قرآن خصم ميشود كسی را كه نخواند او را و ملازمت وی نكند پس اينقدر كه صد آيت است در دفع خصومت قرآن و ادای حق وی در آن شب
بسند است ومن قرأ في ليلة مائتي آية كتب له قنوت ليلة و كسيكه بخواند در شبی دويست آيت نوشته شود برای وی قنوت شب و قنوت بمعنی طاعت و قيام و دعا و خشوع بيايد ومن قرأ في ليلة خمسمائة الى
الالف اصبح وله قنطار من الاجر و كسيكه بخواند در شبی پانصد آيت تا هزار صبح ميكند در حالی كه مر او راست قنطار از اجر قالوا وما القنطار گفتند صحابه و چيست قنطار قال گفت آن حضرت اثنا عشر الفا
قنطار مال كثير مقدار دوازده هزار در قاموس گفته قنطار وزن چهل وقيه از طلا يا هزار و دويست دينار يا پر پوست گاو از طلا يا نقره مقصود مبالغه است در كثرت ثواب و شك نيست كه معنی اخير انسب و اجلست و لهذا
طيبي گفته است كه قنطار هزار و دويست اوقيه و اوقيه بهتر از آنچه ميان آسمان و زمين است و تواند كه ضمير قال الراوی اصحاب حسن باشد و قال راجع حسن رواه الدارمي باب آداب التلاوة و در اكثر نسخ باب بی
ترجمه و عنوان واقع شده چنانكه عادت مؤلف است در ذكر تتمات و لواحق ابواب و در بعضی نسخ باب آداب التلاوة و درس القرآن و تلاوت قرأة قرآنست بر سبيل تتابع و توالی چنانكه در اوراد و وظائف
ميباشد و قرأة قرآن را بر مشايخ برای تعليم تجويد ادا می گويند و قرأة عام تر و همه را شامل است و درس نيز بمعنی قرأة است و مدارست ميان دو كس يا زياده ميباشد الفصل الاول عن ابي موسى الاشعري
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تعاهدوا القرآن پيمان داريد و تازه كنيد عهد و پيمان با قرآن مراد بحفظ و نگاهداشت قرآنست بقرأة و مواظبت بران تا از دل نرود و فراموش نكرده و تعاهد پيمان و كلمه
و ذكر آن اشارتست بآنكه چون بنده عهد قرآن را تازه دارد و خدمت وی كند قرآن نيز عهد وی را نگاهدارد و محفوظ ماند فوالذي نفسي بيده پس سوگند بخدای كه ذات من در دست قدرت اوست لهو اشد تفصيا من الابل
في عقلها هر آينه قرآن سخت تر است از روی جدا شدن و بيرون آمدن از سينه كه حفظ نكنند از شتر كه بسته شده است پای وی در رسن عقل بضمتين جمع عقال بكسر رسنيست متفق عليه وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه

وسلم بئسما لاحدكم ان يقول نسيت آية كيت وكيت بد چيزيست مر يكى را از شما كه گويد فراموش كردم آيت چنين و چنان را بلكه بگويد فراموش گردانيده شده مرا آن آيت و وجه بدى اين قول آنست
كه اين عبارت مشعر است بترك و عدم مبالات و بى پروائى بدان و در قول وى فراموش گردانيده شد اظهار حسرت و خذلانست بتقصير در احراز اين سعادت و نگاهداشت اين نعمت يا از جهت احتراز و اجتناب از نسبت
بارتكاب معصيت كه متضمن بى حيائى و بى باكى و ترك ادبست بقرآن واستذكروا القرآن فانه اشد تفصيا من صدور الرجال من النعم و مذاكره كنيد و ياد داريد قرآن را و مواظبت بر قرائت
آن زيرا كه بدرستيكه قرآن سخت تر است در گريختن و برآمدن از سينهاى مردان از چار پايهاى كه اگر بند نهند و محافظت نكنند بگريزند و برآيند متفق عليه وزاد مسلم بعقلها و زياده كرده است مسلم در روايت خود
لفظ بعقلها را و معنى آن معلوم شد وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما مثل صاحب القرآن كمثل صاحب الابل المعقلة نيست حال خداوند قرآن در ياد آمدن و فراموش
شدن مگر مانند حال خداوندان شتران بسته شده بپاى بندان ان عاهد عليها امسكها اگر محافظت كند بر ان نگاه دارد آنرا وان اطلقها ذهبت و اگر رها كند شتران را ميروند آن شتران و مى گريزند
متفق عليه وعن جندب بضم دال و فتح آن بن عبد الله صحابى است و گاهى جندب بن سفيان نيز ميگويند نسبت بجد و بجلى بفتح عين و لام و بقاف نيز ميگويند بكوفه بود و پس از آن انتقال
كرده ببصره آمد روايت ميكند از وى حسن و ابن سيرين قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرأوا القرآن ما ائتلفت عليه قلوبكم بخوانيد قرآن را مادام كه الفت و جمعيت دل
بر قرآن و دلهاى شما و ذوق قرائت و نشاط و سرور حاصل باشد فاذا اختلفتم پس چون مختلف شويد و متغير گرديد يعنى حاصل گردد شما را ملالت و تفرقه قلوب فقوموا عنه پس برخيزيد از خواندن قرآن
و بملالت و بى ذوقى نخوانيد اما اينجا نكته ايست كه مرد را بايد كه عادت كند و جد و جهد نمايد و نفس را رياضت فرمايد تا بكثرت قراءة ملال نيارد و نشاط افزايد زيرا كه كاهلان و آسوده دلان كه اعتياد ندارند
زود ملول شوند يكى باشد كه در قراءة جزوى از قرآن ملول گردد و ديگرى ده جزو و بيست جزو خوانند چنانكه اصلا ملالت راه نيابد و بالله التوفيق و معنى اين اختلاف و قيام وجوه ديگر نيز گفته اند كه در شرح مذكور است متفق
عليه وعن قتادة قال سئل انس كيف كانت قراءة النبى روايت است از قتاده كه از مشاهير تابعين است كه پرسيده شد انس را كه چگونه بود قراءة پيغمبر صلى الله عليه وسلم فقال كانت مدا
گفت انس بود قراءة آن حضرت خداوند مد و در روايتى كانت مدا بلفظ مصدر آن نيز بهمين معنى است و در صحيح البخارى كان يمد مدا بود آن حضرت مد ميكرد مد كردنى ثم قرأ پس تر خواند بسم الله
الرحمن الرحيم يمد در حالى كه مد ميكند بسم الله يعنى در لفظ الله و يمد و مد ميكند بالرحمن يعنى در ميم وى و يمد بالرحيم يعنى در حاء وى رواه البخارى بدانكه مراد بمد اينجا مد اصلى است كه آنرا
طبعى گويند از جهت بودن وى لازم ذات حروف مد و طبائع وى چنانكه الف و واو در قالوا و يا در قيل و حاصل ميشود اين باتمام حركات يا چيزى زائد باشباع بقدر الف يا كمتر از آن زيرا كه اگر چنين خوانده نشود تمام نشود نطق بآن
حروف و مد متعارف كه بحث كرده شود از آن نزد ارباب صناعت مد فرعيست و او را دو سبب است سكون و همزه كه بعد از حروف مد واقع شود و سكون يا بجهت ادغام باشد چنانچه در آية ولا الضالين يا بى ادغام
چنانچه در حروف مد واقع است در اوائل سور مثل الف لام ميم كاف صاد نون قاف و سكون گاهى بجهت وقف عارض ميگردد مثل نستعين و المفلحون و اولى الالباب و اما همزه يا در يك كلمه است مانند السماء و السوء و جيء يا در دو كلمه
مانند انزل و قالوا آمنا و فى انفسهم و قرا را اختلافست در مقدار آن بعضى بقدر الف و نصف و بعضى دو الف و نصف تا سه الف و چهار الف و تفصيل آن در كتب تجويد است وعن ابى هريرة قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ما اذن الله لشئ استماع نميكند و گوش نميدارد يعنى اصغا نميكند و دوست نميدارد خداى تعالى بر هيچ چيز از مسموعات ما اذن لنبى يتغنى بالقرآن چنانكه استماع ميكند
و گوش ميدارد مر آواز پيغمبر را كه تغنى ميكند و سرود و خوش آوازى مينمايد آن پيغمبر بقرآن و مى خواند كتابى را كه فرستاده ميشود بر وى متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و
سلم ما اذن الله لشئ ما اذن لنبى حسن الصوت بالقرآن يجهر به در حاليكه جهر ميكند و بلند ميكند آواز را بقرآن و در اين حديث مقيد كرده اند بنبى با لخوش آوازى و در حديث ديگر آمده است
كه نفرستاده خداى تعالى هيچ پيغمبر را مگر خوش روى و خوش آواز پس مراد آنست كه خوش آوازى ميكند بقرآن و تغنى ميكند بآن متفق عليه وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ليس منا من لم يتغن بالقرآن نيست از ما يعنى از اهل طريق و تابعان ما كسيكه تغنى نكند بقرآن رواه البخارى بدانكه در احاديث استحباب تغنى در قرآن واقع شده خصوصا اين حديث كه بوعيد
بر ترك آن ناظر است پس بعضى ميگويند كه مراد بتغنى اينجا جهر است چنانكه در حديث ديگر جهر واقع شده است و بعضى ميگويند كه مراد بتغنى بقرآن استغنا از مردم است از غنى مقصور يعنى بى نيازى نه از غناى ممدود
بمعنى سرود يعنى كسيكه او را خداى تعالى علم داده و قرآن عطا كرده بايد كه از همه مستغنى گردد و توكل بر خدا كند و اعتماد بر مردم نكند و از ايشان طمع نكند و خود را نزد ايشان خوار نگرداند و علم قرآن را وسيله حطام دنيا نسازد
و بعضى گفته اند كه تغنى بمعنى استغنا در لغت نيامده است و اين سخن خطا است و صواب آنست كه آمده است و تحقيق آنست كه مراد بتغنى تحسين صوت و تطييب و تزيين و ترقيق و تحزين اوست چنانكه شنيدن آن در
دلها كارگر افتد و تاثير كند و موجب خشيت و جمع همم و زيادت حضور شود و ذوق و شوق آرد و دل را رقيق گرداند با رعايت قوانين تجويد و مراعات نظم در كلمات و حروف چنانكه در حديث بيايد زينوا
القرآن باصواتكم و اشارت كرده بآن قول ابى موسى اشعرى لحبرته تحبيرا اگر اين بصوت طبعى كه عرب دارند و اعانت طبيعت در تزيين آن بكوشند كه آنرا لحن عرب ميگويند اولى و احسن باشد و لا تكلف بالحان موسيقى مكروه است
و اگر بحدى تغيير قراءة آن كند حرام است طيبى گفته تحسين صوت بتغنى و تزيين بالحان جائز است بهر وجهى كه باشد مادام كه خارج نكرد از حد قراءة وعن عبد الله بن مسعود قال قال لى رسول الله
صلى الله عليه وسلم وهو على المنبر گفت ابن مسعود گفت مرا آن حضرت و حال آنكه وى بر منبر بود اقرأ على قرأت كن و بخوان از قرآن چيزى بر من قلت پس گفتم من اقرأ عليك و عليك
انزل آيا بخوانم قرآن را من بر تو و حال آنكه قرآن بر تو فرستاده شده است يعنى قرآن خواندن حق تست كه آنچنان ميخوانى كه منزل است ديگرى را چه مجال كه در حضرت تو بخواند قال انى احب ان
اسمعه من غيرى گفت آن حضرت من دوست ميدارم كه بشنوم قرآن را از غير خود گويا حكمت در آنست كه در استماع از غير فهم معانى و ملاحظه آن و تدبر در آن اتم و اسهل است و گويا از غيب مى آيد بر مثال
ظهور كلام از شجره موسى عليه السلام ابن مسعود ميگويد فقرأت سورة النساء پس شروع كردم در خواندن سوره نساء حتى اتيت الى هذه الآية تا آنكه آمدم و رسيدم باين آيت كه فكيف اذا
جئنا من كل امة بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيدا معنى آيت اين است كه پروردگار عالم ميفرمايد پس چگونه باشد حال اين كافران وقتى كه بياريم از هر امت گواهى را كه گواهى دهد يعنى پيغمبر ايشان
بر ايشان بفساد عقائد و قبح اعمال ايشان و بياريم ترا اى محمد گواه بر اين پيغمبران كه گواهى دهى بر صدق ايشان و بر ايشان گواهى دهى بر امت خود كه ايشان گواهى خواهند داد بر امتان ديگر مقصود تذكير روز قيامت است و تعجب

دوزی سخت است که امتان را خواهند گرفت و پیغمبران بر ایشان گواهی خواهند داد و ابن مسعود میگوید چون این آیت برخواندم قال گفت آنحضرت حسبك الآن بس است ترا اکنون یعنی اکنون بس کن و دیگر مخوان فالتفت
الیه پس روی گردانیدم بسوی آنحضرت و دیدم فاذا عیناه تذرفان پس ناگاه هر دو چشم آنحضرت اشک میریزند و اشک روان میرود و بکای آنحضرت از تصور هول قیامت و سختی احوال مردم بود بجهت غایت
رافت و رحمت و شفقت آنحضرت بر خلق صلی الله علیه وسلم فافهم متفق علیه وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لابی بن کعب گفت آنحضرت مر ابی بن کعب را که از اکابر صحابه بود
و کاتب وحی بود و یکی از قراء شش تن بود که یاد گرفته بودند قرآن را در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اقرأ صحابه بود و او را سید القراء میگفتند و آنحضرت او را سید الانصار میگفت و عمر رضی الله عنه سید المسلمین
می نامید پس آنحضرت وی را گفت که ان الله امرنی ان اقرأ علیك القرآن بدرستیکه خدای تعالی امر کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن قال گفت ابی بن کعب آلله سمانی لك آیا خدا نام برد مرا برای تو
یعنی مرا بخصوص نام من یاد کرد و نام من گرفت یا مذکور شد این را از جهت شکست نفس و گمنامی خود گفت تعجب و استغراب که من کجا لایق این مقام و منزلتم یا از غایت شوق و لذت گفت که این چه تشریف و اکرام است
که میکنی قال نعم گفت آنحضرت آری نام ترا برد و ترا بنام خواند قال باز گفت ابی بن کعب بطریق تعجب برای تقریر و تحقیق حال خود وقد ذکرت عند رب العالمین آیا بتحقیق ذکر کرده شدم من نزد پروردگار
جهانیان قال نعم گفت آنحضرت آری ذکر کرده شدی تو نزد پروردگار فذرفت عیناه پس اشک ریخت هر دو چشم ابی و روان شد اشک از چشم وی و این گریه شادیست که از لطف محبوب و حصول وی
می آید و بحقیقت اثر نعم از چشم مدر میرود وفی روایة و در روایتی چنین آمده که چون سوره لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت ابی بن کعب گفت که ان الله امرنی ان اقرأ علیك بدرستیکه خدای
امر کرده مرا که بخوانم بر تو لم یکن الذین کفروا قال گفت ابی وسمانی آیا بتحقیق نام برد مرا خدا قال نعم گفت آنحضرت آری فبکی متفق علیه و در حدیث استحباب قرائت است بر حذاق و اهل علم و فضل اگرچه
قاری افضل باشد از مقرو علیه و بحقیقت قرائت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی قرائت تعلیم و املا بود که تا یاد گیرد آنرا از دهن مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود ابی مقدم بر قرای صحابه و فرمود آنحضرت صلعم
اقرأکم ابی و بتحقیق اخذ کرده اند از وی قومی اکابر تابعین و در وجه تخصیص این سوره گفته اند که این سوره با وجازت جامع است مر قواعد کثیره را از اصول دین و مهمات آنرا از وعد و وعید و اخلاص و تطهیر قلوب کذا قال الطیبی
والله اعلم بالاسرار وعن ابن عمر قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یسافر بالقرآن الی ارض العدو نهی کرد آنحضرت از آنکه سفر کرده شود و همراه برده شود مصحف بسوی زمین
کافران که دشمنان دین اند اگر گفته شود که مصحف نبود در زمان آنحضرت و نوشتن قرآن در مصاحف بعد از زمان آنحضرت واقع شد و بعضی گفته اند که مراد بقرآن مصحف نیست بلکه مراد بعض قرآنست که هر کس از صحابه
یاد داشت و نهی از رفتن آن جماعتست که نزد ایشان محفوظ بود و از سفر کردن بزمین عدو تا کشته نشوند و ضایع نگردد آنقدر از قرآن که نزد ایشان است اگر گفته شود که بتحقیق ثابت شده است که حفاظ قرآن بغزوات میرفتند و با وجود
نهی چه صورت دارد رفتن ایشان جوابش آنست که شاید نهی از تفرد ایشان بسفر باشد و همراه عسکر متعین نیست هلاک ایشان والله اعلم متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را چنین آمده که
لا تسافروا بالقرآن سفر مکنید با قرآن فانی لا آمن ان یناله العدو پس بدرستیکه من ایمن نیستم از آنکه بیابند و بگیرند آنرا دشمنان و اهانت کنند یا ضایع سازند آنرا الفصل الثانی عن
ابی سعید الخدری قال جلست فی عصابة من ضعفاء المهاجرین گفت ابو سعید خدری نشستم من در جماعت از ضعفای فقیران مهاجران عصابه بکسر و عصبه بضم از مردم ما بین عشره تا چهل وان
بعضهم لیستتر ببعض من العری و بدرستیکه بعضی از ایشان سر آینه پوشیده میشد ببعضی از جهت برهنگی و بی جامگی و عری بضم عین و سکون را برهنگی مقصود بیان فقر و احتیاج ایشانست که جامه درست بر تن
نداشتند و باین جهت چسپیده بیکدیگر می نشستند تا نوعی از پوشیدگی حاصل میشد وقاری یقرأ علینا و قاری میخواند قرآن را بر ما اذ جاء رسول الله ناگاه آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فقام علینا پس ایستاد آنحضرت بر سر ما فلما قام رسول الله پس هرگاه که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سکت القاری خاموش گشت قاری که قرآن میخواند فسلم پس چون خاموش گشت
قاری سلام داد آنحضرت بر ما از اینجا معلوم میشود که سلام بر قاری قرآن مکروه است چنانکه در فقه مذکور است و گفته اند اگر کسی سلام داد جواب آن لازم نیست قال ما کنتم تصنعون گفت آنحضرت
و پرسید چه میکردید شما اگر آنحضرت قرائت قاری ایشان نشنید استفهام بر حقیقت خود است والا مقصود توطیه و تمهید بشارتست که با ایشان داد قلنا گفتیم ما کنا نستمع الی کتاب الله تعالی بودیم ما که گوش
میداشتیم بسوی کتاب خدای تعالی فقال پس گفت آنحضرت الحمد لله الذی جعل من امتی من امرت ان اصبر نفسی معهم حمد خدایراست که پیدا کرد از امت من کسی را که امر کرده شده ام من که صبر کنم
نفس خود را با ایشان و نشینم در ایشان اشارتست بقول خداوند تعالی واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم الآیه گفت ابو سعید خدری فجلس وسطنا پس نشست آنحضرت میان ما وسط بسکون سین میان و بتحریک میانه
لیعدل بنفسه فینا تا برابر گرداند ذات شریف خود را در میان ما و ممتاز نبود از ما ثم قال بیده هکذا پس اشارت کرد بدست مبارک خود که همچنین نشینید یعنی حلقه زده نشینید فتحلقوا پس حلقه زده نشستند صحابه
وبرزت وجوههم له و بیرون آمد از صف و ظاهر گشت رویهای ایشان مر آنحضرت را فقال ابشروا یا معاشر صعالیك المهاجرین پس گفت آنحضرت شاد و خوش باشید ای گروه فقرای مهاجرین
صعالیک جمع صعلوک معنی فقیر که مال ندارد چنانکه ممالیک جمع مملوک بالنور التام یوم القیمة بشارت باد مرشما را بروشنائی تمام روز قیامت تلمیح است بقول حق سبحانه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون
ربنا اتمم لنا نورنا تدخلون الجنة قبل اغنیاء الناس بنصف یوم می درآئید شما به بهشت پیش از مردم توانگر بنیم روز وذلك خمسمائة عام و نیم روز آن عالم پانصد سال دنیا است چنانکه در قرآن
مجید میفرماید وان یوما عند ربك کالف سنة مما تعدون مراد اغنیای شاکر و فقرای صابر اند یعنی اغنیا فرضا اگرچه فاضلتر و بیشتر باشند در ثواب چنانکه حدیث دیگر بران دلالت دارد ولیکن با وجود آن این سبقت فقرا را
حاصل است و ظاهر این حدیث در آنست که این فضیلت و سبقت مخصوص بفقرای مهاجرین باشد ولیکن چون علت فقر است و آن مشترک است میان سایر فقرا حکم همه یکی باشد و در حدیثی بلفظ اطلاق نیز آمده است که
یدخل الفقراء قبل الاغنیاء و کلام درین در باب فضل فقرا بیاید انشاء الله تعالی رواه ابو داود وعن البراء بن عازب صحابی مشهور است اول مشاهد وی خندق است و پیش از وی صغیر بود و وی از تابعان امیر المومنین
علی رض است حاضر شد با وی در جمل و صفین و نهروان و مات فی زمن مصعب بن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم زینوا القرآن باصواتکم بیارائید قرائت قرآن را بخوش آوازیهای خود
زیرا که اینجای کنند قرائت در دل و سخت تر است از روی تاثیر آن و رقت پیدا کننده تر است شنوندگان را بعضی مشایخ گفته اند که غنا در حد ذات خود باطل است ولیکن می آراید حق را و چون در نفس میان هدایت حق
حق ترکی و بزور درمی آید با غنا مزج میکند تا آسانی و برغبت در آید بر مثال او روی تلخ نافع که آنرا با قند در هم کرده نیده در باطن در آرند و تحسین صوت در قرآن بغایت مطلوبست و بعضی گفته اند که این عبارت محمول بر قلبست

و اصل این است که زینوا اصواتکم بالقرآن و گویا قایل این سخن ادب نگاه داشت از آنکه اصوات بندگان را مزین قرآن گوید بلکه قرآن زینت بخش اصوات است و این سخن سهل است مزین شیئی تابع شیئی میباشد چنانکه حلی سلعت
عروس گویا قرآن صاحب جمال است که حسن ذاتی دارد و آواز خوب زیور است که حسن دیگر بر آن می افزاید و در فصل ثالث از حدیث بر آید که صریح است درین معنی و مراد اینجا قرائت قرآن است که فعل بنده است نه
ذات قرآن که صفت باری تعالی است جل شانه چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة والدارمي وعن سعد بن عبادة بضم عین و تخفیف موحده از نقبا
و از انصار است و معتبر قوم خود و رایت مصطفی صلی الله علیه وسلم روز فتح در دست او بود و او را مناقب بسیار است رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من امرئ يقرأ القرآن
ثم ينساه نیست هیچ مردی که میخواند قرآن را پس فراموش میکرداند آنرا الا لقي الله يوم القيمة اجذم مگر آنکه پیش می آید جناب کبریای حق را روز قیامت مقطوع الاعضاء جذم بمعنی قطع و اجذم وی که بیفتد
اعضای او بعلت جذام که علتی مشهور است و بعضی گفته اند مقطوع الید یعنی خالی از خیر و برکت و بعضی گفته اند ساقط الاسنان یعنی دندان افتاده و بعضی گفته اند زبان افتاده و بصورت یا معنی یعنی بی حجت و نیا
و فراموش کردن قرآن را بعد از حفظ از کبائر شمرده اند و وعید درین باب بسیار واقع است و بعضی میگویند مراد بنسیان اینجا ترک عمل و قراءة اوست والله اعلم رواه ابو داؤد والدارمي وعن عبد الله بن عمرو
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لم يفقه من قرأ القرآن في اقل من ثلث در نمود و فقیه نشد و ندانست معانی قرآن را و تامل و تدبر نکرد در آن کسیکه خواند قرآن را در کمتر از سه شب رواه الترمذي
وابو داؤد والدارمي بدانکه عادت سلف مختلف بوده در قدری از زمان که ختم میکردند در آن قرآن را از ختم کردن در دو ماه تا هشت ختم کردن در روز و شب و بعضی گفته اند از سه روز کم نباید و بر چهل روز زیاده
و بعضی در هفته یک ختم میکردند و اقوال دیگر نیز هست و مختار آنست که این مختلف میگردد باختلاف اشخاص پس کسیکه ظاهر میکرد و مر او را دقیق فکر لطائف و معارف اقتصار کند بر آن قدر که حاصل کرده کمال فهم
آنچه بخواند و هر که مشغول است بنشر علم بدرس و تصنیف یا بفصل خصومات و وقائع و مهمات مسلمانان اقتصار کند بر آن قدر که مانع نیاید از آن و تعلم علم و کسب نفقه اهل و عیال نیز همین حکم دارد وعن عقبة بن عامر
صحابی است والی مصر بود برای معاویه بعد از برادرش عتبة بن ابی سفیان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الجاهر بالقرآن كالجاهر بالصدقة جهر کننده بقرآن یعنی قرآن را با آواز بلند خواننده
آنرا بسم جو آشکار او دهنده است صدقه را بفقرا که فضیلت و ثواب دارد والمسر بالقرآن كالمسر بالصدقة و اسرار کننده بقرآن یعنی آواز پست خواننده قرآن را مانند پنهان دهنده صدقه است که
افضل و اکمل است در ثواب که از سمع و ریا خالص است و این در صدقه نفل است در جایی که بلند خواندن قرآن واجب نیست رواه الترمذي وابو داؤد والنسائي وقال الترمذي
هذا حديث حسن غريب وعن صهيب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت صهیب و میکار فقرای صحابه و عظمای ایشانست و مناقب او بسیار است گفت
آنحضرت ما آمن بالقرآن من استحل محارمه ایمان نیاورده بقرآن ایمان کامل کسیکه حلال گردانید حرمهای قرآن را یعنی ارتکاب محرمات و مناهی آن کرد دخول ایمان آوردن آنست که عمل کند چنانکه محبت
آنست که متابعت کند رواه الترمذي وقال هذا حديث ليس اسناده بالقوي روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست اسناد آن قوی از جهت ضعف بعضی رواة
وعن الليث بن سعد روایت میکند لیث بن سعد که فقیه تابعیست و امام اهل مصر عن ابن ابي مليكة بضم میم و فتح لام و سکون تحتانیه که تابعی ثقه است و از مشاهیر علمای تابعین است و وی
صحابه را دریافته و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبير عن يعلى بفتح تحتانیه و سکون مهمله و فتح لام ابن مملك بفتح میم اولی و سکون ثانیه و فتح لام و کاف در آخر وی نیز تابعی ثقه است انه سال
ام سلمة عن قراءة النبي که وی پرسید ام سلمه را از قرائت پیغمبر صلى الله عليه وسلم که بچه کیفیت میخواند فاذا هي تنعت قراءة مفسرة پس ناگاه ام سلمه صفت میکند و بیان میکند بقول
یا بفعل قرائت پیدا و گشاده و روشن حرفا حرفا حرف بعد از حرف جدا جدا رواه الترمذي وابو داؤد والنسائي وعن ابن جريج بضم جیم اولی و فتح را نام او عبد الملك بن عبد العزيز بن
جریج از ائمه دین و اعلام علما است و از تبع تابعین است و پدرش از تابعین و وی اعلم و اوثق از پدر است عن ابن ابي مليكة عن ام سلمة قالت كان رسول الله گفت ام سلمه بود پیغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم يقطع قراءته تقطیع میکرد قرائت خود را و تقطیع پاره پاره کردن است و مراد اینجا جدا جدا خواندن حروف و کلمات را از یکدیگر چنانکه معنی ترتیل است و وقف کردن بر سر آیات اگرچه تعلق بما قبل داشته
باشد يقول میگفت و میخواند آن حضرت الحمد لله رب العالمين ثم يقف پس وقف میکرد و می ایستاد ثم يقول پس میگفت الرحمن الرحيم ثم يقف پس وقف میکرد و میگفت مالك
يوم الدين تا آخر سوره و بقواعد مقرره ارباب قرائت در امثال این آیات که متعلق اند بیکدیگر وصل ارجح است لیکن اگر بر رؤس آیتی باشد وقف و ابتدا بما بعد سنت است رواه الترمذي
وقال اسناده ليس بمتصل روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت اسناد این حدیث نیست متصل لان الليث روى الحديث عن ابن ابي مليكة عن يعلى بن مملك عن ام
سلمة چنانکه در اثنای حدیث سابق گذشت و ابن ابی ملیکه از ام سلمه بی واسطه سماع ندارد وحديث الليث اصح و حدیث لیث که متصل است صحیح تر است الفصل الثالث عن جابر رضي الله
عنه قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن نقرأ القرآن گفت جابر بیرون آمد بر ما آنحضرت و ما آنجا میخواندیم قرآن را وفينا الاعرابي والعجمي و در میان ما بود بادیه نشین و
عجمیان غیر عربی نیز بودند و لابد قرائه ایشان در تجوید و رعایت قواعد آن در مرتبه قراء و عربان فصیح نبود و با وجود آن حضرت صلی الله علیه وسلم تجویز کرد و تقریر و تحسین نمود فقال پس گفت اقرؤا فكل حسن
بخوانید قرآن را پس همه نیکو است یعنی بهر نوع که یکی از شما بخواند خواه عرب و عجم و مقصود وی صلی الله علیه وسلم رفع حرج و مشقت و تکلف در استقصای رعایت تجوید بمرتبه غایت است و تنبیه بر تحری حسبه و اخلاص و عمل و
تفکر در معانی و شدت اهتمام بآن اگرچه در تحسین الفاظ و تجوید کلمات نه باقصی الغایه کوشند زیرا که استقصا و اهتمام شانی با مساهله و تقصیر در اول چندان نفع نکند و با اهتمام و اعتنا شانی با مساهله در اول ضرر نیارد
چنانکه فرمود وسيجيء اقوام يقيمونه وزود باشد که بیایند گروهها از مردم که راست و درست گردانند قرآن را برعایت تجوید کلمات و تحسین اصوات كما يقام القدح چنانکه راست ساخته میشود تیر و قدح بکسر قاف
و سکون دال تیر ناتراشیده و بی پر و پیکان را نامند يتعجلونه زود میطلبند اجرت آنرا درین جهان ولا يتأجلونه و مهلت نمی طلبند ثواب آنرا در آن جهان یعنی دنیا را بر آخرت اختیار میکنند و دین را بدنیا میفروشند
رواه ابو داؤد والبيهقي في شعب الايمان وعن حذيفة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرؤا القرآن بلحون العرب واصواتها روایت است از حذیفه بن
الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله صلعم است و نزد او علم منافقان است گفت گفت آن حضرت بخوانید قرآن را بلحنهای عرب و خوش آوازی ایشان في الصراح لحن آواز و آواز گردانیدن و لحن در قرأت طرب کردن

بدان فلان الحن است نیکوتر است از وی خواندن بدان و مراد بلحون عرب تحسین صوت و تطریب وست بی تکلف و در رعایت قوانین موسیقیه باعانت طبیعت چنانکه از قرأت ایشان مشاهده می افتد وایاکم ولحون اهل العشق ولحون اهل الکتابین و دور دارید خود را از لحنهای اهل عشق و لحنهای اهل دو کتاب که توریت و انجیل است و مراد بلحون اهل عشق آنچه میکنند مردم در مغازله نساء و محادثه ایشان در اشعار از رعایت قواعد موسیقی و تکلف در آن و میخوانند یهود و نصاری کتاب خود را مانند این و تکلف میکردند در آن و بعضی اهل العشق را اهل الفسق خوانند و این تصحیف و تحریف است و صحیح نیست وسیجیئ بعدی قوم یرجعون بالقرآن ترجیع الغناء والنوح و زود باشد که بیایند پس از من گروهی که ترجیع کنند بقرآن مانند ترجیع سرود و نوحه و ترجیع آواز گردانیدن در حلق و نوح بفتح نوحه در ماتم کردن لایجاوز حناجرهم نمیگذرد قرآن از حلقهای ایشان یعنی بالا نمیرود و بمصعد قبول نمیرسد مفتونة قلوبهم مفتنه و بلا انداخته شده است دلهای ایشان بمحبت دنیا و تحسین مردم مر ایشان را وقلوب الذین یعجبهم شانهم مفتون و مبتلاست دلهای آن کسانیکه خوش می آید ایشان را حال ایشان رواه البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه وعن البراء بن عازب قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت حسنوا القرآن باصواتکم نیک گردانید قرآن را بآوازهای خود فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا زیرا که آواز خوب زیاده میکند قرآن را حسن رواه الدارمی وعن طاؤس مرسلا و روایت است از طاوس یمانی که از مشاهیر تابعین است و صحبت ابن عباس میبود بطریق ارسال قال گفت سئل النبی پرسیده شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای الناس احسن صوتا بالقرآن کدام یکی از آدمیان خوش آوازتر است بقرآن قال گفت آنحضرت من اذا سمعته یقرأ خوش آوازترین مردم بقرآن کسی است که چون بشنوی او را که میخواند قرآن را رأیت انه یخشی الله بینداری و گمان بری تو که وی میترسد و هیبت دارد از خدا قال طاوس وکان طلق کذلک گفت طاوس بود طلق بفتح طای مهمله و سکون لام که یکی از تابعین است همچنین یعنی در خواندن وی اثر خوف و خشیت و هیبت پیدا بود رواه الدارمی وعن عبیدة بفتح عین و کسر موحده الملیکی بضم میم وفتح لام و سکون تحتانیه والموکی بضم همزه و ضم لام نیز آمده شامی است وکانت له صحبة مع رسول الله و بود مر او را صحبت با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در اصابه گفته یقال له صحبة گفته میشود که مر او را صحبت است و در بعضی نسخ بجای کلمه مع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و برین نسخه این حدیث مرفوع است و بر نسخه اول موقوف و این حدیث را بهر دو طریق رفع و وقف روایت کرده اند چنانکه شیخ ابن حجر در اصابه گفته یا اهل القرآن لا تتوسدوا القرآن ای اهل قرآن تکیه مکنید قرآن را بالین که تکیه کنید بدان و خواب کنید بران کنایت است از تکاسل از تلاوت قرآن و تغافل از قیام بحقوق آن واتلوه حق تلاوته من اناء اللیل والنهار و بخوانید قرآن را و در رسانید آنرا در ساعات شب و روز وافشوه و آشکارا کنید و بخوانید قرآن را باسماع و تعلیم و درس و تفسیر و کتابت تا شایع گردد میان مردم وتغنوه و تغنی کنید بقرآن بمعنی که گذشت وتدبروا ما فیه لعلکم تفلحون و تامل کنید در معانی آن و بروید در دنبال آنچه در وست از معانی و احکام بتامل و تعقل امید آنکه رستگار شوید و فیروزی یابید ولا تعجلوا ثوابه و شتاب مکنید و طلبیده در دنیا پاداش آنرا و مگردانید وی را حظوظ این جهان فان له ثوابا زیرا که بدرستی مر قرآن را ثوابی عظیم است در آن جهان رواه البیهقی فی شعب الایمان و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده در تاریخ خود و رفع نکرده و روایت کرده طبرانی برفع

باب

این نیز بابیست بی ترجمه و در بعضی نسخ باب فی اختلاف القرآن و جمع القرآن و ظاهر مراد باختلاف قرآن اختلاف قرأت و لغات وست و مراد بجمع نوشتن او در مصحف ها

الفصل الاول

عن عمر ابن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت هشام بن حکیم بن حزام بکسر حای مهمله و تخفیف زای صحابی است اسلام آورد در فتح و از فضلای صحابه است چنانکه پدر او حکیم بن حزام و پدر وی برادرزاده ام المومنین خدیجه است رضی الله عنها گفت عمر بن الخطاب شنیدم هشام بن حکیم را یقرأ سورة الفرقان میخواند سوره فرقان را علی غیر ما اقرأها بر وجه مغایر آنچه میخواندم من آن سوره را وکان رسول الله و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقرأنیها خوانانیده بود مرا آن سوره را فکدت ان اعجل علیه پس چون آنچه من میخواندم آنحضرت خوانانیده بود و وی مخالف آن میخواند نزدیک بودم من که شتابی کنم بروی و در افتم در وی از غضب کنم بروی ثم امهلته پس ترک دادم و گذاشتم او را و شتابی نکردم حتی انصرف تا آنکه برگشت وی از قرأت و تمام کرد ثم لببته بردائه پس گرفتم گریبان وی و او را در گردن او و کشیدم او را فی الصراح تلبیب گریبان گرفتن و کشیدن در خصومت لبب و لبه بحر بمعنی پیش سینه که انجا ذبح میکنند فجئت به رسول الله پس آوردم من او را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقلت پس گفتم یا رسول الله انی سمعت هذا یقرأ سورة الفرقان علی غیر ما اقرأتنیها بدرستیکه من شنیدم این را که میخواند سوره فرقان را بر غیر وجهی که خوانانیدی تو مرا آن سوره را فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت ارسله بگذار او را یعنی هشام فرمود اقرأ بخوان فقرأ القراءة التی سمعته یقرأ پس خواند هشام آن قرأت را که شنیده بودم من او را که میخواند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هکذا انزلت پس گفت آنحضرت همچنین فرو فرستاده شده است این سوره ثم قال لی اقرأ پس گفت آنحضرت مرا بخوان فقرأت پس خواندم من چنانکه یاد داشتم فقال هکذا انزلت پس اینجا نیز گفت همچنین فرو فرستاده شده است این سوره پس چون فرمود که هکذا انزلت گفت ان هذا القرآن انزلت علی سبعة احرف بدرستیکه این قرآن فرو فرستاده شده است بر هفت حرف مراد هفت قرأت یا هفت لغت است و تحقیق این در کتاب العلم گذشت فاقرءوا ما تیسر منه پس بخوانید هر چه آسان باشد از قرآن هر چه خوش آید شما را متفق علیه واللفظ لمسلم وعن ابن مسعود قال سمعت رجلا قرأ گفت عبدالله بن مسعود شنیدم مردی را که خواند یعنی بیک قرأت وسمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ خلافها و شنیدم آنحضرت را که میخواند مخالف آن قرأت را که خواند آن مرد فجئت به النبی پس آوردم آن مرد را نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخبرته پس خبر دادم آنحضرت را بحقیقت حال فعرفت فی وجهه الکراهة پس شناختم من در روی مبارک آنحضرت ناخوشی را از جهت جدال و خلاف فقال پس گفت آنحضرت کلاکما محسن هر دو شما نیک خواننده اید فلا تختلفوا پس مختلف نشوید فان من کان قبلکم اختلفوا فهلکوا پس بدرستیکه کسانیکه بودند پیش از شما اختلاف کردند پس هلاک شدند مراد باختلاف اینجا انکار یکی از وجوه قراءت است که فرو فرستاده شده است قرآن بر آن و قرأت همه حق اند هیچ یکی را انکار نباید کرد و اگر یکی از آنها انکار کند انکار قرآن کرده باشد ولیکن قرأ بعضی متواتر اند و بعضی احاد چنانکه احادیث متواتر این هفت قرأت است که میخوانند و بعضی در ده قرأت ادعای تواتر کنند و تخصیص هر قرأتی بقاری مخصوص بجهت اختیار و عنایت اوست آنرا والا همه راست رواه البخاری وعن ابی بن کعب قال کنت فی المسجد فدخل رجل یصلی گفت ابی بن کعب بودم من در مسجد پس آمد مردی در حالیکه نماز میکند فقرأ قراءة انکرتها علیه پس خواند آن مرد قرأتی را که انکار کردم من آن قرأت را بران مرد ثم دخل آخر فقرأ قراءة سوی قراءة صاحبه پس در آمد مردی دیگر پس خواند قرأتی بجز قرأت آن یار خود ظاهرا این قرأت

ی مسجد نبو و لهذا ذکر کرد انکار را بروی فلما قضینا الصلوٰة دخلنا جمیعا علی رسول الله پس وقتی که تمام کردیم نماز در آمدیم همه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و در بعضی نسخ فلما قضینا بلفظ تثنیه
یعنی وقتی که تمام کردند آن دو مرد نماز را فقلت ان هذا اقرأ قراءة انکرتها علیه پس گفتم من که این مرد خواند قراتی را که انکار کردم آن را بروی و دخل آخر فقرأ سوی قراءة صاحبه و در آمد مردی دیگر
پس خواند جز قرأت یار خود فامرهما النبی پس فرمود آن دو مرد را پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بخوانید فقرأ پس خواندند آن دو مرد فحسن شأنهما پس تحسین کرد آن حضرت حال آن هر دو مرد را و مقرر
داشت قرأت هر دو را فسقط فی قلبی من التکذیب پس افتاد در دل من از تکذیب و انکار از جهت تحسین و تقریر آن حضرت هر دو قرأت را بگمان آنکه کلام خدا یکی باید که بر یک وجه باشد هر کسی بر طوری که
خواهد چون روا باشد ولا اذ کنت فی الجاهلیة و نبود این تکذیب و انکار وقتی که بودم در جاهلیت و این مبالغه است از جهت آنکه در جاهلیت جاهل بود و وقوع تکذیب در آن حالت چندان مستبعد نمود
و عظیم نمی نمود و بعد از حصول یقین و معرفت عظیم نمود فلما رای رسول الله پس هنگامیکه دید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما قد غشینی چیزی که پوشید و در گرفت مرا از وسواس شیطان که بسر حد
تکذیب و انکار آورد و ضرب فی صدری زد آن حضرت دست مبارک خود را در سینه من بجهت تصرف کردن و ازاله وسواس و انکار ففضت عرقا پس روان شد از من خوی و فیضان کثرت آب چنانکه روان
کرد و فضت بکسر و سکون ضاد و کانما انظر الی الله فرقا و چنان شدم گویا که می بینم بسوی خدا از خوف فرق بفتحتین ترسیدن فقال لی پس گفت آن حضرت مرا یا ابی ارسل الی ان اقرأ القرآن
علی حرف فرستاده شد یا فرستاد الله تعالی وحی بسوی من که بخوانم یا که بخوان قرآن را بر یک حرف ارسل بلفظ مجهول و معلوم هر دو روایت است و اقرأ بلفظ متکلم و امر چون دیدم که قرأت بر یک حرف تنگ
خواهد شد بر امت فرددت الیه ان هون علی امتی پس مراجعت کردم بدرگاه حق سبحانه که آسان گردان کار قرأت را بر امت من و توسعه کن بر ایشان فرد پس رد کرد و باز گردانید حق تعالی جواب را دوم وحی
فرستاد الی الثانیة بسوی من بار دوم که اقرأ علی حرفین بخوان قرآن را بدو حرف فرددت الیه پس مراجعت کردم بسوی حق تعالی دیگر بار ان اهون علی امتی که آسان گردان بر امت من و
توسعه کن فرد الی الثالثة پس رد کرد و رجوع نمود حق سبحانه تعالی بسوی من جواب و وحی فرستاد بسوی من بار سوم اقرأه علی سبعة احرف بخوان قرآن را بر هفت حرف و سابقا معلوم شد که مراد بحروف
قرأت است یا لغات و چون سؤال و جواب و مراجعت که ناظر در توقف و تاخیر مطلوب و مسئول است میان حق جل و علا و رسول وی که محبوب و مقبول حضرت اوست سه بار واقع شد برکت کرد و کرم نمود وی سبحا
بزیادت برکات و تکریمات متعلق بامر آخرت مر امت مرحومه او را بعد از انجاح مرام و اسعاف مسئول وی صلی الله علیه وسلم در حق ایشان در امر دنیا که جمع کرد و تسهیل و تیسیر در امر دنیا و آخرت پس امر کرد که سوال کند
بعدد هر دو مراجعتی که واقع شد پس فرمود و لک بکل ردة رددتکها مسئلة تسألنیها و مر تراست ای محمد و ای محبوب من و ای مقبول درگاه من بهر ردی و مراجعتی که کردم آن را با تو قبول و عطای سوال که
بکنی آن را یعنی سه چیز بخواه و سوال کن که بدهم تو آن را پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر سه سوال را بمغفرت یاد آورد و اشارت بآنکه اصل همین مغفرت است که اگر مغفرت نباشد هیچکس را خلاصی ممکن نیست چنانچه
قول وی سبحانه و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین بدان اشارت میکند لیکن مغفرت سه قسم ساخت و برای امت خود در آمرزیدن کبائر و صغائر سوم بتمامه خلائق از اولین و آخرین چنانکه
فرمود فقلت پس گفتم اللهم اغفر لامتی اللهم اغفر لامتی و اخرت الثالثة لیوم یرغب الی الخلق و تاخیر کردم و نگاه داشتم مغفرت ثالثه را برای روزی که رغبت کنند و خواهش نمایند و توجه
آرند بسوی من و شفاعت طلبند از من خلق کلهم همه خلق حتی ابراهیم تا آنکه ابراهیم خلیل در خاصه نفس خود چنانکه قول اوست علیه السلام والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین یا در حق امت برای مغفرت
و شفاعت ایشان و تخصیص ابراهیم بذکر از جهت بودن وی افضل انبیا و رسل بعد از حضرت وی صلی الله علیه وسلم چنانکه تصریح کرده اند باین علما و واقع نشد تصریحی از جمهور در غیر وی علیه السلام و بعضی گفته اند که بعد از
ابراهیم موسی افضل انبیا است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین رواه مسلم وعن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال گفت ابن عباس که آن حضرت گفت اقرأنی جبرئیل علی
حرف خوانانید مرا جبرئیل یعنی قرآن و وحی الهی نخست بر یک حرف یعنی بر یک لغت که لغت حجاز است و عرب را هفت لغت بود معروف بفصاحت چنانکه در اول کتاب در کتاب العلم گذشت فراجعته پس مراجعت
کردم جبرئیل را که عرض کند بدرگاه حق توسعه را فلم ازل استزیده پس همیشه بودم که طلب زیاده میکردم یعنی مکرر طلب زیادت کردم و یزیدنی و زیاده میکرد جبرئیل برای من حتی انتهی الی سبعة احرف
تا آنکه تا آخر رسید تا هفت حرف این استزادت و زیادت در همین وقت و در یک مجلس واقع شد یا آمد و رفت کردن جبرئیل و عرض حال بدرگاه صمدیت با اوقات متعدده بود و قال ابن شهاب گفت ابن شهاب
که زهری مشهور است و از اعلام علمای تابعین بود بلغنی ان تلک السبعة الاحرف انما هی فی الامر تکون واحدا رسیده مرا که آن هفت حرف نیستند آنها در امر دین مگر یکی یعنی متحد و متفق اند لا یختلف
فی حلال ولا حرام مختلف نمی شوند در حلال و نه در حرام یعنی مرجع کل یکی و احد است اگرچه لفظ مختلف باشند چه قرأت سبع متناقض نمی باشد و همچنین لغات سبع که مراد بحروف اند متفق علیه الفصل
الثانی عن ابی بن کعب رضی الله عنه قال لقی رسول الله صلی الله علیه وسلم جبرئیل فقال گفت ابی بن کعب ملاقی شد آن حضرت جبرئیل را پس گفت یا جبرئیل انی بعثت
الی امة امیین بدرستیکه من فرستاده شده ام بسوی امتی که ناخوانندگانند و خواندن و نوشتن نیاموخته اند منهم العجوز و الکبیر بعضی از ایشان پیرزنی کلان سال است عجوز زن مسنه را گویند و در قاموس گفته عجوز
مرد و زن پیر و عجوزه تبا نیامده و اگر آمده لغتی ردی غیر فصیح است و للشیخ الکبیر و بعضی از ایشان پیر مردی کلان سال است و الغلام و الجاریة و بعضی از ایشان کودکانند و دخترانند غلام و جاریه
در اصل یعنی کودک و دختر است و بر غلامان و داهان که اطلاق میکنند بجهت حقارت ایشانست چنانکه فتا و فتاة میگویند زیراکه با ایشان معامله پیران نمیکنند و توقیر و تعظیم نمی نمایند والرجل الذی لم
یقرأ کتابا قط و بعضی از ایشان مردیست که نخوانده است کتاب را هرگز اگرچه آموخته باشد و علم آن داشته باشد قال گفت جبرئیل یا محمد ان القرآن انزل علی سبعة احرف بدرستیکه قرآن
فرستاده شده است بر هفت لغت و هفت قرأت رواه الترمذی و فی روایة لاحمد و لابی داود و در روایتی مر احمد و ابی داود را این زیادت آمده که قال گفت جبرئیل لیس منها الا شاف
کاف نیست حرفی از ان حروف مگر آنکه وی شافی است مر علتی را که در سینها است از کفر و جهل و کافیست در اعجاز و حجت بر صدق نبی و حقانیت دین و الزام منکران و معاندان و فی روایة للنسائی و در روایت
مر نسائی را همچنین آمده قال گفت آن حضرت ان جبرائیل و میکائیل اتیانی آمدند مرا فقعد جبرئیل عن یمینی پس نشست جبرئیل جانب راست من و میکائیل عن یساری و نشست
میکائیل از چپ من فقال جبرئیل اقرأ القرآن علی حرف پس گفت جبرئیل از من بخوان قرآن را در حالی که بود قرأت جبرئیل بر یک حرف فقال میکائیل گفت میکائیل مر آن حضرت را استزده طلب زیادتی

بکن جبرئیل را یعنی بگو با وی که بر حرف دیگر بخواند حتی بلغ سبعة احرف تا رسید قرآن با جبرئیل بهفت حرف را وکل حرف شاف وکاف وهر حرف شافی وکافی است چون توسیع شد وتنگی رفت امر قرأت بتسهیل
وتیسیر پذیرفت هر قسمی از امت که مذکور شد هر چه توانند خوانند بخلاف آنکه اگر تنگ میشد و بر یک حرف میماندند فافهم وعن عمران بن حصین صحابی مشهور است که ملائکه را میدید و بروی سلام میکرد وسی سال صاحب
فراش بود انه مر علی قاص تقرأ ثم یسأل روایت میکند که وی گذشت بر قصه خوانی که قرآن میخواند و پس از مردم سؤال میکرد وقص بمعنی اعلام واخبار است وقاص کسیکه اخبار وقصص می آورد وقصاص بمعنی واعظ نیز
اطلاق میکنند فاسترجع پس استرجاع کرد عمران یعنی گفت انا لله وانا الیه راجعون چنانکه در مصیبت میگویند گویا این قرآن خواندن و سوال کردن بدان مصیبتی است که بدان قاص رسیده و بدان مبتلا گشته یا ابتلای
عمران بمشاهده این حالت شنیعه مصیبتی است بدان که بوی رسیده ثم قال سمعت رسول الله پس گفت عمران شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من قرأ القرآن فلیسأل الله
کسیکه بخواند قرآن را پس باید که سوال کند خدا را بقرآن وبخواهد حاجت دینیه ودنیویه خود را از وی تعالی چنانکه اگر بآیت رحمت برسد باید که رحمت آید بطلبد از وی تعالی آنرا واگر بآیت عذاب وذکر نار رسد پناه
جوید بخدا از آن یا مراد آنست که دعا کند بعد از فراغ قرأت بدعوات ماثوره فانه سیجیئ اقوام یقرؤن القرآن ویسألون به الناس پس بدرستیکه شان این است نزدیک باشد که بیایند گروههای که
بخوانند قرآن را وسوال کنند بآن از مردم وگدائی کنند از ایشان رواه احمد والترمذی الفصل الثالث عن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از
بریده اسلمی بضم موحده که از مشاهیر صحابه واو راست مساعی جمیله است در حضرت نبوت وخلفای راشدین که گفت گفت آنحضرت من قرأ القرآن یتأکل به الناس کسیکه بخواند قرآن را در حالیکه طلب اکل
میکند بقرآن از مردم یعنی قرآن را وسیله حطام دنیا میگرداند جاء یوم القیمة ووجهه عظم لیس علیه لحم بیاید آنکس روز قیامت در حالیکه روی وی استخوانست که نیست بروی گوشت یعنی زار و نزار و
خوار وبی عزت باشد رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یعرف فصل السورة بود آنحضرت نمی شناخت جدا کردن و فرق
نهادن میان دو سوره حتی ینزل علیه تاآنکه فرو می آمد بروی بسم الله الرحمن الرحیم وظاهر این حدیث دلالت دارد برآنکه بسم الله آیتی است از قرآن نازل برای فصل میان دو سوره چنانکه مذهب ماست
رواه ابوداود وعن علقمة قال کنا بحمص روایت است از علقمه که از کبار تابعین و اصحاب عبدالله بن مسعود است گفت بودیم بحمص بکسر حا وسکون میم که از بلاد شام است فقرأ عبدالله بن
مسعود سورة یوسف پس خواند عبدالله بن مسعود سوره یوسف را فقال رجل ما هکذا انزلت پس گفت مردی نه چنین فرو فرستاده شده است فقال عبدالله والله لقد قرأتها
علی عهد رسول الله پس گفت ابن مسعود بخدا سوگند بتحقیق خوانده ام من آنرا در زمان پیغمبر خدا در حضرت وی صلی الله علیه وسلم فقال احسنت پس گفت آنحضرت نیکو خواندی فبینا هو
یکلمه پس در اثنای آنکه آنمرد سخن میگوید ابن مسعود را اذ وجد منه ریح الخمر یافته شد یا یافت ابن مسعود از آن مرد بوی می وجد بلفظ مجهول ومعلوم هر دو روایت است فقال پس گفت ابن مسعود اتشرب
الخمر وتکذب بالکتاب آیا مینوشی شراب را وتکذیب میکنی بکتاب خدا فضربه الحد پس زد ابن مسعود او را حد اگر آنچه ابن مسعود خوانده از قرأت مشهوره بود و یقینا از کتاب الله بود تکذیب وانکار او
کفر است قطعا واگر نه چنین بود وقرأت شاذ بود اطلاق تکذیب کتاب بطریق تغلیظ وتشدید باشد وظاهر همین است والله اعلم واکتفا کرد بحد شرب خمر متفق علیه وعن زید بن ثابت
از اجله فقهای صحابه وکاتب وحی است واعلم بود بعلم فرائض قال ارسل الی ابوبکر مقتل اهل الیمامة گفت زید بن ثابت که فرستاد کسی را بسوی من ابوبکر صدیق وطلبید مرا پیش خود در وقت قتل اهل یمامه
واین مقتل بنی حنیفه بود که کشته شد در وی مسیلمه کذاب لعنه الله علیه در خلافت صدیق چنانکه در کتاب الزکوة گذشته ودر وی بسیاری از قرای قرآن کشته شدند پس ناگهان بود نزد ابی بکر فاذا عمر بن الخطاب
عنده پس ناگاه عمر نزد ابی بکر بود رضی الله عنهما قال ابوبکر ان عمر اتانی فقال گفت ابوبکر که عمر آمد نزد من پس گفت ان القتل قد استحر یوم الیمامة بقراء القرآن بدرستیکه کشتن بتحقیق سخت
و بسیار شد وگرم شد روز یمامه بخوانندگان قرآن و حافظان وی معرب کار سخت را حار گویند و گفته اند عدد کسانیکه کشته شدند در وی از قرا هفتصد بود وانی اخشی ان استحر القتل بالقراء بالمواطن
و بدرستیکه من میترسم که اگر سخت شود قتل بقرا در جاهای جنگ فیذهب کثیر من القرآن پس برود بسیاری از قرآن که هر کس چیزی از آن یاد دارند وانی اری ان تامر بجمع القرآن و بدرستیکه
من مصلحتی می بینم که تو امر کنی بجمع کردن قرآن در مصحف قلت لعمر کیف تفعل شیئا لم یفعله رسول الله ابوبکر میگوید گفتم من بعمر چگونه میکنی تو در روایتی کیف نفعل چگونه میکنیم ما چیزی را که نکرده است
آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال عمر هذا والله خیر پس گفت عمر این جمع کردن قرآن بخدا سوگند بهتر است وبدعت حسنه است وبعضی بدعتها است که واجب است کردن آن مثل تعلم
صرف ونحو وبعضی مستحب چنانکه بیان آن در باب الاعتصام بالکتاب والسنة گذشت فلم یزل عمر یراجعنی پس همیشه بود عمر که مراجعت میکرد ومکرر میگفت که میباید کرد حتی شرح الله صدری
لذلک تا آنکه گشاد خدای تعالی سینه مرا برای آن یعنی جمع کردن وپسند افتاد مرا رای عمر ورأیت فی ذلک الذی رأی عمر ودیدم خیر ومصلحت در آن باب آنچه خیر ومصلحت دید عمر و رای زدم من در
باب آنچه رای زد عمر قال زید قال ابوبکر انک رجل شاب عاقل گفت زید بن ثابت گفت ابوبکر که تو مرد جوان عاقلی لا نتهمک متهم نمیداریم ترا بسهو وغفلت وخیانت وقد کنت تکتب الوحی
لرسول الله وبتحقیق بودی تو که می نبشتی وحی برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتتبع القرآن فاجمعه پس طلب کن قرآن را از هرجا که یابی وجمع کن او را وتتبع طلب چیزی و در پی رفتن وگفت
زید بن ثابت فوالله لو کلفونی نقل جبل من الجبال پس بخدا سوگند اگر می فرمودند وتکلیف میکردند مرا بردن از جای بجای بردن کوهی را از کوهها ما کان اثقل علی مما امرنی به من جمع القرآن
نبود این تکلیف گران تر بر من از آنچه امر کرد مرا ابوبکر از جمع کردن قرآن وتکلیف نه باندازه طاقت کار فرمودن کسی را وامر کردن بچیزی که مشقت است در آن قال گفت زید بن ثابت قلت لابی بکر
گفتم من ابی بکر را کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله چگونه میکنید شما چیزی را که نکرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال هو والله خیر گفت ابوبکر این یعنی جمع کردن قرآن بخدا خیر است
فلم یزل ابوبکر یراجعنی حتی شرح الله صدری للذی شرح له صدر ابی بکر وعمر پس همیشه بود ابوبکر که مراجعت میکرد مرا وباز میگردانید این سخن را تا آنکه گشاد خدای تعالی سینه مرا بچیزی که گشاد
خدای تعالی برای آن سینه ابوبکر وعمر فتتبعت القرآن اجمعه من العسب پس طلبیدم من قرآن را در حالیکه فراهم می آرم وی را از عسب بضم عین وسین مهملتین جمع عسیب شاخ خرما که برگ نباشد وبرو باشد یا شاخ
که برگ از وی جدا کرده باشند وبعضی برگ خرما تفسیر کرده اند واللخاف وتتبع کردم قرآن را از لخاف بکسر لام وتخفیف خا معجمه جمع لخفه بفتح سنگ سفید تنگ ودر روایتی والرقاع وآن قطعها پاره پوست

یا کاغذ و در روایتی و قطع الادیم از پوست پارها و در روایتی و الاکتاف از شانه‌های شتر و گوسفند و در روایتی و الاضلاع و استخوانهای پهلو و مانند آن که هر کسی که پاره از قرآن در اینها نوشته میداشت و صدور الرجال
و از سینه‌های مردان که یاد داشتند صحابه اصل معتمد همین است و یافتن آن از عسب و لخاف و جز آن تقریر و تقریر است قرآن متواتر است و یقینی است تا همه صحابه اتفاق نمیکردند و اجماع نمی‌نمودند نوشتن صورت نداشت
والله گفت حتی وجدت آخر سورة التوبة مع ابی خزیمة الانصاری تا آنکه یافتم آخر سوره توبه را با ابی خزیمه بضم خای معجمه و فتح زای لم اجدها مع احد غیره نیافتم آنرا نزد هیچ یکی غیر او و آخر سوره
توبه اینست لقد جاءکم رسول من انفسکم حتی خاتمة براءة تا خاتمه سوره که در اول او براءة من الله و رسوله است و آنرا سوره توبه میگویند معنیش آنست که نوشته نزد وی یافتم نه محفوظ و همچنین آنکه در بعضی
روایات آمده است که سوگند میداد کسی را که نزد وی می یافتند که این قرآنست یا میگذاشت بروی دو گواه مراد بآن تاکید و تحقیق و مبالغه در احتیاط است و شیخ ابن حجر گفته که مراد بدو گواه حفظ و کتابت است
و سخاوی در جمال القراء گفته که مراد اینست که گواهی میدادند که این مکتوب نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم نوشته شده است و بمجرد حفظ اکتفا نمی‌نمودند گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین سامحه الله
شک نیست که قرآن معلوم بود بالقطع و الیقین و معروف بود نزد ایشان متمیز از ما سوای خود و مجمع علیه میان همه الا آنکه مشتبه بود و چیزی از آن نزد بعضی بود که مردم دیگر آنرا نمی‌شناختند یا منکر بودند قراءت آنرا و اثبات آن
میکردند آنرا بحلف و شهادت حاشا و کلا میدانستند آنرا و تالیف معجز و نظم معروف و بتحقیق مشاهده میکردند تلاوت آنرا از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مدت بیست و سه سال و یاد داشتند مجموع آنرا جمعی
از صحابه پس اختلاط چیزی که نه از قرآنست مامون بود و این تحقیقات و تفتیشات برای تقریر و تاکید بود و که اصل و معتمد آن بود و سیوطی از حارث محاسبی نقل کرده که فرمود که کتابت قرآن محدث نیست و بود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم که امر میکرد بکتابت آن و لیکن متفرق بود در رقاع و جز آن و صدیق رضی الله عنه امر کرد بانتساخ آن از جای بجای و جمع کنانید و این بمنزله آن بود که گویا اوراق متفرق در خانه آنحضرت یافتند که در آن
قرآن نوشته بودند و لیکن منتشر بود و مجمع ساختند و در رشته انتظام و التیام کشیدند تا چیزی از وی ضایع نشود و خطابی گفته که سبب آنکه آنحضرت جمع نکرد قرآن را در مصحف و احداث نمود انتظار ورود نسخ بعضی احکام و
تلاوت و هست پس چون منقضی گشت نزول قرآن برحلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم الهام کرد حق تعالی خلفای راشدین را بجمع آن بجهت وفای وعده صادق خود که در حفظ و نگاهداشت آن کرده بود و ابتدای آن
بر دست صدیق اکبر بود باشارت عمر فاروق رضی الله عنهما و باید دانست که ترتیب سور و وضع آیات همه بوحی بود و جبرئیل علیه السلام چون آیتی از قرآن برحسب واقعه می‌آورد میگفت که این را در فلان سوره بعد فلان
آیت بنهند و احادیث درین باب بسیار آمده و بتحقیق حاصل شده یقین بآن بنقل متواتر بهمین ترتیب از تلاوت رسول و اجماع صحابه بی تطرق شک و شبهه و در لوح محفوظ نیز بهمین ترتیب نوشته اند و از آنجا جمله
باسمان دنیا فرستاده و از آنجا جبرئیل بحسب وقائع سور و آیات می‌آورد و ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوتست و جبرئیل هر سال در رمضان یکبار تمام قرآن بهمین ترتیب می‌آورد و با آنحضرت بطریق مدارست
میخواند و در سالی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین عالم رحلت خواهد نمود دوبار آورد و انه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید و چون جمع کرد آنرا زید بن ثابت باتفاق صحابه
در صحف متعدده مکتوب شد و نسخه جمع وی در یک مصحف اتفاق نیفتاد فکانت الصحف عند ابی بکر پس بود این صحیفها نزد ابی بکر صدیق رضی الله عنه حتی توفاه الله تا آنکه میرانید او را خدای
تعالی ثم عند عمر پس بود آن صحیفها نزد عمر فاروق رضی الله عنه فی حیوته در حیات عمر ثم عند حفصة بنت عمر پس بود این صحیفها نزد ام المومنین حفصه دختر عمر رضی الله عنهما پس عثمان رضی الله
عنه جمع کرد آنرا در یک مصحف و استکتاب فرمود مصاحف و فرستاد آنها را بدیار اسلام چنانکه در حدیث آینده بیاید رواه البخاری وعن انس بن مالک ان حذیفة بن الیمان قدم علی عثمان
روایت است از انس که حذیفه قدوم آورد بر عثمان رضی الله عنهم و کان یغازی اهل الشام فی فتح ارمینیة و بود حذیفه که غزا میکرد اهل شام را در فتح ارمینیه بفتح همزه و سکون را و کسر میم و سکون تحتانیه اولی
و کسر نون و خفت تحتانیه ثانیه کذا فی کتاب المغنی و در قاموس بکسر همزه گفته و از جامع الاصول تثلیث همزه نیز نقل کرده اند و تشدید یای ثانیه نیز گفته اند و آذربیجان مع اهل العراق و غزا میکرد
آذربیجان را با اهل عراق و آذربیجان بمد همزه و فتح دال معجمه و سکون را و کسر موحده و سکون تحتانیه و جیم و فتح موحده نیز آمده فافزع حذیفة اختلافهم فی القراءة پس بترس آورد حذیفه را اختلاف
مردم در خواندن قرآن بلغات مختلفه که در آن توسعه رفته بود فقال حذیفة لعثمان پس گفت حذیفه عثمان را یا امیر المومنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا فی الکتاب دریاب این امت را
و دستگیری کن پیش از آنکه اختلاف کنند در کتاب الله اختلاف الیهود و النصاری مانند اختلاف کردن یهود و نصاری در کتاب خود که هر کدام تغییرها دادند و تحریفها کردند گفته اند که سبب آن بود که حق تعالی
محافظت و نگاهبانی کتاب ایشان را با ایشان گذاشت چنانکه فرموده بما استحفظوا من کتاب الله لاجرم تغییرها و تحریفها بدان راه یافت و در شان قرآن مجید فرموده و انا له لحافظون خود حافظ و نگهبان این شد و با
نگاهبانی وی تعالی خلل و تغییر و تبدیل محال باشد فارسل عثمان الی حفصة ان ارسلی الینا بالصحف پس فرستاد امیر المومنین عثمان کسی را بسوی ام المومنین حفصه که بفرست بسوی ما آن صحیفها را
که پیش تست ننسخها فی المصاحف تا نقل کنیم آنها را در مصحفهای متعدده ثم نردها الیک پس باز فرستیم آنها را بسوی تو فارسلت بها حفصة الی عثمان پس فرستاد آن صحیفها را حفصه
بسوی عثمان فامر زید بن ثابت پس امر کرد عثمان زید بن ثابت را و عبد الله بن الزبیر و سعید بن العاص و عبد الله بن الحارث بن هشام این صحابه را امر کرد و درین میان زید بن
ثابت انصاری است باقی سه کس قرشی اند فنسخوها فی المصاحف پس نوشتند آنها را در مصحفها و قال عثمان للرهط القرشیین الثلثة و گفت عثمان مر گروه قرشیان را که سه تن بودند اذا اختلفتم انتم و
زید بن ثابت فی شیء من القرآن چون مختلف شوید شما که قرشیانید و زید بن ثابت که از انصار است در چیزی از لغات قرآن فاکتبوه بلسان قریش پس بنویسید آنرا بزبان قریش فانما نزل بلسانهم
زیرا که فرود آمده است قرآن بزبان ایشان یعنی بلغت ایشان ابتدا معلوم شد که قرآن در اصل بلغت قریش فرود آمده و بالتماس آنحضرت صلی الله علیه و سلم توسیع یافت و رخصت آن شد که هر کس بلغت خود بخواند الا آن
امیر المومنین عثمان باتفاق صحابه بخوف اختلاف مردم باسقاط آن لغات امر کرد و همه را قراءت بلغت قریش فرمود و این است معنی قول وی که بنویسید آنرا بلغت قریش ففعلوا پس کردند این صحابه مذکورین آنچه امر کرد
عثمان بدین حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف رد عثمان رضی الله عنه الصحف الی حفصة تا آنکه وقتی که نسخ بردند صحف را در مصاحف بازگردانید عثمان آن صحف را بسوی حفصه و ارسل الی کل افق بمصحف
مما نسخوا و فرستاد عثمان رضی الله عنه بسوی هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی از آن مصاحف که انتساخ نموده بودند و افق بضمتین و بضم و سکون نیز آمده ناحیه و کرانه یا آنچه ظاهر است از کرانه آسمان که کواکب از آن طلوع و غروب کنند و چون هر بلد را
افقی دیگر است آفاق میگویند و بلاد میخوانند و امر بما سواه من القرآن فی کل صحیفة او مصحف ان یحرق و امر کرد عثمان مر آنچه بود جز آن مصاحف از قرآن در هر صحیفه یا مصحف تا که سوخته شود و یا پاره پاره کرده شود و ظاهر

مراد از صحیفه آن بود که در وقاع و لخاف و جز آن بود و به مصحف آنچه نزد حفصه بود و تواند که شک از وی باشد به حرق بجای حاء مهمله و خای معجمه هر دو روایت است و اول اکثر است و ظاهر حدیث آنست که آنچه نزد حفصه بود بعد از
وفات وی عده را دیگر نیز سوختند و اختلاف است در عدد مصاحف که فرستاد عثمان رضی الله عنه به آفاق مشهور آنست که پنج بود و ابو داؤد گفته شنیدم ابا حاتم سجستانی را که گفت هفت مصحف بود که فرستاد آنها را به مکه و
شام و یمن و بحرین و بصره و کوفه و نگاه داشت یکی را بمدینه قال ابن شهاب فاخبرنی خارجة بن زيد بن ثابت گفت ابن شهاب زهری پس خبر داد مرا خارجه که پسر زید بن ثابت است و از اعلام
تابعین و یکی از فقهای سبعه مدینه مطهره است انه سمع زيد بن ثابت که وی شنید زید بن ثابت را که پدر اوست قال گفت زید بن ثابت فقدت آية من الاحزاب گم کردم آیتی را از سوره احزاب
حين نسخنا المصحف در وقتی که نوشتیم ما مصحف را ظاهر آنست که این در وقت انتساخ مصحف در زمان ابوبکر بود و معلوم میشود که آن نیز باتفاق صحابه بود و اگرچه متصدی نوشتن آن زید بن ثابت بود قد كنت
اسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بها بتحقیق بودم من که می شنیدم آن حضرت را که میخواند آن آیت را فالتمسناها فوجدناها مع خزيمة بن ثابت الانصاري پس طلب کردیم
ما آن آیت را پس یافتیم آنرا با خزیمه انصاری صاحب شهادتین آن آیت این است من المومنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فالحقناها في سورتها في المصحف پس الحق
کردانیدیم ما آن آیت را در سوره وی که سوره احزاب است در مصحف و مثل این کلام در آیت سوره توبه نیز گفته است چنانکه گذشت و مقصود آنست که نوشته نزد وی یافتیم چنانکه معلوم شد رواه البخاری تنبیه گفته اند که
جمع قرآن سه بار واقع شده یکی در حضور پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیکن نه در مصحف واحد مرتبه ثانی در حضور ابی بکر رضی الله عنه و از عبد خیر که یکی از تابعان علی مرتضی است رضی الله عنه آمده است که شنیدم علی رضی الله
عنه که میگفت عظیم ترین مردم در مصحف از روی اجر و ثواب ابوبکر است رحمت کند خدای تعالی ابوبکر را و وی اول کسی است که جمع کرد کتاب خدای عزوجل و ثالث جمع عثمان است جمع کرد صحابه را پس نوشتند در مصاحف
بلغت قریش و فرستاد در هر افقی مصحفی و بود آن در سنه خمس و عشرین و از علی رضی الله عنه بسند صحیح آمده که فرمود نگویید در عثمان مگر خیر بخدا سوگند نکرد وی آنچه کرد مگر در حضور جماعت صحابه و اتفاق ایشان گفت چه میگویید
در شان این قراء بتحقیق رسیده است بمن که بعضی میگویند قرات من بهتر از قرات تست و این نزدیک است که کفر باشد گفتیم ما پس چه رای است نزد تو مصلحت چه می بینی گفت آن می بینم که جمع کرده شوند مردم به مصحف واحد
پس نباشد در وی افتراقی و اختلافی گفتیم ما نیکوست آنچه تو دیدی گفت علی مرتضی رضی الله عنه اگر میکردم عثمان آنچه کرد میکردم من آنرا انتهی و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان رضی الله عنهما آنست که جمع ابی بکر از بیم
آن بود که مبادا از قرآن چیزی برود و جمع عثمان برای آن بود که اختلافی واقع نشود در آن حارث محاسبی گفته مشهور در مردم آنست که جامع قرآن عثمان است رضی الله عنه و نه چنین است کاری که وی رضی الله
عنه کرد آن بود که مردم را جمع کرد بر لغت قریش چون ترسید وقوع فتنه را میان اهل عراق و اهل شام در حروف قرات و پیش از آن بود مصاحف بحروف سبعه که نازل شده بران قرآن بجهت تیسیر و تسهیل و چون
بدان حاجت نماند و بر همه آسان شد گرد همه را بر یک لغت که اصل نزول بران بود و اما سابق بر جمع جمله ابوبکر صدیق بود انتهی و آورده اند که امیر المومنین علی رضی الله عنه نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب نزول و گفته اند که
اگر آن مصحف معمول شدی و مشهور گشتی علم کثیر از آن حاصل شدی که معرفت ناسخ و منسوخ است و اما که وی رضی الله عنه ترسید اختلاف آنرا بروی کار نیاورده تا همه عالم بر یک وجه و بر یک نسق باشند و الله اعلم و عن
ابن عباس قال قلت لعثمان ما حملكم على ان عمدتم الى الانفال چه چیز بر داشت شما را برین که قصد کردید بسوی سوره انفال وهي من المثاني و حال آنکه این سوره از مثانی است نزد شما یعنی
از سبع مثانی بقولی که مراد بآن سبع سوره طولی است که در اول قرآنست والى براءة و قصد کردید بسوی سوره برأت وهي من المئين و حال آنکه این سوره از مئین است نزد شما و مئین جمع مائة است بمعنی صد نام
آن سورتها است که بعد از مثانی اند زیرا که هر سوره از آن زیاده بر صد آیت است یا نزدیک بآن و بعد از مئین توالی است و آن سوره که کم از صد آیت باشد گویا که توالی و توابع مئین اند و مئین اوایل اینها اند و یا از جهت آنکه
اینها مثنی و مکرر ساخته میشوند بیشتر از مئین بعد از آن مفصل است این چنین تقسیم و تسمیه کرده اند سور قرآنی را کما ذکره السیوطی فی الاتقان پس ابن عباس بعثمان گفت شما انفال را داخل مثانی که نام سور سبع طوال است و
براءة را از مئین ساختید با وجود آنکه انفال کوته تر از براءة است و بر تقدیری که همچنین کردید بسمیه میان آنها ننوشتید چنانکه گفت فقرنتم بينهما پس نزدیکی کردید میان این دو سوره ولم تكتبوا سطر و ننوشتید
سطر بسم الله الرحمن الرحيم را ووضعتموها في السبع الطول و نهادید آن را یعنی سوره انفال را یا براءة را در هفت سوره دراز ما حملكم على ذلك چه حامل و باعث شد شما را بر آن و در بعضی نسخ ذلكم پس گویا ابن عباس
دو سوال کرد از عثمان و جواب داد عثمان آنچه حاصلش آنست که در امر این دو سوره اشتباه است بوجهی که هر دو یکسوره اند و باین حیثیت نهادن آنها در سبع طول و ننوشتن بسمله در میان آنها درست شد و بوجه دیگر دو
سوره اند بنا بر این وجه فاصله در میان آنها گذاشتیم چنانکه گفت قال عثمان گفت عثمان در جواب سوال ابن عباس كان رسول الله بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم مما ياتي عليه الزمان از آنچه
که می آمد بروی زمان وهو ينزل عليه السور ذوات العدد و حال آنکه آن حضرت فرود می آمد و فرستاده میشد بروی سورتهای متعدده یا سورتهایی که در وی آیات متعدده است وكان اذا نزل
عليه شيء و بود آن حضرت که چون فرود می آمد بروی چیزی از آیات دعا بعض من كان يكتب میخواند می طلبید بعضی کسان را که می نوشت وحی را و سورتها را چنانکه زید بن ثابت و غیره فيقول
پس میگفت آن حضرت ضعوا هؤلاء الايات في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا نهید و بنویسید این آیتها را در سوره که ذکر کرده میشود در وی چنین و چنین فاذا نزلت عليه الاية فيقول
ضعوا هذه الاية في السورة التي يذكر فيها كذا وكذا پس چون فرود می آمد بروی این آیت پس میخواند آن کسان را و میگفت بنهید این آیت را در سوره که ذکر کرده میشود در آن سوره چنین و چنین این
دو فقره بظاهر مکرر می نماید و فرق نیست میان هر دو مگر چنین که در اولی آیات مذکور است و در ثانی آیت مقصود تقریر و تکرار است وكانت الانفال من اوائل ما نزلت بالمدينة و بود سوره انفال از
جمله اوایل سورتها که نازل شد بمدینه که در وی ذکر قصه بدر است وكانت براءة من اخر القرآن نزولا و بود سوره براءة از آخر قرآن در نزول که در وی ذکر تفضیح منافقین و منع از دخول مشرکین در مسجد حرام است
وكانت قصتها شبيهة بقصتها و بود قصه انفال مانند بقصه براءة در اعلاء کلمه دین و نکو نساری اعدا از مشرکین و منافقین فقبض رسول الله پس قبض کرده شد و برداشته شد پیغمبر خدا صلى الله عليه
وسلم ولم يبين لنا انها منها و بیان نکرد آنحضرت برای ما که این سوره جزوی از آن سوره است و هر دو یک سوره است یا هر کدام سوره علاحده فمن اجل ذلك قرنت بينهما پس از این جهت نزدیکی کردم
میان هر دو سوره ولم اكتب سطر و ننوشتم سطر بسم الله الرحمن الرحيم ووضعتهما في السبع الطول و نهادم مجموع هر دو سوره را در سبع طول و لیکن فاصله در میان گذاشتیم بجهت احتمال و اشتباه در اتحاد و تعدد سورتین
و این را ذکر نکرد زیرا که مذکور صریحا در سوال ابن عباس قرآن سورتین و نه نوشتن تسمیه است و تواند که مقصود ابن عباس همین یک سوال باشد و ذکر قول وی هی من المثانی و هی من المئین تقریبا یا بیان واقع باشد نه سوال از تقدیم

و تاخیر قال رواه احمد والترمذی وابو داؤد تمام شد کتاب فضائل القرآن بعون الله وتوفیقه وتعالی است اول کتاب الدعوات باید دانست که در قرآن و حدیث امر بدعا واقع است و علما
گفته اند که این امر برای اباحت یا استحباب است نه وجوب و جائز است نزول بلایا و خوف مسنون و ماثور است از انبیا صلوات الله علیهم و اتباع ایشان رحمة الله علیهم اجمعین و سکوت از دعا و اکتفا بعلم و تقدیر باری تعالی
نیز آمده است مثل قول خلیل صلوات الله وسلامه علیه حسبی عن سؤالی علمه بحالی شیخ ابن عطاء الله اسکندری در کتاب الحکم میگوید بساکه راه می نماید ایشان را ادب بترک طلب بجهت اعتماد بر قسمت و اشتغال
بذکر از مسئلت و امام ابوالقاسم قشیری گفته که اختلاف کرده اند مردم که دعا افضل است یا سکوت و رضا بعضی گویند که دعا در حد ذات خود عبادت است قال النبی صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة و اتیان
بعبادت اولی است از ترک آن پس آن حق خداست اگر اجابت نشد و بنده بحظ نفس نرسید قیام بحق پروردگار خود نموده زیرا که اظهار فاقه عبودیت است و ابو حازم اعرج گفته است محروم شدن از دعا سخت تر است
بر من از محروم شدن من از اجابت و طائفه بر آن رفته اند که سکوت و جمود بجهت جریان حکم اتم و اکمل است و رضا بسابقه تقدیر حق عز و علا اولی و افضل و در بعضی گفته که اختیار آنچه رفته است در ازل بهتر است از دعا که
و در حدیث آمده است که هرکرا باز دارد ذکر من از سوال از من دهم او را بهتر و بیشتر از آنچه دهم سائلان را و قومی گفته اند بنده را باید که صاحب دعا باشد بزبان و صاحب رضا بدل تا جامع هر دو حال باشد و امام
قشیری میگوید اولی آنست که گفته شود اوقات و احوال مختلف است در بعضی اوقات دعا بهتر از سکوت است و ادب همان است و در بعضی احوال سکوت افضل از دعا است و ادب همانست و این شناخته نمی شود مگر در وقت
زیرا که علم وقت هم در وقت حاصل گردد پس اگر در دل خود اشارتی بدعا یابد پس دعا افضل بود و اگر اشارتی بسکوت یابد سکوت اولی و گفته است که صحیح آنست که گفته شود بنده را باید که ساهی و غافل نباشد از شهود
پروردگار تعالی در حال دعای خود پس باید که رعایت کند حال خود را پس اگر بیابد در دعا زیادت انبساط در وقت خود پس دعا اولی است و اگر رجوع کند بدل خود در وقت دعا مثل زجر و قبض پس اولی ترک دعا است
درین وقت و اگر نه انبساط یابد و نه قبض دعا و ترک دعا هر دو برابر است و نیز اگر غالب در وقت علم است پس دعا افضل است از جهت بودن وی عبادت و اگر غالب در وقت معرفت و حال است سکوت اولی است
و نیز صحیح است که گفته شود آنچه مسلمانان را در آن حظ است یا مر حق سبحانه را حظ است دعا اولی است و آنچه در وی نفس را حظ است سکوت اتم است و در خبر آمده است که بنده دعا میکند و خدای تعالی او را دوست
میدارد پس میگوید خدای تعالی یا جبرئیل تاخیر کن و در توقف دار حاجت بنده مرا که من دوست میدارم که بشنوم آواز او را و گاهی دعا میکند والله تعالی دشمن میدارد او را پس میگوید یا جبرئیل بر آر حاجت او را که من مکروه میدارم
آواز او را انتهی کلام القشیری و در رساله تسلیة المصاب کلام درین باب بسط و طویل جامع و شامل واقع شده است فلینظر ثمه و دیگر شرائط و آداب و اوقات و احوال اجابت در ضمن شرح احادیث معلوم کرده شود ان شاء الله
تعالی الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل نبی دعوة مستجابة مر هر پیغمبر را دعائی است مستجاب یعنی سنت الهی بر آن جاریست که اذن میکند هر
پیغمبر را بدعا در حق امت خود خواه برای ایشان یا بر ایشان و استجابت میکند آن دعا را وجوبا فتعجل کل نبی دعوته پس شتابی کرد درین جهان هر پیغمبر دعای خود را و یافت در دنیا اجابت آن وانی اختبأت
دعوتی شفاعة لامتی یوم القیمة و بدرستیکه من پوشیده و نهان داشتم دعای خود را از برای شفاعت کردن مر امت خود را بروز قیامت فهی نائلة ان شاء الله تعالی من مات من امتی لا
یشرك بالله شیئا پس آن دعوت در یابنده است اگر خواسته است خدا کسی را که مرده است من در حالی که شریک نمیگرداند بخدا چیزی را یعنی با ایمان از عالم دنیا رفت اگرچه گناه کار بود و اما سائر دعوات انبیا
علیهم السلام بعضی گفته اند همه مستجاب اند و درین محل توقف است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود در خواستم از خدا سه چیز برای امت خود پس عطا کرد دو چیز و منع کرد از یکی چنانکه در حدیث آمده است
والله اعلم رواه مسلم وللبخاری اقصر منه روایت کرد این حدیث را باین عبارت مسلم و مر بخاری راست کوتاه تر ازین عبارت وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و هم از ابی هریره است
گفت گفت آن حضرت اللهم انی اتخذت عندك عهدا لن تخلفنیه خداوندا بدرستیکه من گرفتم نزد تو پیمان که هرگز خلاف نکنی مرا آن پیمان را مقصود مبالغه در طلب قبول است و تحقیق در جاهت
گویا عهدیست که هرگز شکسته نشود و وعده ایست که خلاف کرده نشود فانما انا بشر پس جز این نیست که من آدمی ام که خشم میگیرم گاه گاه بر کسی بحکم بشریت که نگاهداشته شده است حصه از آن در من برای مسلمی که تقاضا میکند آنرا فایما
مومن آذیته شتمته لعنته جلدته پس هر کدام از مسلمانان که برنجانم او را و دشنام کنم او را و لعنت کنم او را و بزنم او را جلد در اصل تازیانه زدن بر پوست فاجعلها له صلوة و زکوة و قربة پس
بگردان آن مذکورات را برای آن مومن رحمت و طهارت و سبب قربت بخود تقربه بها الیك یوم القیمة که نزدیک گردانی تو او را باین مذکورات بسوی خود در روز قیامت و این کمال شفقت و مهربانی است
از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در باب امت مرحومه خود بید کاران چه جای نیکوکاران پس مراد مستحقان اذیت و غیر مستحقان آن همه باشند و این اتم و ابلغ است در باب رحمت و رافت و احتمال دارد که این حکم
مخصوص بغیر مستحقان اذیت باشد والله اعلم متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفرلی ان شئت و هم از ابی هریره است که
گفت آن حضرت چون دعا کند یکی از شما پس باید که نگوید خداوندا بیامرز مرا اگر خواهی ارحمنی ان شئت خداوندا مهربانی کن مرا اگر خواهی ارزقنی ان شئت خداوندا روزی ده مرا اگر خواهی یعنی در دعا طلب بطریق
شک و تردد نکند و معلق بمشیت نگرداند ولیعزم مسئلته و باید که جزم کند طلب و سوال خود را فی الصراح عزم و عزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی و فی القاموس عزم اراده فعل و قطع کردن بدان
انه یفعل ما یشاء لا مکره له بدرستیکه خدای تعالی میکند هرچه میخواهد نیست اکراه کننده مر او را و اکراه بنا خواست کسی را بر کاری داشتن یعنی شما از جانب خود جزم کنید وی تعالی هرچه میخواهد میکند چه حاجت که شما آنرا
بگوئید و ذکر آن عبث است وی تعالی بفضل و کرم خود وعده استجابت کرده است پس بنده را باید که بدان یقین کند و بتعیین منشرح شود و صدر وی منور میگردد و قلب وی و شک و ریب ظلمت است رواه البخاری
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا احدکم فلا یقل اللهم اغفرلی ان شئت ولکن لیعزم ولیعظم الرغبة و باید که بزرگ و قوی دارد خواهش و همت
خود را فان الله لا یتعاظمه شیء اعطاه زیرا که بدرستی خدای تعالی بزرگ نمی نماید او را چیزی که بدهد وی تعالی آن چیز را پس باید که رغبت زیاده بود و مطلوب وی عظیم بود و قاصر ندارد همت را در طلب
مطالب عظیمه رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یستجاب للعبد ما لم یدع باثم قبول کرده میشود دعا مر بنده را مادام که دعا نکند بگناه و چیزی که بدان بزه کار شود او
قطیعة رحم یا دعا نکند ببریدن خویشی چنانکه دعا کند که خداوندا مرا از وی بیزار کن و پیوند ببر یا چیزی دعا کند که از آن قطع رحم لازم آید و در غیر این البته دعا مستجاب است ما لم یستعجل مادام که شتابی نکند اجابت دعا و حصول مدعا
قیل گفته شد یا رسول الله ما الاستعجال چه چیز است صورت استعجال قال گفت آن حضرت استعجال این است که یقول بگوید داعی قد دعوت و قد دعوت بتحقیق دعا کردم و بتحقیق دعا کردم یعنی

مکرر دعا کردم و بسیار کردم دعا فلم ار یستجاب لی پس ندیدم که استجابت کرده شد مرا فیستحسر عند ذلک پس منقطع شود و ملول گردد نزد آن و یدع الدعاء و ترک کند دعا را استحسار بمعنی ستوه و مانده شدن از کاری
رواه مسلم و شیخ ابن عطاء الله سکندری شاذلی در کتاب الحکم کلامی میگوید که ترجمه‌اش این است تاخیر وقت عطا با الحاح در دعا باید که موجب یاس و نومیدی تو نگردد زیرا که وی عز و علا ضامن شده است اجابت را
در چیزی که اختیار کرده وی برای تو نه در چیزیکه اختیار کنی تو برای خود و قول شیخ با الحاح در دعا ناظر به دو جانب است یکی آنکه گوئی چندین دعا کردم و الحاح نمودم هیچ مستجاب نشد با شیخ میگوید چون الحاح در دعا و دعا
برای حاصل است بحکم غم استجابت مخور که مقصود حاصل است مقصود همین دعا و تضرع و زاریست و استجابت حظ نفس است بعضی از عارفان گفته اند که فایده دعا اظهار فاقه و احتیاج است در درگاه
حق و الا وی سبحانه میکند هرچه میخواهد و سیدی احمد بن رزوق در شرح کتاب الحکم میگوید که دعا عبودیتی است مقترن بسببی که نزول بلا یا خوف نزول او است همچو اقتران نماز بوقتش و ترتب وجود اجابت بر دعا مثل
ترتب وجود ثواب است بر نماز بی تعیین و تقیید جزا و وقت و در حدیث آمده است که نیست هیچ عبد که دعا کند مگر او راست شان از میان یکی از این سه چیز یا زود دهد مطلوب او را در همین جا یا ذخیره میسازد برای
او در آن عالم یا باز میگرداند از وی بدی را مانند آن پس اجابت حاصل است و منحصر نیست در عین مطلوب و نه مقید بوقت و وعده که فرموده استجب لکم با اجابت مطلقه است نه تعیین آنچه بنده میخواهد و در آن
وقت که وی میخواهد و کرده نشده الله تعالی اجابت را در مختار خود نه مختار عبد عین لطف است به بنده و رعایت صلاح حال او است زیرا که بنده جاهل است کاهی گمان میبرد شر او را و خیر خیال میکند فرد
پس دعا با گمان زیانست و بال از کرم می نشنود شان ذو الجلال و نیز آن برای ابقای سطوات ربوبیت و استیفاء احکام عبودیت است تا ایمن نگردد بنده از فوات ادب پس صدق نظر در وعده
طلب از برای تحقیق اضطرار عبد است یعنی اختیار روی تا همیشه در بساط قربت ملازم قرع باب باشد که فی الحقیقه فایده دعا همانست مثنوی هیچ نبود از دعا مطلوبشان جز سخن گفتن بآن شیرین دهان
دل ز عرض مدعا خالی شده ذوق عجز و بندگی حالی شده گر اجابت کردشان فهو المراد ورنه باری نقد آید شاد باد … و لذت آن بیشتر … بتقریب سخن باز کرد و عن ابی الدرداء رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة المرء المسلم لاخیه بظهر الغیب مستجابة دعای مرد مسلمان غائبانه برادر خود را یعنی مسلمان دیگر را مستجابست عند راسه ملك موکل نزد سر دعا
کننده فرشته است گماشته شده کلما دعا لاخیه بخیر قال الملك الموکل به آمین هرگاه که دعا میکند مر برادر خود را بنیکی میگوید فرشته که گماشته شده است بر آن آمین ولك بمثل و مر تراست مانند آن
زائده است و مثل بکسر میم و فتح مثلثه نیز روایت است به تقدیر مثل و در حدیث تنوین است و بمثلیه بزیادت یا و ضم لفظ تثنیه نیز آمده است رواه مسلم و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدعوا
علی انفسکم دعای بد مکنید بر ذاتهای خود و لا تدعوا علی اولادکم و دعای بد مکنید بر فرزندان خود و لا تدعوا علی اموالکم و دعای بد مکنید بر مالهای خود لا توافقوا من الله ساعة یسأل فیها
عطاء فیستجیب لکم تا موافق نیفتد از خدا ساعتی را که سوال کرده شود از خدا در آن ساعت و هستی پس اجابت کند وی تعالی برای شما یعنی یکساعت است که هرچه در آن ساعت بخواهند بیابند پس شما دعای بد بر خود و بر اولاد خود
و اموال خود مکنید مبادا آن ساعت موافق افتد و قبول کرده و پس پشیمان شوید این نهی است مر جماعت از مادران را که در وقت خشم و مانند آن برای خود بد خواهند این خوب نیست و احتمال زیان دارد رواه مسلم
و ذکر حدیث ابن عباس و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس که در اول او این لفظ است اتق دعوة المظلوم بپرهیز کن دعای مظلوم را فی کتاب الزکوة و در مصابیح اینجا مذکور است الفصل الثانی
عن النعمان بضم نون و سکون عین بن بشیر بفتح موحده و کسر معجمه از صغار صحابه است در وقت رحلت آن حضرت هشت ساله قال گفت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الدعاء هو
العبادة دعا کردن عبادت است بلکه مبالغه فرموده که عبادت همین دعا است که او را عبادت توان نام کرد زیرا که بنده در وی روی آرنده است بجناب حق و روی گرداننده است از سوای حق تعالی [illegible] و در وی
مکرر در وی و در دعا اخلاص حمد و شکر است و سوال و توحید و رغبت مناجات و تضرع و تذلل و استعانت و استغاثه ثم قرأ پس خواند آنحضرت از برای استدلال بر بودن دعا عبادت این آیت را و قال ربکم ادعونی
استجب لکم و گفت پروردگار شما دعا کنید مرا قبول کنم برای شما پس معلوم شد که دعا مامور به است و مرتب میکرد بر وی اجر و ثواب هرچه این چنین باشد عبادت است و آخر این آیت نیز دلیل است بر بودن دعا عبادت
که فرموده ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین بدرستی که آنانکه بزرگی می نمایند خود و گردن کشی میکنند از عبادت من زود باشد که در آیند در دوزخ خوار و زار و مراد
بعبادت اینجا دعا است و لحوق وعید ظاهر در وجوب است و لیکن دعا واجب نیست یا مباح است یا مستحب و لحوق وعید بر استکبار است فافهم رواه احمد والترمذی و ابوداود والنسائی و ابن ماجه و عن
انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدعاء مخ العبادة دعا مغز و خلاصه عبادت است زیرا که حقیقت عبادت و خلاصه وی خضوع و تذلل و خواریست و این در دعا حاصل است بالکل وجه و مخ
آن و مخ بضم میم مغز استخوان و دماغ و پیه چشم و خالص هر چیز رواه الترمذی و در بعضی نسخه رواه ابوداود و عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس شیء اکرم علی الله
من الدعاء نیست هیچ چیز گرامی تر بر خدا از دعا بجهت اشتمال او بر معانی و احوال که مغز و خلاصه عبادت است رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و
عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد القضاء الا الدعاء رد نمیکند قضا را مگر دعا گویا این مبالغه است در تاثیر دعا و دفع بلا بنحوی تاثیره عادة دفع بلا بچیزیست که
اگر ممکن می بود رد قضا حاصل میشد بدعا و بعضی گفته اند مراد بقضا تهوین و تیسیر او است در دعا گویا که قضا نازل نشده است و بعضی گفته اند که مراد بقضا چیزیکه میترسد بنده از آن از نزول مکروه و پرهیز میکند از آن پس چون توفیق
داده شد بدعا بر داشت خدای تعالی از وی آن را و این همه تکلف است و تحقیق معنی آن است که مراد بقضا قضائیست که معلق است رد این بلا به دعا که رد کرده شده است بسبب آن زیرا که قضا منافات ندارد بسبب
و همه قضا است و در قضا رفته است که این چیز بآن سبب خواهد شد و آن سبب منفع خواهد گشت اگر گوئید پس چه فایده است در این کلام و آنچه رفته است بآن قضا البته شدنی است جوابش که همه گفته شد
فایده کلام بیان مبالغه است در اوج چنانکه ذکر کردیم والله اعلم بحقیقة الحال و لا یزید فی العمر الا البر و زیاده نمیکند در عمر مگر نیکی … عدم ضیاع و حصول برکت عمر بنیکی و تحقیق آنست که نقصان …
شده است که عمر او چندین است اگر نیکی کند و چندین است اگر نکند و محو و اثبات در مقام قدر و تسبیب واقع است و در حقیقت تغییر نیست و تبدیل … رواه الترمذی و عن ابن عمر رض قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الدعاء ینفع مما نزل و مما لم ینزل بدرستیکه دعا سود میکند از آنچه فرود آمده است از بلا و مرض و از آنچه فرود نیامده است … فعلیکم عباد الله بالدعاء
پس بر شما باد ای بندگان خدا که دعا کنید اشارتست بآنکه دعا مامور به است طریق بندگی آنست که امتثال امر باید کرد و در قضا رضا و تسلیم باید نمود رواه الترمذی و رواه احمد عن معاذ بن جبل و قال الترمذی هذا

حدیث غریب وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یدعو بدعاء الا آتاه الله ما سأل نیست هیچ کسی که دعا کند بدعائی مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی چیزی که
سوال میکند او کف عنه من السوء مثله یا باز دارد از وی بدی مانند آنچه سوال کرده است این لطف است از خدا در حق بنده خود زیرا که دفع ضرر اهم است از جلب نفع ما لم یدع باثم او قطیعة رحم
مادام که دعا نکند به گناه یا بریدن خویشی رواه الترمذی وعن ابی مسعود رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سلوا الله من فضله سوال کنید خدای تعالی را از فزونی کرم وی
فان الله یحب ان یسأل زیرا که خدای تعالی دوست میدارد که سوال کرده شود وافضل العبادة انتظار الفرج وفزون ترین عبادتها از روی ثواب چشم داشتن گشایش از غم و اندوه و بلا است انتظارست
بصبر و ترک شکایت و بیشک جزای صبر و ثواب آن بیحد و اندازه است در قرآن مجید میفرماید انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و بعضی گفته اند که اشارتست بترک استعجال است در طلب اجابت دعا رواه
الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم یسأل الله یغضب علیه کسیکه سوال نکند و نخواهد از خدا خشم میگیرد وی تعالی
بروی از جهت کمال جود و رأفت خود بنده کان گفته اند که تمکین کسیکه اگر از وی طلب کنند میدهد و رحیم آنکه اگر سوال نکند خشم گیرد و مراد بترک سوال بطریق استکبار و استنکاف است و الا عدم سوال بوجه استسلام و رضا بقضا
مقامی عالی است تمام مقصود و مبالغه است در بیان جود و رأفت آلهی چنانچه اشارت کردیم رواه الترمذی وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فتح له منکم باب
الدعاء فتحت له ابواب الرحمة کسیکه گشاده شود برای وی در های دعا گشاده میشود بروی در های رحمت و اجابت وما سئل الله شیئا و سوال کرده نشد از خدای تعالی چیزی یعنی احب الیه یعنی چیزی که
دوست داشته شد و تر است نزد وی تعالی من ان یسأل العافیة از سوال کردن عافیت بمعنی صحت ضد مرض آید و در حدیث بمعنی سلامت از جمیع آفات و علل و بلاها و مکروهات ظاهره و باطنه در دنیا و آخرتست و
این شامل بهر خیر است و در قواعد الطریقه گفته که العافیة سکون القلب مع الله در هر چه و آید اخذ آرام گیرد اگرچه بلا بود و عافیت است و این عافیت اهل کمال و شامل جمیع احوال است فسأل العافیة رواه الترمذی
عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سره ان یستجیب الله له عند الشدائد کسیکه شاد گرداند او را که استجابت کند خدای تعالی دعای او را از بلاهای سخت
فلیکثر الدعاء فی الرخاء پس باید که بسیار کند دعا را در نرمی و این برعکس حال مسرفان است که چون سختی و زیان برسد دعا کنند و چون دور شود اسراف ورزند رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادعوا الله وانتم موقنون بالاجابة دعا کنید خدا را و حال آنکه شما یقین کنندگانید باجابت واعلموا ان الله لا یستجیب دعاء من قلب
غافل لاه و بدانید که خدای تعالی قبول نمیکند دعا را از دل بیخبر بازی کننده مشغول بغیر حق رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن مالک بن یسار رض بفتح تحتانیه و تخفیف سین
مهمله در آخر را قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سألتم الله فاسئلوه ببطون اکفکم چون سوال کنید از خدا پس سوال کنید او را باطن کفهای دست خود ولا تسألوه بظهورها و سوال
مکنید او را بپشتهای کف دست زیرا که سوال ببطون کف صورت طلب و یقین داشتن باجابت است و جمع بدین بودن بکثرت عطیه است و پشت دست صورت رد و در استسقا آمده است که آن حضرت صلی الله علیه
وسلم پشتهای دست اشارت بآسمان کرد و بعضی گفته اند که چون دعا برای طلب چیزی باشد از جهت جنس نعما مستحب است که بطون کف بجانب آسمان کند و اگر برای دفع فتنه کند پشتهای دست بجانب آسمان کند و
کلام در این باب در استسقا گذشت وفی روایة ابن عباس رض قال سلوا الله ببطون اکفکم ولا تسألوه بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم پس چون فارغ شوید از دعا پس بمالید کفها را
دست خود و بمالید بروی خود از جهت تبرک بانوار اجابت که فائض شده اند و رسانیدن آن بروی که اشرف اعضا و اقرب آنها اولی است رواه ابو داود وعن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا بدرستیکه پروردگار شما شرمناک و جواد است شرم دارد از بنده خود چون بردارد بنده بجانب
وی دست خود بسوی وی که باز گرداند دستهای بنده را خالی صفر بکسر صاد مهمله و سکون فا خالی و اصفار تهی دست و درویش شدن باید دانست که اطلاق حیا و مهربانی و امثال آن از صفات بر حق سبحانه باعتبار آثار و
افعال است مبادی که از قبیل تاثر و انفعال است رواه الترمذی وابو داود والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع
یدیه فی الدعاء بود آن حضرت که چون برمیداشت هر دو دست خود را در دعا لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه فرود نمی آورد هر دو دست خود را تا آنکه مسح میکرد بآنها روی مبارک خود را رواه الترمذی
وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یستحب الجوامع من الدعاء بود آن حضرت که دوست میداشت دعا را که جامع مطالب خیرات دنیا و آخرت میبود
ویدع ما سوی ذلک و ترک میداد دعا را که جوامع بودند رواه ابو داود وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اسرع الدعاء اجابة دعوة غائب
لغائب بدرستیکه شتاب ترین دعاها از روی اجابت دعای غائب مر غائب را است از جهت وجود صدق اخلاص و محبت در آن بی شوب تکلف و ریا رواه الترمذی وابو داود وعن عمر بن الخطاب
رضی الله عنه قال استأذنت النبی گفت امیر المؤمنین عمر طلب اذن کردم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی العمرة از برای برآوردن عمره فاذن لی پس اذن کرد آن حضرت مرا و اینجا برای تعطف
و تلطف است ولا تنسنا و فراموش مکن ما را در وقت دعا فقال کلمة ما یسرنی ان لی بها الدنیا پس گفت آن حضرت سخنی را که شاد میکرد اند مرا در بدل آن کلمه اگر تمام دنیا باشد برای من شاید که همین
سخن که گفته شد یا سخنی دیگر و غایت امتیاز باده بر این سخن گفته باشد رواه ابو داود والترمذی وانتهت روایته عند قوله ولا تنسنا و تمام شد روایت ترمذی نزد قول آن حضرت ولا تنسنا
تا نقل کلام انتهی در روایت او نیست وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا ترد دعوتهم سه کس اند که رد کرده نمیشود دعای ایشان الصائم
حین یفطر یکی از آن سه کس روزه دار است در حینیکه افطار میکند والامام العادل دوم پادشاه دادگستر ودعوة المظلوم سوم آن دعای که رد کرده نمیشود دعای ستم دیده است ظاهر عبارت آن
بود که گوید المظلوم یعنی سوم از آنها که رد کرده نمیشود دعای آنها مظلوم است و لیکن باین عبارت عدول نمود از برای اهتمام شان دعای مظلوم فانهم یرفعها الله فوق الغمام بر میدارد دعوت مظلوم را
تعالی بالا ی ابر کنایت است از رسانیدن او بجانب فوق و مصعد قبول و اجابت و در بعضی روایات آمده است که حق تعالی پیدا کرده است غمام فوق ما چنانکه فرموده و یوم تشقق السماء بالغمام و
یفتح لها ابواب السماء و گشاده میشود برای دعوت مظلوم درهای آسمان و یقول الرب و میگوید پروردگار تعالی وعزتی لانصرنک و بعزت من سوگند بر آینه یاری میدهم ترا ولو بعد حین و اگرچه

باشد پس اندر نکاری خطاب بمظلوم است وبکسر کاف نصیحح کرده اند خطاب بدعوت مظلوم و اصل فتحست رواه الترمذی وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث دعوات مستجابات
سه دعا استجابت اند لا شک فیهن نیست شک در استجابت این سه دعا دعوة الوالد یکی دعا کردن پدر مر فرزند را خواه دعای نیک یا دعای بد و دعای والده بطریق اولی از جهت وفور شفقت و مهربانی ودعوة
المسافر دوم دعای مسافر برای خود یا برای غیر ودعوة المظلوم سوم دعای مظلوم رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة الفصل الثالث عن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لیسأل احدکم ربه حاجته کلها باید که بخواهد یکی از شما از پروردگار خود حاجت خود را همه حتی یسأله شسع نعله اذا انقطع تا آنکه بخواهد از وی دوال نعل خود را چون گسسته گردد شسع بکسر شین
وسکون مهمله دوال نعل زاد فی روایة عن ثابت البنانی مرسلا زیاده کرده است راوی در روایتی از ثابت بنانی بضم موحده که از تابعین است بطریق ارسال حتی یسأله الملح تا آنکه سوال کند
از خدا نمک دیگر را وحتی یسأله شسعه اذا انقطع ابو علی دقاق گفته که از نشانهای معرفت آنست که سوال نکنی حوائج خود را کم یا بیش مگر از خدا چنانکه موسی علیه السلام چون مشتاق برؤیت شد
گفت رب ارنی انظر الیک وچون محتاج بنانی شد گفت رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رواه الترمذی وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرفع یدیه فی الدعاء بود
آنحضرت که بر میداشت هر دو دست خود را در دعا حتی یری بیاض ابطیه تا آنکه دیده میشد سفیدی هر دو بغل وی یعنی در بعضی احیان و در بعضی کمتر از آن بر میداشت ابط بکسر همزه وسکون با و بکسر نیز
آمده وعن سهل ابن سعد عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت است از سهل بن سعد ساعدی که صحابی مشهور است و آخر صحابه است در موت بمدینه قال کان یجعل اصبعیه حذاء
منکبیه ویدعو گفت بود آن حضرت که میگردانید انگشتان هر دو دست خود را مقابل دوشهای خود و دعا میکرد و این مرتبه توسط و اقتصا واست در رفع یدین وعن السائب بن یزید عن
ابیه سائب بن یزید که صحابی مشهور صغیر است در سال دوم از هجرت زائیده شده و حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش روایت میکند از پدر خود ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا دعا فرفع
یدیه مسح وجهه بیدیه بود آنحضرت که چون دعا میکرد پس بر میداشت هر دو دست خود را مسح میکرد روی مبارک خود را بهر دو دست خود پس مسح وجه بدو دست در صورتی بود که دستها را بر میداشت
وچون بر نمی داشت مسح نمیکرد و لیکن بر داشتن دستها از آداب دعا است روی البیهقی الاحادیث الثلثة روایت کرد بیهقی این سه حدیث را که یکی از انس بود و دیگر از سهل و سوم از سائب فی
الدعوات الکبیر وعن عکرمة عن ابن عباس رض قال المسألة ان ترفع یدیک حذو منکبیک گفت ابن عباس ادب سوال دعا این است که برداری هر دو دست خود را برابر هر دو دوش
او نحوهما یا نزدیک بجانب آنها زیرا که عادت درویشان کسیکه سوال کند چیزی را و بطلبد آنست که فراخ کند کفهای دو دست بجانب عطا دهنده والاستغفار ان تشیر باصبع واحدة و ادب استغفار و طلب آمرزش
آنست که اشارت کنی بیک انگشت که سبابه است مقصود سب نفس اماره و شیطان رجیم است و پناه جستن از شر ایشان بسوی خدا کذا قالوا والابتهال ان تمد یدیک جمیعا و ادب ابتهال آنست که دراز کنی هر دو
دست را تمام در قاموس گفته که ابتهال اجتهاد در دعا و خالص گردانیدن آن و در صحاح آورده ابتهال تضرع قوله تعالی ثم نبتهل ای نخلص فی الدعاء و در مجمع البحار گفته ابتهال دراز کردن هر دو دست است در اصل معنی تضرع
و مبالغه در دعا و سوال و طیبی گفته میشاید که مراد از ابتهال در حدیث دفع چیزیست که متصور است از مقابله عذاب پس میکرداند هر دو دست را مانند سپر از اصابت مکروه وفی روایة قال و در روایتی چنین آمده که گفت
والابتهال هکذا ابتهال اینچنین است ورفع یدیه و برداشت هر دو دست را وجعل ظهورهما مما یلی وجهه و گردانید پشتهای دست را در جانبی که متصل است روی او رواه ابو داؤد وعن ابن
عمر رض انه یقول روایت است از ابن عمر که وی میگفت ان رفعکم ایدیکم بدعة برستیکه بر داشتن شما دستهای خود را یعنی بر وجهی که بر میدارید بدعت است ایشان تا بالای سینه بر میداشتند ما زاد رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی هذا زیاده نکرده است آن حضرت بر داشتن دستها را برین مقدار یعنی الی الصدر یعنی تا سینه این تفسیر است از راوی مر آن چیزی را که ابن عمر اشارت کرده بآن بقول خود هذا یعنی
سنت برداشتن دستها است تا سینه نه بالای سینه طیبی گفت که انکار ابن عمر بر قوم در غالب احوال ایشان است در دعا و سوال و فرق ناکردن ایشان در حالات که برای امری تا سینه بر دارند و بالای سینه تا دوشها
برای امری دیگر و بالای دوشها برای امری دیگر فافهم رواه احمد وعن ابی بن کعب رض قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذکر احدا فدعا له بدأ بنفسه بود آن حضرت
چون یاد میکرد دیگری را پس دعا میکرد او را آغاز میکرد بدعا برای خود چنانکه می گفت اللهم اغفر لی ولفلان و ظاهر حدیث در آنست که ابتدا بنفس مخصوص است بدعای مغفرت نیست بلکه هر دعا نخست برای خود
میکرد پس از آن برای وی رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب صحیح وعن ابی سعید الخدری رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ما من مسلم یدعو بدعوة
لیس فیها اثم ولا قطیعة رحم نیست هیچ مسلمانیکه دعا کند بدعای که نیست در آن دعا بزه و نه بریدن خویشی الا اعطاه الله بها احدی ثلث مگر آنکه میدهد او را خدای تعالی بآن دعا یکی از سه خصلت
اما ان یعجل له دعوته یا آنکه شتابی میکند برای وی اجابت دعای او را یعنی درین جهان میدهد واما ان یدخرها له فی الآخرة و یا آنکه نگاه میدارد دعوت او را و ذخیره میکند برای وی تا دهد در آخرت و
اما ان یصرف عنه من السوء مثلها و یا آنکه بر میگرداند از وی از بدی مانند دعای که کرده است قالوا اذا نکثر گفتند صحابه اکنون که دانستیم که دعا البته مستجاب است یکی از سه طریق اکثار میکنیم
بسیار میکنیم دعا را قال گفت آن حضرت الله تعالی اکثر فضل عطا و ثواب وی بیشتر است به بسیاری دعای شما تنگی نمی آید در ثواب وی و در خزانه فضل وی هر چند که میخواهید رواه احمد وعن ابن عباس
رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس دعوات یستجاب لهن گفت پنج دعا است که قبول کرده میشود مر آنها را دعوة المظلوم یکی دعای ستم دیده حتی ینتصر تا آنکه انتقام
میکشد حق تعالی از ستم کننده ودعوة الحاج حتی یصدر دوم دعای قصد کننده حج تا آنکه رجوع کند و باز آید بمنزل خود ودعوة المجاهد سوم دعای کارزار کننده بکافران و بر آمده از خانه برای آن حتی
یقعد تا آنکه باز نشیند و قافل شود یعنی باز گردد از جهاد و در بعضی نسخ یقعد بقاف و عین است که معنی آن نشستن است و در بعضی یقفل بقاف و فا یعنی باز گردد بخانه و قفول بمعنی رجوع است ودعوة المریض
حتی یبرأ و چهارم دعای بیمار تا آنکه به شود ودعوة الاخ لاخیه بظهر الغیب و پنجم دعای برادر مسلمان برای مسلمان دیگر غایبانه ثم قال پس گفت آن حضرت واسرع هذه الدعوات اجابة و شتابنده ترین
این دعاها از روی اجابت دعوة الاخ بظهر الغیب رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب ذکر الله عز وجل والتقرب الیه ذکر دل هم باشد و بزبان هم افضل آنست که بزبان و دل
هر دو باشد و اگر یکی باشد پس دل تنها افضل است این چنین گفت نووی در شرح مسلم و نیز گفته که ذکر حق سبحانه دو نوع است ذکر قلب و ذکر لسان با آنکه ذکر قلب دو نوع است یکی ازو تفکر در ادله و آن [illegible] عظمت است

و جلال امی دد جبروت و ملکوت و آیات وی در ارض و سماوات و این را ذکر خفی گویند و در حدیث آمده که خیر الذکر الخفی و دوم ذکر وی بقلب نزد امر و نهی وی تعالی و تقدس انتهی و بعضی فقها گویند که ذکر نمی‌باشد مگر بزبان و ادنی
مرتبهٔ وی آنست که بشنواند خود را بر قول مختار و بی آن معتبر نیست چنانکه در قرأت و طلاق و عتاق و آنچه بدل است آن فعل قلب است از قسم علم و تصور و ذکر نیست چنانکه قرأت نیست و ذکر با وجود نیست که
فعل لسان است و معلوم نیست که مقصود ایشان چیست اگر مراد آنست که فعل قلب را ذکر در لغت نام نیست پس این خلاف چیزیست که در کتب لغت است در صحاح و قاموس گفته است که ذکر ضد
نسیان است و این خود فعل قلب است نعم آنچه فعل لسان است آنرا نیز ذکر میگویند پس لفظ ذکر مشترک باشد میان فعل قلب و فعل لسان و در قرآن مجید متعدد آمده و اذکر ربک اذا نسیت پس ذکر بمعنی قول
و کلام نیست و اگر بمعنی کلام باشد کلام نفسی و لفظی است پس چرا ذکر نیز قلبی و لسانی نباشد و اگر مراد آنست که فضائل و خواص که وارد شده است در شان ذکر و مترتب میگردد بر فعل لسان ثابت نیست
مر چیزی را که فعل قلب است و مترتب نیست بر آن این نیز قولی بی دلیل است و چرا نباشد بعد از آن که ذکر نام وی باشد و اگر مراد آنست که افضل آنست که بزبان باشد با مواطاة قلب آن سخن دیگر است و نزاع در آن
نیست و نزد مشائخ طریقت قدس الله اسرارهم ذکر دو نوع است قلبی و لسانی و اثر قلبی قوی و اعظم و اکثر از ذکر لسانی است بلکه بحقیقت ذکر قلبی است حقیقت ذکر نزد ایشان نسیان ما سوی الله و قیاس بر
قرأت و عتاق فاسد است زیرا که در شرع صریحاً ثابت شده است که اینها فعل لسان اند و مترتب نمیشود احکام بر آن بدون فعل لسان و ذکر اینچنین نیست و شاید که مقصود ایشان آنست که معتبر در اذکار
و اوراد که در شرع وارد شده اند چنانکه تسبیح و تحمید و تکبیر در نماز و بعد از نماز و امثال آن فعل لسان است و مترتب نمیگردد ثواب بر آن مگر بفعل لسان چنانکه در قرأت در نماز و دلالت میکند برین معنی کلام
جزری و از اول حصن حصین نظر در سیاق کلام اما اگر یاد کرد دل اصلاً ذکر گویند و یاد خدا دانند و ثواب و نتیجه بر آن مرتب نیست محل نظر است والله اعلم دیگر بدانکه جهر مذکور مشروع است بی شبهه چنانکه در حدیث
آمده است که من ذکرنی فی ملأ مقابل من ذکرنی فی نفسه و از ادله آنست قول حق سبحانه و تعالی کذکرکم آباءکم ابن عباس میگوید نمی شناختیم من برگشتن مردم را از نماز در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم مگر بذکر
رواه البخاری و غیره و جهر ذکر در تکبیرات عید و در ادبار صلوة و در ثغور و اسفار و جز آن نیز دلیل آنست تا آنکه فرمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم در وقتی که بلند کردند صحابه آوازهای خود را بذکر و فریاد
برآوردند یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم و لا غائبا فرمود ای مردمان نرمی و آسانی کنید بر نفسهای خود زیرا که شما نمیخوانید کر و غائب را مضمون اربعوا دلالت دارد که منع از جهت شفقت است نه
از جهت عدم جواز و تحقیق جهر کرده است آن حضرت باذکار و ادعیه در مواطن کثیره چنانکه در حفر خندق و حمل سنگ و خشت برای مسجد و جز آن هم چنین آنچه آمده است از سلف صحابه و من بعدهم و همه اینها دلالت
دارد بر جواز جهر و اجتماع برای ذکر و لیکن اینها در قضایای مخصوصه است احتمال اختصاص با آن مواضع که واقع اند در آن موارد پس آنکه نظر کرد بجانب معنی و علت اجازت کرد آنرا علی العموم و آنکه نظر بر خصوص
کرد قصر کرد آنها را بر موارد شرع و طریق اول موافق است بمقاصد شرع و مطالب آن پس ظاهر گشت از آنچه مذکور شد صحت آنچه استحسان کرده اند بعضی مشائخ صوفیه آنرا از اجتماع برای ذکر و حزب و احداث حلقه
بستن برای آن و حلق الذکر که در حدیث واقع شده است محتمل آنست اما مذهب مالک کراهت است از جهت عدم عمل سلف از صحابه و تابعین بدان و از جهت سد ذرائع تا رفته رفته زیاده بدان نکنند و تجاوز از
حد نکنند و بعضی از متاخرین از مشائخ شاذلیه قدس الله و احمد گفته اند که این اجتماع و تحلیق از برای اذکار و احزاب از رواج دین است که متعین است تمسک بدان از جهت ما حقائق و بیانات در این ازمنه اکثر
مختلف فیه است و نهایت آن قول بکراهت است پس صحیح است عمل بدان بقول کسی که قائل است بدان و شاید که شارع ترغیب کرده باشد در آن برای جماعتی که بعد از صدر اول پیدا شدند از جهت جهل
ایشان بدان کاهی مختلف میگردد حکم با جهت و مذهب باختلاف ازمنه و امکنه بلکه باختلاف اشخاص پس متعین شد قول بجواز آن با رعایت شروط و آداب و آن مذکور است در مواضع خود والله اعلم و منه التوفیق

الفصل الاول عن ابی هریرة و ابی سعید رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقعد قوم یذکرون الله نشینند هیچ گروهی در حالی که ذکر کنند
خدا را الا حفتهم الملائکة مگر آنکه گرد اگرد میگیرند و احاطه میکنند ایشانرا فرشتگان و غشیتهم الرحمة و می پوشد ایشانرا انوار و آثار رحمت و نزلت علیهم السکینة و فرود می آید بر ایشان آرام و
حضور و آنچه حاصل می شود در آن وقت از نورانیت و طمأنینت و حضور قلب و جمعیت و ذوق و شوق اثر آنست و سخن درین معنی در فصل اول از کتاب علم و فضائل قرآن گذشت فتذکر و ذکرهم الله فیمن عنده
و یاد میکند این قوم را خدای تعالی در آن جماعت که نزد وی اند و مقربان جناب قدس اند از جهت مباهات و مفاخرت کردن با ایشان و اظهار فضل و کرامت آن قوم میان ملائکه زیرا که دعوی میکردند تسبیح و
تقدیس برای خود و فساد و سفک دماء برای آدمیان رواه مسلم و عن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یسیر فی طریق مکة بود آن حضرت که سیر میکرد و میرفت
در راه مکه یا از مکه بمدینه می آمد فمر علی جبل یقال له جمدان پس گذشت آن حضرت بر کوهی که گفته میشود مر او را جمدان بضم جیم و سکون میم و دال مهمله نام کوهیست نزدیک مدینه بر مسافت یک شب فقال
پس گفت آن حضرت سیروا هذا جمدان سیر کنید و تیز روید اینست جمدان و نزدیک است مدینه سبق المفردون بفتح فا و تشدید را بکسر و فتح و بسکون فا و تخفیف را بکسر و فتح یعنی پیشی کردند تنها
روندگان جدا کنندگان خود را از مردم آنحضرت با صحابه از سفر بمدینه می آمدند چون نزدیک رسیدند جماعت از ایشان مشتاق شدند بوطن با اهل و عیال خود جدا شدند و بشوق و ولع تمام بسوی منازل خود
در آمدند جماعهٔ دیگر بی شوق و نشاط بحال خود ماندند پس آن حضرت با آن جماعت گفت شما نیز سیر کنید و تیز روید که منازل نزدیک رسید و مفردان پیشی کردند قالوا گفتند این جماعت و ما المفردون
و چیستند مفردان یا رسول الله ظاهر آن بود که میگفتند کیستند مفردان و چه کسانند ایشان و لیکن سوال از حقیقت مفردان و ماهیت ایشان کردند گویا که ایشان دریافتند که مقصود آن حضرت همین اشخاص
که پیشتر رفتند نیستند آنها خود معلوم اند که چه کسانند پس آن حضرت بجانب حقیقت رفته تفسیر مفردان کرد قال الذاکرون الله کثیرا و الذاکرات و فرمود مفردان مردانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار
و زنانند که ذکر کننده اند خدا را بسیار یعنی آنها که خالص و جدا کرده اند خود را یا خالص کرده شده اند برای عبادت خدا و خلوت گزیده اند بذکر وی سبحانه از مردم و گوشه گرفته اند از خلق و منقطع شده اند از ما سوای
حق و ترک داده اند صحبت و ستاره و ترک کرده اند اسباب و شهوات را و مشغول شده اند بذکر وی تعالی و این مقام تفرید است که اشارت میکند بوی قوله تعالی و تبتل الیه تبتیلا و بعضی گفته اند که مفردون موحدانند که
غیر خدا نمی بینند و جزوی را بدیدهٔ شهود دلی نمی بینند و یکی می گویند و یکی میدانند و یکی می بینند و خالص شده اند برای ذکر حق بکلیت خود و در شارق میگوید که فرد الرجل میگویند وقتی که تفقه کند و پس از آن گوشه گیرد از
مردم و خلوت گزیند بعبادت خدا و مراعات امر و نهی کند و اشتغال بذکر وی سبحانه و در قاموس نیز مثل این گفته رواه مسلم و در روایت ترمذی این چنین آمده المستهترون و بعضی الذین اهتروا فی ذکر الله آنکسانیکه شیفته و حریص شده اند

و بیاد خداوند مستهتر کسی را گویند که مولع شده است بکسی و بچیزی که سخن نمیکند جز از وی و یاد نمیکند جز آنرا یضع الذکر عنهم اثقالهم فرو می نهد ذکر از ایشان بارهای گناه را فیاتون یوم القیمة خفافا پس می آیند روز
قیامت سبکبار بی تعلق انتهی و در حدیث آمده است که فقرا روز قیامت در محشر با اسلحه خود بر دو زانو بنشینند و بگویند ما برای چه اینجا نگاه داشته اید و چه چیز میخواهید حساب و کتاب ما را امر کنید که برویم در بهشت
و آنجا بیاسائیم چنانکه در باب فضل الفقرا بیاید وعن ابی موسی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی یذکر ربه والذی لا یذکر ربه مثل الحی والمیت روایت
از ابی موسی اشعری که گفت گفت آنحضرت حال و قصه آنکسی که یاد میکند پروردگار خود را و آنکسیکه یاد نمیکند پروردگار خود را همچو حال زنده و مرده است ذاکر بمنزله حی است در ظهور آثار روحانیت از معرفت و
ذوق و شوق و محبت مانند ظهور آثار و افعال جسمانیت در حی و غیر ذاکر برعکس آن بیت زندگانی نتوان گفت حیاتی که مراست زنده آنست که با دوست وصالی دارد متفق علیه وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی انا عند ظن عبدی بی گفت آنحضرت میگوید خدای تعالی من نزدیک گمان بنده خودم که بمن دارد یعنی می آمرزم گناه او را چون طلب آمرزش کند و قبول
میکنم توبه او را چون توبه کند و باز آید از گناهان و اجابت میکنم وقتی که دعا کند و کفایت میکنم حاجتش را وقتیکه طلب کند کذا قیل و اصح آنست که مراد باین رجاست و امیدواری عفو و کرم پس اگر عفو امید دارد
عفو میکنم و اگر عقوبت گمان میبرد عقوبت میکنم اشارتست بترجیح جانب رجا و گفته اند که حقیقت رجا آنست که عمل کند و خدمتی بجا آرد و امید قبول دارد و آنکه هیچ عمل نکند و عصیان و تمرد ورزد و استغفار نیارد و توبه
نکند و چشم نیکی دارد آن آرزوی محض است و آن بیهوده گوئی است بر تقدیر لطف و کرم خدا نا امید نباید بود بیت نا امید از در لطف تو کجا باید رفت تو چنانی که درگاه ترا ثانی نیست و بعض گفته اند که مراد بظن اینجا
علم یقینی است یعنی من نزد یقین بنده ام و علم وی آنکه بازگشت وی بسوی من است و حساب وی بر من و آنچه تقدیر کرده ام من برای وی از خیر و شر البته شدنی و رسیدنی است یعنی چون متمکن گردد بنده در مقام توحید قرب یابد
بمن چنانکه هرچه دعا کند اجابت میکنم یا مراد علم اوست بآنکه من با ویم چون یاد میکند مرا آنکه من خبر دارم او را از عمل او پنهان و آشکارا و باین معنی بعد وی تفصیل و تفسیر میشود مراد او چنانکه فرمود وانا معه اذا ذکرنی
و من با بنده ام و قریب وی ام بتوفیق و معونت و در آوردن نور حضور و شهود در دل وی وقتی که یاد میکند مرا فان ذکرنی فی نفسه پس اگر یاد کند وی مرا در ذات خود یعنی پنهان ذکرته فی نفسی یاد میکنم من او را در ذات خود
یعنی پنهان میدهم ثواب او را و متولی میشوم بذات خود اثبات آنرا چنانکه نمیداند آنرا هیچکس نه فرشته و نه جز وی کذا قالوا وان ذکرنی فی ملا ذکرته فی ملا خیر منهم و اگر یاد کند مرا در جماعتی یا از آدمیان ذکر کنم او را در جماعتی
بهتر از آن جماعت که جماعت ملائکه مقربین باشند و ملأ بفتح میم و لام اشراف قوم و مهتران ایشان را گویند و شک نیست که مراد سبحانه از کلام است افضلی چنانکه در جای خود تحقیق کرده شده است پس ذکر میکند بنده خود را به
الکلام و لا محذور فیه و ثواب لازم ذکر اوست سبحانه و اثر آن است و قاضی عیاض گفته که محتمل است بودن ذکر محمول بر ظاهر بجهت اکرام و تشریف وی سبحانه مر بنده خود را و درین حدیث دلیل است بر جواز ذکر جهر چنانکه گذشت مانند
آنکه باین حدیث استدلال میکنند بر افضلیت ملائکه از بشر طیبی گفته که مراد از ملا ملائکه مقربین و ارواح مرسلین اند نه ملائکه فقط پوشیده نماند که هنوز اشکال باقی است بذکر مجلس شریف صلی الله علیه وسلم آنکه گویند که سوح تقدس آن حضرت
در ملائکه از اوقات بوده است و بهمین سبب آن طاهر شده و آنرا خیر نامیده اند و لازم نیست که در وقت ذکر آنجا باشد فافهم و احسن آنست که گفته شود که خیریت از جهت نزاهت و تقدس و قرب و علو ثابت است ملأ اعلی را
و این منافات ندارد با فضلیت بشر از جهت کثرت ثواب بجهت تعبد با وجود موانع و عوارض جسمانی و قریب باین است آنچه بعضی گفته اند که خیریت بجهة بودن ایشان است نزد خدا عز و جل و بودن وی تعالی با ایشان
چنانکه قوله تعالی ان الذین عند ربک لا یستکبرون و قوله سبحانه انی معکم عندیت و معیت اگرچه شامل و ثابت است مر بشر را لیکن ملائکه را اقدم و اسبق است ظهور سلطان ربوبیت و انوار قدس در عالم ملکوت اکثر
و ابهر است اگرچه بشر افضل و اشرف اند از وجه دیگر است و تصریح کرده اند با اختلاف جهتین بسیاری از علما و الله اعلم متفق علیه وعن ابی ذر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها گفت ابوذر گفت آنحضرت که میگوید خدای تعالی کسیکه بیارد نیکی را و عمل نیک کند پس مر او راست ده چندان ثواب که کم ازین نیست و از دلیل و بیشتر میدهم هر کرا خواهم باندازه
صدق و اخلاص در عمل با که مقصد هم واقع شده است ومن جاء بالسیئة فجزاء سیئة مثلها و کسیکه بیارد بدی را پس پاداش بدی مانند اوست یعنی یک بدی یا عفو میکنم آنرا و اصلا جزا نمیدهم
مقصود بیان فضل و کرم اوست تعالی شانه و فضل دیگر آنکه میفرماید ومن تقرب منی شبرا و کسیکه نزدیکی جوید از من مقدار یک شبر تقربت منه ذراعا نزدیکی جویم من بسوی وی مقدار ذراع ومن تقرب منی ذراعا
تقربت منه باعا و کسیکه نزدیکی جوید بسوی من یک ذراع نزدیکی جویم من بسوی وی مقدار باع یعنی اندک عملی که فی الجمله موجب قرب باشد کاید میشود جزای آن زیاده و از آن هم زیاده گردانم قرب او را بدرگاه خود
از آنچه مستحق و مستوجب آن است شبر بکسر شین و سکون با یک بدست و ذراع یک ارش و دست باع قولاچ کذا فی الصراح و در قاموس گفته که شبر ما بین اعلی ابهام و اعلی خنصر و ذراع از طرف مرفق تا طرف اصبع وسطی و
باع قدر یدین ومن اتانی یمشی اتیته هرولة و کسیکه بیاید مرا روان می آیم من او را دوان هروله بفتح ها و سکون را و فتح واو نوعی از رفتار رود و دویدن کذا فی الصراح و فی القاموس هرولة بین المشی و العدو و دویدن کنایه است
از سبق رحمت خداوند تعالی و قرب وی از بندگان و زیادت ثواب و عطا و فضل وی تعالی بر طاعات و اعمال ایشان ومن لقینی بقراب الارض خطیئة لا یشرک بی شیئا و کسیکه پیش آید مرا بمقدار زمین پر از آن
اندوی گناهان در حالیکه شریک نگیرداند بمن چیزی را لقیته بمثلها مغفرة پیش می آیم او را مانند آن اندوی آمرزیدن قراب بضم و کسر چیزی که قریب مقدار وی باشد رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی قال گفت آنحضرت که خدای تعالی گفت من عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب کسیکه دشمن دارد دوستی از دوستان
مرا پس بتحقیق من آگاه میکنم و خبر میکنم او را بجنگ و دشمنی ولی از ولایت است بمعنی محبت و نصرت یا از تولیت امور وما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه و نزدیکی نجست بسوی من بنده
من بهیچ چیزی که محبوب تر است بسوی من از تقرب بآن چیزی که فرض گردانیده ام بروی یعنی تقرب باداء فرائض محبوب تر است نزد من از تقرب بنوافل چه اداء فرائض محبوب تر و مرضی تر و مطلوب تر است نزد وی سبحانه
باز تقرب بنفل نیز نتیجه عالی و درجه عظیم دارد بجهت بودن نوافل تتمه و مکمل فرائض وما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل و همیشه است بنده من که نزدیکی میجوید بسوی من بنوافل یعنی عباداتی که واجب نیست
حتی احببته تا آنکه دوست میدارم من آن بنده را فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به پس چون دوست میدارم او را می باشم من شنوائی وی که میشنود بآن و بصره الذی یبصر به و می باشم بینائی وی که
می بیند بآن و یده التی یبطش بها و می باشم دست آن بنده که میگیرد بآن بطش در اصل حمله کردن و سخت گرفتن است و مراد اینجا مطلق گرفتن است و رجله التی یمشی بها و می باشم پای وی که راه میرود بآن
و در بعضی روایات و فؤاده الذی یعقل به و می باشم دل وی که ادراک میکند بآن و در آخر این حدیث در بعضی روایات این نیز زیاده میکند که فبی یسمع پس بمن میشنود و بی یبصر و بمن

می بیند و بی یبطش و من میگیرد و بی یمشی و من میرود یعنی نمی شنود و نمی بیند و نمی گیرد و نمیرود بسوی چیزی مگر آنکه ملحوظ و مقصود وی رضای حق و طاعت او ست و منظور و مشهود وی ذات مقدس من است و اول این مرتبه کمال آن
از جهت امتثال امر وی و نیت تقرب بسوی وی سبحانه تعالی و آخر وی فنا در توحید و در این کلام را بیانی است که در شرح فتوح الغیب آورده شده است و در شرح نیز چیزی در آن مذکور است و چون بنده باین مرتبه رسید مستجاب
میشود دعای وی البته از جهت فنای وی از ارادت و تمحض عبودیت چنانکه فرمود وان سألنی لاعطینه اگر سوال کند و بطلبد این بنده از من هر آینه میدهم او را مطلوب و مسئول او را و لئن استعاذنی بنون و اگر پناه
جوید بمن بنده و از شرور و مکروهات و در روایتی استعاذ بی بباء و این اظهر است از روی معنی اگرچه اول اشهر است از جهت روایت لاعیذنه هر آینه پناه میدهم او را و چون پناه و افتتاح کلام بر ذکر ولایت و محبت بود
ختم کرد با آنچه نیز ناظر در این معنی است و گفت و ما ترددت عن شیء انا فاعله و متردد نمیشوم و توقف نمیکنم از چیزی که من کننده آنم ترددی عن نفس المؤمن همچو تردد من از قبض کردن جان مومن یکره الموت
که ناخوش میدارد مومن مرگ را بحکم طبیعت وانا اکره مساءته و من ناخوش میدارم اندوهگین کردن او را و در بعضی نسخ و لابد له منه و چاره نیست او را از مرگ یعنی من بجهت محبتی که به بنده خود دارم تردد میکنم در
میرانیدن او بسبب آنکه ناخوش می آید او را اما از مرگ چاره نیست و البته باید مرد و آن نیز موصل است بکرامات و درجات عالی حضور جناب قرب و رضوان است رواه البخاری بدانکه اطلاق تردد در شان پروردگار
تعالی و تقدس جائز نیست زیراکه آن عبارت است از تعارض رای و ترادف دو خاطر متعلق بفعل و ترک و اطلاق آن بر وی تعالی باعتبار غایت و منتها است که توقف و تانی است و همچنین سایر صفات مخلوقین
کاسناد آن بدرگاه عزت میکنند مثل غضب و حیا و مکر و جز آن و معنی آنست که من تاخیر میکنم و توقف می نمایم در امر وی مثل درنگ و توقف شخص متردد در کاری مگر در قبض روح بنده مومن که توقف میکنم در آن تا
آسان کرده موت بر وی و مائل گردد دل وی بآن و مشتاق گردد بدان پس منتظم گردد بدان در سلک مقربین و جای گیرد در اعلی علیین و توربشتی گفته که مراد بتردد ازاله کراهت موت است از بنده مومن بلطایف که پیدا میکند
وی تعالی ظاهر میگرداند بر آن بنده تا برود کراهتی که در نفس او ست بجهت آنکه متحقق میگردد نزد وی از بشارت برضوان حق و کراهت وی متقدم میشود استعجال را احوال کثیره از مرض و هرم و فاقه و حاجتمندی و شدت
بلا که آسان میگرداند بر وی مفارقت دنیا را و قطع میکند از دنیا علاقه او را تا آنکه نا امید میشود از وی و امیدوار میگردد با آنچه نزد خداست و مشتاق میگردد بدار کرامت و نعیم باقی بتدریج باسباب مذکوره پس وی تعالی
تعبیر کرد از این فعل خود بتردد فافهم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة یطوفون فی الطرق بدرستیکه مر خدای تعالی را فرشتگان اند که میگردند در راهها که میجویند یلتمسون
اهل الذکر میجویند خداوندان ذکر را فاذا وجدوا قوما یذکرون الله تنادوا پس چون می یابند گروهی را که ذکر میکنند خدا را آواز میدهند و میخوانند یکدیگر را و میگویند هلموا الی حاجتکم بیایید بسوی حاجت
خود که میجستید قال گفت آن حضرت فیحفونهم باجنحتهم الی السماء الدنیا پس گرداگرد میگیرند اهل ذکر را ببالهای خود تا آسمان که پایان تر و نزدیکتر است قال گفت آن حضرت که چون میروند فرشتگان بمکان
عزت فیسألهم ربهم وهو اعلم بهم پس میپرسد فرشتگان را پروردگار ایشان و حال آنکه وی تعالی داناتر است بحال ایشان و فائده سوال اظهار شرف بنی آدم و صلاح تسبیح و تقدیس ایشانست و تعریض
بملائکه که بفساد و فسق ایشان گواهی میدادند و تسبیح و تقدیس را بخود نسبت میکردند میپرسد پروردگار تعالی ما یقول عبادی چه میگویند و چه میکنند بندگان من قال گفت آنحضرت یقولون میگویند
فرشتگان در جواب سوال رب العزة یسبحونک و یکبرونک و یحمدونک و یمجدونک بپاکی و بزرگی و ثنا و عظمت یاد میکنند ترا قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی
هل رأونی آیا دیده اند ایشان مرا قال گفت آن حضرت فیقولون پس میگویند فرشتگان لا والله ما رأوک ندیده اند بخدا سوگند ترا قال فیقول گفت آن حضرت پس میگوید خدای تعالی کیف
لو رأونی چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند مرا قال فیقولون گفت آن حضرت صلعم پس میگویند فرشتگان لو رأوک کانوا اشد لک عبادة اگر میدیدند ترا می بودند سخت تر در عبادت کردن مر ترا و
اشد لک تمجیدا و سخت تر در تعظیم کردن و بزرگ داشتن مر ترا واکثر لک تسبیحا و اکثر و بیشتر در تسبیح کردن مر ترا قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید تعالی فما یسألون پس چه چیز میخواهند قالوا
میگویند فرشتگان یسألونک الجنة میخواهند از تو بهشت را قال یقول گفت آن حضرت میگوید حق تعالی و هل رأوها آیا دیده اند بهشت را فیقولون لا والله یا رب ما رأوها پس میگویند فرشتگان
نه سوگند است ای پروردگار ندیده اند بهشت را یعنی ایمان ایشان بجنت بغیب است و با وجود آن بیقین ثابت اند بخلاف ملائکه که ایمان ایشان عیانی است قال یقول گفت آن حضرت میگوید وی تعالی فکیف
لو رأوها پس چگونه بود حال ایشان اگر میدیدند بهشت را قال یقولون لو انهم رأوها کانوا اشد علیها حرصا گفت آن حضرت میگویند فرشتگان اگر میدیدند بهشت را می بودند سخت تر از روی حرص
کردن بران و اشد لها طلبا و میبودند سخت تر از روی طلب مر آن را و اعظم فیها رغبة و میبودند بزرگتر از روی رغبت کردن در آن قال فمم یتعوذون گفت آن حضرت پس از چه چیز پناه میجویند قال
یقولون من النار گفت آنحضرت میگویند فرشتگان پناه میجویند از آتش دوزخ قال یقول فهل رأوها گفت آن حضرت میگوید حق تعالی آیا دیده اند آتش را قال یقولون گفت آن حضرت میگویند
فرشتگان لا والله یا رب ما رأوها ندیده اند آتش را قال یقول فکیف لو رأوها گفت آن حضرت میگوید وی تعالی پس چگونه بود حال ایشان اگر میبودند که میدیدند آتش را قال یقولون لو رأوها
گفت میگوید وی تعالی اگر میبودند که میدیدند آتش را کانوا اشد منها فرارا میبودند سخت تر از روی گریختن از آتش و اشد لها مخافة و میبودند سخت تر از روی ترسیدن مر آتش را قال گفت آن حضرت
فیقول پس میگوید پروردگار تعالی فاشهدکم انی قد غفرت لهم پس گواه میگیرم مر شما را که بدرستی که من بخشیدم مر همه ایشان را قال فیقول ملک من الملائکة گفت آن حضرت پس میگوید فرشته از فرشتگان
فیهم فلان لیس منهم در ایشان فلانست که نیست از ایشان و نیست ذکر کننده انما جاء لحاجة بیامده آن فلان مگر از جهت کاری که احتیاج بدان داشت قال هم الجلساء لا یشقی جلیسهم میگوید حق سبحانه تعالی ایشان
آن قوم همنشینانند که بدبخت نمیشود همنشین ایشان اگرچه برای کار دیگر بیاید و هم کار ایشان نباشد یعنی بخشیدم و آمرزیدم آنرا نیز بجهت همنشینی اولیا چون کیمیاست کیمیائی باین خوبی کجاست رواه البخاری
وفی روایة مسلم قال ان لله ملائکة سیارة گفت آن حضرت بدرستیکه مر خدای را فرشتگانند سیر کننده و گردنده در زمین فضلا بضم فا و سکون ضاد و ضم آن جمع فاضل و در بعضی نسخ فضلا بر وزن فضلا و علما
افضل ند اگرچه بعد ذات خود و این لفظ فصیح است اینجا و هم است یبتغون مجالس الذکر طلب میکنند مجلسهای ذکر را فاذا وجدوا مجلسا فیه ذکر قعدوا معهم پس چون می یابند مجلسی را که در وی ذکر است
می نشینند با ذکر کنندگان وحف بعضهم بعضا باجنحتهم و گرد میکنند بعضی فرشتگان بعضی را ببالهای خود حتی یملأوا ما بینهم و بین السماء الدنیا تا آنکه پر میکنند فضا را که میان ایشان و میان
آسمان پایان تر است فاذا تفرقوا پس وقتی که پریشان میشوند و جدا میشوند ذاکران عرجوا بالا می برآیند فرشتگان وصعدوا الی السماء و میروند تا آسمان قال گفت آنحضرت فیسألهم الله پس می پرسد

فرشتگان را خدای تعالی و هو اعلم بهم و حال آنکه وی تعالی داناتر است بفرشتگان و در بعضی نسخ باحوالهم من این جئتم از کجا می آئید فیقولون پس میگویند فرشتگان جئنا من عند عباد لك فی الارض می آئیم ما
از نزد بندگان تو که در زمین اند یسبحونك و یکبرونك و یهللونك و یحمدونك و در بعضی نسخ یمجدونك ذکر میکنند ترا بانواع اذکار و یسألونك و دعا و سوال میکنند ترا قال میگوید پروردگار
تعالی و تقدس ماذا یسألونی چه چیز سوال میکنند مرا قالوا یسألونك جنتك میگویند فرشتگان سوال میکنند ترا بهشت ترا قال میگوید وی تعالی و هل رأوا جنتی آیا دیده اند بهشت مرا قالوا
لا ای رب میگویند فرشتگان ندیده اند ای پروردگار من قال و کیف لو رأوا جنتی میگوید پروردگار چگونه میبود حال ایشان اگر ببینند بهشت مرا قالوا و یستجیرونك میگویند فرشتگان طلب
امن میکنند از تو و پناه میجویند بتو قال میگوید پروردگار و مم یستجیرونی و از چه چیز طلب امن و پناه میکنند بنون مشدده و در بعضی نسخ بدون نون است قالوا من نارك میگویند فرشتگان طلب امن
و پناه میکنند از آتش تو و عذاب تو قال میگوید پروردگار و هل رأوا ناری آیا دیده اند آتش مرا قالوا لا گویند فرشتگان نه دیده اند قال و کیف لو رأوا ناری میگوید حق سبحانه تعالی چگونه می بود
حال ایشان اگر ببینند آتش مرا قالوا و یستغفرونك میگویند فرشتگان طلب آمرزش میکنند از تو قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی فقد غفرت لهم پس بتحقیق آمرزیدم مر ایشان را
فاعطیتهم ما سألوا پس دادم ایشان را چیزیکه سوال کردند ایشان یعنی بهشت و اجرتهم مما استجاروا و امان دادم ایشان را از چیزیکه امان جستند ایشان یعنی آتش قال گفت آن حضرت یقولون
میگویند فرشتگان رب فیهم فلان عبد خطاء ای پروردگار در میان ایشان فلان بنده است گناهکار بدکار انما مر فجلس فیهم بود آن بنده مگر آنکه میگذشت از ایشان پس نشست در ایشان نه که
ذکر کند قال گفت آن حضرت فیقول پس میگوید پروردگار وله غفرت و مر او را هم آمرزیدم هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم ایشان آن قوم اند که بدبخت نمیشود و بی نصیب نمی باشد بسبب ایشان
و مصاحبت ایشان هم نشین ایشان و قال غوث الثقلین الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله عنه شعر انا من رجال لا یخاف جلیسهم ریب الزمان و لا یری ما یرهب و عن حنظلة بن الربیع
بضم را و فتح موحده و کسر تحتانیه مشدده الاسیدی بضم همزه و فتح سین مهمله و کسر تحتانیه مشدده و بسکون یا نیز گفته اند منسوب باسید بن عمرو بن تمیم صحابیست کاتب وحی بود و از زهاد عرب و عقلای
ایشان بود عمر طویل یافته و در اوائل امارت معاویه رض از عالم رفته قال گفت حنظله لقینی ابوبکر فقال کیف انت یا حنظلة پیش آمد مرا ابوبکر صدیق رض گفت ابوبکر چگونه تو و چیست حال تو در
یقین ایمانی ای حنظله قلت نافق حنظلة گفتم منافق شد حنظله قال سبحان الله ما تقول گفت ابوبکر چه میگوئی و با این خلوص ایمانی که تو داری چگونه نسبت نفاق بخود میکنی قلت گفتم نکون عند
رسول الله می باشیم ما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یذکرنا بالنار والجنة تذکیر میکند و وعظ میگوید آن حضرت ما را با آتش دوزخ و بهشت کانا رأی عین گویا که ما می بینیم بهشت و دوزخ را
ببین چشم فاذا خرجنا من عند رسول الله پس چون بیرون می آئیم از نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عافسنا الازواج والاولاد والضیعات مخالطت میکنیم با زنان و فرزندان و
مزرعهارا و باغهارا نسینا کثیرا فراموش میکنیم بسیاری از آن چیزها که یاد داشتیم نزد آن حضرت یعنی غفلتی طاری میگردد که آن حالت که داشتیم نمی ماند معافست معالجت و ممارست و مخالطت و ضیعت هر
چیزیکه معاش مرد ازوی بود چنانکه تجارت و زراعت و جز آن بمعنی حرفت نیز آمده و در قاموس گفته که ضیعت زمینی که حاصل داشته باشد قال ابوبکر فوالله انا لنلقی مثل هذا گفت ابوبکر پس بخدا سوگند
بدرستیکه ما هر آئینه پیش می آئیم مانند این حالت را که تو میگوئی یعنی ما را نیز همچنین حال است که بجهت غیبت و حضور تفاوتی در حال پیدا میشود اگرچه یقین ایمانی بر حال خود است حنظله میگوید فانطلقت انا و ابوبکر
حتی دخلنا علی رسول الله پس رفتم من و ابوبکر تا که درآمدیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقلت نافق حنظلة پس گفتم من یا رسول الله منافق شد حنظله یعنی یکنه ظاهر و باطن بهمه احوال موافق نماند
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما ذاك چیست این سخن که نسبت نفاق میکنی بخود قلت گفتم من یا رسول الله نکون عندك تذکرنا بالنار والجنة کانا رأی عین فاذا
خرجنا من عندك عافسنا الازواج والاولاد والضیعات نسینا کثیرا ترجمه این عبارت سابق ظاهر شد جز آنکه آنجا لفظ غائب بود و اینجا لفظ حاضر فقال رسول الله صلی الله
علیه و سلم والذی نفسی بیده پس گفت آن حضرت سوگند بآن کسیکه بقای ذات من در دست قدرت اوست لو تدومون علی ما تکونون عندی اگر دائم باشید بر آن حال که می باشید نزد من و
فی الذکر و باشید همیشه بر آن حال که می باشید نزد من در حالت ذکر لصافحتکم الملائکة علی فرشکم هر آئینه مصافحه کنند شما را فرشتگان بر جامهای خوابهای شما و فی طرقکم و پیش آیند و مصافحه کنند در راههای
شما یعنی دایم در اوقات متضاده و احوال متباینه ملائکه را دریابید و لکن یا حنظلة ساعة و ساعة و در مصابیح ساعة فساعة یعنی ساعتی در حضور کار اکنید حقوق پروردگار خود را و ساعتی بعد
ادا کنید حقوق نفسهای خود را و صبر آدمی و ثبات وی بر حق صرف و حد محض دشوار است بیت اگر درویش بر حالی بماندی سر دست از دو عالم برفشاندی گهی بر طارم اعلی نشینم گهی بر پشت پای
خود نه بینم ثلث مرات سه بار فرمود و ظاهر آنست که مقصود تکرار این عبارتست که یا حنظلة ساعة و ساعة و تواند که مراد تکرار ساعت باشد یعنی ساعتی بذکر و ادای حق پروردگار و ساعتی بقضای
حاجت نفس و ساعتی بادای حق اهل و عیال و الله اعلم رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الا انبئکم بخیر اعمالکم گفت آن حضرت
آیا نه آگاه کنم و خبر دهم شما را ببهترین عملهای شما و ازکیها عند ملیککم و پاکیزه تر و گوارا ترین عملهای شما نزد پادشاه شما و ارفعها فی درجاتکم و بلند ترین عملهای شما در پایها و مرتبهای شما و خیر
لکم من انفاق الذهب والورق و عملی که بهتر است شما را از خرج کردن زر و سیم فی القاموس ورق مثلثه و بر وزن کتف و جبل درهم مضروب و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم
و یضربوا اعناقکم و بهتر است مر شما را از آنکه پیش آیند دشمنان خود را یعنی کافران پس بزنید گردنهای ایشان را و بزنند ایشان گردنهای شما را یعنی قتال کردن با کفار قالوا بلی گفتند صحابه بلی بیاگاهان ما را و خبر ده ما را بچنین
عملی که وصف کردی قال ذکر الله گفت آن حضرت این چنین عمل ذکر خداست ازینجا معلوم میشود که افضل اعمال ذکر خداست و از تصدق و جهاد و قتال در راه خدا نیز فاضلتر است پس آنکه گویند عبادت
متعدی فاضلتر از لازم است کلیه نیست و مخصوص است بغیر ذکر رواه مالك و احمد والترمذی و ابن ماجة الا ان مالکا وقفه علی ابی الدرداء لیکن امام مالک وقف کرده
این را بر ابی الدرداء و رفع نکرده بحضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و موقوف قول صحابی را گویند چنانکه در مقدمه گذشت و عن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی است پدر وی نیز صحابی بود وی که عطیه نام
دارد و خواهر او که صما نام است صحبت است و آن حضرت صلی الله علیه و سلم بزیارت ایشان آمده و نزد ایشان طعام خورده و ایشان را دعا کرده و وی آخر صحابی است که در شام وفات یافت بر قول مشهور قال گفت عبد الله

جاء اعرابی الی رسول الله آمد اعرابی یعنی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال ای الناس خیر پس پرسید آن اعرابی که کدام از مردمان بهتر است قال و در بعضی نسخ فقال پس گفت آنحضرت طوبی
لمن طال عمره و خوشی باد مر کسی را که دراز شد عمر وی وحسن عمله و نیک شد کردار او یعنی بهترین مردمان این چنین مرد است قال گفت آن اعرابی یا رسول الله ای الاعمال افضل کدام از عملها فاضلتر
عملها است گفت که جدا گنی دنیا را و بمیری در حالی که زبان تو تر بود از ذکر خدا و تر زبانی کنایت است از سهولت و آسانی و روانی زبان چنانکه خشکی زبان عبارت از ضد آن است یا کنایت است از مداومت بر ذکر
تا قریب بموت که از ذکر هنوز زبان خشک نشده باشد که بمیرد رواه احمد والترمذی وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا
چون بگذرید بر غذارهای بهشت پس بچرید قالوا وما ریاض الجنة گفتند صحابه چیست و کدام است ریاض جنت قال حلق الذکر گفت ریاض جنت حلقهای ذکر است که مردم مجتمع شده ذکر
خدا میکویند که موصل بریاض جنت است یا ذوق وحضوری که درین مجلس حاصل میشود مثل ذوق نعیم جنت و نمونه اوست بعضی مشایخ گفته اند که نمونه لذت بهشت در دنیا ذوقی است که از تملق
مناجات وقت سحر حاصل میگردد و حلق بکسر حا و فتح لام جمع حلقه است بفتح حا و سکون لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع و حلق و حلقه هر دو را بفتح نیز گفته اند و حربی گفته که حلق و حلقه هر دو بسکون لام
مثل تمر و تمره و درین حدیث دلیل است بر آنکه تحلیق برای ذکر مشروع است رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قعد مقعدا لم
یذکر الله فیه کسیکه بنشیند در مجلسی که ذکر نکند خدا را در وی کانت علیه من الله ترة باشد بر وی از خدا حسرت و نقصان ومن اضطجع مضجعا لا یذکر الله فیه و کسیکه بر پهلوی افتد در
خوابگاه که ذکر نکند خدا را در وی کانت علیه من الله ترة باشد بر وی از خدا حسرت و نقصان یعنی در هر حال در نشست و برخاست و در خواب و بیداری و شب و روز بذکر مشغول باید بود و هر وقت که
خالی از ذکر بود موجب حسرت و ندامت خواهد بود در قیامت بیت چو اول شب آهنگ خواب آورم به تسبیح نامت شتاب آورم و گر نیم شب سر برآرم ز خواب ترا خوانم و ریزم از دیده آب
و گر بامداد است را هم بتست همه روز تا شب پناهم بتست رواه ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من قوم یقومون من مجلس لا یذکرون الله
فیه نیست هیچ گروهی که برخیزند از مجلسی و ذکر نکنند خدا را در آن مجلس الا قاموا عن مثل جیفة حمار مگر آنکه برخیزند از مانند مردار خر وکان علیهم ترة و باشد آن مجلس بر ایشان موجب حسرت
و ندامت رواه احمد و ابو داود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه ننشینند هیچ قومی مجلسی را که ذکر نکنند خدا را در آن
مجلس ولم یصلوا علی نبیه و درود نفرستند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الا کان علیهم ترة مگر آنکه باشد بر ایشان حسرت فان شاء عذبهم وان شاء غفر لهم پس اگر خواهد
خدای تعالی عذاب کند ایشان را بترک ذکر و صلوات یا بر آنچه گذشته است در مجلس از آنچه موجب ترة است و اگر خواهد بیامرزد تقصیر ایشان را رواه الترمذی وعن ام حبیبة رضی الله
عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل کلام ابن آدم علیه لا له هر سخن آدمی زیان است بر وی نه سود و مر او را الا امر بمعروف او نهی عن منکر مگر امر کردن کسی را
بامر مشروع یا باز داشتن از نامشروع او ذکر الله یا ذکر خدا رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب واز این حدیث معلوم میشود که در مباح
نیز زیانست و این تشدید و مبالغه است و ضرر مباح آنست که در وی خسارت است و موجب قساوت قلب وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تکثروا
الکلام بغیر ذکر الله بسیار مکنید سخن را بی ذکر خدا فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب زیرا که بدرستی بسیاری سخن بی ذکر خدا سبب سختی است مر دل را و قساوت کنایت است
از عدم قبول ذکر خدا و خوف و رجا و جز آن از صفات حمیده وان ابعد الناس من الله القلب القاسی و بدرستیکه دورترین مردم از خدا صاحب دل سخت است رواه الترمذی
وعن ثوبان رضی مولای آن حضرت است و در سفر و حضر ملازم درگاه بود قال گفت لما نزلت هرگاه فرود آمد این آیت والذین یکنزون الذهب والفضة که مذمت جمع کردن زر و سیم است
کنا مع النبی بودیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره در بعضی سفرهای آن حضرت فقال بعض اصحابه پس گفتند بعضی از صحابه آن حضرت نزلت فی الذهب
والفضة فرود آمده است این آیت در زر و سیم لو علمنا ای المال خیر کاشکی میدانستیم ما که کدام مال خیر و بهتر است فنتخذه پس میگرفتیم ما آن مال را و می نهادیم و مستحق ذم و وعید نمیشدیم
فقال پس گفت آن حضرت افضله لسان ذاکر وقلب شاکر بهترین مال زبان ذاکر و دل شاکر است وزوجة مؤمنة تعینه علی ایمانه و زن مسلمان که اعانت کند و یاری
دهد مرد را بر ایمان او یعنی در حفظ احکام ایمان از نماز و صدقه و قتال و اکل حلال و عفت و جمعیت و حضور رواه احمد والترمذی وابن ماجة الفصل الثالث عن ابی سعید
قال خرج معاویة رض علی حلقة فی المسجد گفت ابو سعید خدری بیرون آمد معاویه رض بر جماعتی که گرد نشسته بودند در مسجد فقال ما اجلسکم ههنا پس گفت معاویه چه چیز نشانده است
شما را درینجا و برای چه نشسته اید و چکار میکنید قالوا گفتند ایشان جلسنا نذکر الله نشسته ایم که ذکر میکنیم خدا را قال گفت معاویه آلله ما اجلسکم الا ذلک آیا بخدا سوگند نشانده است شما را
و نشسته اید مگر برای ذکر خدا و الله حرف قسم از وی محذوف است و بعد از حذف حرف قسم منصوب آید و مجرور نیز می آید بعد از آن حرف استفهام آورده اند و ممدود ساخته اند قالوا آلله
ما اجلسنا غیره گفتند بخدا سوگند که نشانده است ما را جز ذکر او و ادخال حرف استفهام در جواب بمشاکله سوال است قال گفت معاویه اما انی لم استحلفکم تهمة لکم آگاه باشید بدرستیکه
من سوگند نداده ام شما را از جهت تهمت نهادن مر شما را به دروغ یعنی بلکه بقصد اتباع آن حضرت که وی صلی الله علیه وسلم نیز بیرون آمد و حلقه از صحابه دید نشسته در مسجد و سوگند داد و پرسید چنانکه من
پرسیدم بعد از آن حدیث روایت میکند و میگوید وما کان احد بمنزلتی من رسول الله و نبود هیچ یکی بمنزله و مرتبه من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقل عنه حدیثا منی
کمتر از وی حدیث کردن از آن حضرت مقصود بیان واقع است یا اعلام بعدم نسیان است چه هر که بیشتر حدیث میکند احتمال نسیان دارد وان رسول الله و بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم خرج علی حلقة من اصحابه بیرون آمد بر حلقه از اصحاب خود فقال ما اجلسکم ههنا پس گفت چه چیز نشانده است شما را اینجا قالوا جلسنا نذکر الله گفتند صحابه نشسته ایم که ذکر میکنیم
خدا را ونحمده علی ما هدانا للاسلام و حمد میگوئیم خدا را بر راه نمودن ما را برای دین اسلام ومن به علینا و منت نهادن وی تعالی با اسلام بر ما قال گفت آن حضرت آلله ما اجلسکم

ذلك قالوا آلله ما اجلسنا الا ذلك قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اما انی لم استحلفکم تهمة لکم لکنه اتانی جبرئیل ولیکن آمد مرا جبرئیل فاخبرنی ان الله عز وجل
یباهی بکم الملائکة پس خبر داد مرا که خدای تعالی مباهات و مفاخرت میکند و می نازد بشما فرشتگان را رواه مسلم وعن عبد الله بن بسر ان رجلا قال روایت است از عبد الله
بن بسر که عنقریب ذکر وی در فصل ثانی گذشت که مردی گفت که یا رسول الله ان شرائع الاسلام قد کثرت علی تحقیق شریعتهای اسلام و احکام آن بتحقیق بسیار شده بر من فاخبرنی
بشیء اتشبث به پس خبر ده مرا بچیزی که چنگل در زنم و در آویزم بوی یعنی خبر ده مرا بعملی که مستجلب ثواب کثیر باشد که لازم گیرم و ورد خود سازم آنرا بعد ادای فرائض و مستغنی شوم بوی
از سائر نوافل و اوراد و همچنین تفسیر کرده اند این کلام را قال لا یزال لسانك رطبا من ذکر الله گفت آنحضرت باید که همیشه باشد زبان تو تر از ذکر خدا معنی این عبارت در فصل ثانی گذشت
رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ای العباد افضل وارفع
درجة عند الله یوم القیمة روایت است از ابی سعید خدری بدرستیکه آن حضرت پرسیده شد و کدامین بنده از بندگان فاضلتر و بلند پایه تر است نزد خدا روز قیامت قال الذاکرون
الله کثیرا والذاکرات گفت آن حضرت مردان و زنان ذکر کننده خدا را بسیار قیل گفته شد یا رسول الله ومن الغازی فی سبیل الله ذکر کنندگان از غزا کنندگان در راه خدا
نیز فاضلتر و بلند پایه تر اند قال گفت آن حضرت لو ضرب بسیفه فی الکفار والمشرکین غازی اگر بزند شمشیر خود در کافران و مشرکان حتی ینکسر ویختضب دما تا آنکه شکسته گردد و رنگ
گیرد بخون شمشیر یا غازی فان الذاکر لله افضل منه درجة پس بدرستیکه ذکر کننده مر خدا را فاضلتر است از وی باز وی درجه یعنی و اگر غزا و کارزار با کفار باین سرحد برسد باز ذاکر فاضلتر است چه جای
مجرد جهاد و کارزار رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشیطان جاثم علی قلب
ابن آدم شیطان نشیننده و چسپنده است بر دل آدمی فاذا ذکر الله خنس پس چون ذکر میکند آدمی خدا را پس پس میرود و جدا میگردد شیطان واذا غفل وسوس و چون غافل و بی خبر میگردد از ذکر
خدا وسواس میدهد جثوم سینه بر زمین نهادن مرغ و آدمی و موش و جز آن از آنچه بر زمین میچسپند از جانوران و خنوس پس پس ماندن و پس چیزی پنهان شدن و وسواس اندیشه بد در دل افکندن رواه
البخاری تعلیقا روایت کرده است این حدیث را بخاری بطریق تعلیق که بمعنی حذف کردن اسناد است از اول و بخاری این قسم احادیث در تراجم ابواب آورده است چنانکه در مقدمه گذشت و
عن مالك قال بلغنی ان رسول الله روایت کرد امام مالك گفت که رسید مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقول بود که میگفت ذاکر الله فی الغافلین کالمقاتل خلف
الفارین ذکر کننده خدا در میان غافلان مانند قتال کننده است از پس گریزندگان یعنی جماعت گریخته از جنگ که بعد از ایشان شخصی قتال میکند و قتال با کافران همیشه فضل دارد خصوصا بعد از گریختن
جماعت وذاکر الله فی الغافلین کغصن اخضر فی شجر یابس همچو شاخ سبز است در درخت خشک وفی روایة و در روایتی گفته مثل الشجرة الخضراء فی وسط الشجر مانند درخت
سبز است در میان درختان وذاکر الله فی الغافلین مثل مصباح فی بیت مظلم مانند چراغی است در خانه تاریک وذاکر الله فی الغافلین و ذکر کننده خدا در میان غافلان یریه الله
مقعده من الجنة وهو حی مینماید او را خدای تعالی جای نشست او را در بهشت در خواب یا در بیداری یا یقینی می بخشد چنانکه گویا می بیند وذاکر الله فی الغافلین یغفر له بعدد کل
فصیح واعجم آمرزیده میشود او را گناهان بشمار هر گویا و ناگویا والفصیح بنو آدم و مراد بفصیح آدمیانند والاعجم البهائم و مراد باعجم چارپایانند رواه رزین وعن معاذ بن جبل
رضی الله عنه قال ما عمل العبد عملا انجی له من عذاب الله من ذکر الله گفت معاذ بن جبل رض عمل نکرد بنده هیچ عملی رستگاری دهنده تر مر او را از عذاب خدا از ذکر خدا که از
عملها نجات دهنده تر است بنده را از عذاب رواه مالك والترمذی وابن ماجه وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول
انا مع عبدی اذا ذکرنی بدرستیکه خدای تعالی میگوید من با بنده خودم برحمت و اعانت و توفیق وقتی که ذکر میکند مرا وتحرکت بی شفتاه و می جنبد بذکر من هر دو لب وی مراد اجتماع ذکر قلب
ولسان است و آن افضل است نه آنکه تفسیر ذکر نی است چنانکه بعضی فقها میگویند که ذکر منحصر است در ذکر لسان رواه البخاری وعن عبد الله بن عمر رض عن النبی صلی الله علیه وسلم
انه کان یقول آن حضرت بود که میگفت کل شیء صقالة وصقالة القلوب ذکر الله مر هر چیز را از آنچه زنگ میگیرد زدودن است و زدودن دلها ذکر خدا است صقالت زدودن شمشیر و
آینه و جز آن و صیقل زداینده شمشیر صیاقلة جمع آن و مصقلة بکسر میم آلت زدودن کذا فی الصحاح وما من شیء انجی من عذاب الله من ذکر الله و نیست هیچ چیزی از اعمال نجات دهنده تر
از اعمال از عذاب خدا از ذکر خدا قالوا ولا الجهاد فی سبیل الله گفتند صحابه و نه کارزار کردن در راه خدا با وجود آن محنت و مشقت که در آنست قال گفت آن حضرت ولا ان یضرب
بسیفه حتی ینقطع و نه آنکه بزند بشمشیر خود تا آنکه بشکند شمشیر یعنی اگر جهاد باین مرتبه برسد نیز ذکر فاضلتر از آنست چنانکه در حدیث ابی سعید گذشت و در حصن حصین ولا ان یضرب بسیفه حتی
ینقطع بفوقانیه و در بعضی نسخ بنون و از اینجا معلوم میشود که این جهاد خاص مستثنی است و این مخالف احادیث دیگر است پس چاره نیست از ترجیح یک حدیث بر دیگر یا قول بتوهم راوی مانند و آنکه
کذا فی شرح مولانا محمد حنفی یا گویند که مراد بجهاد مفضول جهادیست که خالی است از ذکر خدا و اگر در جهاد نیز ذاکر باشد شک نیست که وی افضل خواهد بود والله اعلم رواه البیهقی فی الدعوات
الکبیر کتاب اسماء الله تعالی بدانکه اسماء الله تعالی توقیفی است یعنی موقوف است بر سماع و اذن شارع هر اسمی که در شرع اطلاق وی بر باری تعالی آمده جائز الاطلاق باشد و جائز نیست اختراع
بحکم عقل نامی نهادن و اگرچه هر دو اسم بیک معنی باشد مثلا الله تعالی را حکیم گویند نه عاقل و جواد گویند نه سخی و شافی گویند نه طبیب و مختار امام محمد غزالی آنست که اطلاق اسما بعقل بطریق توصیف
جائز است اما بطریق تسمیه روا نبود و این سخن بیانی دارد که در شرح آورده شده است و آنچه میگویند که بنده متصف بصفات حق و متخلق باخلاق وی تعالی میگردد معنی این سخن نه آنست که بنده بعین
صفات حق متصف گردد حاشا یا صفات بنده مثل صفات وی سبحانه میشود چه مثل آن را گویند که بجمیع وجوه مشارک بود و وی تعالی لیس کمثله شیء است بلکه مراد آنست که بوجهی از وجوه مرتوی از صفات
حق مناسب حال بنده بر آن می افتد چنانکه این اسم را بر آن اطلاق توان کرد و در حقیقت اصلا اشتراک نیست جز اطلاق لفظ مثلا رحمت و قدرت و عزت که صفات حق تعالی اند حقیقت دیگر دارند و حکم

وبند و پیدا میشود مثل آنست تعالی الله عن ذلک و تخلق در غیر اسم الله است از اسمای صفات و آنچه تعلق در جمیع اسماست که اعتقاد معانی آن کرده بصدق همت متوجه بآن باشند و حق عبودیت بدان ادا نمایند
و بوجود آن تخلق و تحقق بدان شوند چنانکه در ضمن شرح بیان یابد و اما در اسم الله تعالی تعلق است نه تخلق الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
ان لله تعالی تسعة و تسعین اسما بدستیکه خدای تعالی را نود و نه نام است اگر گویند که بتحقیق ثابت شده از مذهب اهل سنت و جماعت که خدای تعالی را هشت صفت است پس این اسامی کثیره
از کجا است و نیز اسمای تعالی بیشتر از نود و نه است پس وجه تخصیص این عدد چیست جواب از اول آنکه اگرچه صفات هشت است ولیکن افعال بسیار است پس کثرت اسما از آنجا است و فی الحقیقة راجع بیکی صفت
و از ثانی آنکه تخصیص باین عدد و حصر در این باعتبار این صفت است که فرموده من احصاها دخل الجنة شاید که این خاصیت مخصوص باین اسما است چنانکه پادشاهی که صد هزار سوار دارد گوید که مرا هزار سوار است
که هرجا که فرمایم بآنجا برسند و فتح کنند اگرچه سواران بسیار اند اما این صفت مخصوص باین هزار است کذا قالوا و بعضی از متصوفه گفته اند که هر نفسی از نفوس انسانی را نود و نه خصلت مذموم ظلمانی است پس
آن حضرت صلی الله علیه و سلم نود و نه اسم از اسمای الهی اختیار فرمود که از هر اسمی نوری مناسب ازالت کدورت و ظلمت یکی از آن خصلتها فایض گردد تا بانوار این اسما ظلمات آن خصلتها زائل گردد و بنور
الانوار برسد والله اعلم مائة الا واحدة و در بعضی نسخ والله اعلم بی تا صد یک کم این تاکید است نود و نه را تا زیاده و کم خیال نکنند یا در کتابت اشتباه نشود و تسعه و تسعین را سبعه و سبعین یا سبعه
و تسعین یا تسعه و سبعین نخوانند من احصاها دخل الجنة کسیکه احصا کند آن اسما را در آید بهشت را با مقربان و سابقان و مراد با احصا حفظ است و بعضی گفته اند که علم بمعانی آن و ایمان بدان
و تعظیم مسمای آن و بعضی گفته اند که عمل بمقتضای هر اسمی بر حسب طاقت که معنی تعلق و تخلق است و فی روایة و در روایتی این عبارت را زیاده کرده و هو وتر یحب الوتر و وی تعالی وتر است
دوست میدارد وتر را و وتر بکسر واو و فتح آن بمعنی عدد طاق است چنانچه یکی و سه و پنج مثلا و اطلاق این اسم بر حق تعالی بمعنی فرد است در ذات غیر قابل تجزی و انقسام و در صفات بمعنی لا شبه له و لا مثل
و در افعال بمعنی لا معین له و لا شریک و عدد فرد مشابهت بوی تعالی در بعضی این معانی و محبت وتر بمعنی ثواب دادن بر آن و لهذا رعایت کرده شده است عدد وتر در مواضع کثیره در
شرع متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان لله تسعة و تسعین اسما بدستیکه خدای تعالی را نود و نه نام است من احصاها
دخل الجنة هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم ظاهر ادای عبارت آن بود که اسما را بطریق تعداد ذکر میکردند ولیکن بطریق توصیف و اخبار ذکر کردند از جهت وصف کردن حق سبحانه
بوحدانیت و اخبار کردن از وی بصفات کمال و تعلیم کردن طریق احصا او ذکر کردن اسما را تا افاده کند تیقظ و شوق و ذوق و لذت بتوحید خدا و صفات وی را و اشعار بآنکه الله اسم ذات است و اینها
صفات او یند ثابت مر او را و در ضمن این تعداد نیز حاصل می گردد و کلمه هو اشارت است بذات مجرده و هویت مطلقه و الله اشارت است بمرتبه جامعه مر صفات را مجملا و الرحمن الرحیم بتفاصیل صفات و اتصاف
ذات بآن مفصلا پس هو برای اتصال سر است و الله برای مشاهده روح و الرحمن الرحیم برای مکاشفه قلب و مر این قوم را در شرح کلمه هو کلمات عجیبه و اشارات غریب است که نطاق بیان از آن تنگ است
اکنون شروع کنیم بتوفیق الله و کرم الله نام موجود حق جامع صفات الوهیت منفرد بوجود حقیقی است و هر موجودی که جز اوست استفاده وجود از وی کرده و در حد ذات خود معدوم است و وجود وی
از آن جهت است که نسبت بوی دارد و روی بآن جانب دارد و باین معنی است آیه که کل شیء هالک الا وجهه و درست بود که لا موجود فی الحقیقة و بالذات الا الله والله علم است مر ذات واجب الوجود
که معبود بحق است و اله بمعنی معبود مطلق است بحق یا باطل و در مفهوم وی جامعیت جمیع صفات ماخوذ است و باقی اسما دلالت نمیکنند مگر بر آحاد صفات و این اسم بر غیر وی تعالی اطلاق نمیکنند
بحقیقت نه بمجاز و اسمای دیگر را اطلاق میکنند اگرچه بمجاز بود پس وی اعظم اسما باشد و اسمای دیگر را اسماء الله میگویند نه عکس و معانی سائر اسما متصور است که متصف شود بنده بآن و تخلق کرد د بوجهی که مذکور
شده و این اسم برای تعلق است نه تخلق و نصیب بنده ازین اسم تاله است که بتمام دل خود مستغرق یاد وی گردد و التفات بماسوای وی نکند و امید بغیر وی ندارد و از غیر وی نترسد و در دیده
شهود غیر او نه بیند بیت رفت از میان همین خدا ماند خدا الفقراء اذا تم هو الله اینست الرحمن الرحیم این هر دو اسم مشتق از رحمت اند برای مبالغه و رحمن ابلغ است که شامل رحمت دنیا و آخرت است و
مخصوص است بذات مقدس وی تعالی و رحمت افاضه خیر است بر محتاجان بطور ارادت آن برای ایشان و رحمت حق عام است متناول نعم دنیا و آخرت و شامل ضرورات و حاجات و مزایا و خواص بمحض جود و عنایت
بی شائبه غرض و عوض و نصیب بنده ازین دو اسم آن است که چون شناخت که منعم حقیقی و ولی نعمت مطلق اوست باید که توکل بر وی کند و همه کارهای خود را بوی سپارد و بکلیت خود متوجه بجناب
رحمت او باشد و از غیر وی مدد نجوید و بغیر او روی نیارد و این جهه تعلق باین دو اسم است و تخلق آنست که رحمت کند بندگان خدا را و بهمه نظر بعین رحمت کند و در ازاله منکر سعی کند و تا تواند حاجت
محتاجان بر آرد بطریق عنایت و ارادت خیر بی غرض و عوض اگرچه حقیقت رحمت از آدمی وجود نپذیرد و بی غرض و عوض نباشد الملک پادشاهی که ملک دو عالم در حیطه قدرت و تصرف اوست
و پادشاه حقیقی اوست و بر همه اشیا غالب است و در همه چیز تصرف بایجاد و اعدام و احیا و اماتت و منع و عطا مر او راست و مستغنی است در ذات و صفات خود از هر موجود و محتاج است بوی هر موجود در ذات
و صفات و وجود و بقا و افعال و آثار پس هر چیز که ماسوای اوست مملوک و منقاد اوست و وی مستغنی است از هر چیز منفرد است بتقدیر و تدبیر خود و هیچکس نیست رد کننده حکم او و او سر کشنده از ارادت
وی پس اوست پادشاه و حاکم علی الاطلاق و ملک اخص و ابلغ است از مالک و هر ملک مالک است و هر مالک ملک نه و چون بنده شناخت که پادشاه علی الاطلاق او است بنده درگاه وی گردد
گدای او باشد و طلب عزت از آستان خدمت و طاعت وی کند و چون دانست که هرچه ماسوای حق است محتاج است بوی و منقاد و مسخر است حکم او را و قضای او را واجب است که تعلق کند بجناب
قدرت و تصرف وی و بی نیاز گردد از مردم بالکلیه و ظاهر نکرداند احتیاج خود را با ایشان و بیم و امید ندارد از ایشان و تخلق باین اسم آنست که تصرف کند در مملکت نفس و طلب و قالب خود و مالک گردد جوارح
و قوای خود را و مسخر گرداند ایشان را بر طاعت حق و حکم شرع تا پادشاه عالم وجود خود باشد و در طالبان و مرشدان نیز تصرف کند از بعضی مشائخ وصیت خواستند فرمود پادشاه دنیا و آخرت باش یعنی
طمع کن حاجت و شهوت خود را از دنیا زیرا که پادشاهی و ملک رانی در آزادی و بی نیازیست القدوس بغایت پاک و منزه از سمات نقصان و لوازم حدوث و امکان بلکه منزه از هر وصفی
که دریابد آنرا حس و یا تصور کند خیال و برسد بآن وهم یا احاطه کند بدان عقل چنانکه گفته اند کل ما یحس بالک او خطر فی خیالک فالله وراء ه بیت هرچه اندیشی پذیرای فناست و آنچه در اندیشه ناید

آن خداست و نصیب بنده ازین اسم آن است که بداند که ممکن نیست وصول بجناب قدس وی مگر بعد از عروج از عالم حس و خروج از حظوظ جسمانیت و تصفیهٔ لوح قلب از نقوش اغیار و تنزیه باطن
حق است گفت امام غزالی قدس عبد تطهیر او است علم خود را از تعلق بتخیلات و محسوسات و موهومات و ارادات خود را از حظوظ بشریت که راجع اند بشهوت و غضب تا باقی نماند مراو را حظی کرده مقتضای
مگر بلقای وی و نه شادی مگر بقرب وی و من تعالی السلام اصل بمعنی سلامت است و مراد اینجا بمعنی سالم است کسی که سالم است ذات وی از عیب و صفات وی از نقصان و افعال وی از شر که نه
باشد و حکمتی بود و افعال وی تعالی همه خیر اند بالذات و شر نیست و مگر بعارض و طیبی فرق در میان قدوس و سلام گفته که قدوس دلالت میکند بر پاک بودن از نقصی که مقتضای ذات بود و سلام بر
از نقصی که عارض گردد بعروض آفت و بعضی گفته اند که قدوس در ازل است و سلامت در لایزال و این قریب باول است و سلام بمعنی سلامت بخش مومنان از آفت کفر و عذاب آخرت و بمعنی سلام کننده
در بهشت چنانکه قول وی سبحانه سلام قولا من رب رحیم بران دلالت دارد و امام غزالی گفت هر عبدی که سلامت ماند از غل و غش و حقد و حسد و ارادهٔ شر دل وی سلامت ماند معاصی و آثام و تری وی
و سلامت باشد از واژگونی صفات و اخلاق وی و او ست سلام از بندگان حق مشرف بقرب از جناب السلام تعالی و تقدس و مراد بواژگونی در صفات آنست که عقل وی اسیر شهوت و غضب اسیر عقل و مطیع
وی باشند و وصف کرده بنبشود بسلام و اسلام مگر کسی که سلامت مانند مسلمانان از دست و زبان وی و بیاید خدا را بقلب سلیم المؤمن امان دهنده خلق را به پیدا کردن اسباب امان و آلات آن چنانکه
اعضا و حواس و اغذیه و ادویه و بیوت و حصون و اسلحه و جنود و اعوان و انصار در دنیا و امان دهنده از آفات آخرت بکلمهٔ توحید چنانکه فرمود لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی بلکه این کلمه حصن است
از آفات دنیا و آخرت و این هر جان و در انست و در غیر ایشان مربوط ساخته باسبابی که موجب امان است از هلاک و عدم و همه محل آفات و مخافات و هلاک و فساد اند پس هیچ امنی در عالم نیست مگر از جناب حق
پس او ست مومن مطلق و از جملهٔ افادهٔ امن است که تلقین کرده است مومنان را از حجج و براهین بر صدق دین و افاضه نموده از انوار یقین برای حفظ ایمان و تائید نموده است و توفیق داده است برای حفظ و عصمت
از معاصی و مومن بمعنی مصدق رسل بکلام خود و خلق معجزات و تصدیق کننده خود با یجاد موجودات و اظهار مکونات نیز گفته اند و حق بنده این است که چون دانست که او ست تعالی شانه امان دهنده از
شر نفس و مکر شیطان التجا آرد بجناب وی و امن طلبد از وی از جمیع آفات و مخافات ظاهره و باطنه و تخلق باین اسم آنست که ایمن دارد خلق را از شر خود و سبب دفع خوف و هلاک ایشان گردد در دین و دنیای
ایشان و سزاوارترین بندگان باسم مومن کسی است که سبب امن خلق گردد از عذاب خدا بهدایت ایشان بطریق حق و ارشاد و سبیل نجات و این حرفت انبیا است و بزرگترین ایشان سید انبیا است صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و تابعان و پیروان ایشان از علمای دین و بدانکه چنانکه وی تعالی مومن است بخلق اسباب امن همچنین مخوف هست بخلق اسباب خوف و بودن او تعالی مخوف منافات ندارد و بودن او
مومن چنانکه بودن او معز منافات ندارد با بودن او مذل و قابض و باسط و ضار و نافع ولیکن اطلاق مخوف در شرع نیامده و اسماء الله توقیفی است چنانکه سابقا معلوم شد المهیمن در لغت گواه
و نگهبان و ایمن کننده دیگری از خوف که معنی رقیب است با زیادت مبالغه در حفظ و مراتب امام غزالی گفته که معنی وی در حق باری تعالی آنست که وی سبحانه قائم است بر خلق باعمال و ارزاق و آجال ایشان و قیام
وی تعالی باطلاع و استیلا و حفظ است و هر که مشرف و مطلع است بر کنه چیزی و مستولی است بران و حافظ است مر آنرا مهیمن است و جمع میکرد این معانی بر وجه اطلاق و کمال مگر وی را عز و جل و بنده را باید که
چون بشناسد که خدای تعالی مهیمن و رقیب است بر احوال ظاهر و باطن او مراقبت کند این معنی را در احوال خود و شرم دارد از وی که ناشایسته کند و مذهب قوم این را مراقبه گویند و تخلق باین اسم آنست که مراقب و محافظ
باشد بر دل خود و مشرف و مطلع بود بر احوال و اسرار وی و غالب و مستولی گردد بر راست و درست از احوال و اوصاف خود پس مهیمن گردد نظر بنفس خود و چون قیام نماید بحفظ احوال بندگان بر نهج سداد و
رشاد حفظ وی ازین صفت او فرو اتم باشد العزیز بمعنی غالب و قوی و بی مانند آید و برآنکه وصول باو بآسانی دست ندهد عزیز گویند و این صفات بر وجه تمام و کمال جز حضرت پروردگار را تعالی شانه ثابت
نباشد مگر آنکه وی تعالی از فیض عزت خود نصیبی بخشد قوله تعالی من کان یرید العزة فلله العزة ولرسوله وللمؤمنین و کسیکه شناخت که او ست تعالی عزیز عزت از وی خواهد و عزت جز در طاعت و خدمت وی
نجوید و هیچ مخلوقی بنظر عزت و جلال ننگرد مگر کسی را که وی عزت بخشیده و عزیز گردانیده بیت عزیزی و خواری تو بخشی و بس عزیز تو خواری نه بیند ز کس و وجه تخلق آنکه بر نفس و هوای خود غالب بود و قوت
و صولت وی بر نفس و شیطان سخت بود و آبروی خود را بطمع و سؤال و مذلت بر در اهل دنیا نریزد و اظهار احتیاج بغیر وی تعالی نکند و در علم و عمل عدیم المثل و صعب الوصول گردد چنانکه کسی برفعت
کنه حال وی راه نبود الجبار جبر شکسته بستن و نیکو کردن حال کسی را و بزور و غلبه بر کاری داشتن کسی را و بمعنی علو و ارتفاع نیز آید نخله جبارة میگویند درخت خرما را که از بلندی دست بآن نرسد
و جبار مبالغه در جبر است و تمامهٔ این معنی ثابت است مر ذات پاک خداوند تعالی را بحقیقت و کمال منحصر است در وی او ست جبر کنندهٔ شکستها و بصلاح آرنده و نیکو گردانندهٔ کار خراب و ورکار
از او جمیع موجودات در تحت غلبه و فرمان مشیت او نیند و هیچکس را مجال خلاف وی نیست و بنده باید که همیشه در حضرت جبار تعالی شانه شکسته دل و نیازمند و ملتجی بجناب وی باشد تا شکستگی او را
بندی حاصل شود و حال وی رو بصلاح آرد و دائم در اوامر و احکام تشریعی و ادای امتثال و استسلام نماید و از حول و قوت خود متبری باشد و تدبیر و اختیار ترک کند تا بصفت عبادت و عبودیت
متصف گردد و وجه تخلق باین اسم آنست که نقائص نفس خود را بتحصیل کمال و استکمال فضایل جبر نماید و در مقام اصلاح بوده ساحت حال را از فساد پاک گرداند و بر نفس سرکش مسلط و غالب بوده او را بملازمت تقوی
و مواظبت طاعات عامل گرداند و بهمین قیاس نسبت تخلق جبار با کسور و مصالح احوال و دستگیر شکستگان باشد و در اجرای امور شریعت با مر معروف و نهی منکر غالب و مسلط بوده و جبر کنند همت بلند
دارد المتکبر تکبر و استکبار بزرگی نمودن و گردن کشی کردن و کبریا بزرگی و مراد مبالغه و کمال در کبریا است و هیچکس مستحق کبریا و لائق آن جز وی تعالی نیست و کبیر علی الاطلاق او است و هر که کبریائی حق را
و علو قدر او را شناسد باید که دل مستغرق کبریای او گرداند و طریق تواضع و تذلل لازم گیرد و گردن در بندگی وی نرم گرداند و در اوامر و احکام سر بار ننهد و تخلق باین اسم آنست که همه چیز را جز
وصول بجناب قدس وی تعالی و آنچه اسباب وصول است از شهوات دنیا بلکه مستلذات آخرت را نیز خورد و حقیر داند و بدنیا و اهل دنیا و زخارف و شهوات آن سر فرو نیارد و قدمی نهد از
جهت علو شان انسانیت و رفعت مکان دین نه از جهت تعظیم نفس و تکبر ذات خود الخالق البارئ المصور این سه اسم در افادهٔ معنی پیدا کردن و آفریدن و اختراع نمودن یکی اند اما هر یک
معنی خاص دارد خلق بمعنی اندازه کردن است پیش از پیدا آوردن و برء بمعنی ایجاد و پیدا کردن و تصویر بمعنی صورت کردن و هیئات بخشیدن و هر چه از عدم بوجود می آید محتاج است اولا باندازه کردن پس از آن بخلق



بعد وی صورت دادن بر مثال بناء که نخست اندازه میکند و بعد از آن بوجود می آرد و بعد از آن صورت میکند اگرچه پیدا کردن حق سبحانه هر سه معا بوجود می آید ولیکن رتبهٔ یکی مقدم از دیگریست و هرچه از عالم
علوی و سفلی از عرش تا ثری پیدا شده و پیدا خواهد شد در ملک و ملکوت ظهور یافته و خواهد یافت همه خلق و تقدیر و ایجاد و تصویر او است و آفریدگار همه عالم او است تعالی شانه که بترتیب محکم و صورت بدیعه
با از غایت حکم و مصالح در ایجاد و وضع ترتیب خلق فرموده فتبارک الله احسن الخالقین و بنده را باید که بهر آفریده که نظر کند از آفریدگار او یاد آرد و بهر صورت که نگرد مصور او را مشاهده کند و دائم در تذکر و استحضار
و نظر و اعتبار باشد و تخلق عبد باین اسما بر سبیل مجاز بود چه خالق همه اشیا پروردگار تعالی است مگر آنکه آدمی را کسبی و مباشرتی در افعال خود هست که بدان کسب کمالات و اکتساب طاعات و تحصیل امور
علمیه و جسمانیات و روحانیات در ذات خود کند و بتوجه و حضور متعرض نفحات الهیه گردد و بعضی گفته اند که تخلق بنده باین اسما آنست که وقتی که از ادلی و ظائف عبادت پردازد کسبی و کاری کند که
بدان وجه معیشتی برای خود پیدا کند خصوصا کسبی و کاری که اثر آن بعد از موت وی باقی ماند و فیض بمردم برسد الغفار مغفرت و غفران آمرزیدن و خدای تعالی آمرزندهٔ گناهان بندگان است و غفار
مبالغه است در غافر و غفور از ان بمبالغه تر است چنانکه در شرح آن بیاید و غفر بمعنی پوشیدن نیز آمده و وی سبحانه پوشنده گناهان است در دنیا و آخرت و نیز ستار قبیح و مظهر جمیل است و ذنوب
و قبائح است و از جملهٔ ستر وی تعالی بر بنده آنست که قبائح ظاهر بدن او که در چشم قبیح نماید مثل آنچه در شکم است در باطن وی بجمال ظاهر پوشیده و خواطر مذمومه و ارادت قبیحه که در دل او است از
علم خلق پنهان داشته تا هیچکس را بر سر او اطلاع نباشد نعوذ بالله اگر آنچه در دل آدمیست از وساوس و خطرات و ارادات قبیحه بر خلق ظاهر شدی دوست ترین خلق نزد وی دشمن ترین ایشان
بودی بوی و او همه در دشمنی و هلاک او کوشیدندی و آنچه گفته شد معنی غفار و ستار یکی اند ولیکن درین روایت ستار مذکور نیست و احتیاج به بیان فرق درین دو اسم نه و اگر مذکور بودی غفار را بر مغفرت
ذنوب حمل کرده میشد و ستار را بر ستر عیوب چنانکه در بعضی ادعیه آمده که یا غفار الذنوب و یا ستار العیوب و بنده چون داند که وی سبحانه غفار الذنوب است از مغفرت و رحمت وی ناامید نباشد
و دست رد بر سینهٔ مجرم نزند و چون دانست که ستار العیوب است از شکرانهٔ این نعمت غافل و فارغ نباشد ولیکن باید که بدان مغرور نگردد و از توبه و انابت غافل نباشد و تاخیر در ان جایز ندارد
که بر عمر اعتمادی نیست بیت لطف حق گرچه مواساها کند لیک چون از حد بشد رسوا کند نسال الله العافیة و وجه تخلق باین اسم ظاهر است که از جرائم مردم درگذرد و عیبهای ایشان را بپوشد القهار
قهر غلبه کردن و چیره شدن بر کسی و وی تعالی غالب است که شکننده است پشت جباران و متکبران را و خوار گردانیده و هلاک کرده است ایشان را و تمامهٔ مخلوقات در تحت صولت قهر وی مقهور و مغلوب اند
و عاجز و خوار اند در قبضهٔ قدرت و عظمت وی حیران و سرگردان اند و ندای قهر و جلال وی لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و هر که شناخت قهاریت او را از مکر و قهر ناگهانی او ترسان و لرزان باشد و از نهایت خوف
التجی بجناب لطف و کرم وی گردد و قهار از بندگان آنست که بسطوت سلطان عزت و قهرمان جلال بر اعدای دین از جن و انس و شیاطین غالب و چیره باشد و مداخل ایشان بر روی وقت و حال خود بربندد
تا از طریق حق بیرون نیارند و از سلوک آن مانع نیایند و اعدای عدو وی نفس است که میان دو پهلوی او است که بنورانیت قلب مسخر و مطیعش باشد و بطاعت و بندگی آرام گیرد و خلق را بضرب و زجر و قتل
بترک حدود شرع و نفس را بترک آداب و سنن و اشتغال بما لا یعنی و بیهوده تادیب و سیاست نماید و از جملهٔ قهاران مردانند که هر که با ایشان بمعارضت و مقاومت بر آید مقهور و مغلوب گردد و مبتلا
بفتوحات مکیه هر یک از آیات قرآن را نسبت بیکی از اولیا میکند و میگوید آیت شیخ محی الدین عبد القادر این است و هو القاهر فوق عباده الوهاب وهب و هبه بخشیدن و عطا کردن موهبت بخشش و وی عطا
و هم نوال کثیر الهبة و دائم العطا است که بخشش او را پایان نیست و فیض او را انقطاع نی و هبهٔ حقیقی عطیه ایست که خالی باشد از غرض و عوض چه معطی بغرض و عوض که در برابر اعطا چیزی می ستاند در حقیقت واهب نیست
بلکه بایع است پس وهاب بمعنی جواد آمده و اسم جواد درین روایت نیست و جود و هبه در حقیقت منحصر است در ذات مقدس باری تعالی او است که می بخشد هر محتاج را هرچه احتیاج دارد و بیشتر از ان و زیاده بر ان
بی غرض و بی عوض درین جهان و در ان جهان موافق حکمت و صلاح کار بنده و چون شناخت که وهاب مطلق او ست تعالی همه از وی خواهد و از وی امید دارد و از غیر وی طمع ببرد و روی بغیر نیارد و توقع
نداد و خواهش هرچند دشوار بود بلکه محال نماید در طلب آن حیا ندارد و دعا این بندهٔ مسکین کاتب حروف در ابتدای حال التعطش که مشوب بنادانی و ناعاقبت اندیشی بود این بود که رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد
من بعدی اگرچه عموم و اطلاق این دعا از محالات نماید ولیکن نظر بخصوصیت حال و ملاحظهٔ استعداد بنوعی از تاویل استجابت پذیر است ان شاء الله تعالی و اما تخلق باین اسم آنست که بذل کند هر چیز که در دست
او است اگرچه جان وی باشد در راه حق بی ملاحظهٔ حظ عاجل و ثواب آجل و بی طلب حسن صیت اگرچه چند حقیقت وهب و جود از آدمی زاد نیاید که ممکن نبود تا فعل بنده وی را اولی از ترک نگردد و عوض و غایت در نظر نباشد
اقدام بر این نکند و اکمل افراد انسان در هبه و جود سید البشر است صلی الله علیه و سلم که چندان عطا نمود و انعام کرد باذن خدا که غرض و عوض را در ان مدخل نباشد بلکه بمحض امتثال امر الهی تعالی و تقدس و همچنین
همهٔ انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین الرزاق روزی رساننده خلق را از آدمیان و پریان و سباع و بهایم و سایر حیوانات چنانکه مناسب حال و موافق حکمت باشد و رزق دو قسم است
محسوس و معقول محسوس ابدان راست و معقول ارواح را و نیز رزق مضمون است که لطف باری تعالی بضمانت آن ایستاده و این شامل است تمامه جانداران را که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و
رزق موعود که برای متقیان بی تعب و مشقت از آنجا که گمان ندارند وعده کرده است که من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و رزق مقسوم که آنچه قسمت کرده اند میرسد خواه رزق مضمون باشد
خواه رزق موعود و چون بنده شناخت که رزاق رزق او است انتظار رزق خود از وی نبود و توقع از غیر وی ندارد کار خود را بوی گذارد و توکل بر وی کند و چون دانست که روزی متعدد است از جهت او
دل تنگ نگرداند و گله و شکایت از خلق نکند و تخلق باین اسم آنست که دست خود را خزانهٔ ارزاق و بطن و زبان را خزانهٔ ارزاق قلوب گرداند و واسطه باشد میان پروردگار تعالی و بندگان او در ایصال ارزاق جسمانیه و
روحانیه بانفاق و تعلیم و ارشاد و وجه تخلق نیز از وجوه تخلق است که با اهل و عیال و هر که در مؤنت او است معیشت بگشاید و نفقه بر ایشان تنگ نگرداند و در وقت رسیدن مهمان روی ترش نکند که روزی
خود بر خوان تو میخورد بیت میزبانست ز مهمان داشت باید بهتر آنکه میخورد بر خوان انعام تو نان خویشتن الفتاح فتح گشادن و بمعنی حکم کردن نیز آمده است و تعالی شانه گشاینده درهای رحمت بر اصناف
بریت و حاکم علی الاطلاق میان خلائق و گشایش همه کارها از و است و فصل همه خصومتها از و در دنیا بواسطهٔ اسباب و در آخرت بی واسطه و بی حجاب و فتح بمعنی نصر نیز آید چنانکه اذا جاء نصر الله و الفتح
و انا فتحنا لک فتحا مبینا و بتحقیق گشاده است ابواب فضل و کرامت خود را بر انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و حکم و فصل کرده است میان ایشان و کفار و نصرت داده است

ایشان را و تابعان ایشان را بر اعدای دین چنانکه ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون و وی تعالی کشاده است بر دلهای مومنان درهای معرفت و کشاینده است
درهای مغفرت و یاری دهنده درماندگان و غمگسار غمزدگان اوست و بالجمله فتاح اسم جامع است مر فتح ابواب خیرات و افاضه انواع برکات را و چون بنده دانست که اوست تعالی فتاح باید که فتح شنید ببردگی
وی باید فتح و نصر و انتظار حصول افضال بی ملال و استعمال با تسلیم و سکون تحت جریان حکم بیت همه درها بکل بر خود فرو بند در او گیر دایم دل در وبند و تخلق آن است که سعی کند که در بروی طالب
خیر از مال و علم بکشاید و فصل خصومت میان مردم بکند و مظلومان و درماندگان را نصرت دهد العلیم مبالغه عالم است و وی تعالی عالم است با آشکارا و نهان و بخطرات دل و آنچه هنوز در دل
خطور نکرده و علم وی محیط است بکلیات و جزئیات ظواهر اشیا و بواطن آن و کنه حقایق آن و غیر متناهی است معلومات وی و چون دانسته شد که وی تعالی عالم است بظواهر و سرایر ظاهر و باطن از غیر هم
نشاید و نباید پاک باید کرد و ملاحظه علم خالق را بر علم مخلوق مقدم باید داشت و حظ عبد ازین اسم آنست که تحصیل علوم دینیه و تکمیل آن و حقایق و معارف که سبب تکمیل نفس و باعث بر عبادت گردد
و موجب صلاح حال ظاهر و باطن شود که علم نافع عبارت از آن است بدعا و مذارب زدنی علما مشغول و مشغوف باشد القابض الباسط قبض گرفتگی و تنگی و بسط فراخی و گسترانیدن ضد یکدیگرند و وی
تعالی تنگ میکند رزق را بر هر که میخواهد و فراخ می‌کرداند بر هر که میخواهد رزق حسی باشد یا معنوی و قبض میکند ارواح را از اشباح نزد اماتت و بسط میکند ارواح را در آن نزد احیا یا قبض میکند در نوم و بسط
میکند در استیقاظ یا تنگ میکرداند دلها را بحزن و ملالت بتجلی صفات قهریه جلالیه و فراخ میکند بفرح و مسرت بظهور صفات لطیفه جمالیه و گفته‌اند که قبض میکند صدقات را از اغنیا و بسط میکند آنرا بفقرا
و این قوم را در معنی قبض و بسط و آداب آنها کلامیست که در شرح فتوح الغیب آنرا بتفصیل از کلام بعضی مشائخ عظام نقل کرده شده است و چون بنده دانست که قابض و باسط اوست تعالی شانه بر
قبض صبر میکند و امیدوار می‌باشد و بر بسط شکر میورزد و ترسکار می‌باشد و هر جا قبض و بسط می‌بیند از آنجا میبیند و امام غزالی گفته که قابض و باسط از بندگان آن است که قبض میکند دلهای بندگان را بتخویف و انذار
بجلال خدا و کبریائی او بعنوان غضب و بلای او و بسط میکند به بشارت دادن بلطف و عطای او بصنوف آلا و نعمای او و یا قبض میکند و تنگی می‌آرد و بخل میورزد در حقایق اسرار الهیه از غیر اهل آن و افاضت و نشر
میکند باهل انتهی و بعضی گفته‌اند که تخلق باین دو اسم آن است که با نفس به فرمائی و باهر که در تحت ضبط و سیاست اوست باین دو صفت معامله میکند تا ترتیب بکمال باشد هر گاه بسیار ملالت
و سآمت بدیشان رسد ببسط و رفع کند و هر گاه بسیار جرأت کنند و دلیر شوند بقبض ضبط آن نماید و گفته‌اند که سیاست نفس اگر بر طاعت دهند گی آرام دارد از حد تجاوز نباید کرد تا پژمرده و ملول
کار نکند که طاعت با انبساط و نشاط بقبول نزدیکتر است اما اگر در پی هوا و هوس رود و متابعت شیطان کند تدبیر بسیاست بلیغ نماید بیت گر کنی یک آرزوی خود تمام در تو صد ابلیس زاید والسلام
الخافض الرافع خفض فرود داشتن و رفع بر داشتن فرود می‌آرد کافران را به بدبختی و بر میدارد مومنان را به نیک بختی و بر میدارد دوستان را نیز و یک گردانیدن و فرود می‌آرد دشمنان را به دور گردانیدن
و فرود می‌آرد کسی را که میخواهد باسفل سافلین طبیعت و بر میدارد بعضی را باعلی علیین محبت و فرود می‌آرد یکی را بدرکات جحیم و بر میدارد دیگری را بجنات نعیم و این دو صفت [illegible] را مراتب و درجات
بسیار است و بنده چون شناخت که وی تعالی خافض و رافع است باید که پناه بوی برد از فرودی مرتبه و مجاورت اشقیا و در خواهد بلندی درجه و مصاحبت سعدا را در هر دو جهان و تخلق باین دو اسم
آنست که پست گرداند باطل را و بالا کند حق را و خفض کند اعدای دین را و دشمنی دارد با ایشان و رفع کند دوستان حق را و دوستی آرد با ایشان که افضل الاعمال الحب لله والبغض لله است و مرتبه نفس را
که اعدا الاعادیست خفض کند و مقام دل و روح را رفع کند و مرتبه برادران دینی و مشائخ اهل یقین را بلند و بالا بیند و مقام خود را از همه پست و اندو خود را نه بیند و اگر بیند دون و ناکس بیند بیت هنرمند
اگر سراپا و سره دید ز خود عیب و ز بیگانه هنر دید حکیمانی که دور اندیش بودند دوای خلق و درد خویش بودند المعز المذل اعزاز عزیز گردانیدن اذلال خوار کردن عز میکرداند آنرا که میخواهد در دنیا بتوفیق
طاعت و هدایت و حمایت از طریق معصیت و ضلالت و در عقبی بعلو مرتبت و نعیم جنت و رویت ذات پاک خود و خوار میکرداند کسی را که میخواهد باضداد این صفات امام غزالی گفته اوست که میدهد ملک را
بهر که خواهد و میکشد ملک را از هر که خواهد و عز دائم و ملک حقیقی در خلاص از ذل حاجت و اسیری نفس و غلبه شهوت و سمت جهل است پس کسی که برداشته شد حجاب از دل وی مشاهده کرد جمال حضرت
عزت را و روزی کرده شده او را ملک قناعت و بی نیازمندی از خلق و مدد کرده شد بقوت و تائید و غالب شد بر صفات نفس پس بتحقیق عزت داد او را و داد او را ملک در دنیا و کسیکه در آرد چشم او را
بسوی خلق محتاج گرداند او را با ایشان و مسلط گردانید بروی حرص و محروم گردانید از قناعت و مغرور گردانید بغفلت و استدراج و ماند در تاریکی جهل بتحقیق خوار کرد او را و کشید از وی ملک انتهی این اعزاز و اذلال
حقیقی را بر حاقبت کرد امام ذکر کرده و اعزاز و اذلال حسی جسمانی نیز از صفات و افعال او عز و علا است چنانکه قوت و کمال و جاه و جلال و مال و منال و شرف نسب و تظاهر باتباع و انصار و اضداد آن
اگر ظاهر گردد نفع و ضر آن در دین و باقی ماند اثر آن در اهل دین و بنده چون دانست معز و مذل اوست تعالی عزت دنیا و آخرت از وی خواهد و از خواری و مذلت پناه بدرگاه عزت وی دارد و بداند
که عزت در طاعت است و خواری در معصیت و بحرص و طمع و شهوت نفس خود را خوار نکرداند حکایت آورده اند که دو کودک بازی میکردند یکی نان خشک داشت و دیگری نان خورش آن
کودک باین کودک دیگر گفت مرا هم نان خورش بده گفت بیا سگ من باش تا ترا نان خورش دهم آن کودک راضی شد ریسمان در گردن او کرد و میکشید فتح موصلی دید فرمود اگر این کودک بنان خشک
قناعت کردی سگ یار خود نگشتی بیت بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلق که بار محنت خود به که بار منت خلق و تخلق آن است که عزیز دارد آنرا که خدای تعالی عزیز گردانیده بعلم و معرفت و
مخالفت هوا و طوبیت و خوار دارد آنرا که خوار گردانیده بکفر و ضلالت و مخالطت و موافقت نفس و جهالت و شهوات السمیع البصیر این دو صفت است مر حق تعالی را که منکشف میکردند بها
مسموعات و مبصرات انکشاف تام بی احتیاج بآلت و حاسه و وی تعالی شنواست نه بگوش و بیناست نه بچشم و این اکمل است زیرا که جوارح و آلات محل تغیر و آفات اند و دور و نزدیک نزد وی
برابر است و شنیدن و دیدن چیزی او را از شنیدن و دیدن چیزی دیگر مانع و مزاحم نیست و اثبات این دو صفت محل حذر از تشبیه است و چون ثابت شده است تنزیه وی تعالی از صفات
چشم ثابت شد تنزیه وی از آن و قرآن مجید ناطق است بثبوت این دو صفت و تاویل آن بعلم خلاف حق ظاهر است و هر که دانست که حق تعالی سمیع و بصیر است تکلم نمیکند مگر بآنچه راضی است
وی تعالی از آن و هر چه گوید با دب گوید و از غیبت و بهتان و لاف و گزاف و مدح نفس و لعن و طعن پرهیز دو نه بیند و نه شنود مگر بکلام خدا و رسول خدا و تابعان او و آنچه راضی است حق تعالی بدان

بنظر اهرام و دفاز کردن چشم بر عبرت دنیا و زینت آن پرهیز د و نظر کند بصنائع و بدائع الهی و عبرت گیرد از آن و لازم گیرد دوام مراقبه و مطالعهٔ نفس محاسبه و اشارت بلی السمیع و بلی البصیر هم برین است الحکم
بمعنی حاکم است و وی تعالی حاکم علی الاطلاق است بحکم تشریعی و اوامر و نواهی و حکم کننده است میان خلائق برفع قاعدهٔ ظلم و دفع طریقهٔ جفا و انصاف ستانندهٔ مظلومان است از ظالمان و در روز جزا
و حکم کنندهٔ شقاوت و سعادت بر بندگان و در قاموس گفته است که حکم بمعنی قضا است و امام غزالی گفته که از حکم منشعب میشود قضا و قدر پس تدبیر وی تعالی اصل وضع اسباب را حکم است
که عبارت از امر است و کلمح بالبصر است و خلق اسباب کلیه مانند زمین و آسمان و کواکب قضا است و ترتیب مسببات بر اسباب لحظه بلحظه تقدیر او است و این را بیانی است که امام در شرح
اسمای حسنی گفته و مجملا از آن در شرح آورده ایم و چون وی تعالی حاکم است باید که بنده استسلام کند حکم او را و انقیاد آرد مر او را و راضی باشد بقضای او و ابرای ذمه خود کند از حقوق و از خصومات
خلق پر حذر باشد و اگر کسی را با او خصومتی افتد انصاف نگاه دارد تا در زمرهٔ ظالمان محشور نگردد و در روزی که وی تعالی حکم کند در سوا نشود و از سابقهٔ حکم ازلی هراسان و اندوهگین باشد و تخلق او است
که در رفع خصومت و حکومت عدالت نماید و انصاف ورزد و بر نفس خود حاکم باشد بمجاهدات و ریاضات و تقدیر سیاسات که مقتضی بصلاح دنیا و دین است العدل عدل در اصل بمعنی داد دهنده است
و عدل ضد ظلم و جور است و بمعنی استقامت و اعتدال و برابر کردن چیزی را بچیزی نیز می آید و وی تعالی منزه است از جور و ظلم چه ظلم تصرف در ملک غیر است و کل عالم ملک او است و همه افعال حق
مستقیم و معتدل است و متضمن حکم و مصالح لاتعد و لاتحصی چنانکه باید و شاید همچنانست قوله تعالی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت و وی تعالی با هر یکی معامله برابر عمل وی کند و نیز او را
محبت و نعمت کرامت کند و این از عدل باشد و گاهی عفو کند بلکه سیئات بحسنات مبدل گرداند و این فضل او است و چون بنده دانست که حاکم مطلق او است و همه بقضا و قدر او است و در همه افعال او حکمتها است
باید که در افعال او و تدبیر حکمت او اعتراض نکند بلکه همه حق و عدل داند و تخلق آنکه در مردم عدالت ورزد خصوصا در آنکه رعیت او است و در مملکت وجود او است شهوت و غضب را تحت سیاست
عقل و دین اسیر گرداند و افعال وی بر حد استقامت و توسط و اعتدال بود بیت سعدیا راست روان گوی سعادت بردند راستی کن که بمنزل نرود کج رفتار اللطیف لطف نرمی و نازکی در کار
و کرد و نیکی کردن بکسی و لطف خدا به بنده توفیق طاعت و عصمت از معصیت است و از جملهٔ لطف او به بندگان اعطای وی است فوق کفایت و تکلیف او دون طاقت و رسانیدن بسعادت
ابدی بسعی خفیف در مدت قصیر که عمر است بلکه در یکساعت چنانکه کسی که ایمان آورد و گاهی مشقت مجاهدت و کلفت ریاضت بلطف و نرمی آسان میگرداند و اگر خواهد بی زحمت ریاضت و مجاهدت
بمنزل مقصود میرساند و بقرب و قبول درگاه خود مخصوص و مشرف میگرداند و لطف را العلیم بدقائق مصالح و خفیات امور و رسانیدن آن بمستصلح بر سبیل رفق و نرمی نیز تفسیر کرده اند و این
هر دو امر یعنی احاطهٔ حق سبحانه بدقایق و خفایا و رفق در افعال و لطف وی در آن از احاطهٔ حصر و حیطهٔ بیان بیرون است و تنبیه کرده است امام غزالی در بعضی امثلهٔ آن و گفته چنانکه لطف او در خلق
جنین تا آخر عمر و رسانیدن غذا بچه در شکم و چه در حالت رضاع و بعد از آن در اخراج شیر صافی شیرین از میان خون و سرگین و بر آوردن جواهر نفیس از میان احجار و بیرون آوردن عسل از مگس و ابریشم
از کرم و در از صدف و عجیبتر از همه پیدا کردن آدمی که مستودع معرفت و حامل امانت و مشاهد ملکوت سموات و ارض و عارف ذات است و صفات او است و امثال این بیرون از حد حصر و احصا است
و هر که دانست که وی تعالی لطیف است و عالم بمکنونات ضمائر است و موصل جلائل نعم باید که ظاهر و باطن را از مکر و تلبیس و ترک ادب و اخلاق ذمیمه نگاه دارد و شکر نعمت وی گوید و توفیق خیر و
طاعت از وی جوید و بتقصیر خود معترف آید و تائب و معتذر گردد و تخلق آنست که به بندگان خدا لطف ورزد و نرمی کند چه در آفاق حسیه دنیویه و چه در منافع روحانیه دینیه و دعوت الی الله و
ارشاد بطریق حق برفق و لطف و حکمت و موعظهٔ حسنه و علم حقایق و فهم دقایق پوشیده با رفق و سهولت و نرمی بخلایق برساند و افادت نماید الخبیر خبر آگاهی خبیر آگاه و دانا و نیست هیچ چیز
در ملک و ملکوت و متحرک و ساکن نمیشود در زمین و آسمان و ذره مضطرب و مطمئن نمیگردد و در کون و مکان نفسی نمیزند مگر آنکه نزد او است تعالی شانه از آن خبر و باین معنی خبیر راجع بمعنی علیم گردد
مگر آنکه خبیر مخصوص باخبار دارند و بمعنی عالم باخبار گویند امام غزالی گفته که خبیر بمعنی علیم است لیکن علم چون اضافت کرده شود بخفایای باطنه خبرت گویند و صاحب آنرا خبیر نامند انتهی و گاهی خبیر
بمعنی مخبر نیز دارند یعنی خبر دهنده از مکنون علم خود و وی تعالی خبر دهنده است از گذشته و آینده بکلام خود و باین معنی راجع بصفت کلام گردد و خبرت و اختبار بمعنی آزمودن نیز آید و وی تعالی آزماینده است
بندگان را با امر و نهی و تکلیف شرعیه چنانکه فرموده لیبلوکم ایکم احسن عملا و بنده چون دانست که حق تعالی خبیر است مراقبهٔ علم او را از دست ندهد و تصدیق نماید انبیا را در آنچه خبر داده اند و امر و نهی را بجا
آرد و تخلق آنکه بکارهای دین دانا و باریک بین باشد و از آنچه در عالم قلب و قالب او میرود خداوند بصیرت و خبردار باشد و از مکاید نفس و مکر و خدائی آن پر حذر بود و خبر دهنده باشد مردم را از آن
و منبه و داعی ایشان بود بطریق نجات از آن و آزماینده بود ایشانرا بدان الحلیم حلم آهستگی و بردباری و حلیم آنکه او را خشم از جای نبرد و باعث بر استعجال عقوبت بنده و مسارعت انتقام نگردد
با وجود اقتدار اگر بتوبه تدارک کند عفو فرماید و اگر خواهد بی توبه نیز رحمت کند حلیم علی الاطلاق حق سبحانه است و بنده گاهی استعجال نمی کند در عقوبت و لیکن بعزم آن مهیا شده و کینه نگاه میدارد تا نزد
فرصت کینه را می کشد و وی سبحانه خود را بانتقام نیز وصف کرده است پس حق عبد آنست که از انتقام وی خائف باشد و از جهت حلم وی امیدوار عفو باشد که چون در حال حلم کرده است در مآل نیز مغفرت کند
و باید که این چنین خدائی را که با وجود کمال قدرت بر عقوبت انتقام نمیگیرد و عفو میکند و نعمت که داده است باز نمی ستاند شکر گوید و شرم دارد که در نظر چنین کریمی بیفرمانی کند و تخلق آنست که بدی را پسندی که بیند
از جا نرود و تمکین و وقار ورزد و بعقوبت زیردستان تعجیل ننماید و صفح و عفو شیمهٔ خود سازد و مکر و اجرای حد و شریعت العظیم العظم و العظمة بزرگ شدن و عظمت گاهی در اجسام که مدرکات ابصار اند
اطلاق باید و گویند که این جسم عظیم است و آن جسم عظیم تر از وست وقتی امتداد و مساحت وی در طول و عرض و عمق آن بیشتر از این باشد باز این دو قسم است یکی آنکه پر میکند چشم را و محیط میگردد باصره
بهان چنانکه فیل و امثال آن و یکی دیگر است که محیط نمی گردد بصر باطراف وی چنانکه زمین و آسمان و این اعظم است از اول و گاهی در مدرکات بصائر استعمال کنند و آنها نیز اقسام اند قسمی است که محیط
میشود با دراک کنه حقیقت آن عقل و قسمی است که قاصر است از آن اکثر عقول با بعضی و قسمی است که متصور نیست ادراک عقل و احاطهٔ وی بکنه حقیقت آن و عظیم مطلق او است که عظیم تر از همه است و متجاوز است از حد عقول
و بیرون از حوصلهٔ ادراک که هیچ عقلی بکنه ذات و صفات وی نرسد و آن ذات حق است تعالی و تقدس و کسیکه شناخت عظمت حق را مستحقر و خوار داند نفس خود را در جنب عظمت او و اقبال کند بامتثال اوامر و نواهی و احکام وی تعالی

شانه و عظیم بر بنده و بنده را باید که از عظمت و جلال حق چنان و چندان در دل فرود آورد که هیچکس و هیچ چیز را در جنب وجود وی سبحانه هستی نماند و تخلق آنست که همت بلند دارد و از برای دنیای دون سر فرو نیارد
کونین را در جنب عظمت الهی در نظر همت وی جای نماند و تحصیل کند از کمالات و صفات شریفه آنچه عظیم گردد بوی تا قدر وی تا مرتبه رسد که اکثر عقول کنه قدر وی نرسند و در حدیث وارد شده است که عالم
که تعلیم میکند مر و مانرا خیر نام کرده میشود او را در ملکوت عظیم و عظیم از بندگان انبیا و علما اند که چون عاقل صفات ایشان تصور کند پر شود عقل وی بهیبت و عظمت و اعظم مخلوقات سید المرسلین محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم است که عظیمتر از وی مخلوقی بوجود نیامده و در عالم اجسام عظیمتر از عرش آفریده نشده و در عالم معانی از روح انسانی که آن نیز راجع بعظمت روح محمدیست صلی الله علیه و سلم الغفور بمعنی غفار است
و هر دو صیغه برای مبالغه و غفور مبالغه تر از غفار است یعنی غفار بسیار بخشاینده که مغفرت از وی بسیار بوجود آید و گناهان بسیار بخشد و غفور آنکه بخشش وی تمام و کامل باشد و گناهان عظیم بخشد و مغفرت او تا غایت
مراتب و درجات رسد بعضی گفته اند که غفور آنست که چون از بنده نوعی از گناهان بخشید همه بندگان آن نوع گناهان را بخشد و چون غفر بمعنی پوشیدنست غافر آنکه پوشد گناهان را در دیوان اعمال بندگان که
آنجا از ضمیر فرشتگان نیز محو و پوشیده کرد اند تا ذلت آن مستور ماند بلکه بر گناهکار نیز فراموش میگرداند تا از خجالت و شرمساری در پرده تستر نماند بیت سر خجالت درویش زلن بود در پیش که گر گناه ببخشند شرمساری هست
و وجه تخلق در اسم غفار مذکور شد الشکور شکر سپاس داشتن و ثنا گفتن منعم را بسبب نعمت و این معنی شکر گفتن بنده است مر خدا را و شکر را اسناد بخدای تعالی نیز کنند و شاکر و شکور نام وی تعالی بود بمعنی
وی ثواب جزیل دهنده بر عمل قلیل و کدام ثواب جزیلتر و عظیمتر از ثواب آخرت است بر عمل در ایام معدوده دنیا و بعضی گفته اند معنی شکور ثنا گوینده بر بندگان مطیع شاکر و این معنی قریب تر است بمعنی شکر
و بعضی گفته اند که جزای شکر را شکر نام کرد اند بطریق مشاکلت و چون وی تعالی معطی ثواب جزیل است ثنا گوینده است بنده را بر طاعت وی و بنده را باید که در ثنا و شکر و طاعت وی تعالی بیفزاید و صدق
و اخلاص نماید و وجه تخلق آن است که شاکر بود مر خدا را نعمت وی و شاکر بود مر کسی را که احسان کند بوی بحق وساطت و مکافات کند و اگر مکافات از دستش نیاید دعا کند و اقلش این است که گوید جزاک الله خیرا
العلی علو بلندی و بلند شدن جای و بر بلندی بر آمدن و بر زبر چیزی شدن و آن دو قسم است حسی چنانچه جسمی بر زبر جسمی دیگر باشد و عقلی چنانکه رتبه چیزی فوق رتبه چیزی باشد و وی تعالی و تقدس بر
مرتبه بالاتر است از همه و هیچ رتبه فوق رتبه او نیست و همه مراتب پایان تر از مرتبه او است زیرا که سبب و علت فوق مسبب و معلول میباشد و وی تعالی سبب و علت جمیع مسببات و معلولات
و بذات وی منتهی میگردد مراتب علیت و فاعلیت پس هیچ چیزی فوق وی نباشد و وی فوق همه باشد و نیز موجودات منقسم اند بمیت و حی و حی منقسم است بچیزی که او را جز ادراک حسی نیست و آن بهیمه است
و چیزی که با وجود ادراک حسی ادراک عقلی نیز دارد و آنکه او را ادراک عقلی است منقسم است بچیزیکه معارض است در معلومات او شهوت و غضب و آن انسان است و چیزیکه سالم است ادراک او از معارضات
بلذات و آنکه سالم است یا ممکن است که مبتلی و ممزوج باشد بدان و لیکن سلامت نصیب وی شده و آن ملائکه اند و چیزی که محال است در حق او ابتلا و امتزاج بدان و آن حق سبحانه و تعالی است
پس وی در مرتبه فوق کل باشد که عالیه و کاملتر از آن رتبه نباشد و در فهم عوام که در رتبه بهائم اند جز علو حسی نیاید و خواص که متنبه شده اند با دراک بصائر علو معنوی را و مراتب آنرا بر فوق مراتب علو حسی
نهند و از اینجا معلوم شد معنی بودن وی سبحانه فوق العرش زیرا که عرش فوق جمیع اجسام است و موجودی که منزه است از تحدید و تقدیر بحد و اجسام و مقادیر آن فوق تمامه اجسام باشد در
مرتبه و تخصیص بعرش بجهت فوقیت او است از جمیع اجسام که چون فوق او شد فوق همه شد و علو بمعنی غلبه کردن بر کسی نیز آید و وی تعالی غالب است بر همه چنانکه فرموده والله غالب علی امره پس بنده
باید که قیاس عقل و ترتیب فکر را در کنه ذات و صفات او ره ندهد و چونی و چگونی از راه معرفت بردارد و بعجز معترف آید که کمال معرفت این است و خود را در جنب غلبه امر و حکم وی تعالی نیست و نابود
دارد و با متثال و تسلیم پیش آید و تخلق آنست که بذل مجهود در تحصیل علم و عمل چندان کند که از بنی نوع خود فایق گردد در کمالات و عالی گردد در مراتب بمقامات و لیکن علو مطلق ممکن نیست زیرا که فوق کل
درجات انبیا است با تفاوتی که در آنجا است و اعلی درجات که فوق آن درجه نیست درجه سید الانبیا صلی الله علیه و سلم است و اعلی مطلق خداست جل جلاله و تعالی شانه و نیز از وجوه تخلق آنست که نفس و هوا را
دست باشد و از صحبت اهل دنیا استعلا ورزد و همت بغیر از حق فرود نیارد و مشایخ گفته اند که هر که صادق گشت در توجه بدرگاه حق اهل آسمان و زمین را هیبت او در دل نشیند و همه از وی بترسند الکبیر
بزرگ و صاحب کبریا و کبریا عبارتست از کمال ذات و مراد بکمال کمال وجود است و کمال وجود وی تعالی راجع بدو چیز است یکی دوام وجود و چون مدت وجود آدمی دراز گردد گویند که وی کبیر السن است
و چون طویل الوجود کبیر شد پس دائم الوجود ازلی و ابدی اولی و آخری باشد که او را کبیر خوانند دوم آنکه وجود وی تبع وجود دیگری نیست که صادر است از وی هر موجود پس کبیر بمعنی کامل الذات تام الوجود باشد و
عظیم بمعنی کامل الصفات رفیع القدر عالی مرتبه بود و وجه تعلق و تخلق قریب باسم العلی است الحفیظ حفظ نگاه داشتن و نگاه دارنده هر که و هر چه در عالم است از آفت و ضیاع او است تعالی
شانه بابقا و صیانت چیزها که ضد و دشمن یکدیگر اند چنانکه عناصر را در موالید نگاه میدارد و بترکیب و مزاج و تعدیل قوای آن نگاه میدارد و حیوانات را به پیدا کردن آلات و جوارح و حدوث آنها چنانکه
شاخها و نابها و چنگلها و مخارج از آن چنانکه اسلحه و به پیدا کردن معرفت و هدایت بر استعمال کردن آن و استعمال آن و به پیدا کردن حواس که در رنگ جاسوسان اند که می آگاهند بقرب اعدا و
آفات چنانکه چشم و گوش و جز آن و همچنین در حفظ او ست تعالی هر ذره که در ملکوت آسمان و زمین است حتی گیاهی که از زمین میروید نگاه میدارد و لباب او را بالقشر و طراوت او را برطوبت
و بخارها که می رویند از وی و خار مر سلاح نبات است چنانکه شاخ و ناب و چنگل سلاح حیوان و باهر قطره از آب حافظی است که نگاه میدارد او را از آنکه مبدل بهوا گردد و در خبر آمده است که فرو نمی آید
قطره از باران مگر آنکه با وی فرشته است که نگاه میدارد آنرا تا میرسد بمستقر خود از زمین امام غزالی گفته که این حق است و مشاهده باطن ارباب بصائر بران دال است و ایشان ایمان می آرند بدان
ببصیرت نه بتقلید و ابواب حفظ الهی تعالی کثیر است لا یعد و لا یحصی و از جمله حفظ او ست القاء ایمان در مؤمنان و حفظ عقاید ایشان از زیغ و زلل و صیانت عقول ایشان در توحید باقامت
دلایل و براهین بر صدق دین و اقوای دلیل و برهان نور یقین است که در دل انداخته که کسب و اختیار بنده را در آن قطعا دخلی نیست بزرگی گفته است که شکر این نعمت چگونه گویم که با چندین اختلافات ادیان و مذاهب
که در عالم است اصلا محظور خاطر ما نیست و موجب اشکال و اختلال عقد ایمانی نه و نور ایمان در دل باقی و ثابت است یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی الایمان و حفظ بمعنی از بر داشتن چیزی که ضد آن
نسیان و فراموش کردنست نیز آید و باین معنی نیز اطلاق آن بر پروردگار تعالی صحیح است که همه اشیا محفوظ است در علم وی و ممکن نیست زوال آن از وی بسهو و نسیان نقل است که یکی از صلحا را مال بسیار

میراث رسید گفت الهی مرا بدین درهم محتاج آفریده اما محافظت این حضور قلب را تفرقه میرساند خداوندا تو حفیظی از برای من نگاه دار و هرچه بود همه را به درویشان داد پس هرگاه که او را بچیزی احتیاج می افتاد حق
تعالی آن را از غیب بوی میرسانید و چون بنده دانست که پروردگار را حفیظ است باید که از همه آفات و مخافات و از غلبهٔ نفس و هوا پناه بحفظ و حمایت او برد بیت هرکس بخدا پناه آرد او را ز بلا نگاه
دارد و تخلق آنست که حدود و احکام شرع را نگاه دارد و جوارح را از معاصی و دل را از فکر ما سوی و سر را از ملاحظهٔ اغیار محفوظ دارد و جمیع احوال را از خروج از حد استقامت و اعتدال حفظ نماید و فرو
ماندگان و عاجزان را دست گیرد و محافظت نماید و حافظ قرآن و حدیث گردد و معانی آنها را در دل نگاه دارد المقیت خالق اقوات و رسانندهٔ آن با بدان و قوت خورش آن چیزیست که بوی
برپا ایستد بدن انسان از اطعمه و اقامت خورش دادن و این قوت ابدان است و قوت ارواح معرفت و ایمان است و مقیت بمعنی توانا و نگاه دارنده و گواه و حاضر نیز آید قوله تعالی و کان الله
علی کل شیء مقیتا ای مطلعا قادرا پس وی جامع معنی علم و قدرت باشد پس بنده باید که قوت و قوت تن و جان از وی خواهد و بعلم وی اکتفا کند از سهل تستری پرسیدند ما القوت قال ذکر الحی الذی لا یموت
و بعضی این چنین حکایت کنند که از وی پرسیدند که قوت تو چیست گفت الله گفتند مقداری که از آن چاره نیست گفت از الله چاره نیست گفتند از چیزی میپرسیم که قوام جسدها بآنست گفت قوام جسدها بالله
اگر شما الله را می شناسید و تخلق آن است که گرسنگان را طعام دهد و غافلان را ارشاد کند و از احوال نفس خود مطلع باشد و بر اصلاح حال خود اقتدار نماید الحسیب کافی و بسنده و جمیع کارها و حاجات
بسند آمدن چیزی احسبنی الشیء ای کفانی یعنی بسنده شد مرا این چیز پس حسیب بمعنی محسب است و این وصفی است که متصور نیست ثبوت وی حقیقة مر غیر حق تعالی را زیرا که احتیاج بکفایت از
جهت وجود و دوام وجود و کمال وجود است و هیچ چیزی نیست که کافی باشد چیزی را مگر الله تعالی زیرا که باو است وجود اشیا و دوام وجود و کمال وجود آنها و اسبابی که آنها را دخل است در وجود اشیا و
کمال آن همه بخلق وی اند پس اوست حسیب مطلق و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی محاسب است چنانکه جلیس و ندیم بمعنی مجالس و منادم است و وی تعالی حساب میگیرد از خلایق روز قیامت و
میشمارد بر ایشان انفاس ایشان را در دنیا و آخرت و بعضی گفته اند که حسیب بمعنی شریف است از حسب بمعنی فضائل و مناقب شمردن و چون بنده دانست که وی تعالی کافیست باید که اکتفا
کند بوی و بحسن تدبیر وی توکل کند در جمیع امور بر وی و من یتوکل علی الله فهو حسبه و چون دانست که انفاس او را می شمرد و بران حساب خواهد کرد ضبط کند افعال خود را و نیک گرداند احوال خود را و چون
دانست که مراد او است شرف و کمال ظاهر کرد و بر وی خساست نفس و دنائت آن پس تکبر نکند بذات خود و عجب نیارد با فعال خود و تخلق آنست که سبب کفایت حاجات محتاجان گردد و با نفس خود
محاسبه کند پیش از آنکه حساب گرفته شود از وی و نفس خود را بمعرفت و طاعت شریف گرداند الجلیل الجلال والجلالة بزرگی و بزرگ قدر شدن و اوست تعالی جلیل مطلق جامع نعوت جلال و صفات
کمال امام غزالی گفته رحمة الله علیه کبیر راجع بکمال ذات است و جلیل بکمال صفات و عظیم بکمال ذات و صفات جمیعا منسوب بادراک بصیرت که محیط بآن نتوان شد انتهی و در اصطلاح قوم [illegible] ای
آثار صفات قهریه را جلال خوانند و ظهور آثار صفات لطفیه را جمال و جمیل نیز در اسمای الهی آمده اگرچه در روایت مذکور نیست و جمیل در اصل موضوع است مر صور ظاهرهٔ مدرکه ببصر را از آنچه بحسن و ملایمت
ملائم بصر و موافق آن باشد بعد از آن نقل کرده شد بصور باطنه که مدرک به بصیرت گردد چنانکه سیرت جمیل و خلق جمیل و جمیل مطلق او است تعالی چنانکه جلیل مطلق او است عز اسمه زیرا که هرچه که در عالم
حسنی و جمالی و کمالی و جلالی است پرتو از انوار ذات و آثار صفات او ست و چون بنده شناخت که جلیل بحق و جمیل مطلق اوست تعالی و تقدس تعظیم نکند مگر او را و دوست ندارد مگر او را و ببندگی قدر او و تعالی
انوار جلال و جمال و عظمت و کبریائی او جل جلاله و عظم شانه وجود مجازی خود را در زبان و گذارش آرد و نیست مطلق گردد تا هست مطلق ظهور کند چنانکه گوید شعر شرقی غربی اخرجنی عن وطنی اذا
تغیبت بدا و آن بدا غیبنی کم شدم در کم شدن دین منست نیستی در هستی آئین منست تو در وکم شو که تجرید این بود کم شدن کم کن که تفرید این بود و تخلق آنست که نفس خود را بصفات کمال موصوف
گرداند و صفات باطنهٔ خود را نیک گرداند و اخلاق ذمیمه را تهذیب کند تا جلیل و جمیل گردد و خدا و خلق همه دوست دارند الکریم بزرگ و عزیز گفته اند که چون کسی را وصف بکرم کرده همه صفات نیک را
اثبات کرده و گفته اند که کریم آنست که چون قادر گردد عفو کند و چون وعده کند وفا کند و چون عطا دهد پیش از امید دهد و هرگاه بوی التجا آرد او را ضائع نگذارد و از جمیع وسائل و شفعا بی نیاز گرداند و کریم بمعنی
اکرم نیز گفته اند چنانکه جلیل بمعنی مجل داشته اند و بمعنی جواد نیز آمده و تمامهٔ این معانی بر وجه کمال خاصهٔ ذات کریم متعال است نقل است که اعرابی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد که یا رسول الله
حساب ما روز قیامت که کند رسول فرمود که خدای تعالی بخودی خود حساب کند اعرابی را خوش آمد و تبسمی کرد پرسیدند که چرا تبسم کردی گفت کریم چون عیب بیند بپوشد و چون قادر شود عفو کند و بنده باید
که وظیفهٔ شکر کرم و اکرام و عفو و جود کند و دوستی این چنین کریمی در دل گیرد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل آن و تکلف کند در اتصاف بدان تا حاصل شود او را چیزی از آن یا همه آن بر آن وجه که لایق
بشان او است و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم همه متصف اند بدان اتم و اکمل از دیگران و سید الانبیا علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها از همه کاملتر و کریمتر و او است اکرم الاکرمین
بعد الله تعالی و تابعان او از اولیا و علما همه اهل کرم اند علی حسب درجاتهم و مراتبهم الرقیب فی الصحاح رقیب نگهبان و چشم دارنده و موکل و طیبی گفته رقیب حفیظ که مراقب باشد اشیا را و ملاحظه کند آنها را
پس غایب نگردد از وی مثقال ذره در زمین و نه در آسمان امام غزالی گفت رقیب علیم حفیظ پس کسی که مراعات کند چیزی را تا آنکه غافل نگردد و ملاحظه کند او را ملاحظهٔ لازم و دائم او را رقیب خوانند پس رجوع معنی رقابت
بعلم و حفظ باشد و لیکن باعتبار لزوم و دوام و سابق گذشت که مهیمن را تفسیر برقیب کرده اند لیکن اعتبار کرده اند در مفهوم وی مبالغه در رقابت و باین وجه فرق بود میان هر دو و وجه تعلق و تخلق ظاهر است آنکه بنده رقیب
خود باشد و خود را از عوارض نفسی و قلبی از مکر و تغلب نگاه دارد و دایم در نظر حق با ادب باشد و از ناشایستها پرهیز بود و بداند که وی تعالی رقیب و شاهد است در همه حال ظاهر و باطن و بداند که نفس و شیطان در کمین اند و
فرصت نگاه میدارند و باعث اند بر غفلت تا چون غافل گردد کار خود را بکنند و کین خود بکشند پس همیشه پرهیز بود و از ایشان هشیار بود از مکر و تلبیس ایشان و بر بندهٔ راههای آمد ایشان بعنی مراقبه اینست المجیب
اجابت جواب دادن و اجابت دعا کردن او است جواب دهنده مر کسی را که او را بخواند و اجابت کننده هر دعا او عطا کننده هر سوال را و او است اجابت کنندهٔ دعای مضطرین بزبان قال و حال بلکه اجابت
کرده است پیش از آنکه دعا کنند و داده است پیش از آنکه می طلبند و از جملهٔ اجابت او ست دعوت خلق و کفایت او حاجات ایشان را که تدبیر کرده است کار ایشان را
پیش از آنکه پیدا کند ایشان را به پیدا کردن اسباب از ارزاق و آلات در آسمان و زمین پس بنده را باید که اجابت کند دعوت حق را در امر و نهی و اجابت کند بندگان

اورا بانجاح مرام و برآمدن حاجات ایشان آن قدر که تواند و ممکن باشد و اگر عاجز باشد بلطف و سخن نرم و باجابت دعوت ایشان و قبول هدیهٔ ایشان چنانکه رسول خدا میکرد صلی الله علیه وسلم الواسع
سعت فراخی و فراخی کردن و همه را فرا رسیدن و سعت را اضافت علم میکنند و میگویند که علم وی وسیع و محیط است بمعلومات و باحسان میکنند و میگویند احسان وی وسیع و نعمت او بسیط است
و بقدرت و ملک و غنا می کنند و واسع مطلق در جمیع این صفات الله تعالی است و آنکه گویند سعت بمعنی توانگری و توانائی و دست رس است بهمین علاقه است و حق است هر کسی را که شناخت خدا را
و فراخی علم و قدرت و ملک و غنای او را که باقی نماند در مضیق جهل و عجز و فقر و احتیاج بلکه مستغنی گردد از همه و در همه کارها التجا باو کند و در تنگیها پناه باو برد و تخلق آنست که سعی کند در سعت علوم و معارف
و اخلاق و جود و سخاوت ورزد و سینه را گشاده دارد و دل و دست را فراخ گرداند و از آنچه وارد گردد بروی از حوادث و ایذای جاهلان تنگدل نگردد و هیچ چیز از هیچکس دریغ ندارد و با همه کس هر نوع
گشاده باشد بیت سد باهر دار اگر خواهی گشاد دست و دل بگشا اگر خواهی مراد الحکیم حکمت عبارتست از کمال علم و حسن عمل و اتقان و احکام علم و عمل و حکمت علم محکم را نیز گویند پس بمعنی علیم باشد بزیادت احکام و بعضی
گویند حکیم مبالغه حاکم است و حکیم میگویند کسی را که عالم باشد بحقایق اشیا و نیک داند دقایق صناعات را و متقن و محکم کند صنع آنرا و کمال این معانی جز خداوند عز و جل را نباشد و وی تعالی هر چه کند بمقتضای
حکمت و از روی دانش و بینش کند و کارهای وی از وهن و سستی منزه و مبرا است و دانا است بحقایق و دقایق اسرار و کسیکه شناخت که پروردگار تعالی حکیم است بروی لازم بود که راضی گردد بحکم او و
بداند که وی را در آن حکمت بالغه خواهد بود اگرچه ظاهر نگردد بروی پس اعتراض نکند و سخط نگیرد بروی و بداند که وی فاعل مختار و حاکم علی الاطلاق است یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و باید که در فهم حقایق متوجه شود
اسم الحکیم باشد و تخلق آنست که اجتهاد کند در تکمیل قوت نظریه و تحسین قوت عملیه و نیک داند دقایق علوم و صناعات را از آنچه متعلق بتکمیل نفس خود بود و باید که از سفاهت و لغو پرهیز و هیچ کاری
بی باعثهٔ حقانی و داعیه ربانی نکند تا مستحق اطلاق اسم الحکیم گردد نقل است از ذو النون مصری قدس الله سره که گفت شنیدم در زمین مغرب مردی بعلم و حکمت معروف و مشهور است بزیارت وی شدم
چهل روز بر در خانه وی افتاده بودم وقت نماز بمسجد آمدی و همچنان واله و حیران باز گشتی و بمن هیچ التفات نکردی باین حال تنگ آمدم گفتم ای جوانمرد مرا چهل روز است که اینجا ایستاده ام هیچ التفات
بمن نمیکنی و سخنی نمی گوئی آخر مرا پندی و حکمتی و نصیحتی بیاموز تا یاد گیرم گفت بآن عمل خواهی کرد گفتم آری اگر خدا توفیق دهد گفت دنیا را دوست مدار و فقر را غنا شمر و بلا را نعمت دان و منع را عطا گیر و
با غیر حق انس مگیر و صحبت مدار و خوار را عزت پندار و حیات را موت شناس و طاعت را حرمت بین و توکل را معاش خود ساز بیت از سینه محو کن همه نام و نشان غیر الا کسیکه میدهد از خودی
نشان ترا الودود بضم و فتح و کسر و هم چنین وداد بکسر و مودت دوست داشتن و بعضی گفته اند دوست داشتن قوی و اکید و وی تعالی دوست میدارد مومنان را و دوست میدارند ایشان
او را چنانکه فرمود یحبهم و یحبونه یعنی رحمت میکند ایشان را و خیر میخواهد ایشان را و نعمت میدهد و احسان میکند با ایشان و ستایش میکند بر ایشان و دوست میدارند مومنان او را یعنی طاعت میکنند و تعظیم
میکنند او را و ثنا میگویند و ذکر میکنند او را و فرموده و هو الغفور الودود اسم غفور را بر اسم ودود مقدم داشت تا عاصیان گناهکاران که آلوده غبار معصیت اند نیز نا امید نباشند یعنی اول صبای
رحمت را بعفو و مغفرت از رخسار حال عاصیان می برفشانم و پاک میگردانم بعد از آن در دائره محبوبان و مودودان خود می در آرم بیت از من گنه آید و من آنم و ز تو کرم آید و تو آنی وجه
تعلق باین اسم ظاهر است و تخلق آنست که دوست دارد اهل دین را باشد و آنچه خود را خواهد از خیر برادر مسلمان را نیز خواهد بلکه ایثار کند ایشان را بر نفس خود و کمال این اسم آنست که منع نکند او را از ایثار
و احسان و غضب و حقد و ایذا پس به پیوندد با هر که ببرد از وی و عطا کند آنرا که محروم کرده او را و عفو کند بر هر که ظلم کند بروی و فرد اعلای این آنست که در محبت محبوبان حق ثابت قدم
باشد و در طریقهٔ محبان بذل مجهود نموده استقامت ورزد و دوستی دوستان او را وسیلهٔ عظمی شناسد خصوصا محبوب ترین محبوبان و محب ترین محبان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که محبت
و طاعت وی عین محبت حق و طاعت او است حکایت غریبی است یکی از دوستان آن حضرت را هفتاد هزار دینار از میراث پدر رسیده بود ناگاه موئی از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
پیدا شد آنهمه مال را داد و آن موی را خرید بیت جمادی چند دادم جان خریدم بحمد الله عجب ارزان خریدم و گفته اند که علامت صحت محبت حق تعالی سرایت محبت است بحضرت مصطفی
صلی الله علیه وسلم و نشان راستی محبت مصطفی صلی الله علیه وسلم محبت اهل بیت و منتسبان او است دوستی را دوست داری دوستش را دوست دار دوست را بر دیده دار و دیگرا
بر دوست دار سگی و سه روز بر پی دوستان قدم زد صورت انسانی و نعیم جاودانی یافت آدمی چون نا امید باشد پیر هری میفرماید قدس الله سره العزیز چون سنگ را بار است و سگ را دیدار
عبد الله را با نومیدی چکار المجید مبالغه ماجد است فی الصراح مجد بزرگی و مجید بزرگ و فی القاموس المجید نیل الشرف و الکرم و طیبی گفته مجد سعت کرم و امام غزالی فرموده که مجید کسیکه شریف
باشد ذات او و جمیل باشد افعال او و جزیل باشد عطای او و نوال او پس مجید جامع معنی اسم جلیل و وهاب و کریم باشد و بنده را باید که وظیفه حمد و ثنای حق بجای آرد و شکر نعمت و عطای او فرو
نگذارد و تخلق آنست که شرف و بزرگی را بتحصیل اسباب آن از علم و عمل و تهذیب اخلاق حاصل کند و بعطا و نوال افاضه و افاده نماید الباعث بعث برانگیختن میت از گور و بیدار کردن
نائم از خواب و فرستادن کسی را برای کاری و او تعالی برانگیزنده مردگان است از قبور و بیدار کننده دلهای غافلان است از خواب غفلت و غرور و باعث رسل است بسوی خلق و بعضی گفته اند
که برانگیزنده همتها است بر نیکوکاری پس بنده باید که از خواب غفلت بیدار شود و از بیفرمانی رسول بیزار گردد و از روز بعث و نشور یاد آرد و خود را بکار آخرت مشغول دارد و تخلق آنست که دلهای
مرده را که از کور جهل که موت اکبر است برانگیزد و بعلم که سبب حیوة ابدی است زنده گرداند و غافلان را از خواب غفلت بیدار سازد و از روح خود داعی خیر که حکم رسول دارد بسوی جوارح و
قوای خود بفرستد و بسوی خلق بتعلیم و ارشاد در رسل و رسائل ارسال نماید و همت را بر خیرات و مبرات برگمارد الشهید از شهود است بمعنی حاضر آمدن یا از شهادت بمعنی گواهی دادن حق
سبحانه حاضر و مطلع است بر ظاهر و باطن و بر غیب و شهادت و گواهی دهنده است بر اعمال و احوال خلق روز قیامت و تواند که مراد شاهد بر وحدانیت خود باشد چنانکه فرموده است شهد الله انه لا اله
الا هو یا شاهد است بر اخذ میثاق از پیغمبران بایمان و نصرت دادن مر رسول را که بیاید بعد از ایشان و مصدق آنچه با ایشان است چنانچه قول وی تعالی و اذ اخذ الله میثاق النبیین الآیه دال است برآن و بعضی
گفته اند که شاهد بمعنی مبین نیز آمده و وی تعالی بیان کننده است بکلام و طریق وحی و الهام احکام دین اسلام را و شهید بمعنی مشهود له نیز گفته اند که انبیا و اولیا و علما و ملائکه گواهی میدهند بوحدانیت

ذات وکمال صفات وی اگرچه از ادراک کنه ذات و صفات عاجز و قاصر اند بیت خطبه بر نام تو خواندند این همه از تو جز نامی نداشتند این همه گرچه توحید تو میگوئیم ما هم تو میدانی که نادانیم ما و بندگا
باید که از مراقبه حضور و اطلاع حق و از شهادت وی بر اعمال غافل نباشد و بشهادت وی بر حجیّ رسول و صدق وی مصدق بود و احکام دین اسلام را متبع و بر کمال ذات و صفات وی معترف
و تخلق بمعنی اول راجع بمعنی علیم و خبیر است و بمعنی ثانی سعی کند که بتحصیل عدالت و تزکیه و تصفیه از اهل شهادت در دنیا و در روز قیامت و شهادت بر وحدانیت حق و بر میثاق انبیا گردد
تا از خواص عباد الله باشد الحق بمعنی ثابت و هست و در مقابل او است باطل بمعنی نیست و ناچیز و معدوم و ثابت و هست مطلق الله تعالی است و سائر موجودات از حیثیت امکان معدوم و ناچیز
و نیستند که در حد ذات ایشان را وجودی و ثبوتی نیست چنانچه گفته است الا کل شیئ ما خلا الله باطل و تفصیل کلام آن است که اینجا سه چیز است حق مطلق و باطل مطلق و حق بوجهی و باطل بوجهی پس
ممتنع بالذات باطل مطلق است و ممکن لذاته حق است بوجهی و باطل است بوجهی و او را از جهت ذات خودش وجودی نیست اصلا پس باطل است بذات و مستفید است وجود را از غیر خود و
از وجهی که بجانب مفید وجود دارد موجود است پس وی باین وجه حق است و این است معنی قول وی سبحانه کل شیئ هالک الا وجهه پس معلوم شد که حق مطلق همان موجود حقیقی است که
بذات خود موجود است و هر چیز وجود از وی میگیرد و آن خداست عز و جل و تعالی و تقدس و حق بمعنی صدق و راستی و درستی که اقوال و اعتقادات است و مذاهب را بدان وصف میکنند نیز نسبتی
بوجود حق دارد و باعتبار ثبوت ازین جهت او را حق میگویند و حق بمعنی سزاوار نیز می آید و او ست تعالی سزاوار الوهیت و اقوال و افعال وی از شائبه بطلان و کذب منزه و مبرا است و تخلق
آنست که مستغرق گردد بنده بمتابعت حق که شریعت نبوی است صلی الله علیه و سلم تا از آن نوری و حضوری بر دل مستولی گردد که بدان مستغرق گردد در وجود حق و ذکر وی و حضور وی تا متصف
گردد بمعنی حقانیت امام غزالی گفته رحمة الله علیه رحمة واسعة عبد اگرچه حق است و لیکن حق بذات خود نیست بلکه حقیت بحق او و ذات وی تعالی بلکه بنده بذات خود باطل است اگر موجود است
بحق مراوا می بود و پس خطا کرد کسیکه گفت انا الحق مگر بیکی از دو تاویل یکی آنکه این مراد دارد که وی بحق است و میگویند این تاویل بعید است زیرا که لفظ دلالت ندارد بران دیگر آنکه این مخصوص بوی نیست بلکه
هر چه سوای او ست بحق است تاویل دوم آنکه مستغرق گردد در وجود حق تا آنکه در باطن وی بسبب شهود گنجایش غیر نماند و هر چه کلیت چیزی را تمام او را فرو گیرد در وی مستغرق گردد میگویند مبالغه
میکنند که او او است و از اینجا گفته است انا من اهوی و من اهوی انا مراد استغراق و استهلاک داشته است انتهی کلام الامام ای موجود بحق و ای نور مطلق افاضه کن بر ما از حقانیت و نورانیت
وجود خود تا مستغرق شویم در دریای عرفان تو و شهود تو و منور گردان بنور اسم خود دل بنده خود را تا چنانکه اسما و صورة عبد الحق است حقیقة و معنی نیز گیرد و با وجود آن آگاهی و هوشیاری پیدا
آرد و از مستی و بیخودی نگاه دارد تا گوید انا عبد الحق بجای آنکه دیگری انا الحق گفته است انک علی کل شیئ قدیر الوکیل وکیل آنکه کار را باوی گذارند و زمام تصرف در دست وی دهند و وی تعالی خود بخود
کارهای بندگان را بر خود گرفته و قائم شده بامور عباد در مبدا و معاد بتحصیل هر چه بدان محتاج اند و کفایت میکند بعنایت و کرم خود مهمات همه را الا آنکه کسی توکیل و تفویض کند و وکیل گاهی وفا میکند قدرت
قدرت وی بامری که وکیل است دران و وکیل مطلق آنست که امور موکول باشد بوی و وی کافی باشد بقیام آن و وافی بود باتمام آن و آن کرم و عنایت باری تعالی است پس بنده باید که همه کار
خود را بحضرت وی سپارد و بتدبیر وی باز گذارد و بکلیت خود متوکل گردد و بروی و بسندگی کند باستعانت و استمداد وی از غیر وی بیت کار خود را بخدا باز گذار گفت نمی بینم ازین بهتر کار
و حقیقت توکل ثقه است بضمانت حق و اکثر استعمال توکل در امر رزق است و مفهوم او عام است و تخلق آنست که در کارهای ضعیفان و فرو ماندگان سعی کند و در کفایت مهم ایشان کوشش
نماید و در انجاح مآرب و تحصیل مطالب ایشان چنان شود که گویا وکیل ایشان است و وکیل خدا گردد بر نفس خود و خصم نفس گردد در استیفای حقوق الهی و اقتضای اوامر و نواهی وی تعالی القوی
المتین قوی توانا متین استوار امام غزالی گفت قوت دلالت میکند بر قدرت تمامه کامله بالغه و متانت دلالت میکند بر شدت قوت و الله تعالی ازین جهت که قدرت بالغه و کامله دارد قوی است
و ازین حیثیت که شدید القوت است متین است که در قرآن مجید وصف کرده است خود را بذو القوة المتین و مرجع این معنی قدرت است و ذکر آن بیاید و وی تعالی از عجز و ماندگی و ضعف فرو
ماندگی منزه و مبرا است و بعضی گویند قوی متین بمعنی خالق قوت و متانت است فعیل بمعنی مفعل پس در همه کار قوت و نصرت از و خواهد و خود را و همه کس را و همه چیز را مسخر و منقاد او داند در
وقت جرات و بی ادبی از قوت و قدرت او هراسان باشد و تخلق آنست که بر هوای نفس قوی و چیره باشد و در دین صلب و سخت بود و در یقین قوی و متین باشد و در اجرای احکام شرع و سنن
و سستی را بخود راه ندهد بیت نفس کافر کیش را بر خویشتن سلطان مکن دشمن است او هر چه فرماید که آن کن آن مکن الولی محب و ناصر و حق سبحانه محب مومنان و متقیان است و نصرت میدهد
ایشان را و وی تعالی دوست میدارد مومنان را الله ولی الذین آمنوا و ولی بمعنی متولی امور نیز آمده و وی حق سبحانه متولی امور صالحان است بلطف و اصلاح که توکل کرده اند بر وی و تفویض
کرده اند امور خود را بوی و متولی امور تمامه خلائق است از آنچه محتاج اند بآن از امور معاش و معاد و بمعنی قریب نیز آمده و جهت وی تعالی قریب است بجنان و اذا سالک عبادی عنی فانی
قریب پس بنده باید که بتکمیل شعب ایمان خود را شایسته مزید دوستی حق سبحانه گرداند و در همه کارها مدد و نصرت از وی جوید و بر تولیت و محبت وی شکر گوید و از قرب وی تعالی آگاه بود و التفات دل از غیر او
بکند و تخلق آنست که دوست دارد او سبحانه را و دوستان او را و کوشش کند در نصرت دین او و نصرت دوستان او و سعی کند در قضای حوائج خلق او و نظم مصالح ایشان تا مشرف گردد باین اسم و نامیده شود
او را ولی الله و یکی از نشان ولایت آنست که وی تعالی دائم دارد توفیق و نصرت او را مخذول و مطرود نگرداند او را اگر قصد معصیت و بدی کند نگاه دارد او را از آن و اگر ناگاه در آن افتد بتوبه و انابت
زود باز آرد و در آن نگذارد و اینست معنی اذا احب الله عبدا لم یضره ذنب و از نشان ولایت است که او را در دل دوستان خود جای دهد زیرا که دل ایشان محل نظر حق است و چون او را در آنجا بیابد
لابد پرتو انوار آن بروی نیز افتد بیت دل بدست آر گر دلی داری در دفتر حاصلی داری اللهم ارزقنا الحمید حمد و محمدت ستودن و ستوده شدن و او است ستاینده ذات خود و ستایش کننده صفات
خود بکلام خود در ازل و بتثبیت آیات بینات در لا یزال لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک دلیل آنست و ستاینده انبیا و اولیا و مقربان است بتفضیلت ایمان و احسان و عرفان و
ستوده شده بهمه بستایش خود و ستایش جمیع آفرینش خود که و ان من شیئ الا یسبح بحمده یا حمید بمعنی مستحق جمیع محامد است که موصوف بکل کمال و عطا کننده هر نوال است و هر حمد و ثنا راجع بذات

اقدس او است و تخلق باین اسم آنست که دائم حامد حق بود در جمیع اوقات و احوال و سعی کند که متصف گردد در تحصیل کمال اعطای نوال تا محمود و ممدوح گردد نزد خداوند و بندگان وی و محمود از بندگان کسی است که ستوده است صفات وی و اخلاق وی و شمایل وی و اعمال وی و اقوال وی و احوال وی بی شوب نقصان و طغیان و آن سید رسل است که نام پاک وی محمد است صلی الله علیه وسلم و هر که قریب است بدو بحسب و مقام او بر قدر تفاوت مراتب درجات قرب از انبیا و اولیا و علما و صلحا هر یک حمید است بر قدر کمال و اندازهٔ نوال خود و حمید مطلق الله است جل جلاله و عم نواله **المحصی** احصا شمردن و دانستن بر سبیل استقصا و احاطه و امام غزالی المحصی را بالعالم تفسیر کرده و گفته که علم را چون اضافت کنند بمعلومات از حیثیت عدد و احاطت بدان احصا گویند و محصی مطلق کسی است که منکشف گردد در علم وی حد هر معلوم و عدد وی و مبلغ وی و بنده اگرچه ممکن است که احصا کند بعلم خود بعضی معلومات را ولیکن عاجز است از احصای اکثر معلومات و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا پس محصی مطلق نیست مگر خدا عز شانه او است که دانا است بدقائق و حقائق اشیا و محیط است علم او بذرات کائنات و اعداد آن و صفت کمال او این است که احاطه بکل شیء علما و احصی کل شیء عددا و بنده باید که علم الهی را بجزئیات اعمال و احوال مراقب باشد و از حساب روز قیامت غافل نباشد و در معاش حساب معاد برگیرد و بداند که هم چنانکه بر ترک نیکوئی تاسف خواهد بود بر ترک نیکوتر نیز تحسر خواهد بود بیت غافل مشو که عمر عزیز بین تازه تر نیابی داوش مده که چون شد عمری دگر نیابی و تخلق عبد باین اسم بر قدر کمال او است چنانکه در اصل صفت علم و از جمله تخلق این است که احصا کند از اعمال خود پیش از آنکه احصا کرده شود و محاسبه نفس کند پیش از آنکه حساب کرده شود و در محاسبه مساهله نکند و جهد کند تا بر دقائق اعمال و احوال ظاهر و باطن خود اطلاع یابد و واقف گردد **المبدی المعید** ابدا ابتدا کردن و نو آفریدن و اعادت باز گردانیدن و بعد از عدم ایجاد کردن نو و بیرون آرنده صنایع و بدایع بفیض و باز گرداننده احیا بعد العدم او ست تعالی شانه و قدرت او همه را شامل است و خود هر کرا از عدم بوجود آورد بعد از اماتت احیا نیز تواند کرد بیت آنکه ما را اول از خاک آفرید اینچنین شایسته و پاک آفرید گر کند ما را پس از مردن درست نبود از قدرت عجب از نخست و گاهی معید را باعاده پروردگار تعالی عوائد و فواید و الطاف و افضال خود را که بر بنده افاضه میکند و بسبب بعضی اعذار و تقصیرات وی بعدم و انحطاط می بندد و بعفو و کرم و احسان خود باز اعاده میفرماید نیز حمل میکنند اینچنین جاری شده است سنت الهی تعالی که میدهد و می ستاند و باز میدهد تا قدر نعمت بشناسد و شکر میکند و برین معنی مبدی بمعنی منشی افضالات بود از وجود لازم و هو مبدی النعم قبل استحقاقها و بر تقدیر بنده را باید که شکر نعمت حق گوید و در همه حال رضای او را جوید و شکر نعمت معاش که حیات اینجهانی است ساز کار معاد که حیات آن جهانی است بکند و تخلق آنست که سعی کند در ابدای خیرات و تاسیس حسنات و اعاده آنچه منقطع شده از ان بتقصیرات و تفریطات **المحیی الممیت** پیدا کرداننده حیات در جسم و دور کنندهٔ آن از وی که احیا و امات صوری و جسمانی است و زنده کرداننده دلها بایمان و معرفت و میراننده آنها بکفر و غفلت که احیا و امانت معنوی و روحانیست او ست تعالی شانه و عظم برهانه بنده باید که بشکرانهٔ نعمت حیات مشغول باشد و زندگانی فانی را در تحصیل حیات ابدی صرف نماید و هیچ سبب را در حیات و موت موثر حقیقی نداند و تخلق آنست که در زنده گردانیدن دل بمعارف الهیه و میرانیدن نفس از قوت غضبیه و شهویه سعی کند بیت حیاة القلب علم فاغتنمه و موت القلب جهل فاجتنبه و زنده گردانیدن دلها طالبان و مریدان بانوار هدایت و میرانیدن نفوس ایشان از ظلمات غوایت که الشیخ یحیی و یمیت نیز ازین باب است و اعطای غذا بگرسنگان که سبب بقا ابدانست و کردن غزا با کافران که سبب هستی ناپاکان است نیز داخل تخلق باین دو اسم عظیم الشان است **الحی** زنده ازلی و ابدی او ست تعالی شانه که هرگز نمیرد و زوال و هلاک نپذیرد و حیات صفتی است که موجب علم و فعل ارادیست و هر که ادراک و فعل ارادی نبود میت است و حی کامل مطلق آنکس است که مندرج است جمیع مدرکات تحت ادراک وی و جمیع موجودات تحت فعل وی تا بیرون نبود هیچ مدرکی از مدرکات وی و نه هیچ مفعولی از فعل وی و آن خدا است پس او ست حی مطلق و هر حی که سوای او ست حیات او بقدر ادراک و فعل او است و کسیکه شناخت که وی تعالی حی است که هرگز نمیرد توکل کند بر وی و توکل علی الحی الذی لا یموت و هر که اعتماد بمخلوقی کند احتمال است که وقت حاجت بمیرد و ضائع گردد امید وی و تخلق باین اسم آنست که زنده باشد بوی و بیاد وی تعالی تا هرگز نمیرد بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بیت هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما ع قد مات قوم وهم فی الناس احیاء **القیوم** قائم بذات خود و قائم دارنده و زنده کننده مر غیر خود را که ممکن و مقصود نیست اشیا را وجود و بقا جز بوی و وجود و بقای جمله موجودات بقیومیت او است و گفته اند که قیوم مبالغهٔ قیم و مصلح امور را گویند و بصلاح آرنده و مدبر امور عباد و باز نمایندهٔ طرق صلاح و سداد معاش و معاد او ست و هر که دانست که قایم باشیا و مصلح امور او ست فارغ گردد از تعب تدبیر و کد اشتغال و زندگانی براحت کند بسایهٔ توکل و تفویض و نصیب بنده ازین صفت بقدر استغنای او است از ما سوی الله و امداد مردم و اصلاح امور عباد الله را و گفته اند که الحی القیوم اسم اعظم است و هر که در سجده بگوید یا حی یا قیوم برحمتک استغیث حاجت او برآید **الواجد** وجود هستی و یافتن مطلوب و وجد و جده توانگر شدن و وی سبحانه واجب الوجود است که هیچ کمال و مراد و مقصود از وی مفقود نیست و هیچ چیز از وجود او موجود نه و غنی است علی الاطلاق که بهیچ چیز و بهیچکس محتاج و نیازمند نیست و هر که غیر او است بوجهی واجد است و بوجهی دیگر فاقد و از بعضی چیزها بی نیاز است و بچیزهای دیگر نیازمند و بعضی گفته اند واجد بمعنی علیم آمده و همه اشیا بصفت که هست در علم او ثابت و موجود است و فرق میان واجد و غنی و علیم آن تواند بود که در غنی دو چیز است وجدان آنچه میخواهد و عدم احتیاج بغیر باعتبار اول واجد و باعتبار ثانی غنی و همچنین در علیم انکشاف است و حصول از حیثیت اول علیم است و از حیثیت ثانی واجد و الله اعلم و بنده را باید که بمراد حق باشد و احتیاج بوی دارد و از علم وی آگاه باشد و تخلق آن است که سعی کند در تحصیل آنچه باید است از کمالات تا واجد مراد و مقصود شود و مستغنی گردد بفضل خدا از ما سوای او ع چون تو داریم همه داریم **الماجد** بمعنی مجید است چنانکه عالم بمعنی علیم ولیکن در صیغهٔ مجید مبالغه و تاکید است و همه صفات الهی تعالی بالغ و کامل است لیکن گاهی در لفظ اشعار و اعلام بآن میکنند و گاهی باثبات اصل معنی اکتفا مینمایند که در نفس خود کامل است احتیاج بدلالت لفظ ندارد و بیان معنی تعلق و تخلق همه در شرح اسم المجید گذشت **الواحد** یکی است و الوحدة یگانه شدن و وی سبحانه یکیست بذات خود و یگانه است بکمال صفات خود و این نه آن احد است که مبدا اعداد است که محدود و منتهی است آن حضرت سبحانه را حد و نهایت نیست و جامع اضداد او ست و واحد در عرف بدو معنی است یکی آنکه متجزی و متبعض نباشد مانند جوهر فرد و دیگر آنکه بی مثیل و مانند بود چنانکه آفتاب که نظیر ندیده و لیکن ممکن است که او را نظیر پیدا شود و موجودی که منفرد است بخصوص وجود خود و قابل انقسام نیست و وجود نظیر وی ممکن نیست واحد مطلق او است ازلا و ابدا و بنده گاهی واحد میشود وقتی که پیدا نشود

مر او را ابنای جنس وی نظیر در خصلتی از خصال در وقتی از اوقات با وجود آنکه در خصلت دیگر در وقت دیگر موجود است پس واحد علی الاطلاق نباشد و کسیکه شناخت که خدای تعالی واحد است در صفات کمال که شریک نه
ندارد و باید که متوجه نگردد مگر بوی و شریک نکرداند غیر او را در و و تخلق بدان اسم آن است که سعی کند که متوحد و یگانه گردد در فضل و کمال نسبت بکسیکه ممکن است توحد نسبت بوی و باید که متوحد باشد در عبودیت
چنانکه متوحد است وی سبحانه در الوهیت و بجمعیت دیگر وی و یکدل متوجه حضرت واحد گردد تا بفیض وحدت مشرف شود و مستغرق گردد در لجه توحید یکی گوید یکی داند یکی بیند و یکی جوید و هرچه بیند از و
بیند و داند بیت از همه آن یکی و جهان جانهام بیاد عیبم مکن که حاصل هر دو جهان یکی است نقل است که شبلی قدس الله سره العزیز بدوکان فقاعی گذشت فریاد میکرد که یکی بیش نماند فقاعی آمد
و فریاد فقاعی که یکی بود جز یکی بدانکه در روایت ابی هریره در جامع ترمذی و دعوات بیهقی و شرح السنه اسم الاحد نیامده است ولیکن در جامع الاصول الواحد الاحد هر دو آمده و فرق می نهند میان این هر دو
که احد باعتبار ذات است و واحد باعتبار صفات و بعضی عکس این گفته اند و گاهی میگویند واحد بمعنی عدیم التجزی که اجزا ندارد و واحد عدیم الشیء که نظیر ندارد و الصمد سیدیست که قصد کرده میشود در کل
او در جمیع مطالب در غایت آمده و از صمد بمعنی قصد و منزه است از جمیع نقائص و آفات و جامع تمامه کمالات از صمد بمعنی مصمد که میان تهی نباشد و نعت است در مصمت پس بنده باید که همیشه بقصد
درگاه وی تعالی پوید و جمیع مقاصد و مآرب از وی جوید و او را از جمیع نقائص و آفات منزه داند و از وی استمداد و استکمال خواهد و روی از وی بجانب دیگر نکرداند و تخلق باین اسم آنکه در کارسازی نیازمندان
و برآوردن حاجات طالبان سعی نماید و از رذائل اخلاق و از احتیاج بلذات و شهوات نفور باشد تا مقصد و مرجع بندگان خدا شود در جمیع حاجات و محفوظ و معصوم گردد از تمامه آفات و راسخ و صلب
بود در رعایت احکام دین و متمکن و مستقیم گردد در طریق علم و یقین القادر المقتدر قدره و قدرت و اقتدار و مقدرت توانستن و توانائی و قادر و مقتدر بمعنی خداوند قدرت و در مقتدر مبالغه
است و قادر آنکسی است که اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند و قدرت عبارتست ازین معنی که موجود میشود بوی ممکن بر وفق ارادت و قادر حقیقی آنکسی است که اختراع کند هر موجود را اختراعی که یگانه باشد بوی
و مستغنی باشد در آن از معاونت غیر و آن خداست جل جلاله و اما عبد را قدرتی هست بقادر گردانیدن حق مر او را فی الجمله بر بعضی اشیا و بعضی احوال قدرتی ناقص و محتاج بآلات بنده تابع است قدرت
خدا پس سزاوار است که گفته نشود او را قادر مگر بصورت مجاز مقید پس نیست قادر علی الاطلاق مگر وی سبحانه پس کسی که شناخت که اوست علی الاطلاق قادر بر کمال بر هرچه خواهد اگر خواهد نیست را
هست گرداند و اگر خواهد هست را نیست گرداند همیشه خائف باشد از قهر وی و امیدوار بود بلطف وی و تسلیم بود بحکم و ارادت وی و نیز چون دانست که مولی قادر است بر انتقام ترک کند انتقام
کشیدن از هر که ظلم کرده یا رنجانیده او را باعتقاد آنکه قدرت حق و انتقام وی باشد و اتم است از انتقام کشیدن وی برای نفس و تخلق باین اسم آنست که قادر باشد بر کف نفس از مخالفات و بر منع عنان
از غوایات و باز داشتن طبع و هوا از میل بشهوات و لذات المقدم المؤخر بکسر دال و کسر خا تقدیم در پیش کردن و تاخیر از پس افکندن او است عز و علا که پیش کرده دوستان خود را به
نزدیک گردانیدن از درگاه عزت خود و راه نمودن بجناب قرب خویش و پس افکندن دشمنان دین را بدور افکندن از لطف خود و پرده افکندن میان ایشان و میان شناخت خود و کسی را
که نزدیک گردانید پیش کرد او را و کسی را که دور گردانید پس افکند از شرف و رتبه و تقدیم و تاخیر گاهی در مکان میباشد و گاهی در زمان و گاهی بشرف و رتبه می باشد و رتبه همه از خدا است آدم علیه
السلام را درین جهان تقدیم کرد و محمد را صلی الله علیه و سلم تاخیر و در آن جهان بر عکس و همچنین حال امم سابقه بنسبت با مت محمدیه چنانکه فرمود نحن الآخرون السابقون و در قرآن مجید فرمود و
السابقون السابقون اولئک المقربون و چون بنده دانست که تقدیم و تاخیر از خداست از حول و قوت خود متبری گردد و بر عمل خود اعتماد نکند و نظر بر فضل و کرم حق مقتصر گرداند و تخلق باین
اسم آنست که تقدیم کند خود را بمسابقت و مسارعت بخیرات و قربات و تاخیر کند نفس و شیطان را و بعضی آدمیان را که مناع خیر اند و نیز مقدم و معظم دارد هر که را خدای تعالی مقدم کرده و مقرب
گردانیده و موخر و محقر دارد هر که را وی سبحانه تاخیر کرده و دور افکنده الاول الآخر اولیست ازلی که وجود او را ابتدای و هستی او را افتتاحی نیست و آخریست دایمی ابدی که بقای او را نهایتی نی و دوام
او را انقضای نی یا سابق است بر اشیا بوجود کان الله و لم یکن معه شیء و آخری است باقی بمقتضای خلق کل من علیها فان و یبقی وجه ربک یا اول است بوجود و آخر است بسلوک و از وست
مبدا اول و بسوی اوست مرجع آخر یا اول است باحسان و آخر است بغفران یا اول است که بهدایت و احسان عارفان را بیگانگی خود شناسا گردانید و آخر است که باکمال
لطف و احسان کار ایشان تمام ساخت پس اولیست با بتدای عرف و آخر است باکمال لطف پس کسیکه هدایت کرد در ابتدا اوست که کفایت میکند در انتها الظاهر الباطن ظاهر است
که پیدا است وجود و هستی او و آیات باهره در ارض و سما و باطنی است که محتجب است کنه ذات مقدس او بحجاب جلال و کبریا یا ظاهر است بنعمت و باطن است برحمت ظاهر است بقدرت
باطن است از فکرت ظاهر است بر بصایر باطن است از ابصار ظاهر است بی اقتراب باطن است بی حجاب چه خفای او از جهت شدت ظهور او است و ظهور او سبب بطون او و نور او
حجاب نور اوست فسبحان من خفی لشدة ظهوره و احتجب بنوره پس اوست ظاهری که نیست ظاهر تر از وی و باطنی است که نیست باطن تر از وی و حظ بنده ازین اسما آن است که
اهتمام کند بشان خود و فکر کند در اول خود و تدبر کند در آخر خود و اصلاح کند ظاهر و باطن خود را و حدوث عالم و فنای آنرا بداند و دل بران ننهد و بنظر تدبر از ظاهر اشیا بشناخت صانع پی برد و در کارهای دین
سابق و اول باشد و در کار دنیا پسین و آخر بود و باحکام شریعت ظاهر بود و باسرار حقیقت باطن و ظاهر باخلاق و باطن با خدا چنانکه گفته اند الصوفی کائن و باین است بیت هو الاول هو الآخر هو الظاهر
هو الباطن بغیر از هو و یا من هو دگر چیزی نمیدان الولی ولایت بالکسر تصرف کردن و دست یافتن و ولایت بالفتح یاری کردن و پادشاهی راندن و سیبویه گفته که ولایت بفتح مصدر است
و بکسر اسم و والی کسی است که متولی شود امور را و مالک بود جمهور را و ولایت مشعر است بتدبیر و قدرت و فعل تا این معنی جمع نشود نام والی اطلاق نکنند و والی امور علی الاطلاق این [illegible] نیست مگر
الله سبحانه که متفرد است بتدبیر آن اولا و منفذ احکام است در آن ثانیا و قائم است بوی با دامت و ابقا ثالثا و بنده باید که طاعت امر و فرمان برداری باری تعالی لازم داند و مملکت
وجود خود را بحسن تدبیر و تنفیذ احکام شریعت مضبوط دارد و از غارتگران شیاطین جن و انس محفوظ گرداند و بامر الهی و بحکم وی والی مملکت وجود خود شود و حاکم در آن باشد المتعالی بلند قدر بر جمیع ولات
و والی ها از سایر نقائص و آفات مرتفع و عالی و متعالی ابلغ از اعلی است و معنی تعلق و تخلق آنچه آنجا مذکور شد البر بفتح با نیکوئی کردن و بفتح با نیکوی کننده بحقیقت نیکوئی کننده و احسان نماینده

او است جل جلاله و عم نواله و هیچ نیکوئی و احسان نیست مگر آنکه او ست سبحانه متولی آن و تفصیل بر خدا و احسان وی بر خلق از حد حصر و بیان بیرون است وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و بنده باید که شکر نعمت و مبرت خدا بجا آرد و بخلق خدا نیکی و احسان نماید خصوصا بمادر و پدر و اقارب و همسایها و سایر اهل حقوق و مستحقان بلکه بغیر مستحقان نیز و آورده اند که شخصی بحضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی مالی آورد از غیر مال زکوة و گفت مستحق از نامستحق نمیدانم و تمیز میان اینها نمیتوانم بهر که فرمائی بدهم فرمود بده مستحق را و غیر مستحق را تا بدهد خدای تعالی ترا نیز آنچه مستحق آنی و مستحق آن نه التواب توبه بازگشتن از گناه و اصل معنی توبه رجوع است چون نسبت به بنده کنند رجوع از معصیت مراد دارند و اگر بپروردگار نسبت کنند رجوع برحمت و توفیق اراده نمایند و وی تعالی نیز پیدا میکند اسباب توبه را و توفیق میدهد بنده را بآن و بیدار میگرداند از خواب غفلت بتخویفات و تحذیرات و تنبیهات بر وخامت عواقب معاصی پس رجوع میکند بنده بتوبه و ندامت و رجوع میکند وی سبحانه بتفضل و کرامت پس بحقیقت توبه حق سابق است بر توبه بنده چنانکه فرمود ثم تاب علیهم لیتوبوا توبه کنیم و بشکنیم توبه دهی و بشکنیم و بنده باید که دایم در امید زند و در نومیدی بر بندد و از جناب حق توبه طلب دارد و از گناهان پشیمان گردد و گوش عبرت باز دارد و در توبه تاخیر نکند و امر عجلوا بالتوبة قبل الموت را امتثال کند حکایت عیسی ابن عیسی وزیر با کوکبه سواران میرفت و خلق را چنانکه عادت است میپرسیدند این کیست زالی بر رهگذاری نشسته بود گفت چند گوئید این کیست این بنده است از چشم عنایت حق افتاده و باین حال مبتلا گشته عیسی بن عیسی بشنید و بمنزل خود بازگشت و ترک وزارت کرده بدولت توبه مشرف شد و بمکه مبارکه مجاور گشت و تخلق آنست که از زلات بندگان اعراض کند و اگر اعتذار نمایند و توبه کنند قبول کند بکرم و انعام بر ایشان رجوع نماید و هر که بعد از نماز چاشت صد بار بگوید اللهم اغفر لی و تب علی انک انت التواب الرحیم گناهان وی آمرزیده شوند کذا جاء فی کتب الحدیث المنتقم انتقام بعقوبت پاداش کردن و یکی از صفات حق سبحانه انتقام است ان الله عزیز ذو انتقام و این بعد از انذار و امهال باشد و اغلظ است از معاجلت و مسارعت و وی سبحانه انتقام میکشد و عقوبت میکند کافران و متمردان را بسلب [illegible] کشتن و عاصیان و فاسقان را اگر خواهد عقوبت کند و اگر خواهد ببخشد پس بنده را باید که از انتقام حق پرحذر باشد و از معاصی مجتنب و متحاشی و تخلق آنست که در حفظ حدود شرع و احکام آن مداهنه نکند و انتقام کشد از دشمنان دین و دشمن ترین دشمنان نفس اماره است و سزای او اینست که چون ارتکاب معصیت کند یا در عبادت تقصیری نماید انتقام از او کشد و عقوبت کند بایزید بسطامی گفت که نفس من تکاسل کرد در شبی از شبها از ورد پس عقاب کردم او را و منع کردم او را از آب خوردن یکسال العفو محو کننده سیئات و درگذرنده از معاصی قریب بمعنی غفور است ولیکن ابلغ است از آن زیرا که غفران مبنی از معنی ستر و کتمان است پس غفار بمعنی پوشنده گناهان است و عفو مشعر بمحو و اعدام است و بنده هر چند گنه کار بود بعفو پروردگار امیدوار بود پس دست رد بر پیشانی هیچ مجرم نباید نهاد و شاید که مولی کریم بخشد با قامت حد شرع و حکم دین بیت رو مکن بد را چه دانی در ازل نام او در نامه نیکان بود ور رود بر جای نیکان این گمان بر تو در روز جزا تاوان بود و تخلق آنکه تقصیرات مردم و جرائم ایشان را که در حق او کرده اند عفو نماید تا در جمله الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس درآید الرؤف رافت شدت رحمت و غلبه آن و بعضی گفته اند رافت احسانی است که مبدا آن شفقت محض است و رحمت احسانیست که مبدا آن حاجت کسی است که احسان کرده بوی و وی تعالی مهربانست بر بندگان بارسال رسل و بیان شریعت که موجب حفظ ایشان است از اسباب عقوبت عقبی و عصمت از زلت ابلغ است از غفران معصیت پس رافت عبارت از معنی اول است و رحمت از ثانی و بیان تعلق و تخلق در باب اسم الرحمن الرحیم گذشت مالک الملک نافذ است حکم او و مشیت او در مملکت وی بایجاد و اعدام و ابقا و افنا و وجه تعلق و تخلق در شرح اسم الملک گذشت ذو الجلال والاکرام آنکه هر جلال و هر کمال ثابت است مر او را و هر کرامت و هر مکرمت صادر است از وی جل جلاله و عم نواله پس جلال صفت ذات او ست و کرامت فعل او ست که فائض است از وی بر بندگان و انواع اکرام او بندگان را خارج از دائره حصر و ثنا است و مجمل آن در ضمن قول وی ولقد کرمنا بنی آدم و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مندرج و مذکور است و هر که جلال خدا را شناخت تذلل نماید بدرگاه وی و هر که اکرام او را دید شکر گوید مر او را پس خدمت نکند مر غیر او را و سوال نکند از غیر وی و تخلق آنست که تحصیل کند مر نفس خود را جلالی و شرفی و کمالی و انعامی و اکرام کند بندگان حق را چنانکه لایق و سزاوار است المقسط قسوط جور و بیداد و اقساط عدل و داد گستردن و مقسط عادل که انصاف میگیرد مظلوم را از ظالم و کمال این معنی آنست که در روز قیامت ظالم و مظلوم را از یکدیگر خشنود گرداند چنانکه در حدیث آمده است و شرح این در اسم العدل گذشت الجامع جمع کرد آورنده و گرد آرنده خلق متماثلات چنانچه آدمیان بر روی زمین و برانگیزنده ایشان در محشر و متباینات همچو جمع میان آسمانها و کوکبها و هوا و زمین و دریاها و حیوانات و نباتات و جمادات و معادن مختلفه و همه اینها مختلف اشکال والوان و طعوم و اوصاف اند و همه را در زمین جمع کرده و همه را در عالم جمع کرده و هم چنین جمع کرده در حیوانات میان استخوان و پی و رگ و مغز و سایر اجزای حیوان و جمع کرده میان متضادات چنانکه عناصر و کیفیات آنها را در مزاج و این ابلغ وجوه جمع است و جمع کرده دلهای عارفان را بشهود تقدیر تا خلاص شده اند از اسباب تفرقه و رؤیت وسایط و حادثات و جمع کرده هموم ایشان را در طلب خود و دلهای ایشان را بذکر خود الا بذکر الله تطمئن القلوب و جمع کرده فضایل و کمالات در انبیا و اولیا و علما جمع کرده در بعضی از کمل اولیا علم و سیادت و کرامت و عزت و قدرت و جمع کرده فضائل اولین و آخرین در سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و اصحابه و اتباعه اجمعین بنده باید که تامل و تفکر کند در اجتماع صنائع و بدائع الهی و افعال غیر متناهی او و تخلق آنست که جمع کند میان علم و عمل و کمالات نفسانیه و جسمانیه و معرفت ذات و صفات حق و صفات حمیده و اخلاق گزیده و در وظایف عبادات و اوراد و خیرات و مبرات و سایر فضایل و کمالات سعی کند و جمع همم و سکون قلب و جمعیت مع الله بیت در جمعیت کوش تا همه ذات شوی ترسم که پراکنده شوی مات شوی الغنی المغنی غنا بی نیاز شدن و اغنا بی نیاز گردانیدن و وی تعالی غنی است که در ذات و صفات و افعال از همه بی نیاز است و با وجود آن بی نیاز گردانیده است دیگران را از بندگان خود ولیکن آنکه غنی کرده با غنای غیر غنی مطلق نخواهد بود و فرضا اگر از امثال خود غنی کرده مغنی خود محتاج است و غنی مطلق حق است تعالی و تقدس یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید و بنده چون دانست که حق سبحانه بی نیاز است نیاز بحضرت او برده و چون دانست که بی نیاز گرداننده است طمع از همه قطع کند و سوال نکند مگر از وی و روی نیاز نیارد مگر بوی و از خلق بی نیاز گردد و متخلق باسم غنی گردد و باز چون نیازمندان از وی دست گیرد و آنچه تواند در رفع احتیاج ایشان کند و آنچه از فضل نعمت خود نزد او است بفقرا و مساکین افاضه کند و از سوال بی نیاز گرداند تا حظی از اسم المغنی نیز یابد المعطی المانع هر که را هر چه خواهد بدهد و هر که را

نه جه کانامنع لما اعطی ولا معطی لما منع و بنده چون دانست که حق تعالی معطی و مانع است بعطای او امیدوار بود و از منع وی خایف. تخلق آنکه بصالحان و مستحقان اعطا کند و فاسقان و ظالمان را منع نماید یا طلب ورع را از انوار حضور و طاعت عطا کند و نفس و طبیعت را از هوا و شهوات مانع آید و درین روایت ابی هریره که در کتاب مذکور است ذکر المعطی نیست و منع را برین روایت تفسیر میکنند بر دو اسباب هلاک و نقصان در ابدان و ادیان بخلق عقل و وضع شرع و باین معنی راجع و آیل بمعنی الحفیظ میشود چه منع از اسباب هلاک از ضروریات حفظ و لوازم اوست و حاصل میشود حفظ ابی ولیکن منع را اضافت بسبب مهلک میکنند و حفظ را اضافت بمحروس از هلاک مینمایند و مقصود از منع و غایت وی حفظ است پس هرچه در اسم الحفیظ از معانی و وجه تعلق و تخلق مذکور شده در اسم المانع نیز ملحوظ خواهد بود و فرق میان این دو معنی آنست که منع بمعنی اول منع از عطا است و بمعنی ثانی منع از بلا است لطف ظاهر است از ضد او که هی منع از عطا نیز لطف میباشد ولیکن خفی و منع میکند وی سبحانه آرزوها و شهوتها را از نفس کسی که میخواهد مخصوص میکرداند بفضل و کرامت خود و از اهل خصوص کرداند و منع ارادات و اختیارات را از قلب کسیکه میخواهد خالص کرداند او را برای خود و مقام اهل خلوص از مرتبه اهل خصوص بلندتر است و بنده چون دانست که مولی تعالی اسباب هلاک و نقصان از وی منع میکند و در حفظ خود نگاه میدارد شکر گوید حق را برین نعمت و تخلق آنکه مانع آید و دور باشد از تطرق فساد و هلاک بخود و باهل صلاح بکار آید و دین را و اهل دین را از آفات و مخافات الضار النافع خالق خیر و شر و نفع و ضر اوست تعالی و آفریننده درد و دوا و رنج و شفا و گرمی و سردی و خشکی و تری اوست تعالی گمان نبرد که دوا نافع بذات خود است و زهر مهلک بنفس خود و طعام بنفس خود سیر میکرداند و آب بذات خود سیراب میسازد اینها همه اسباب عادی اند بمعنی آنکه عادت بران جاری شده که وی سبحانه اینها را اسباب ساخته است و بواسطه اینها خلق میکند اگر خواهد بی اینها نیز پیدا کند و اگر خواهد با وجود اینها نکند و همچنین کل اجزای عالم از علویات و سفلیات و وسایط و اسباب مسخر قدرت کامله تامه باری تعالی اند و همه اینها نسبت بقدرت ازلیه مانند قلم در دست کاتب اند بی توقف و قدرت صفتی است شامل اکثر صفات خصوصا صفات فعلیه و فرق بعموم و خصوص و جهات و حیثیات است و بنده باید که ضرر و نفع همه از حق تعالی داند و عالم اسباب را مغلوب قدرت او شناسد و حکم قضای الهی مستسلم کرده و تفویض امور بوی کند و زنهار که اعتماد بر اسباب [illegible] و تخلق آنکه نفع رساند بخلق در راحت و خلق از وی در راحت حکایت آورده اند که موسی علیه السلام را درد دندان بحضرت حق بنالید حکم شد که فلان گیاه را بر دندان نه تا آرام گیرد گیاه بر دندان مبارک نهاد و آرام گرفت بعد از مدتی باز دندان درد کرد و هم از آن گیاه بر دندان نهاد و درد زیاده گشت گفت الهی این همان گیاه است که تعلیم فرمودی خطاب باعتاب در رسید که آن کرت توجه بجناب ما کردی شفا دادیم و این کرت توجه بگیاه کردی درد را زیاده کردانیدیم تا بدانی که شفا دهنده مائیم نه گیاه و تخلق آنست که امر الهی و حکم شریعت ضرر رساند و زجر کند دشمنان دین را و نفع رساند و یاری دهد دوستان را تا بمقتضای ارادت و امر برود و عمل کند که جمع میان حقیقت و شریعت این است النور نور در عرف عام بمعنی روشنی است و نور در اسم الهی تعالی بمعنی منور و وی تعالی روشن کرداننده سموات است بکواکب و سیارات و روشن کرداننده زمین بانبیا و اولیا و علما و مؤمنین و مؤمنات و بساتین و ریاحین و روشن کرداننده دلهای مومنان و عارفان است بنور ایمان و طاعات و اخلاق و معارف و حقائق نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و نزد خواص نور عبارت است از چیزیکه ظاهر بود در خود و ظاهر کننده غیر خود و او چون متعالیکرده شود وجود را بعدم ظهور موجود را باشد و خفا معدوم را و هیچ چیز تاریکتر از عدم نیست پس کسیکه بری باشد از عدم بلکه از امکان عدم و بیرون آرنده باشد ماهیات را از ظلمت عدم سزاوارتر است از غیر خود که نامیده شود او را نور و وجود نوریست که فائض است بر جمله اشیاء و وجود همه از نور ذات اوست الله نور السموات والارض و درین مقام رساله در تفسیر این کریمه بظهور آمده است که متکفل ابراز اسرار و اظهار انوار شده است و بالله التوفیق و بنده باید که از ظلمات طبیعت و کدورات نفس برآمده و اقتباس انوار از مشکات هدایات و مصباح شریعت نموده بنور علم و عمل نیک از تمیز نماید و خواطر شیطانی و نفسانی را از ملکانی و رحمانی جدا کند بزرگان گفته اند که هر حالی که نتیجه علم نباشد اگرچه آن حال عظیم باشد ضرر او بیشتر از نفع بود و هر که رعایت ظاهر علم و آداب شریعت فرو گذاشت کند حقیقت نور بدل او فرو نیاید و تخلق آنست که منور باشد بنور ایمان و عرفان و مظهر باشد احکام دین را و بریاضت و مجاهده و تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح و بقا در نور الانوار و فنای ظلمات بشریت نموده و بقا بنور الانوار حاصل کرده عین نور گردد اللهم اعطنی نورا و اعظم لی نورا و اجعلنی نورا الهادی هدایت راه نمودن و بمنزل مقصود رسانیدن راه نمای همه راه روان اوست هر که راه و نیابیر و راه نما اوست و آنکه راه عقبی بسپرد در هم راه اوست و آنکه راه وصول بجناب قرب وی سپرد و هادی بخدمات غنا اوست بیت کر نه چراغ لطف تو راه نماید از کرم قافلهای شب روان پی نبرد بمنزلی و انواع هدایت پروردگار تعالی را حصر نیست الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی چنانکه طفل را بمجرد برآمدن از شکم مکیدن پستان هدایت کرده و جوجه را بمجرد برآمدن از بیضه بچیدن دانه راه نموده و مگس شهد را به بنا نمودن خانه بر شکل مسدس که موافق ترین اشکال است بوی هدایت فرموده و شرح این دور و دراز است و افضل و اعظم هدایت راه نمودنست بطریقی که موصل بجنات نعیم و رویت وجه کریم وی است و ابداع کردن در باطن خواص عباد از انوار توفیق و اسرار تحقیق که سبب هدایاست بطاعت و معرفت و بهره مندترین بندگان بتعلق و تخلق باین اسم انبیا و اولیا و علما اند که هادی خلائق اند بصراط مستقیم و طریق قویم خصوصا سید انبیا و ختم رسل صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه و اتباعه هداة طریق الحق و محیی علوم الدین اللهم وفقنا و اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و ذوالنون مصری گفت قدس سره سه چیز از اخلاق عارفان است تکفل بی غمی که آن را بکشاد باز آوردن و نعمتهای حق تعالی را بغافلان بیاد دادن و بزبان توحید مسلمانان را بحق راه نمودن یعنی روی دل ایشان از دنیا بدین و از معاش و معاد آوردن البدیع بی مثل و مانند و هرکه در ذات و صفات و افعال بی مثل و مانند است آن بدیع مطلق است و آن جز باری تعالی کسی نیست و بدیع بمعنی مبدع یعنی نوبیرون آرنده نیز وارد شده است و بهر دو تفسیر کرده شده است قول وی سبحانه تعالی بدیع السموات والارض بنده باید که در هرچه از بدایع و صنایع نظر کند دل بخدای بی مثل و مانند که مبدع اوست برد و از حدوث حوادث بر وجود قدیم استدلال نماید و قول رسول صلی الله علیه و سلم رو قت دیدن تو ماه و هلال قریب العهد من ربی اثر آن معرفت است و هر بنده که مخصوص است بخاصیتی خاص مثل نبوت و ولایت و علم بر وجه بی مثلی و بی نظیری با نو پدید آرنده است چیزها از امور راجع بصنعت کمال جمیع وقت باید که در عصر خود او را بدیع گویند و ابداع مخلوقات محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و اوست فرد کامل واحد در اتصاف بصفات حق و تخلق باسمای وی تعالی علی الاطلاق که هیچکس او را مثل و نظیر نیست اللهم صل و سلم علی محمد بعدد کل ذرة شعر منزه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم بجمله من الصلوات افضلها و من التحیات اشهاها و اکملها الباقی دایم الوجود که

هرگز فنا نپذیرد و بنده باید که در پرتو بقای حق از خود فانی شود و دل از تعلق بما سوای او نگاه دارد و تخلق آنست که سعی کند در تحصیل کمالی که باقی ماند آثار آن درین جهان و دران عالم و فانی شود در جلال حق تا باقی ماند بحیات ابدی الوارث مراد بوارث باقی بعد فنای موجودات که تمامه املاک فانی ملاک بعد فنای ملاک راجع بوی گردد و بوی رسد و این نظیر بظاهر است و الا او ست مالک علی الاطلاق از ازل تا ابد بی تبدیل ملک و ملکوت و تمامه ملک و ملکوت مر او راست بی شریک و همتا و همه ارباب بصائر همیشه ندای لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بگوش هوش میشنوند جل جلاله و عظم شانه پس بنده را باید که در بند مال و میراث نباشد و داند که همه گذاشتنی است و از وی باز داشتنی است موتوا قبل ان تموتوا از شعار عارفان است بیت دل برین منزل فانی چه نهی رخت بربند که انا لله و تخلق آن است که تحصیل علوم و معارف دین کند تا وارث انبیا گردد الرشید رشد در لغت بسامان و براه شدن بر خلاف غی و رشید آنکه اقوال او بر نهج رشاد و افعال او بر سنن صواب بود و احکام او بر طرز اتقان و احکام و خلل و زلل بهیچ کار او راه نیابد و همه تدبیرات او منساق بغایات گردد بر سنن سداد بی استشاره و بی استرشاد و گفته اند که رشید اینجا بمعنی مرشد است که بندگان را بمقاصد دین و دنیا و صلاح معاد بکتاب و شریعت بطریق ارشاد و سداد خوانده است و وجه تعلق و تخلق ظاهر است الصبور صبور در لغت شکیبائی کردن و صبور آنکه در گرفت گنهکاران شتابی نکند و در عقوبت انتقام ایشان تعجیل ننماید و صبور نزدیک بمعنی حلیم است و فرق آن است که صبور مشعر است بآنکه اگرچه اکنون صبر کرد و لیکن در آخرت میگیرد و حلیم مطلق است و بعضی گفته اند که در صبور خوف عذاب غالب است و در حلیم امید عفو و بعضی گفته اند که صبور بمعنی صبر دهنده است و صبر دهنده بر مشقت ادای عبادت او ست سبحانه و بنده باید که در جمیع بلایا و محنتها و فرقتها صبر از وی خواهد و از بی وفائی وی دور باشد حکایت آورده اند که یکی از اکابر گفت که در مکه معظمه بودم درویشی دیدم که بمسجد حرام درآمد و طواف کرد و رقعه از جیب بیرون آورد و در وی نگریست و برفت روز دیگر همچنان کرد و برفت چند روز مراقب حال او بودم بر همان منوال می آمد و میرفت روزی درآمد و طواف کرد و در رقعه نظر کرد و جان بحق تسلیم کرد برخاستم و رقعه را دیدم نوشته بود و اصبر لحکم ربک فانک باعیننا و تخلق آن است که در هیچ کاری سبکی و شتابی نکند و آرام و تمکین ورزد و در رنج فراق بناه بامید وصال برد و درد اشتیاق را بذکر محبوب درمان کند تا بمقصود برسد و مظفر و منصور گردد ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون یکی از مشایخ گفته است جام صبر بیاشام اگر کشته شوی شهید شوی و اگر زنده مانی سعید باشی بیت صبری کنیم تا کرم او چه میکند با این دل شکسته غم او چه میکند عیسی دم است نفس و هوا پیش او بکش وانگه نظاره کن که دم او چه میکند تمام شد شرح نود و نه نام الهی که درین حدیث وارد یافته رواه الترمذی روایت کرد اینحدیث را ترمذی در جامع خود و البیهقی فی الدعوات الکبیر و روایت کرد بیهقی در کتاب خود که نام آن دعوات کبیر است و قال الترمذی و گفته است ترمذی هذا حدیث غریب و در روایت ابی هریره غیر این اسما نیز آمده چنانکه الاحد المنعم الرب المعطی یا در بدل بعضی ازین اسما یا زیاده بران و برین تقدیر زیاده بر نود و نه میشود و حق آنست که اسمای الهی در کتاب و سنت زیاده بر آن آمده است بعضی مفرد و بعضی مرکب و منحصر در نود و نه نیست مگر باعتبار اختصاص بخاصیتی که در حدیث مذکور است چنانکه گفته شد والله اعلم وعن بریدة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول روایت است از بریده اسلمی که آن حضرت شنید مردی را که میگفت اللهم انی اسألک بانک لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد خداوندا من میطلبم از تو بوسیله این که تو خدا هستی یگانه که قصد کرده میشود بسوی وی در تمامه حوایج آن کسی که نزاید و نزائیده شده و نیست مر او را همتا هیچ یکی فقال پس گفت آن حضرت دعا الله باسمه الاعظم خواند آن مرد خدا را بنام وی بزرگتر است از همه نامها الذی اذا سئل به اعطی آن نامیکه چون خواسته شود بآن نام میدهد خدای تعالی آن خواسته شده را و اذا دعی به اجاب و چون دعا کرده شود بان نام قبول میکند دعا را و اینجا فرق نهاده اند در سوال و دعا سوال طلبیدن و خواستن است چنانکه گوید اللهم اعطنی و اعطاء دادن آن و دعا خواندن و ندا کردنست چنانکه گوید یا الله و اجابت قبول آن چنانکه فرماید لبیک عبدی و سوال و دعا بمعنی یکدیگر نیز می آیند رواه الترمذی و ابو داود و بدانکه تحقیق وارد شده است اقوال مختلفه از علما در اسم اعظم و ذکر کرده است سیوطی در رساله مسمی بالدر المنظم فی بیان الاسم الاعظم که بعضی بر آنند که اسمای الهی همه اعظم اند و روا نیست تفضیل بعضی از آنها بر بعضی و نسبت کرده میشود این قول را بشیخ ابو الحسن اشعری و قاضی ابوبکر باقلانی و جماعت غیر ایشان و ایشان میگویند اینجا که ذکر اسم اعظم واقع شده است مراد باسم اعظم عظیم است و طبرانی گفته است که اختلاف کرده شده است در تعیین اسم اعظم و نزد من آنست که همه اقوال صحیح اند زیرا که در هیچ خبری واقع نشده است که این اسم اعظم است و بس و دیگر از وی اعظم نیست و گویا که وی قایل است که همه اسما اعظم توان گفت پس اعظم راجع بمعنی عظیم گردد و ابن حبان گفته که اعظمیتی که وارد شده است در اخبار مراد بآن مزید ثواب است مر داعی را بدان و مثل این معنی در آیات قرآنی نیز جاریست که قرائت بعضی آیات موجب مزید ثواب است اگرچه در حد ذات همه عظیم اند که کلام خدا اند و بعضی گفته اند که تعیین آن در علم الهی است جز وی کسی نداند چنانکه در لیلة القدر و ساعة الجمعه گفته اند و بعضی تعیین نیز کرده اند نظر بظاهر احادیثی که وارد شده است دران یکی از ان حدیث بریده است که مذکور شد که اسم اعظم الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و سیوطی از شیخ ابن حجر نقل کرده که وی گفته است که این قول ارجح است از حیثیت سند از هرچه وارد شده است درین باب و دیگر حدیث انس است که مولف گفته وعن انس قال کنت جالسا مع النبی گفت انس بودم من نشسته با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی المسجد در مسجد و رجل یصلی و حال آنکه مردی نماز میگذارد فقال پس گفت آن مرد اللهم انی اسألک بان لک الحمد خداوندا سوال میکنم من بوسیله آنکه مر تراست همه ستایشها لا اله الا انت نیست هیچ معبود بحق مگر تو الحنان المنان مهربان نعمت دهنده بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام یا حی یا قیوم و معانی اینها در ذکر اسما گذشت اسألک سوال میکنم ترا فقال النبی صلی الله علیه وسلم دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی به اجاب و اذا سئل به اعطی رواه الترمذی و ابو داود و النسائی و ابن ماجة دیگر حدیث اسما که مولف گفت وعن اسماء بنت یزید صحابیه جلیله انصاریه از خداوندان عقل و دین حاضر شد تبوک و او کشت نه کافر را بچوب خیمه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اسم الله الاعظم فی هاتین الآیتین گفت آن حضرت اسم اعظم درین دو آیت است و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و فاتحة آل عمران و در اول سوره آل عمران که این است الم الله لا اله الا هو الحی القیوم رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجة و الدارمی

پس اسم اعظم باین روایت الرحمن الرحیم والحی القیوم باشد وعن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة ذی النون اذ دعا ربه وهو فی بطن الحوت
دعای یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که دعا کرد وحال آنکه در شکم ماهی بود که دعا این است لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین لم یدع بها رجل مسلم فی شیء دعا نکرد
بوی هیچ مردی مسلمان در هیچ چیزی الا استجاب له مگر آنکه قبول کرد خدای تعالی دعای او را رواه احمد والترمذی پس اسم اعظم باین روایت لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین
اگرچه صریح در حدیث مذکور نیست که این اسم اعظم است ولیکن استجابت دعا خاصیت و نشانی از خواص اسم اعظم است با رعایت آداب و شروط که قرار یافته است و در بعضی روایات صریح نیز آمده الفصل
الثالث عن بریدة رضی الله عنه قال دخلت مع رسول الله گفت بریده درآمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم المسجد عشاء مسجد را در وقت عشا فاذا رجل یقرأ
ویرفع صوته پس ناگاه مردی میخواند و بلند میکرد آواز خود را فقلت پس گفتم من یا رسول الله اتقول هذا مراء آیا میگوئی تو که این مرد ریائی است قال بل مؤمن منیب گفت آن حضرت بلکه مسلمان رجوع
کننده بخدای و رو آرنده باوست قال گفت بریده وابو موسی الاشعری یقرأ ویرفع صوته ابو موسی اشعری میخواند و بلند میکرد آواز خود را پس آن مرد که در صدد حدیث مذکور بود ابو
موسی بود فجعل رسول الله پس گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتسمع لقراءته میشنید قرائت او را و گوش می نهاد آنرا ثم جلس ابو موسی یدعو پس نشست ابو موسی اشعری
دعا میکرد و دعا میکند فقال پس گفت اللهم انی اشهدك انك انت الله خداوندا من گواه میگیرم ترا که توئی خدا لا اله الا انت نیست معبود بحق مگر تو الاحد الصمد و در روایت
برفع آمده لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لقد سأل الله باسمه الذی اذا سئل به اعطی واذا دعی
به اجاب قلت گفت بریده گفتم من یا رسول الله اخبره بما سمعت منك آیا خبر دهم من ابو موسی را بچیزی که شنیدم از تو قال نعم گفت آن حضرت آری خبر ده او را فاخبرته بقول
رسول الله پس خبر دادم من او را بقول پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال لی انت الیوم لی اخ صدیق پس گفت ابو موسی تو امروز مرا برادر دوستی حدثتنی بحدیث رسول الله
حدیث کردی تو مرا بحدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی این حدیث که در وی بشارت استجابت است اما مطلق حدیث آورد و اشارت کرد که موجب اخوت و صداقت مجرد تحدیث
نبوی صلی الله علیه وسلم است رواه رزین آنچه مؤلف آورده از احادیث این است و در اینجا اقوال دیگر است بعضی بسم الله الرحمن الرحیم گفته و بعضی الله گفته اند روایت کرد ابن ابی
حاتم از جابر بن زید بعضی هو گفته و بعضی الحی القیوم و بعضی مالك الملك و بعضی کلمه توحید و بعضی الله لا اله الا هو رب العرش العظیم و فخر رازی نقل کرد از امام زین العابدین رضی الله
عنه که وی سوال کرد از حضرت عزت که تعلیم کند او را اسم اعظم پس نمود او را در خواب که اسم اعظم لا اله الا الله است و بعضی گفته اند که اسم اعظم مخفی است در اسمای حسنی و موید است این قول را
حدیث عائشه که وی چون دعا کرد ببعضی اسمای حسنی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم اسم اعظم درین اسما است که دعا کردی بدان و بعضی اللهم گفته اند زرکشی در شرح جمع الجوامع از بعضی سلف نقل
کرده که گفته اند که هر کسیکه اللهم گفت دعا کرد خدا را بجمیع اسما و مثل این از حسن بصری نیز نقل کرده اند و بعضی الم گفته اند نقل کرده شده است این از ابن عباس و ابن مسعود و بعضی گفته اند هر اسمی از
اسمای الهی که بخوانند او را بدان بنده بطریق حضور و استغراق چنانکه در باطن او دران حالت بغیر حق تعالی نباشد هر گاه این حالت دست داد مستجاب شد دعای او والبته و این قول از امام جعفر
سلام الله علیه و علی آبائه الکرام و از شیخ جنید و غیر وی رضی الله عنهم منقول است و ابن نعیم در حلیه از ابا یزید بسطامی آورده که شخصی از وی از اسم اعظم سوال کرد فرمود آنرا حدی محدود
نیست آن فراغ قلب تست بوحدانیت حق و چون باین حال باشی قصد کن بهر اسمی که باشد میروی بوی بمشرق و مغرب و از ابی سلیمان دارانی آورده که گفت پرسیدم بعضی مشایخ را از اسم
اعظم گفت دل خود را می شناسی گفتم نعم گفت وقتی که بینی دل خود را که اقبال کرده بخدا و رقیق شد سوال کن حاجت خود را که همین اسم اعظم است و از ابی الربیع سائح آورده که پرسید از وی مردی
که گفت تعلیم کن مرا اسم اعظم گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم اطاعت کن خدا را تا اطاعت کنند ترا و گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم از عارف همچو کن است از پروردگار تعالی و تقدس والله اعلم

باب ثواب التسبیح والتحمید والتهلیل والتکبیر تسبیح بپاکی تنزیه کردن و بپاکی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و مکرر و باین معنی است اشتقاق محمد که محمود است مکرر و تکبیر ببزرگ
یاد کردن و تهلیل لا اله الا الله گفتن و مراد بیان احادیث است که وارد شده است در ثواب سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و تهلیل مشتق از لا اله الا الله است و عرب چون
بسیار کرد استعمال ایشان دو کلمه را ضم میکنند بعضی حروف یک کلمه را ببعض حروف کلمه دیگر مثل حمدله و حوقله و بسمله و میگویند هیلل الرجل و هلل وقتی که گوید لا اله الا الله و حیعل وقتی که گوید حی علی الفلاح الفصل
الاول عن سمرة بفتح سین وضم میم بن جندب بضم دال و فتح آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الکلام اربع فاضلترین
کلام نزد وی ثواب چهار کلمه اند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وفی روایة احب الکلام الی الله اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر لا یضرك بایهن بدأت زیان نمیکند ترا بهر کدام ازین کلمات که آغاز کنی زیرا که هر کدام ازین کلمات مستقل است در افاده مقصود که جلال حق و کمال اوست و تقدیم و تاخیر دران تفاوت
نمیکند ولیکن این ترتیب را معانی متناسبه است زیرا که ناظر در معرفت خدا بحسب تنزیه وی می یابد بعد از ان منحصر می یابد نعوت و کمالات در ذات مقدس وی تعالی بعد از ان منکشف میگردد بروی حقیقت توحید
بعد از ان عاجز می یابد خود را از ثنا و توحید پس میگوید الله اکبر کذا قال الغزالی و مراد احبیت است بعد از کلام خدا و خود این کلمات نیز از قرآن اند جز کلمه رابع و در روایتی آمده است افضل الذکر بعد
کتاب الله رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان اقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
احب الی مما طلعت علیه الشمس هر آئینه گفتن من این چهار کلمه را دوست داشته شده تر است بسوی من از هر چیزی که بر آمده است بروی آفتاب یعنی دنیا و ما فیها گویا که این کنایت است
از همه مخلوقات و مخصوص شدن احبیت بنسبت بسفلیات زیرا که ذکر خدا افضل و احب است از تمامه عالم رواه مسلم وعنه وهم از ابی هریره است قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من قال کسی که گوید سبحان الله وبحمده فی یوم مائة مرة در روزی صد بار حطت خطایاه افکنده شود و کم کرده شود گناهان او وان کانت مثل زبد البحر

اگرچه باشد گناهان او مانند کف دریا در کثرت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح وحین یمسی کسیکه بگوید در هنگامیکه صبح
کند و در هنگامیکه شام کند یعنی در صبح و شام گوید سبحان الله وبحمده مائة مرة صد بار لم یأت احد یوم القیمة بافضل مما جاء به نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر از آنچه
آورده است وی آن عمل را الا احد قال مثل ما قال او زاد علیه مگر یکی که گفته است مانند آنچه گفته است وی یا زیاده کرده است بر آنچه وی گفته است متفق علیه اینجا دو اشکال
می آید یکی آنکه از ظاهر عبارت این مفهوم میشود که هر که گفت مانند آنچه وی گفت و آورد مثل آنچه وی آورده باشد نه افضل از آن و این ظاهر است اشکال دوم آنکه زیادت بر تحدیدات
شرع در اعداد جائز نیست چنانکه در چهار رکعت ظهر پنج رکعت گزارد مثلا پس زیاده آوردن چون جائز باشد جواب از اول آنکه تقدیر کلام و معنی وی آن است که نیارد مساوی آنچه وی آورده
و نه افضل از آنچه وی آورده مگر کسیکه گفت وی آنچه گفت پس وی مساوی آورد یا کسیکه زیادت گفت از آنچه وی گفت پس وی افضل از آن آورده جواب از اشکال ثانی آنکه زیادت
بر تقدیری جائز نیست که از شارع اجازت و تجویز در زیادت نیامده است و در حدیث چون تصریح بزیادت کرد جواز آن معلوم شده پس این مثل پنج رکعت بجای چهار رکعت ظهر نباشد
بلکه مثل آنکه در نماز تهجد یا در ضحی هشت رکعت آمده است و اگر تا سیزده و دوازده بگذارد نیز جائز است بلکه افضل است و تواند که مراد بازدیاد اعمال خیر دیگر باشد نه نفس تسبیح فافهم وعنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن دو کلمه اند سبک بر زبان گران در میزان اعمال دوست داشته شده بسوی رحمان
آن دو کلمه کدام است سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم متفق علیه وعن سعد بن ابی وقاص قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال روایت است
از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گفت بودیم ما نزد آن حضرت پس گفت آن حضرت ایعجز احدکم ان یکسب کل یوم الف حسنة آیا عاجز می آید یکی از شما از آنکه
کسب کند هر روز هزار نیکی فساله سائل من جلسائه کیف یکسب احدنا الف حسنة پس پرسید آن حضرت را پرسنده از هم نشینان وی صلی الله علیه وسلم چگونه کسب کند یکی از ما هزار
نیکی را یعنی هر روز قال یسبح مائة تسبیحة گفت آن حضرت تسبیح گوید صد بار فیکتب له الف حسنة پس نوشته میشود مر او را هزار نیکی بحساب مشهور که هر نیکی را ده حسنه است او یحط عنه
الف خطیئة یا افکنده شود از وی هزار گناه این نیز حکم کتاب هزار حسنه دارد و از آنچه تقدیر کرده شد ضمیر جلسائه با نحضرت رفت اما اطلاق این لفظ در احادیث مانوس و معهود نیست
و تواند که ضمیر بسعد ابن وقاص رود و این قول راوی سعد بود گویا که کسی از هم نشینان وی اضطراب کرد و پیش از تمام روایت حدیث از وی سوال کرد فافهم رواه مسلم وفی کتابه فی جمیع الروایات
عن موسی الجهنی او یحط و در کتاب مسلم یعنی صحیح وی از موسی جهنی بضم جیم و فتح ها که از ثقات است او یحط آمده بکلمه او برای تردید چنانکه تقریر کرده شد قال ابو بکر البرقانی گفت ابو بکر برقانی
بفتح با و ضم و کسر آن نسبت برقان که نام قریه ایست از خوارزم رواه شعبة وابو عوانة ویحیی بن سعید القطان عن موسی روایت کرده اند این حدیث را این ائمه از موسی جهنی مذکور
فقالوا ویحط بغیر الف پس گفته اند ویحط بواو بی الف پس هم کتابت الف حسنه میشود و هم حط الف خطیئه و ظاهر همین است زیرا که حسنات دور میکند سیئات را هکذا فی کتاب الحمیدی
هم چنین بیان کرده است حمیدی در جمع بین الصحیحین وعن ابی ذر رض قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ای الکلام افضل گفت ابو ذر که پرسیده شد آن حضرت را که کدام کلام فاضلتر است
قال ما اصطفی الله لملائکته گفت آن حضرت فاضلترین کلام کلامیست که برگزیده و اختیار کرده است خدای تعالی مر فرشتگان خود را که تسبیح و تحمید میکنند مدام بدان کلام تلمیح است بقول حق سبحانه و تعالی
ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک زیرا که این بتعلیم وی تعالی است مر ایشان را بدلیل قول ایشان لا علم لنا الا ما علمتنا آن کلام کدام است سبحان الله وبحمده رواه مسلم وعن جویریة بضم جیم
وفتح واو و سکون تحتانیه که یکی از امهات المؤمنین است ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج من عندها بکرة روایت است از جویریه که آن حضرت بیرون آمد از نزد وی در بامدادی حین صلی
الصبح هنگامیکه گزارد آن حضرت نماز بامداد را وهی فی مسجدها بفتح جیم و حال آنکه جویریه در سجده گاه خود بود یعنی در جای که نماز گذارده بود نشسته ذکر و تسبیح میکرد شاید که مراد مکانی است که
ساخته بود در خانه خود برای نماز گذاردن و آنرا مسجد گاهی بکسر جیم نیز میگویند ثم رجع پستر بازگشت آن حضرت و بر سروی آمد بعد ان اضحی بعد از آن که چاشت کرد آن حضرت یعنی در آمد وقت
چاشت وهی جالسة و حال آنکه جویریه نشسته بود قال ما زلت علی الحال التی فارقتک علیها گفت آن حضرت آیا همیشه هستی تو بر حالتی که جدا شدم از تو بر آن حال یعنی از وقت صبح تا الآن
که وقت چاشت است بر حال خود وی و نشسته ذکر میگوئی قالت نعم گفت جویریه آری بر همان حال خودم قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لقد قلت بعدک اربع کلمات ثلث مرات
هر آینه گفتم من بعد از تو یعنی بعد از بر آمدن از پیش تو چهار کلمه سه بار لو وزنت بما قلت منذ الیوم اینچنین کلمات اند که اگر برکشیده شوند و مقابل کرده شوند بچیزی که گفته و خوانده تو امروز لوزنتهن
هر آینه برابر می آیند این کلمات بآن تسبیحات و تحمیدات که گفته تو سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضی نفسه وزنة عرشه ومداد کلماته چهار کلمه است که مفید مبالغه و کمال ما
و تسبیح و تحمید مشترک است میان اینها زاید بر آن نیست یعنی تسبیح و تحمید میگویم ترا بشمار مخلوقات تو که بشمار و بی اندازه اند چنانکه موجب رضای تو شوند و بوزن عرش تو که عظیم است و مقدار کلمات تو که مراد
کلام اوست یا اسماء و صفات او یا علم اوست رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسیکه بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر مائة مرة صد بار کانت له عدل عشر رقاب باشد مر او را ثواب برابر ده برده که آزاد کند و عدل بکسر عین و فتح آن هر دو روایت است
بمعنی مثل و برابر چیزی و بعضی گفته اند بفتح برابر چیزی از غیر جنس وی و بکسر از جنس وکتب له مائة حسنة و نوشته شود برای وی صد نیکی ومحیت عنه مائة سیئة و محو کرده شود از وی صد بدی
این حدیث مؤید آنست که در حدیث سعد بن ابی وقاص است ویحط بواو نه او است وکانت له حرزا من الشیطان یومه ذلک و باشد این کلمات مر او را پناه از شیطان و شب روی وی آن روز که
گفته است این کلمات را حتی یمسی تا آنکه شبانگاه کند حرز بکسر حا تعویذ ولم یأت احد بافضل مما جاء به الا رجل عمل اکثر من ذلک و نیارد هیچ یکی عملی فاضلتر از آنچه آورده است او مگر دیگری
عمل کرد بیشتر از آنچه او کرده از جنس همین تسبیح یا دیگر از اعمال و این حدیث از اشکال اول که در حدیث ابی هریره می آید سالم است متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری قال کنا مع رسول الله

صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت ابو موسی اشعری بودیم ما با آنحضرت در سفری فجعل الناس یجهرون بالتکبیر پس در ایستادند مردم که آواز بلند میکنند بتکبیر فقال رسول الله پس
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم ای مردم نرمی کنید بر جانهای خود و تعب مکشید ببلند کردن آواز درین اشارتست که منع از جهر برای آسانی و نرمی
است نه از جهت نامشروعیت ذکر جهر و حق آن است که ذکر جهر مشروع است بی شبهه کما بعارض و این را در رساله اورا د اثبات نمودیم پس انان تکیه کرد منع را بقول خود انکم لا تدعون اصم ولا غائبا
بدرستیکه شما نمیخوانید کر را و نه غائب را انکم تدعون سمیعا بصیرا بدرستیکه شما میخوانید شنوای بینا را وهو معکم و او با شماست بعلم و حضور و زیادت بصیرا با آنکه حاجت بذکر او نیست بمناسبت سمیع است
بهر و خالکثر مواضع معاند کور را ند و با وجود آن اشارتست بآنکه وی می بیند شما را و میداند احوال شما را از هیئت شما و صورت شما و طیبی گفته که بصیر بجهت آن زیاده کرد که سمیع بصیر ادراک کننده
تر است از سمیع اعمی فافهم والذی تدعونه اقرب الی احدکم من عنق راحلته و آنکسی که می خوانید شما او را نزدیکتر است بیکی از شما از گردن شتر وی قال ابو موسی وانا خلفه
گفت ابو موسی اشعری و من پس آن حضرت بودم بر شتر یا پیاده اقول میگویم لا حول ولا قوة الا بالله فی نفسی در نفس خود آهسته فقال پس گفت آن حضرت یا عبد الله بن قیس
اسم ابو موسی اشعر است الا ادلک علی کنز من کنوز الجنة آیا راه ننمایم ترا بر گنجی از گنجهای بهشت فقلت بلی پس گفتم من آری بنما یا رسول الله قال گفت آن حضرت لا حول ولا
قوة الا بالله آن گنج از گنجهای بهشت این کلمه است باین معنی که گفتن این کلمه هر گوینده خود را ثوابی می بخشد که مثل گنجهای دنیا است بلکه گنجهای دنیا در جنب آن لاشیء است و مشایخ گفته اند که هیچ کس
معین و ممد تر بر عمل از زین کلمه نیست که معنی آن تبری از حول و قوة خود و عدم اعتماد و اتکال بر نفس است در وقتی که این فقیر این حدیث پیش حضرت شیخ عبد الوهاب میخواندم از کیفیت و حقیقت این
گنج پرسید فرمودند همانجا معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی حاجت بحث نیست متفق علیه الفصل الثانی عن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
کسیکه گوید سبحان الله العظیم وبحمده غرست له نخلة فی الجنة نشانده شود برای او درخت خرما در بهشت رواه الترمذی وعن الزبیر رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم ما من صباح یصبح العباد فیه نیست هیچ صباحی که صبح میکنند در وی بندگان الا مناد ینادی مگر آنکه آواز کند آواز کننده یعنی فرشته آواز میکند سبحوا
الملك القدوس تسبیح و تنزیه کنید خدا را که پادشاه مالک الملک پاک از جمیع نقایص است و بگوئید سبحان الملک القدوس رواه الترمذی وعن جابر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الذکر لا اله الا الله فاضلترین ذکر لا اله الا الله است اگرچه اذکار بسیار است و هرچه بدان یاد خدا حاصل شود از اقوال و افعال ذکر است
ولیکن این کلمه توحید است و ایمان بی آن صحیح نه و اشتغال و مداومت این کلمه را خواص عجیب و اسرار غریب است در تطهیر باطن و تصفیه قلب و ظهور سری که مودع است در دل و لهذا اختیار
کرده اند مشایخ آنرا در ترتیب مریدان و افضل الدعاء الحمد لله و فاضلترین دعا ها الحمد لله است تسمیه حمد بدعا بجهت آنست که ثنا بر کریم در معنی دعا و سوال است و افضل از جهت آن شامل
زیرا که حمد خدا که منعم حقیقی است در معنی شکر است بلکه حمد راس شکر است و شکر موجب مزید نعمت است رواه الترمذی و ابن ماجة وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الحمد راس الشکر حمد سر شکر است زیرا که شکر تعظیم منعم است و فعل لسان اظهر و ادل است بر آن اما فعل قلب خفی است در دلالت افعال جوارح زیرا که شکر تعظیم منعم است
یا بمحبت و داشتن بدل یا ثنا کردن بزبان یا خدمت کردن باعضا و در دلالت افعال جوارح قصور و اشتباه است ما شکر الله عبد لم یحمده شکر کامل نگفت خدا را بنده که حمد نگفت او را این
کلام اشارتست بآنکه آدمی باید که با وجود تصفیه باطن حفظ ظاهر نیز کند و با تنویر قلب تکمیل آن بفعل زبان نیز نماید تا ظاهر و باطن کمال و تمام پذیرد وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من یدعی الی الجنة یوم القیمة الذین یحمدون الله فی السراء والضراء نخستین کسانی که خوانده و برده شوند بسوی بهشت روز قیامت
آنکسانی باشند که حمد و شکر میگویند خدا را در خوشی و ناخوشی کنایت است از جمیع احوال رواهما البیهقی فی شعب الایمان وعن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال موسی علیه السلام یا رب علمنی شیئا اذکرک به گفت آن حضرت گفت موسی علم ای پروردگار من بیاموز مرا چیزی که ذکر کنم ترا بدان چیز او ادعوک
به یا بخوانم ترا بدان چیز شک راویست که اذکرک به گفت یا ادعوک به گفت و در بعضی نسخ و ادعوک به است بواو پس مطلوب ذکر و دعا است هر دو فقال پس گفت پروردگار تعالی یا موسی
قل ای موسی بگو لا اله الا الله فقال پس گفت موسی یا رب کل عبادک یقول هذا ای پروردگار من هر بنده تو میگوید این را انما ارید شیئا تخصنی به میخواهم من مگر چیزی را که
مخصوص و ممتاز گردانی تو مرا بدان چیز یعنی ذکری و دعای خاص فرمای که دیگران بمن شریک در ان نباشند قال گفت پروردگار تعالی یا موسی لو ان السموات السبع وعامرهن
غیری اگر ثابت شود که هفت آسمان و آباد دارندگان آنها جز من یعنی تمامه اهل آسمانها از ملائکه و استثنای حق تعالی از عامر سموات بطریق مجاز و انقطاع است و عامر بمعنی اصلاح کننده
و نگاهدارنده از خلل و اختلال نیز آمده و بر این معنی استثنای وی تعالی بر حقیقت است والارضین السبع و هفت زمین و عامر زمینها را ذکر نکرد از جهت قلت یا اکتفا کرد بذکر عامر سموات وضعن
فی کفة نهاده شوند این آسمانها و زمینها در یکپله ترازو ولا اله الا الله فی کفة و نهاده شود لا اله الا الله در پله دیگر از ترازو لمالت بهن هر آینه میل میکند کفه لا اله الا الله و راجح می آید از
آسمانها و زمینها و اهل آنها رواه فی شرح السنة وعن ابی سعید وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال کسیکه بگوید لا
اله الا الله والله اکبر صدقه ربه تصدیق میکند و راست گو میگرداند او را پروردگار او وقال و میگوید پروردگار لا اله الا انا وانا اکبر نیست اله مگر من و من بزرگترم واذا قال
و چون میگوید بنده لا اله الا الله وحده لا شریک له یقول الله میگوید خدای تعالی لا اله الا انا وحدی لا شریک لی واذا قال و چون میگوید بنده لا اله الا الله له
الملک وله الحمد قال میگوید خدای تعالی لا اله الا انا ولا حول ولا قوة الا بی یعنی مقرر میدارد پروردگار تعالی این اقوال بنده را و میگوید موافق آنچه میگوید بنده و قبول می کند و کوی
و در بیان فضیلت است مر این کلمات را وکان یقول و بود آنحضرت که میگفت من قالها فی مرضه کسیکه بگوید این کلمات را در بیماری خود ثم مات پس بمیرد در آن بیماری لم تطعمه النار

نیز بود و در آتش دوزخ رواه الترمذی وابن ماجه وعن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه انه دخل مع النبی صلی الله علیه وسلم علی امرأة روایت است از سعد بن
ابی وقاص که وی در آمد با آن حضرت بر زنی و در بعضی روایات آمده است که آن زن از امهات المؤمنین بود جویریه یا غیر وی والله اعلم وبین یدیها نوی و پیش آن زن خستهای خرما بود او حصی
یا سنگریزها بود و شک راوی است تسبح به تسبیح میکرد آن زن بآن خستها یا بآن سنگریزها والتسبیح باین وضع که الآن متعارف است در زمان شریف نبود و بعضی خستها یا سنگریزها نگاه میداشتند و بآن
شمار میکردند و بعضی در رشتهای دراز گرههامی بستند و مانند آن کذا حققه السیوطی فی رسالة فقال الا اخبرک بما هو ایسر علیک من هذا او افضل شک راوی است پس گفت آن حضرت
آیا خبر دهم ترا بچیزی تسبیحی که آن آسان تر یا فاضلتر است بر تو از این تسبیح کردن بخستهای بسیار باعتبار کمیت و فاضلتر است از روی کیفیت و آن تسبیح کلمه است سبحان الله عدد ما خلق
فی السماء پاکی است خدا را عز و جل بشمار چیزیکه پیدا کرده است در آسمان وسبحان الله عدد ما خلق فی الارض و پاکی خدا بشمار چیزی که پیدا کرده است در زمین وسبحان الله
عدد ما بین ذلک و پاکی خدا بشمار چیزیکه میان آسمان و زمین است وسبحان الله عدد ما هو خالق و پاکی خدا بشمار هر چیزی که پیدا کننده است وی تعالی تا ابد والله اکبر مثل ذلک یعنی
گفت عدد ما خلق فی السماء الی آخره و احتمال دارد که لفظ مثل ذلک را گفته باشد بجای عدد ما خلق فی السماء الی آخره والله اعلم والحمد لله مثل ذلک ولا اله الا الله مثل ذلک ولا حول
ولا قوة الا بالله مثل ذلک رواه الترمذی وابو داؤد وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من سبح الله مائة مرة بالغداة کسیکه پاکی یاد کند خدا را و بگوید سبحان الله صد بار در بامداد ومائة بالعشی و صد بار در شبانگاه کان کمن حج مائة حجة باشد
همچو کسی که گزارده است صد حج این را از باب الحاق ناقص بکامل میبرند از برای مبالغه در بیان فضل این عمل و بعضی گویند شاید که تضاعیف این با اصل ثواب آن برسد با وجود آن
وارد بر فضل ذکر خدا و کمال آن فضل الله واسع ومن حمد الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه حمد گوید خدا را و بگوید الحمد لله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه کان کمن حمل
علی مائة فرس فی سبیل الله باشد همچون کسیکه سوار کرده است مردم را بر صد اسپ در راه خدا ومن هلل الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه تهلیل کند و بگوید
لا اله الا الله صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه کان کمن اعتق مائة رقبة من ولد اسمعیل باشد مانند کسیکه آزاد کرد صد بنده را از اولاد اسمعیل علیه السلام اختلاف است علما را در
استرقاق عرب بعض میگویند در مشرکان ایشان یا قتل است یا ایمان و این حدیث مثبت قول اوست یا تواند که کسی بظلم یا دانسته اسیر و استرقاق کرده باشد و بعضی گفته اند که این مبالغه است
ومن کبر الله مائة بالغداة ومائة بالعشی و کسیکه بزرگی یاد کند خدا را و بگوید الله اکبر صد بار در بامداد و صد بار در شبانگاه لم یات فی ذلک الیوم احد باکثر مما اتی به
الا من قال مثل ذلک نیارد در آن روز هیچ یکی عملی بیشتر از آنکه آورده است آنکس آنرا مگر کسیکه گفته است مثل آن او زاد علی ما قال یا زیاده کرده است بر آن و در این حدیث مثل آنچه گذشت
در فصل اول در حدیث ابی هریره سخن است رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التسبیح نصف
المیزان سبحان الله گفتن نیم ترازوی اعمال است یعنی تسبیح یک طرف و تمام اعمال طرف دیگر والحمد لله یملأه والحمد لله گفتن پر میکند میزان را یعنی حمد تمام میزان را پر میکند و فاضلتر است از سبحان الله زیرا که
الحمد لله شکر است بنعمتهای خدا و شکر مستجلب مزید است پس ثواب وی اکثر و اوفر باشد و تواند که مراد آن باشد که وی معادل و مساوی سبحان الله است نصف آن و نصف این و هر دو میزان
پر می شود والله اعلم ولا اله الا الله لیس لها حجاب دون الله نیست مر این کلمه را پرده فرود خدای تعالی حتی تخلص الیه تا آنکه میرسد بسوی خدا و در راه محجوب و موقوف نمی ماند زیرا که آن
توحید حق است و توحید حق را حق است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس اسناده بالقوی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما قال عبد نگفت هیچ بنده لا اله الا الله مخلصا بر وجه اخلاص در توحید قط هرگز الا فتحت لها ابواب السماء مگر آنکه گشاده میشود مر آن بنده را درهای آسمان حتی
یفضی الی العرش تا آنکه میرسد بعرش که مقام کبریا و عظمت حق است کنایت است از رسیدن او بسوی خدا چنانکه در حدیث سابق گذشت ما اجتنب الکبائر مادام که پرهیز کند گناهان
کبیره را و یکسر شود آن تقیید باجتناب کبائر از برای سرعت قبول و وصول است زیرا که ایمان بعمل ناقص و مخل بوجود اخلاص است قوله تعالی والعمل الصالح یرفعه رواه الترمذی وقال
هذا حدیث غریب وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقیت ابراهیم گفت آن حضرت پیش آمدم ابراهیم علیه السلام را
لیلة اسری بی در شب اسری که مرا از مسجد حرام بمسجد اقصی بردند که شب معراج بود فقال یا محمد اقرأ امتک منی السلام گفت ابراهیم ای محمد بخوان امت خود را از جانب من سلام
لفظ اقرأ بفتح همزه و کسر را است از اقرا بمعنی خوانانیدن و در بعضی نسخ اقرأ بکسر همزه و فتح را از قرأت یعنی بخوان و بگو امت خود را از من سلام و تحقیق این لفظ در جای دیگر از کتاب کرده شده است و
اخبرهم ان الجنة طیبة التربة و خبر ده ایشان را که بهشت خاک او خوش و پاک است وعذبة الماء و شیرین و خوش است آب او وانها قیعان و خبر ده که بهشت یعنی زمینهای
او در اصل هموار است خالی از درختان که نیست نبات در وی وان غراسها و خبر ده که درختان وی این کلمات است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر یعنی
درختان بجزای اعمال مردم در آنجا نشانده هر کلمه از کلمات مذکوره که کسی میگوید درختی در بهشت برای وی می نشانند و چون درختان جزای این کلمات اند گویا عین این کلمات اند قیعان جمع قاع زمین
هموار و نرمی که رستنیها در وی نباشد و غرس درخت نشاندن و غراس بکسر نهال رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن یسیرة بضم تحتانیه اولی و
سکون ثانیه و فتح مهمله و همزه مضمومه بجای یا تیر میگویند بنت یاسر صحابیه است وکانت من المهاجرات و بود این زن از زنانی که هجرت کرده بودند از مکه بمدینه و بعضی میگویند از انصاریات است
و قول اول صحیح تر است قالت گفت یسیره قال لنا رسول الله گفت ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علیکن بالتسبیح والتهلیل والتقدیس بر شما باد ای جماعت زنان
که یاد کنید خدا را بنزاهت و پاکی بگفتن سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح یا گفتن سبحان الملک القدوس یا آنچه در معنی اوست کذا قالوا واعقدن بالانامل و عقد کنید و گره بندید بسر انگشتان

یعنی بشمارید آنها را و اهل حساب را عقده‌ها است موضوع از برای اعداد مشهور میان ایشان فانهن مسئولات زیراکه بدرستیکه انامل باصابع پرسیده میشوند در قیامت از آنچه کسب
میکنند مستنطقات بفتح طا طلب نطق کرده شده و گویا گردانیده میشوند چنانکه تمامه اعضا و جوارح گویا میگردند و گواهی میدهند بر ایشان فلا تغفلن فتنسین الرحمة و غافل مباشید
ای زنان از ذکر خدا و تسبیح و تقدیس وی پس فراموش کرده میشوید و محروم گردانیده شوید از رحمت و تنسین بلفظ معلوم نیز روایت است یعنی در نیابید رحمت را رواه الترمذی
وابوداؤد الفصل الثالث عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال گفت سعد بن ابی وقاص
رضی الله عنه آمد اعرابی نزد آن حضرت پس گفت علمنی کلاما اقوله بیاموز مرا کلامی و ذکری و دعائی که میگفته باشم من آنرا فقال قل پس گفت آن حضرت بگو لا اله الا الله وحده لا شریک
له الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا سبحان الله رب العالمین لاحول ولاقوة الا بالله العزیز الحکیم و در روایت العلی العظیم قال فهؤلاء لربی فمالی گفت اعرابی
این ذکرها برای خداست و حمد و ثنای اوست پس چیست برای من که دعا کنم برای خود و خیر خواهم برای خود بدان فقال قل پس گفت آن حضرت بگو اللهم اغفرلی وارحمنی واهدنی
وارزقنی وعافنی شک الراوی فی عافنی شک کرده است راوی در عافنی که هست یا نیست رواه مسلم وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم مر علی شجرة یابسة الورق آن حضرت گذشت بر درخت خشک برگ فضربها بعصاه پس آن حضرت صلعم زد آن درخت را بچوبی که در دست آن حضرت بود فتناثر
الورق پس افتادند و پراگنده شدند برگها فقال ان الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر تساقط ذنوب العبد پس گفت آن حضرت که گفتن این کلمات
می افگند گناهان بنده پس میریزد گناهان وی کما تساقط ورق هذه الشجرة چنانکه میریزد برگهای این درخت رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وعن مکحول عن
ابی هریرة قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثر من قول لاحول ولاقوة الا بالله روایت کرد مکحول شامی که از مشاهیر تابعین است از ابی هریره که گفت
گفت مرا آن حضرت بسیار کن لاحول ولاقوة الا بالله را زیراکه درین برائت است از حیله نفس و توانائی وی که مانع است از سلوک طریق فنا و توکل شیخ امام قطب ابو الحسن شاذلی ره گفت
صحبت داشتم در سیاحت خود با مردی پس وصیت کرد مرا گفت نیست در اقوال چیزی معین‌تر و مدد تر بر افعال از قول لاحول ولاقوة الا بالله و نیست در افعال چیزی ممد و معین‌تر از گریختن
بسوی خدا و اعتصام بفضل وی و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم انتهی فانها من کنز الجنة پس بدرستیکه این کلمه گنجی از گنجهای بهشت است قال مکحول فمن قال گفت مکحول پس کسیکه
گوید لاحول ولاقوة الا بالله نیست حیلت و بازگشتن از معصیت و قدرت و توانائی بر طاعت مگر بتوفیق خدا ولا منجا من الله الا الیه و نیست رستگاری و گریز از خدا مگر بسوی او و
در بعضی روایات ولا ملجأ نیز روایت کرده اند و منجا مقصور است و ملجأ مهموز کشف الله عنه سبعین بابا من الضر ادناها الفقر کشاده کند و دور کند خدای تعالی از آن کس هفتاد در از
گزند که کمترین آن هفتاد در فقر است رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بمتصل و گفته است ترمذی این حدیثی است که نیست اسناد وی متصل ومکحول لم یسمع
من ابی هریرة زیراکه مکحول نشنیده است از ابی هریره در کاشف ذهبی گفته که مکحول روایت میکند از عائشه رضی الله عنها و از ابی هریره بطریق ارسال وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحول ولاقوة الا بالله دواء من تسعة وتسعین داء ایسرها الهم این کلمه داروست از نود و نه درد که آسان‌ترین آن دردها
اندوه است مراد دردهای باطنی است اگر قاری نفس و بند خود بینی و خود پرستی و شرک خفی یا عام‌تر از باطنی و ظاهری و هذا اظهر وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الا ادلک علی کلمة من تحت العرش من کنز الجنة و هم از ابی هریره است که گفت آن حضرت آیا راه نمایم ترا بر کلمه که نازل شده است از زیر عرش که مقام خاص کبریا و عظمت
و قدرت حق سبحانه است که آن کلمه از گنج بهشت است و آن کلمه کدام است لاحول ولاقوة الا بالله یقول الله تعالی میگوید خدای تعالی یعنی هر وقتی که میگوید بنده این کلمه را اسلم
عبدی اسلام آورد و انقیاد و اطاعت کرد بنده من باعتقاد و اخلاص واستسلم و تفویض کرد امر خود را با امور کائنات را بسوی من و بعضی گفته اند اسلم و استسلم بیک معنی است و مقصود
از نکریر تاکید و تقریر است رواهما البیهقی فی الدعوات الکبیر روایت کرد این دو حدیث را بیهقی در دعوات کبیر وعن ابن عمر رضی الله عنهما انه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم سبحان الله هی صلوة الخلائق این کلمه صلوة تمامه خلق و عبادت ایشان است زیراکه خلائق همه بتسبیح و تنزیه الهی قایل و ناطق اند چنانکه فرموده و ان من شیء الا یسبح
بحمده و جای دیگر فرموده کل قد علم صلوته وتسبیحه خواه بلسان حال یا قال والحمد لله کلمة الشکر والحمد لله کلمه شکر است که هر چیز و هر کس شکر نعمت الهی میگوید ولا اله الا الله کلمة الاخلاص
ولا اله الا الله کلمه اخلاص و توحید است والله اکبر تملاء ما بین السماء والارض والله اکبر پر میکند چیزی را که میان آسمان و زمین است زیراکه کبریا و عظمت الهی را محیط و شامل است همه
تو اند که ما بین السماء والارض کنایت از تمامه عالم باشد واذا قال العبد و وقتی که میگوید بنده لاحول ولاقوة الا بالله قال الله تعالی میگوید خدای تعالی اسلم واستسلم اسلام آورد
واستسلام کرد بنده من رواه رزین باب الاستغفار والتوبة استغفار در لغت طلب غفر بمعنی ستر و در شرع طلب پوشیدن گناه و بخشیدن آن و توبه در لغت بمعنی رجوع و در شرع رجوع
از معصیت و پشیمان شدن از آن با صدق عزم بر آنکه باز نگردد و توبه را گاهی اسناد کنند بحق تعالی و گویند تاب الله علیه یعنی رجوع برحمت و توفیق توبه یا رجوع از تشدید بتخفیف یا از خطر باباحت
و از سید الطائفه جنید بغدادی پرسیدند که توبه چیست فرمود فراموش کردن گناه یعنی چنان حلاوت گناه از دل بر آید که بمنزله آن شود که نمیشناسد گناه را و از سهل تستری پرسیدند که توبه
چیست گفت توبه آنست که فراموش نکنی گناه را کذا فی التعرف و در شرح تعرف گفته که سهل اشارت کرد باحوال مریدان از جهت خوف عقوبت و فرط مجاهدات ایشان و جنید اشارت بتوبه محققین کرد
که ذکر ذنوب نمیکنند بجهت غلبه عظمت خدا بر دل ایشان و دوام ذکر ایشان مر او را چه ذکر جفا در حال وفا قبیح است و بعضی گفته اند مراد بنسیان ترک عود است الفصل الاول عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله انی لاستغفر الله واتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة فرمود آن حضرت بخدا سوگند که من

بدرستی که من استغفار میکنم خدا را و توبه میکنم بسوی خدای تعالی در روزی بیشتر از هفتاد بار رواه البخاری وعن الاغر بفتح همزه و غین معجمه مفتوحه و تشدید را المزنی بضم میم و فتح زای منسوب

بمزینه که قبیله مشهور است از عرب صحابی است معدود است در اهل کوفه و بعضی گفته اند در اهل بصره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لیغان علی قلبی بدرستیکه شان اینست

پرده کرده میشود بر دل من و غین غیم است یعنی ابر فی الصحاح غین ابر و تیرگی و بعضی گفته اند غین ابر رقیق را گویند وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة و بدرستیکه من هر آینه استغفار

میکنم خدا را در روز صد بار رواه مسلم بدانکه علما و عرفا در بیان معنی این حدیث و در دریافت این سر حیرانند و سزاوار است مر ایشان را که حیران شوند و توقف کنند زیرا که مجال نیست هیچ یکی را

که بداند حقیقت قلب مصطفی را و احوالیکه عارض میکرد و بر آن و هرچه در وی گفته اند و بگویند همه بظن و تخمین است اگرچه دعوی کشف و تعیین کنند مگر آنکه در باطن بعضی از محققین عارفین انداخته باشند آن

حضرت پر توافکند والله اعلم پس بعضی علما گفته اند که این از جهت غم و اندوه است بود در امور معاد و آنچه مطلع شده بود وی صلی الله علیه وسلم از احوال ایشان بعد از خود و استغفار هم بر ایشان بود

اما الغفار اتوب الیه که در حدیث سابق گذشت اباگوید از این معنی و ارد و هم چنین حدیث آینده که یا ایها الناس توبوا الی الله فانی اتوب الیه فی الیوم مائة مرة فافهم مگر آنکه طلب توبه توفیق آن باشد مر ایشان را و بعضی

میگویند که آن چیزی بود که مشتغل بود آن حضرت بدان از نظر کردن در کار و بار امت و مصالح ایشان بر شد و ارشاد و هدایت و مخالطت از زواج و اکل و شرب و محاربه با اعدای دین تا چنان مینمود که گویا شاغل

است از کمال جمعیت و حضور اگرچه اعظم طاعات و اشرف عبادت بود و از جهت علو مقام و رفعت درجت وی و تفرد وی صلی الله علیه وسلم پرورده کار و خلوص قلب و همت وی از هرچه ما سوای الله

و این را گناهی میدانست و از آن استغفار میکرد چنانکه گفته اند حسنات الابرار سیآت المقربین و بعضی از صوفیه گفته اند که این غین انوار بود نه غین اغیار و این اشارت است بآنچه بعضی از عرفا گفته اند

که کشف کرده میشد بر قلب شریف وی صلی الله علیه وسلم در هر ساعت از انوار صفات حق و ترقی میکرد در هر آن درین تجلیات و میشمرد مرتبه تحت را بعد از ترقی بدرجه فوق بمثابه ذنب که استغفار کرده

شود از آن و همچنین بود حال قلب شریف وی دائم و انوار صفات همه حجاب ذاتند غایتش آنکه حجاب نورانی اند و باین اشارتست بقول وی صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجاب من نور

و ظلمة و ارفع کلام درین مقام قول اصمعی است در وقتی که پرسیده شد از معنی این حدیث گفت ای سائل اگر از قلب دیگری می پرسیدی میگفتم و بیان میکردم آنچه میدانستم اما از حال قلب مصطفی صلی الله

علیه وسلم دم نتوانم زد که چیست و حال وی از جمله متشابهات است که در آنجا دم نتوان زد و شیخ تورپشتی میگوید رحمة الله علیه که خدا جزا دهاد اصمعی را در رفتن وی بر نهج ادب و اجلال و اعظام

وی شان وی را که موقع وحی و منزل فرود آمدن قرآنست بعد از آن میگوید که ما درین مسلک بدو روش میرویم یکی آنکه گویم برکات قلب مصطفوی صلی الله علیه وسلم تمام ترین و کامل ترین و روشن ترین

و عمارترین دلها بود و اعتنا و اهتمام داشت با وجود آن بتشریع ملت و تاسیس سنت ناچار بود او را از فرود آمدن بمرتبه رخص و التفات بعضی حظوظ نفس و ممتحن بود باحکام بشریت و چون ازین حال

میکرد و میگرفت نمود میشد بدو چیزی از اینها که ورت مانوی از جهت کمال رقت و فرط نورانیت چه شی چندانکه رقیق تر و صافتر بود تاثیرات بر وی ظاهرتر و پیداتر و آن حضرت صلی الله علیه وسلم هرگاه

چیزی از آن میدید آنرا از جمله گناهان می شمرد و از آن استغفار میکرد و ازین باب بود استغفار وی نزد بیرون آمدن از متوضا و میگفت وی صلی الله علیه وسلم غفرانک از جهت فقدان ذکر لسان دوم آنکه

گویم که خدای تعالی چنانکه برگزیده او را از عالمیان و فرستاد بر ایشان خواست که باقی دارد در میان ایشان تا منتفع میشوند بوی تا آن زمان که بتمام و کمال رسد مهم ارشاد و هدایت و تکمیل و آن حضرت

اگر گذاشته میشد بر آنچه و در آنچه بود از حضور و تجلیات الهیه فراغ و فرصت نمی یافت برای تعریف جاهد و تعلیم جاهل پس تقاضا کرد حکمت الهیه که برگماشت نوعی از احتجاب و استتار بر قلب شریف

وی تا مشغول کرده باین عالم و تمامتر گردد حظ و انتفاع مردم از وی اما وی صلی الله علیه وسلم نسبت بحال خود این را گناه می پنداشت و استغفار میکرد اینست حاصل کلام تورپشتی است و وجه اول راجع

بوجهی است که سابقا مذکور شد و وجه ثانی آن نیز موجه است و طیبی نیز دو وجه از افادت شیخ الوقت شهاب الدین سهروردی نقل کرده که ثانی آن قریب ثانی دو وجهی است که تورپشتی ذکر کرده و در

رساله مرج البحرین این وجوه مقرون بحسن تقریر بیان و تحریر نموده شده است و نزد این ضعیف سخن اصمعی از همه خوش تر است والله اعلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

یا ایها الناس توبوا الی الله ای آدمیان توبه کنید و رجوع آرید بسوی وی تعالی در روز صد بار رواه مسلم وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

فیما یروی عن الله روایت است از ابی ذر که گفت آن حضرت در آنچه روایت میکند از خدای تبارک و تعالی انه قال که وی تعالی گفت یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی

ای بندگان من بدرستیکه من حرام گردانیده ام ظلم را بر نفس خود یعنی سلب کرده ام آنرا از ذات خود کنایت است از تنزه و تقدس وی تعالی از آن و ذکر تحریم از جهت مشاکلت است بقول او

که فرمود وجعلته بینکم محرما و گردانیده ام ظلم را در میان شما حرام کرده شده فلا تظالموا پس ظلم نکنید بر یکدیگر و تجاوز نکنید از حد اعتدال و انصاف یا عبادی کلکم ضال الا من

هدیته ای بندگان من همه شما گمراهید مگر آنکسی را که راه نمودم من او را فاستهدونی اهدکم پس طلب هدایت کنید از من تا هدایت کنم شما را یا عبادی کلکم جائع الا من اطعمته

ای بندگان من همه شما گرسنه اید مگر کسیکه طعام بخورانم من او را فاستطعمونی اطعمکم پس طلب طعام کنید از من تا طعام کنم شما را یا عبادی کلکم عار الا من کسوته فاستکسونی

اکسکم ای بندگان من همه شما برهنه اید مگر کسیکه جامه پوشانم من او را پس طلب کسوت کنید از من تا کسوت دهم شما را یعنی همه از من است چه نعمت دینی که هدایت است و چه نعمت دنیا که

طعام و جامه است لیکن اول مخصوص است ببعضی و ثانی عام است همه را پس متوجه نشود سوال که چیست معنی استثنا در الا من اطعمته و الا من کسوته حال آنکه آنهمه را ثابت است و هیچکس

محروم نیست از آن و طیبی گفته است که مراد اطعام و کسوت بسط در رزق و اغنا است فافهم یا عبادی انکم تخطئون بضم تا و سکون خا و کسر طا باللیل والنهار وانا اغفر الذنوب

جمیعا ای بندگان من بدرستیکه شما گناه میکنید شب و روز و من می آمرزم گناهان را همه فاستغفرونی اغفر لکم پس طلب آمرزش کنید از من بیامرزم من شما را یا عبادی انکم لن تبلغوا

ضری فتضرونی ای بندگان من بدرستیکه شما هرگز نمیرسید که ضرر رسانید مرا یعنی بمعصیت ضرر کرد مرا نمی رسانید بضم ضاد و فتح آن ضد نفع یا بفتح مصدر است و بضم اسم کذا فی القاموس

و در مشارق گفته که ضر چون مقرون بنفع شود گفته نشود مگر بضم ولن تبلغوا نفعی فتنفعونی و هرگز نمیرسید و تا سود رسانید مرا یعنی بطاعت یعنی از معصیت بندگان زیانی و نقصانی

بندگان صمدیت حق نمیرسد و از طاعت سودی و کمالی نه بلکه سود و زیان ایشانست یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم ای بندگان من اگر باشند اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان و جنیان
شما کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم باشند بر پرهیزکارترین دل یک مرد از شما یعنی اگر فرض کرده شود دل یک کسی از شما که متقی ترین دلها باشد و شما همه برین صفت باشید ما زاد ذلک فی
ملکی شیئا زیاده نمیکند آن در ملک پادشاهی من چیزی را یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شیئا ای
بندگان من اگر باشند اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما باشند بر بفرمانی کننده و گناه کننده ترین دل یک مرد از شما کم نکند آن از ملک من چیزی را یا عبادی لو ان اولکم و آخرکم و انسکم و جنکم
قاموا فی صعید واحد ای بندگان من اگر باشند اینکه اول شما و آخر شما و آدمیان شما و جنیان شما بایستند در یکروی زمین فسالونی پس سوال کنند مرا و بخواهند هرچه بخواهند فاعطیت
کل انسان مسئلته پس بدهم هر آدمی را خواست او را ما نقص ذلک مما عندی کم نگرداند آن دادن از آنچه نزد منست از نعمت الا کما ینقص المخیط اذا ادخل البحر مگر چنانچه کم میگرداند
سوزن یعنی از آب دریا چون درآورده شود در دریا یا عبادی انما هی اعمالکم احصیها علیکم ای بندگان من نیست آن عملهای نیک و بد مگر عملهای شما که میدانم و میشمارم بر شما ثم اوفیکم ایاها
پستر تمام میدهم شما را جزای آن اعمال را فمن وجد خیرا فلیحمد الله پس کسیکه بیابد نیکی یعنی نیک در عملهای خود پس باید که شکر گوید و ثنا کند خدا را که توفیق آن داد و جزای خیر بران مترتب گردانید
و من وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه و کسیکه بیابد غیر نیکی را در عملهای خود پس باید که نکوهش نکند مگر نفس خود را که شومی آن بجزای بد رسید رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة و تسعین انسانا بود در بنی اسرائیل مردی که کشت نود و نه آدمی را ثم
خرج یسال پستر بیرون آمد در حالی که میپرسید مردم را از قبول توبه خود یا سوال میکند مغفرت را از خدا و استغفار میکند و معنی اول انسب و الصق است بقول وی فاتی راهبا فساله
توبة پس آمد راهبی را پس پرسید او را ایا هست مرا و را توبه و قبول می افتد از وی توبه و در بعضی نسخ الی توبة ایا مرا هست توبه و این اگرچه بجهت معنی ظاهر است لما اول از حیثیت روایت صحیح
تر است قال لا گفت راهب نیست ترا توبه فقتله پس کشت آن مرد راهب را و جعل یسال و در ایستاد که سوال میکند مردم را فقال له رجل ائت قریة کذا و کذا پس گفت
مر او را مردی بیا قریه چنین و چنین را که محل رحمت است و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی هست یعنی در وی کسی است که حل مشکل تو خواهد کرد فادرکه الموت پس دریافت او را امارات
و علامات مرگ یعنی مرگش در رسید فناء بصدره نحوها پس میل کرد آن مرد بسینه خود بجانب آن قریه یعنی در همان حالت در رسیدن مرگ سینه را بر زمین کشیده بانجانب رفت نو میل کردن و نگرانی بجانب سینن
فاختصمت فیه ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب پس پیکار کردند و نزاع نمودند در شان آن مرد فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب فرشتگان رحمت بران شدند که وی مرحوم و مغفور است بهشتی
و فرشتگان عذاب بران آمدند که وی مغضوب و معذب است فاوحی الله الی هذه ان تقربی پس وحی فرستاد خدای تعالی بسوی این قریه که متوجه شده بود بجانب آن نزدیک شو
و الی هذه ان تباعدی و وحی فرستاد بسوی این قریه ظالمه که وی از ان هجرت کرده بود که دور رو از میت فقال قیسوا ما بینهما پس گفت خدای تعالی فرشتگان را اندازه کنید و بپیمایید
مسافتی را که میان دو قریه است نسبت بمیت که کدام ازین دو نزدیکتر است بمیت فوجد الی هذه اقرب بشبر پس یافته شد میت بسوی این قریه رحمت که نزدیکتر است بیک بدست
فغفر له پس آمرزیده شد مر او را و درین حدیث کمال مبالغه است بسعت رحمت الهی و امیدواری بمغفرت وی تعالی و آن بصدق نیت او بود در توبه و استغفار متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم سوگند بخدای که قبضه ذات من بدست
قدرت اوست اگر گناه نمیکنید شما هر آینه ببرد خدای تعالی شما را و لجاء بقوم یذنبون و هر آینه می آرد قومی را که گناه کنند فیستغفرون الله پس طلب آمرزش کنند از خدا فیغفر لهم
پس بیامرزد مر ایشان را مقصود بیان عفو و مغفرت الهی سبحانه است گناهان را برای اظهار مقتضای اسم عفو و غفوریت گر جرم بندگان نباید عفو تو جمال کی نماید و ترغیب کند
در توبه و استغفار نه حث بر سر ذنوب و عدم مبالات بدان زیرا که خدای تعالی نهی کرده است از ذنوب و فرستاده است پیغمبران را تا باز دارند از ان فافهم و بالله التوفیق رواه مسلم و
عن ابی موسی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یبسط یده باللیل لیتوب مسیء النهار بدرستیکه خدای تعالی فراخ میکرد
دست رحمت خود را بشب تا توبه کند بدی کننده در روز و یبسط یده بالنهار لیتوب مسیء اللیل و فراخ میکند دست خود در روز تا توبه کند بدی کننده شب و بسط ید کنایت
است از توسعه در غفران و اظهار کرم حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنکه برآید آفتاب از جانب مغرب خود که در آن وقت درهای توبه بسته گردد و بیان این در اواخر کتاب در بیان
علامات ساعت بیاید رواه مسلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا اعترف بدرستیکه بنده وقتیکه اقرار
میکند یعنی بگناه خود ثم تاب پستر توبه میکند و رجوع می نماید بدرگاه رحمت حق تاب الله علیه قبول میکند خدای تعالی توبه او را و رجوع میکند برحمت بر وی متفق علیه و
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من تاب قبل ان تطلع الشمس من مغربها تاب الله علیه کسیکه توبه کند پیش
از آنکه طلوع کند آفتاب از مغرب خود توبه کند خدای تعالی بر وی و قبول توبه او واجب است بفضل الهی و کرم وی رواه مسلم و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لله اشد فرحا بتوبة عبده حین یتوب الیه هر آینه خدای تعالی سخت تر است از وی شادمانی بتوبه بنده خود و رضای وی تعالی از بنده
هنگامیکه توبه میکند بنده و رجوع میکند بسوی خدای تعالی من احدکم کانت راحلته بارض فلاة یکی از شما که بود شتر سواری و بارکش وی بر زمین دشت فانفلتت منه پس برمید
و گریخت راحله از وی و علیها طعامه و شرابه و بران راحله بود خورش وی و آب وی فایس منها پس ناامید شد آنکس از ان راحله فاتی شجرة پس آمد آنکس درختی را فاضطجع
فی ظلها پس پهلو نهاد در سایه آن درخت بسبب کوفت و ملالت و قد ایس من راحلته در حالیکه بتحقیق ناامید شده است از راحله خود فبینما هو کذلک اذ هو بها قائمة

عنده پس در اثنای آنکه آنکس همچنین بر پهلو افتاده بود ناگاه آنکس متلبس و حاضر است براحله در حالتیکه ایستاده است راحله نزد وی فاخذ بخطامها پس گرفت مهار راحله را ثم قال من
شدة الفرح پس گفت آنکس از سختی شادمانی اللهم انت عبدی وانا ربک خداوندا توئی بندهٔ من و منم خداوند تو اخطأ من شدة الفرح خطا کرد آنکس از سختی فرح
و گفت تو بندهٔ منی و منم پروردگار تو بجای آنکه باید گفت تو پروردگار منی و منم بندهٔ تو و مقصود بیان شدت رضای حق و تشبیه آنست که بفرح شخصیکه گم شده و گریختهٔ خود را یابد و بنده گناهکار بنده گریخته
از پروردگار تعالی است و توبه حکم باز آوردن و باز یافتن دارد فافهم رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان عبدا اذنب ذنبا بدرستیکه بندهٔ از بندگان
کرد گناهی فقال رب اذنبت فاغفره پس گفت آن بنده ای پروردگار من گناهی کردم پس بیامرز این گناه را فقال ربه پس گفت پروردگار او یعنی بملائکه اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب
ویأخذ به آیا دانست بندهٔ من که مر او را پروردگاریست که می آمرزد گناهان را و میگیرد بگناه غفرت لعبدی آمرزیدم مر بنده خود را بهمین علم ثم مکث ماشاء الله پس درنگ کرد آن بنده
در گناه کردن مدتی که خواسته بود خدا ثم اذنب ذنبا پس گناه کرد بار دیگر فقال رب اذنبت ذنبا فاغفره پس گفت آن بنده بدین بار نیز ای پروردگار من گناه کردم پس بیامرز این گناه را
فقال پس گفت پروردگار درین بار نیز اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویأخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ماشاء الله ثم اذنب ذنبا فقال رب اذنبت ذنبا
آخر فاغفره لی درین مرتبه لفظ آخر و لی زیاده است و در بعضی نسخ در اول لی و در دوم آخر و لی نیز موجود است و در نسخ مصححه همین مقرر است که ذکر کردیم فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر
الذنوب ویأخذ به غفرت لعبدی فلیفعل ما شاء پس گو بکند بنده هر چه میخواهد از گناهان مادام که استغفار آرد مقصود بیان فضیلت استغفار است و تاثیر وی در غفران نه امر بگناه
متفق علیه وعن جندب بضم جیم و سکون نون و ضم دال و فتح آن نام ابو ذر غفاریست که از اکابر صحابه و زهاد ایشان است و جندب نام بعضی صحابه دیگر هم هست و ظاهر آنست که مراد اینجا
ابو ذر باشد والله اعلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حدث ان رجلا قال والله لا یغفر الله لفلان روایت است از جندب که آن حضرت حکایت کرد که مردی گفت بخدا
سوگند که نمی آمرزد خدای تعالی مر فلان را ظاهرا آن مرد فاسق معصیه بود و این مرد سخن فضول گفت و سوگند خورد که خدای تعالی او را نمی آمرزد وان الله تعالی قال و بدرستیکه خدای تعالی گفت من
ذا الذی یتألی علی ان لا اغفر لفلان کیست آنکه سوگند میخورد بر من که نمی آمرزم فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد یعنی دروغگوی ساختم ترا و باطل گردانیدم سوگند ترا و آمرزیدم او را تألی
بهمزه و کسر لام مشدده الا سوگند خوردن فانی قد غفرت له لفلان پس بدرستیکه بتحقیق آمرزیدم مر فلان را واحبطت عملک و باطل گردانیدم عمل ترا خطاب با آن مرد است که گفت خدای تعالی
نمی آمرزد فلان را یا مراد این عمل است که سوگند خورد یعنی دروغگو گردانیدم ترا و باطل گردانیدم سوگند خوردن ترا و بیامرزیدم او را او کما قال یا چنانچه گفت راوی یا آن حضرت این عبارت را در جای
میگوید که راوی را لفظ حدیث بعینه محفوظ نمانده است رواه مسلم و در حدیث زجر است مر کسی را که بر شخصی حکم کند بعدم مغفرت اگرچه فاسق و بدکار باشد شاید که مولی تعالی او را ببخشد و این را بگیرد
و از اینجا گفته است بیت نا امیدم مکن از سابقهٔ روز ازل تو چه دانی که پس پرده که خوبست و که زشت وعن شداد بشین معجمه و تشدید دال اولی بن اوس بفتح همزه و سکون واو
صحابی انصاری برادرزاده حسان بن ثابت او و پدر او را صحبت است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الاستغفار ان تقول افضل استغفار این است
که بگوئی اللهم انت ربی خداوندا توئی پروردگار من لا اله الا انت نیست معبودی بحق مگر تو خلقتنی پیدا کردی تو مرا وانا عبدک و من بندهٔ توام وانا علی عهدک ووعدک
و من ثابت و دایمم بر عهد عبودیت که با تو بسته ام و وعده که با تو کرده ام اگرچه وفای آن از من نمی آید یا عهدی و وعدهٔ که تو بفضل و کرم خود برای اهل ایمان و طاعت کردهٔ پس من مقیم و معتقدم
بر عهد تو و مصدقم بوعدهٔ تو و دل بر بسته بر در امید نشسته ام اگرچه هیچ طاعتی چنانکه باید از من نمی آید ما استطعت آنقدر که استطاعت دارم و میتوانم نه آنچنانکه لائق درگاه تو باشد و ادای حق تو توانم
کرد که آن مقدور بشر نیست و از طاقت آدمی بیرون است اعوذ بک من شر ما صنعت پناه میجویم بتو از بدی آنچه کرده ام از گناهان بلکه ازین طاعت صوری که میکنم که از معنی حسن و اخلاص
خالی است و متضمن دعوی حول و قوت است نعوذ بالله من ذلک ابوء لک بنعمتک علی اعتراف میکنم برای تو بتواتر فیضان نعمت تو بر من و ابوء بذنبی و اعتراف میکنم بدوام و استمرار
وجود گناه خود و تقصیر از شکر نعمتهای تو و این معنی دائمست بی انقطاع وجود نعمت از جانب مولی و صدور گناه از بنده و در اخبار آمده است که پروردگار تعالی میگوید که ای بنده تا کی خیر و نعمت من
بر تو نازل باشد و شر که کفران است از تو بسوی من صادر گردد و من محبت و تودد میکنم بسوی تو با آنکه بی نیازم از تو و تو دشمنی میکنی بمن بمعصیت و بیفرمانی با آنکه محتاجی بمن فاغفر لی پس بیامرز مرا فانه لا
یغفر الذنوب الا انت پس بدرستیکه نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو و درین غایت عجز و اعتذار و نهایت ذلت و افتقار و انکسار است و لهذا سید الاستغفار نام کردند از جهت احتیاج
معانی آن و روی و سید قوم رئیس و مقدم را گویند که همه را در حوائج امور رجوع بوی باشد و حاصل معنی این استغفار این است که بنده باید که همیشه نظر بر گناهان و تقصیرات خود دارد و خود را فقیر صرف و محتاج
محض باشد زیرا که اگر تفتیش کند عیوب نفس خود را معلوم است عمل خود داند که صلاحیت قربت درگاه و قابلیت قبول وی ندارد و لنعم ما قال بیت طاعت ناقص ما موجب غفران نشود راضیم گر
علت عصیان نشود و قال آخر بیت گر طاعت خود نقش کنم بر نانی وان نان بنهم پیش سگی بر خوانی وان سگ سالی گرسنه در زندانی از ننگ دران نان ننهد دندانی رحم الله قائله و اگر فرضا
عملی خالص گردد و حالی صحیح نشود در وقتی که صافی گردد منت و فضل الهی را مشاهده کند و از خود نداند و بدان مغرور نگردد و خود را اهل و مستحق آن نداند پس بنده دائم در دیدن عیوب نفس خود و عمل خود
و رویت منت و فضل خدا است و این از اجل معارف و انفع و اسلم احوال است برای بنده و با وجود آن متمسک بوعده حق و مستوثق بعهد وی باشد و علامت آن ثبات و استقامت
بر وفای عهد عبودیت و ادای حق ربوبیت رزقنا الله تعالی بعد از آن فضیلت این سید الاستغفار را بیان میکند و میگوید قال گفت آن حضرت ومن قالها من النهار و کسیکه بگوید این کلمات را
در جزوی از روز موقنا بها در حالی که یقین دارنده و اعتقاد آرنده است بآن فمات من یومه پس بمیرد هم در آن روز قبل ان یمسی پیش از آنکه شام کند فهو من اهل الجنة پس
آنکس از کسان بهشت است ومن قالها من اللیل وهو موقن بها فمات قبل ان یصبح فهو من اهل الجنة و کسیکه بگوید آن را در جزوی از شب و حال آنکه وی یقین دارنده است

بدان پس میرود پیش از ان که صبح کند پس وی از اهل بهشت است رواه البخاری الفصل الثانی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی یا ابن آدم انک ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لک علی ما کان فیک گفت آن حضرت که گفت خدای تعالی ای فرزند آدم بدرستیکه تو مادام که دعا کنی مرا آمرزیدن وامید داری می آمرزم ترا بر هر عملی که باشد در تو از گناهان ولا ابالی وباک ندارم از اینکه گویند چرا گناهکاری را که سزاوار عقاب گناه بخشید یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک ولا ابالی ای فرزند آدم اگر میرسند گناهان تو بر آسمان و نواحی آن از انبوهی پس طلب آمرزش میکردی تو مرا می آمرزم ترا و باک ندارم وعنان بفتح عین ابر و اضافت آن باسمان برای مبالغه در علو وارتفاع اوست وعنان بکسر عین نیز روایت است یعنی آنچه ظاهر شود ترا از آسمان چون برداری سر خود را و بنگری بجانب آن واعنان یعنی نواحی جمع عنن نیز روایت است یا ابن آدم انک لو لقیتنی بقراب الارض خطایا ای فرزند آدم بدرستیکه تو اگر پیش آئی مرا نزدیک به پری زمین از روی گناهان ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا پس پیش می آئی مرا در حالیکه شریک نکرده ای بمن چیزی را و کفر نمیورزی بمن لاتیتک بقرابها مغفرة هر آئینه می آیم من ترا نزدیک به پری زمین از روی آمرزیدن یعنی هر قدر که گناه کنی تو بیامرزم من بشرط ایمان بمن وقراب بضم وکسر چیزی که قریب بمقدار چیزی باشد پس قراب ارض قریب بپری زمین ودر مشارق گفته که قراب بکسر ظرفی است مثل انبان دراز که در وی شمشیر با نیام و کارد و تازیانه و مانند آن نگاه دارند و توشه سوار که سبک باشد نیز بردارند و بضم بمعنی قرب و در حدیث بضم است و بکسر نیز آمده است انتهی رواه الترمذی ورواه احمد والدارمی عن ابی ذر وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله تعالی من علم انی ذو قدرة علی مغفرة الذنوب غفرت له ولا ابالی روایت میکند ابن عباس از آن حضرت که گفت گفت خدای تعالی کسیکه دانست که بدرستیکه من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان می آمرزم مر آنکس را و باک ندارم ما لم یشرک بی شیئا مادام که شریک نکرده است بمن چیزی را زیرا که چون میداند که وی تعالی قادر است بر آمرزیدن گناهان امید میدارد او را و هر که امید دارد کریم را محروم نگرداند او را با آنکه در ذکر قدرت ایمای بجانب تعذیب نیز هست پس خوف نیز دارد و هر که بترسد قادر را رحم میکند او را ونیز این شخص مومن است بخدا و صفات وی ومومن مغفور است پس ذکر مالم یشرک به حکم تاکید است رواه فی شرح السنة وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لزم الاستغفار جعل الله له من کل ضیق مخرجا کسیکه لازم گیرد استغفار را میگرداند خدای تعالی مر او را از هر تنگی بیرون شدن یا جای بیرون شدن ومن کل هم فرجا میگرداند او را از هر اندوه گشادگی ورزقه من حیث لا یحتسب وروزی میرساند او را از آنجا که گمان ندارد و امید ندارد زیرا کسی که ملازمت کند استغفار را آمرزیده میشود و مراد گناهان او پس در حکم متقی میباشد که هیچ گناه ندارد و حال متقی این است که ذکر کرده شد رواه احمد وابو داود وابن ماجة وعن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اصر من استغفر اصرار نکرد کسیکه استغفار کرد وان عاد فی الیوم سبعین مرة واگرچه باز گردد بمعصیت روزی هفتاد بار اصرار دائم بودن ومقیم شدن بر چیزی اصرار بر گناه مذموم است واصرار بر صغیره کبیره است پس صغیره با هر که استغفار میکند از اصرار بر آید و بی استغفار مصر است وبعضی گفته اند که اصرار تکرار ذنب است چنانکه دل خود بآن باید پس با استغفار اصرار نبود رواه الترمذی وابو داود وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل بنی آدم خطاء اکثر فرزندان آدم که در حکم کل اند خطا کننده اند وصیغه مبالغه باعتبار وجود کثرت است فی الجملة یا برای مبالغه وخطا ضد صواب واثم وگناه و هر که هست از آدمیان جز انبیا صلوات الله وسلامه علیهم که معصوم اند از خطا خالی نباشد واگر خطا را شامل صغائر دارند بر قول کسی که سهو و صغیره را از ایشان جائز میدارد انبیا نیز داخل این حکم باشند وخیر الخطائین التوابون و بهترین خطا کنندگان توبه کنندگان اند رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المؤمن اذا اذنب کانت نکتة سوداء فی قلبه بدرستیکه مومن چون گناه میکند پیدا میشود نقطه سیاه در دل وی ونکته سوداء بنصب نیز روایت است یعنی میگردد آن گناه سبب پیدا شدن نقطه سیاه ونکته بمعنی نقطه می آید و در اصل اثر چوبی که بدان زمین بکارند فان تاب واستغفر صقل قلبه پس اگر توبه کند واستغفار نماید زدوده میشود دل وی و میرود سیاهی آن وان زاد زادت واگر بیشتر میکند گناه بیشتر میشود آن نقطه حتی تعلو قلبه تا آنکه بالا می آید دل او را و در میگیرد تمامه دل را و سیاه میگرداند دل فذلکم الران الذی ذکر الله تعالی پس آن زنگی است که ذکر کرده است خدای تعالی و فرموده است کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون زنگ گرفته و غالب آمده است بر دلهای ایشان کارهائی که می کردند رواه احمد والترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر بدرستیکه خدای تعالی قبول میکند توبه بنده را مادام که غرغره نکند یعنی نرسد روح بحلقوم وغرغره آمد شد کردن آواز در گلو و جان در حلق وغرغره در اصل تردید آب در حلق ووقت مردن در حلق آوازی مثل غرغره پیدا میشود وظاهر این حدیث آنست که توبه نزد حضور موت خواه از کفر یا معصیت قبول نمی افتد وظاهر کریمه انما التوبة الآیة نیز همین است ولیکن بعضی علما بران رفته اند که توبه از معصیت صحیح است نه از کفر پس نزد ایشان ایمان یاس غیر مقبول است وتوبه یاس مقبول رواه الترمذی وابن ماجة وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان قال وعزتک یا رب لا ابرح اغوی عبادک بدرستیکه شیطان گفت سوگند بعزت تو ای پروردگار من نمیروم از جای خود گمراه میکنم بندگان ترا مادامت ارواحهم فی اجسادهم مادام که جانهای ایشان در بدنهای ایشان است فقال الرب پس گفت پروردگار عز وجل وعزتی وجلالی وارتفاع مکانی سوگند میخورم بعزت خود و بزرگی و بلندی مرتبه خود لا ازال اغفر لهم ما استغفرونی همیشه ام که می آمرزم بندگان را مادام که طلب آمرزش میکنند از من رواه احمد وعن صفوان بن عسال بفتح عین وتشدید سین مهملتین صحابیست ساکن کوفه مرادی دوازده غزوه است وگویند عبد الله بن مسعود روایت دارد از وی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی جعل بالمغرب بابا عرضه مسیرة سبعین عاما للتوبة بدرستیکه خدای تعالی

گردانیده است در جانب مغرب دری که پهنای وی مسافت هفتاد سال است مر توبه را لا یغلق ما لم تطلع الشمس من قبله بسته نمیشود آن در مادام که نمی برآید آفتاب از جانب
مغرب وذلك قول الله تعالی واین است مراد بقول الله تعالی که فرموده است یوم یاتی بعض آیات ربك لا ینفع نفسا ایمانها لم تكن آمنت من قبل ولیکن ظاهر
این آیت در عدم قبول ایمان است که توبه از کفر است وحدیث دلالت دارد بر عدم قبول مطلق چنانکه گفته شد رواه الترمذی وابن ماجة وعن معاویة رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة بریده نمیگردد وبرطرف نمیشود هجرت حتی تنقطع التوبة تا آنکه بریده نمیگردد توبه ولا تنقطع التوبة حتی تطلع
الشمس من مغربها وبریده نمیگردد توبه تا آنکه می برآید آفتاب از جانب مغرب خود مراد بهجرت اینجا هجرت متعارف که از مکه بمدینه باشد نیست زیرا که منقطع شد بلکه مراد
هجرت از ذنوب وخطایاست چنانکه در حدیث آمده است المهاجر من هاجر الذنوب والخطایا یا هجرت از مقامی که در وی قدرت بر امر معروف ونهی منکر نباشد واین منقطع میگردد
بانقطاع حکم الهی وشریعت وی سبحانه وتعالی بقبول توبه که در وقت مذکور باشد رواه احمد وابو داود والدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان رجلین کانا فی بنی اسرائیل متحابین بدرستیکه دو مرد بودند در بنی اسرائیل دوست گیرنده یکدیگر را احدهما مجتهد فی العبادة یکی از آن دو مرد کوشش کننده
بود در عبادت والآخر یقول مذنب ومرد دیگر میگفت آنحضرت که آمرزنده گناهکار است یا میگفت آمرزنده من گناهکارم ومعنی ثانی اظهر است بسیاق حدیث فجعل یقول اقصر عما انت
فیه پس در ایستاد آن مرد که عبادت میکرد ومیگوید آن دیگر را که گناهکار بود باز ای از آنچه تو در آن هستی از گناه کردن فیقول خلنی وربی پس میگوید وی بگذار مرا با پروردگار من حتی وجد
یوما علی ذنب استعظمه تا آنکه یافت آمرزده عابد او را روزی بر گناهی که عظیم پنداشت آن را فقال اقصر پس گفت باز آی فقال پس گفت خلنی وربی بگذار مرا با پروردگار من أبعثت
علی رقیبا آیا فرستاده شده تو بر من نگهبان وموکل گویا آن مرد استغفار میکرد واعتذار می نمود باین اعتبار این حدیث را در باب استغفار آورد وظاهر از سیاق حدیث آنست که بمحض فضل ورحمت
خود در بهشتش در آورد پس مناسب آن بود که این حدیث را در باب سعة رحمة الله که خواهد آمد می آورد فقال پس گفت والله لا یغفر الله لك ابدا بخدا سوگند نمی آمرزد خدا ترا هرگز
ولا یدخلك الجنة ودر نمی آرد ترا بهشت را فبعث الله الیهما ملكا پس فرستاد خدای تعالی بسوی آن هر دو فرشته را فقبض ارواحهما پس میرانید آن فرشته هر دو مرد را فاجتمعا
عنده پس جمع شدند آن هر دو مرد نزد خدا فقال للمذنب ادخل الجنة برحمتی پس گفت خدای تعالی مر گناهکار را در آی در بهشت برحمت من وفضل من وقال للآخر اتستطیع
ان تحظر علی عبادی رحمتی وگفت وی تعالی مر دیگر را که متعبد بود آیا می توانی که حرام گردانی بر بندهٔ من رحمت مرا فقال لا یا رب پس گفت نمیتوانم ای پروردگار من قال اذهبوا
الی النار گفت پروردگار تعالی بملائکه ببرید او را بسوی آتش از جهت عجب واعتماد وی بر عمل خود وحکم وی بر قادر کریم مختار بعدم مغفرت وی آن گناه کار را وشاید آخر او را نیز بخشیده ودر بهشت آورده
باشد بیت غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند یعنی بسابقه شقاوت ازلی رانده ودور انداخته اند بیت نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه بیک خروش
بمنزل رسیده اند یعنی توبه کرده وقبول درگاه شده اند آخر همه امیدوار رحمت حق اند ورحمت او عام است وحق تعالی مختار است بیت ای سوخته سوختنی وی آتش دوزخ از تو افروختنی
تا کی گوئی که بر عمر رحمت کن حق را تو کشی که رحمت آموختنی رواه احمد وعن اسماء بنت یزید صحابیه انصاریه جلیله است از زنان دانا عقل ودین وشجاعت حاضر شد مرتکب را
وکشت نه تن را از کفار بچوب خیمه قالت گفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ میخواند این آیت را یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی وباک ندارد ظاهر این است که این قول رسول الله است صلی الله علیه وسلم یعنی خدای آمرزد گناهان را وباک
ندارد چنانکه در فصل اول گذشت غفرت لك ولا ابالی واحتمال دارد که قول راوی باشد یعنی آن حضرت میخواند این آیت را وباک نمیداشت وپنهان نمیکرد ودر فصل ثالث بیان این
در حدیث ثوبان بیاید رواه احمد والترمذی وقال وگفت ترمذی هذا حدیث حسن غریب وفی شرح السنة یقول بدل یقرأ ودر شرح السنة لفظ یقول است بجای
یقرأ واینچنین روایت کرده است که سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول یا عبادی الذین اسرفوا الآیة وعن ابن عباس رضی الله عنهما فی قول الله الا اللمم تمام آیت این است
که والذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربك واسع المغفرة میفرماید آنکسانی که یکسو میشوند وپرهیز میکنند گناهان بزرگ را وآنچه از بدی از حد در گذرد مگر لمم یعنی آنچه از گناه صغیره و
قلیل باشد بدرستیکه پروردگار تو فراخ مغفرتست وفی الصراح لمم گناه صغیره کردن قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم درین آیت این کلام را که ان تغفر اللهم تغفر جما
می آمرزی بار خدایا می آمرز گناه بزرگ را جم بفتح جیم وتشدید میم یعنی کبیر عظیم وای عبد لك لا الما وکدام بنده است مر ترا که گناه صغیر نکرده است یعنی شان تو وفضل تو آنست که اگر آمرزی
می بخشی گناه کبیره را وصغائر خود چه باشد وکیست از بندگان تو که صغائر را نمیکند وتو نمی بخشی بلکه کفر میگردانی بحسنات واین بیت امیة بن ابی الصلت است که از شعرای جاهلیت بود ودر آن زمن
تدین مینمود وتکلم بحکمت میکرد وآنحضرت شعر او را می شنید وخود نیز میخواند واحوال او در باب بیان الشعر بیاید ان شاء الله تعالی وصحیح آنست که منفی از آنحضرت انشاء شعر است نه انشاد آن رواه
الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله تعالی میگوید خدای تعالی
یا عبادی کلکم ضال الا من هدیت ای بندگان من همه شما گمراهید مگر کسی را که راه نمایم من فسلونی الهدی اهدکم پس سوال کنید ودرخواهید از من راه راست تا نمایم شما را
راست وکلکم فقراء الا من اغنیت وهمه شما فقیرانید ونیازمندید مگر کسیکه غنی گردانم من او را وبی نیاز سازم فسلونی ارزقکم پس سوال کنید ودرخواهید از من رزق خود را تا دهم شما را
گردانم وکلکم مذنب الا من عافیت وهمه شما گناه کنندگانید مگر کسیکه عافیت بخشم وسلامت دارم او را از گناه کردن این کلام اشعار دارد بآنکه عافیت در ترک گناهکاری است واثم والم
اوست فمن علم منکم انی ذو قدرة علی المغفرة پس کسیکه داند که من خداوند قدرتم بر آمرزیدن گناهان فاستغفرنی پس طلب آمرزش کند از من غفرت له ولا ابالی من می آمرزم

اوراو اگر نداریم ولو ان اولکم وآخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم پس اگر ثابت شود که اول شما وآخر شما وزنده شما ومرده شما وتر شما وخشک شما کنایت است از جمیع بندگان بهر
صفت که باشند چنانکه فرموده است ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین وبعضی گفته اند که مراد برطب نبات وشجر است وبیابس حجر ومدر یعنی اگر فرض کنند که هرچه در زمین است از سنگ
ودرخت انسان شوند ومیتوان گفت که مراد برطب ویابس انس وجن باشند زیرا که خلق انس از آب است وخلق جن از آتش ومؤید این معنی است آنچه در حدیث ابی ذر که در فصل اول گذشت جنکم
وانسکم واقع شده ومیفرماید اگر تمام بندگان اجتمعوا جمع شوند علی اتقی قلب عبد من عبادی بر پرهیزگارترین دل بنده از بندگان من مازاد ذالک فی ملکی جناح بعوضة زیاده
نکرداند در ملک من مقدار بازوی پشه ولو ان اولکم واخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا علی اشقی قلب عبد من عبادی ما نقص ذلک من ملکی جناح
بعوضة واگر همه بندگان جمع شوند بر بدبخت ترین قلب بنده از بندگان کم نکرداند آن از ملک من مقدار بازوی پشه ولو ان اولکم وآخرکم وحیکم ومیتکم ورطبکم ویابسکم اجتمعوا فی صعید واحد
واگر همه بندگان جمع شوند در یکروی زمین فسأل کل انسان منکم ما بلغت امنیته پس سوال کند وبطلبد هر آدمی از شما چیزی که نهایت برسد آرزوی وی فاعطیت کل سائل منکم پس دهیم
هر سائل را هرچه خواهد ما نقص ذلک من ملکی الا کما لو ان احدکم مر فی البحر فغمس فیه ابرة مگر چنانکه اگر بگذرد یکی از شما در دریا وفرو برد در دریا سوزنی را ثم رفعها پس برآورد آنرا
معلوم است که چه قدر از آب دریا در آن می آید هنوز دریا بنهایتی دارد وآنجا خود نهایت نیست واین مثالی است که برای تفهیم ذکر کرده ذلک بانی جواد ماجد آن بجهة این است که من بخشنده
وبخشایش کننده بزرگم وجود صفت ذاتی منست وتمام عالم پر است از آثار جود من وانوار وجود من وهیچ غرضی وغایتی در عطا وانعام ندارم وبزرگ وکریم وتفصیل این معانی در شرح اسماء گذشت
افعل ما ارید میکنم هرچه میخواهم یعنی اینهمه جود وکرم باراده واختیار منست لازم نبوده وخواهش اورا دخل نیست عطائی کلام وعذابی کلام داد من سخن است وعذاب کردن من سخن است
یعنی بیک سخن این همه را میکنم محتاج وموقوف باسباب نیستم واین توطیه است مر قول ویرا که گفت انما امری لشئی اذا اردت ان اقول له کن فیکون نیست امر من مر چیزی را وقتی که خواهم مگر آنکه گویم مر
آن چیز را شو پس میشود آن چیز بی درنگ این تمثیل است برای سرعت ایجاد وجود وتواند که سنت الهی بران جاری شده باشد که در وقت ایجاد این لفظ میگوید پس موجود میکرد والله اعلم رواه
احمد والترمذی وابن ماجه وعن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قرأ روایت است از انس که آن حضرت خواند این آیت را هو اهل التقوی واهل المغفرة
وی جل وعلا اهل تقوی است واهل مغفرت فقال گفت آن حضرت در تفسیر این کریمه قال ربکم گفت پروردگار شما انا اهل ان اتقی من سزاوارم که پرهیز کرده شوم وترسیده شود از عذاب من
فمن اتقانی فانا اهل ان اغفر له پس کسیکه تقوی کند وبترسد از من پس من سزاوار آنم که بیامرزم آنکس را رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجة والدارمی وعن ابن عمر رضی الله عنهما
قال ان کنا لنعد لرسول الله گفت ابن عمر بتحقیق بودیم ما که می شمردیم مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی المجلس در یک مجلسی که با ما می نشست یقول میگفت رب اغفر لی وتب
علی انک انت التواب الغفور مائة مرة صد بار رواه احمد والترمذی وابو داؤد وابن ماجة وعن بلال بن یسار بفتح تحتانیه وتخفیف مهمله بن زید رضی مولی النبی
صلی الله علیه وسلم این صفت زید است واین غیر زید بن حارثه است ووی زید بن بولی بفتح موحده وسکون واو مقصوره بنده نوبی بود صحابی است واین بلال وپدرش یسار از تابعین اند
بلال روایت میکند از پدرش از جد قال گفت بلال حدثنیه ابی حدیث کرد مرا پدر من که یسار است عن جدی از جد من که زید است انه سمع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول میگفت من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه غفر له هر که گوید این استغفار آمرزیده شود مر او را وان کان قد فر
من الزحف واگرچه گریخته باشد از جنگ کافران که گناه کبیره است رواه الترمذی وابو داؤد ولکنه عند ابی داؤد هلال بن یسار ودر قاموس نیز هلال بن یسار گفته
ومشهور بلال بن یسار است ودر اکثر کتب مثل جامع الاصول والکاشف وغیرهما بچنین است وقال الترمذی هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله عز وجل لیرفع الدرجة للعبد الصالح فی الجنة بدرستیکه خدای تعالی هر آینه بلند میگرداند پایه مر بنده صالح را در بهشت
فیقول یا رب انی لی هذه پس میگوید آن بنده صالح ای پروردگار من از کجاست مرا این درجه فیقول باستغفار ولدک لک پس میگوید پروردگار تعالی این درجه بسبب استغفار فرزند
تست مر ترا واین یکی از منافع نکاح واعظم فوائد آنست ویکی از آن سه چیز است که لاحق میشود مومن را از عمل او وحسنات وی بعد از موت چنانکه در اول کتاب گذشت رواه احمد وعن عبد الله
بن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث نیست مرده در گور مگر مانند کسی که آب از سر وی گذشته است
وفریاد میکند که کسی دست وی را گیرد ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق چشم میدارد دعائی را که برسد او را از پدر یا مادر او یا برادر او وصدیق یار دوستی فاذا الحقته کان احب الیه
من الدنیا وما فیها پس چون میرسد میت را دعا میباشد آن دعا بسوی وی دوست داشته شده تر از دنیا وچیزی که در دنیا است از متاع دنیا وان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء
اهل الارض امثال الجبال وبدرستیکه خدای تعالی هر آینه می درآرد بر مردهها از دعای اهل زمین مانند کوهها یعنی از ثواب وان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم وبدرستیکه
تحفه زندگان بسوی مرده ها طلب آمرزش کردنست مر ایشان را رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عبد الله بن بسر بضم موحده وسکون مهمله صحابیست پدر ومادر وبرادر وخواهر او همه
صحابی اند وآن حضرت بزیارت ایشان آمده وطعام با ایشان خورده وایشان را دعا بخیر کرده نزول کرد بشام ووفات یافت بحمص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم طوبی
لمن وجد فی صحیفته استغفارا کثیرا خوشی وخوبی باد مر کسی را که یافت در صحیفه خود استغفار بسیار را مقصود مدح استغفار وبشارت اهل استغفار است رواه ابن ماجة وروی
النسائی فی عمل یوم ولیلة وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول روایت است از عائشه که آن حضرت بود که میگفت ومیخواند این دعا را اللهم
اجعلنی من الذین اذا احسنوا استبشروا واذا اساؤا استغفروا خدایا بگردان مرا از آن کسانیکه چون نیکی کنند خوش وشادمان شوند از جهت شکر توفیق الهی ورویت فضل

ورحمت وی وچون بدی کنند استغفار کنند از جهت رویت تقصیر و آراسته شدن عمل با یشان در نظر ایشان وگفته اند که نشان زنده دلی اینست که چون عمل نیک بوبود آید شاد گردد وچون کار زشت
صادر گردد غمگین شود رواه ابن ماجة والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن الحارث بن سوید بضم سین وفتح واو وسکون یا از کبار تابعین کوفه وثقات ایشان است امام
احمد از حال وی پرسید گفت وی از آنها نیست که از حال وی پرسید یعنی حال وی بیرون از خطیئه بیانست قال گفت حارث حدثنا عبد الله ابن مسعود حدیثین حدیث کرد ما را
ابن مسعود دو حدیث احدهما عن رسول الله یکی ازین دو حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم والآخر عن نفسه وحدیث دیگر از خود ش وحدیثی که از خود ش است این است که
قال ان المؤمن یری ذنوبه کانه قاعد تحت جبل گفت ابن مسعود بدرستیکه مومن می بیند ومی پندارد گناهان خود را خواه کبیره باشد یا صغیره مانند کوهی واو می بیند خود را گویا که
نشسته است زیر کوهی یخاف ان یقع علیه میترسد که بیفتد بروی از جهت نهایت خوف واستعظام وی گناه را وان الفاجر یری ذنوبه کذباب مر علی انفه وبدرستیکه فاسق
که مبالات ندارد بذنب می بیند گناهان خود را مانند مگس که گذشت بر بینی وی فقال به هکذا پس اشارت کرد بآن مگس اینچنین ای بیده یعنی اشارت کرد بدست خود فذبه عنه
پس براند او را از بینی خود یا از خود بی آنکه بترسد از گناه ووقوع در هلاک بجزای آن وآن حدیثی که از آن حضرت تحدیث کرد این است که ثم قال سمعت رسول الله پستر گفت ابن مسعود شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول میگفت لله افرح بتوبة عبده المؤمن هر آئینه خدای تعالی خوش وشادمان شونده تر است بتوبه بندهٔ خود که مومن است من رجل نزل
فی ارض دوية از مردی که فرود آمد در زمین بیابان مهلکه که جای هلاک است بفتح میم وکسر لام نیز آمده ومهلکه بضم میم وکسر لام نیز روایت است بمعنی هلاک کننده ودویه بفتح دال وکسر
واو مشدده وتشدید یا بمعنی بیابان وزمین خالی که در وی گیاه نروید وداویة بزیادت الف نیز روایت است واصل دو بتشدید واو بمعنی بیابان ارض را بوی نسبت کردند والف
در نسبت زیاده میکنند چنانکه نسبت بطی طائی میگویند معه راحلته با آن مرد شتر سواری او بود علیها طعامه وشرابه بر آن راحله خوراک وآب او بود که با خود برداشته بود فوضع راسه
پس نهاد آن مرد سر خود را یعنی بر زمین فنام نومة پس خواب کرد خواب کردنی فاستیقظ وقد ذهبت راحلته پس بیدار شد آن مرد وحال آنکه بتحقیق رفته وگریخته بود راحله وی
فطلبها پس جست راحله را حتی اذا اشتد علیه الحر والعطش تا آنکه وقتی که سخت شد بروی گرمی وتشنگی او ما شاء الله یا سخت شد بلا ومحنت دیگر که خواسته بود خدا قال
ارجع الی مکانی الذی کنت فیه فانام گفت آمده باز برگردم بجای خود که بودم در آن پس خواب کنم حتی اموت تا آنکه بمیرم فوضع راسه علی ساعده لیموت پس
نهاد سر خود را بر بازوی خود چنانکه عادت است تا بمیرد فاستیقظ فاذا راحلته عنده پس بیدار شد پس ناگاه شتر او حاضر است نزد او علیها زاده وشرابه بر اوست توشه او وآب
فالله اشد فرحا بتوبة العبد المؤمن من هذا براحلته وزاده پس خدا سخت تر است از روی خوشی وشادمانی از آنمرد که خوش وشادمان شد بیافتن راحله خود وتوشه
خود که گریخته بود وگم شده بود وهمچنین بنده گناهکار گریزنده است از مولای تعالی وتوبه باز یافتن او است روی المسلم المرفوع الی رسول الله صلی الله علیه وسلم منه فحسب
روایت کرد مسلم ازین دو حدیث همین که مرفوع است بسوی پیغمبر خدا که در وی قصه گریختن راحله است وباز یافتن او پس حدیث موقوف بر ابن مسعود که دیدن مومن است گناهان مانند
کوه ودیدن منافق مثل ذباب روایت نکرده وروی البخاری الموقوف علی ابن مسعود ایضا وروایت کرد بخاری حدیث موقوف را نیز وعن علی رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله یحب العبد المؤمن المفتن التواب بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد بندهٔ مسلمان مبتلی وممتحن بمعاصی
که توبه میکند ورجوع می آرد بجناب رحمت ومغفرت حق ومحبت از جهت توبه است نه معصیت وبهمین جهت بعضی تفضیل داده اند تایب را که لذت شهوت ومعصیت چشیده خود را
از آن کشیده است بخلاف آنکه از اول بر نشأهٔ عفت وصلاح پیدا شده وعن ثوبان رضی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما احب ان لی
الدنیا بهذه الآیة گفت ثوبان که مولای آن حضرت بود ودر سفر وحضر ملازم درگاه بود شنیدم آن حضرت را که میگفت که دوست ندارم من که مرا تمام متاع دنیا باشد در بدل این
آیت که بشارت بمغفرت تمامه گناهان میدهد یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله الآیة فقال رجل پس گفت مردی وپرسید فمن اشرك پس کسیکه
شرک آرد وکفر ورزد چه حال دارد واو را هم می آمرزد فسکت النبی پس خاموش ماند پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم قال پستر گفت الا ومن اشرك آگاه باشید وبشنوید ومی آمرزد کسی را که
شرک آورده نیز ولیکن بتوبه وجز شرک بی توبه هم می آمرزد اگر خواهد هکذا المذهب ثلث مرات سه بار گفت آن حضرت این کلمه را وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله تعالی لیغفر لعبده بدرستیکه خدای تعالی هر آئینه می آمرزد مر بندهٔ خود را مالم یقع الحجاب مادام که واقع نشود پرده میان بنده ورحمت حق قالوا گفتند صحابه یا
رسول الله وما الحجاب چیست پرده قال ان تموت النفس وهی مشركة گفت آن حضرت پرده این است که بمیرد نفس وحال آنکه وی شرک آرنده است روی الاحادیث
الثلثة احمد روایت کرده است این حدیثها را امام احمد وروی البیهقی الاخیر فی کتاب البعث والنشور وروایت کرد بیهقی حدیث اخیر را که از ابی ذر است در کتاب بعث ونشور
که نام کتاب اوست وعنه قال قال رسول الله وهم از ابی ذر است رض که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من لقی الله تعالی لا یعدل به شیئا فی الدنیا کسیکه
پیش آید خدای تعالی را در آخرت در حالی که برابر نمیساخت یعنی شریک نمیکرد با خدای تعالی چیزی را در دنیا ثم کان علیه مثل جبال ذنوب پستر باشد بروی مانند کوهها گناهان غفر الله له می آمرزد
خدای تعالی مر او را اگر میخواهد رواه البیهقی فی کتاب البعث والنشور وعن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التائب من
الذنب کمن لا ذنب له توبه کننده از گناهان مثل کسی است که نیست گناه مر او را وچنانستی که گویا نکرده است آن گناه را وگفته اند که این از باب الحاق ناقص بکامل است والله اعلم
رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان وقال تفرد به النهرانی وهو مجهول وگفت بیهقی منفرد است باین حدیث نهرانی ونهرانی مجهول است وفی شرح السنة روی

عنه موقوفا و در شرح السنه روایت کرده است از ابن مسعود بطریق موقوف قال گفت ابن مسعود الندم توبة پشیمان شدن از گناه توبه است و عزم بر عدم رجوع را نیز در مفهوم ندم داخل ساخته اند
والتائب کمن لا ذنب له و توبه کننده همچو کسی است که نیست گناه مر او را هر گز باب در متممات و لواحق ابواب سابقه و در بعضی نسخ باب فی سعة رحمة الله و این ترجمه مناسب احادیث
باب است الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قضی الله الخلق کتب کتابا وقتی که پیدا کرد خدای تعالی خلق را و تقدیر
نمود و حکم کرد با حکام خود نوشت کتابی را فهو عنده فوق عرشه پس آن کتاب نزد خداست بالای عرش خود تخصیص بالای عرش تنبیه است بر تعظیم امر و جلالت شان آن کتاب ان رحمتی
سبقت غضبی و در روایتی بجای سبقت غلبت مذکور است و مقصود یکی است متفق علیه و معنی سبقت رحمت و غلبه وی بر غضب بغلبه آثار رحمت و جود و انعام او ست تعالی که تمام خلق را
در گرفته است و غیر متناهی است بخلاف اثر غضب که در بعضی بنی آدم ظاهر است ببعضی وجوه چنانکه فرمود و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و فرمود عذابی اصیب به من اشاء و رحمتی وسعت
کل شیئ و نیز تهاون و تقصیر بندگان در ادای شکر نعمای حق جل جلاله و عم نواله زیاده از حد و عد و احصا است چنانکه فرمود و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علی ظهرها من دابة پس از رحمت حق تعالی
است که باقی میدارد ایشانرا و روزی میدهد و نعمت میرساند و عذاب نمیکند این در دنیا و ظهور رحمت وی سبحانه در آخرت حدیث آینده متکفل بیان او است که فرمود و عنه و سمع از ابی
هریره است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان لله مائة رحمة مر خدای تعالی را صد رحمت است و ظاهر آنست که کنایت از کثرت او است یا مراد انواع کلیه آنست که
در زیر هر نوعی افراد غیر متناهی است یا حصر باعتبار این وصف است چنانکه ان لله تسعة و تسعین اسما گفته شد والله اعلم انزل منها رحمة واحدة بین الجن و الانس فرو فرستاده
است از آن صد رحمت یک رحمت را میان پریان و آدمیان والبهائم و میان چارپایها والهوام و میان هر جنبنده بر روی زمین فبها یتعاطفون پس بآن رحمت مهربانی می کنند
بر یکدیگر و بها یتراحمون و بآن رحمت می بخشایند بر یکدیگر و بها تعطف الوحش علی ولدها و بآن رحمت مهربانی می ورزند جانوران دشتی بر فرزندان خود و تخصیص وحوش بذکر
بجهت آن است که انس و الفت و مهربانی از ایشان مستغرب و مستبعد است و اخر الله تسعا و تسعین رحمة یرحم بها عباده یوم القیمة و پس گذاشته و نگاهداشته است حق
تعالی نود و نه رحمت را که رحم میکند و بخشایش مینماید بآن رحمتها بندگان خود را روز قیامت و چون مقرر است که بخشش و رحمتی در آخرت مخصوص بمومنان است مراد بندگان مومن خواهند بود
متفق علیه و فی روایة لمسلم عن سلمان نحوه و در روایتی مر مسلم را از سلمان فارسی مانند این آمده است که در حدیث متفق علیه است و در لفظ اختلافی وارد و فی آخره و در آخر
حدیثی که بروایت مسلم از سلمان آمده این عبارت است که قال گفته است آن حضرت یا راوی فاذا کان یوم القیمة اکملها بهذه الرحمة پس چون باشد روز قیامت تمام
و کامل میکرداند خدای تعالی آن نود و نه رحمت را با این رحمت که در دنیا فرستاده بود بر جن و انس و جز ایشان و از این روایت لازم می آید که در روز قیامت این رحمت هم باشد نود و نه
دیگر را بوی ضم کنند تا مجموع صد رحمت همه کار خود کنند و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة اگر بداند مومن چیزیرا
که نزد خداست از عذاب که بآن سزا میدهد ما طمع بجنته احد طمع نمیکند و امید نمیدارد در بهشت خدا هیچ یکی از مومنان و لو یعلم الکافر ما عند الله من الرحمة ما قنط
من جنته احد و اگر بداند کافر چیزیرا که نزد خدای تعالی است از رحمت ناامید نمیکردد از بهشت او هیچ یکی از کافران و قنط بفتح نون و بکسر نیز روایت است و در صراح او را از نصر و
ضرب و علم گفته و در قاموس از نصر و ضرب و حسب و کرم داشته متفق علیه و سیاق این حدیث برای بیان صفت لطف و قهر و رحمت و غضب است که هیچ یکی بکنه آن نمیتواند
رسید پس مومنان که مظهر رحمت و لطف خدا اند اگر قهر او را تصور کنند هیچ یکی از ایشان طمع بهشت ندارد و کافران که مظهر غضب و قهر اند اگر نظر بر رحمت و لطف او دارند نومید نشوند و این
مقصود دیگر است که منافات با سبق و غلبه رحمت بر غضب بر وجهی که مبین گشت ندارد فافهم گویا درین معنی گفته است بیت بتهدید گر بر کشد تیغ حکم بمانند کروبیان صم بکم و گر در دهد
یک صلای کرم عزازیل گوید نصیبی برم قدرت او همه را شامل است و لیکن با آنچه اراده ت او رفته بهمان میشود و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و ان الله علی کل شیء قدیر و عن ابن
مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنة اقرب الی احدکم من شراک نعله بهشت نزدیکتر است بهر یکی از شما از دوال نعل و النار
مثل ذلک و آتش مانند آنست یعنی وی نیز نزدیکتر است از شراک نعل و این تمثیل و تشبیه است برای قرب جنة و نار از مردم زیرا که سبب دخول جنت و نار سعی بنده و حکم خدا است و این
هر دو بالفعل موجود اند و حاصل اند رواه البخاری و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال رجل لم یعمل خیرا قط گفت مردی که هرگز
نکرده بود هیچ عمل خیر را هرگز لاهله مر کسان خود را و فی روایة و در روایتی چنین آمده است که اسرف رجل علی نفسه ظلم کرد مردی بر نفس خود از حد در کردن
گناهان فلما حضره الموت اوصی بنیه پس هنگامیکه حاضر شد و رسید او را مرگ اندرز کرد پسران خود را اذا مات فحرقوه و قتیکه بمیرد وی پس بسوزید او را ثم اذروا نصفه فی
البر و نصفه فی البحر پس بر اینید و بیندازید نیمهٔ او را در دشت و نیمهٔ او را در دریا و اصل ذرو بذال معجمه پراشیدن باد خرمن و جز آنرا و ذاریات بادهای پراننده و اذروا بوصل همزه و قطع آن
هر دو روایت است و ذرو نیز بفتح ذال و ضم آن و تشدید یا نیز روایت کرده اند و بمعنی نشر و تفریق گویا این مرد گمان میبرد که عذاب مخصوص بکسی است که او را گور کنند و با وجود
آن گفت فوالله لئن قدر الله علیه پس بخدا سوگند اگر قادر شود خدای تعالی بر وی لیعذبنه عذابا لا یعذبه احدا من العالمین هر آینه عذاب میکند او را عذابی که نکند
آن عذاب هیچ یکی از جهانیانرا فلما مات فعلوا ما امرهم پس هنگامیکه مرد آن مرد کردند کسان او و پسران او آنچه که امر کرده بود ایشانرا فامر الله البحر فجمع ما فیه پس امر کرد
خدای تعالی دریا را پس فراهم آورد دریا هر چیزی که در وی بود از اجزای خاکستر که در وی بود و امر البر فجمع ما فیه و امر کرد بر را پس جمع کرد آنچه در وی بود از اجزا ثم قال له لم فعلت
هذا پس گفت خدای تعالی مر آن مرد را بعد از زنده کردانیدن برای چه کرده بودی این وصیت را قال من خشیتک یا رب گفت از ترس عذاب تو ای پروردگار من و انت اعلم

دانستم او را تو نه پنداشتی بحال من فعفوله پس بیامرزید خدای تعالی مر او را متفق علیه بدانکه در قول او لئن قدر الله اشکال کرده اند که این شک است در قدرت باری تعالی و آن کفر است و
ازین توجیهات و تاویلات بسیار کرده اند بعضی گفته که قدر اینجا از قدرت نیست بلکه از قدر است بمعنی قضا و قدر و در روایتی قدر آمده بتشدید دال و آن صریح است در معنی تقدیر و این چونست
در قول یونس پیغمبر علیه السلام فظن ان لن نقدر علیه نیز کرده اند و بعضی گفته اند که قدر بمعنی ضیق است چنانکه در قول وی تعالی فمن قدر علیه رزقه آمده است و بعضی گفته اند که این مجاز است
از کلام عرب که او را تجاهل العارف و مزج الشک بالیقین میگویند اگرچه در صورت شک است ولیکن مراد بوی یقین است و بعضی گفته اند که این مرد نیست که جاهل است بصفتی از
صفات حق سبحانه و متکلمین خلاف دارند در آنکه جهل ببعضی از صفات کفر است یا نه یا وی در زمان فترت نبوت بود که مجرد توحید دران زمان کافی و نافع است و بعضی گفته اند که این
کلامیست که واقع شده است در غلبه حیرت و دهشت و خوف و خشیت که مرد در وی حکم مجنون و مغلوب العقل دارد و بر آن ماخوذ نیست چنانکه قول آن کس که در وقت وجدان راحله و تمام
فرح و سرور و بیخودی گفت انت عبدی و انا ربک والله اعلم وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قدم علی النبی صلی الله علیه وسلم سبی قدوم آوردند و آمد بر آن حضرت
برده بندها و اسیران از بعضی غنایم فاذا امرأة من السبی قد تحلب ثدیها پس ناگاه زنی از آن بندیان بتحقیق پر شده پستان او بشیر چنانکه سیلان کردن گرفت تسعی در حالیکه میدوید
آن زن و در روایتی مر مسلم تبتغی یعنی می طلبد فرزند خود را اذا وجدت صبیا فی السبی اخذته چون می یافت کودکی را در بندیان میگرفت او را بمحبت فرزند خود فالصقته ببطنها وارضعته
پس می چسپانید او را باشکم خود و شیر میداد فقال لنا النبی پس گفت پیغمبر خدا ما صلی الله علیه وسلم اترون هذه طارحة ولدها فی النار آیا گمان میبرید شما و میدانید این زن را
انداز نده فرزند خود را در آتش و ترون بضم تا است و بفتح نیز روایت است فقلنا لا پس گفتیم ما که گمان نمی بریم آنرا و هی تقدر علی ان لا تطرحه و حال آنکه آن زن توانا باشد بر آنکه نیندازد او را
فقال الله ارحم بعباده من هذه بولدها پس گفت آن حضرت هر آینه خدای تعالی مهربان تر است به بندگان خود ازین زن که مهربانست بفرزند خود و وی تعالی خود قادر است بر آنکه نیندازد
او را در آتش پس اگر گویند پس چون می اندازد خدای تعالی کافران را مویدا و عاصیان را تا وقتی که خواهد جوابش این است که کافران بانکار و استکبار و عاصیان بعدم انقیاد و ترک اطاعت از
بندگی بر آمدند و عبید نماندند چنانکه در فصل ثالث از حدیث عبدالله بن عمر بیاید متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن ینجی
احدا منکم عمله هرگز رستگاری نمی دهد هیچ یکی را از شما را عمل او بلکه نجات بفضل و رحمت الهی است قالوا گفتند صحابه بطریق استفهام ولا انت و نه تو رستگاری می یابی بعمل تو با وجود عمل عظیم که
که تو داری یا رسول الله قال ولا انا گفت آن حضرت و نه من الا ان یتغمدنی الله منه برحمته مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی از جانب خود برحمت خود و ما خوذ است از غمد بکسر غین معجمه و آن غلاف
شمشیر و چون این کلام مشعر بود بالغای عمل در علیت نجات و این منافی نیست سببیت عمل را و مدخلیت او را در نجات پس بحکم تعالی و وضع وی اشارت کرد باثبات آن و فرمود فسددوا پس راست
و درست کنید عمل را بی افراط و تفریط چنانچه تیر راست میرود و فی الصراح سدد بفتح درستی و راستی کردار و گفتار و قاربوا و میانه روی کنید در عمل بی افراط و تفریط این در معنی تفسیر و تاکید سددوا است
واغدوا و روحوا و سیر کنید در بامداد و شبانگاه و شیء من الدلجة بضم دال و سکون لام و بکنید چیزی از سیر در شب کنایت است از نماز تهجد و شیء بجرور فع هر دو روایت است والقصد القصد ولازم
گیرید میانه روی را تبلغوا تا برسید بمنزل مقصود این جواب هر سه است از سیر غدوه و روحه و دلجه یا متعلق است بالتزام قصد زیرا که افراط و تفریط هر دو مانع وصل بمقصد است متفق علیه وعن جابر رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل احدا منکم عمله الجنة در نمی آرد هیچ یکی از شما را عمل او در بهشت ولا یجیره من النار و نمی رهاند عمل او را از آتش و دوزخ ولا انا
و نه من می درایم و میرهم الا برحمة الله مگر برحمت خدا رواه مسلم وعن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اسلم العبد فحسن اسلامه
وقتی که اسلام آورد مرد پس نیک شود اسلام وی یعنی صحیح شود بیقین و اخلاص بی شایبه شک و نفاق چنانکه باید یکفر الله عنه کل سیئة کان زلفها می پوشد و می بخشد خدای تعالی از وی
هر بدی که بود آنکس که پیش گذرانیده و سابق کرده است و زلفها بتشدید لام است و بتخفیف لام نیز روایت کرده شده است زلف و زلف و ازلف همه بیک معنی است و اصل الزلفی است بمعنی
قرب وکان بعد القصاص و میباشد بعد از آن قصاص یعنی مجازات و مماثلت در عمل و جزای آن مشتق از قصص بمعنی در پی اثر رفتن و بازگشتن مرد بانجای که از آنجا آمده است و چون جزا در پی عمل آید
آنرا قصاص نام کردند و جزای عمل چیست الحسنة بعشر امثالها نیکی بده چند مانند وی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل یعنی یکی بده بلکه یکی بهفتصد الی اضعاف کثیرة تا امثال بسیار
و بیشتر از هفتصد نیز بر حسب شفقت و صدق و اخلاص والسیئة بمثلها و بدی بیک مانند وی الا ان یتجاوز الله عنها مگر آنکه بگذرد خدای تعالی از آن و یک بدی هم ندهد این فضل و کرم و
رحمت الهی است که جزای نیکی را بآن مرتبه میرساند و از بدی میگذرد و اگر جزا هم بدهد یکی دهد رواه البخاری وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان الله کتب الحسنات والسیئات بدرستیکه خدای تعالی نوشت نیکیها را و بدیها را فمن هم بحسنة پس کسی که قصد کند نیکی را فلم یعملها پس عمل نکند آنرا و بفعل نیاورد کتبها
الله عنده حسنة کاملة می نویسد آنرا خدای تعالی نزد خود نیکی کامل کامله برای تاکید است و عنده نیز افاده تاکید و اهتمام میکند فان هم بها فعملها پس اگر قصد کند بحسنات پس در عمل درآرد
کتبها الله له عنده عشر حسنات می نویسد آنرا خدای تعالی برای وی نزد خود ده نیکی الی سبعمائة ضعف تا هفتصد مثل الی اضعاف کثیرة تا مثلهای بسیار ومن هم بسیئة فلم
یعملها کتبها الله عنده حسنة کاملة و کسیکه قصد کرد ببدی پس نکرد آنرا می نویسد آنرا خدای تعالی نیکی کامل فان هو هم بها فعملها کتبها الله له سیئة واحدة پس وی اگر قصد کرد
ببدی پس کرد آنرا می نویسد آنرا یک بدی حقیر قلیل درین حدیث مبالغه ها است در فضل خدا و کرم و عفو وی چنانکه ظاهر است متفق علیه الفصل الثانی عن عقبة بن عامر رضی الله
عنه صحابی مشهور است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مثل الذی یعمل السیئات ثم یعمل الحسنات بدرستی حال و قصه آنکسیکه میکند بدیها را پس میکند نیکیها را کمثل رجل
کانت علیه درع ضیقة قد خنقته همچو حال مردیست که هست بروی زره تنگ که بتحقیق خفه کرده است او را ثم عمل حسنة فانفکت حلقة پس کرد نیکی را پس جدا شد و گشاده شد حلقه او

ثم عمل اخری پس کرد نیکی دیگر را فانفکت اخری پس جدا شد حلقهٔ دیگر حتی تخرج الی الارض تا آنکه بیرون می آید درع از تن او و می افتد بر زمین حاصل آنکه نیکی کردن سبب کشادگی سینه و فرحت است
و بدی کردن موجب ضیق صدر و تنگدلیست و تشبیه کرد آنرا بپوشیدن زرهٔ تنگ که سبب خفه شدن است و کشوده شدن وی سبب فراخی و خوشدلی است رواه فی شرح السنة وعن ابی
الدرداء رضی الله عنه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقص علی المنبر وهو یقول روایت است از ابی الدرداء که وی شنید آن حضرت را که تحدیث میکرد و وعظ میگفت بر منبر و
حال آنکه وی میگفت ولمن خاف مقام ربه جنتان هر کسی را که بترسد پروردگار خود را یا ایستادن برای حساب در درگاه وی دو بهشت است قلت وان زنی وان سرق گفتم من بطریق
سوال و استفهام و اگرچه زنا کند و دزدی کند یا رسول الله فقال الثانیة پس گفت آن حضرت بار دوم ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت الثانیة پس گفتم من بار دوم وان
زنی وان سرق یا رسول الله فقال الثالثة ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت الثالثة پس گفتم بار سوم وان زنی وان سرق یا رسول الله فقال گفت آن حضرت
وان رغم انف ابی الدرداء اگرچه بخاک بچسپد بینی ابی الدرداء کنایت است از کراهت و خواری چون ابی الدرداء درین حکم ایستادگی کرده استبعاد نمود آن حضرت بر ضد و خلاف قول وی گفت رغم
و درین میان خواری بحال ابی الدرداء راه یافت و آنکه در عرف میگویند بر رغم وی چنین کردم و چنین گفتم این معنی دارد و این گفتن مستلزم آن نیست که خلاف نفس الامر باشد چنانکه در عرف مردم
این معنی متوهم میشود رواه احمد وعن عامر الرام صحابیست و رام مخفف رامیست بمعنی تیرانداز و بعضی عامر بن الرام گفته اند و اول صحیح تر است قال بینا نحن عنده گفت عامر در اثنای
آنکه ما نزد وی بودیم یعنی عند النبی یعنی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذ اقبل علیه رجل علیه کساء ناگاه روی آورد و پیش آمد بر آن حضرت مردی که بر وی گلیمی است وفی یده شیئ
قد التف علیه و در دست آن مرد چیزیست که تحقیق پیچیده است گلیم را بر آن چیز فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله مررت بغیضة شجر گذشتم به بیشهٔ درختان و غیضه بفتح غین معجمه و سکون
تحتانیه و ضاد معجمه بیشه و جنگل که در وی درختان باشد فسمعت فیها اصوات فراخ طائر پس شنیدم در ان بیشه آوازهای جوجه های پرندگان فراخ بکسر جمع فرخ بفتح جوجه فاخذتهن پس گرفتم آن
جوجه ها را فوضعتهن فی کسائی پس نهادم آن جوجه ها را در گلیم خود فجاءت امهن پس آمد مادر این جوجه ها فاستدارت علی راسی پس گرد بر گرد گشت مادر ایشان بر سر من فکشفت لها عنهن
پس گشادم و دور کردم برای مادر ایشان پرده از روی این جوجه ها فوقعت علیهن پس افتاد مادر بر ان جوجه ها فلففتهن بکسائی پس پیچیدم من آن جوجه ها را بگلیم خود فهن اولاء معی پس این جوجه ها اینها اند
با من قال ضعهن گفت آن حضرت بنه این جوجه ها را فوضعتهن پس نهادم آنها را وابت امهن الا لزومهن و اباکرد و امتناع آورد مادر ایشان مگر لازم بودن و چسپیدن ایشانرا مردم از مشاهدهٔ اینحال
تعجب کردند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتعجبون لرحم ام الافراخ فراخها آیا شگفت دارید شما مهر کردن مادر جوجه ها جوزه ها را و در بعضی نسخ بفراخها و رحم
بضم را و سکون حا و ضم آن بمعنی رحمت و مهربانی فوالذی بعثنی بالحق پس سوگند بآن کسی که فرستاده است مرا براستی الله ارحم بعباده من ام الافراخ بفراخها هر آینه خدای تعالی مهربان
تر است به بندگان خود از مادر جوجه ها که چندین نعمتها و کرامتهای نثار حال ایشان کرده است و میخواهد که بسوی وی بیایند و توبه کنند و در درگاه قبول وی حاضر باشند ارجع بهن بازگردان این جوجه ها
حتی تضعهن من حیث اخذتهن تا آنکه بنهی ایشانرا آنجا که گرفتهٔ ایشانرا وامهن معهن و مادر ایشان با ایشان بود فرجع بهن پس بازگردانید آن مرد ایشانرا رواه ابو داود الفصل
الثالث عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض غزواته گفت ابن عمر بودیم ما با آنحضرت در بعضی جنگهای او با کافران فمر بقوم
پس گذشت آن حضرت بگروهی فقال پس گفت آن حضرت من القوم کیستند این گروه قالوا نحن المسلمون گفتند این قوم ما همه مسلمانانیم وامراة تحصب تنورها و زنی آتش می افروخت
زیر دیگ خود حصب بحای مهمله و ضاد معجمه آتش افروختن و چیزی که بوی آتش افروزند مثل حصب بصاد مهمله و حصب جهنم را ابن عباس حضب جهنم نیز خوانده اند بمعجمه ومعها ابن لها و بود با آن زن پسری
مر آن زن را فاذا ارتفع وهج پس چون بالا می شد گرمی آتش تنحت به یکسو میکرد آن زن پسر خود را تا از گرمی آتش بوی آزاری نرسد وفی الصراح وهج بفتحتین سوزانی آتش فاتت النبی صلی الله
علیه وسلم پس آمد آن زن نزد آن حضرت قالت انت رسول الله پس پرسید آن زن تویی پیغمبر خدا قال نعم گفت آن حضرت آری منم پیغمبر خدا فقالت بابی انت وامی پس گفت
آن زن مادر و پدر من فدای تو باد الیس الله ارحم الراحمین آیا نیست خدا مهربان ترین مهربانان قال بلی گفت آن حضرت آری قالت الیس الله ارحم بعباده من الام بولدها قال
بلی گفت آن زن آیا نیست خدا مهربان تر ببندگان خود از مادر بفرزند خود گفت آن حضرت آری قالت ان الام لا تلقی ولدها فی النار گفت آن زن که مادر نمی اندازد فرزند خود را در آتش یعنی پس
خدا چون اندازد بندگان خود را در آتش فاکب رسول الله صلی الله علیه وسلم یبکی پس شروع کرد و لازم گرفت پیغمبر خدا گریه میکند اصل اکباب بمعنی بروی افتادنست و اینجا بمعنی لزوم
و اقبال و باین معنی نیز استعمال می یابد چنانکه در قاموس گفته و در بعضی احادیث آمده است و بعضی گویند بمعنی سر فرو افکندن است کذا قالوا والله اعلم ثم رفع راسه الیها پس برداشت
آن حضرت سر مبارک خود را بسوی آن زن فقال ان الله تعالی لا یعذب من عباده الا المارد والمتمرد پس گفت آن حضرت در جواب آن زن که خدای تعالی عذاب نمیکند از بندگان
خود کار دو متمرد را الذی یتمرد علی الله آنکه تمرد و سرکشی کند بر خدا وابی ان یقول لا اله الا الله و سرکشی می کند از اقرار بتوحید الهی مارد و مرید از شیاطین جن و انس آنکه مجرد و عاریست
از خیرات و بیرون آمده است از حکمی که واجبست بر نوع وی و متمرد مبالغه است در ان و اصل ماده مرد برای تجرد و تعریست امرد میگویند جوان بی ریش را و شجر امرد درختی را که برگ ندارد رواه
ابن ماجة وعن ثوبان رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد لیلتمس مرضاة الله گفت آن حضرت بدرستیکه بنده هر آینه طلب میکند رضای خدا را بطاعات
و مرضات بسکون را بمعنی رضاست و لفظ مفرد است فلا یزال بذلک پس همیشه است متلبس و متعلق باین معنی یعنی بطلب رضای حق فیقول الله عز وجل لجبرئیل پس میگوید خدای
تعالی مر جبرئیل را ان فلانا عبدی یلتمس ان یرضینی بدرستیکه فلان بندهٔ من طلب میکند و میخواهد که راضی میگرداند مرا الا وان رحمتی علیه دانا و آگاه باش و بدرستیکه رحمت من
بر وست فیقول جبرئیل رحمة الله علی فلان پس میگوید جبرئیل رحمت خداست بر فلان ویقولها حملة العرش و میگویند این کلمه را یا رحمت را بردارندگان عرش ویقولها من

حولهم و میگویند آنرا کسانی که گرد ایشان اند از فرشتگان حتی یبلغوا اهل السموات السبع تا آنکه میگویند آنرا کسان هفت آسمان ثم تهبط الی الارض پس فرود آورده میشود رحمت برای وی
بسوی زمین و تهبط بلفظ معلوم نیز روایت است بمعنی فرود آمدن اهبطا فرود آوردن رواه احمد مثل این حدیث است آنچه آمده است در تفسیر قول سبحانه ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا و بدرستی آن کسانی که ایمان آوردند و عمل کردند صالحات را سرانجام است که اگر ثمره ایشان را خدای مهربان محبت را و در تفسیر این آیه آمده است که چون دوست میدارد
خدای تعالی بنده را از بندگان خود خبر میدهد خدای تعالی بجبرئیل که من دوست میدارم فلان بنده را تو نیز دوست دار او را و خبر کن بملائکه که دوست دارند او را بعد از آن می اندازد محبت او را در
دلهای آدمیان تا همه دوست دارند او را انتهی این است سبب قبول و شهرت اولیا و دوستان حق که همه دوست میدارند ایشان را و آنکه بحیله و اسباب و مکر و تلبیس جلب قلوب عوام میکند و کرومی
ار دخارج از دائره اعتبار است اعاذنا الله الصاوقین عن ذلک و عن اسامة بن زید عن النبی صلی الله علیه و سلم فی قول الله عز و جل اسامة بن زید بن حارثه که محبوب و معزز
درگاه نبوت بوده و او را حب رسول الله میخواندند و زید بن حارثه پدرش متبنای آن حضرت بوده روایت میکند از آن حضرت در قول خدای تعالی فمنهم ظالم لنفسه اول آیت این است که ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الآیه تفسیر این است که میفرماید پس میراث دادیم ما کتاب و شریعت آنکسانی را که برگزیده ایم ما از بندگان ما بایمان و اسلام پس بعضی ازین بندگان برگزیده
کسی است که ظلم کننده است نفس خود را بتقصیر در عمل و منهم مقتصد و بعضی از ایشان کسی است که میانه رواست و عمل میکند در اغلب اوقات الا آن جد و اجتهاد که می باید کرد نمیکند و منهم سابق
بالخیرات و بعضی از ایشان کسی است که پیش رواست بخیرات که غایت جد و اجتهاد در عمل وارد و با وجود علم و عمل تعلیم و ارشاد دیگران میکند و بعضی گفته اند که ظالم جاهل و مقتصد متعلم و سابق عالم و
بهمین قیاس در انواع خیرات و میراث مرتبه ادنی و متوسط و اعلی میتوان قرار داد و این هر سه قسم بندگان از برگزیدگانند قال گفت آن حضرت کلهم فی الجنة همه ایشان در بهشت اند برحسب تفاوت
مراتب و درجات و اینجا سعت رحمت الهی معلوم شد رواه البیهقی فی کتاب البعث و النشور باب مایقال عند الصباح و المساء و المنام صباح و صبح فجر و بر اول نهار تا بر آمدن
آفتاب نیز اطلاق کنند و مساضد صباح و ادعیه مذکوره نزد صباح و مسا شامل است آنرا که خوانده شود پیش از صلوٰة فجر و مغرب و بعد از وی و منام بمعنی نوم و زمان نوم و ظاهر آنست که مراد نوم لیل است
و شامل قیلوله نیست و دلالت میکند برین قول وی در حدیث ثانی اذا اخذ مضجعه من اللیل فتدبر و الله اعلم الفصل الاول عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا امسی قال بود آن حضرت چون شبانگاه میکرد میگفت امسینا و امسی الملک لله شب کردیم و شب کرد ملک مر خدا را الحمد لله لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیٔ قدیر اللهم انی اسالک من خیر هذه اللیلة خداوندا من سوال میکنم ترا از نیکی این شب و خیر ما فیها و نیکی کائنات و حوادث
که درین شب است و اعوذ بک من شرها و شر ما فیها و پناه میجویم بتو از بدی این شب و بدی چیزیکه درین شب است اللهم انی اعوذ بک من الکسل خداوندا پناه میجویم بتو از کاهلی و الهرم
بفتحتین و پناه میجویم از نهایت کلان سالی و سوء الکبر بکسر کاف و فتح با از بدی پیری گویا تفسیر هرم و تاکید اوست و بکسر کاف و سکون با نیز روایت است بمعنی تکبر و روایت اول اصح و اظهر است
و فتنة الدنیا و پناه میجویم از فتنهای دنیا و بلاها و آزمایشهای آن و عذاب القبر و از عذاب قبر یا فتنه عذاب قبر و اذا اصبح قال ذلک و چون صبح میکرد میگفت آنرا و در بعضی نسخ لفظ ایضاً هست
میگفت اصبحنا و اصبح الملک لله بجای امسینا و امسی الملک لله و فی روایة و در روایتی آمده است که میگفت رب انی اعوذ بک من عذاب فی النار و عذاب فی القبر رواه مسلم
و عن حذیفة رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آن حضرت که چون میگرفت خوابگاه خود را شب مضجع پهلو نهادن بر زمین و مضجع
بفتح میم و جیم جای پهلو نهادن و مضطجع نیز میگویند وضع یده تحت خده می نهاد آن حضرت دست خود را زیر رخساره خود مراد دست راست است چنانکه در حدیث آمده است علی شقه الایمن
ثم یقول پس میگفت اللهم باسمک اموت و احیی خداوندا بنام تو می میرم و میزیم یعنی خواب میکنم و بیدار میشوم و تواند که مراد حقیقت موت و حیات باشد و اذا استیقظ قال و چون بیدار
میشد میگفت الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا شکر مر خدا را که زنده گردانید ما را بعد از آنکه میرانید ما را ظاهر این عبارت در معنی اول است و الیه النشور و بسوی اوست پراکنده
شدن و بیدار شدن و در روز رستخیز رواه البخاری روایت کرد این حدیث را از حذیفه بخاری و رواه مسلم عن البراء و روایت کرد مسلم از براء بن عازب اگر گویند چون این حدیث را بخاری و مسلم
هر دو روایت کرده اند چرا متفق علیه نگفت جوابش آن است که در حدیث متفق علیه بحسب اصطلاح شرط است از یک صحابی روایت باشد و چون بخاری از حذیفه کرد و مسلم از براء این حدیث متفق علیه نبود
کذا قال الشیخ و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اوی احدکم الی فراشه چون پناه آرد و جای گیرد یکی از شما بسوی بساط
خود که افکنده است برای خواب اوی بالقصر بمعنی پناه آورد و آوی بمد بمعنی پناه داد و گاهی بمعنی یکدیگر نیز آیند و اول اکثر و افصح است پس اینجا بالقصر باشد و بمد نیز روایت است و آواه که در حدیث
انس بیاید بمد است میفرماید چون بیاید یکی از شما بجامه خواب خود فلینفض فراشه بداخلة ازاره پس باید که بیفشاند فراش خود را بحاشیه درونی لنگ خود و آن اطراف ازار که متصل تن است
فانه لا یدری ما خلفه علیه زیرا که وی نمی داند که چه چیز پس از وی آمده است و افتاده است بر فراش یعنی نخست باید که بیفشاند بجامه خود فراش را پس از آن بخسپد شاید که کرمی و خسی و
خاشاکی بروی افتاده باشد ثم یقول پس بگوید بعد از پهلو نهادن این دعا را باسمک ربی وضعت جنبی بنام تو ای پروردگار من نهادم پهلوی خود را و بک ارفعه و بنام تو بر میدارم
آنرا ان امسکت نفسی فارحمها اگر باز داری و قبض کنی نفس مرا یعنی روح مرا پس رحم کن او را و ان ارسلتها فاحفظها و اگر باز فرستی نفس مرا پس نگاه دار آنرا بما تحفظ به عبادک
الصالحین بچیزی که نگاه میداری بآن چیز بندگان خود را که صالح اند آدمی چون بخواب میرود حکم مرده دارد که حق تعالی روح او را میستاند پس از آن یا نگاه میدارد روح او را و می میراند و یا باز می
فرستد و میزیاند پس دعا میکند خداوندا اگر نگاه داشتی و میرانیدی بیامرز و اگر باز فرستادی و زنده داشتی محفوظ دار چنانکه بندگان صالح خود را میداری و فی روایة و در روایتی این چنین آمده است
که چون بیاید یکی از شما فراش خود را بیفشاند ثم لیضطجع علی شقه الایمن پس باید که پهلو نهد بر جانب راستای خود ثم لیقل پس باید که بگوید باسمک تا آخر متفق علیه و فی روایة و در روایتی

باین لفظ آمده است فلینفضه بصنفة ثوبه ثلث مرات یعنی بستر باید که بیفشاند فراش خود را بکناره جامه خود که ازار باشد سه بار صنفه بفتح صاد مهمله وکسر نون و نیز طرف ازار از آنجانب که طره اوست و
درین روایت وان امسکت نفسی فاغفر لها واقع شده بجای فارحمها و گفته اند که حکمت در خواب بر پهلوی راست آنست که دل در پهلوی چپ است پس چون خواب کند بر پهلوی راست دل معلق میماند و حاصل
نمیشود زیادت استراحت کردن و گران نمی آید خواب و آسان میگردد بیداری برای نماز شب و بخواب کردن بر پهلوی چپ دل قرار می یابد و راحت بسیار حاصل میشود و خواب گران میشود و در شرح
سفر السعادت این سخن را بیان زیاده برین است آنجا باید نگریست وعن البراء بن عازب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه نام علی
شقه الایمن بود آن حضرت که چون پناه می آورد بسوی فراش خود خواب میکرد بر جانب راست خود ثم قال پس میگفت اللهم اسلمت نفسی الیک خداوندا سپردم نفس خود را بسوی تو
ووجهت وجهی الیک و آوردم روی خود را بسوی تو وفوضت امری الیک و سپردم کار خود را بتو والجأت ظهری الیک و تکیه دادم پشت خود را بسوی تو یعنی اعتماد کردم بر تو
و پناه آوردم بتو در همه کارها رغبة ورهبة الیک از رغبت میل و خواهش نمودن بسوی تو و بجهت ترسیدن از تو لا ملجأ ولا منجا منک الا الیک نیست پناه و نه رهائی از تو مگر بسوی تو یعنی
از صفات قهریه تو بصفات لطفیه تو ملجا بهمزه است و منجا بالف آمنت بکتابک الذی انزلت گرویدم بکتاب تو که فرود فرستاده و بنبیک الذی ارسلت و به پیغمبر تو که فرستاده یعنی
هر کتاب و هر پیغمبر با قرآن و ذات شریف خود را اراده نموده و بر آن حضرت واجب بود ایمان آوردن بخود و قرآن خود و اول مومنان اوست و هم چنین هر پیغمبر صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من قالهن کسیکه بگوید این کلمات را ثم مات تحت لیلته پس بمیرد در زیر حادثه شب خود یعنی همین شب که در وی این کلمات گفته است مات علی الفطرة
بمیرد بر دین اسلام وفی روایة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لرجل گفت آن حضرت مردی را یا فلان اذا اویت الی فراشک فتوضأ وضوءک للصلوة
ای فلان وقتی که خواهی که پناه آری و باشش کنی بسوی فراش خود پس وضو کن همچو وضوئی که برای نماز میکنی ثم اضطجع علی شقک الایمن پس بپهلو بنه بر جانب راست خود ثم قل پس بگو اللهم
اسلمت نفسی الیک الی قوله تا قول وی ارسلت یعنی تمام آن ذکر که گذشت وقال و گفت آنحضرت فان مت من لیلتک مت علی الفطرة پس اگر بمیری درین شب بمیری
بر دین اسلام وان اصبحت اصبت خیرا و اگر صبح کنی می یابی تو خیر کثیر و در روایتی ان اصبحت اصبحت خیرا متفق علیه وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان اذا اوی الی فراشه قال بود آن حضرت چون می آمد بفراش خود میگفت الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وکفانا حمد مر خدایرا که خورانید ما را و نوشانید ما را و کفایت کرد تمام مهمات
ما را و دفع کرد شر موذیات ما را واوانا و پناه و جای باشش داد ما را و آوانا اینجا مد است و بقصر نیز روایت است فکم ممن لا کافی له ولا مؤوی له پس بسا مردم از آنکس است که نیست هیچ
کفایت کننده مهمات مر ایشان را الله که گذاشته است ایشان را با شر ایشان و نه جای دهنده مر ایشان را الله که گذاشته است ایشان را هائم و حائر در مفاوز و بوادی یا مراد کفایت و نصرت مخصوص بمومنان است چنانکه در
قرآن مجید فرموده است ذلک بان الله مولی الذین آمنوا وان الکافرین لا مولی لهم رواه مسلم وعن علی رضی الله عنه ان فاطمة رضی الله عنها اتت النبی صلی الله علیه وسلم
روایت میکند امیر المومنین علی که فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت تشکو الیه ما تلقی فی یدها من الرحی در حالتیکه گله میکند مشقتی را که می یابد در دست خود از آسیا گردانیدن وبلغها
انه جاءه رقیق و رسیده بود فاطمه را که بتحقیق آمده است آن حضرت را بندها از غنایم فلم تصادفه پس نیافت فاطمه زهرا رض آن حضرت را در خانه تا بحضور کشف این حال کند فذکرت ذلک
لعائشة پس ذکر کرد حال خود را بعائشه که چون آن حضرت بیاید بگوید فلما جاء اخبرته عائشة پس هنگامی که آمد آن حضرت خبر کرد عائشه آن حضرت را بآنچه ذکر کرده بود فاطمه رضی الله عنها قال گفت
علی رضی الله عنه فجاءنا پس چون شنید آن حضرت این خبر را از عائشه آمد نزد ما وقد اخذنا مضاجعنا و حال آنکه بتحقیق گرفته بودیم ما خوابگاههای خود را فذهبنا نقوم پس رفتیم ما ایستادیم قصد
کردیم تا بایستیم برای آن حضرت و برخیزیم از خوابگاه فقال پس گفت آن حضرت علی مکانکما بر جای خود باشید و بحال خود باشید فجاء فقعد بینی وبینها پس آمد آن حضرت و نشست میان
من و میان فاطمه و این غایت تعطف و شفقت و بی تکلفی است از آن حضرت نسبت با ایشان چنانکه گفته اند اذا جاءت الالفة رفعت الکلفة حتی وجدت برد قدمه علی بطنی
تا آنکه یافتم من سردی قدم آن حضرت را بر شکم خود و تواند والله اعلم که مراد برد یقین باشد که از پای مبارک آن حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بباطن شریف مرتضی سرایت کرد فقال الا ادلکما
علی خیر مما سألتما پس گفت آن حضرت آیا راه نمایم شما را به بهتر از آنچه سوال کردید و خواستید که خدمتگار باشد و آن این است که اذا اخذتما مضجعکما وقتیکه بگیرید شما خوابگاه خود را فسبحا ثلثا و
ثلثین پس سبحان الله بگوئید سی و سه بار واحمدا ثلثا وثلثین والحمد لله بگوئید سه و سی بار وکبرا اربعا وثلثین والله اکبر گوئید سی و چهار بار فهو خیر لکما من خادم پس این ورد
بهتر است شما را از خادم که طلبیده بودید و خادم واحد خدم است واقع میشود بر ذکر و انثی فی الصراح خادم چاکر و ظاهر آنست که سوال فاطمه از جاریه بود متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال جاءت فاطمة رضی الله عنها الی النبی صلی الله علیه وسلم تسأله خادما گفت ابوهریره آمد فاطمه نزد آن حضرت در حالیکه سوال میکند و میطلبید خادمی فقال
الا ادلک علی ما هو خیر من خادم پس گفت آیا راه نمایم ترا بر چیزی که آنچه بهتر است از خادم تسبحین الله ثلثا وثلثین وتحمدین الله ثلثا وثلثین وتکبرین الله اربعا
وثلثین عند کل صلوة وعند منامک نزد هر نماز و نزد خواب خود و درین حدیث بعد از نماز و نزد خواب رفتن هر دو واقع شده و در حدیث سابق نزد خواب است فقط و خواندن آن بعد از نماز
مقرر و مشهور است و از امیر المومنین علی رضی الله عنه نقل کرده اند که فرموده هرگز این ورد از من فوت نشد حتی در شب صفین نیز رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصبح قال بود آن حضرت چون صبح میکرد میگفت اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت
خداوندا بتو یعنی بقدرت تو و بحفظ تو و بنام تو صبح کردیم و بتو شام کردیم و بتو می زییم و بتو می میریم والیک المصیر و بسوی تست بازگشت واذا امسی قال و چون شبانگاه میکرد میگفت اللهم
بک امسینا وبک اصبحنا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور و درین حدیث در صبح و مساء هر دو ذکر اصبحنا و امسینا است لیکن در صبح تقدیم اصبحنا است بر امسینا و در مساء

امسینا را اصبحنا و در صبح الیک المصیر و در مسا الیک النشور و مشهور روایت اصبحنا فقط و الیک النشور در صبح و در مسا امسینا و الیک المصیر و همه صحیح است فافهم و بک نحیی و بک نموت در
صبح مذکور شده نه در مسا رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجة وعنه قال قال ابو بکر قلت و هم از ابی هریره است که گفت گفت امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه گفتم یا رسول الله
مرنی بشیء اقوله اذا اصبحت و اذا امسیت امر کن مرا بچیزی یعنی بوردی که بگویم و بخوانم آنرا چون صبح کنم و چون شام کنم قال قل گفت آن حضرت بگو اللهم عالم الغیب و الشهادة
ای خدای دانای پدید و ناپدید و حاضر و غایب فاطر السموات و الارض ای آفریننده آسمانها و زمینها رب کل شیء و ملیکه ای پروردگار هر چیز و مالک و پادشاه وی اشهد
ان لا اله الا انت گواهی میدهیم که نیست معبود بحق مگر تو اعوذ بك من شر نفسی پناه میجویم بتو از بدی نفس خود و من شر الشیطان و شرکه و پناه میجویم از شر شیطان و اشراک وی
که میخواند و باعث میشود مردم را بران و شرک بفتح شین و را نیز روایت است یعنی دام صیاد و مراد آنچه در فتنه و ابتلای اندازد و گرفتار میکند شیطان آدمیان را بسبب آن مثل نسا و اموال و اولاد
که از یاد خدا و از فرموده وی باز میدارند قله اذا اصبحت و اذا امسیت بگو این را چون صبح کنی و شام کنی و اذا اخذت مضجعك و چون بگیری خوابگاه خود را و بخواب روی رواه الترمذی
و ابو داود و الدارمی وعن ابان بفتح همزه و تخفیف موحده بن عثمان از تابعین است و در حرب جمل با عایشه بود بخت کسی که گریخت وی بود و احول و ابرص و اصم بود و در آخر بفالج در مانده
شد روایت دارد از پدر خود و غیر وی از صحابه رض قال سمعت ابی یقول قال النبی صلی الله علیه و سلم گفت شنیدم پدر خود را که میگفت گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ما من عبد یقول فی
صباح کل یوم و مسا کل لیلة نیست هیچ بنده که بگوید در صباح هر روز و مسای هر شب بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء صبح کردم و شام کردم بنام خدا که
که زیان نمیکند با نام وی هیچ چیز در آسمان و زمین و هو السمیع العلیم و اوست شنوای دانا ثلث مرات بگوید سه بار فیضره شیء پس زیان کند او را چیزی و برسد او را آفتی فکان ابان
قد اصابه طرف فالج پس بود ابان تحقیق رسیده بود او را بعضی از فالج بفتح لام نام مرضی مشهور است که بر جای ماندگی آرد و آن سست شدن یکی از دو شق بدن است بسبب ریختن خلط
بلغمی که سد مسالک روح میکند فجعل الرجل ینظر الیه پس در ایستاد مردی که روایت حدیث میشنید از وی که می نگرد بسوی ابان یعنی شما روایت میکردید که هر گاه این دعا هر روز بخواند هیچ آفتی
بوی نرسد و شما میخوانید آنرا اکنون چون شما آفت فالج رسید فقال له ابان ما تنظر الی پس گفت مر آن مرد را ابان چه نگاه میکنی بسوی من اما ان الحدیث کما حدثتك آگاه باش
بدرستیکه حدیث همچنان است که حدیث کردم من ترا یعنی صحیح است و لکنی لم اقله یومئذ و لیکن من نگفتم و نخواندم آنرا امروز و توفیق نداد خدای تعالی مرا تا لیمضی الله علی قدره
تا بگذراند و نافذ گرداند خدای تعالی بر من تقدیر خود را رواه الترمذی و ابن ماجة و ابو داود و فی روایة و در روایت ابی داود همچنین آمده است که هر که بگوید این را هر مسا
لم تصبه فجاءة بلاء حتی یصبح نرسد او را ناگهانی بلا تا آنکه صبح کند و فجاءه بفتح فا و سکون جیم و فتح همزه و بضم فا و فتح جیم و بمد هر دو جایز است و من قالها حین یصبح لم تصبه فجاءة بلاء حتی
یمسی و کسیکه بگوید آنرا در وقتی که صبح میکند نرسد او را بلای ناگهان تا وقتی که شام کند وعن عبد الله رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یقول اذا امسی روایت است
از عبد الله بن مسعود که بدرستیکه آن حضرت بود که میگفت چون شب میکرد امسینا و امسی الملك لله شبانگاه کردیم و شبانگاه کرد تمام ملک خدا برای خدا و الحمد لله و لا اله
الا الله وحده لا شریك له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر رب اسالك خیر ما فی هذه اللیلة ای پروردگار من سوال میکنم ترا نیکی آنچه درین شب
واقع شود و خیر ما بعدها و نیکی آنچه واقع شود بعد ازین شب و اعوذ بك من شر ما فی هذه اللیلة و شر ما بعدها رب اعوذ بك من الکسل و من سوء
الکبر او الکفر بجای الکبر بمعنی عدم ایمان یا بمعنی کفران نعمت و فی روایة و در یک روایت من سوء الکبر و الکبر بکسر کاف و فتح با و بکسر کاف و سکون با و در روایت اولی نیز
بهر دو وجه روایت است رب اعوذ بك من عذاب فی النار و عذاب فی القبر و اذا اصبح قال ذلك ایضا و چون صبح میکرد میگفت آنرا و میگفت اصبحنا و اصبح الملك
لله رواه ابو داود و الترمذی و فی روایته لم یذکر من سوء الکفر وعن بعض بنات النبی روایت است از بعضی دختران پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان النبی
که بدرستی پیغمبر صلی الله علیه و سلم کان یعلمها بود که تعلیم میکرد پیغمبر خدا او را فیقول پس میگفت آن حضرت قولی حین تصبحین بگو هنگامیکه صبح کنی سبحان الله و بحمده
و لا حول و لا قوة الا بالله و در روایتی و لا حول و لا قوة الا بالله ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء
علما فانه من قالهن حین یصبح پس بدرستی کسی که بگوید این کلمات را هنگامیکه صبح میکند حفظ حتی یمسی نگاهداشته شود از آفات انفسی و آفاقی تا آنکه شب کند و من قالهن حین
یمسی حفظ حتی یصبح و کسیکه بگوید آنرا هنگامیکه شب کند نگاهداشته شود تا آنکه صبح کند رواه ابو داود وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامیکه صبح کند این آیت را که فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون پس بپاکی یاد کنید خدا را هنگامیکه شام میکنید و هنگامیکه
صبح میکنید و له الحمد فی السموات و الارض و مر خدا راست حمد در آسمانها و زمین و عشیا و حین تظهرون و در وقت شبانگاه از وقت مغرب تا عشا و در هنگام پیش از زوال الی
قوله تا قول وی تعالی و کذلك تخرجون درین آیت اشارت بصلوة خمس واقع شده چنانکه در محلش بیان کرده شده است و کسی که بخواند این آیت را در وقت صبح ادرك ما فاته فی
یومه ذلك دریابد چیزیرا که درگذشته است او را از اوراد دران روز و من قالهن حین یمسی ادرك ما فاته فی لیلته و کسی که بگوید این را هنگام که شام کند دریابد چیزیرا که فوت شده است او را
دران شب رواه ابو داود وعن ابی عیاش بتشدید تحتانیه و شین معجمه صحابیست نام وی زید بن صامت انصاری و ابو عیاش تابعی نیز هست و وی زید بن عیاش مخزومی است
روایت میکند ابو عیاش صحابی ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قال گفت من قال اذا اصبح کسیکه بگوید چون صبح کند لا اله الا الله وحده لا شریك
له له الملك و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر کان له عدل رقبة من ولد اسمعیل باشد مر او را ثواب برابر ثواب آزاد کردن بنده و برده از اولاد اسمعیل علیه السلام

بیان این در فصل ثانی از حدیث ثانی از باب تسبیح وتحمید در حدیث عمرو بن شعیب گذشته است وکتب له عشر حسنات ونوشته میشود برای وی ده نیکی وحط عنه عشر سیئات
وفرو افکنده شود از وی ده بدی ورفع له عشر درجات وبلند گردانیده شود برای وی ده پایه وکان فی حرز من الشیطان وباشد در پناه وجای استوار از شیطان حتی یمسی
تا آنکه شب کند ومن قالها اذا امسی کان له مثل ذلک حتی یصبح کسیکه بگوید اینکلمها را چون شب کند باشد مر او را مانند آنکه مذکور شد از ثواب تا آنکه صبح کند راوی از ابی عیاش میگوید که فرأی
رجل رسول الله پس دید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فیما یری النائم در آنچه می بیند خواب کننده یعنی در خواب دید فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله ان ابا عیاش یحدث
عنک کذا وکذا بدرستیکه ابو عیاش حدیث میکند از تو چنین وچنین کنایت از مضمون این حدیث است که مذکور شد قال صدق ابو عیاش گفت آنحضرت راست گفت ابو عیاش رواه
ابوداود وابن ماجه وعن الحارث بن مسلم التمیمی روایت است از حارث بن مسلم که تابعی است عن ابیه از پدر خود عن رسول الله از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
انه اسر الیه که آن حضرت پوشیده و پنهان گفت بوی سخن سر را از اسرار بکسر همزه راز گفتن فقال پس گفت آنحضرت اذا انصرفت من صلوة المغرب فقل قبل ان تکلم احدا
وقتیکه برگردی از نماز مغرب و سلام دهی بگو پیش از آن که سخن گوئی کسی را اللهم اجرنی من النار خدایا پناه ده مرا از آتش سبع مرات بگو هفت بار فانک اذا قلت ذلک پس بدرستیکه
تو وقتی که بگوئی آنرا ثم مت فی لیلتک پس بمیری تو در همین شب کتب لک جوار منها نوشته شود مر ترا روان گذشتن از آتش واذا صلیت الصبح فقل کذلک وچون بگذاری نماز
صبح را پس بگو همچنین این کلمه را هفت بار فانک اذا مت فی یومک پس بدرستیکه تو چون بمیری در آن روز کتب لک جوار منها رواه ابو داود وعن ابن عمر قال لم یکن رسول الله صلی الله
علیه وسلم یدع هؤلاء الکلمات حین یمسی وحین یصبح نبود آن حضرت که ترک میداد ونمیگفت این کلمات را هنگامیکه شب میکرد وهنگامیکه صبح میکرد اللهم انی اسالک العافیة
فی الدنیا والآخرة خدایا من سؤال میکنم ومیخواهم از تو سلامت از جمیع آفات در دنیا وآخرت اللهم انی اسالک العفو والعافیة خدایا سوال میکنم عفو وعافیت وسلامت را فی
دینی ودنیای در دین من ودنیای من واهلی ومالی ودر کسان من ومال من اللهم استر عوراتی خدایا بپوش عیبهای من فی الصراح عورت اندام شرم مردم وهر چه از دیدن
ونمودن آن شرم آید عورات جماعت وآمن روعاتی وایمن گردان ترسهای مرا اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی خدایا نگاهدار مرا از پیش من واز پس من وعن یمینی وعن
شمالی واز جانب راست من واز جانب چپ من ومن فوقی ونگاهدار مرا از بالای من که عذابی وآفتی از آسمان نازل شود واعوذ بعظمتک من ان اغتال من تحتی وپناه میجویم
ببزرگی تو از آنکه ناگاه هلاک کرده شوم من از زیر من از آنجا که شعور ندارم ومعنی اغتیال این است یعنی الخسف میخواهد باغتیال خسف المعنی بزمین فرو بردن رواه ابوداود وعن انس
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح کسیکه بگوید هنگامیکه صبح کند اللهم اصبحنا نشهدک ونشهد حملة عرشک خدایا صبح کردیم ما در حالی که گواه
میگیریم ترا وگواه میگیریم بردارندگان عرش ترا وایشان هشت فرشته اند که میان گوش ودوش ایشان ده هزار ساله راه است ودر روایتی هفت هزار ساله راه است وملائکتک وگواه میگیریم
همه فرشتگان ترا وجمیع خلقک وگواه میگیریم همه خلق ترا انک انت الله برآنکه توئی خدا لا اله الا انت نیست خدا جز تو وحدک تنها لا شریک لک نیست انباز مر ترا در خدائی ودر
آفرینش ودر معبودیت وان محمدا عبدک ورسولک وبرآنکه محمد بنده تو وفرستاده تو است الا غفر الله له ما اصابه فی یومه ذلک من ذنب نگوید کسی این کلمات را در وقت
صبح مگر آنکه بیامرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده است او را در آن روز از گناه وان قالها حین یمسی غفر الله له ما اصابه فی تلک اللیلة من ذنب واگر گوید اینکلمات را هنگامیکه
شب کند می آمرزد خدای تعالی مر او را چیزی که رسیده او را در آن شب از گناه ودر آن شب اللهم امسینا میگوید رواه الترمذی وابو داود وقال الترمذی هذا حدیث غریب
وعن ثوبان رض روایت است از ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من عبد مسلم یقول اذا اصبح ثلثا نیست هیچ بنده مسلمان که بگوید چون شام کند
وچون صبح کند سه بار اینکلمات را رضیت بالله ربا راضی شدم بخدا بآنکه پروردگار است وبالاسلام دینا وراضی شدم باسلام بآنکه دین است وبمحمد نبیا وراضی شدم بمحمد با
آنکه پیغمبر است شرح این کلمات در اول کتاب در فصل اول از کتاب الایمان گذشته است فتذکر الا کان حقا علی الله ان یرضیه یوم القیمة مگر آنکه باشد حق واجب بر خدا بفضل وکرم
وی اینکه راضی گرداند او را روز قیامت یعنی بدهد او را ثواب چندانکه راضی گردد رواه احمد والترمذی وعن حذیفة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا
اراد ان ینام وضع یده تحت رأسه بود آنحضرت وقتیکه میخواست که خواب کند مینهاد دست مبارک خود را زیر سر خود سابقا در فصل اول هم از حدیث حذیفه گذشته ودر حدیث حفصه
بیاید که دست مبارک مینهاد زیر رخساره پس احتمال دارد که بجهت قرب سر ورخساره بیکدیگر باشد یا گاهی زیر رخساره می نهاد وگاهی زیر سر وبر سر تقدیر حکمت در آن تیمن برای تیقظ است چنانکه
حکمت در نوم بر شق ایمن نیز همین است چنانکه گذشت ثم قال اللهم قنی عذابک خدایا نگاهدار مرا از عذاب خود یوم تجمع عبادک در روزی که فراهم می آری بندگان خود را یعنی روز محشر
او تبعث عبادک شک راوی است یعنی بجای تجمع تبعث گفت یعنی برانگیزی بندگان خود را رواه الترمذی ورواه احمد عن البراء وعن حفصة رض ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان اذا اراد ان یرقد وضع یده الیمنی تحت خده ثم یقول اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است با ذکر
خد و زیادت ثلث مرات یعنی سه بار رواه ابو داود وعن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول عند مضجعه اللهم انی اعوذ بک
بوجهک الکریم وکلماتک التامات خداوندا بدرستیکه من پناه میجویم بذات بزرگ تو وبکلمهای تو که تام وکامل اند ومراد اسماء وصفات او است یا کلمات قرآنی من شر ما انت اخذ
بناصیته از بدی هر چیزیکه تو گیرنده موی پیشانی آنرا یعنی هر جنبنده بزیر حکم تو است بحکم قول وی سبحانه وما من دابة الا هو اخذ بناصیتها اللهم انت تکشف المغرم والماثم خدایا تو میکشائی ودور میکنی
وام وگرفتاری آنرا وبزه آنرا یعنی چیزی که از آن بزه لازم آید اللهم لا یهزم جندک خدایا شکسته نمیشود لشکر تو ولا یخلف وعدک وخلاف کرده نمیشود وعده تو ودر بعضی نسخ لا

تخلف وعدک بضم یا و کسر لام بر لفظ خطاب یعنی خلاف نمیکنی وعدهٔ خود را و لا ینفع ذا الجد منک الجد و سود نمیکند خداوند بخت را از عذاب تو بخت و جد بمعنی پدر پدر نیز آمده و مراد همین معنی
سود نمیکند نسب و جد بکسر جیم بمعنی کوشش نیز گفته اند و در باب رکوع ذکر آن گذشته است و جد اول اصح و اشهر و اظهر است سبحانک و بحمدک تنزیه میکنم ترا تنزیهی که لایق ذات تو است
و متلبس بحمد تو تسبیح میکنم رواه ابوداود وعن ابی سعید رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یاوی الی فراشه کسیکه بگوید هنگامیکه پناه آرد و
قصد باشش کند بسوی جامهٔ خواب خوابگاه را استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه ثلث مرات سه مرتبه غفر الله له ذنوبه می آمرزد خدای تعالی مر او را
گناهان او را وان کانت مثل زبد البحر و اگر چه باشند گناهان وی مانند کف دریا در بسیاری یا باشند گناهان وی بشمار ریگ عالج بفتح لام و کسر آن نام وادی است
در زمین مغرب که ریگ وی بسیار است و بعضی عالج را بمعنی ریگ بسیار بر هم افتاده گفته اند بر این معنی عالج صفت رمل است او عدد ورق الشجر یا باشند بشمار برگ درختان او عدد ایام الدنیا
یا باشند بشمار روزهای دنیا و در چهار چیز تردید واقع شده تا مبالغه در کدام یکی ازین ها بیشتر است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب وعن شداد بن اوس صحابی است
برادر زادهٔ حسان بن ثابت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یاخذ مضجعه بقراءة سورة من کتاب الله نیست هیچ مسلمانی که بگیرد خوابگاه خود را بخواندن
سورهٔ از کتاب خدا الا وکل الله به ملکا مگر آنکه وکیل میکرد اند خدای تعالی بروی فرشته را توکیل گذاشتن کار بکسی فلا یقربه شیئ یؤذیه پس نزدیک نمیشود او را چیزی که ایذا کند او را
حتی یهب متی هب تا آنکه بیدار شود هر گاه که بیدار شود رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خلتان لا
یحصیهما رجل مسلم الا دخل الجنة دو خصلت اند که محافظت نکند و بجای نیارد آنها را مردی مسلمان مگر آنکه درآید بهشت را الا وهما یسیر دانا و آگاه باشید که آن دو خصلت اندک
و آسان اند و من یعمل بهما قلیل و کسیکه عمل کند بآن دو خصلت اندک است یکی خصلت این است که یسبح الله فی دبر کل صلوة عشرا تسبیح کند خدای تعالی را یعنی سبحان الله گوید
در پس هر نماز ده بار و یحمده عشرا و حمد گوید او را یعنی والحمد لله گوید ده بار و یکبره عشرا و تکبیر گوید او را یعنی والله اکبر گوید ده بار قال گفت عبد الله بن عمرو فانا رایت رسول الله پس
من دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یعقدها بیده میشمرد این کلمات را و عقد میکرد آنها را بدست خود قال گفت آن حضرت فتلک خمسون ومائة باللسان پس آن
صد و پنجاه است در شب و روز بزبان و الف وخمسمائة فی المیزان و هزار و پانصد است در ترازوی اعمال بحساب یکی بده و خصلت دوم این است واذا اخذ مضجعه یسبحه
ویکبره ویحمده مائة و وقتی که بگیرد و بیاید خوابگاه خود را تسبیح کند خدا را و تکبیر گوید و حمد گوید او را صد بار و سی سه بار تسبیح و سی سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر چنانکه گذشت فتلک مائة
فی اللسان والف فی المیزان پس آن صد است در زبان و هزار است در میزان و مجموع این دو خصلت دو هزار و پانصد شد فایکم یعمل فی الیوم واللیلة الفین وخمسمائة سیئة
پس کدام یکی از شما میکند در روز و شب دو هزار و پانصد بدی تا مکفر گردد بدان پس لابد با آنچه باقی ماند بعد از تکفیر رفع درجات شود قالوا وکیف لا نحصیها گفتند چگونه احصا نکنیم این
کلمات را یا این مذکورات را یعنی هر گاه که احصای این کلمات را اینچنین ثواب است چرا نکنیم آنرا و در بعضی نسخ لا نحصیهما است بضمیر تثنیه راجع بخلتین قال گفت آنحضرت یاتی احدکم
الشیطان وهو فی الصلوة می آید یکی از شما را شیطان و حال آنکه آن یکی در نماز خود است فیقول اذکر کذا اذکر کذا پس میگوید شیطان یاد کن چنین را یاد کن چنین را کنایت است از
خطرات و وساوس که شیطان در دل مصلی می اندازد حتی ینفتل فلعله ان لا یفعل تا آنکه باز میگردد یکی از شما از نماز بهمان خواطر پس شاید که نکند و نگوید آن اذکار و کلمات را یعنی چون
در نماز حضور از دست رفت و بخواطر گرفتار شد شاید که یاد نیاید و گفتن میسر نگردد این بیان عدم احصا و اتیان خصلت اولی باشد که ذکر این کلمات است بعد از نماز و اما بیان عدم
احصای خصلت ثانیه که ذکر است در وقت بخواب رفتن این است که فرمود ویاتیه فی مضجعه و می آید یکی از شما را شیطان در خوابگاه وی فلا یزال ینومه پس همیشه
شیطان که می خواباند او را حتی ینام تا آنکه خواب میکند پس فرصت ذکر نمی یابد رواه الترمذی وابوداود والنسائی وفی روایة ابی داود و در روایت ابی داود
اختلافی در بعضی الفاظ هست یکی آنکه در روایت وی اینچنین آمده است خصلتان او خلتان شک در لفظ که خصلتان گفته یا خلتان دیگر اختلاف این است که گفته لا یحافظ
علیهما عبد مسلم بجای لا یحصیهما رجل مسلم وکذا فی روایته بعد قوله و همچنین است در روایت ابی داود بعد از قول وی که گفته والف وخمسمائة فی المیزان اینچنین
واقع شده است که قال ویکبر اربعا وثلثین اذا اخذ مضجعه ویحمد ثلثا وثلثین ویسبح ثلثا وثلثین بتقدیم یکبر اربعا وثلثین بر قول وی اذا اخذ مضجعه و بر ذکر حمد و
تسبیح و بیان عدد هر یک و در روایت دیگران اذا اخذ مضجعه مقدم است و ایضا ذکر تسبیح و حمد مقدم است بر ذکر تکبیر و بیان عدد نیست فافهم وفی اکثر نسخ المصابیح عن عبد الله
بن عمر و این بیان فائده دیگر است که مؤلف روایت این حدیث را از عبد الله بن عمرو بن العاص و در اکثر نسخ مصابیح از عبد الله بن عمر بن الخطاب کرده وعن عبد الله بن غنام بفتح
غین معجمه و تشدید نون صحابی است انصاری معدود است در اهل حجاز قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یصبح کسی که بگوید هنگامیکه صبح کند اللهم
ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک خدایا آنچه صبح کرده است بمن از نعمت یا صبح کرده است بیکی از خلق تو از نعمت پس از تست تنها لا شریک لک
نیست انباز مر ترا در دادن آن نعمت اگر چه سبب و واسطه باشد اما آن سبب و واسطه هم از تست و بقدرت و ارادت تست فلک الحمد ولک الشکر پس مر تراست ستایش و مر تراست
سپاس و مخصوص است بتو و غیر تو در آن شریک نباشد پس کسی که در وقت صبح این دعا بخواند فقد ادی شکر یومه پس بتحقیق ادا کرد شکر روز خود را ومن قال مثل ذلک حین یمسی
فقد ادی شکر لیلته و کسی که بگوید مانند این هنگامیکه شب کند پس بتحقیق ادا کرد شکر شب خود را در اخبار وارد شده است که داود علیه السلام گفت پروردگارا نعمتهای تو نزد من بسیار
شده شکر آن چگونه گویم فرمان آمد یا داود چون دانستی که آنچه نزد تست از نعمت همه از من است بتحقیق شکر گفتی تو آنرا رواه ابوداود وعن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وسلم

نه کان یقول اذا آوی الی فراشه روایت میکند ابوهریره از آنحضرت که میگفت که چون می آمد بسوی فراش خود اللهم رب السموات ورب الارض ای خدا پروردگار آسمانها و پروردگار
زمین اشارت است باصول اسباب کلیه بقای عالم ورب کل شیء و پروردگار هر چیز تعمیم ربوبیت است بنسبت بهر چیز از آنچه در میان آسمان و زمین است از عناصر و موالید و انواع و
آن فالق الحب والنوی شگافنده دانه و خسته اشارتست بارزاق جسمانیه که بآن بقای اجسام است، حب در طعام استعمال یابد و نوی در شجر و مانند آن منزل التوریة والانجیل
والقرآن فرو فرستنده این سه کتاب بزرگ جلیل الشان اشارتست بارزاق روحانیه متعلق تدبیر احوال آخرت و ذکر زبور نکرد از جهت عدم اشتمال آن بر احکام و شرایع چه اکثر آنچه در وی
مذکور است اذکار و دعوات و مناجات است و بتحقیق وی جزوی از توریة است کذا قالوا اعوذ بک من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته پناه میجویم بتو از بدی هر خداوند
بدی که تو گیرنده موی پیشانی اوی و مسخر داری او را بقدرت خود انت الاول فلیس قبلک شیء توئی اول پس نیست پیش از تو چیزی وانت الآخر فلیس بعدک شیء و توئی آخر پس نیست
پس از تو چیزی وانت الظاهر فلیس فوقک شیء و توئی ظاهر و پیدا پس نیست بالای تو چیزی وانت الباطن فلیس دونک شیء و توئی باطن و پنهان پس نیست زیر تو چیزی هر چه بالا
ظاهر میباشد و هر چه پایان است باطن پس نفی فوقیت مناسب ظهور باشد و نفی دونیت مناسب بطون و دون اینجا بمعنی ضد فوق است اقض عنی الدین بگذار از من وام را یعنی بری گردان
از آن و توفیق ده که قضا کنم آنرا باعطای اسباب و قضا وام گذاردن و رسانیدن و روا کردن حاجت واغننی من الفقر و غناء ده مرا از فقر و من بمعنی بعد است رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه
ورواه مسلم مع اختلاف یسیر و روایت کرد آن را مسلم با اندک اختلافی در الفاظ وعن ابی الازهر الانماری بفتح همزه و سکون نون صحابی است که ساکن شام بود ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه من اللیل بود آنحضرت چون بخوابگاه میرفت در شب قال میگفت بسم الله وضعت جنبی بنام خدا نهادم پهلوی خود را اللهم اغفرلی ذنبی
واخسأ شیطانی و بران و دور کن شیطان مرا مراد قرین او ست یا هر که قصد اغوای او کند و خسأ راندن سگ است وفک رهانی و برهان و بیرون آر گرو مرا و خلاص کردن نفس است که
بجزای عمل خود در گرو می باشد چنانکه در قرآن مجید مفسر باید کل نفس بما کسبت رهینة و فک خلاص کردن و بیرون آوردن از گرو و رهان بکسر را گرو واجعلنی فی الندی الاعلی و بگردان مرا
در مجلس اعلی که ملایکه کرام مقربین اند و ندی بفتح نون و کسر دال و تشدید یا بمعنی مجلس است و اهل مجلس را نیز خوانند و آنحضرت اگرچه در مرتبه عزت و فضیلت و کرامت اعلی و اکمل از ملایکه است اما
شوق تعالی قرب درگاه علو و ارتفاع مقام ملکوت او را بران میدارد که همیشه در آنجا میباشد و از مباشرت و مخالطت ناسوت که بحکم بشریت در اینجاست مبرا و معلا باشد فافهم وبالله التوفیق رواه ا
بوداود وعن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اخذ مضجعه قال الحمد لله الذی کفانی واوانی واطعمنی وسقانی شکر خدای
را که کفایت کرد مرا و جای پناه داد مرا و خورانید مرا و نوشانید مرا والذی منّ علیّ فافضل و آن کسی که نعمت داد مرا پس زیاده و افزون داد مرا والذی اعطانی فاجزل و آن کسی که عطا کرد
مرا پس بسیار کرد و قریب بفقره اولی است آن باعتبار کیفیت است و این باعتبار کمیت الحمد لله علی کل حال حمد مر خدای راست بر هر حال فقر و غنا و شدت و رخا و نعمت و بلا که مر بر و نعمت
لطف وی ظاهر یا خفی شامل حال بنده است اللهم رب کل شیء وملیکه واله کل شیء اعوذ بک من النار رواه ابوداود وعن بریدة بضم با صحابی مشهور است قال شکی خالد
بن الولید الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال گله کرد خالد بن الولید بسوی آنحضرت پس گفت یا رسول الله ما انام اللیل من الارق خواب نمیتوانم کرد در شب از بیداری الارق
بفتح همزه و را و قاف علتی است که خواب می برد فقال نبی الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اویت الی فراشک فقل وقتی که بیائی تو بفراش خود پس بگو این کلمات را
اللهم رب السموات السبع وما اظلت ای خدا پروردگار هفت آسمان و پروردگار هر چیزی که سایه افکنده آسمانها بران چیز ورب الارضین وما اقلت و پروردگار زمینها و بارها که برداشت
زمینها آنرا ارض را گاهی مفرد می آرند باعتبار آنکه طبقات وی همه حکم یک طبقه دارند و گاهی جمع نیز می آرند که متعدد اند و گاهی تاویل میکنند لفظ جمع را بآفاق و اقالیم والله اعلم ورب الشیاطین
وما اضلت و پروردگار شیطانان و کسی که گمراه میکنند شیاطین مراد جنود شیاطین اند تا شامل جن و انس باشند کن لی جارا من شر خلقک باش مرا همسایه و پناه از شر خلق خود کلهم جمیعا
همه ان یفرط علی احد منهم از این که پیش دستی کند و بکند درشتی بر من یکی از ایشان او ان یبغی یا اینکه ستم کند بر من و از حد در گذرد و یبغی بفتح غین معجمه عز جارک غالب و قویست
همسایه تو و زنهار داده تو که در پناه عزت و قدرت تو آمده و جای گرفته است وجل ثناءک و بزرگ است ستایش تو که هیچکس جز تو نتواند که بجا آرد ولا اله غیرک لا اله الا انت تاکید و
تقریر توحید است و از اینجا معلوم میشود که ارق از تصرفات شیطان و جن است رواه الترمذی وقال هذا حدیث لیس اسناده بالقوی والحکم بفتحتین بن ظهیر بضم ظای
معجمه و فتح ها الراوی که راوی این حدیث است قد ترک حدیثه بعض اهل الحدیث بتحقیق ترک داده اند حدیث او را بعضی از اهل حدیث همچنین گفته است بخاری و ابو زرعه و نسائی
وابن ابی حاتم و گفته است ابن معین که وی چیزی نیست و ابن عدی گفته که اکثر احادیث وی غیر محفوظ است و در بعضی نسخ الحکیم بیا است و در حاشیه نوشته که صواب حکم است بی یا چنانکه در تقریب
و کاشف و غیر آن مذکور است الفصل الثالث عن ابی مالک روایت است از ابی مالک اشعری و بعضی گفته اند اشجعی صحابی است که در نام وی اختلاف است اشهر آنست که
نام وی کعب بن مالک است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اصبح احدکم فلیقل اصبحنا واصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسالک خیر هذا
الیوم خدایا من سوال میکنم ترا نیکی این روز را و بیان کرد خیر را بقول خود فتحه گشایش ها و راه ابواب خیرات در وی گشاده گردد و نصره و یاری دادن تو مرا در این روز که بر نفس و شیطان و خلق
مرا یاری دهی و نصرت بخشی و مخذول نگردانی و نوره و روشنائی دل که بنور ایمان و طاعت و معرفت نورانی باشد و برکته و فزونی لطف و کرم و فضل تو که برسد مرا در این روز وهداه و راه
راست که در عمل و اعتقاد برحق و ثواب باشم و اصل همه برکات و شامل همه خیرات این است و این جز بتوفیق و تائید الهی میسر نگردد و رزقنا الله واعوذ بک من شر ما فیه و پناه میجویم بتو
از بدی چیزیکه درین روز است ذکر این مبالغه و تاکید است از اضداد این خصال مذکوره وشر ما بعده و پناه میجویم بتو از شر چیزی که بعد ازین روز است ذکر این مبالغه و تاکید است در استعاذه

از شر که متوالی و متواتر کرده و نعوذ بالله من ذلک ثم اذا امسی فلیقل مثل ذلک پس تر چون شب کند پس باید که بگوید مانند این رواه ابو داؤد و عن عبد الرحمن بن ابی بکرة ابو بکره بفتح با در
آخر تا صحابی مشهور است که خود را در روز طائف از درون حصن بچرخ چاه با پایان افکنده و در خدمت آن حضرت آمده اسلام آورده و آن حضرت او را ابی بکره کنیت کرد و بکرة البئر چرخ چاه
و عبد الرحمن بن ابی بکره تابعی کثیر الحدیث است قال گفت قلت لابی گفتم مر پدر خود را که ابی بکره است یا ابت اسمعك تقول کل غداة ای پدر من میشنوم ترا که میگوئی هر بامداد و مراد بغداة اینجا یوم است
شامل صبح و مسا اللهم عافنی فی بدنی خداوندا عافیت و سلامت ده مرا در تن من اللهم عافنی فی سمعی خداوندا عافیت بخش مرا در شنوائی من اللهم عافنی فی بصری خداوندا
عافیت و سلامت ده مرا در بینائی من تخصیص سمع و بصر از جمله اعضا و اجزای بدن بجهت شرف آنها است و تقدیم طلب عافیت سمع تلویح است باشرفیت وی از بصر چنانکه اکثر علما برانند و اکثر ذکر این دو صفت
بهمین ترتیب است لا اله الا انت تکررها ثلاثا حین تصبح و ثلاثا حین تمسی مکرر میکردانی این کلمات را سه کرت هنگامیکه صبح میکنی و سه کرت هنگامیکه شب میکنی فقال انی
سمعت رسول الله پس گفت پدر من ای پسرک شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم یدعو بهن دعا میکرد باین کلمات و میخواند این دعا را فانا احب ان استن
بسنته پس من دوست میدارم که عمل کنم و اتباع کنم بطریقه آن حضرت اشارت کرد باآنکه در عمل از دعا و جز آن منظور اصلی باید که امتثال امر و اتباع سنت باشد نه جزای عمل و استجابت دعا
رواه ابو داؤد و عن عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اصبح قال بود آن حضرت که چون صبح میکرد می گفت اصبحنا
و اصبح الملك لله و الحمد لله و الکبریاء و العظمة لله و الخلق و الامر و اللیل و النهار و ما سکن فیهما لله و همه مر خدا راست و ملک اوست و صفات اوست و مخلوق
و آفرینش و حکم اوست اللهم اجعل اول هذا النهار صلاحا خداوندا بگردان اول این روز را نیکی و صلاح ضد فساد و اوسطه نجاحا و بگردان میان این روز را پیروزی و برآمد حاجت
و آخره فلاحا و بگردان پایان این روز را رستگاری یا ارحم الراحمین ای مهربان ترین مهربانان که مهر تو شامل تمامه اوقات و احوال است ذکره النووی فی کتاب الاذکار
بروایت ابن السنی بضم سین و تشدید نون و عن عبد الرحمن بن ابزی بفتح همزه و سکون موحده و زای مقصوره آن حضرت را دریافته و پس وی صلی الله علیه و سلم نماز گذارده
و عامل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود بخراسان و اکثر روایات وی از امیر المؤمنین عمر و ابی بن کعب است قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول اذا اصبح میگفت
آن حضرت چون صبح میکرد اصبحنا علی فطرة الاسلام صبح کردیم بر دین اسلام و کلمة الاخلاص و بر کلمه اخلاص که لا اله الا الله است و علی دین نبینا محمد و بر دین پیغمبر ما
که محمد است صلی الله علیه و سلم ظاهر آنست که این لفظ آن حضرت نست و آن حضرت مبعوث بود بسوی خلق و بسوی خود و علی ملة ابینا ابراهیم و بر دین پدر ما که ابراهیم علیه السلام
است حنیفا مایل از باطل بحق و از شرک بتوحید و ما کان من المشرکین و نبود ابراهیم هرگز از مشرکان رواه احمد و الدارمی باب الدعوات فی الاوقات باب در ذکر
دعاهای که خواندن آن در اوقات مخصوص آمده است و وقت زمانی را گویند که برای چیزی مخصوص گردانیده شده است چنانکه وقت نماز و وقت روزه و وقت حج و همچنانکه دعا در
اوقات مخصوص آمده در احوال مخصوص نیز آمده چنانکه در حال غضب و حال صف بستن در جنگ کافران و مانند آن و چون آن مستلزم اوقاتست مولف همه را داخل اوقات ساخت و
بعضی اوقات را صراحةً ذکر کرده اند و احوال را صراحةً زیرا که معتبر در آن همان حال است نه وقت فافهم الفصل الاول عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم لو ان احدکم اذا اراد ان یاتی اهله قال اگر ثابت شود اینکه یکی از شما وقتی که خواهد بیاید زن خود را و جماع کند بگوید بسم الله اللهم جنبنا الشیطان خداوندا یکسو دار و دور دار ما را از شیطان
و جنب الشیطان ما رزقتنا و یکسو دار و دور دار شیطان را از چیزی که روزی کنی ما را از ولد فانه ان یقدر بینهما ولد فی ذلك پس بدرستیکه شان این است که اگر تقدیر کرده شود میان آن
مرد و زن ولدی در آن جماع لم یضره شیطان ابدا زیان نمیکند او را شیطان هرگز متفق علیه و از اینجا مفهوم میشود که اگر نگوید این دعا را در وقت جماع و توفیق ذکر دعا کرده نیاید بنکند شیطان آن
را ه می یابد و زیان میکند و کیست که در آن وقت توفیق ذکر و دعا می یابد و از اینجا است فساد احوال اولاد و تباهکاری ایشان و عنه ان رسول الله و هم از ابن عباس است که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم کان یقول عند الکرب بود که میگفت نزد اندوه فی الصراح کرب اندوه که دم بازگیرد از وی یعنی اندوه سخت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش
العظیم لا اله الا الله رب السموات و رب الارض و رب العرش الکریم عظیم و کریم صفت عرش است یا صفت الله اگر گفته شود که این ذکر است نه دعا جوابش آنکه ذکر کریم
دعا است زیرا که ثنای کریم در معنی سوال است و نیز وارد شده است که حق تعالی میگوید اگر کسی که باز دارد او را ذکر من از سوال من بدهم او را زیاده تر از آنچه میدهم سائلان را متفق علیه و عن
سلیمان بن صرد بضم صاد و فتح را صحابی بود خیر فاضل عابد سن عالی داشت و شریف قوم خود بود و امیر بود بر لشکری که بکینه کشی خون امام شهید حسن بن علی ابن طالب برآمدند و له قصة قال
گفت سلیمان استب رجلان عند النبی دشنام یکدیگر کردند دو مرد نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نحن عنده جلوس و ما صحابه نزد آن حضرت نشسته بودیم و احدهما
یسب صاحبه مغضبا قد احمر وجهه و یکی از آن دو مرد دشنام میداد یار خود را در حالی که در غضب آورده شده است که تحقیق سرخ شده است روی وی فقال النبی پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم انی لاعلم کلمة لو قالها بدرستیکه من هر آینه میدانم کلمه را که اگر بگفت وی آن کلمه را لذهب عنه ما یجد هر آینه میرفت از وی آنچه می یابد از غضب آن کلمه این است
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فقالوا للرجل پس گفتند صحابه مر آن مرد را الا تسمع ما یقول النبی آیا نمی شنوی چیزی که میگوید پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال گفت انی لست بمجنون
بدرستیکه من نیستم دیوانه و این کلمه کسی را گویند که مجنون است و گفته اند که این کلام کسی است که آراسته نیست بانوار شریعت و نفقه نکرده در دین پس توهم کرد که استعاذه مخصوص بمجنون میباشد و
ندانست که غضب از نزغات شیطانست و گفته اند که احتمال دارد که آن مرد منافق باشد یا از درشت خویان عرب باشد و الله اعلم متفق علیه و عن ابی هریرة رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا سمعتم صیاح الدیکة وقتی که بشنوید بانگ خروسان را و دیکة بکسر دال و فتح یای تحتانیه جمع دیک بکسر و سکون تحتانیه مثل قردة و قرد فاسألوا الله من فضله

پس سوال کنید خدا را از افزونی کرم وی فانها رأت ملکا پس بدستیکه مرغ دیده است فرشته را و وی بانگ میکند بدیدن فرشته پس دعا کنید بامید آمین فرشته بدانکه احادیث در فضایل خروس بسیار
آمده است ومحدثان را در اکثر آنها سخن است و در حدیث خروس سفید که در زیر عرش است که چون وی آواز کند همه خروسان آواز کنند نیز سخن است و این بحث بتفصیل در شرح سفر السعادة مذکور و
مسطور است واذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان و وقتی که بشنوید آواز خر پس پناه جوئید بخدا از شیطان وبگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا
پس بدستیکه وی دیده است شیطانی را از شیاطین متفق علیه وعن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استوی علی بعیره بود آن حضرت
چون بر می آمد و قرار میگرفت بر پشت شتر خود خارجا الی سفر بیرون آینده بسوی سفر کبر ثلثا تکبیر می برآورد سه بار ثم قال بعد میگفت سبحان الذی سخر لنا هذا پاکی آن خدا را
که فرمان بردار گردانید برای ما این را یعنی شتر را و مانند آن از مراکب وما کنا له مقرنین ونبودیم ما مر او را طاعت آرنده و در واقع این حیوانات مثل اسب و شتر و فیل اگر تسخیر الهی نباشد
آدمیان را طاقت سواری و رام کردن آنها ندارند محض قدرت و اقتدار که اینها رام آدمیان شده اند فی الصراح مقرن بالکسر آنکه او را یارای ... باشد ... و انا الی ربنا لمنقلبون
و بدستیکه ما بسوی پروردگار خود هرآینه بازگردنده ایم و رجوع کننده ایم و وجه اتصال این کلام بکلام سابق آن است که رکوب از برای انقلاب و انتقال از مکانی بمکانی است و انتقال عظمی
انقلاب بسوی خدا است جل جلاله و نیز سواری محل خطر و هلاکت است پس سوار را باید که غافل نباشد از آن و مستعد باشد از برای لقای خدا که مرگ است اللهم انا نسالک فی سفرنا هذا البر
والتقوی خداوندا ما سوال میکنیم ترا در این سفر نیکی و پرهیزکاری ومن العمل ما ترضی و سوال میکنیم از عمل آنچه خشنود باشی تو اللهم هون علینا سفرنا خداوندا آسان و سبک گردان
بر ما این سفر ما را تا تعب و رنج نکشیم در وی واطولنا بعده و در نورد برای ما دوری این سفر را اللهم انت الصاحب فی السفر خداوندا تو یار و همراه در سفر والخلیفة فی الاهل و نائب ... و متولی امور
پس از ما در اهل ما اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر خداوندا پناه میجویم بتو از مشقت سفر که در رویم در آن بآسانی ... که پای فرو رود و بآسانی نتوان رفتن بروی که پای بلغزد
ومن کآبة المنظر و از شکستگی نفس که جای نگریستن است و کآبة بفتح کاف بروزن رافت و بمد بمعنی شکستگی و بد حالی از غم و اندوه وسوء المنقلب فی المال والاهل و از بدی بازگشتن در مال و کسان خانه
یعنی غم و اندوه کشیم بسبب آنکه در ایشان مکاره بینیم از هلاک و نقصان یا برگردیم بحالت بدی قضای حاجت و حصول مقصود و اذا رجع قالهن و زاد فیهن و چون برمیگشت از سفر میگفت این کلمات مذکوره
و زیاده میکرد در آنها این کلمات را که آئبون تائبون عابدون رجوع کنندگانیم توبه کنندگانیم بندگی کنندگانیم لربنا حامدون برای پروردگار خود حمد گویندگانیم و در بعضی الفاظ آئبین
تائبین عابدین لربنا حامدین نیز آمده رواه مسلم وعن عبدالله بن سرجس بفتح سین مهملتین و سکون را و کسر جیم صحابی ... است قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر
یتعوذ من وعثاء السفر وکآبة المنقلب والحور بعد الکور و پناه میجست از نقصان بعد از زیادت و کمی بعد از بسیاری و از فساد امور بعد صلاح آن و از وحدت بعد از جماعت و بعد الکون بنون
نیز روایت کرده اند یعنی از نابودن حالت مستحسنه بعد از بودن و از تغیر بعد از ثبات و اصل کور پیچیدن دستار است و حور شکستن آن ودعوة المظلوم و پناه میجست از دعای مظلوم و پناه جستن از دعوت مظلوم در حقیقت
پناه جستن از ظلم است که ظلم نکنم بر کسی تا مظلوم دعا کند بر من وسوء المنظر فی الاهل والمال رواه مسلم وعن خولة بفتح خای معجمه و سکون واو بنت حکیم صحابیه است از صحابیات فاضلات قالت
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من نزل منزلا فقال گفت خوله شنیدم آن حضرت را که میگفت کسی که فرود آمد منزلی را پس بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق پناه میجویم
بکلمات خدا که تام و کامل اند و نقصان را بدین راه نیست مراد کلمات قرآنی است و بعضی گفته اند اسما و صفات حق از شر چیزی که پیدا کرده است خدا لم یضره شیء حتی یرتحل من منزله ذلک زیان نکند او را
چیزی از موذیات تا آنکه کوچ کند از آن منزل رواه مسلم وعن ابی هریرة رض قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد مردی بسوی آن حضرت فقال پس گفت آمد یا رسول الله ما لقیت
من عقرب لدغتنی البارحة چه عجب و محنت یافتم من از کژدم و تشویش از کژدم که گزید مرا دوش قال گفت آن حضرت اما لو قلت حین امسیت آگاه باش اگر میگفتی تو شبانگاه کردی
اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لم یضرک زیان نمی کرد عقرب ترا و نمی گزید رواه مسلم وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم اذا کان فی سفر و اسحر یقول و نیز از وی
ابو هریره است که آن حضرت چون میبود در سفر و سحر میکرد یعنی چون وقت سحر میشد یا سیر در وقت سحر میکرد میگفت سمع سامع بحمد الله و حسن بلائه علینا سمع را بدو وجه روایت کرده اند یکی بکسر میم و تخفیف آن از سماع یعنی
دوم بفتح و تشدید سمع بمعنی شنوانیدن مر غیر را بر تقدیر خبر است بمعنی امر و بر تقدیر اول معنی آنست باید که بشنود شنونده حمد گفتن ما خدا را و خوبی نعمت وی بر ما تا اتباع کند و گواه شود بر آن و بلا بمعنی نعمت نیز آید و حقیقت وی ابتلا و امتحان است
مر بنده را و گاهی امتحان بمضرت میکند تا صبر کند و گاهی بمسرت تا شکر گوید و هر دو نعمت است باعتبار حصول تعرف و ترتیب اجر و کمال ایمان و معنی تقدیر ثانی آنست باید که بشنواند مر غیر را و برساند بدیگران حمد گفتن ما را تا اتباع کنند
در حمد گفتن و موافقت چنانکه امر تبلیغ شاهد مر غایب را آمده است و بعضی بر خبر حمل کرده اند بمعنی آنکه هر که را سمع است شنیده است حمد گفتن ما را و شنوانیده است و این امر بسیت مشهور و مستفیض است که بر هیچ احدی مخفی نیست ربنا
صاحبنا پروردگارا مصاحب شو ما را بعنایت و کلائت و رعایت وافضل علینا و احسان کن بافزونی کرم و عنایت طلب ست مزید عنایت و ادامت نعمت و حصول برکت را و در این اشارتست بآنکه بنده با وجود فاضت نعم
نیست از طلب مزید مصرع آنانکه غنی تراند محتاج تراند عائذا بالله من النار میگویم این را در حالی که پناه جوینده ام بخدا از آتش یا معنی آنست که میگفت آن حضرت این قول را در حالی که ... بود بر تقدیر اول قول رسول است و بر تقدیر
ثانی قول راوی فافهم رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قفل من غزو او حج او عمرة بود آنحضرت چون باز میگشت از غزا یا حج یا عمره یکبر علی کل شرف
من الارض ثلث تکبیرات تکبیر می برآورد بر هر جای بلند از زمین سه تکبیر و این عادت مستمره وی بود صلی الله علیه وسلم در جمیع احوال که چون بر جای بلند می برآمد تکبیر می برآورد و توربشتی گفته است که سبب استحباب ذکر را
نزد تجدد احوال و تقلب در آن مر رعایت میکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنرا در زمان و مکان چنانکه در صباح و مسا و یقظه و منام ذکر میکرد اشارتست که آدمی را باید که در تقلب احوال از مقلب احوال غافل نباشد بعضی گفته اند
که وجه در تشریع تکبیر آن باشد که چون بر آمدن بر جای بلند علو و ارتفاع حسی حاصل می گردد شاید که در نفس وی چیزی از آن راه یابد پس رفع کرد آنرا بشهود کبریای حق و عظمت وی و میتوان گفت که بر آمدن بمکان عالی مذکر می گردد
عارف بکبریای حق عز و علا و شهود عظمت وی یا آنکه در نفس وی چیزی از آن حاصل کرد و این معنی احسن و اوفق است بحال شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در آخر فصل ثالث بیاید که وی تسبیح میکرد نزد نزول و در بعضی اخبار آمده است که

تهلیل میکرد و نزد هبوط و آن بجهت آنچه حاصل میشد از ذلت و انکسار و تنزل پس تنزیه میکرد حق تعالی را از آن چنانچه ظاهر میشود از قول وی ثم یقول اثر سیر میگفت لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده راست کرد خدا وعده خود را در تقویت
و تائید دین اسلام و نصر عبده و یاری داد بنده خود را که عبارت از ذات شریف خود ش است وهزم الاحزاب وحده و شکست داد گروههای کفر را تنها اگرچه مسلمانان جنگ
کردند و شکست دادند ولیکن بحقیقت همه بقدرت واست تعالی و احتمال دارد که مراد باحزاب گروهها است از طوائف مشرکین و قبائل یهود که در غزوه خندق که آنرا غزوه احزاب
نیز میگویند جمع شده و لشکرها ساخته و در محاربه رسول خدا صلی الله علیه وسلم اتفاق نموده بودند و پروردگار تعالی باد را فرستاد و لشکرهای ملائکه برگماشته تا مار از روزگار آنها برآورد و قول
وی وحده تلمیح است بقول سبحانه وکفی الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا متفق علیه وعن عبد الله بن ابی اوفی بفتح همزه و سکون واو و بفا صحابی مشهور است و آخر
کسی است که مرد در کوفه از صحابه رضی الله عنهم قال کفت دعا رسول الله دعا کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوم الاحزاب علی المشرکین فقال دعای بد کرد آنحضرت
حضرت روز غزوه احزاب که غزوه خندق است بر مشرکان پس گفت اللهم منزل الکتاب ای خدای فرستنده کتاب یعنی قرآن یا جنس کتاب سماوی سریع الحساب شتابنده
گیرنده حساب از بندگان بجهت علم و احاطه تامه اعمال بندگان قلیل وکثیر اللهم اهزم الاحزاب خداوندا شکست ده این گروههای کافران را اللهم اهزمهم وزلزلهم خداوندا شکست
ده ایشانرا و بجنبان ایشانرا و بلغزان پاهای ثبات ایشان را متفق علیه وعن عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صحابی مشهور است که او را و پدر و مادر او و برادر و خواهر او صحبت است
با آن حضرت و در خانه ایشان آمده و طعام خورده و دعا کرده ایشانرا چنانکه درین حدیث آمده که قال نزل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابی گفت نزول کرد آن حضرت و آمد بر پدر من فقربنا
الیه طعاما پس نزدیک گردانیدیم و پیش آوردیم بسوی آن حضرت طعامی را و وطبة فاکل منها و پیش آوردیم وطبه را پس خورد آن حضرت از وطبه این لفظ را بوجوه متعدده روایت
کرده اند و اختلاف کرده اند که اصح کدام است قاضی عیاض در مشارق الانوار در حرف واو گفته که وطیئة بکسر طا و همزه ممدوده بعد وی تمر است که خسته آنرا برآرند و در شیر خمیر کنند و ابن درید
گفته که وطیئة عصیده تمر است و اختلاف و وهم درین لفظ بسیار است و صحیح این است و در حرف را گفته است که سمرقندی بضم را و فتح طا و احد رطب بمعنی خرمای تر روایت کرده و وطبة بسکون
الطا بعد وی بای موحده انتهی و نقل کرده اند از نووی که روایت اکثر بواو و اسکان طا و بای موحده است و موجود در نسخ مشکوة همین است و معنی وی مشک شیر است والله اعلم ثم اتی بتمر پس آورده
شد خرمای خشک فکان یاکله ویلقی النوی بین اصبعیه پس بود آن حضرت که میخورد خرما را و می انداخت خسته را میان دو انگشت خود و یجمع السبابة والوسطی و جمع میکرد آن
دو انگشت را و فی روایة و در روایتی چنین آمده است که فجعل یلقی النوی علی ظهر اصبعیه السبابة والوسطی پس گردانید که می انداخت خسته را بر پشت این دو انگشت خود ثم
اتی بشراب فشربه پس آورده شد آب خوردنی پس نوشید او را فقال ابی پس گفت پدر من با آن حضرت واخذ بلجام دابته و گرفت لگام چارپایه او را که بروی سوار بود ادع الله لنا
دعا کن خدا را برای ما فقال پس گفت آن حضرت اللهم بارک لهم فیما رزقتهم خداوندا برکت ده مر ایشانرا در چیزی که رزق دادهٔ ایشانرا واغفر لهم وارحمهم و بیامرز ایشانرا
و رحمت کن ایشان را رواه مسلم الفصل الثانی عن طلحة بن عبید الله روایت است از طلحه رضی الله عنه که از عشره مبشره است ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا
رای الهلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نو را میگفت اللهم اهله علینا بالامن والایمان خداوندا طالع گردان هلال را بر ما و بنما او را با امن از آفات نفس و مخافات دهر و به
ثبات ایمان والسلامة والاسلام و بسلامت قلب و احوال اسلام و استسلام احکام الهی یعنی مقرون گردان رؤیت آنرا برای ما باین اشیا که اصول عطا و عظائم نعیم است بلکه شامل
تمامه نعمتها را و هلال مشهور آنست که تا سه شب از اول ماه است و بعد از وی قمر گویند و در قاموس گفته که هلال غره قمر تا دو شب یا تا سه شب یا تا هفت و دو شب که از آخر ماه بیست و شش و
بیست و هفت و در غیر آن قمر گویند انتهی و ظاهر آنست که معتبر در دعا اول شهر باشد و آنچه مشهور است از اقوال والله اعلم ربی وربک الله پروردگار من و پروردگار تو ای هلال خداست این
تنزیه است مر آنرا که خالق است از شریک ورد است بر دهریه و در حدیث تنبیه است بر استحباب دعا نزد ظهور آیات و تقلب احوال و عبور بشارت به صانع بنظر در مصنوعات رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب وعن عمر بن الخطاب وابی هریرة رضی الله عنهما قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مامن رجل رای مبتلی فقال
نیست هیچ مردی که ببیند شخصی را که ببلای گرفتار است پس گفت الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به شکر مر خدای را که عافیت داد مرا از آنچه مبتلا گردانیده است ترا بدان وفضلنی
علی کثیر ممن خلق تفضیلا و فضیلت داد و زیادتی بخشید مرا بر بسیاری از کسانی که پیدا کرده است فضیلت دادنی الا لم یصبه ذلک البلاء مگر آنکه نرسد مر آن بلا کائنا ماکان هر بلا که
باشد و لیکن گفته اند که این گفتن و خطاب کردن به دیدن کسی است که مبتلا است بفسق و معصیت و مجاهر است بآن تا متاثر و منزجر گردد اما اگر بیماری و ناقص الخلقه را ببیند یا فاسق مستور الحال را
ببیند خطاب نکند و بلند نگوید بلکه در دل بگوید و بس تا متاذی و منکسر نگردد رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن ابن عمر وقال الترمذی هذا حدیث غریب وعمرو
بن دینار الراوی لیس بالقوی وعن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من دخل السوق فقال کسیکه درآید در بازار پس گوید لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر کتب الله له الف الف حسنة بنویسد خدا
تعالی مر او را هزار هزار نیکی ومحی عنه الف الف سیئة و بسترد و پاک کند از وی هزار هزار بدی ورفع له الف الف درجة و بلند میگرداند برای آن شخص هزار هزار پایه وبنی له بیتا فی الجنة
و برآرد برای وی خانه در بهشت طیبی در شرح این حدیث اطناب و بیان شافی کرده حاصلش این است که اینهمه ثواب از جهت آنست که دفع میکند از اهل بازار که محل زور و سوگندهای دروغ است
ظلمت غفلت را و چون ظلمت اطناب غلظت و شدت است اجر دران نیز کثیر و عظیم شد بجهت وجود اهتدا و هدایت که اعلی مرتبه کمال است رواه الترمذی وابن ماجة وقال

الترمذی هذا حدیث غریب وفی شرح السنة این عبارت آورده که من قال فی سوق جامع یباع فیه کسیکه بگوید در بازاریکه جمع کنند است مردم اکه خرید وفروخت کرده
میشود در وی بدل من دخل السوق بجای این عبارت که در روایت اولی مذکور است وعن معاذ بن جبل رض قال سمع النبی گفت معاذ که شنید پیغمبر صلی الله علیه وسلم
رجلا یدعو یقول مردی را که دعا میکند میگوید اللهم انی اسالك تمام النعمة خداوندا من می طلبم از تو تمامی نعمت فقال ای شیٔ تمام النعمة پس گفت آن حضرت وپرسید از ان مرد
داعی چه چیز است تمامی نعمت که تو می طلبی قال دعوة ارجو بها خیرا پس گفت آن مرد این دعائی است که امید میدارم بآن نیکی را ومجملا امید دارم که نزد خدا نعمتی تام است ومن میطلبم آنرا
وحقیقت آنرا بتفصیل نمیدانم پس آن حضرت تعلیم کرد آنرا فقال پس گفت آن حضرت ان من تمام النعمة دخول الجنة والفوز من النار بدرستیکه از جملهٔ تمام نعمت در آمدن در بهشت
است ورستگاری یافتن از آتش دوزخ که در دنیا بنعمتهای حق تعالی محفوظ ومسرور شده در آخرت از آتش دوزخ امان یافته در بهشت درآید ودر وی بدیدار روی جل جلاله مشرف گردد وزیادتی
برین چه نعمت باشد وسمع رجلا یقول وشنید آن حضرت مردیرا که میگفت یاذا الجلال والاکرام فقال گفت آن حضرت قد استجیب لك فسل بتحقیق قبول کرده شد وآماده
کرده شد اجابت دعا برای تو پس سوال کن وبخواه هرچه خواهی وسمع النبی صلی الله علیه وسلم رجلا وهو یقول وشنید آن حضرت مردیرا وحال آنکه آن مرد میگوید اللهم انی اسئالك
الصبر خداوند من میطلبم از تو صبر فقال سالت الله البلاء پس گفت آن حضرت صبر که می طلبی از خدا بلا میطلبی چه صبر بر بلا میباشد فاسأله العافیة پس بطلب از خدا عافیت را که از جمیع
آفات وبلایا نگاهدارد که تحمل بلا سخت است بلا نباید طلبید واگر بلا نازل گردد صبر باید کرد طریقه این است وآداب وصلاح حال هم درینست رواه الترمذی وعن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا فکثر فیه لغطه کسی که بنشیند نشستگاهی را پس بسیار کرد بیهوده در ان مجلس بانگ وخروش وی ودر قاموس گفته لغط بغین معجمه
مفتوحه وسکون نیز آمده وطای مهمله آواز یا آوازها که فهمیده نشود معنی آن ومراد اینجا کلام لاطائل ولایعنی است فقال قبل ان یقوم پس بگوید پیش از آنکه بایستد سبحانك اللهم وبحمدك
اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب الیك الا غفر له ما کان فی مجلسه ذلك بگوید این کلمات را مگر آنکه آمرزیده شود مراو را هرچه بود گذشته در ان مجلس رواه
الترمذی والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن علی رضی الله عنه انه اتی بدابة لیرکبها روایت است از امیر المومنین علی رضی الله عنه که آورده شد نزد وی چارپا
تا سوار شود بر وی فلما وضع رجله فی الرکاب قال پس هنگامی که نهاد وی رضی الله عنه پای خود را در رکاب گفت بسم الله فلما استوی علی ظهرها قال پس هرگاه که برآمد و
نشست بر پشت وا گفت الحمد لله ثم قال پس گفت سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون ترجمهٔ این در فصل اول گذشت ثم قال پس گفت
الحمد لله ثلثا سه کرت والله اکبر ثلثا سه کرت سبحانك انی ظلمت نفسی بپاکی یاد میکنم خدا را بدرستیکه من ظلم کرده ام نفس خود را فاغفر لی پس بیامرز مرا فانه لا یغفر الذنوب
الا انت پس بدرستیکه شان این است که نمی آمرزد گناهانرا هیچ کس مگر تو ثم ضحك پس خندید وی رضی الله عنه فقیل من ای شیٔ ضحکت پس گفته شد از چه چیز خنده کردی یا امیر المؤمنین
قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم صنع کما صنعت کرد چنانکه من کردم از ذکر وتسبیح ثم ضحك پس خنده کرد آن حضرت فقلت من ای شیٔ ضحکت
پس گفتم از کدام چیز خنده کردی یا رسول الله قال ان ربك لیعجب من عبده گفت آن حضرت از این جهه خنده کردم که پروردگار تو هر آینه عجب دارد وخوش وراضی میگردد از بندهٔ خود اذا قال
وقتیکه میگوید بنده رب اغفر لی ذنوبی یقول الله یعلم انه لا یغفر الذنوب غیری میگوید خدای تعالی میداند بنده که نمی آمرزد گناهانرا کسی مگر من پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم از قول
رب العزت جل شانه خنده کرد وحضرت امیر بقصد اتباع آن حضرت یا از همان قول رواه احمد والترمذی وابو داود وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله
علیه وسلم اذا ودع رجلا اخذ بیده بود آن حضرت چون بدرود میکرد مردیرا میگرفت دست او را فلا یدعها پس نمیگذاشت آن حضرت دست او را واین از غایت تواضع
ورفق او است بامت حتی یکون الرجل هو یدع ید النبی تا آنکه میبود آن مرد که وی میگذاشت دست پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عجب از ان مرد که میگذارد دست آن حضرت را بعد
ازان که دست داده باشد مصرع خوش دولتی است آنکه ترا دست داده است ویقول استودع الله دینك ومیگفت ودیعت می نهم ونگاه میدارم نزد خدای تعالی دین ترا وامانتك
والامانت ترا یعنی اموال که معامله کنی آنرا بر مردم دعا میکرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم بحفظ امور دین ودنیای وی بسبب آنچه میرسد آدمی را در سفر از مشقتی که سبب اهمال طاعات واوراد ومعامله ومعاشرت
با مردم میشود وبعضی میگویند که مراد بامانت اهل واولاد اند وآخر عملك وآخر عمل تو وفی روایة وخواتیم عملك ودر روایتی بجای وآخر عملك خواتیم عملك واقع شده وتخصیص آخر
عمل بجهت آنست که اعتبار خاتمه راست رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة وفی روایتهما ودر روایت ابی داود وابن ماجه لم یذکر ذکر کرده نشده است وآخر عملك
لاجرم وخواتیم عملك که بدل اوست نیز نخواهد بود وعن عبد الله الخطمی بفتح خای معجمه وسکون طای مهمله صحابی انصاریست هفده ساله بود که در غزوهٔ حدیبیه حاضر شد قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا اراد ان یستودع الجیش قال بود آن حضرت چون میخواست که بخدا بسپارد در وقت وداع لشکر را میگفت استودع الله دینکم وامانتکم وخواتیم اعمالکم رواه ابو داود
وعن انس رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم قال گفت انس آمد مردی نزد آن حضرت گفت یا رسول الله انی ارید سفرا فزودنی بدرستیکه
من میخواهم سفر را پس توشه ده مرا یعنی دعا کن که برکت آن با من در سفر مانند توشه باشد واحتمال دارد که مراد آن مرد توشهٔ متعارف باشد فقال پس گفت آن حضرت زودك الله التقوی
توشه دهد ترا خدای تعالی تقوی را که توشهٔ راه آخرت است فقال زدنی پس گفت آن مرد زیاده دعا کن مرا قال گفت آن حضرت وغفر ذنبك وبیامرزد خدای تعالی گناهان ترا قال
زدنی بابی انت وامی گفت زیاده کن پدر ومادر من فدای تو باد یا رسول الله قال ویسر لك الخیر گفت وآسان گرداند خدای تعالی مر ترا وتوفیق دهد خیر را حیثما کنت هرجا که باشی
رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا قال روایت است از ابی هریره که مردی گفت یا رسول الله انی ارید ان

اسافر فاوصنی میخواهم که مسافرت کنم پس وصیت کن مرا قال علیك بتقوی الله فرمود لازم گیر بر خود تقوی را والتکبیر علی کل شرف و لازم گیر تکبیر گفتن را چون بر جای بلند روی فلما ولی
الرجل پس هنگامیکه پشت داد آن مرد قال گفت آن حضرت دعا کرد اللهم اطوله البعد خداوندا بپیچان برای وی دوری راه را وهون علیه السفر و آسان کن بروی سفر را رواه الترمذی
وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سافر فاقبل علیه اللیل بود آن حضرت چون مسافرت میکرد پس روی می آورد بروی شب قال
میگفت یا ارض ربی وربك الله ای زمین پروردگار من و پروردگار تو خداست اعوذ بالله من شرك پناه میجویم بخدا از شر تو یعنی شری که در ذات تو حادث گردد مثل خسف وتحیر
وسیاه بانها وشر ما فیك و از شر چیزی که قرار گرفته است در تو از حیوانات و حشرات و جن وانس وشر ما خلق فیك و از شر چیزی که پیدا کرده شده است و زندگانی میکند در درون تو در غارها
ومغاکها وشر ما یدب علیك و از شر چیزی که می جنبد و میرود بر تو از تمامی حیوانات که بر زمین میروند واعوذ بالله من اسد واسود و پناه میجویم بخدا از شیر و مار سیاه که بدترین
مارهاست ومن الحیة والعقرب و از هر جنس مار و کژدم و در بعضی نسخ من الحیة بی واو است ومن شر ساکن البلد و از شر سکونت کننده شهر مراد آدمیان اند و بعضی گفته اند مراد
جنیانند که در شهرها و هر سرزمینی می باشند و اگر هر دو مراد دارند نیز وجهی دارد ومن والد وما ولد مراد بوالد ابلیس است و بما ولد نسل وی و حمل وی بر عموم اولی است تا همه را شامل
باشد والله اعلم رواه ابو داود وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا غزا چون جنگ میکرد با کافران میگفت اللهم انت
عضدی ونصیری خداوندا تو بازوی منی و یاری دهنده منی عضد بفتح عین و ضم ضاد باستعمال اشهر نام عضو مشهور است و در عرف بمعنی ناصر و معین آید پس قول وی ونصیری تفسیر و بیان
او است بك احول بقدرت تو حیله میکنم در دفع کردن اعدا یا بتو می جنبم از حالی بحال وبك اصول و بقوت تو حمله میکنم بر دشمنان دین وبك اقاتل و بتائید و نصرت تو کارزار میکنم رواه
الترمذی وابو داود وعن ابی موسی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خاف قوما قال بود آن حضرت چون می ترسید گروهی را میگفت اللهم
انا نجعلك فی نحورهم خداوندا میگردانیم ترا در نحرهای ایشان نحر نام بالای سینه است که محل ذبح است و منحر جای قربان عرب میگویند جعلته فی نحر العدو گردانیدم او را در نحر عدو وقتی که او را در
مقابله عدو بر کاری تا قتال کند از جانب تو و حائل گردد میان تو و میان عدو و تخصیص نحر بذکر زیرا که عدو بنحر استقبال میکند نزد استادن بقتال با آنکه درین اشارتی بذبح و قتل او نیز هست و
نعوذ بك من شرورهم و پناه میجوئیم بتو از شرهای ایشان رواه احمد و ابو داود وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا خرج من بیته قال
بود آن حضرت وقتی که بیرون می آمد از خانه خود میگفت بسم الله توکلت علی الله اللهم انا نعوذ بك من ان نزل خداوندا پناه میجوئیم بتو از آنکه بلغزیم زلت لغزیدن پای در راه رفتن
بیفتد یا بیفتند کنایت است از وقوع ذنب بی قصد او نضل یا گمراه شویم و راه راست بگذاریم و راه کج رویم کنایت است از صدور ذنب باختیار او نظلم بفتح نون و کسر لام او نظلم بضم
نون و فتح لام یا ظلم کنیم بر کسی یا ظلم کرده شویم و کسی که بر ما ظلم کند این نیز مکروه و مذموم است بسبب ذلت و اهانت و زبونی اگرچه اجری باشد و در وی آفتی دیگر است که مبادا دعای بد کند بر ظالم و از
حد تجاوز نماید یا در مکافات و مجازات آن زیادتی کند و ظلم بوی عود کند سلامت درین است که نه ظالم باشد و نه مظلوم او نجهل یا جهل کنیم بر کسی و مثل کارهای جاهلان کنیم از ایذا و اضرار
او یجهل علینا یا جهل کرده شود بر ما و مردم ما را ایذا کنند رواه احمد والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث غریب حسن صحیح وفی روایة ابی داود
وابن ماجة و در روایت این دو کس اینچنین آمده است که قالت ام سلمة ما خرج رسول الله بیرون نیامد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بیتی قط از خانه من هرگز الا رفع
طرفه الی السماء مگر آنکه برداشت نظر خود را بسوی آسمان طرف بسکون چشم و نگریستن فقال پس گفت اللهم انی اعوذ بك من ان اضل پناه میجویم بتو از آنکه گمراه شوم من
او اضل یا گمراه گردانم کسی را یا گمراه گردانیده شوم یعنی گمراه گرداند مرا کسی او اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی درین روایت ازل نزلی هست و اضل بصیغه مجهول زیاده است و دعا بلفظ
مفرد است وعن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا خرج الرجل من بیته فقال چون بیرون آید مرد از خانه خود پس بگوید بسم الله توکلت
علی الله لا حول ولا قوة الا بالله یقال له حینئذ گفته میشود مر آن مرد را درین هنگام که این کلمات گفت هدیت راه راست نموده شدی تو یعنی بعد از برآمدن که راه روی و کار کنی
بر وفق صواب و سداد یا مراد آنست که این نام خدا را گرفتی و توکل بروی کردی و از حول و قوت خود برآمدی هدایت یافتی براه راست و مراد است این است که بنده در یاد خدا باشد و کارهای
خود را بوی سپارد و بیت کار خود را بخدا باز گذارد کفیت نمی بینم از این بهتر کار وکفیت و وقیت و کفایت کرده شدی جمیع مهمات و نگاهداشته شدی از جمیع شرور فتنحی له الشیطان پس
یکسو میشود شیطان برای وی و باز ایستد از اضلال و اغوا و ایذای وی ویقول له شیطان آخر میگوید شیطان دیگر آن شیطان که یکسو شد و خاسر و خائب شد از اغوا و اضلال وی آنکس
و متحسر گشت از برای تسلیه وی کیف لك برجل قد هدی وکفی ووقی چگونه میسر میشود ترا تعرض و تسلط بر مردی که بتحقیق هدایت و کفایت و وقایت کرده شده است تقریر طیبی
اینست و میتوان گفت که شاید آن شیطان بعد از تنحی و تحسر و خیبت و خسران باز خیال اغوا و اضلال میکرده باشد و در فکر و مکری دیگر و حیله دیگر شده باشد که برانگیزد و کار خود کند این شیطان
بوی میگوید ازین خیال برگرد و در بند آن مباش که بی فایده است فافهم رواه ابو داود وروی الترمذی الی قوله له الشیطان و روایت کرده ترمذی تا قول فتنحی له الشیطان و قول
شیطان دیگر با وی روایت نکرده وعن ابی مالك الاشعری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ولج الرجل بیته فلیقل وقتیکه در آید مرد در خانه خود را پس باید
بگوید اللهم انی اسالك خیر المولج خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی در آمدن درین خانه وخیر المخرج و نیکی برآمدن از آن خانه که برآمدن و در آمدن همه نیک باشد و متضمن نیکی گردد و مولج
بکسر لام است و مخرج بفتح را بسم الله ولجنا بنام خدا در آمدیم وعلی الله ربنا توکلنا و بر خدا که پروردگار ماست کار و بار گذاشتیم ثم لیسلم علی اهله پس باید که سلام کند کسان خانه
خود و گفته اند اگر در خانه کسی نباشد نیز سلام گوید باین عبارت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین بنیت ملائکه که در آنجا اند رواه ابو داود وعن ابی هریرة رض ان النبی صلی الله علیه

وسلم کان اذا رفّأ الانسان اذا تزوج قال بود آنحضرت چون دعای کرد مردی را وقتی که تزوج کرده و زنی خواسته میگفت بارك الله لك برکت دهد خدای تعالی مر ترا خطاب بمرد میکرد و باز خطاب
بمرد و زن هردو میکرد و میفرمود بارك عليكما و برکت کند بر هردو شما و برکت در لغت کوالیدن و افزون شدن و تبریک دعا کردن به برکت وجمع بينكما في خير وجمع کند والتیام و اتفاق
دهد میان شما در خیر و رفأ بتشدید فاء و همزه در آخر از ترفیه و رفو در لغت پیوستن و نیکو کردن بریدگی و دریدگی جامه و در جاهلیت دعای متزوج باین لفظ میکردند که بالرفاء والبنين یعنی اتفاق والتیام
باد میان شما و پسران زائیده باد و باین جهت ترفیه نام دعای متزوج شد و در شرع از ان نهی کردند از جهت شعار آن بکراهیت بنات و آن حضرت چون ترفیه میکرد و میگفت بارك الله لك الخ
رواه الترمذي وابو داؤد وابن ماجة وعن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا تزوج احدكم امرأة او اشترى خادما فليقل
چون نکاح کند یکی از شما زنی را یا بخرد خدمتگاری را خادم برده و غلام هردو اطلاق میکنند پس باید که بگوید اللهم اني اسألك خيرها وخير ما جبلتها عليه خداوندا من سوال میکنم ترا به نیکی این
زن یا خادم را و نیکی خصلتها و عملها که پیدا کرده تو او را بر آن واعوذ بك من شرها وشر ما جبلتها عليه و پناه میجویم بتو از بدی آن و بدی چیزی که پیدا کرده تو او را بر آن واذا اشترى
بعيرا و چون بخرد یکی از شما شتر را فليأخذ بذروة سنامه پس باید که بگیرد بلندی کوهان او را وليقل مثل ذلك و باید که بگوید مانند آنچه در تزوج امراة و شراء خادم میگفت و ذروه بضم والکسر
بالای هر چیز و بالای کوهان و کوه و سنام بالفتح کوهان وفي رواية في المرأة والخادم و در روایتی در زن و خادم این آمده که ثم ليأخذ بناصيتها وليدع بالبركة پس باید که بگیرد موی
پیشانی زن یا خادم را و باید که دعا کند ببرکت رواه ابو داؤد وابن ماجة وعن ابي بكرة بفتح با و سکون کاف و تا در آخر صحابی مشهور است چنانکه گذشت قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم دعوات المكروب دعاهای کسی که اندوهگین است یعنی دعای که اگر بخوانند هیچ اندوه نماند و چون این دعا مشتمل بر معانی کثیره و دعاهای متعدده بود بلفظ جمع آورده و دعوات
گفت دعا این است اللهم رحمتك ارجو خداوندا رحمت ترا امید میدارم فلا تكلني الى نفسي طرفة عين پس مگذار مرا بنفس من یک چشم زدن واصلح لي شأني كله و نیک
گردان مرا کار مرا و حال مرا همه لا اله الا انت رواه ابو داؤد وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رجل گفت ابو سعید که گفت مردی هموم لزمتني وديون
اندوهها چسپیده است مرا و وامها یا رسول الله ای پیغمبر خدا هم اندوه و گداختن بیماری تن را قال گفت آن حضرت افلا اعلمك كلاما اذا قلته اذهب الله همك آیا نیاموزانم
ترا کلامی که چون بگوئی آن را ببرد خدای تعالی اندوه ترا وقضى عنك دينك و بگذارد از تو خدا وام ترا یعنی سببی سازد که وام تو گذارده شود قال گفت آن مرد قلت بلى گفتم بیاموزان مرا آن کلام را قال
قل گفت آن حضرت بگو اذا اصبحت واذا امسيت چون صبح کنی و چون شبانگاه کنی اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن خداوندا پناه میجویم من بتو از هم و حزن هر دو بمعنی اندوه است
ولیکن هم در امر متوقع بود و حزن در امر واقع واعوذ بك من العجز والكسل و پناه میجویم بتو از ناتوانی و کاهلی واعوذ بك من البخل والجبن و پناه میجویم بتو از ممسکی و ناجوانمردی و بددلی و ترسندگی
واعوذ بك من غلبة الدين وقهر الرجال و پناه میجویم بتو از چیره شدن وام و چیره شدن مردان بسبب دین و جز آن قال ففعلت ذلك گفت آن مرد پس کردم من آن را که فرمود آن حضرت هم
گفتم در صباح و مسا این کلمات را فاذهب الله همي پس برد خدای تعالی اندوه مرا وقضى عني ديني و گذارده ساخت تعالی از من وام مرا رواه ابو داود وعن علي رضي الله عنه
انه جاءه مكاتب روایت است از امیر المومنین علی که آمد او را مکاتبی و مکاتب بنده که بهای خود را بر خود بنوشته که اگر ادای آن کند آزاد شود فقال اني عجزت عن كتابتي پس گفت آن
مکاتب که بدرستی من عاجز آمده ام از وجه کتابت خود فاعني پس یاری کن مرا یعنی چیزی بده که بدل کتابت من شود و یکی از مصارف زکوة مکاتب است که در بدل کتابت او را اعانت کنند
یا چیزی بیاموزان مرا از دعا که بخوانم و بدان از بدل کتابت خلاص شوم قال الا اعلمك كلمات علمنيهن رسول الله گفت علی رضی الله عنه آیا نیاموزانم ترا چند کلمه که آموزانیده است
مرا آن کلمات را پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لو كان عليك مثل جبل كبير دينا اداه الله عنك اگر باشد بر تو مانند کوه بزرگ از وام بگزارد آن وام را خدای تعالی از تو قل بگو
اللهم اكفني بحلالك عن حرامك خداوندا کفایت کن مرا بحلال خود از حرام خود یعنی رزق حلال برسان که تا از حرام بی نیاز شوم واغنني بفضلك عمن سواك و بی نیاز
گردان مرا بفزونی کرم خود از هر کسی که جز تست رواه الترمذي والبيهقي في الدعوات الكبير وسنذكر حديث جابر و سرانجام است که ذکر کنیم حدیث جابر را که در اول آن آمده است
اذا سمعتم نباح الكلاب في باب تغطية الاواني در باب پوشیدن آوندها در شب ان شاء الله تعالى الفصل الثالث عن عائشة رضي الله عنها قالت ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم كان اذا جلس مجلسا او صلى تكلم بكلمات گفت عائشه که بود آن حضرت چون می نشست در نشستگاهی یا چون نمازی گزارد تکلم میکرد بچند کلمه فسألته عن الكلمات پس پرسیدم
آن حضرت را از آن کلمات که کدام اند کلمات و چیست فضیلت آن کلمات فقال پس گفت آن حضرت در فضیلت آن ان تكلم اگر کلام کرده شود بخير یعنی واقع شود کلامی نیک که در وی ثواب است یا
در وی عقاب نیست و برین تقدیر تکلم بضم تا و کاف و کسر لام است یا اگر تکلم کند متکلمی یا موی بخیر و برین تقدیر بفتحات است كان باشد آن کلمات که مذکور اند در ما بعد طابعا عليهن مهر و دلیل بر صحت و
حقیقت آن کلمات که تکلم کرده شده است بآنها الى يوم القيمة وان تكلم بشر و اگر تکلم کرده شده است یا تکلم کرده است ببدی كان كفارة له باشد سبب پوشیدن و بخشیدن مر او را
و آن کلمات که در مجلس یا بعد از نماز میگفت اینها اند سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت استغفرك واتوب اليك رواه النسائي وعن قتادة از اجله علما تابعين
و مشاهیر ایشان است و اکثر روایت وی از انس است و از ابو الطفیل و سعید بن المسیب نیز میکند بلغه رسیده است قتاده را ان رسول الله بدرستیکه پیغمبر خدا صلى الله عليه
وسلم كان اذا رأى الهلال قال بود آن حضرت چون میدید ماه نو را میگفت هلال خير ورشد هلال خير ورشد سه بار مکرر میگفت و رشد بضم را و
سکون شین معجمه بسامان و بره بودن خلاف غی بعد از ان خطاب بهلال میکرد و میگفت آمنت بالذي خلقك ایمان آوردم من بآن کسی که پیدا کرده است ترا ثلث مرات این عبارت را
هم سه بار میگفت ثم يقول پس میگفت الحمد لله الذي ذهب بشهر كذا وجاء بشهر كذا شکر مر خدای را که برد ماه چنین را و نام ماه گذشته را می برد و آورد ماه چنین را و نام ماه آینده

میگفت شکر بار گذشتن و آمدن هر دو ماه بخیر باشد یا بر بقای عمر و سلامت رواه ابوداؤد وعن ابن مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من کثر همه
فلیقل روایت است از ابن مسعود که آن حضرت گفت کسیکه بسیار کرد اندوه وی پس باید که بگوید اللهم انی عبدك وابن عبدك وابن امتك خداوندا من بنده توام و پسر بنده
توام و پسر داه توام که پدر و مادر من اند و فی قبضتك و در پنجهٔ قدرت توام کنایت است از ملک و تصرف میگویند فلان در قبض تست یعنی در ملک تست و قبضه بضم قاف و فتح هر دو روا
ناصیتی بیدك موی پیشانی من در دست تصرف و ارادت تست ماض فی حکمك گذرنده است در من حکم تو یعنی حکم ترا توقفی و مانعی نیست هرچه کوئی و خواهی همان شود عدل فی
قضاءك عدل است در من قضای تو عدل داد خلاف جور اسالك بکل اسم هو لك سمیت به نفسك سوال میکنم ترا بهر نامی که آن نام تراست نام نهادهٔ و خواندهٔ بآن نام ذات خود را
بهر وجه که باشد و این عام است شامل همه اقسام که بعد ازوی ذکر میکند بقول خود او انزلته فی کتابك یا فرستادهٔ آن نام را در کتابهای خود او استاثرت به فی مکنون الغیب عندك
یا مستبد و منفرد بآن نام در پردهٔ غیب نزد تو و در بعضی نسخ در حاشیه بعلامت جیم لحق بصح بعد او انزلته فی کتابك نوشته او اعلمته احدا من خلقك یا دانانیدهٔ آنرا بیکی از خلق خود ان تجعل القرآن
ربیع قلبی سوال میکنم که بگردانی قرآنرا بهار دل من چنانکه بهار سبب ظهور آثار رحمت و زندگی زمین است معارف قرآنی دل مرا زنده سازد و مورد رحمت گرداند و جلاء همی وغمی و بگردانی قرآنرا
سبب بردن هم و غم من هم و غم هر دو بمعنی اندوه است ولیکن هم در مستقبل میباشد و غم در ماضی ما قالها عبد قط الا اذهب الله غمه نگوید این کلمات را هیچ بنده هرگز مگر آنکه ببرد خدای تعالی غم و اندوه
او را و ابدله به فرجا و بدهد او را بعوض غم کشاده و راحت را فرج بجیم و فتح را گشایش میگویند فرج الله عنك غمك و فرح بحاء مهمله شادمانی و در کتب احادیث در امثال این مقام بجیم است و
در نیجا در بعضی نسخ بجای مهمله نیز ضبط کرده است رواه رزین وعن جابر رضی الله عنه قال کنا اذا صعدنا کبرنا و اذا نزلنا سبحنا گفت جابر بودیم ما چون می بر آمدیم بر مکان
بلند تکبیر میکردیم و چون فرود می آمدیم از ان تسبیح میکردیم و در بعضی روایات تهلیل نیز آمده و حدیث در باب التسبیح والتکبیر والتهلیل گذشت رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا کربه امر یقول بود آن حضرت چون اندوهگین میکردانید او را کاری میگفت یا حی یا قیوم برحمتك استغیث ای زنده
بحیات حقیقی ای بر پا دارندهٔ خلق را برحمت و مهربانی تو فریاد میکنم رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب ولیس بمحفوظ وعن ابی سعید الخدری رض
قال قلنا یوم الخندق گفت ابو سعید خدری گفتیم ما روز خندق یا رسول الله هل من شئ نقوله هست چیزی یعنی ذکر و دعائی که بگوئیم آنرا و بخوانیم تا کشادی در کار ما پیدا آید
فقد بلغت القلوب الحناجر پس بتحقیق رسیده دلهای ما گلوهای ما را کنایت است از اندوه و تنگدلی و بیضاوی گفته یعنی از ترس شش می آماسد از سختی ترس پس بلند میکردد و میرسد تا سر حنجره
و ان منتهای حلقوم است که مدخل طعام و شراب است و در قول مدخل طعام و شراب نظر است و صواب آنست که آن مجرای نفس است و مدخل طعام و شراب مری است و آن زیر حلقوم است قال نعم
گفت آنحضرت آری هست چیزی که بگوئید آنرا اللهم استر عوراتنا خداوندا بپوش عیبهای ما را و عورت هرچه از نمودن و دیدن آن شرم آید و امن روعاتنا و ایمن گردان و امن ده از ترسهای ما
روع بفتح را ترسیدن و بضم را بمعنی دل می آید قال فضرب الله وجوه اعدائه بالریح گفت ابو سعید پس زد خدای تعالی روبهای دشمنان خود را بباد که فرستاد فهزم بالریح
پس شکست داد لشکر دشمنان را بباد این معنی منطوق قرآن است و قصه غزوه خندق که آنرا غزوهٔ احزاب نیز گویند در کتب سیر مسطور است رواه احمد وعن بریدة رض قال کان
النبی صلی الله علیه وسلم اذا دخل السوق قال بود آن حضرت چون می در آمد بازار را میگفت بسم الله بنام خدا در آمدم اللهم انی اسالك خیر هذه السوق وخیر ما فیها
خداوندا من سوال میکنم نیکی این بازار و نیکی چیزی را که در این بازار است واعوذ بك من شرها وشر ما فیها و پناه میجویم از شر این بازار و از شر چیزی که درین بازار است اللهم انی اعوذ
بك ان اصیب فیها صفقة خاسرة خداوندا من پناه میجویم بتو از انکه برسم در وی ببیع و شرا زیانکار را صفق دست بر هم زدن که آواز آید و دست بر دست کسی بکردن در بیع و بیعت
رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر باب الاستعاذة عوذ و عیاذ و معاذ استعاذه اند چنانکه عذت به و استعذت به پناه بردم بوی و هو عیاذی و او است پناه من و
اختلاف کرده اند که افضل اعوذ بالله است یا استعیذ بالله اکثر بر قول ثانی اند که مدلول ظاهر قرآن مجید است قوله تعالی فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم و اخبار و آثار
در اول خبر وارد شده اند این در قرأت قرآنست و در ادعیهٔ ماثوره بلفظ اعوذ واقع شده و معنی یکی است سخن در لفظ است الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعوذوا بالله من جهد البلاء پناه جوئید بخدا از مشقت بلا و غایت آن یا حالی که امتحان کرده شود و در فتنه انداخته شود و آدمی
در آن و دشوار آید بروی و جهد بضم وسع و طاقت و بفتح مشقت و غایت و اینجا بفتح مناسب است بعضی گفته اند مراد بآن حالتی است که اختیار کند موت را بر حیات و بعضی گفته که قلت
مال و کثرت عیال مراد است و صواب آنست که عام تر از آنست و درك الشقاء و پناه جوئید از لاحق شدن و در یافتن سختی و دشواری شقا بفتح و مد شدت و عسرت و سوء القضاء
و پناه جوئید از قضای بد و مراد بقضای بد آنچه بد آید انسان را و مکروه دارد آنرا و بدی راجع بمقضی است نه قضا بر عکس آنچه میگویند که رضا واجبست بقضا نه مقضی و شماتة الاعداء و پناه جوئید
از شاد شدن دشمنان در دین و دنیا که متعلق به دین و دنیا باشد و اما اگر شخصی باشد که بفوت دنیا اسراف میکند و فسق و فجور و ظلم میکند و دشمنان بزوال آن شاد میشوند از ان استعاذه
نیست و استعاذه از ان در معنی طلب فسق و ظلم است و دعا بدان جایز نی متفق علیه وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ بك من
الهم والحزن والعجز والکسل والجبن والبخل وضلع الدین وغلبة الرجال معانی این الفاظ در باب سابق معلوم شده است و ضلع بفتح ضاد معجمه و فتح لام بار گران متفق
علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقول میگفت اللهم انی اعوذ بك من الکسل والهرم والمغرم والماثم اللهم انی
اعوذ بك من من عذاب النار وفتنة النار یعنی فتنه که برساند بعذاب نار و سبب در آمدن در وی شود وفتنة القبر وعذاب القبر ومن شر فتنة الغنی ومن شر فتنة الفقر

زیادت شر گویا اشارت بآن است که در غنی و فقر ابتلا البته هست و بی مدخلیت آن نیست استعاذه از شر آنست که بسبب غنی در فسق و اسراف و بسبب فقر در جزع و فزع نیفتد ومن شر فتنة المسیح
الدجال بیان این نیز در اوایل کتاب کرده شده است و در علامات ساعت نیز بیاید ان شاء الله تعالی اللهم اغسل خطایای بماء الثلج والبرد خداوندا بشوی گناهان مرا بآب برف و ژاله
و در بعضی روایات بالماء والثلج والبرد بآب و برف و ژاله ونق قلبی کما ینقی الثوب الابیض من الدنس و پاکیزه گردان دل مرا چنانکه پاکیزه گردانیده میشود جامهٔ سفید از چرک تخصیص
بجامهٔ سفید بجهت آنست که نظافت و نزاهت در وی بیشتر ظاهر میشود و در وی اشارتست بصفای فطرت و طهارت آن و دنس عارض است بر آن وباعد بینی وبین خطایای کما باعدت
بین المشرق والمغرب و دوری انداز میان من و میان گناهان من چنانکه دوری افکنده میان مشرق و مغرب شرح این نیز در کتاب الصلوة در باب ما یقرأ بعد التکبیر واقع شده است
متفق علیه وعن زید بن ارقم صحابی انصاری است با حضرت صلی الله علیه وسلم در هفده غزوه حاضر بود و از خواص امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول بود آن حضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک من العجز والکسل والجبن والبخل والهرم وعذاب القبر اللهم آت نفسی تقواها خداوندا بده
نفس مرا تقوی و پرهیزگاری که حاصل شود او را وزکها انت خیر من زکاها و پاکیزه گردان او را تو ای بهترین کسی که پاکیزه کرد او را انت ولیها ومولیها توئی متولی امر و صاحب تصرف
وی و خداوند یاری کردن اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع خداوندا من پناه میجویم بتو از دانشی که سود نکند چنانکه علمهای که تعلق بدین ندارد یا دارد و عمل بدان نکنم ومن قلب
لا یخشع و از دلی که نترسد و فروتنی نکند ومن نفس لا تشبع و از نفس که سیر نشود از دنیا ومن دعوة لا یستجاب لها و از دعائیکه اجابت کرده نشود آنرا رواه مسلم وعن عبد الله
بن عمر قال کان من دعاء رسول الله صلی الله علیه وسلم بود از جملهٔ دعای آن حضرت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک خداوندا پناه میجویم بتو از دور شدن
نعمت تو که عطا کردهٔ وتحول عافیتک و از برگشتن عافیت تو که روزی کردهٔ وفجاءة نقمتک و ناگهان عتاب کردن تو فجاة بضم فاء و مد همزه و بفتح فاء و سکون جیم بی مد نیز ضبط
کرده اند ناگاه گرفتن و نقمت بفتح نون و کسر آن وجمیع سخطک و پناه میجویم بتو از همه بی رضائی و خشم گرفتن تو رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول گفت عائشه بود آنحضرت که میگفت اللهم انی اعوذ بک من شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل خداوندا پناه میجویم از بدکاری که کرده ام و از بدکاری که
نکرده ام یعنی در مستقبل کاری میکنم که راضی نباشی تو از آن یا بنا کنم ترک قبایح با وجود عدم ترک آنها رواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کان یقول اللهم لک اسلمت خداوندا مر ترا اسلام آوردم و انقیاد و طاعت کردم وبک امنت و بتو ایمان آوردم و بتو بگرویدم وعلیک توکلت بر تو
توکل کردم و کار خود را بتو گذاشتم والیک انبت و بسوی تو بازگشتم و روی آوردم وبک خاصمت و بقدرت تو و یاری دادن تو پیکار کردم اللهم انی اعوذ بعزتک خداوندا
من پناه میجویم بغلبه قوت تو لا اله الا انت نیست الٰه مگر تو ان تضلنی از اینکه گمراه کنی تو مرا انت الحی الذی لا یموت توئی زنده که نمیرد والجن والانس یموتون و
پریان و آدمیان همه میمیرند متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذ
بک من الاربع خداوندا پناه میجویم بتو از چهار چیز من علم لا ینفع ومن قلب لا یخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعاء لا یسمع آن چهار اینها اند از علمیکه نفع نکند و از دلیکه
نترسد و از نفسیکه سیر نشود و از دعائیکه شنیده نشود یعنی مستجاب نگردد رواه احمد وابو داؤد وابن ماجة ورواه الترمذی عن عبد الله بن عمرو والنسائی عنهما
این حدیث را احمد و ابو داؤد و ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند و ترمذی از عبد الله بن عمرو بن العاص و نسائی از هر دو وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یتعوذ من خمس بود آن حضرت که پناه میجست از پنج چیز من الجبن والبخل وسوء العمر از بدی عمر و درازی آن چنانچه توقع حواس و قوت طاعت
و بندگی نماند وفتنة الصدر و از فتنه و ابتلای سینه که در وی اخلاق ذمیمه و عقاید باطله جای کند یا تنگی آرد از قبول حق و تحمل بلایا وعذاب القبر رواه ابو داود والنسائی وعن ابی هریرة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الفقر مراد فقری است که در وی صبر نباشد و در حقیقت استعاذه از فتنهٔ فقر است والقلة و از کمی خیرات
و مبرات والذلة بکسر ذال و از خواری نفس که نزد خدا و نزد ارباب دین عزتی که اشارت میکند بدان قول حق سبحانه ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین نماند واعوذ بک من ان اظلم او اظلم و پناه
میجویم من از این که ظلم کنم یا ظلم کرده شوم چنانکه در باب سابق گذشت رواه ابو داؤد والنسائی وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الشقاق
بکسر شین پناه میجویم از خصومت و عداوت اهل دین والنفاق و از نفاق اصل معنی نفاق در دین اضمار کفر است و اظهار ایمان و شاید که مراد اینجا عام تر از آنست شامل ریا و علامات نفاق از کذب و خیانت
و خلف وعده و اظهار آنچه خلاف مضمر است با احباب و اصحاب وسوء الاخلاق و پناه میجویم از بدی اخلاق رواه ابو داؤد والنسائی وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الجوع خداوندا پناه میجویم بتو از گرسنگی فانه بئس الضجیع پس بدرستیکه بد همخوابه ایست گرسنگی استعاذه از گرسنگی از جهت تضرر انسان است بدان
در بدن و قوی و حواس ظاهره و باطنه و حصول فتور در جمعیت و حضور و منع وی از طاعت و خدمت و لهذا تعبیر کرد از وی بضجیع که مفید معنی لزوم و صحبت است و درین اشارتست که جوع محمود
آنست که ملازم حال انسان و مورث ضرر نباشد و آنکه باعتیاد و ارتیاض بر وجه اعتدال موافق حال کرده مضر نیست بلکه موجب صفای باطن و نورانیت دل و صحت و سلامت بدن است از امراض و عوارض و
اعوذ بک من الخیانة و پناه میجویم بتو از بی امانتی و بی دیانتی فی الصراح خیانت ناراستی و کم کردن حق کسی را فانها بئست البطانة پس بدرستیکه بد باطن است خیانت بطانه بکسر با
در اصل بمعنی استر جامه ضد ظهاره ابره جامه را گویند استعاره میکنند برای سریرت انسان که در باطن مضمر دارد و دوستی درونی خاصه را نیز گویند رواه ابو داؤد والنسائی وابن ماجة
وعن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول اللهم انی اعوذ بک من البرص بفتح با و را پیسی و پیسه شدن و سفیدی که در ظاهر بدن پیدا

شود بجهة فساد مزاج آن والجذام بضم جیم وذال معجمه بیماری مشهور که حادث میگردد از انتشار سودا در بدن و فاسد میکرداند مزاج اعضا و هیأت آنها را والجنون واز دیوانگی و پوشیده شدن عقل
ومن سیء الاسقام واز همه بیماریهای بد رواه ابو داؤد والنسائی وعن قطبة بن مالك بضم قاف وسکون طای مهمله وبای موحده صحابی کوفی است قال کان النبی صلی الله علیه
وسلم یقول اللهم انی اعوذ بك من منکرات الاخلاق والاعمال والاهواء خداوندا من پناه میجویم بتو از خلقهای بد واز کارهای بد واز هواها و خواستهای بد که نفس بدان میل دارد و منکر آنکه
کرده شده در شرع و ناآشنا که در دین وجود او شناخته نشود و ضد معروف رواه الترمذی وعن شتیر بضم شین معجمه وفتح مثناة و سکون تحتانیه و را در آخر بن شکل بشین معجمه وفتح کاف ابن حمید
بضم حاء وفتح میم تابعی کوفیست و پدر وی شکل بن حمید صحابی کوفی است عن ابیه و روایت میکند شتیر از پدر خود شکل و غیر پسر وی هیچکس از وی روایت نکرده است قال قلت یا نبی الله علمنی
تعویذا اتعوذ به گفتم ای پیغمبر خدا بیاموز مرا افسونی که پناه جویم بوی فی الصحاح التعویذ الرقیة قال قل گفت آنحضرت بگو اللهم انی اعوذ بك من شر سمعی خداوندا پناه میجویم بتو از بدی شنوائی
من که سخن بد اشنوم و شر بصری واز بدی بینائی من که چیز بد ببینم و شر لسانی واز بدی زبان من که سخن بد بگویم و شر قلبی واز بدی دل من که خاطر بد را اندیشم و شر منیی و پناه
میجویم از بدی آب منی خود که در زنا نیفتد و نظر بحارم بشهوت نکند که آن نیز از نشاء منی است رواه ابو داود والترمذی والنسائی وعن ابی الیسر بفتحتین تحتانیه وفتح مهمله و را صحابی مشهور است
از انصار حاضر شده عقبه را و بدر را ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یدعو بود آن حضرت که دعا میکرد باین دعا اللهم انی اعوذ بك من الهدم بفتح ها وسکون دال مهمله
افکندن و ویران کردن بنا یعنی افتادن خانه یا دیوار بروی که فتد و هدم بفتح دال نام آن خانه که بیفتد و بکسر دال آن شخص که بمیرد در زیر آن و مشهور در روایت حدیث بسکون دال است چنانچه در قرائن آوات
وبفتح آن نیز روایت است واعوذ بك من التردی و پناه میجویم بتو از افتادن از جای بلند واعوذ بك من الغرق والحرق و پناه میجویم بتو از غرق شدن در آب و سوختن در آتش
وغرق و حرق هر دو بحرکت را و سکون هر دو نیست و توربشتی گفته که اسکان در حرق خطا است والهرم و پناه میجویم بتو از پیری سخت واعوذ بك من ان یتخبطنی الشیطان عند الموت
و پناه میجویم بتو از اینکه مساس کند مرا شیطان نزد مردن یعنی در وسواس افکند و ایذا کند و تباه کرداند فی الصراح تخبط بدیوانگی و داشتن و تیره مردم را و منه قوله تعالی کالذی یتخبطه الشیطان من
المس ای یفسده واعوذ بك من ان اموت فی سبیلك مدبرا و پناه میجویم بتو از اینکه بمیرم در راه تو پشت دهنده مراد گریختن از جنگ کافران است و تواند که گریختن از لشکر شیطان
و ترک طلب حق و سلوک طریق آن و توحش بعد از انس و سردی طلب پس از گرمی نعوذ بالله من ذلك واعوذ بك من ان اموت لدیغا و پناه میجویم بتو از اینکه بمیرم گزیده مار و کژدم
و جز آن رواه ابو داود والنسائی وزاد فی روایة اخری وزیاده کرده است نسائی در روایت دیگر لفظ والغم و پناه میجویم بتو از غم و اندوه وعن معاذ رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال استعیذوا بالله من طمع یهدی الی طبع پناه جوئید بخدا از طمعی که راه نماید بعیب و زشتی در دین و نقصان در مروت و مردانگی طمع
متحرک امید داشتن مال از مردم وطبع بفتح در اصل زنگ گرفتن شمشیر و جز آن و ریمناک شدن و مراد اینجا عیب و شین است و در مجمع البحار گفته که طبع بسکون مهر کردن و بحرکت دنس و شیخ رحمه الله
میفرمود که طمع امید داشتن مالی که مشکوک باشد رسیدن آن و اگر یقین بود چنانکه مشاهره دار ارباب یا وعدهٔ صادق یا محبت راسخ بود طمع نباشد و میفرمود چون کشتی با جزیرهٔ مکران رسید و سه عرب
در کسوت صوفیه نزد ما آمدند و گفتند که چون موسم کشتی رسید در باطن ما امیدی پیدا آید که مردم خواهند رسید و ما چیزی خواهند داد آیا این از باب طمع و اشراف که نزد این طایفه مذموم است
باشد یا نباشد ما در جواب ایشان گفتیم که موسم کشتی در حق شما حکم موسم باران دارد و اگر کسی در موسم باران امید باران دارد مذموم نبود و اشراف نباشد رواه احمد والبیهقی فی الدعوات
الکبیر وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم نظر الی القمر فقال روایت میکند عائشه که آنحضرت نگاه میکرد بسوی ماه پس گفت یا عائشة استعیذی
بالله من شر هذا ای عائشه پناه جو بخدا از شر این اشارت بقمر کرد فان هذا هو الغاسق اذا وقب پس بدرستیکه این است غاسق وقتیکه غروب کند و در قرآن مجید در سورهٔ فلق
واقع شده است ومن شر غاسق اذا وقب و غاسق را تفسیر کرده اند بشب چون تاریک گردد و بغیبوبت شفق و بقمر وقتیکه گرفته شود و بآلت مرد وقتی که غائب گردد در فرج زن یا قائم گردد و وقب
بمعنی فرو شدن آفتاب و جز آنست و در آمدن تاریکی و گرفتن ماه و آفتاب و در حدیث تفسیر کرده بقمر وقتیکه خسوف کند و سبب استعاذه از آن آنست که خسوف و کسوف از آیات خداوندیست که
منذر است بوجود حوادث و نزول نوایب چنانچه در حدیث آمده است که چون گرفته شد آفتاب ایستاد آن حضرت صلی الله علیه وسلم ترسان و هولناک و نیست مراد باین حوادث و نوایب
که منجمان از احکام کسوف و خسوف را اثبات کنند زیراکه آن نزد اسلامیان معتمد علیه نیست بلکه مراد آیات خداکه منذر است بدان مثل آن که عبرت گیرند و بترسند که چون قمر باین نورانیت
در ساعت منخسف شد و نور از وی مسلوب گشت مبادا نور ایمان و عمل از وی زایل گردد و امثال آن رواه الترمذی وعن عمران بن حصین بضم حاء و فتح صاد رضی الله عنه صحابی
مشهور است و پدر او نیز صحابی است قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لابی گفت عمران بن حصین که گفت آنحضرت مر پدر مرا پیش از آنکه اسلام آرد یا حصین کم تعبد الیوم
الها چند خدا را عبادت میکنی امروز قال ابی سبعة گفت پدر من هفت خدا را عبادت میکنم ستة فی الارض وواحدا فی السماء شش خدا در زمین و آن یغوث و یعوق و نسر و لات
و منات و عزی اند و این شش در قرآن مجید مذکوراند و یکی در آسمان که خالق همه اشیا است قال گفت آنحضرت فایهم تعد لرغبتك ورهبتك پس کدام یکی از ایشان را میشماری و مهیا
میداری برای امید و بیم خود قال الذی فی السماء گفت حصین آنکه در آسمانست قال گفت آنحضرت یا حصین اما انك لو اسلمت علمتك کلمتین تنفعانك ای حصین
آگاه باش بدرستیکه تو اگر مسلمان میشدی دانا میکردم ترا دو کلمه که سود میکردند ترا قال گفت عمران فلما اسلم حصین پس هنگامیکه مسلمان شد حصین پدر من قال گفت حصین یا رسول الله
علمنی الکلمتین اللتین وعدتنی بیاموز مرا آن دو کلمه را که وعده کرده بودی مرا فقال قل پس گفت آنحضرت بگو اللهم الهمنی رشدی خداوندا در دل من افکن رشد مرا و رشد بضم راء و سکون
شین راه شدن واعذنی من شر نفسی و پناه ده مرا از بدی نفس من رواه الترمذی وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال اذا فزع احدکم فی النوم فلیقل گفت آنحضرت چون بترسد یکی از شما در خواب پس باید که بگوید اعوذ بکلمات الله التامات پناه میجویم بکلمات خدا که تام و کامل و مبرا از نقصانند من
غضبه از خشم وی وعقابه و از عذاب کردن وی بر گناهان و شر عباده و از شر بندگان وی ومن همزات الشیاطین و پناه میجویم از وسوسهای شیطانان و خطرات ایشان که در دل
اندازند وان یحضرون و از حاضر شدن شیاطین مرا فانها لن تضره پس بدرستیکه شیاطین زیان نمیرسانند گوینده این کلمات را از اینجا معلوم میشود که ترس در خواب از تصرف
شیطانست وکان عبدالله بن عمرو یعلمها من بلغ من ولده و بود عبدالله بن عمرو که جد شعیب مذکور است و راوی این حدیث است تعلیم میکرد این کلمات را کسی که بالغ بود
از اولاد وی ومن لم یبلغ منهم و کسیکه بحد بلوغ نرسیده بود از اولاد وی کتبها فی صک ثم علقها فی عنقه می نوشت این کلمات را در صک یعنی در کاغذ پاره بیشتری آویخت آن
کلمات را در گردن او و ازینجا جواز آویختن تعویذات در گردن معلوم میشود و بعضی علما را درینجا اختلافست مختار آنست که تعلیق حرزات و مانند آن حرام و مکروه است اما اگر قرآن یا اسمای
الهی تعالی بنویسند باکی نیست چنانکه در رقیه این تفصیل کرده اند رواه ابو داود والترمذی وهذا لفظه آنچه مذکور شد عبارت ترمذیست و عبارت ابی داود دیگر است وعن انس
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سال الله الجنة ثلث مرات کسیکه بخواهد از خدا بهشت را سه بار یعنی سه بار بگوید اللهم ادخلنی الجنة قالت
الجنة میگوید بهشت بناطق گردانیدن حق تعالی او را اللهم ادخله الجنة خداوندا در آر او را در بهشت ومن استجار من النار ثلث مرات و کسیکه امان جوید از آتش دوزخ و بگوید اللهم
اجرنی من النار سه بار قالت النار اللهم اجره من النار بگوید آتش خداوندا امان ده او را از آتش رواه الترمذی والنسائی الفصل الثالث عن القعقاع بفتح قاف و سکون
عین مهمله تابعی است ان کعب الاحبار قال او نیز تابعی است از دانشمندان یهود زمان نبوت را دریافته اما آنحضرت را ندیده و در زمان عمر بن الخطاب ایمان آورده گفت کعب لو لا کلمات
اقولهن لجعلتنی یهود حمارا اگر نمی بود چند کلمه که میگویم من آنها را هر آینه میگردانیدند مرا یهود خر یعنی سحر کرده ایمان من به ایشان دشوار آمده و مراد بخر ساختن یا ذلیل و بلید و مسلوب العقل ساختن است یا انقلاب
حقیقت کذا ذکره الطیبی فقیل له ما هن پس گفته شد مر کعب را چه چیزاند و کدام اند آن کلمات قال گفت کعب آن کلمات این است که اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم
منه پناه میجویم بذات خدای بزرگ که نیست هیچ چیز بزرگتر از ان وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر و پناه میجویم بکلمات خدا که تام اند در نمیگذرد از ان هیچ کس
نه نیکوکار و نه بدکار اگر مراد بکلمات اسما و صفاتند پس همه اشیا در احاطه آیند و اگر کلمات قرانی است از وعد و وعید قرآن بثواب و عقاب نیز هیچکس خارج نیست وباسماء الله الحسنی و پناه
میجویم باسمای خدا که نیکوترند از همه اسما و اشیا ما علمت منها و ما لم اعلم آنچه میدانم از ان اسما و آنچه نمیدانم من شر ما خلق از شر چیزی که پیدا کرده و ذرأ و پراکنده گردانید و برأ و آفرید
و پیدا آورد از کتم عدم این سه لفظ نزدیک اند در معنی باندک تفاوت و در حواشی و تفسیر بر او نوشته و بری گردانید مخلوقات را از نقصان و تفاوت در آنچه تقاضا کرد حکمت رواه مالک
وعن مسلم بن ابی بکرة تابعی ثقه است قال گفت کان ابی یقول فی دبر الصلوة گفت بود پدر من که میگفت در پس نماز اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر وعذاب
القبر فکنت اقولهن پس بودم من میگفتم این کلمات را فقال ای بنی عمن اخذت هذا ای پسرک من از که گرفته تو این را قلت عنک گفتم که فرا گرفته ام از تو و از اینجا معلوم میشود
که در اوراد و اذکار اخذ از مشائخ مستحسن است قال ان رسول الله گفت پدر من بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان یقولهن فی دبر الصلوة بود که میگفت این کلمات را
در پس نماز رواه النسائی والترمذی الا انه لم یذکر مگر آنست که ترمذی ذکر نکرده است این لفظ را که فی دبر الصلوة وروی احمد لفظ الحدیث و روایت کرده است
احمد لفظ حدیث را بی ذکر قصه پدر و پسر وعنده و نزد احمد اینچنین است که فی دبر کل صلوة بزیادت لفظ کل و ظاهر آنست که در روایت نسائی نیز همین مراد است وعن ابی سعید
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت ابو سعید خدری شنیدم آنحضرت را که میگفت اعوذ بالله من الکفر والدین پناه میجویم بخدا از کفر و وام
فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله اتعدل الکفر بالدین آیا برابر میکنی و ذکر میکنی کفر را با وام قال نعم گفت آنحضرت آری برابر می نهم این هر دو را و وجه آن از کفر بود و وجهش آنست که مردم
بتقریب وام دروغ میگویند و خلاف وعده میکنند و این از صفات کافران و منافقانست چنانچه در احادیث آمده است وفی روایة و در روایتی اینچنین آمده است اللهم انی اعوذ
بک من الکفر والفقر که در کفر و فقر برابری نهاده و معادله کرده قال رجل و یعدلان گفت مردی بطریق استفهام و برابر کرده میشوند کفر و فقر قال نعم گفت آنحضرت آری برابر اند زیرا که فقر
گاهی بکفر می کشد اگر بصیبری کند و چیزی بگوید و بکند که مستلزم کفر است رواه النسائی باب جامع الدعاء آنچه در ابواب سابق گذشت مخصوص بود باستغفار یا باستعاذه و مخصوص بود
باوقات و احوال و این باب در ذکر ادعیه که جامع اند مقاصد و مطالب را و مخصوص نیستند بوقتی و حالی یا مراد ادعیه است که جامع اند معانی کثیره را در الفاظ قلیل جوامع الکلم الفصل الاول
عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یدعو بهذا الدعاء روایت است از ابی موسی اشعری که آنحضرت صلعم دعا میکرد باین دعا
اللهم اغفر لی خطیئتی خداوندا بیامرز مرا گناهان مرا وجهلی و نادانی مرا یعنی بحکم نادانی اگر کاری کرده باشم واسرافی و بیامرز اسراف مرا و از حد درگذشتن مرا و اسراف ضد قصد که بمعنی
میانه روی کردنست در هر چیزی فی امری جمل کردن و اسراف کردن من در کار من وما انت اعلم به منی و بیامرز مرا چیزی یعنی گناهان که تو داناتری بدان از من اللهم اغفر لی جدی وهزلی
وخطائی وعمدی جد بالکسر درستی و کوشیدن بکار ضد هزل و هزل بیهوده گفتن و خطا بی قصد و نادانسته کاری کردن و عمد ضد وی است وکل ذلک عندی و همه این اقسام نزد من ثابت
این تواضع و هضم نفس و تضرع است از ان حضرت بجناب عزت و کبریای حق و در حقیقت این تعلیم است امت را که اینچنین استغفار کنند و توجیهات دیگر که در قول وی تعالی لیغفر لک الله ما تقدم
نیز جاریست اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت خداوندا بیامرز مرا چیزی که پیش کرده ام از گناهان و چیزی که پس کرده ام کنایت است از جمیع گناهان با قطع نظر از معنی پیش و پس یا مراد
پیش از نبوت و بعد از واست یا اعتبار کرده شود نسبت بعضی از گناهان ببعض چه گناهان که واقع میشود بعضی پیشتر از بعضی واقع میشود و بعضی پیشتر بلدا و بما اخرت گناهان که هنوز بوقوع

نیامده و مراد غفران آنها است بر تقدیر وقوع وما اسررت وما اعلنت و چیزی که پنهان کرده ام از گناهان و چیزی که آشکارا کرده ام وما انت اعلم به منی و چیزی که تو داناتری بآن از من انت
المقدم وانت المؤخر توئی پیش کننده هر کسی را که خواهی بتوفیق و قرب درگاه خود و توئی پس افکننده هر کرا خواهی و تحقیق این معنی در باب اسماء الله معلوم شد وانت علی کل شیئ قدیر و تو بر
هر چیزی قادری متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری خداوندا نیک گردان
برای من دین مرا که آن نگاهداشت کار من است زیرا که عصمت در نفس و مال و عرض بدین حاصل میشود و باعث بر عصمت از ذنوب و امان از عذاب آخرت ایمان کامل است واصلح لی دنیای
التی فیها معاشی و نیک گردان برای من دنیای مرا که در وی زیست و زندگانی من است واصلح لی آخرتی التی فیها معادی و نیک گردان برای من آخرت مرا که در وی بازگشت و جای
قرار منست و صلاح نیکی ضد فساد و اصلاح دنیا بحصول کفاف است از وجه حلال تا تمام کرده بآن امر معیشت و حاصل کرده عون بر طاعت و سلامت از آفاتی که مورث خلل و تشویش ده وقت
کرده و اصلاح آخرت توفیق بچیزی که سبب نجات از عذاب و فوز بسعادت آن جهان بود واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر و بگردان حیات را سبب زیادتی برای من در هر نیکی که بسیار کنم
و کارهای خیر بسیار کنم و خود کار خیر سبب زیادتی حیات و برکت در آن است واجعل الموت راحة لی من کل شر و بگردان موت را سبب آسایش و رهایی مرا از هر بدی یعنی اگر فتنه پیدا کرده که باعث
بر ارتکاب گناه و بیرون آمدن از دین و احکام ایمان گردد در آر مرا پیش از آنکه در بلا افتم اشارت بقول وی صلی الله علیه وسلم واذا اردت بقوم فتنة فتوفنی غیر مفتون رواه مسلم وعن عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یقول اللهم انی اسالك الهدی خداوندا میخواهم از تو راه راست والتقی و پرهیزکاری والعفاف و باز داشتن از آنچه
حلال نیست و محمود نه چنانکه سوال کردن و خوار شدن فی الصراح عفت پارسائی و باز ایستادن از حرام و از سوال والغنی و توانگری بمال و بدل و اصل توانگری بدل است و بی نیازی از ما سوای حق رواه
مسلم وعن علی رضی الله عنه قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم قل گفت امیر المومنین علی رض گفت مرا آنحضرت عم بگو اللهم اهدنی خداوندا راه راست نما وسددنی
و راست گردان مرا فی الصراح سداد درستی کردار و گفتار واذکر بالهدی و یاد کن و تصور کن در معنی هدایت هدایتك الطریق راست رفتن و نمودن تو راه راست را چنانکه راهی را هدایت شده ماست
و میانه و راههای دیگر کج یعنی چون بگوئی اللهم اهدنی این معنی را در دل بگذران این تشبیه و تفهیم معقول است بمحسوس و بالسداد سداد السهم و یاد کن در طلب راستی راستی تیر یعنی
همچو تیر راست کن مرا رواه مسلم وعن ابی مالك الاشجعی عن ابیه روایت میکند از پدر خود رضی الله عنه قال کان الرجل اذا اسلم علمه النبی گفت بود مرد چون اسلام می آورد
تعلیم میکرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم الصلوة نماز را ثم امره ان یدعو بهؤلاء الکلمات پس امر میکرد او را که دعا کند باین کلمات اللهم اغفرلی وارحمنی واهدنی
وعافنی وارزقنی رواه مسلم وعن انس قال کان اکثر دعاء النبی گفت انس بود بیشتر دعای پیغمبر صلی الله علیه وسلم اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار این دعا جامع خیرات و حسنات است طالب صادق اگر در وقت حضور و مناجات در خلوت و صفای باطن هر یکی از افراد حسنات دنیا و آخرت ظاهر و باطن
تصور نموده درخواهد داند که چه ذوق و جمعیت و نورانیت و سعادت در کار روی کند و اشرف و اجل افراد آنست که مراد بحسنه دنیا اتباع و تحصیل کمال آن حضرت عم باشد و بحسنه آخرت حصول
رویت جمال وی صلی الله علیه وسلم و رویت حق سبحانه و تعالی در آنجا اتم و اکمل است اللهم ارزقنا متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یدعو و یقول بود آنحضرت که دعا میکرد و میگفت رب اعنی پروردگارا یاری ده مرا بر دشمنان من در دین و دنیا از نفس و شیطان و جن و انس ولا تعن علی و یاری
مده ایشان را بر من وانصرنی ولا تنصر علی و فتح و ظفر ده مرا بر ایشان و مده بر من ایشان را و نصر نیز بمعنی یاری داده است و حمل بر اثر و نتیجه آن کردیم تا مغایر شود با اعانت و در صراح نصر را بمعنی
عطا نیز گفته وامکر لی ولا تمکر علی و مکر کن با اعدا برای من و تجهیه یاری داده من و مکر مکن بمن مکر بمعنی خداع است و مراد بمکر خدا فرستادن بلا بر اعدای من از آنجا که گمان ندارند چنانکه در معنی استدراج
گفته اند فی الصراح مکر حیله و بد سگالیدن و فریفتن واهدنی ویسر الهدی لی و راه راست نما مرا و آسان گردان براه راست رفتن مرا وانصرنی علی من بغی علی و نصرت ده مرا بر کسیکه ستم
کرد و بر آمد بر من رب اجعلنی لك شاکرا ای پروردگار من بگردان مرا شکرگوینده ترا بر تمامه نعمتهای خود لك ذاکرا بگردان مرا ذکر کننده مر ترا در همه احوال لك راهبا بگردان مرا ترسنده
مر ترا این ترس محبت و تعظیم است که باعث بر انقیاد و امتثال امر است نه وحشت و نفرت که باعث بر فرار و فراق بود و در روایات دیگر شکارا و ذکارا و رهابا بصیغه مبالغه واقع شده لك
مطواعا بسیار اطاعت و فرمان بردار کننده مر ترا لك مخبتا تواضع و فروتنی کننده مر ترا و خبت در اصل زمین پست نرم بگیاه الیك اواها منیبا آه و ناله کننده و توبه کننده
و رجوع آرنده بسوی تو و اواه تشدید بیدا و کثیر التأوه از ذنوب و هر کلامی که دلالت بر حزن کند آنرا تأوه گویند و اواه یقین کننده در دعا و مهربان و نرم دل و فقیه و مؤمن و فروتنی کننده را نیز
گویند رب تقبل توبتی خداوندا بپذیر توبه مرا واغسل حوبتی بفتح حا و بضم آن و بشوی گناه و بزه مرا واجب دعوتی و قبول کن دعای مرا وثبت حجتی و برجای دار دلیل و برهان
مرا وسدد لسانی و راست و درست گردان زبان مرا واهد قلبی و راه راست نما دل مرا واسلل سخیمة صدری و بکش سیاهی دل مرا تا از دغل و حقد و حسد و سائر صفات
ذمیمه سفید و پاک گردد رواه الترمذی وابو داود وابن ماجه وعن ابی بکر رض قال قام رسول الله گفت ابو بکر رضی الله عنه که ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم علی
المنبر بر منبر ثم بکی پس گریست فقال پس گفت سلوا الله العفو والعافیة بخواهید از خدا عفو از گناهان و سلامت از فتنه و بلا فان احدا لم یعط بعد الیقین خیرا من العافیة زیرا که هیچ
یکی را داده نشده است بعد از یقین ایمانی نعمتی بهتر از عافیت و گویا گریه آن حضرت بسبب وقوع فتن و ابتلا در امت بود از حروب و قتال و شهوات و حرص و غفلت و تقصیرات و سائر
خصائل ذمیمه والله اعلم رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن انس رض ان رجلا جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال روایت است از انس که مردی آمد نزد آن حضرت پس گفت یا رسول الله ای الدعاء افضل کدام دعا فاضلتر و وافرتر است در منفعت قال گفت آن حضرت سل ربك العافیة

سوال کن از پروردگار خود سلامت از آفات و بلیات ظاهر و باطن والمعافاة و آنکه عافیت دهد ترا خدای تعالی از مردم و برگرداند از تو آزار ایشان را و از ایشان آزار ترا همه تا بیکدیگر سلامت باشند
فی الدنیا والآخرة در دنیا و آخرت ثم اتاه فی الیوم الثانی پس آمد آن حضرت را در روز دوم فقال یا رسول الله ای الدعاء افضل فقال له مثل ذلک پس گفت آن حضرت
مر او را جواب مانند آنکه در روز اول گفته بود ثم اتاه فی الیوم الثالث فقال له مثل ذلک پس آمد آن حضرت را در روز سیوم و همان سوال کرد پس گفت آن حضرت مر او را مانند آن قال گفت
آن حضرت فاذا اعطیت العافیة والمعافاة فی الدنیا والآخرة پس چون داده شوی تو عافیت و معافات را در دنیا و آخرت فقد افلحت پس تحقیق رستگاری و فیروزی یافتی
تو رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب اسنادا وعن عبدالله بن یزید الخطمی بفتح خای معجمه و سکون طای مهمله نسبت بخطمه قبیله ای
از انصار و صحابی است هفده ساله بود که در حدیبیه حاضر شد عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه کان یقول فی دعائه روایت میکند از آن حضرت که میگفت در دعای خود اللهم ارزقنی حبک
خداوندا روزی کن مرا دوستی خود را وحب من ینفعنی حبه عندک و روزی کن دوستی کسی را که سود کند مرا دوستی او نزد تو اللهم ما رزقتنی مما احب خداوندا چیزی که روزی کرده تو مرا از آنچه دوست میدارم
من فاجعله قوة لی فیما تحب پس بگردان آنرا سبب توانائی مرا در آنچه دوست میداری تو یعنی نعمتها که داده از مال و عافیت و سایر نعم دنیا باعث شکر و طاعت خود ساز اللهم ما زویت عنی مما
احب فاجعله فراغا لی فیما تحب خداوندا چیزی که قبض کرده و در کشیده از من از آنچه دوست میدارم از اشیای مذکوره پس بگردان او را سبب فراغ در چیزی که دوست میداری تو تا بفراغ بال بی موانع
و صوارف مشغول بعبادت تو باشم حاصل آنکه اگر چیزی از دنیا دهی توفیق شکر آن بده تا از اغنیای شاکر باشم اگر منع کنی و ندهی مرا از آن فارغ داده دل مرا از آن غیر متعلق بآن تا از فقرای صابر باشم رواه
الترمذی وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قلما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقوم من مجلس حتی یدعو بهؤلاء الدعوات لاصحابه کم بود آن حضرت که می استاد از مجلس تا آنکه
دعا میکرد باین دعاها مر یاران خود را زیرا که ایشان محتاج اند در آن یا برای تعلیم ایشان اللهم اقسم لنا من خشیتک ما تحول به بیننا وبین معاصیک خداوندا بخش و بهره ده ما را از ترس خود چیزی که حائل شود
آن قسم از خشیت میان ما و میان گناهان تو یعنی چون قصد گناه کنیم ترس تو در میان آید و نگذارد که گناه کنیم ومن طاعتک ما تبلغنا به جنتک و بخش ده از طاعت و فرمان برداری خود چیزی که برساند
ما را بسبب آن طاعت بهشت خود را ومن الیقین ما تهون به علینا مصیبات الدنیا بده ما را از یقین چیزی که آسان گردانی بآن یقین بر ما مصیبتهای دنیا را مصیبت تعزیت بمعنی و اندک
رسیده بمعنی ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا و بهره مند گردان ما را بشنوائیهای ما و بینائیهای ما و بقوت و توانائی ما و در بعضی روایات و قواتنا بضم قاف جمع قوت که آنرا حواس خوانند
ما احییتنا تا آنکه زنده داری ما را واجعله الوارث منا و بگردان آن بهره مند شدن را وارث از ما یعنی باقی و موجود بعد از رفتن ما از عالم زیرا که وارث مرده کسی می باشد که بعد از وی باقی بود و مراد بقای
حسن صحت بجهات است یا بگردان مذکور را که اسماع و ابصار و قوی باشد وارث ما یعنی باقی تا وقت موت یعنی تمام مدت حیات اعضاء و حواس ما را سلامت دار واجعل ثارنا علی من ظلمنا و بگردان
کینه کشی ما را بر کسی که ظلم کرده بر ما یعنی قادر گردان ما را که از ظالمان کینه کشیم یا از جانب ما تو کینه کشی بی آنکه ما کشیم و گفته اند که معنی این عبارت این است که کینه کشی ما را مقصور بر ظالم ساز که تعدی نکنیم و کینه کشی
بغیر ظالم چنانکه در جاهلیت میکردند که از متعلقان ظالم نیز کینه می کشیدند و هر که را از قبیله و خویشان وی می یافتند می کشتند و میزدند وانصرنا علی من عادانا و یاری و ظفر ده ما را بر کسیکه دشمن دارد ما را
از اعدای دین و دنیا ولا تجعل مصیبتنا فی دیننا و مگردان مصیبت ما را در دین ما ولا تجعل الدنیا اکبر همنا ولا مبلغ علمنا و مگردان دنیا را بزرگتر اندوه و اندیشه ما و نه محل رسیدن
علم ما که تمام و کمال در فکر دنیا و اهتمام مهمات آن باشیم و اکبر از جهت آن گفت که هیچکس بی اندیشه دنیا که ضروری باشد از طعام و شراب و لباس خالی نیست ولا تسلط علینا من لا یرحمنا
و بر گمار بر ما قهر و عنف کسی را که مهربانی نکند بر ما رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول اللهم انفعنی بما علمتنی خداوندا سود مند گردان مرا بچیزی که تعلیم کرده ما را و روزی کن عمل بدان وعلمنی ما ینفعنی و تعلیم کن مرا چیزی که سود کند اشارتست بآنچه وارد شده است که هر که عمل
کند بآنچه دانسته است میدهد او را علمی که ندانسته است چنانچه فرمود وزدنی علما و زیاده گردان مرا علم را الحمد لله علی کل حال شکر مر خدای را بر هر حال نعمت و بلا و شدت و رخا که هیچ حال خالی از لطف نیست ظاهرا
یا خفی آنست که زیاده بر بلا نفرستاد و در بیج سبیل است بر آنچه بعضی عرفا گفته اند که وظیفه در بلا نیز شکر است بملاحظه لطف خفی و تضمن آن جزا و ثواب آخرت را و حصول تعرف بصفات قهریه جلالیه ولیکن نظر
بضعف طبیعت و بشریت اقتصار بر صبر کرده اند واعوذ بالله من حال اهل النار و پناه میجویم بخدا از حال اهل دوزخ اشارتست شکر بر نعمت ایمان که متضمن تمام نعم است اگر فرضا تمام
بلاها در دنیا باشد نجات از آتش دوزخ در آخرت بس است و مستوجب شکر است رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب اسنادا وعن عمر بن
الخطاب رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا انزل علیه الوحی بود آن حضرت وقتی که فرو فرستاده میشد بروی وحی سمع عند وجهه دوی کدوی النحل
شنیده میشد از جانب روی وی مانند آواز زنبور دوی بفتح دال و کسر واو و تشدید یا آواز و دوی الریح وزش باد و آواز وی را می گویند و همچنین دوی نحل و طایر و این دوی یا آواز وحی بود که می شنیدند
از اصحاب و منکشف نمیشد بر ایشان انکشاف تمام و نمی فهمیدند آنچه میشنیدند چنانکه اگر کسی دوی و صوتی می شنود و نمی فهمد یا آوازی بود که می شنیدند از آن حضرت از سختی تنفس وی صلی الله علیه وسلم از ثقل وحی
و اول ظاهرتر است زیرا که وصف کرده شده است وحی که گاهی مانند آواز جرس بود فانزل علیه یوما پس فرو فرستاده شد وحی بروی روزی فمکثنا ساعة پس درنگ کردیم ما ساعتی
فسری عنه پس گشاده شده و دور کرده شد آن حالت وحی از وی که عارض شده بود و اصل تسریه گشاده شدن اندوه فاستقبل القبلة پس روی آورد آن حضرت قبله را ورفع
یدیه و برداشت هر دو دست خود را وقال و گفت آن حضرت اللهم زدنا ولا تنقصنا خداوندا زیاده گردان مر انعمتهای دنیا و آخرت و کم مگردان واکرمنا ولا تهنا و گرامی دار ما را و اهانت مکن ما را
و هوان و مهانت خواری و سبک داشتن و اهانت تنگ داشتن و سهل انگاشتن واعطنا ولا تحرمنا بده ما را خیر دنیا و آخرت را و محروم مگردان و حرمان و حرم نومید کردن کسی را از چیزی و
آثرنا ولا تؤثر علینا و برگزین ما را بر اعدای دین و برگزین بر ما ایشان را وارضنا وارض عنا و راضی گردان ما را از خود یعنی چندان ده که راضی شویم و راضی شو از ما یعنی توفیق کار باده که سبب

رضای تو باشد رضا خشنود شدن و پسندیدن ثم قال پس گفت آن حضرت انزل علی عشر آیات من اقامهن دخل الجنة فرو فرستاده شده بر من ده آیت هر که برپا دارد آنها را و عمل کند
در آن درآید بهشت را ثم قرأ پس خواند آن حضرت این آیت را قد افلح المؤمنون حتی ختم عشر آیات تا آنکه تمام کرده آیت را از اول این سوره رواه احمد والترمذی الفصل
الثالث عن عثمان بن حنیف بضم حای مهمله وفتح نون وسکون تحتانیه صحابیست از اشراف انصار و معدود است در اهل کوفه قال ان رجلا ضریر البصر اتی النبی گفت بدرستیکه
مردی نابینا آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال ادع الله ان یعافینی پس گفت دعا کن خدا را که عافیت دهد و شفا بخشد مرا یعنی از نابینائی فقال ان شئت دعوت وان شئت
صبرت پس گفت آن حضرت اگر خواهی دعا میکنم و اگر میخواهی صبر میکنی فهو خیر لك پس صبر کردن تو بر نابینائی بهتر است مر ترا بجهت ثواب آخرت زیرا که ثواب آن بهشت است در حدیث
آمده است که فرموده حق تعالی چون مبتلا کردم من بنده خود را بدو چشم وی و بنده صبر کند عوض آن بهشت دهم وی را قال فادعه پس گفت آنمرد عافیت میخواهم پس دعا کن خدا را
از جهت اضطرار و عدم تصبر و اختیار او بود مر ثواب را و لهذا آن حضرت راضی نشده از وی و بنفس شریف تقید بدعا نشد و سیم او را فرموده که دعا کند ولیکن چون مضطر دید دعا تلقین کرد و لهذا
و خود را شفیع و وسیله استجابت ساخت چنانکه میفرماید قال گفت عثمان بن حنیف فامره ان یتوضأ فیحسن الوضوء پس امر کرد آن حضرت آنمرد را که وضو کند پس نیک کند وضو را برعایت شرائط
و آداب و اسباغ و اکمال ویدعوا بهذا الدعاء و دعا کند باین دعا اللهم انی اسألك واتوجه الیك خداوندا بدرستیکه من سوال میکنم و رو بسوی تو میآرم بنبیك محمد بوسیله پیغمبر
تو که نام پاك وی محمد است نبی الرحمة که پیغمبر رحمت است و او رحمة للعالمین فرستاده و نبی الرحمة لقبی از نامهای آن حضرت انی توجهت بك الی ربی بدرستیکه من بسوی آوردم
بوسیله تو بسوی پروردگار خود خطاب بآن حضرت است و در بعضی روایات صریح آمده که یا محمد انی توجهت بك الی ربی لیقضی لی فی حاجتی هذه تا حکم کند برای من در حاجت من که این است
و زیاده کلمه فی چنانکه در قول وی سبحانه است واصلح لی فی ذریتی اللهم فشفعه فیّ خداوندا پس قبول کن شفاعت او را در حق من رواه الترمذی وقال هذا حدیث
حسن صحیح غریب وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من دعاء داود یقول بود از جمله دعای داود پیغمبر علیه السلام اینکه میگفت اللهم
انی اسألك حبك وحب من یحبك خداوندا من میخواهم دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا والعمل الذی یبلغنی حبك و میخواهم کاری را که برساند مرا دوستی ترا اللهم
اجعل حبك احب الی من نفسی ومالی واهلی خداوندا گردان دوستی ترا دوستتر بسوی من از دوستی نفس من و از مال من و کسان من ومن الماء البارد و از آب سرد و در بعضی روایات
الی العطشان زیاده کرده یعنی از آب سرد نزد تشنه قال وکان رسول الله گفت ابو درداء و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا ذکر داود یحدث عنه یقول چون ذکر میکرد داود
علیه السلام را در حالی که حکایت میکرد از وی میگفت کان اعبد البشر بود داود بندگی کننده ترین آدمیان یعنی در زمان خود رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب
وعن عطاء بن السائب عن ابیه قال عطا از ثقات تابعین است روایت میکند از پدر خود سائب که صحابی است که گفت صلی بنا عمار بن یاسر صلوة گذارد با ما عمار
بن یاسر نماز را یعنی امامت میکرد ما را فاوجز فیها پس کوتاهی کرد در آن نماز یعنی قرائت دراز نخواند یا دعا بسیار نکرد چنانکه سیاق حدیث ناظر در آنست فقال له بعض القوم پس گفتند
عمار را بعضی از این گروه که با وی نماز گذارده لقد خففت واوجزت الصلوة هر آینه بتحقیق سبک گذاردی و کوتاه کردی نماز را فقال اما علی ذلك پس گفت عمار ای فلان نیست
بر من موجب زیان این تخفیف و ایجاز لقد دعوت فیها بدعوات سمعتهن من رسول الله بتحقیق دعا کردم در این نماز بدعاهای که شنیده‌ام آن دعاها را از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ظاهر آنست که این دعاها را در تشهد خوانده باشد و احتمال دارد که در استفتاح خوانده باشد و این جواب بر تقدیری که مراد ایجاز در قرائت باشد آن معنی است که گفت اگرچه
ایجاز در قرائت کرده‌ام ولیکن بتطویل دعا جبر نقصان آن نموده‌ام و اگر ایجاز در دعا باشد ظاهر است یعنی من دعاهائیکه از حضرت شنیده‌ام خوانده‌ام دیگر سخن چیست فافهم فلما قام
تبعه رجل من القوم پس هنگامیکه برخاست عمار پیروی کرد او را مردی از قوم و در پی او رفت هو ابی میگوید عطا آن مرد پدر من بود سائب غیر انه کنی عن نفسه جز آنکه وی کنایت
کرد از نفس خود و صریح نگفت که من در پی او رفتم فسأله عن الدعاء پس پرسید آنمرد که پدر من باشد عمار را از آن دعاء ثم جاء فاخبر به القوم پس تر آمد پس خبر داد بآن دعا قوم را دعا این است
اللهم بعلمك الغیب خداوندا سوال میکنم ترا بحق دانستن تو غیب را که پوشیده است بر خلق تو وقدرتك علی الخلق و بقدرت و توانائی تو بر خلق که هرچه خواهی پیدا کنی و هر حکمی که
خواهی برانی احینی ما علمت الحیوة خیرا لی زنده دار مرا تا آنکه دانی زندگی را بهتر و لایق تر برای من وتوفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی و بمیران مرا وقتی که دانی مردن مرا
بهتر و مصلحت تر برای من اللهم اسألك خشیتك فی الغیب والشهادة خداوندا سوال میکنم از تو ترس ترا در نهان و آشکار واسألك کلمة الحق فی الرضا والغضب
و سوال میکنم ترا سخن راست در حالت رضا و در حالت خشم یعنی در حال رضای خلق و غضب ایشان یعنی حق گویم خواه خلق راضی باشند خواه نه اصح چنانکه گفته اند قل الحق وان کان مرا یا
آنست که در حالتی راضی باشم از خلق یا در خشم باشم بر ایشان نه چنانکه ثنا گویم و ستایم ایشان را اگر راضی باشم از ایشان و بد گویم و نکوهش کنم اگر نا راضی باشم چنانکه عادت عوام خلق است واسألك
القصد فی الفقر والغنی و سوال میکنم از تو میانه روی در فقیری و توانگری که نه بسیار فقیر باشم و محنت و اضطرار کشم و نه بغایت توانگر که اسراف و اتراف کنم و گفته اند که کفاف
افضل است از فقر و غنا واسألك نعیما لا ینفد و سوال میکنم از تو نعمتی که بسر نشود و آن نعمت بهشت باشد یا نعمت دنیا که آثار خیر او تا ابد باقی ماند واسألك قرة عین لا
تنقطع و سوال میکنم ترا قرت عینی که گسسته و فانی نگردد مراد اولاد است بعد از وی چنانکه در قرآن مجید میفرماید وهب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین یا نماز و دوام آن
آن چنانکه فرموده است وجعلت قرة عینی فی الصلوة و قرة عین یعنی خنکی چشم و قرار وی و دیده بدیدن محبوب خنک گردد و قرار گیرد و چپ و راست نه بیند واسألك الرضا
بعد القضاء و سوال میکنم ترا رضا بعد از وقوع قضا واسألك برد العیش بعد الموت و سوال میکنم ترا سردی زندگانی و آسایش بعد از مردن واسألك لذة النظر الی وجهك

وسوال میکنم ترا لذت دیدن بروی تو اگر دیدن بچشم مراد است آن در آخرت خواهد بود و اگر بدیدهٔ دلست هم در دنیا است والشوق الی لقائك وسوال میکنم آرزومندی بسوی لقای تو که نیات
از موتست فی غیر ضراء مضرة ودر غیر حالت سخت که زیان کننده است این با متعلق است بشوق لقای و مراد آنست که شوقی میخواهم که زیان نکند در سیر و سلوک من و استقامت من بر
طریق ادب و رعایت احکام زیرا که گاهی شوق بدان میکشد که زیان میکند نزد غلبهٔ حال و طغیان سکر و همین است مراد بقول وی که فرمود ولا فتنة مضلة و نه آزمایش و ابتلا گمراه کننده و با متعلق
است باحیني که در بالا مذکور است تا همه را شامل شد یعنی زنده دار مرا باین نعمتهای مذکور در حال بودن من در غرتی که در آن صبر نکنم و شکر نگویم اللهم زینا بزینة الایمان خداوندا آراسته گردان
ما را بآرایش ایمان واجعلنا هداة مهتدین و بگردان ما را راه نمایندگان راه راست روندگان یعنی چنانکه دیگران را راه نمایم خود نیز براه راست رویم و از قبیل لم تقولون ما لا تفعلون
نباشیم رواه النسائی وعن ام سلمة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی دبر الفجر و در بعضی نسخ دبر صلوة الفجر بود آنحضرت که می گفت
در پس نماز بامداد اللهم انی اسالك علما نافعا خداوندا من سؤال میکنم ترا علم سود کننده وعملا متقبلا و عملی قبول کرده شده و رزقا طیبا و روزی پاک یعنی حلال ذکر صلوت الفجر
اتفاقیست یا راوی در نیوقت شنید که میخواند یا تخصیص بصلوت فجر بجهة آنست که ابتدا نهار و وقت ظهور آثار علم و عمل و وصول رزق است والله اعلم رواه احمد وابن ماجة
والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال دعاء حفظته من رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ادعه گفت ابوهریره که دعا
که یاد گرفته ام از آنحضرت که ترک نمیکنم آنرا اللهم اجعلنی اعظم شکرك خداوندا بگردان مرا که بزرگ دارم و بزرگ کنم شکر نعمتهای ترا و اعظم را از اعظام و تعظیم هر دو ضبط کرده اند
واکثر ذکرك و بسیار گویم ذکر ترا و اکثر را نیز بهمان دو وجه تصحیح نموده اند واتبع نصیحك و پیروی کنم نصیحت ترا واحفظ وصیتك و نگاه دارم مدرز ترا نصیحت در اصل خالص شدن
عسل را صحیح میگویند شهد خالص را یعنی براه صدق و خلوص نوردم و ادای حقی که ترا است بر من و نگاه داشت وصیتی که تو کرده در حفظ حقوق و طیبی گفته که نصح و وصیت در حدیث
قریب اند در معنی رواه الترمذی وعن عبد الله بن عمرو قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اسالك الصحة ظاهر آنست که مراد صحت
بدنست والعفة و پارسائی و باز ایستادن از حرام وسوال والامانة در اموال مردم یا در جمیع حقوق شرعی وحسن الخلق و خوشخوئی والرضا بالقدر و خوشنودی به تقدیر وعن
ام معبد رضی الله عنها نام وی زنیست مروه صحابیه یکی آنکه آنحضرت در سفر هجرت در منزل وی نزول فرموده دوم بنت کعب بن مالک و ظاهر آنست که مراد اینجا این باشد والله اعلم
قالت سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول اللهم طهر قلبی من النفاق خداوندا پاک گردان دل مرا از نفاق و صفات و علامات آن وعملی من
الریاء و پاک گردان عمل مرا از ریا و ز با خویشتن را بنیکی بخلق نمودن ولسانی من الکذب و پاک گردان زبان مرا از دروغ وعینی من الخیانة و چشم مرا از بی دیانتی که نظر حرام باشد فی الصحاح خیانت
نا راستی و کم کردن حق کسی فانك تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور پس بدرستیکه تو میدانی نظر را که خیانت کننده چشمها ست در نظر حرام و چیزی را که می پوشند سینها از شهوات و معاصی
وابن عباس در تفسیر خائنة الاعین مرویست که مثلا جماعتی از مردان نشسته اند ناگاه زنی از پیش ایشان گذشت و از شرم یکدیگر نگاه بآن نکردند چون چشمها خواب نمایند مردی درین میان چشم برداشت
و دزدیده بوی نگاه کرد رواهما روایت کرد این هر دو حدیث را البیهقی فی الدعوات الکبیر وعن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم عاد رجلا من المسلمین
قد خفت روایت است از انس که آنحضرت عیادت کرد مردی را از مسلمانان که بتحقیق ضعیف شده بود چنانکه آواز وی شنیده نمیشد خفت پستی و آرامیدن آواز خفت المیت میگویند
وقتی که خاموش کرده و منقطع شود کلام او فصار مثل الفرخ پس گشته بود مانند چوزهٔ مرغ فقال له رسول الله پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هل کنت
تدعو الله بشیء او تسأله ایاه آیا بودهٔ تو که دعا میکردی و میخواندی خدا را بچیزی از دعا یا سوال میکردی و میخواستی از خدا چیزی را و کلمهٔ او احتمال شک و تنویع هر دو دارد قال نعم کنت
اقول گفت آری بودم من که دعا و سؤال میکردم و میگفتم این را که اللهم ما کنت معاقبی به فی الآخرة فعجله لی فی الدنیا خداوندا عذابی که هستی تو سزا دهنده من با آن عذاب
در آخرت پس شتاب کن آن عذاب را برای من در دنیا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم سبحان الله لا تطیقه عجب است طاقت نمی آری تو عذاب
خدا را ولا تستطیعه و نمی توانی بر داشت آنرا افلا قلت آیا پس چرا نگفتی این دعا را که اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قال فدعا الله
به گفت انس پس دعا کرد آن مرد خدا را باین قول فشفاه الله به پس تن درستی داد او را خدا ببرکت این دعا رواه مسلم وعن حذیفة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا ینبغی للمؤمن ان یذل نفسه نمی باید و نمی سزد مسلمان را که خوار و زبون گرداند نفس خود را قالوا وکیف یذل نفسه گفتند صحابه و چگونه خوار میکرداند نفس
خود را مسلمان قال یتعرض من البلاء لما لا یطیق گفت آنحضرت خوار کردن مومن نفس را باین طریق است که پیش می آید مر چیزی را از بلا که طاقت ندارد رواه الترمذی وابن ماجة و
البیهقی فی شعب الایمان وقال الترمذی هذا حدیث حسن غریب وعن عمر رضی الله عنه قال علمنی رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قل گفت عمر بن
الخطاب تعلیم کرد مرا آنحضرت گفت بگو اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی خداوندا بگردان نهان مرا بهتر از آشکارای من و ظاهر را نیکوتر از باطن من واجعل علانیتی صالحة
و بگردان آشکارای مرا نیک این را از برای آن فرمود که شاید سریرت بهتر از علانیه بد باشد پس فرمود و علانیه صالح باشد و سریرت بهتر از آن اللهم انی اسئلك من صالح ما تؤتی الناس
من الاهل والمال والولد خداوندا سوال میکنم ترا از نیک آنچه تو میدهی مردم را از اهل و مال و ولد غیر الضال ولا المضل که این اهل و ولد و مال گمراه و گمراه کننده نباشد رواه الترمذی
تمام شد کتاب الدعوات بتوفیق واهب العطیات و تالی است او را کتاب المناسك جمع منسك بفتح سین و کسر آن بمعنی مصدر و زمان و مکان و مشتق از نسك بضم النون و بضمتین بمعنی
عبادت و نسیکه ذبیحه را گویند و غالب آمده استعمال وی در امور حج و حج بفتح حا و کسر آن هر دو لغت است و هر دو وجه خوانده اند در قول وی سبحانه و تعالی ولله علی الناس حج البیت و حج سنت که

فرضیت حج بعد از هجرت است و آنکه از حج گذاردن آن حضرت پیش از هجرت مرویست بنابر عادت قریش است که در جاهلیت حج میکردند، و جمهور برانند که در سال ششم از هجرتست و طائفه میگویند که در سال
نهم است و همدرین سال حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم تجهیز اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن بسبب اشتغال بامر غزوات و تشیید احکام شریعت و تعلیم و فود میسر نشد پس ابا بکر را
امیر حاج ساخته بمکه فرستاد تا حج با مردم بگذارد، و از عقب ابی بکر صدیق علی مرتضی رض را فرستاد و چون علی آنجا رسید ابو بکر گفت امیر او مامور علی گفت بل مامور و علی مرتضی را برای مصلحت دیگر
فرستاده بودند که خواندن سورهٔ توبه و نقض عهد منافقین بود زیرا که عهد و نقض آن باهل بیت مرد مفوض میباشد الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه قال خطبنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا ایها الناس قد فرض علیکم الحج ای مردمان بتحقیق فرض کردانیده شده است بر شما حج فحجوا پس بکنید حج را فقال رجل اکل عام پس گفت
مردی که نام وی اقرع بن حابس بود آیا هر سال حج کنیم یا رسول الله گویا این مرد قیاس کرد بفرائض دیگر که مکرر اند فسکت حتی قالها ثلثا پس خاموش ماند آن حضرت تا آنکه گفت آن مرد این کلمه را سه بار فقال
پس گفت آن حضرت لو قلت نعم لوجبت اگر میگفتم من آری هر آئینه واجب میشد حج هر سال ولما استطعتم و هر آئینه نمی توانستید کرد و ظاهر این حدیث دران است که احکام مفوض اند بآن حضرت
چنانکه مذهب بعضی است و لهذا در بعضی روایات آمده است که با آن مرد فرمودند که ترا و بار جواب میدهند که قول عام است بوحی باشد یا از پیش خود فافهم ثم قال ذرونی ما ترکتکم پس گفت آنحضرت
بگذارید مرا و مپرسید از من که چند است و چون است که مادامیکه ترک دهم شما را و بیان نکنیم که چند است و چون است یعنی هرچه من گویم بکنید اگر مطلق حکم کنم بی قید بعدد وی عمل باطلاق آن کنید و اگر
بیان کنم که چندین بار کنید همچنان چند بار کنید زیرا که مرا برای بیان شرائع و رسانیدن احکام فرستاده اند هرچه هست من خود بیان خواهم کرد و حاجت بسوال شما ندارد فانما هلک من کان من
قبلکم بکثرة سؤالهم پس هلاک نشدند آنکسانی که پیش از شما بودند مگر بسبب بسیار پرسیدن ایشان واختلافهم علی انبیائهم و بسبب اختلاف کردن ایشان بر پیغمبران ایشان چنانکه از قوم
بنی اسرائیل منقول است فاذا امرتکم بشئ فأتوا منه ما استطعتم پس چون امر کنم من شما را بچیزی پس بیارید از ان و بکنید آنچه می توانید و در طاقت شما است و این تاکید و مبالغه است
در اتیان مامور به و بذل طاقت مجهود دران و یا اشارت است بتیسیر و رفع حرج چنانکه در نماز و ارکان و شرائط وی و جز آن چون عاجز باشد از اتیان بعضی بجای آرد آنرا که تواند و این در امر است
اما در نهی باید که احتیاط کرده شود در ترک آن و بذل مجهود نماید چندانکه تواند چنانکه اشارت کرد بدان بقول خود واذا نهیتکم عن شئ فدعوه چون نهی کنم و باز دارم شما را از چیزی پس بگذارید
آنرا باهتمام و کمال رواه مسلم وعنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای العمل افضل کدام کار افزونتر است در ثواب قال
ایمان بالله ورسوله گفت آن حضرت فاضلترین عمل ایمان آوردن بخدا و رسول خدا است قیل ثم ماذا گفته شد پس بعد از ایمان کدام عمل فاضلتر است قال الجهاد فی سبیل الله
گفت بعد از ایمان فاضلتر کارزار کردن است در راه خدا اگر فرض باشد قیل ثم ماذا گفته شد پس کدام قال حج مبرور حج مبرور و حج مقبول متفق علیه بدانکه حج مبرور کدام است گفته اند آنکه در وی
ارتکاب مناهی نکند و سمعه و ریا نباشد و این صحیح است و اصح آنست که مراد بدان حج است که بدرگاه حق مقبول افتد و اگرچه سبب قبول همانست که گفته اند ولیکن فضل خدا واسع است گاهی
قبول میکند از بنده و میگذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج مبرور آنست که بهتر از آنکه رفته است بر گردد و بیابد راغب در آخرت و زاهد در دنیا و بمعاصی عود نکند تنبیه احادیث مختلفه
در بیان افضل اعمال آمده و وجه توفیق اختلاف جهات و حیثیات و مقامات و احوال سائلین و مخاطبین است چنانکه در اول کتاب الصلوة بدان اشارت کردیم فتذکر وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من حج لله فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه کسیکه حج کند برای خدا نه برای ریا و اغراض دیگر پس رفث نکند و فسق نورزد باز گردد پاک از گناهان همچو پاک بودن
او از گناهان در روزی که زائیده است او را مادر او و مراد برفث بفتح را و فا جماع و فحش و سخن کردن با زنان در جماع است و در نهایه گفته رفث منهی عنه آنست که خطاب کرده شود بآن زن را و اگر بی
شنیدن زن گوید رفث نبود و مراد بفسوق خروج از حدود شرعست بارتکاب حرام و در قرآن مجید نهی از جدال نیز کرده و مراد بدان جنگ و جدل با رفیقان و خادمان و دشنام کردن یکدیگر است و
در حدیث ذکر آن نکرد گویا آن را داخل فسوق داشت متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما عمره تا عمره دیگر کفارتست
مر گناهان را که واقع شد در میان دو عمره چنانکه در وضو و نماز و رمضان وارد شده است و علما آنجا مخصوص بصغائر داشته اند و ظاهر آنست که اینجا نیز همین مراد خواهد بود و کفارت از کبائر مخصوص
بحج است فتدبر والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة و حج مبرور نیست مر او را جزا مگر بهشت متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان العمرة فی رمضان تعدل حجة بدرستیکه عمره بجا آوردن در رمضان برابر حج گذاردن است در ثواب و در بعضی روایات آمده حجی که همراه آن حضرت صلی الله علیه وسلم
گذارده اند و این مبالغه است بطریق الحاق ناقص بکامل چنانکه در امثال این واقع شده است متفق علیه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لقی رکبانا بالروحاء و هم از ابن عباس است
که آن حضرت پیش آمد سواری چند را روحا بفتح را و سکون واو و حای مهمله بمد نام جائی است بر سه مرحله از مدینه مطهره فقال من القوم پس گفت آن حضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون
گفتند مسلمانانیم فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی قال رسول الله گفت پیغمبر خدا ام فرفعت الیه امرأة صبیا پس برداشت بسوی آن حضرت و پیش آورد زنی کودکی را فقالت الهذا
حج پس گفت آن زن آیا مر این کودک را اگر حج کند ثوابی و اجریست با وجود آنکه بالغ نیست و حج بر وی فرض نه قال نعم ولک اجر گفت آن حضرت آری مر او را ثوابی هست و مر ترا هم که او را بر میداری
و میبری و غمخواری میکنی اجری و ثوابی هست و صبی اگر در حالت صبا حج کند واجب است بر وی حج چون بالغ گردد و همچنین بنده چون آزاد کرده و اما فقیر اگر حج کرد از واجب واقع شود و بعد از غنا اعاده واجب
نبود رواه مسلم وعنه قال ان امرأة من خثعم قالت و هم از ابن عباس است گفت که زنی از قبیله خثعم بفتح معجمه و سکون مثلثه و فتح مهمله گفت یا رسول الله ان فریضة الله علی عباده
فی الحج بدرستیکه فرض خدا بر بندگان او در حج گذاردن است ادرکت ابی شیخا کبیرا دریافته است و رسیده و پدر مرا در حالیکه وی کبیر است و ضعیف است بحدی که لا یثبت علی الراحلة
نمیتواند بر جای ماندن بر شتر افاحج عنه آیا پس حج کنم من از جانب وی قال نعم گفت آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نزد عجز اگر فرض و کبر و عجز تا وقت مرگ دوام کند آن

ونفقه کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نفل است جایز است با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که از والدین جایز است بی امر وی بی وصیت و تفصیل این در کتب فقه است
و ذلك فی حجة الوداع و این گفتن زن خثعمیه حال پدر خود را و جواب دادن آن حضرت او را در حجة الوداع بود و اینجا قصهٔ دیگر است که فضل ابن عباس ردیف آن حضرت بود و در غایت
حسن و جمال و جوانی بود پس این زن بمشاهدهٔ جمال او واله و نگران او شد و این زن نیز صاحب حسن بود و اکثر زنان خثعمیه صاحب حسن میباشند سر و چشم در یکدیگر دوختند آن حضرت صلی الله
علیه وسلم چون این حال مشاهده کرد دست بر چشمان فضل بن عباس نهاد و گردن او را برتافت عباس گفت یا رسول الله چرا بر می تابی گردن پسر عم خود را فرمود دیدم شیطان مسلط است
بر بنی آدم و در آینده است در رگ و پوست ایشان کما قال متفق علیه و عنه قال اتی رجل النبی صلی الله علیه وسلم فقال ان اختی نذرت ان تحج و انها ماتت و هم
از ابن عباس است که گفت آمد مردی نزد آن حضرت و گفت بدرستیکه خواهر من نذر کرده که حج کند و وی مرده است فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لو کان علیها دین
اکنت قاضیه اگر میبود بر خواهر تو وامی آیا هی بودی تو که میگذاردی وام وی را قال نعم گفت آری میگذاردم قال فاقض دین الله گفت آن حضرت پس بگذار وام خدا را فهو احق بالقضاء
زیرا که وام خدا سزاوارتر است بگزاردن و در این صورت نیز جایز نیست مگر بوصیت و انفاق و این مذهب ما است و نزد شافعی هر که مرد و در گردن وی حق خدا است حج یا غیر حج واجب است قضای
آن از راس مال وی مقدم بر وصایا و میراث متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یخلون رجل بامرأة باید که خلوت نسازد مردی با زنی یعنی زن
بیگانه خواه جوان باشد یا پیر و خلوت تنهائی ساختن ولا تسافرن امرأة الا ومعها محرم و باید که سفر نکند زنی مگر آنکه باشد با وی محرمی و محرم کسی است که نکاح با وی جایز نباشد ابدا خواه
جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فقهیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بر وی وثوق و اعتماد و صلاح است جایز است و بعضی گفته اند زنان باشند متعدد و ثقات و با یک زن روا نیست
و بعضی گفته اند که در هجرت از دار حرب صحبت شرط نیست زیرا که اقامت وی در آن حرام است فقال رجل یا رسول الله اکتتبت بضم همزه و سکون کاف و ضم تای اولی و کسر تای
ثانیه و سکون با نوشته شده ام و ثابت کرده شده است نام من در دیوان فی غزوة کذا و کذا در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا جماعه که بجنگ کافران در غزوات روند نوشته اند
که همراه ایشان بغزا بروم و خرجت امرأتی حاجة و بیرون آمده است زن من قصد کنندهٔ خانهٔ کعبه را چکار کنم بجهاد روم و زن را تنها گذارم که بحج رود یا همراه زن روم قال اذهب
فاحجج مع امرأتك گفت آن حضرت برو پس حج کن با زن خود زیرا که غازیان بسیارند و با زن تو جز تو کسی نیست که برود متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت
استاذنت النبی صلی الله علیه وسلم فی الجهاد گفت عائشه طلب دستوری کردم آن حضرت را در جهاد یعنی اذن طلبیدم که اگر بفرماید بجهاد روم فقال جهادکن الحج
گفت آن حضرت جهاد شما ای طایفهٔ زنان حج است یعنی بس است مر زنان را که بحج بیرون می آیند و حاجت نیست که بجهاد برآیند متفق علیه و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسافر امرأة مسیرة یوم و لیلة الا ومعها ذو محرم سفر نکند زنی در سیر یک روز و شب مگر آنکه باشد با وی محرم و لفظ و زاید آمده است
و در بعضی روایات مسیرة سه روز واقع شده و گفته اند بر هر تقدیر مراد تحدید نیست بلکه مطلق سفر است طویل یا قصیر و نزد محدثین در سفر و احکام وی حدی معین از شارع ثابت
نشده است و تحقیق این در باب صلوة سفر گذشت متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم لاهل المدینة
ذا الحلیفة میقات گردانیده است آن حضرت برای اهل مدینه ذو الحلیفه را که نام جای است قریب بمدینه پنج شش میل و وقت هنگام و میقات هنگام کار و جای آن و غالب
آمده این اسم بر جای احرام بستن که از آنجا بی احرام نگذرند و مردم آفاق را مواضع معین ساخته اند که از آنجا احرام به بندند پس اهل مدینه را ذو الحلیفه میقات ساخته اند و لاهل
الشام الجحفة و مر اهل شام را جحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و فا نیز نام موضع است میان مدینه و مکه و لاهل نجد قرن المنازل و برای اهل نجد موضعی که نام وی قرن المنازل است
و نجد در اصل بمعنی زمین بلند است ضد غور که بمعنی زمین پست است و الآن نام بلاد عرب است که از تهامه تا زمین عراق است و قرن بفتح قاف و سکون را که او را قرن المنازل هم
گویند نام موضعی است نزدیک طائف و اما قرن که اویس رضی الله عنه را بوی نسبت کنند بفتح را است از بلاد یمن کذا فی القاموس و لاهل الیمن یلملم و برای اهل یمن یلملم بفتح تحتانیه
و فتح لام و سکون میم هر دو مکرر نام موضعی است فهن لهن و لمن اتی علیهن من غیر اهلهن پس این مواضع مذکوره میقات اند برای اهل آن مواضع که مذکور شدند و مر کسانی را
که بیایند و برسند برین مواضع و مکه رندازان چنانکه اهل مدینه بر سر راه شام برسند از جحفه احرام بندند و اهل هندوستان بر راه یمن برسند از سمت یلملم احرام بندند مثلا لمن کان یرید
الحج و العمرة این مواقیت است مر کسانی را که اراده می کنند حج و عمره را و ازین حدیث معلوم میشود که هر که از میقات بگذرد بی ارادهٔ حج و عمره لازم نیست او را احرام برای دخول مکه و صحیح
از مذهب شافعی همین است و نزد ما روا نیست در آمدن مکه بی احرام اگرچه ارادهٔ حج و عمره ندارد از جهت قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم لا یجاوز احد المیقات الا محرما و این حدیث
مطلق است مقید باراده حج و عمره نه بلکه وجوب احرام برای تعظیم این بقعه است پس برابر است حاج و معتمر و غیر ایشان و اما هر که داخل میقات است او را جایز است دخول مکه بی احرام برای
حاجت خود زیرا که در آمدن او مکه را بسیار میشود و در ایجاب احرام هر بار حرج است پس حکم او حکم اهل مکه است کذا فی الهدایة فمن کان دونهن فمهله بضم میم و فتح ها و تشدید لام من
اهله پس کسیکه باشد ورای این مواضع داخل آن پس اهلال و احرام وی از جای او است که در آنجا ساکن است و اهلال در اصل بمعنی آواز بلند کردن و اینجا احرام مراد است که در وی تلبیه
آواز بلند میکنند و کذاك و کذاك و هم چنین و هم چنین یعنی هر که آن طرف تر مواضع احرام وی از همانجا است که ساکن است در آن حتی اهل مکة یهلون منها تا آنکه ساکنان
مکه احرام می بندند از مکه و این مخصوص است بحج و از برای عمره اهل مکه از زمین حل احرام می بندند و الآن متعارف موضعی است که نام او تنعیم است و این موضع قریب ترین مواضع حل است
بمکه و عائشه صدیقه رضی الله عنها از همین جا برای عمره احرام بست بامر آن حضرت صلی الله علیه وسلم و در اینجا موضعی است که او را مسجد عائشه میگویند یعنی موضعی که آنجا عائشه نماز گذارد

واحرام بست چنانچه در باب حجة الوداع بیاید متفق علیه وعن جابر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال مهل اهل المدینة من ذی الحلیفة والطریق الاخر الجحفة
ومهل اهل العراق من ذات عرق ومهل اهل نجد قرن ومهل اهل الیمن یلملم رواه مسلم ترجمهٔ این حدیث از شرح حدیث سابق مفهوم شد و مراد بقول وی والطریق الاخر الجحفة
آنست که گفته شد که اهل مدینه چون بر سر راه شام بیایند جحفه میقات ایشان میگردد و دور واست که از اینجا احرام بندند و ذات عرق که میقات اهل عراق گفته در آن حدیث مذکور نیست عراق
بلادی معروفست طول آن از عبادان تا موصل و عرض آن از قادسیه تا حلوان و تسمیه او بعراق بجهة آنست که این بلاد بر عراق دجله و فرات است و عراق ساحل بحر را گویند و ذات عرق
نام موضعی است از شرقی مکه بر دو مرحله موازی قرن و عرق بکسر عین کوهچهٔ خرد را گویند وعن انس رضی الله عنه قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع عمر گفت انس عمره
برآورد آن حضرت چهار عمره کلهن فی ذی القعدة همه این چهار عمره در ماه ذی القعده بود الا التی کانت مع حجته مگر آن عمره که بود همراه حج آن حضرت که آن را در ذی الحجه در ایام
حج برآورد عمرة برفع و نصب من الحدیبیة فی ذی القعدة اول عمره از آن چهار عمره که آن حضرت کرده از حدیبیه است بضم حا و فتح دال مهملتین و کسر موحده و تخفیف تحتانیه و
تشدید نیز آمده و تخفیف اشهر و اکثر است نام قریه است بر نه میل از مکه که اکثر آن در حرم است باقی حل و بعضی گویند نام چاهی است و بعضی گویند نام درختی است که آن بقعه را بوی
نام کردند و بیعة الرضوان که تحت شجره بود و قرآن مجید در شان آن می گوید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة آنجا بود برآمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدینه
روز دوشنبه غرهٔ ذی القعده در سال ششم از هجرت بقصد عمره در یک هزار و چهارصد یا بیشتر نفر و جمع شدند قریش و باز داشتند او را از درآمدن مکه پس صلح کرده بازگشت و عهد کردند
که سال آینده بیاید و عمره بگذارد پس بحقیقت اینجا عمره نبود ولیکن آن را از عمره شمرده اند و حکم احصار از اینجا شروع شد و این را فتح نیز گفته اند که مبدا فتوحات بود و بعد از وی فتح خیبر بود
و جز آن و تمامه قصه حدیبیه در کتب سیر مذکور است و در کتاب الجهاد جمله از آن مذکور شد وعمرة من العام المقبل فی ذی القعدة دوم عمره بود از سال آینده نیز در ذی القعده
که در وقت صلح قرار یافته بود و آن حضرت بمکه درآمد و عمره بگذارد و سه روز در آنجا بود و روز چهارم برآمد و این عمره را عمرهٔ قضا گویند و اطلاق این اسم بر وی در احادیث واقع شده
و این موید مذهب حنفیه است میگویند که محرم باحصار از حرام برآید و واجب است قضای مافات و نزد شافعی بر وی قضا نیست و لفظ قضا که در احادیث واقع شده است بمعنی صلح
است و قضا بمعنی صلح می آید و عمرهٔ قضا نزد ایشان بآن معنی است که مقاضات و مصالحهٔ قریش در سال آینده کردند وعمرة من الجعرانة حیث قسم غنائم حنین فی
ذی القعدة سوم عمره آنست که از جعرانه بمکه رفت برآورد و آنجا که قسمت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم غنیمتهای فتح حنین را جعرانه بکسر جیم و عین مهمله و تشدید را موضعی ست بر یک مرحله
از مکه که در سنهٔ ثامنه بعد از فتح مکه غزوهٔ حنین بضم حا و فتح نون کرده و غنائم بسیار آنجا حاصل شده و در جعرانه پانزده شانزده روز اقامت فرمود و آن غنائم را آنجا قسمت نمود گویند که آن حضرت شب
بعد از گزاردن نماز عشا سوار شده بمکه آمد و عمره گذارد و همدران شب بازگشت و نماز صبح بجعرانه گذارد وعمرة مع حجته و عمرهٔ چهارم که با حج وی بعد از فرضیت حج کرده و لا بد این
در ذی الحجه بود و این چهار عمره است که پیغمبر خدا صلی الله وسلم کرده و اما حج اسلام جز یکی نبود و در ایام جاهلیت قریش حج میکردند و آن حضرت نیز میکردند و تعیین عدد آن در
ضبط علما نه درآمده است والله اعلم متفق علیه وعن البراء بن عازب رض قال اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذی القعدة قبل ان یحج مرتین
گفت براء عمره کرد آن حضرت در ذی القعده پیش از حج گزاردن دو بار گویا براء بن عازب عمرهٔ حدیبیه را نشمرد زیرا که بحقیقت در وی عمره نبود و چنانکه معلوم شد پس عمرهٔ آن حضرت سه باشد
دو پیش از حج یکی عمرهٔ قضا و یکی از جعرانه و یکی بعد از حج که همراه حجة الوداع کرد رواه البخاری بیان کیفیت حج و عمره خواهد آمد مجملش آنست که حج وقوف بعرفه و طواف بیت و سعی میان صفا
و مروه است و عمره طواف و سعی است و احرام در هر دو شرط است و حج فرض میباشد و نفل و عمره نفل است مگر آنکه کسی نذر کند

الفصل الثانی

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت آن حضرت بعد از نزول فرضیت حج یا ایها الناس ان الله کتب علیکم الحج ای مردمان بدرستیکه خدای تعالی
نوشت یعنی فرض کردانید بر شما حج فقام الاقرع بن حابس پس ایستاد اقرع بن حابس که در فتح مکه در وفد بنی تمیم اسلام آورده و از مؤلفة القلوب بود و در اسلام و جاهلیت شریف
بود و شانی داشت فقال افی کل عام پس گفت آیا در هر سال فرض است حج یا رسول الله قال لو قلتها نعم لوجبت گفت آن حضرت اگر بگویم من آن کلمه را یعنی برای وجوب
آری هر سال فرض است هرآینه واجب میگردد در هر سال ولو وجبت لم تعملوا بها ولم تستطیعوا و اگر واجب گردد هر سال عمل نمیکنید بدان و نمی توانید کرد بجهت غایت
مشقتی که در واست ببذل اموال و هجران اهل و اولاد و مفارقت اوطان خصوصا اهل بلاد بعیده فالحج مرة پس حج در عمر یکبار فرض است فمن زاد فتطوع پس کسیکه زیاده
بر یکبار کند نفل است رواه احمد والنسائی والدارمی وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ملک زادا و راحلة تبلغه
الی بیت الله کسیکه مالک شد توشه را و شتری سواری را که برساند او را تا خانهٔ خدا ولم یحج و حج نگذارد فلا علیه ان یموت یهودیا او نصرانیا پس نیست تفاوت بر وی
که بمیرد کافر بر دین یهود یا بر دین نصاری و درین نهایت تغلیظ و تشدید است بر تارک حج و یهود و نصاری گفتند زیرا که صاحب کتاب و ملت اند اگرچه کافرند نه از مشرکان از
مجوسی و غیرهم که از ایمان و ملت مهجور و محروم اند وذلک ان الله تبارک و تعالی یقول و آن وعید بجهت آنست که خدای تعالی می گوید ولله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا و حق است مر خدا را بر مردم قصد خانهٔ کعبه هر که میتواند راه رفت بسوی وی و در آخر آیت میگوید ومن کفر فان الله غنی عن العالمین و کسیکه کفر ورزد و کفران نعمت
خدا کند پس خدا بی نیاز است از عالمیان بکنند یا نکنند او را از آن سودی و زیانی نیست سود و زیان ایشان راست و تغلیظ در اینجا موافق آنچه در حدیث واقع شده و گویا مراد تمام
این است رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وفی اسناده مقال وهلال بن عبد الله مجهول والحارث یضعف فی الحدیث و این هر دو راوی

ایحدیث یکی مجهول است و دیگری ضعیف وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صرورة فی الاسلام صرورة بصاد مهمله بروزن
ضرورت بمعنی ترک نکاح وحج وفی الصراح آنکه حج نکرده باشد وکه زن نکرده باشد صارورة وصارة نیز گویند واصل کلمه از صر است بمعنی حبس ومنع یعنی باید مسلمان را که ترک تزوج وحج نکند رواه
ابوداود وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اراد الحج فلیعجل کسیکه خواهد حج را و قادر باشد برادای او بوجود استطاعت پس باید که شتابی کند و فرصت غنیمت
داند و تاخیر نکند ع کآفتهاست در تاخیر طالب را زیان دارد رواه ابوداود والدارمی وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تابعوا
بین الحج والعمرة متابعت کنید میان حج وعمره یعنی بکنید هر یکی را بعد از دیگری فانهما ینفیان الفقر والذنوب پس بدرستیکه حج وعمره دور میکنند فقر را وگناهان را کما ینفی الکیر
خبث الحدید والذهب والفضة چنانکه دور میکند دمه آهنگری ریم وچرک آهن وسیم وزر وکیر بکسر کاف وتحتانیه مشک که درمیدمد در وی آهنگر وکور بضم آن خانه که آهنگر از
گل میسازد کذا فی القاموس وبعضی کیر را نیز باین معنی گفته اند وخبث بفتحتین چرک که بیرون می اندازد آنرا آتش از جواهر معدنیه وبضم خاء وسکون با نیز روایت کرده بمعنی شئ خبیث و اول
اشهر واظهر است ونماکه سبب دفع حج وعمره فقر وگناهان را آن باشد که در آن صرف اموال کرده میشود وپس جزای آن اضعافا مضاعفه می یابند وتعب ومشقت بسیار میکشند وموجب
غفران ومغفرت میگردد ولیس للحجة المبرورة ثواب الا الجنة ونیست مرحج مبرور را ثواب مگر بهشت رواه الترمذی والنسائی ورواه احمد وابن ماجة عن عمر الی
قوله خبث الحدید وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال آمد مردی بسوی پیغمبر پس گفت یا رسول الله ما یوجب الحج
چه چیز واجب میکند حج را بعد از بلوغ بمرتبه تکلیف قال الزاد والراحلة گفت آنحضرت واجب میکند حج را ملک توشه بقدری که در رفتن وآمدن او را وعیال او را کافی باشد و
راحله که بران سوار رود وآید واز امام مالک آمده است که اگر قوت پای داشته باشد راحله شرط نیست رواه الترمذی وابن ماجه وعنه قال سأل رجل رسول الله
وهم از ابن عمر است که گفت پرسید مردی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت ما الحاج چیست حج کننده وچیست صفت او قال الشعث بفتح شین وکسر عین ژولیده
موی گرد آلوده سر والتفل بفتح فوقانیه وکسر فای بوی ناک از عرق و چرکین وچون این دو صفت ابلغ بود در سمت محرم در ریاضت ومشقت وی تخصیص کرده شده اند بذکر فقام
آخر فقال پس ایستاد مردی دیگر پس گفت یا رسول الله ای الحج افضل کدام از اعمال حج فاضلتر وافزونتر است در حصول ثواب قال گفت آنحضرت العج بفتح عین مهمله وتشدید
جیم آواز برداشتن بتلبیه والثج بفتح ثای مثلثه وجیم مشدده روان کردن خون قربانی فقام آخر فقال پس ایستاد مردی دیگر پس گفت یا رسول الله ما السبیل چیست سبیل که در آیت
قرآنی مذکور است من استطاع الیه سبیلا قال زاد وراحلة گفت توشه وسواری رواه فی شرح السنة وروی ابن ماجة فی سننه الا انه لم یذکر الفصل الاخیر
لیکن آنست که ابن ماجه ذکر نکرده است فصل اخیر را که در وی بیان سبیل است وعن ابی رزین بفتح را وکسر زای العقیلی بضم عین وفتح قاف نام او لقیط صحابی مشهور است عداد وی در اهل
طائف است انه اتی النبی روایت است از وی که وی آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت یا رسول الله ان ابی شیخ کبیر لا یستطیع الحج والعمرة بدرستیکه
پدر من پیر کبیر السن است که توانائی ندارد حج را ونه عمره را بسبب عدم اسباب سفر زاد وراحله ولا الظعن ونه طاقت سوار شدن دارد وظعن بفتح ظای معجمه وسکون عین مهمله وفتح وی سیر
وسفر وفی الصراح ظعن بسکون وحرکت رفتن وکوچ کردن قال حج عن ابیك واعتمر گفت آنحضرت حج کن از جانب پدر خود وعمره کن اگر حج فرض است چنانچه ظاهر آنست یا
ونفقه وی خواهد بود واگر نفل است ثواب آن بوی می بخشد وآن درست است باختلافی که در عبادت بدنی است ونزد بعضی از والدین درست است مطلقا واین حدیث حجت آن
حجت است مرا اورا والله اعلم رواه الترمذی وابوداود والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم سمع رجلا یقول گفت آنحضرت شنید مردی را که تلبیه میکند ومیگوید لبیك عن شبرمة بضم شین معجمه وسکون موحده وضم را نام مردی که این
مرد تلبیه از جانب او میگفت ومیخواست که حج بگزارد از وی قال گفت آنحضرت من شبرمة کیست شبرمة قال اخ لی گفت برادر است مرا او قریب لی یا گفت خویش است مرا
شک راویست قال احججت عن نفسك گفت آنحضرت آیا حج کرده تو از ذات خود قال لا گفت نه نکرده ام قال حج عن نفسك ثم حج عن شبرمة گفت حج کن از خود
بعد از آن حج کن از شبرمه این حدیث دلالت دارد که نیابت از غیر جائز نیست مگر بعد از ادای فرض حج از خود وباین رفته اند جماعت از ائمه شافعی واحمد از ایشان است وجماعت دیگر میگویند
جائز است ومذهب ما ومذهب مالک این است رواه الشافعی وابوداود وابن ماجة وعنه قال وقت رسول الله توقیت کرده یعنی میقات گردانیده است پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم لاهل المشرق العقیق مر اهل مشرق را عقیق بفتح عین وکسر قاف موضعی است قریب ذات عرق که میقات اهل عراق است لیکن پیش از عقیق
است پس امام شافعی میگوید که باید از عقیق احرام بست احتیاطا وجمعا بین الحدیثین وعقیق نام وادی مدینه مطهره است بر سه میل از وی وظاهر آن است که آن مراد نیست مگر آنکه از جانبی
باین موضع رسیده باشد والله اعلم وطیبی گفته است که اصح آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نکرده مر اهل مشرق را میقاتی ملکه امیر المؤمنین عمر بسته وقتی که فتح
کرد عراق را رواه الترمذی وابوداود وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقت لاهل العراق ذات عرق اهل مشرق
واهل عراق یکی اند وذات عرق وعقیق نیز یکی اند باعتبار قرب یکی از دیگری چنانکه گفته شد رواه ابوداود والنسائی وعن ام سلمة رض قالت سمعت رسول الله
گفت ام سلمة شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول من اهل بحجة او عمرة من المسجد الاقصی الی المسجد الحرام کسیکه احرام بندد بحج یا عمره از مسجد اقصی
که نام بیت المقدس است در شام بسوی مسجد حرام که نام کعبه است در مکه غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر آمرزیده شود مر او را چیزی که پیش رفته است از گناهان او وچیزی که

پس می آید یعنی ہمہ گناہان او از اول و آخر او وجبت له الجنة بشک راو نیست و چون از مسجد اقصی بمکه بیاید بمدینهٔ مطهره در راه نیز باید رسید پس مشرف میشود بافضل مقامات در اول و
اوسط و آخر لابد آنرا این ثواب عظیم روزی کرد و نعمهم رواه ابو داؤد و ابن ماجة الفصل الثالث عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان اهل الیمن یحجون
گفت ابن عباس بود ند اہل یمن می بر آمدند بحج فلا یتزودون پس توشه بر نمیداشتند و یقولون نحن المتوکلون و می گفتند ما متوکلانیم فاذا قدموا مکة سالوا الناس پس وقتی که
قدوم می آوردند و میرسیدند بمکه سوال میکردند از مردم و گدائی میکردند فانزل الله تعالی پس فرو فرستاد خدای تعالی این آیت را وتزودوا فان خیر الزاد التقوی یعنی توشه بردارید
و تقوی کنید و پرہیز نمائید از سوال زیرا که تقوی بهترین توشه است برای سفر آخرت و گویا که ایشان توکل را توشه خیال کرده بودند پس فرمود تقوی بهترین توشه آنانست که اورا
توشه گیرند و آن در حقیقت توکل ہم بود و فالحق آن نکردند فافهم رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قلت روایت است از عائشه گفت گفتم یا رسول الله
علی النساء جهاد آیا بر زنان جهاد ہست قال نعم علیهن جهاد لا قتال فیه گفت آن حضرت آری بر زنان جهادی ہست که نیست قتال در وی آن جهاد که نیست قتال در وی
کدام است الحج والعمرة یعنی حج و عمره از زنان بمنزله جهاد است از مردان رواه ابن ماجة وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من لم
یمنعه من الحج حاجة ظاهرة کسیکه باز ندارد او را از حج حاجتی ظاهر که عدم زاد و راحله است او سلطان جائر یا قهرمان ستمگر سلطان در اصل بمعنی سلطنت و قهرمان است
والان استعمال مرپا مد در ذات صاحب سلطنت او مرض حابس یا بیماری باز دارنده یعنی بیماری که نتواند با آن سفر کرد فمات ولم یحج پس بمرد آنکس و حج نکرد که این موانع نداشت
فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا پس گو بمیرد آنکس اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی شرح این حدیث علی رضی الله عنه در فصل ثانی گذشت و مؤلف از ترمذی در بعضی
راویان آن حدیث طعن کرد اما درین حدیث دارمی طعنی مذکور نیست والله اعلم رواه الدارمی وعن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه
قال روایت است از ابی هریره از آن حضرت که گفت الحاج والعمار حج کنندگان و عمره برآرندگان یعنی آنها که بحج و عمره برآمده اند یا آنها که حج و عمره کرده اند و هر دو را شامل است
و حج در اصل بمعنی قصد است وفد الله قدوم آرندگانند و رسانندگانند بدرگاه وی و فادت بالکسر برسولی برآمدن وافد برسولی برآینده و فد بفتح الواو و سکون فاء و وفود
بضم واو و فاجماعت آن ان دعوه اجابهم اگر دعا میکنند خدا را اجابت میکند ایشان را و قبول میکند دعای ایشان را وان استغفروه غفر لهم و اگر طلب آمرزش گناهان میکنند از خدا
می آمرزد ایشان را رواه ابن ماجة وعنه قال سمعت رسول الله و ہم از ابی هریره است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول وفد الله ثلثة وافدان خدا
سه کسانند الغازی والحاج والمعتمر رواه النسائی والبیهقی فی شعب الایمان وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا
لقیت الحاج فسلم علیه وصافحه چون ببینی حاج را پس سلام بکن بر وی و دست و برانگیزه صافحه دست یکدیگر را گرفتن و حاج اسم مفرد است و بر جماعت نیز اطلاق میکنند و
مره ان یستغفر لك و بفرما او را که طلب آمرزش کند ترا قبل ان یدخل بیته پیش از آنکه در آید خانهٔ خود را فانه مغفور له زیرا که وی آمرزیده شده است مراو را استغفار او مغفور
و دعای او مستجاب است و قید قبل ان یدخل بیته برای آنست که وی هنوز در راه خداست و باهل و عیال مشغول نشده [illegible] این وقت خاص و حالتی مخصوص است که دعای
وی اقرب باجابت است و حقیقت مراد آنست که ثواب حاج و بودن او از وفد الله ثابت است از زمان خروج تا دخول در خانه و منقطع نیست برجوع از حج رواه احمد وعن
ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من خرج حاجا او معتمرا او غازیا کسی که بیرون آید بحج یا بعمره یا بغزا ثم مات فی طریقه
پس بمرد در راه کتب الله له اجر الغازی والحاج والمعتمر می نویسد خدای تعالی مر او را اجر غزا کننده و حج گذارنده و عمره برآرنده و در حکم او است هر که بتعلیم علم و احکام دین
برآمده رواه البیهقی فی شعب الایمان باب الاحرام والتلبیة احرام و تحریم حرام گردانیدن چیزی را و در حج و عمره چند چیز حرام میگردد که بیان آن خواهد آمد و تحریمهٔ نماز نیز ازین باب است
یا احرام بمعنی در حرام در آمدنست و چون احرام سبب استباحت دخول حرم است نام کرده شد بدان و تلبیه لبیک گفتن چنانکه بیاید الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت
کنت اطیب رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحرامه قبل ان یحرم گفت عائشه بودم من که خوشبو میکردم آن حضرت را و می مالیدم طیب را برای احرام وی پیش از آنکه احرام بندد
ولحله قبل ان یطوف بالبیت و برای حل وی یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کند بخانهٔ کعبه معلوم خواهد شد که روز عید که از مزدلفه بمنا می آیند بعد از رمی جمرهٔ عقبه
از احرام بر می آیند و ہمه چیز حلال میشود الا زنان پس بمکه می آیند و طواف میکنند بعد از آن بمنا رجوع میکنند و زنان نیز حلال میشوند بطیب فیه مسك تطیب میکردم بطیبی که
در وی مشک میبود و مستحب است که در احرام مشک و گلاب استعمال کنند کانی انظر الی وبیص الطیب فی مفارق رسول الله عائشه میگوید گویا من می بینم درخشیدن طیب
در تارک سر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بیص بصاد مهمله درخشیدن برق و جز آن و مفرق بکسر را تارک سر و مفارق بلفظ جمع نیز میگویند گویا هر موضع از تارک را مفرق نام نهادند
وهو محرم و حال آنکه آن حضرت محرم می بود یعنی اثر طیب بعد از احرام در سر مبارک باقی می ماند متفق علیه و درین حدیث دلیل است بر آنکه بقای اثر طیب بعد از احرام مفسد احرام نیست مفسد
استعمال طیب است بعد از احرام و آنکه از طیبی که در وقت احرام استعمال کرده باقی ماند زیان ندارد و مشهور در مذهب احمد نیست مستند باین حدیث و نزدیک مالک و شافعی و بروایتی از احمد
مکروه است تطیب بچیزی که باقی ماند اثر آن بعد از احرام و طیبی اباحت قول شافعی و کراهت قول مالک و ایجاب فدیه قول ابی حنیفه ساخته و آنچه ما ذکر کردیم مذکور است در حلیه و شرح آن و
شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است ذکر کرده که از عبدالله بن عمر پرسیدند از مردی که شب احرام بست و تطیب کرد و برخاست صباح که بوی طیب می آید از وی گفت اگر من طلا کنم
بقطران دوست تر دارم که آنرا کنم و این خبر بعایشه رسید پس انکار کرد بر ابن عمر و روایت کرد این حدیث را و عبدالله بن الزبیر را دیدند که احرام بسته بود و در سر و ریش وی طیب بود والله اعلم وعن ابن

عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یهل ملبدا بکسر بای مشدده گفت ابن عمر شنیدم آن حضرت را که اهلال میکرد درحالتی که ملبد است اهلال بلند کردن آواز در تلبیه و
تلبید گردانیدن المحرم در سر خود چیزی از جنس صمغ و خطمی تا بهم بچسپد موی و ژولیده و غبار آلوده نگردد و از هوام محفوظ ماند یقول میگفت آن حضرت لبیک اللهم لبیک لاشریک لک لبیک
می ایستم برای خدمت و طاعت تو ای بار خدایا نیست شریک مر ترا در استحقاق خدمت و طاعت ان الحمد بکسر همزه و بفتح نیز روایتی است والنعمة لک بدرستیکه ستایش و نیکویی
و منت مر تراست والملک بضم میم بمعنی پادشاهی لاشریک لک لایزید علی هؤلاء الکلمات زیاده نمیکرد آن حضرت در تلبیه برین کلمات و در بعضی روایات زیاده هم آمده
و ابن عمر میگوید آنچه من شنیدم همین کلمات است زیاده بران نفی و همین مقدار کافی است فافهم متفق علیه وعنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادخل رجله
فی الغرز و هم از ابن عمر است گفت بود آن حضرت چون می درآورد پای مبارک خود را در رکاب غرز بفتح معجمه و سکون راء و زای در آخر رکاب که از چرم باشد و چون از چوب و یا از آهن باشد
آنرا رکاب خوانند واستوت به ناقته قائمة و برمیداشت آن حضرت را بر پشت خود ناقه وی ایستاده اهل من عند مسجد ذی الحلیفة بانگ می آورد آن حضرت تلبیه
از مسجدی که در ذی الحلیفه است که میقات اهل مدینه است و مسجد را بعد از زمان آن حضرت بنا کرده اند و در زمان ایشان مسجد نبود و راوی سخن موافق این زمان کرده و آن حضرت نماز ظهر گذارده
از مدینه روان شد و نماز عصر در ذی الحلیفه گذارد و شب آنجا گذارد و ند صباح احرام بست و چون بر پشت ناقه برآمد و با ایستاد تلبیه گفت متفق علیه ازین حدیث معلوم میشود که آن حضرت
بعد از برآمدن بر پشت شتر و ایستادن شتر گفته و باین اخذ کرد شافعی و نزد ما تلبیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز همین است و در هدایه میگوید که تلبیه کند عقیب صلوة که مروی از آن حضرت سنت
واگر بعد از استوا بر پشت راحله کند نیز درست است ولیکن بعد از نماز افضل است و مشهور در مذهب امام احمد بعد از نماز است و مختار تر در بعضی از اصحاب وی بعد از استوا است و در شرح کتاب خرقی گفته که سعید بن
جبیر گفت گفتم با ابن عباس عجب از صحابه رسول صلی الله علیه وسلم که اختلاف کرده اند در اهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم که بعد از نماز بود یا بعد از استوا بر پشت ناقه پس گفت ابن عباس بدرستیکه من دانا
ترم بحقیقت حال اهلال کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از فراغ رکعتین احرام پس شنیدند آنرا قومی و یاد گرفتند پس از آن سوار شد آن حضرت و اهلال کرد پس شنیدند آنرا قومی گفتند
اهلال آن حضرت هم درین حال بود و بعد از آن روان شد و نیز بیدا که موضعی ملبند است برآمد و اهلال کرد و شنیدند قومی و گمان بردند که الان ابتدای اهلال کرد و دائم البته ابتدای اهلال وی
صلی الله علیه وسلم در مصلای او بود و از اینجا حاصل شد توفیق میان روایات و از ازدحام و اجتماع صحابه در حج بسیار بود تا گفته اند که از شمار بیرون بود و از صد هزار کس بیشتر بود از هر طرف آنجا که
چشم کار میکرد آدمی بود وعن ابی سعید الخدری رض قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم نصرخ بالحج صراخا بیرون آمدیم با آن حضرت در حالتیکه فریاد
می آوردیم بحج فریاد برآوردنی یعنی نیت حج کرده بودیم تنها و این موضع اختلاف است در شرح احادیث آید همین کرده صراخ بضم صاد و خای معجمه در آخر آواز و فریاد رواه مسلم وعن
انس قال کنت ردیف ابی طلحة گفت انس بودم من در پس ابی طلحه انصاری که وی بود سوار شونده و انهم لیصرخون بهما جمیعا الحج والعمرة بدرستیکه ایشان یعنی صحابه
هر آئینه آواز می برآوردند بحج و عمره رواه البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام حجة الوداع بیرون آمدیم
با آن حضرت برای حجة الوداع که آن حضرت بحج برآمده بود و وجه تسمیه بحجة الوداع معلوم خواهد شد فمنا من اهل بعمرة پس بعضی از ما کسانی بودند که بانگ می برآوردند بعمره تنها و منا
من اهل بحج وعمرة و بعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میگفتند بحج و عمره هر دو ومنا من اهل بالحج و بعضی از ما کسانی بودند که تلبیه میکردند بحج تنها واهل رسول الله و اهلال کرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالحج بحج تنها فاما من اهل بعمرة فحل اما کسیکه اهلال کرد بعمره پس حلال شد یعنی بیرون برآمد از احرام بعد از ادای عمره پیش از ایام حج واما من
اهل بالحج او جمع الحج والعمرة فلم یحل واما کسیکه اهلال کرد بحج تنها یا جمع کرد بحج و عمره پس حلال نشد و نه برآمد از احرام و در بعضی نسخ فلم یحلوا بضمیر جمع حتی کان یوم النحر تا آنکه
شد روز نحر یعنی روز عید که وقت تمام شدن حج و برآمدن از احرام است اگرچه طواف باقی است متفق علیه وعن ابن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی
حجة الوداع بالعمرة الی الحج تمتع کرد آن حضرت در حجة الوداع بعمره بسوی حج تفسیرش آنست که گفت بدا فاهل بالعمرة آغاز کرد بعمره ثم اهل بالحج پس اهلال کرد بحج متفق
علیه تنبیه ناسکان مناسک حج بر سه قسم اند یکی مفرد بضم میم و سکون فاء و کسر راء یعنی افراد کننده که احرام وی برای حج تنها بست یا برای عمره تنها دوم قارن یعنی قران کننده که احرام برای
حج و عمره هر دو بست سوم متمتع و صورت تمتع آنست که اول عمره میکند اگر سوق هدی کرده است هم بر احرام میماند اگر نکرده است از احرام می برآید بعد از آن در مکه می نشیند و چون ایام
حج می آید احرام حج می بندد و حج میکند چنانچه در بیان این احکام بیاید و فضیلت تمتع آنست که این هر دو نسک در یک سال بدست آمده و احادیث و اخبار مختلف آمده که صحابه مفرد بحج
بودند یا قارن یا متمتع و همچنین در فعل آن حضرت اکثر احادیث صحیحه دران آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم قارن بود و هفده صحابه آنرا روایت کرده اند و در افراد حج نیز احادیث
بسیار آمده و در تمتع نیز احادیث مروی شده و در توفیق و تطبیق این احادیث و روایات علما تکلم کرده اند و قران را ترجیح داده اند و در شرح سفر السعادت شمه ازان ذکر کرده شده است آنجا باید نگریست
بعضی از ملاحده بر اهل اسلام در اینجا راه طعن گشاده شد و گفته اند چه شد شما را ای معاشر مسلمانان که ضبط نتوانستید کرد حال پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم که قارن بود یا مفرد با وجود
این همه کثرت و اجتماع که شما را در ان مواطن بود و ندانستند این گروه نادانان که همین کثرت و اجتماع و ازدحام مانع تشخیص و تعیین شد و با وجود آنکه نزد تحقیق و تطبیق مشخص است که حال چه بود
شما یند که بی تشخیص نیز باب طعن میکشا شنیع خوی بد را بهانه بسیار است الفصل الثانی عن زید بن ثابت رضی الله عنهما انه رای النبی صلی الله علیه وسلم تجرد لاهلاله
واغتسل روایتی است از زید بن ثابت که از فقهای صحابه و کبار ایشان و کاتب وحی و جامع قرآن و قائم بفرائض بود که وی دید آن حضرت را که برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد اهلال یعنی آواز
بلند کردن است بتلبیه مراد اینجا احرام است که سبب اهلال است و در نسخه مصابیح لاحرامه واقع شده و غسل کردن برای احرام افضل و اکمل است و اگر وضو کنند نیز کفایتی است رواه الترمذی

والدارمی وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم لبد راسه بالعسل و روایت است از ابن عمر که آن حضرت چسپانید موی سر مبارک خود را بعسل بکسر غین معجمه یعنی چیزی که بشویند مثل خطمی و
گل و جز آن و تلبید برای آن بود تا منتشر نگردد و موی ژولیده نشود چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی غسل را عسل خوانده بمعنی شهد و این تصحیف و خطا است رواه ابو داؤد وعن خلاد
بفتح خای معجمه و تشدید لام ابن السائب از ثقات تابعین است عن ابیه روایت میکند از پدر خود که سائب است قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانی جبرئیل
آمد مرا جبرئیل فامرنی ان آمر اصحابی ان یرفعوا اصواتهم بالاهلال پس امر کرد مرا جبرئیل که امر کنم یاران خود را که بلند کنند آوازهای خود را باهلال او التلبیة یا بلفظ تلبیه
گفت یکی ای اهلال و مراد یکی است اگرچه اخفا در ذکر افضل است اما اینجا افضل رفع صوت است رواه مالک والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجه
والدارمی وعن سهل بن سعد روایت است از سهل بن سعد ساعدی که از کبار صحابه است و آخر صحابیست که مرد بمدینه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ما من مسلم یلبی الا لبی من عن یمینه وشماله نیست هیچ مسلمانی که تلبیه کند مگر آنکه تلبیه کند کسیکه از جانب دست راست و دست چپ او است من حجر او شجر
و مدر از سنگ یا درخت یا کلوخ و در روایتی عن یمینه وشماله حتی تنقطع الارض من ههنا وههنا تا آنکه منقطع و منتها میگردد زمین از اینجا و از اینجا عبارت است از
منتهای ارض از جانب یمین و شمال رواه الترمذی وابن ماجه وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یرکع بذی
الحلیفة رکعتین بود آن حضرت که میگزارد برای احرام بذی الحلیفه دو رکعت ثم اذا استوت به الناقة قائمة عند مسجد ذی الحلیفة پس وقتی که بر میداشت او را
ناقه ایستاده نزد مسجد ذی الحلیفه که در جای نزول آن حضرت بنا کرده اند اهل بهؤلاء الکلمات ویقول بلند میکرد آواز را باین کلمات و میگفت لبیک اللهم لبیک لبیک
وسعدیک معنی لبیک معلوم شد و معنی سعدیک یاری میدهیم ترا یاری دادنی بعد از یاری دادنی یعنی مکرر و دایم در نصرت و تقویت دین و امتثال امر تو ام والخیر فی
یدیک لبیک و نیکی در دو دست تو و قدرت و تصرف تست والرغباء الیک و میل و رغبت و طلب نیز بسوی تست زیرا که خیر در دست تست و رغبا بفتح را و سکون
معجمه و مد و بضم را و بقصر هر دو روایت است والعمل و عمل نیز منتهی بسوی تست و تو مقصودی از عمل و بسوی تو صعود میکند آن متفق علیه ولفظه لمسلم وعن عمارة بضم
عین و تخفیف میم و تا در آخر ابن خزیمة بضم خای معجمه و بفتح زای بن ثابت از ثقات تابعین است عن ابیه روایت میکند از پدر خود که خزیمه بن ثابت است که او را ذو الشهادتین
گویند عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم انه کان اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه والجنة روایت میکند که آن حضرت بود چون می پرداخت از تلبیه خود
سوال میکرد از خدای تعالی رضای او را که این حج و عمره مرضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر فرمود الحج المبرور ثوابه الجنة واستعفاه
برحمته من النار و طلب عفو میکرد برحمت وی تعالی از آتش دوزخ و سنت آنست که هر بار که تلبیه کند این دعا بکند رواه الشافعی الفصل الثالث عن جابر ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اراد الحج اذن فی الناس روایت است از جابر که آن حضرت هنگامیکه خواست که بحج بر آید ندا در داد در مردم و خبر کرد که بر آیند
فاجتمعوا پس فراهم آمدند مردم فلما اتی البیداء احرم پس هنگامیکه رسید آن حضرت به بیدا که نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید احرام بست و تلبیه کرد احرام خود را در
مسجد ذی الحلیفه بسته بود و تلبیه اینجا کرد و در روایتی تلبیه هم در مسجد کرد و در روایتی بعد از بر آمدن بر پشت ناقه چنانکه گذشت و وجه تطبیق میان روایات نیز معلوم شد رواه البخاری
وعن ابن عباس رض قال کان المشرکون یقولون بودند مشرکان در وقتی که تلبیه میکردند میگفتند لبیک لاشریک لک فیقول رسول الله صلی الله علیه وسلم
ویلکم وای بر شما قد قد بس بس بفتح قاف و سکون دال و به تنوین آن هر دو روایت است الا شریکا هو لک تملکه وما ملک مگر شریکی که او مر تراست مالک هستی تو او را
و چیزی را که مالک است آن شریک آن چیز را یقولون هذا وهم یطوفون بالبیت میگفتند مشرکان این را و حال آنکه ایشان طواف میکردند خانه کعبه را مشرکان نیز حج و عمره و
طواف و استلام حجر میکردند و این خانه را همیشه تعظیم می کردند ولیکن بجهت شرک تلبیه باین عبارت میکردند که لبیک لاشریک لک الا شریکا هو لک نفی شریک از حق تعالی میکردند
و تبار استثنا میکردند که آنها شریک خدا اند ولیکن مملوک اویند و اگر مالک هم باشند آن چیز را آن نیز مملوک خدا است و چون تا آنجا میرسیدند لبیک لاشریک لک آنحضرت صلی الله
علیه وسلم میفرمود بس بس همین مقدار بگوئید که نفی است شریک مر خدا را و زیاده بران نگوئید که الا شریکا الخ و بحقیقت شرکت با مملوکیت منافات دارد مملوک شریک مالک نمی باشد
رواه مسلم باب قصة حجة الوداع وداع بفتح واو پدرود و تودیع بدرود کردن و حجی را که آن حضرت صلی الله علیه وسلم کرد حجة الوداع گویند زیرا که مردم را تعلیم شرایع
نموده وداع کرد و خبر داد برحلت خود و ایشان را گواه گرفت برادای رسالت و تبلیغ احکام و این در سنه عاشره بود که آخر سنوات عمر شریف وی بود صلی الله علیه وسلم و حدیث جابر
اجمع و اتم احادیث است درین باب و وی مرویست از حضرت امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر از جابر و امام محمد باقر شاگرد جابر بود و سماع حدیث از وی دارد گویند که آن
حضرت بشارت داده بود جابر را که یکی از اولاد من از تو اخذ علم خواهد کرد و امام محمد باقر از عظمای تابعین و کبار علما بوده رضی الله عنه وعن آبائه الکرام الفصل الاول
عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مکث بالمدینة تسع سنین لم یحج روایت است از جابر که آن حضرت
درنگ کرد بمدینه نه سال که حج نگذارد ثم اذن فی الناس فی العاشرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حاج پس ندا در داد یا ندا داده شد در سال دهم که آن حضرت
حج گزارنده است یعنی اراده دارد که بحج بیرون آید فقدم المدینة بشر کثیر پس آمدند بمدینه مردم بسیار و در بعضی روایات آمده که مردم بیشتر از حصر و احصا بودند و تعیین نکرده اند
عدد ایشان را و در غزوه تبوک که آخر غزوات آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم صد هزار کس بودند و حجة الوداع بعد از وی بود و لابد زیاده بران شده باشند و در روایتی یکصد و چهارده

هزار بودند و در روایتی صد و بیست و چهار هزار والله اعلم فخرجنا معه پس بیرون آمدیم ما یعنی صحابه با آن حضرت حتی اذا اتینا ذا الحلیفة تا آنکه چون آمدیم ذو الحلیفه را و رسیدیم
باین موضع فولدت اسماء بنت عمیس محمد بن ابی بکر رضی الله عنهما پس بزائید اسما بنت عمیس بضم عین مهمله و فتح میم زوجه ابی بکر صدیق بود محمد بن ابی بکر را و این اسما بنت عمیس رضی
بود جمیله عاقله که همه کس او را میخواستند نخست در تحت ابوبکر صدیق بود و بعد از آن علی مرتضی خواست بعد از وی جعفر بن ابی طالب رضی الله عنهم اجمعین و در وقتی که حضرت بحج بر آمد نزد ابی بکر بود و
محمد بن ابی بکر را زائیده فارسلت الی رسول الله پس کس فرستاد اسما نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف اصنع که چه کار کنم حکم چیست احرام ببندم یا نه و چگونه ببندم قال گفت
آن حضرت اغتسلی غسل کن واستثفری بثوب و بربند جای خون را بجامه واحرمی واحرام بند و صورت استثفار بثای مثلثه و بفا آن است که ازار را بر کمر خود بربندند و خرقه پهن بر فتنه بر
جای خون بنهند و هر دو طرف آنرا از پیش و پس بآن کمر بند محکم کنند تشبیه داده آنرا بثفر بفتح ثا و فا بمعنی پاره دم و این حدیث دلالت دارد بر صحت احرام نفسا و این مجمع علیه است فصلی رسول
الله پس گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی نماز احرام دو رکعت فی المسجد در مسجد ذی الحلیفه ثم رکب القصواء پستر سوار شد ناقه خود را که نام وی قصوا است بفتح قاف
و سکون صاد مهمله و تسمیه او بقصوا بجهة آنست که سابق بود در سیر و در اقصای سیر و غایت جری بود و بعضی گفته اند که تسمیه او بقصوی بجهت آن بود که جانب گوش وی بریده بود و قصوی آن
ناقه را گویند که طرف گوش وی بریده باشد و شاة قصوی و ناقه قصوی و جمل اقصی گویند و گفته اند که قصوی و عضبا بفتح عین مهمله و سکون ضاد معجمه و بموحده و جدعا بجیم و دال مهمله نام یک
ناقه است که آن حضرت را بود صلی الله علیه وسلم و گفته اند که اگر کمتر از ربع بریده باشد جدعاست و اگر بربع رسیده قصواء و اگر زیاده بر ربع عضباست و اگر از بیخ بریده باشد صلما است بصاد مهمله
و بهمه این الفاظ روایات واقع شده است و گفته اند که طرف گوش ناقه آن حضرت بریده نبود بلکه در اصل خلقت هم چنین واقع شده حتی اذا استوت به ناقته علی البیداء
اهل بالتوحید تا آنکه چون برداشت آن حضرت را ناقه وی بر بیدا آواز بلند کرد بتوحید مراد تلبیه است چنانکه بیان کرد لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان
الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک قال جابر لسنا ننوی الا الحج گفت جابر نبودیم ما که نیت میکردیم مگر حج را لسنا نعرف العمرة نبودیم ما که میشناختیم عمره را یعنی
در اشهر حج حتی اذا اتینا البیت معه استلم الرکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آن حضرت بوسه داد آن حضرت حجر اسود را رکن کرانه خانه و مراد آن کرانه است که در وی حجر اسود
مرکوز است و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین رکن مراد کرده و مراد باستلام بوسه دادن او است یا سودن بدست و افتعال است از سلام بمعنی تحیت و سلام بر وی
همین است که او را بوس کنند و لهذا اهل یمن این رکن را محیا گویند بضم میم و تشدید یا که او را تحیت میکنند یعنی سلام میکنند و بعضی گویند از سلام است بکسر سین بمعنی حجاره و واحد وی سلمه بکسر لام
استلام از واست چنانکه اکتحال از کحل استلمت الحجر بمعنی لمسته و وجوه دیگر نیز هست که در شرح آنرا ذکر کردیم فرمل ثلثا و مشی اربعا پس رمل کرد آن حضرت در طواف در سه گشتن و مشی کرد در چهار
و ذکر طواف نکرد از جهت ظهور و شهرت و در بعضی نسخ نوشته اند فطاف سبعا فرمل الی آخره و رمل بفتحتین جهیدن در مشی که سخت نبود یا جنبانیدن دوشها چنانکه پهلوانان و مبارزان در میان
دو صف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل در تشریع این فعل آنست که چون آن حضرت در عمرة القضا بمکه آمد مشرکان گفتند که ایشانرا تپ یثرب لاغر و سست ساخته
است پس آن حضرت مسلمانانرا فرمود که باین نوع مشی حرکت و اظهار جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علت حکم باقی ماند و در حجة الوداع نیز کردند گرچه گاهی بزوال علت حکم نیز زایل میگردد چون
نصیب مؤلفة القلوب اما اینجا باقی ماند و رمل مسنون است در هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضت نه طواف وداع کذا قیل و در آخر باب خطبه یوم النحر
از ابن عباس بیاید که آن حضرت در طواف افاضت رمل نکرد فتدبر و معانی این الفاظ در شرح احادیث معلوم کرده ان شاء الله تعالی و درین حدیث ذکر اضطباع بضاد معجمه و بای موحده نیست
با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث دیگر ذکر آن بیاید و کیفیت اضطباع ردا از زیر بغل راست بر کتف چپ انداختن و ضبع بمعنی بازو است و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت
بحالاست چنانکه در رمل ثم تقدم الی مقام ابراهیم پستر بعد از طواف پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در وی نشان پایهای ابراهیم است علیه السلام و الآن در پیش خانه
در حجره نهاده اند فقرأ پس خواند آن حضرت این آیت را واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و بگیرید مقام ابراهیم را جای نماز اتخذوا بفتح خا و کسر آن در قرآن هر دو قرأت است و در
حدیث بکسر آمده فصلی رکعتین پس گذارد آن حضرت دو رکعت نماز و این دو رکعت واجب است نزد ما بعد از هر طواف از جهت ورود امر بدان و نزد شافعی سنت است فجعل المقام
بینه وبین البیت پس گردانید مقام ابراهیم را میان خود و میان خانه کعبه یعنی خلف مقام ایستاد و این افضل مواضع است برای گزاردن این دو رکعت و جائز است هر جا که گذارند وفی
روایة انه قرأ فی الرکعتین و در روایتی آمده است که آن حضرت خواند درین دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و تقدیم قل هو الله احد بر قل یا ایها الکافرون
واقع است در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنة و توجیه میکنند آنرا که قل هو الله احد برای اثبات توحید است و قل یا ایها الکافرون برای تبری از شرک پس تقدیم کرده شد بجهت اهتمام بحال
اثبات توحید و در بعضی روایات تقدیم قل یا ایها الکافرون نیز آمده چنانکه ظاهر است و این حدیث دلالت کرد بر آنکه تقدیم سوره متاخر بر سوره متقدم جائز است و این را شواهد بسیار است
در احادیث ثم رجع الی الرکن فاستلمه پستر برگشت آن حضرت بسوی رکن یعنی حجر اسود پس بوسه داد آنرا ثم خرج من الباب الی الصفا پستر بیرون آمد از مسجد بسوی کوه صفا
و هم بر آمدن از در صفا بود و صفا در لغت سنگ سطبر صلب املس الآن نام کوهیست متصل با ابو قبیس فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامیکه نزدیک شد آن حضرت بصفا خواند این آیت را
ان الصفا والمروة من شعائر الله بدرستیکه صفا و مروه از نشانها اند که ساخته است خدای تعالی برای حج و فرمود آن حضرت ابدأ بما بدأ الله به آغاز کنم بچیزی که آغاز کرد خدای تعالی آنرا
فبدأ بالصفا پس آغاز کرد آن حضرت بصفا چنانچه خدای تعالی در آیت کریمه آغاز بآن کرده فرقی علیه پس بر آمد آن حضرت بصفا حتی رأی البیت تا آنکه دید خانه را و در آن زمان
کعبه را از صفا می دیدند و حائلی در میان نبود و الآن بناها هم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بر حجر اسود و از بعضی درهای حرم که محاذی او است می افتد فاستقبل القبلة پس روی

آورد آن حضرت قبله را فوحد الله وکبره پس بیگانگی یاد کرد خدا را و بزرگی او یاد کرد او را و قال وگفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء
قدیر لا اله الا الله وحده انجز وعده روا کرد و راست گردانید وعدهٔ خود را که بفتح مکه و حصول فتوحات عظیم کرده بود بهمه بوجود آورد ونصر عبده و یاری داد بندهٔ خود را که ذات
شریف وی باشد وهزم الاحزاب وحده وشکست داد گروههای کافران و دشمنان دین را تنها ثم دعا بین ذلک پستر دعا کرد میان این اذکار قال مثل هذا ثلث مرات گفت
مانند این سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد و باز ذکر و دعا کرد تا سه کرت همچنین کرد ثم نزل پستر فرود آمد از صفا ومشی الی المروة ورفت بسوی مروه که کوهی دیگر است طرف دیگر از صفا حتی
انصبت قدماه فی بطن الوادی ثم سعی تا آنکه به پستی فرود آمد هر دو پای آن حضرت در مغاک وادی یعنی از بلندی وادی به پستی آمد و دوید و شتاب رفت انصباب در اصل ریخته
شدن آبست وصبب بفتحتین نشیب چون پای از بلندی به پستی زیران می آمد تعبیر با نصباب کردند و بطن شکم و مغاک زمین حتی اذا اصعدتا مشی بفتح همزه وسکون صاد تا
آنکه چون شروع در بالا بر آمدن کردند هر دو قدم آن حضرت یعنی از پستی وادی به بلندی بر آمد مشی کرد و آهسته رفت و سعی بگذاشت واصعاد در اصل دور رفتن در زمین خواه در بلندی
باشد یا در پستی و اینجا ارتفاع مراد است کذا قیل و قاضی عیاض در مشارق گفته صعود و اصعاد بیک معنی است واصل درین باب آنست که هاجر بفتح جیم ام اسمعیل علیه السلام وقتی که اسمعیل
طفل بود در وادی بطلب آب رفت و چون درون وادی می درآمد اسمعیل از نظر وی پوشیده میگشت پس بر صفا و مروه می بر آمد تا بروی نگاه کند پس این سنت از وی ماند و آنحضرت نیز کرد
والآن چون زمین بلند را خاک پر کرده مغاک نگذاشته و بعد از نزول از صفا انحدار و انصباب نمانده تکلف باید کرد در سعی بجهت بجای آوردن سنت حتی اتی المروة تا آنکه آمد آن حضرت
بر مروه که کوهی دیگر است مقابل صفا و مروه در اصل سنگ سفید براق را گویند که از وی آتش جهد ففعل علی المروة ما فعل علی الصفا پس کرد بر مروه آنچه کرد بر صفا مکرر از توحید و تکبیر
و دعا و سعی بین الصفا والمروة واجب هفت بار است از صفا بمروه یکی و از مروه بصفا دیگر ابتدا از صفا است و ختم بر مروه چنانکه فرمود حتی اذا کان اخر طواف علی المروة تا آنکه
چون یافته شد آخر طواف بر مروه فقال پس گفت آن حضرت لو انی استقبلت من امری ما استدبرت اگر میشد که من پیشتر میدانستم از امر خود و حال خود چیزیکه از پس دانستم لم اسق
الهدی نمی راندم هدی را و نمی آوردم با خود و هدی بفتح ها وسکون دال قربانی که بحرم فرستند وجعلتها عمرة و میگردانیدم حج را عمره و بیرون می آمدم از احرام فمن کان منکم لیس
معه هدی فلیحل پس کسیکه هست از شما که نیست با وی هدی پس باید که حلال شود و بر آید از احرام ولیجعلها عمرة و بگرداند آنرا عمره شرح این کلام بسطی می طلبد حاصلش آنست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از وصول مکه معظمه وادای عمره امر کرد اصحاب را که هر که سوق هدی نموده و با خود قربانی که آنرا در ایام نحر ذبح کنند نیاورده عمره کند و از احرام بر آید و فسخ حج بعمره کند
و بعد از آن در ایام حج احرام به بندد و حج بگذارد و هر که سوق هدی نموده است عمره کند بر احرام خود بماند تا حج بگذارد و بعد از آن از احرام بر آید و آن حضرت خود سوق هدی نموده بود و بر
احرام باقی ماند و این معنی بوجوه بر صحابه گران آمد یکی بجهت آنکه از احرام بر آیند و رسول خدا صلی الله علیه وسلم محرم باشد و ترک متابعت او کنند دوم آنکه گفتند در میان ما و عرفه جز
پنج روز نمانده پس مناسب نیست که از احرام بر آئیم و پیش زنان برویم و هنوز از مذاکیر ما منی چکیده باشد و بعرفه در آئیم و حج کنیم سوم آنکه در جاهلیت عمره در اشهر حج از اشنع شنائع بود و پس آن
حضرت صلی الله علیه وسلم در غضب آمد و فرمود چکار کنم حکم الهی چنین است که اگر من پیش ازین می دانستم بر آمدن از احرام بر شما شاق خواهد آمد من نیز سوق هدی نمیکردم و از احرام می بر آمدم
و فسخ حج بعمره می کردم و من نمیدانستم که حکم الهی چنین خواهد شد فقام پس ایستاد سراقة بضم سین مهمله بن مالک بن جعشم بضم جیم وسکون عین وشین معجمه فقال پس گفت سراقه
یا رسول الله العامنا هذا ام لابد ابد آیا برای امسال است این حکم یا برای همیشه است فشبک رسول الله پس درهم آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اصابعه انگشتان
خود را واحدة فی الاخری یک انگشت را در انگشت دیگر برای تمثیل و قال دخلت العمرة فی الحج و گفت در آمد عمره در حج مرتین دو بار گفت این کلام را و گفت لا چنین
نیست که تو گفتی این حکم بامسال مخصوص باشد بل لابد ابد بلکه برای همیشه همیشه مقصود ابطال آن است که در جاهلیت بود از امتناع عمره در اشهر حج وقدم علی رضی الله عنه من
الیمن امیر المومنین علی را که بقضای این فرستاده بود در همین ایام حج قدوم آورد ببدن النبی بدنهای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بدن بضم با وسکون دال جمع بدنه
بفتح با و دال شتر و گاو قربانی که بحرم کنند و نزد شافعی مخصوص بدنه بشتر است یعنی علی رضی الله عنه آمد و بدن بسیار برای آن حضرت آورد فقال ماذا قلت حین فرضت الحج پس
گفت آن حضرت بعلی چه چیز گفتی و نیت کردی تو هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام بستی قال گفت علی رضی الله عنه قلت این گفتم و نیت کردم که اللهم انی اهل بما اهل به رسولک
خداوندا بدرستیکه من احرام بستم بچیزیکه احرام بست بآن پیغمبر تو قال گفت آن حضرت فان معی الهدی پس بدرستیکه با من هدی است و از احرام نمی بر آیم فلا تحل پس حلال
میشو و از احرام بیرون میا قال گفت جابر که راوی این حدیث است فکان جماعة الهدی الذی قدم به علی من الیمن پس بود مجموع شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه از یمن و
الذی اتی به النبی و آن شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مدینه همراه خود مائة صد قال گفت جابر فحل الناس کلهم پس حلال شدند و بر آمدند از احرام مردم همه وقصروا
و موی قصر کردند مردم همه گویا قصر موی با وجود افضلیت حلق چنانچه در حدیث گفته است برای آن بود تا بقیه از موی بماند که در حج حلق کنند یا هنوز در صحبت ایشان تنگی بود از بر آمدن از
احرام پس تقصیر کردند ابقای حکم آن بتمام که حلق است و اقتصار کردند بر قدر کفایت والله اعلم الا النبی مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از احرام نه بر آمد ومن کان معه هدی
و دیگر کسیکه بود با وی هدی فلما کان یوم الترویة پس هرگاه که شد روز ترویه توجهوا الی منی روی آوردند بسوی منی و منا نامی از آن گویند که در وی ریخته میشوند خونها یا بجهت
آنکه چون جبرئیل خواست که مفارقت کند آدم را علیهما السلام گفت تمنی کن چه خواهی گفت بهشت میخواهم واهلوا بالحج واحرام بستند برای حج یوم الترویة نام روز هشتم از ذی الحجه است
زیرا که در وی سیراب میکردند شتران را یا بجهت آنکه ابراهیم علیه السلام در وی میزند و تفکر میکرد در رؤیای خود که ذبح دیده بود کذا فی القاموس و بیتوتت در منی نزد ما واجب نیست بلکه

ورکب النبی صلی الله علیه وسلم فصلی بها الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر و سوار شد آن حضرت بسوی منی و رسید بمنی پس گذارد در منی این پنج نماز و شب در منی توقف
کرد ثم مکث قلیلا اندکی بعد از گذاردن نماز فجر حتی طلعت الشمس تا آنکه برآمد آفتاب وامر بقبة من شعر تضرب له بنمرة وامر کرد بخیمه از موی که زده شود
برای وی صلی الله علیه وسلم در وادی نمره بفتح نون وکسر میم که قریب وادی عرفات است و منتهای زمین حرم است و آنجا کوهی است که بر وی مناره است کا میرالمؤمنین عمر رضی الله عنه
از برای نشان حرم بنا کرده و عرفات از حل است و نمر نام حیوان مشهور است که او را پلنگ گویند این کوه را که نکته های سفید و سیاه دارد بدان تشبیه کردند فسار رسول الله پس رفت
و راند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب عرفات ولا تشک قریش الا انه واقف عند المشعر الحرام وکان نمی بردند قریش مگر آنکه آن حضرت وقوف کننده است نزد
مشعر حرام که نام کوهیست بمزدلفه که آنرا قزح می گویند کما کانت قریش تصنع فی الجاهلیة چنانکه بودند قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان وقوف بمزدلفه میکردند و آنرا موقف
حمس و اهل حرم الله میگفتند و بعرفات نمیرفتند بخلاف سایر عرب که وقوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آن حضرت نیز وقوف بمزدلفه خواهد کرد فاجاز رسول الله پس تجاوز کرد و درگذشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از مزدلفه حتی اتی عرفة تا آنکه آمد عرفه را و عرفه بفتح راء مفرد بمعنی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بمکان است و وجه تسمیه بعرفه بیاید
فوجد القبة قد ضربت له بنمرة پس یافت خیمه را که بتحقیق زده شده است برای وی بنمره فنزل بها پس فرود آمد بنمره حتی اذا زاغت الشمس امر بالقصواء تا آنکه وقتی
گشت آفتاب و وقت زوال شد امر کرد که پالان کرده شود قصواء که ناقه آن حضرت بود فرحلت له پس پالان کرده شد قصواء را برای آن حضرت فاتی بطن الوادی پس آمد آن حضرت درون
وادی نمره و مغاک آنرا فخطب الناس پس خطبه خواند و خطاب کرد مردم را وقال و گفت ان دماءکم واموالکم حرام علیکم بدرستیکه خونهای شما و مالهای شما بناحق حرام است بر شما کحرمة
یومکم هذا همچو حرام بودن این روز شما که عرفه است فی شهرکم هذا درین ماه شما یعنی ذی الحجه فی بلدکم هذا درین شهر شما یعنی مکه و این تاکید و تقریر است حرمت دماء و اموال را و عرب
همه قایل بودند بحرمت این روز و ماه و شهر که نابابیشها در وی حرام است الا کل شیء من امر الجاهلیة تحت قدمی موضوع آگاه باشید که هر چیز و هر رسم از کار جاهلیت زیر سر
دو پای من نهاده شد و پست و پامال است یعنی خوار و باطل و متروک است ودماء الجاهلیة موضوعة و خونهای زمان جاهلیت موضوع و متروک و هدر است یعنی رسم اهل جاهلیت
آن بود که کینه نگاه میداشتند هر کس از هر قبیله که خون کرده هر چند که مدتها بران میگذشت کینه میکشیدند و می کشتند پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آنهمه را باطل کردانید و فرمود وان اول دم
اضع من دماءنا دم ابن ربیعة بن الحارث و بدرستیکه نخست خونیکه می نهم و هدر میکنم از خونهای قبیله ما دم پسر ربیعه بن الحارث بن عبد المطلب است حارث عم رسول الله است
صلی الله علیه وسلم و ربیعه پسر وی صحابی است در خلافت امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه وفات یافت و او را پسری بود نامش آدم یا تمام یا ایاس در جنگی که میان سعد و هذیل بود کشتی بوی رسیده
و کشته شد وکان مسترضعا فی بنی سعد و بود پسر ربیعه شیر داده شده در قبیله بنی سعد فقتله هذیل پس کشتند او را هذیل بضم ها و فتح ذال معجمه بسبب جنگی که میان سعد و هذیل شد
و از اینجا معلوم شد که صحیح دم ابن ربیعه است بزیادت لفظ ابن چنانکه در عبارت مشکوة از روایت مسلم واقع شده است و در نسخ مصابیح که دم ربیعه واقع شده بی ذکر لفظ ابن جمعی از اهل علم
گفته که راویان این حدیث خطا کرده اند که دم ربیعه نقل کرده اند و صواب دم بن ربیعه است پس بعضی لفظ ابن را در نسخ مصابیح الحاق کرده اند و توربشتی می گوید که ما تسلیم نمی کنیم این تخطیه را با وجود
امکان تقریر معنی حدیث بر وجه صواب و حال آنکه این روایت بخاری نیست و جماعه از علما نقل کرده و حفاظ روایت کرده اند که دم ربیعه و وجه صحت آنست که اضافت دم بربیعه بجهت آنست
که وی ولی دم است و دم را چنانکه اضافت بمقتول توان کرد بولی وی نیز توان کرد و ضمیر در کان مسترضعا راجع بمقتول است فافهم باز فرمود آن حضرت وربا الجاهلیة موضوع و ربا
زمان جاهلیت نهاده شده و ساقط کردانیده شده است و اول ربا اضع من ربانا ربا عباس بن عبد المطلب و نخست ربائیکه می نهم از رباهای قبیله ما ربای عباس بن عبد
المطلب است فانه موضوع کله پس بدرستیکه ربای عباس موضوع و باطل است و عباس بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم در جاهلیت ربا میخورد و اموال وی بحکم ربا بر ذمه
مردم بود آنهمه را از ذمه ایشان نهاده و باطل کردانید و باز فرمود فاتقوا الله فی النساء پس تقوی و پرهیز کنید از عذاب خدا در زنان و ادای حقوق ایشان فانکم اخذتموهن بامان الله
پس بدرستیکه شما گرفته اید زنان را بامان خدا و عهد وی که با شما کرده یا عهدی که شما با وی کرده اید در رعایت حقوق ایشان واستحللتم فروجهن بکلمة الله و حلال کرده اید فرجهای
زنان را بکلمه خدا که امر فانکحوا است یا با یجاب و قبول که بدان امر کرده یا بکلمه توحید زیرا که حلال نیست زن مسلمان جز مرد مسلمان را ولکم علیهن ان لا یوطئن فرشکم احدا تکرهونه
و مر شما راحق است بر زنان اینکه پامال نکردانند فراشهای شما را هیچ یکی را که ناخوش میدارید شما او را ایطاء از وطی است بمعنی پی سپر کردن کنایت است از قادر کردانیدن غیر بر در آمدن بر ایشان و
اختلاط کردن و سخن گفتن چنانکه عادت عرب بود فان فعلن ذلک فاضربوهن ضربا غیر مبرح پس اگر بکنند زنان آنرا پس بزنید ایشانرا زدنی غیر مؤثر و مؤلم و برح بحاء مهمله سختی و گزند و مشقت
و از اینجا معلوم میشود که ایطای فرش کنایت از زنا نیست والا عقوبت آن عقوبت زنا میبود ولهن علیکم رزقهن وکسوتهن بالمعروف و مر زنانراست بر شما روزی ایشان
و جامه ایشان بر وجه مشروع و اعتدال و رزق مروزی دادن و کسوت جامه و جامه پوشانیدن کسی را وقد ترکت فیکم ما لن تضلوا بعده ان اعتصمتم به و بتحقیق گذاشته ام در شما
چیزی که هرگز گمراه نمیشوید بعد از وجود وی و گذاشتن وی باختیار و قبول وی و عمل بوی اگر چنگ در زنید و پناه گیرید بآن چیز و کدام است آن چیز کتاب الله کتاب خدا است که قرآن مجید است
وسنت در حکم وی و متمم او است یا آنچه نوشته است خدا و فرض کردانیده است بر شما و فرموده وانتم تسالون عنی و شما پرسیده میشوید در قیامت از من که چه معامله کردم با شما در رسانیدن
احکام دین و ادای امانت و نصیحت فما انتم قائلون پس چه خواهید گفت شما قالوا نشهد انک قد بلغت وادیت و نصحت گفتند صحابه گواهی میدهیم یعنی پیش خدا که تو بتحقیق
رسانیدی رسالت را و ادا کردی امانت را و نصیحت کردی امت را و نصیحت خالص شدن و خیر خواهی نمودن فقال باصبعه السبابة پس اشارت کرد آن حضرت بانگشت شهادت خود

یرفعها الی السماء در حالیکه بر میدارد آن انگشت را بسوی آسمان وینکبها الی الناس ومایل میکردانید ومی خمید آن را بسوی مردم وفی الصراح النکبة کالنقطة یعنی بخجک اللهم اشهد اللهم
اشهد خداوندا گواه باش ثلث مرات سه بار گفت این کلمه را یا سه بار کرد اشارت ونکت و استشهاد را وبعضی گفته اند که ینکبها صواب آنست که ببای موحده باشد بجای تای فوقانیه و در
مشارق گفته که روایت یافته بدو نقطه فوق او ست و بعضی متقنین گفته که صوابش ببای یک نقطه ومعنی تنکیب برگردانیدن ویکسو کردن یعنی رد وقلب وی بجانب مردم اشارت کننده بجانب
ایشان زیرا که آن حضرت سوار بود انتهی ونظر بانصاف معنی نکت بفوقانیه غیر ظاهر است اگرچه بقرینه کلمه الی مجاز از اشارت تواند بود ودر مجمع البحار هر دو روایت آورده وگفته بفوقانیه
بعید المعنی ثم اذن بلال پس بانگ نماز گفت بلال ثم اقام پس ترا قامت گفت وتکبیر آورد فصلی الظهر پس گذارد آن حضرت نماز پیشین را ثم اقام پس ترا قامت گفت بلال فصلی العصر
پس گذارد آن حضرت نماز دیگر را ولم یصل بینهما شیئا ونگذارد میان نماز ظهر وعصر چیزی را از سنن رواتب ونوافل ودرین استعجال وقوف است اینجا میپرسند هیچ جائی است که فرض را
بجهت نفل ترک دهند جواب میگویند در عرفاتست که فرض وقت نماز عصر است بجهت استعجال وقوف که نفل است ترک میدهند ثم رکب حتی اتی الموقف پس سوار شد آن حضرت
تا آنکه آمد جای ایستادن را در عرفات فجعل بطن ناقته القصواء الی الصخرات پس گردانید شکم ناقه خود را که قصوا بود بسوی صخرات جمع صخره سنگ بزرگ ودر روایتی صخیرات بلفظ تصغیر سنگهای
خورد وسیاه نزدیک بجبل رحمت که در آنجا موقف آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم وجعل حبل المشاة بین یدیه واستقبل القبلة وگردانید حبل المشاة را که نام موضعی است پیش
در آنجا پیش ودر دست خود یعنی پیش خود وروی آورد بجانب قبله حبل بفتح حای مهمله وسکون بای موحده ریگ که دراز افتاده باشد وگفته اند توده ریگ مستطیل وجمع وی حبال است وبعضی گفته اند
حبال بجاء در ریگ مانند جبال بجیم در غیر ریگ ومشاة بضم میم جمع ماشی واضافت حبل بمشاة از جهت اجتماع ایشانست در وی وقاضی عیاض گفته که مراد بحبل المشاة صف مشاة ومحل اجتماع
ایشان است تشبیه کرد صف ایشان از الحبل رمل وموقف آن حضرت صلی الله علیه وسلم در عرفات در اینجا بود اگرچه موقف شریف بشخصه متعین نشده است اما باید که در گرد همین موضع کرده
باشد گاهی اینجا وگاهی آنجا ونزدیک به بنای قدیم که آنجا است که عامه مردم آن را مطبخ آدم علیه السلام میگویند شاید که بموقف شریف فائز گردد وباین نعمت مشرف شود فلم یزل واقفا حتی
غربت الشمس پس همیشه بود آن حضرت ایستاده تا آنکه فرو رفت آفتاب وذهبت الصفرة قلیلا ورفت زردی اندکی حتی غاب القرص تا آنکه ناپدید شد قرص آفتاب تاکید
وبیان غروب است تا کسی گمان نبرد که مراد قرب غروبست واردف اسامة وپس خود سوار کرد اسامه بن زید را ودفع وبرگشت وبیرون آمد از عرفات وسرعت کرد در سیر حتی اتی
المزدلفة تا آنکه آمد مزدلفه را که موضعی است در میان عرفات ومنی وبیتوتت در وی نزد ما واجب است وهمچنین نزد امام احمد وبعضی شافعیه ونزد بعضی از ایشان فرض است ووجه تسمیه
این بمزدلفه بجهت آنست که مشتق از زلف بمعنی قربست ومردم در وی قریب بمنی که محل مناسک است می آیند ونیز زلف بمعنی زمین هموار جاروب داده را گویند وزمین این موضع
همچنین واقع شده است ومزدلفه را جمع بفتح جیم وسکون میم نیز گویند ومرویست از ابن عباس که میان آدم وحوا درین موضع اجتماعی واقترانی حاصل شد وتعارف در عرفات شده بود
والله اعلم بالصواب فصلی بها المغرب والعشاء پس گذارد آن حضرت در مزدلفه مغرب وعشاء را باذان واحد واقامتین بیک اذان ودو اقامت چنانکه ظهر وعصر را در عرفات
گزارده بود واین مذهب شافعی وزفر وبعضی دیگر از ائمه است ونزد امام ابوحنیفه بروایتی از امام احمد وبسیاری از علما بیک اذان ویک اقامت زیرا که عشا اینجا در وقت خود است پس احتیاج
باقامت جدا واعلام نباشد بخلاف عصر در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادت اعلام ودر صحیح مسلم نیز از ابن عمر روایت کرده وترمذی نیز این را تحسین وتصحیح نموده ولم یسبح بینهما شیئا و
نگذارد نماز نفل در میان مغرب وعشا چیزی وسبحه بضم سین نماز نفل را گویند ثم اضطجع پس تر پهلو نهاد آن حضرت وبخواب رفت حتی طلع الفجر تا آنکه طلوع کرد صبح ودرین شب
به تهجد برنخاست با وجود آنکه سنت دائمی وی صلی الله علیه وسلم بود فصلی الفجر حین تبین له الصبح پس بگذارد نماز فجر را در هنگامیکه ظاهر شد مراو را فجر وازین کلام مفهوم میکرد
که بر دیگران طلوع صبح ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گزارد نماز صبح را در غیر وقتش ودر روایتی گذارد در تاریکی وصواب آنست که در وقت گذارد ولیکن مردم شک داشتند که
صبح طلوع کرده یا نکرده آن حضرت را صلی الله علیه وسلم بوجهی یا بجهت کمال علم وی ظاهر شد که طلوع کرده است ومراد آنکه در غیر وقت گزارد یعنی در غیر وقت معهود گزارد وسخن درین
باب در مواقیت صلوة گذشته است فلیتذکر باذان واقامة پس گذارد نماز فجر باذان واقامت این را برای دفع توهم گفت که با وجود آنکه استعجال نمود وپیشتر گذارد اما اذان واقامت
که سنت مستمره بوده ترک نداد ثم رکب القصواء حتی اتی المشعر الحرام پس سوار شد ناقه را تا آنکه آمد بر مشعر حرام که نام موضعی است در مزدلفه که آن را قزح میگویند بضم قاف و
فتح زای وحای مهمله در آخر که قریش در جاهلیت وقوف در آن میکردند چنانکه گذشت بدانکه در باب حج مشعر حرام ومشاعر حج وشعائر حج مذکور میگردد ومشاعر جمع مشعر است وشعایر
جمع شعیره مراد امور حج ومناسک وعلامات آنست واصل از شعور بمعنی علم است فاستقبل القبلة پس روی آورد آن حضرت بقبله فدعاه وکبره وهلله ووحده
پس دعا کرد حق سبحانه را وتکبیر وتهلیل وتوحید یاد کرد او را فلم یزل واقفا حتی اسفر جدا پس همیشه بود آن حضرت ایستاده تا آنکه روشن شد صبح خوب وتمام جد کوشیدن
در کار واین وقوف بمزدلفه واجب است نزد ما فدفع قبل ان تطلع الشمس پس براند وبیرون آمد از مزدلفه پیش از آنکه برآید آفتاب واردف الفضل بن عباس ورد
گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن محسر تا آنکه آمد بطن وادی محسر را بضم میم وفتح حا وکسر سین مشدده که میان مزدلفه ومنا
وبرزخ است میان هر دو پاره از آنست وپاره از این ومشتق است از حسور بمعنی مانده شدن وتحسیر مانده کردن واین وادی مانده میکرداند که زند کانرا یا مانده گردانیده است اصحاب فیل را
چنانکه در بیان حکمت آن معلوم کرده فحرک قلیلا پس جنبانید ناقه را اندکی وتیز راند واز بعضی احادیث مفهوم میشود که سخت تر راند وشاید که قلت باعتبار زمان باشد که مقدار مسافت وادی
وسنت است شتاب رفتن ازین وادی واگر پیاده است تیز رود واگر سوار است تیز راند بقصد دریافت شرف اتباع واختلاف کرده اند در سبب وحکمت تیز راندن آن حضرت صلی الله علیه وسلم

ناورادین وادی ومشهور آنست کاین مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد هدم بیت الله زاده الله تعظیما وتکریما آمده بودند پس مستحب داشت شتاب رفتن وگذشتن ازان وتمامت
شده است در صحیح امر کردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را به تیز گذشتن وگریه کردن وعبرت گرفتن ازان وهم چنین بود عادت شریف در مواضع که نازل
شده در وی عذاب خدا و در مواهب لدنیه از اسنوی که از علمای شافعیه است نقل کرده که سبب وی آنست که نصاری می ایستادند در وی چنانکه رافعی گفته یا مشرکان عرب می ایستادند
چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شدیم بمخالفت ایشان وامام شافعی در املا گفته که جائز است که این تیز گذشتن از جهت عدم فراخی موضع باشد وبعضی گفته از جهت آنکه این جای بود شیاطین
ونشاید که بعضی از فرار کنندگان از طاعون را درآنجا تمسکی متوهم گردد که چون تیز گذشتن از مکان نزول عذاب مشروع است این نیز ازین باب است واین از نادانی وعدم فهم وغلط محض است زیرا که امر
حضرت گذرندگان را به تیز گذشتن بجهت خوف حق وشهود قهر وجلال او است تعالی ونیز از شومی آن موضع نه آنکه آنجا عذابی نازل شده تا آنکه اگر می ایستند نازل میگردد عذاب این بآن اصلا
نمی ماند وباوجود آن چون تصریح نهی ومنع ووعید در گریختن از طاعون وارد شده این قیاس در مقابل نص است وفایده ندارد وگریختن در بعضی مواضع دیگر آمده است چنانکه کسی در خانه
نشسته باشد زلزله آمد چنانکه غالب ظن بافتادن خانه است یا خانه را آتش گرفت واگر می ایستد میسوزد از اینجا باید برآمد واگر این را بران قیاس کنند نیز صحیح نیست چه آنجا غالب ظن واینجا
توهم محض است وفرق است میان اسباب ظنیه ووهمیه ومباشرت این منافی توکل نیست ودر وهمیه منافی است واینجا جز منع ونهی واقع نشده وبر ارتکاب آن وعید وبر ترک عوا
واقع شده دیگر چه جای سخن است اعاذنا الله من موجبات سخطه واسباب عذابه ثم سلك الطريق الوسطى پس رفت آن حضرت میانه راه را واین غیر راهی است که از آن رفته بود
آن راه نخست را طریق ضب میگویند بضاد معجمه وتشدید با موحده واین را طریق مازمین که نام دو کوه است بکسر زای وفتح میم ولهذا در وقت رفتن بر وادی محسر نگذشته بود التي تخرج على
الجمرة الكبرى آن راهی که بیرون می آید بر جمره اولی که در جانب مزدلفه قریب مسجد خیف است مقصود تعیین طریق است اما امروز از آن جمره میگذرند وبجمره می آیند که در جانب مکه است
و او را جمره عقبه میگویند وعقبه بفتح عین وقاف راه در کوه واین جمره در ته اوست وبیعة العقبه که انصار کردند نیز مضاف با واست واحکام رمی جمار بتفصیل در باب خود بیاید حتى
اتى الجمرة التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آن حضرت جمره را که زیر درخت است مراد همین جمره عقبه است که مذکور شد فرماها بسبع حصيات پس انداخت در وی
هفت سنگریزه را يكبر مع كل حصاة منها در حالی که تکبیر میگفت با هر سنگریزه از آن سنگریزه ها مثل حصى الخذف مانند سنگریزه های خذف بفتح خا وسکون ذال معجمتین سنگریزه
انداختن بانگشتان مخذفه بکسر میم وسکون خا فلاخن وصورت خذف آنست که سنگریزه را بر خسته وارد وانگشت سبابه میگیرند یا میان دو انگشت وسبابه نهاده می اندازند یا مخذفه میسازند
از چوب وبوی می اندازند ودر حدیث از خذف نهی واقع شده است واین مقصود بیان مقدار سنگریزه ها است در صغر وکبر وبعضی تفسیر کرده اند حصی خذف را بمقدار دانه باقلا وبعضی
گفته اند کلانتر از نخود وخوردتر از بندق وبعضی مثل پشک گوسفند رمى من بطن الوادي انداخت آن حضرت سنگریزه ها را از میانه وادی که جمره در آنجا است ثم انصرف الى المنحر پس باز
برگشت آن حضرت بسوی قربان جای که در منا بود فنحر ثلثا وستين بدنة بيده پس نحر کرد آن حضرت شصت وسه شتر را بدست مبارک خود نحر شتر کشتن وبر سینه زدن نیزه وبیان
نحر وذبح وآنکه در سنت در شتر نحر است ودر غیر وی ذبح در باب اضحیه گذشت ثم اعطى عليا رضي الله عنه فنحر ما غبر پس داد آن حضرت یعنی شتران باقی را کارد را بعلی پس نحر کرد علی
چیزی را که باقی ماند بعد از نحر آنحضرت از شتران وسابقا معلوم شد که همه صد شتر بودند پس باقی سی وهفت باشد واشركه في هديه وشریک گردانید آن حضرت علی را رضی الله عنه در قربانی
خود ثم امر من كل بدنة ببضعة پس امر کرد آن حضرت بگرفتن گوشت پاره از هر شتر ببضعة بفتحات واحد بدن بضم وسکون فجعلت في قدر پس گردانیده شد این گوشت پاره ها در
دیگ فطبخت پس پخته شد آن گوشت پاره ها فاكلا من لحمها پس خوردند هردو یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم وحضرت علی رضی الله عنه از گوشت هدایا یا از گوشت قدر و
قدر مونث می آید وشربا من مرقها ونوشیدند از شوربای آن مرق بفتح میم وراء شوربا بجهت آنکه مستحب است که از قربانی خود چیزی بخورند وباقی گوشتها بخش کردند ودر روایتی آمده که نشان
کردند وفرمودند که هر که خواهد بگیرد وتاراج کند ثم ركب رسول الله بعد از قربانی کردن سوار شد پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فافاض الى البيت پس شتابی راند بسوی خانه
کعبه وطواف کرد واین را طواف افاضه گویند واین رکن دیگر است از حج بعد از وقوف بعرفه وباین تمام میشود حج واین افضل است روز نحر وبعد از وی نیز جایز است فصلى بمكة
الظهر پس گذارد در مکه نماز پیشین را این روایت جابر است وعایشه نیز بهمین جانب است ودر روایت ابن عمر آمده که نماز گذارد پیشین را بمنا بعد از برگشتن از مکه وهر دو روایت صحیح
وسخن درینجا بسیار است ودر شرح مبین شده والله اعلم فاتى على بني عبد المطلب پس آمد آن حضرت بر پسران عبد المطلب که عباس واولاد وی بودند وعبد المطلب نام جد
آن حضرت است ومنصب سقایه زمزم بدست ایشان بود يسقون على زمزم در حالی که آب میدادند مردم را بر زمزم فقال پس گفت آن حضرت انزعوا بني عبد المطلب
بکشید آب از زمزم ای پسران عبد المطلب فلولا ان يغلبكم الناس على سقايتكم پس اگر نمی بود خوف این که غالب آیند بر شما مردم در کشیدن آب از زمزم واجتماع وازدحام ایشان بر آن
از جهت اتباع فعل من وبیرون آید این منصب از دست شما لنزعت معكم هر آینه میکشیدم من آب از زمزم از جهت فضل وشرف این فعل فناولوه دلوا فشرب منه پس دادند
آنحضرت را دلوی از آب زمزم پس نوشید آن حضرت از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده واحکام دیگر بعد از طواف هست که در ایام منی آنرا میکنند هم در محل خود
مذکور گردد ان شاء الله تعالى رواه مسلم وعن عائشة رضي الله عنها قالت خرجنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع گفت عائشه بیرون آمدیم ما
با آن حضرت در حجة الوداع فمنا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحج پس بعضی از ما کسی بود که احرام بست وتلبیه کرد بعمره وبعضی از ما کسی بود که احرام بست بحج وتلبیه کرد بحج فلما
قدمنا مكة پس هنگامیکه قدوم آوردیم بمکه فقال پس گفت رسول الله پیغمبر خدای صلى الله عليه وسلم من اهل بعمرة ولم يهد فليحلل یعنی هر که اهلال کرد بعمره وهدی نفرستاد

پس باید که حلال شود و برآید از احرام یعنی احرام نبندد بحج در ایام حج ومن احرم بعمرة واهدی فلیهل بالحج مع العمرة وکسی که احرام بست بعمره وهدی فرستاد پس باید که اهلال کند بحج با عمره ثم
لا یحل حتی یحل منهما بعد از آن حلال نشود تا آنکه حلال شود از هردو وفی روایة فلا یحل حتی یحل بنحر هدیه ودر روایتی اینچنین آمده که پس حلال نشود تا آنکه حلال شود به نحر کردن هدی
خود مهل بعمره این حکم دارد ومن اهل بحج فلیتم حجه وکسیکه احرام بست بحج پس باید که تمام کند حج خود را قالت گفت عائشه فحضت پس حیض کردم من ولم اطف بالبیت وطواف نکردم
بخانه کعبه برای عمره ولا بین الصفا والمروة ونه طواف کردم میان صفا ومروه مراد بطواف اینجا سعی است وبر سعی نیز اطلاق طواف آمده است فلم ازل حائضا پس همیشه بودم من
حائض حتی کان یوم عرفة تا آنکه شد روز عرفه ولم اهلل الا بعمرة واحرام نه بسته بودم من مگر برای عمره فامرنی النبی صلی الله علیه وسلم ان انقض راسی وامتشط پس امر کرد مرا آن حضرت
که بکشایم سر خود را وشانه کنم یعنی برآیم از احرام ومباح گردانم آنچه حرام شده بود باحرام واهل بالحج واحرام بندم بعد از آن بحج واترک العمرة وترک کنم عمره را ففعلت پس کردم من آنچه فرمود آن حضرت
حتی قضیت حجی تا آنکه تمام کردم حج خود را بعث معی عبد الرحمن بن ابی بکر فرستاد با من برادر مرا که عبد الرحمن بن ابی بکر باشد واین عبد الرحمن برادر عائشه بود از یک مادر وامرنی
ان اعتمر مکان عمرتی وامر کرد مرا که عمره کنم در بدل عمره من که فوت شده بود از من بجهت حیض وبرآمده بودم از احرام آن من التنعیم احرام بندم این عمره را از تنعیم که جای است
بیرون مکه بدو سه میل نزدیکترین زمین حل بحرم ودر آنجا جائیست که آنرا مسجد عائشه می گویند یعنی جای احرام بستن وی از آنجا وعوام الناس این تنعیم را عمره گویند چون از برای عمره احرام
از انجا می بندند قالت گفت عائشه فطاف الذین کانوا اهلوا بالعمرة بالبیت پس طواف کردند آن کسانی که احرام بسته بودند برای عمره بخانه کعبه وبین الصفا والمروة وسعی کردند
میان صفا ومروه ثم حلوا پس تر حلال شدند وبرآمدند از احرام ثم طافوا طوافا بعد ان رجعوا من منی بعد از ان طواف کردند بعد از آن که باز گشتند وآمدند از منا روز نحر طواف زیارت
واما الذین جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا طوافا واحدا واما آن کسانیکه جمع کردند حج وعمره را وقران کردند پس طواف نکردند مگر یک طواف روز نحر برای حج وعمره معا متفق علیه
وعن عبد الله بن عمر قال تمتع رسول الله صلی الله علیه وسلم بالعمرة الی الحج تمتع کرد آن حضرت بعمره بسوی حج فساق معه الهدی من ذی الحلیفة پس راند وبرد
با خود هدی را از ذی الحلیفه که آن جای احرام است وبدا فاهل بالعمرة وآغاز کرد پس اهلال کرد بعمره ثم اهل بالحج پستر اهلال کرد بحج فتمتع الناس مع النبی پس تمتع کردند مردم با پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بالعمرة الی الحج بعمره بسوی حج چنانکه صورت تمتع است فکان من الناس من اهدی ومنهم من لم یهد پس بود از مردم کسیکه هدی برد با خود وبعضی از ایشان کسی بود که هدی
نبرد فلما قدم النبی صلی الله علیه وسلم مکة قال للناس پس هنگامیکه قدوم آورد آن حضرت بمکه گفت مر مردم را من کان منکم اهدی فانه لا یحل من شیء حرم منه کسی که
هست از شما که اهدا کرده پس بدرستیکه وی حلال نشود از هیچ چیزی که حرام شده از وی یعنی از احرام نبرآید وهم بران حال که بوده باشد حتی یقضی حجه تا آنکه بگذارد حج خود را ومن لم یکن منکم اهدی
فلیطف بالبیت وبالصفا والمروة وکسیکه نباشد از شما که اهدی کرده پس باید که طواف کند بخانه کعبه وبصفا ومروه ولیقصر وباید که قصر کند موی خود را دلیل این است والاحلق افضل است
ولیحلل وباید که حلال شود وآنچه از مناسک واعمال عمره است بجا آرد چنانکه در حدیث جابر گذشت سخن در اینجا آنست که از این حدیث معلوم میشود که رسول خدا صلی الله علیه وسلم متمتع بود وصحیح
آنست که آن حضرت قارن بود وتاویل این حدیث آنست که مراد بتمتع معنی لغوی است که انتفاع والتذاذ است وشک نیست که این معنی در قران موجود است از جهت اکتفا از دو نسک
بنسک واحد یا مراد آنست که امر کرد اصحاب را بتمتع واسناد تمتع بحضرت وی بطریق اسناد بسبب است چنانکه میگویند بنا کرد پادشاه شهری را زیرا که چون بنا بامر او است گویا خود بنا کرده اما روایت
آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم منفرد بود پس وجه آنست که نخست احرام حج بست پس از آن نیت عمره کرد وقارن شد هر که لفظ اول را شنید خیال کرد که تنها برای حج احرام بست وافراد کرد واین
تاویلات بجهت تطبیق میان روایات کرده اند وکلام درین مقام بسیار است در شرح سفر السعادت ذکر کرده شده است والله اعلم بالصواب بعد از آن حال متمتع را که هدی نبرد بیان نمود که
چون از احرام برآمد وطواف وسعی نمود وعمره تمام کرد ثم لیهل بالحج پستر باید که چون ایام حج برسد احرام بندد برای حج ولیهد وباید که اهدا کند که هدی کردن واراقت دم نمودن واجب است مر
متمتع را برای شکرگذاری این نعمت که توفیق ادای هردو نسک یافت فمن لم یجد هدیا پس کسی نیابد هدی را فلیصم ثلثة ایام فی الحج پس باید که روزه دارد سه روز در حج هر سه روز که باشد
وافضل آنست که سابع وثامن وتاسع بدارد وبعضی گفته اند که پیش از تاسع دارد وسبعة اذا رجع الی اهله وروزه دارد هفت روز وقتی که برگردد بسوی خانه خود که مجموع ده روز باشد در قرآن مجید
مطلق رجوع واقع شده است زیرا که فرموده وسبعة اذا رجعتم پس بعضی تفسیر کرده اند آنرا رجوع باهل وبعضی بفراغ از اعمال حج وبرآمدن از منا ورجوع بمکه بیضاوی گفته که مذهب ابی حنیفه این است و
طیبی نیز موافق آن گفته اما در هدایه گفته که اذا رجع الی اهله ظاهر این حدیث موید این مذهب است وچون آن حضرت قدوم آورد بمکه وامر کرد اصحاب را بدانچه کرد فطاف حین قدم مکة
پس طواف کرد هنگامیکه رسید بمکه واستلم الرکن اول شیء وبوسه داد حجر اسود را نخست از هر چیز ثم خب ثلثة اطواف پستر دویده کرد ودر مل کرد چنانکه گذشت در سه طواف که آنرا اشواط
میگویند که یکبار گرد کعبه گشتن است ومشی اربعا ومشی کرد بطریق معتاد آهسته چهار مجموع هفت طواف وشوط شد که آنرا طواف گویند فرکع حین قضی طوافه بالبیت عند المقام
رکعتین پستر گذارد هنگامیکه تمام کرد طواف بیت را نزد مقام ابراهیم دو رکعت نماز را ثم سلم پستر سلام داد فانصرف پس برگشت از نماز فاتی الصفا پس آمد کوه صفا را فطاف بالصفا
والمروة سبعة اطواف پس طواف کرد بصفا ومروه هفت طواف مراد بطواف اینجا گشتن است میان این دو کوه هفت بار که آنرا سعی بین الصفا والمروه گویند ثم لم یحل من شیء
حرم منه پستر حلال نشد آن حضرت از هیچ چیزی که حرام شده از وی واز احرام نبرآمد زیرا که قارن بود واگر متمتع هم بود هدی با خود داشت حتی قضی حجه ونحر هدیه یوم النحر تا آنکه
گزارد حج خود را ونحر کرد هدی خود را روز نحر وافاض وریخت بسوی مکه یعنی از منی بمکه آمد فطاف بالبیت پس طواف کرد بخانه کعبه طواف زیارت ثم حل من کل شیء حرم منه پستر حلال
شد از هر چیزی که حرام شده بود از وی حتی نساء وپیش از طواف بعد از نحر حلال شده بود از غیر نساء وانجا حج تمام شد ومطلق از احرام برآمد وفعل مثل ما فعل رسول الله وکرد مانند آنچه کرد

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من ساق الهدی من الناس کسیکه سوق هدی کرد از مردم متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
هذه عمرة استمتعنا بها این عمره است که منفعت گرفتیم ما بدان فمن لم یکن عنده الهدی فلیحل الحل کله پس کسیکه نباشد نزد وی هدی پس باید که حلال شود حلال شدنی بهمه آن
العمرة قد دخلت فی الحج الی یوم القیمة زیرا که عمره بتحقیق درآمد در حج تا روز قیامت شرح این معنی گذشت رواه مسلم وهذا الباب خال عن الفصل الثانی واین باب
تهی است از فصل ثانی **الفصل الثالث** عن عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله فی ناس معی روایت است از عطا گفت شنیدم جابر را در میان مردمی که شریک بودند با من
من در شنیدن قال گفت جابر اهللنا اصحاب محمد احرام بستیم ما که اصحاب محمدیم صلی الله علیه وسلم بالحج خالصا وحده بحج ساده و بی آمیزش عمره تنها قال عطا قال جابر
گفت عطا که گفت جابر فقدم النبی پس قدوم آورد پیغمبر صلی الله علیه وسلم صبح رابعة مضت من ذی الحجة در صبح شب چهارم که گذشته بود از ماه ذی الحجه فامرنا
ان نحل پس امر کرد آن حضرت ما را که حلال شویم قال گفت آن حضرت حلوا واصیبوا النساء از احرام برآئید و برسید زنان را قال عطاء ولم یعزم علیهم و واجب نگردانید بر ایشان
رسیدن بزنان ولکن احلهن لهم ولیکن حلال گردانید زنان را برای ایشان و مباح گردانید وطی ایشان را فقلنا لما لم یکن بیننا وبین عرفة الا خمس پس گفتیم ما که هنگامیکه نباشد
میان ما و میان عرفه مگر پنج شب امرنا ان نفضی الی نسائنا امر کرد ما را که برسیم بسوی زنان خود و مباشرت کنیم ایشان را فنأتی عرفة تقطر مذاکیرنا المنی پس بیائیم عرفه را در حالی
که می چکید مذاکیر ما یعنی مردی ما آب منی قطر چکیدن و چکانیدن و مذاکیر جمع ذکر است بر خلاف قیاس قال گفت عطا یقول جابر بیده در حالیکه اشارت میکند جابر بدست
از برای تمثیل چکانیدن مذاکیر منی را کانی انظر الی قوله بیده یحرکها عطا میگوید گویا که من نگاه میکنم الآن بسوی اشارت جابر بدست خود که می جنبانید دست خود را از برای نمودن صورت
ذکر قال گفت جابر فقام النبی پس ایستاد و خطبه خواند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فینا در میان ما فقال قد علمتم انی اتقاکم لله بتحقیق دانسته اید شما که بدرستی که من پرهیزگارترین شمایم
ولولا هدیی لحللت کما تحلون واگر نمی بود هدی من هر آینه حلال میشدم من چنانچه شما حلال میشوید ولو استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق الهدی واگر پیش میدانستم
از کار خود چیزی را که پس دانستم یعنی اگر میدانستم که برآمدن از احرام اینچنین بر شما شاق خواهد آمد نمی راندم هدی را و من نیز از احرام برمی آمدم فحلوا پس حلال شوید و برآئید از احرام که حکم الهی عز
شانه چنین است فحللنا وسمعنا واطعنا پس حلال شدیم ما و شنیدیم قول آن حضرت را بسمع رضا و اطاعت و فرمان برداری کردیم قال عطاء قال جابر گفت عطا که گفت جابر
فقدم علی رضی الله عنه من سعایته پس قدوم آورد امیرالمؤمنین علی رض از یمن که برای گرفتن صدقات رفته بود سعی و سعایت خراج و باج ساعی باج ستان فقال بم
اهللت پس گفت آن حضرت علی را بچه چیز و بچه نوع احرام بستی تو قال بما اهل به النبی گفت علی رضی الله عنه احرام بستم بچیزی و نوعی که احرام بست بآن پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فقال رسول الله پس گفت مر علی را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاهد وامکث حراما پس اهدا کن یعنی بران هدی با خود و درنگ کن و بایست در حالی که
محرمی چنانچه من کرده ام قال واهدی له علی هدیا گفت جابر پس گرفت هدی برای خود علی رضی الله عنه فقال سراقة بن مالک بن جعشم پس گفت سراقه یا رسول الله
العامنا هذا ام لابد آیا برای امسال ماست این حکم یا برای همیشه است قال لابد گفت آن حضرت برای همیشه است چنانکه در فصل اول گذشت رواه مسلم وعن عائشة
رضی الله عنها انها قالت قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم لاربع مضین من ذی الحجة گفت عائشه قدوم آورد آن حضرت یعنی بمکه چهار شب
گذشته بود از ذی الحجه او خمس یا پنج شب فدخل علی وهو غضبان پس درآمد آن حضرت بر من و حال آنکه وی خشمناک است فقلت من اغضبک پس گفتم من که در
غضب آورد ترا یا رسول الله ادخله الله النار درآرد او را خدای تعالی در آتش دوزخ قال گفت آن حضرت اوما شعرت انی امرت الناس بامر آیا نمیدانی و خبر
نداری که من امر کردم مردم را بامری فاذا هم یترددون پس ناگاه مردم تردد و توقف میکنند در امتثال آن ولو انی استقبلت من امری ما استدبرت ما سقت
الهدی معی واگر میدانستم پیش من از کار خود چیزی را که پس دانستم نمی آوردم و نمی راندم هدی را همراه خود حتی اشتریه تا آنکه میخریدم هدی را اکنون بعد از احرام
ثم احل کما حلوا پس از آن حلال میشدم چنانکه حلال شدند مردم رواه مسلم **باب دخول مکة والطواف** ذکر کرده درین باب کیفیت دخول مکه که از کدام سو درآید و از کدام جانب بدر
رود و چه وقت درآید و ذکر کرده کیفیت طواف را و آنچه لازم است او را از استلام حجر و غیر آن و مک بمعنی هلاک و نقصان کردن است پس این بلد شریف را از جهت مکه میگویند که وی هلاک میکند
فانی میگرداند گناهان او هلاک میکند هر کسی را که ظلم کند و الحاد ورزد در آن و مکه بکه نیز می گویند و بک بمعنی کوفتن است از جهت کوفتن وی اعناق جباران را یا از جهت ازدحام خلایق نزد وی که موجب
دق اعناق است یا از جهت آنکه وی میکوبد مردان را و می شکند قوت و تیزی ایشان را بریاضت و مجاهدت و طواف گشتن گرد چیزی اکنون غالب آمده و اسم شده گشتن گرد کعبه زادها الله
تعظیما وتشریفا **الفصل الاول** عن نافع قال ان ابن عمر کان لا یقدم مکة الا بات بذی طوی گفت نافع که ابن عمر بود که قدوم نمی آورد مکه را مگر آنکه شب میکرد بذی طوی بفتح
طای مهمله و بضم و کسر نیز آمده و فتح اصح وافصح واشهر است به تنوین و بی تنوین نام موضعی قریب مکه داخل حرم در طرف راه عمره حتی یصبح ویغتسل ویصلی تا آنکه صبح میکرد ابن عمر و غسل می
کرد و نماز میگذارد و ظاهر آنست که مراد نماز نفل است برای درآمدن این مقام شریف فیدخل مکة نهارا پس می درآمد مکه را روزانه واذا نفر منها مر بذی طوی وبات بها
حتی یصبح ویذکر ان النبی و ذکر میکرد ابن عمر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم کان یفعل ذلک بود که میکرد آنرا که ابن عمر کرد از بیتوتت بذی طوی و اغتسال و صلوة و درین حدیث استحباب
درآمدن مکه است بروز و راست تا ببیند کعبه را و عاکفان و الآن عادت جاری شده بدرآمدن وقت سحر کسانی را که می آیند از جده و سنت موافق اول است و اگرچه جلوه جمال سحر ذوقی و حالی دیگر
می بخشد ولیکن ظهور سلطان عزت و ابهت و جلالت بیت الله زادها الله تعظیما وتشریفا در وقت چاشت اظهر و ابهر است عرف ذالک بالذوق والحمد لله متفق علیه وعن عائشة

رضی الله عنها قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم لما جاء مکة دخلها من اعلاها گفت عائشه که آن حضرت هنگامیکه می آمد مکه را در می آمد او را از بالای او که همان جانب ذی طوی است
و معلا که مقبره مکه است همان جانب است و معلا بفتح میم و سکون عین مهمله و تخفیف لام است و عامه معلا میگویند بضم میم و تشدید لام وخرج من اسفلها و بیرون می آمد از پایان او که جانب دیگر است
متفق علیه وعن عروة بن الزبیر عروة بن الزبیر که از کبار تابعین و ثقات ایشانست و خواهرزادهٔ عائشه صدیقه است و پسر اسما بنت ابی بکر روایت میکند از عائشه که گفت قد حج النبی
تحقیق حج کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبرتنی عائشة ان اول شیء بدأ به حین قدم مکة انه توضأ ثم طاف بالبیت پس خبر داد مرا عائشه که نخست چیزی که آغاز کرد آن
حضرت بدان چیز در وقتی که قدوم آورد مکه را این بود که آن حضرت وضو کرد پس طواف کرد بخانه کعبه و این طواف را طواف قدوم گویند ثم لم تکن عمرة پس نبود عمره ثم حج ابو بکر پس حج کرد ابوبکر
وکان اول شیء بدأ به الطواف بالبیت ثم لم تکن عمرة ثم عمر ثم عثمان مثل ذلك یعنی آن حضرت صلی الله علیه وسلم و این خلفای ثلثه رضی الله عنهم بمکه آمدند نخست کاری که
کردند طواف کردند و هیچ عمره بجا نیاوردند و در بعضی روایات ثم لم یکن غیره یعنی نبود غیر طواف و بعضی گفته اند که این تصحیف است ولیکن معنی صحیح است پوشیده نماند که در احادیث سابق معلوم
شد که آن حضرت و صحابه بعد از قدوم بمکه عمره کردند ولیکن هر که سوق هدی کرده بود بر احرام باقی ماند و هر که سوق نکرده بود از احرام بر آمد مگر آنکه مراد نفی عمره فسخ حج بعمره و بر آمدن از احرام است
و عروه این کلام را در رد کسی گفت که زعم کرد که آن حضرت فسخ حج بعمره نمود و بیان کرد که آن حضرت بر قران خود باقی ماند مگر آنکسی که سوق هدی نکرد او را فرمود که از احرام بر آید و فسخ حج بعمره کند و
بعد از عمره احرام دیگر برای حج بندد متفق علیه وعن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طاف فی الحج او العمرة اول ما یقدم بود آن حضرت که چون
طواف میکرد در حج یا در عمره در اول قدوم آوردن سعی ثلثة اطواف سعی میکرد یعنی تیز میرفت در سه شوط مراد رمل است که بیان آن گذشت ومشی اربعة و میرفت بروش معتاد در چهار
شوط طواف که عبارتست از هفت بار گشتن گرد خانه کعبه و هر یک گشتن را شوط گویند معنی تک و در رسایل مناسک همین لفظ شوط واقع شده و در قاموس گفته است که جماعه از فقها
اطلاق این لفظ را مکروه داشته اند بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان نکرده مگر آنکه گویند که طواف دلالت بر تعظیم دارد و نیز شوط لفظ جاهلیت است چنانچه در کراهت
اطلاق یثرب بر مدینه طیبه گفته اند ثم سجد سجدتین پس سجده میکرد یعنی بعد از طواف دو رکعت ثم یطوف بین الصفا والمروة پس طواف میکرد یعنی سعی میکرد میان صفا و مروه پس
رمل در طوافی می بود که بعد از وی سعی است متفق علیه وعنه قال رمل رسول الله صلی الله علیه وسلم هم از ابن عمر است که گفت رمل کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من الحجر
الی الحجر ثلثا از حجر اسود تا حجر اسود سه بار ومشی اربعا و مشی کرد چهار بار وکان یسعی ببطن المسیل اذا طاف بین الصفا والمروة و بود آن حضرت که سعی میکرد در مقام
جای سیلان آب چون طواف میکرد میان صفا و مروه بیان این در حدیث جابر گذشت رواه مسلم وعن جابر رض قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم لما قدم
مکة اتی الحجر فاستلمه هنگامیکه قدوم آورد آن حضرت مکه را آمد حجر اسود را یعنی ابتدای طواف از حجر اسود کرد ثم مشی علی یمینه پس مشی کرد بر دست راست خود از برای طواف
فرمل ثلثا ومشی اربعا پس رمل کرد سه طوف و مشی کرد در چهار رواه مسلم وعن الزبیر بن عربی تابعی است روایت میکند از ابن عمر و غیر وی روایت است از وی بحدیث
در استلام حجر قال سال رجل عن ابن عمر عن استلام الحجر گفت سوال کرد مردی از ابن عمر از بوسه دادن حجر اسود فقال پس گفت ابن عمر رایت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یستلمه و یقبله استلام میکرد او را و بوسه میداد او را سابقا معلوم شد که استلام شامل لمس بید و تقبیل بدهان هر دو را است و گویا مراد باستلام اینجا لمس
بید است بقرینه مقابلت بتقبیل رواه البخاری وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال لم ار النبی صلی الله علیه وسلم یستلم من البیت الا الرکنین الیمانیین گفت
ابن عمر ندیدم من آن حضرت را که استلام میکرد از خانه کعبه مگر دو رکن یمانی را که حجر اسود است و رکن یمانی که محاذی او ست رکن یمانی نام همین رکن است ولیکن اینجا هر دو رکن را یمانی
خواند بطریق تغلیب و بیت را دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی و دیگر رکن شامی و هر دو را شامیان میگویند و هر دو رکن یمانی را افضل است باعتبار بقای ایشان بر اصل بنای خلیل علیه السلام
ازین جهة تخصیص کرده شده اند باستلام و رکن اسود افضل است بوجود حجر اسود در وی و لهذا تقبیل کرده میشود و در رکن یمانی اکتفا بلمس میکنند و از حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم تقبیل رکن یمانی ثابت نشده و جمهور برین اند و در استلام رکنین شامیین کلام است ذکر کرده ایم آنرا در شرح سفر السعادت و تصحیح لفظ یمانی در شرح کرده شده است متفق
علیه وعن ابن عباس رض قال طاف النبی صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع علی بعیر گفت ابن عباس طواف کرد آن حضرت در حجة الوداع بر شتر یستلم الرکن
بمحجن در حالی که استلام میکرد حجر اسود را بچوبی که در دست وی بود با آن چوب اشارت بحجر میکرد و چوب را بوسه میداد و محجن بکسر میم و سکون حای مهمله و فتح جیم چوب سر کج مانند چوگان متفق
علیه وعنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طاف بالبیت علی بعیر و هم از ابن عباس است که آن حضرت طواف کرد بخانه بر شتر کلما اتی علی الرکن اشار الیه بشیء
فی یده هرگاه که می آمد و میرسید بر حجر اسود اشارت میکرد بسوی وی بچیزی یعنی بچوبی که در دست مبارک وی بود و کبر و تکبیر می بر آورد و در بعضی حدیث بوسه دادن آن چیز نیز آمده است
رواه البخاری وعن ابی الطفیل صحابی است آخر الصحابة موتا و از خواص یاران و تابعان امیر المومنین علی بود رضی الله عنهما قال رایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یطوف بالبیت ویستلم الرکن بمحجن معه ویقبل المحجن طواف میکرد بخانه و استلام میکرد رکن را بمحجن که با او بود و بوسه میداد محجن را و در بعضی حدیث استلام رکن
است بچوب و تقبیل آن و در حدیث سابق اشارت بمحجن بود و محمل آنکه بهر چه استطاعت دارد بکند بوسه یا استلام یا اشارت بدست یا بچوب و مانند آن رواه مسلم وعن عائشة
رضی الله عنها قالت خرجنا مع رسول الله گفت عائشه بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا نذکر الا الحج در حالی که ذکر نمیکردیم در تلبیه مگر حج را فلما کنا
بسرف طمثت پس هنگامی که بودیم بسرف حیض کردم من و سرف بفتح سین و کسر راء و فاء آخر نام موضعی است بیرون مکه و در آنجا مرقد ام المومنین میمونه است رضی الله عنها

عنها و از خاف وموت وی هم درین موضع اتفاق افتاده بود فدخل النبي صلى الله عليه وسلم وانا ابكي پس درآمد آن حضرت وحال آنکه من گریه میکنم از وقوع حیض که مبادا مانع
شود از گزاردن حج فقال لعلك نفست بلفظ معلوم پس گفت آن حضرت شاید که تو حیض کردی مراد از نفاس اینجا حیض است و در ولادت نفست بلفظ مجهول می گویند قلت نعم گفتم
آری قال فان ذلك شئ كتبه الله على بنات آدم گفت آن حضرت اندیشه مکن زیرا که حیض چیزیست که نوشته شده است یعنی تقدیر کرده است خدای تعالی آن را بر دختران
آدم بی واسطه و در بعضی روایات آمده است که ابتدای آن از نسای بنی اسرائیل است و کلام در وی در باب حیض گذشت فافعلي ما يفعل الحاج پس بکن ای عایشه چیزی که می کنند
حاجیان غير ان لا تطوفي بالبيت حتى تطهري جز آنکه طواف مکنی بخانه تا آنکه پاک شوی متفق عليه وعن ابي هريرة رض قال بعثني ابوبكر رضي الله عنه
في الحجة التي امره النبي صلى الله عليه وسلم عليها گفت ابوهریره فرستاد مرا ابوبکر در حجی که امیر گردانیده بود او را آن حضرت برای حجه یعنی بر اهل حجه قبل حجة الوداع پیش
از حجة الوداع که آن حضرت بنفس شریف خود کرد سابقا معلوم شد که چون حج فرض شد آن حضرت بجهت اشتغال بغزوات نتوانست رفت ابوبکر رضی الله عنه را امیر حاج ساخت
يوم النحر في رهط فرستاد مرا ابوبکر روز نحر میان گروهی که امره ان يؤذن في الناس امر کرد ابوبکر آن گروه را که اذان گویند و اعلام کنند در مردم احتمال دارد که ضمیر امره برابو
هریره رود الا لا يحج بعد العام مشرك آگاه باشید که حج نکند بعد ازین سال هیچ مشرکی حج کردن مخصوص مسلمانان باشد ولا يطوفن بالبيت عريان و باید که طواف نکند
بخانه کعبه هیچ برهنه و این عادت اهل جاهلیت بود که برهنه طواف میکردند و میگفتند عبادت نکنیم خدا را در جامهای که گناه میکنیم در ان متفق عليه الفصل الثاني عن
المهاجر المكي قال سئل جابر عن الرجل يرى البيت يرفع يديه گفت مهاجر که از تابعین است پرسیده شد جابر از مردی که می بیند بیت را بر میدارد هر دو دست خود را
فقال قد حججنا مع النبي گفت جابر بتحقیق حج کردیم با پیغمبر صلى الله عليه وسلم فلم نكن نفعله نبودیم پس نبودیم که بکنیم آن را و بنا برین روایت است یعنی نبود آن حضرت که میکرد
آن را که مذهب ائمه ثلثه این است و امام احمد گفته دستها بر دارد و دعا کند و در شرح کتاب خرقی که در مذهب امام احمد است حدیثی درین باب روایت کرده است و در بعضی رسایل
که در مذهب حنفی است ذکر کرده اند که در اول که نظر بر بیت افتد دعا کند ولا بد رفع یدین از سنن دعا است والله اعلم رواه الترمذي وابو داود وعن ابي هريرة قال
اقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخل مكة روی آورد آن حضرت پس درآمد مکه را فاقبل الى الحجر پس روی آورد سوی حجر اسود فاستلمه پس استلام کرد حجر را
ثم طاف بالبيت پس طواف کرد بخانه ثم اتى الصفا پس آمد بجبل صفا فعلاه پس بالا بر آمد او را حتى ينظر الى البيت تا آنکه نظر میکرد بخانه فرفع يديه پس برداشت هر دو
دست را فجعل يذكر الله ما شاء ويدعو پس گشت که ذکر میکند خدای تعالی را که میخواهد و دعا میکند پس ازین معلوم میشود که بنظر بسوی خانه دست بر میداشت و دعا می کرد
مگر مراد از حدیث سابق در غیر این حالت که صعود صفا است باشد والله اعلم رواه ابو داود وعن ابن عباس رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطواف حول البيت
مثل الصلوة طواف کردن گرد خانه مانند نماز است در ثواب الا انكم تتكلمون فيه پس فرق این است که شما سخن میکنید در ان و سخن کردن مبطل نیست آن را چنانکه نماز را و درین عبارت
ایمای است که اگر سخن نکند بهتر است فمن تكلم فيه فلا يتكلمن الا بخير پس کسیکه سخن کند در طواف پس باید که تکلم نکند مگر بنیکی یعنی سخن نیک کند اگر چه از جنس کلام ناس باشد و باین
حدیث استدلال کرده شده است بر اشتراط طهارت در طواف چنانچه در نماز شرط است و مذهب ائمه همین است ولیکن پوشیده نماند که حقیقت تشبیه من کل الوجوه مراد نیست زیرا که طهارت
ثوب و استقبال قبله و قراءت و سایر ارکان معتبر نیست ولیکن طهارت افضل است نزد ما و اتفاق دارند بران که نماز افضل است از طواف و بعضی میگویند که برای غربا طواف افضل
است که غنیمت است و جای دیگر نخواهند یافت رواه الترمذي والنسائي والدارمي وذكر الترمذي جماعة وقفوه على ابن عباس و ذکر کرده است ترمذی جماعه را
از رواة که وقف کرده اند این حدیث را بر ابن عباس و گفته اند که این قول ابن عباس است ولیکن ظاهر آنست که این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود والله اعلم وعنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم نزل الحجر الاسود من الجنة فرود آمده است حجر اسود از بهشت وهو اشد بياضا من اللبن و وی در حال نزول سخت تر بود در سفیدی از شیر فسودته خطايا
بني آدم پس سیاه گردانیده است او را گناهان اولاد آدم و رسیدن دستهای ایشان رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح و گفته اند که درین حدیث تحقیق
ایمان مراد است اگر کامل الایمان است قبول میکند آن را بی تردد و بی تاویل و ضعیف الایمان متردد میگردد و کافر منکر میشود و لعمری درین حدیث چیزی نیست که مخالف دلیل قاطع که حکم باستحاله
آن کند باشد تا تاویل کنند و صرف از ظاهر نمایند و قول اهل زیغ که ما دانسته ایم بنصوص که بهشت و آنچه در وی است از جواهر مباین و مخالف است بحقیقت چیزها که مخلوق اند درین دار
فانیه در خواص و لوازم و در زوال و فنا و احاطه آفات بدان و باین حجر خود آفات برسید تا آنکه از دست قرامطه و ملاحده شکست که هنوز اثر آن در وی باقی است و جوابش آنست که تواند که بعد
از نزول در دار دنیا آن احوال متغیر و متبدل شده باشد چنانکه در آدم علیه السلام شده از گرسنگی و تشنگی و مانند آن و بعضی میگویند که مراد بیمن او از جنت جهت وجود یمن و برکت و شرف و کرامت
او یا چیزیست که از بهشت آمده است و سفید بودن او و سیاه گشتن او بگناهان آدمیان تنبیه است مر آدمیان را که عبرت گیرند که گناهان در جماد تاثیر میکنند چه در دلهای ایشان و این همه تردد و
شک و تاویل از ظلمت باطن و جهل نفس است و راه راست آنست که بظاهر آن ایمان بیارند و حقیقت آن را بعلم الهی تفویض نمایند و بگویند که ان الله على كل شئ قدير و در شرح زیاده برین تبیین
و تفصیل و بسط و تطویل کرده شده است و بالله التوفیق فائده مشهور شده میان مردم که باقی مانده است در حجر اسود سفیدی چونکه آن سفیدی میرود می آید قیامت یا نزدیک
میشود قیامت و فقیر حقیر درین متحیر بود که این را اصلی باشد یا نه پس در تاریخ مکه فاسی که تصنیف کرده گفته که این چیز ذکر کرده است که در حجر اسود نقطه سفید دیده صغیر مشرق و بود در حلت
این چیز در سنه یا نصد و هفتاد و نه و فقیه سلیمان عسقلانی در مناسک خود گفته که دیدم من در حجر اسود سه جا سفیدی و بعد از ان دیدم که هر وقت در نقصان بود و این در هفتصد و هشت بود

واللّٰه اعلم وعنه قال قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم فی الحجر وهم ازابن عباس است که گفت آن حضرت در شان حجر اسود واللّٰه لیبعثنه اللّٰه یوم القیمة بخدا سوگند
هرآینه می برانگیزد حجر اسود را خدای تعالی روز قیامت له عینان یبصر بهما در حالی که مر او را دو چشم است که می بیند بآن یشهد علی من استلمه بحق گواهی میدهد ورقیب وحافظ می گردد
برکسیکه استلام کرده است اورا بحق یعنی بایمان وصدق ویقین حسبة للّٰه گواهی میدهد بحق وراستی واین حدیث نیز محمول است بر ظاهر زیرا که حق سبحانه قادر است برایجاد بصر ونطق
در جمادات وتاویل میکنند آن کسانی که در دل ایشان زیغ وتفلسف است ومیگویند که این کنایت است از تحقق ثواب مستلم وعدم ضیاع اجر وسعی او وعجب است از بیضاوی که میگوید
غالب بر ظن آنست که مراد همین است اگرچه ممتنع نیست حمل او بر ظاهر وهیچ عجب نیست از بیضاوی زیرا که وی مجبول است نیز بر تفلسف وتاویل در تفسیر قرآن وشرح احادیث تجاوز اللّٰه عنه
رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی وعن ابن عمر قال سمعت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم یقول ان الرکن والمقام یاقوتتان من یاقوت الجنة گفت
ابن عمر رضی اللّٰه عنهما شنیدم آن حضرت را که میگفت بدرستیکه رکن یعنی حجر اسود ومقام یعنی مقام ابراهیم وآن سنگی است که دران اثر پاهای او است علیه السلام هردو یاقوت اند از جنس
یاقوت بهشت ویاقوت نام جوهری مشهور است طمس اللّٰه نورهما محو وناپدید کرده است خدای تعالی نور این هردو را ولو لم یطمس نورهما لاضاءا ما بین المشرق والمغرب
واگر ناپدید نمیکرد نور این هردو را هرآینه روشن میشد هرچه میان مشرق ومغرب است یعنی تمام دنیا وگویا حکمت در طمس نور آنست تا ایمان بغیب باشد وامتحان ایمان درین صورت
رواه الترمذی وامام احمد حنبل در مسند خود وابن حبان در صحیح خود نیز روایت کرده اند وعن عبید بن عمیر هردو بلفظ مصغر است از کبار تابعین وثقه است ودر زمان نبوت
ولادت یافته بعضی گفته اند آن حضرت را دیده واللّٰه اعلم روایت میکند ان ابن عمر کان یزاحم علی الرکنین که ابن عمر بود که انبوهی میکرد بر هردو رکن رکن اسود ورکن یمانی زحاما
ما رایت احدا من اصحاب رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم یزاحم علیه انبوهی کردنی که ندیدم من هیچ یکی از یاران آن حضرت را که انبوهی میکرد بر سر یکی ازین دو رکن
قال ان افعل فانی سمعت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم گفت ابن عمر اگر میکنم انبوهی منکر نشوید بر من که حجت دارم بران زیرا که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی اللّٰه علیه
وسلم یقول میگفت ان مسحهما کفارة للخطایا بدرستیکه مالیدن این دو رکن بدست پوشنده است مرگناهان را وسمعته یقول وشنیدم آن حضرت را که میگفت من
طاف بهذا البیت اسبوعا کسیکه بگردد گرد اینخانه هفت طوف فاحصاه پس محافظت کند بر رعایت واجبات وسنن وآداب آن کان کعتق رقبة باشد ثواب آن مانند ثواب
آزاد کردن بنده وسمعته یقول وشنیدم آن حضرت را که میگفت لا یضع قدما ولا یرفع اخری ننهد کسی قدمی را در طواف وبرنمیدارد بار دیگر الا حط اللّٰه عنه بها خطیئة
مگر آنکه فرود می آرد وکم میکند خدای تعالی از آن کس بسبب آن قدم نهادن وبرداشتن گناهان او را وکتب له بها حسنة ومی نویسد برای وی نیکی را یعنی در هر قدم گناهی کم
میکند وحسنه می نویسد رواه الترمذی وعن عبد اللّٰه بن السائب صحابیست اهل مکه قرأت از وی دارند ومجاهد بر وی خوانده قال سمعت رسول اللّٰه گفت شنیدم
پیغمبر خدا را صلی اللّٰه علیه وسلم یقول ما بین الرکنین میگفت آن حضرت میان رکن یمانی ورکن اسود این دعا را ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار گفته اند که صحیح نشده از حضرت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم دعای در طواف مگر این دعا ودعاهای دیگر که میخوانند از صحابه وتابعین وسلف کرام آمده واللّٰه اعلم رواه ابوداود
وعن صفیة بنت شیبة بعضی گفته اند که وی آن حضرت را دیده وبعضی گفته اند ندیده وابن حبان او را در تابعین از کتاب ثقات نوشته ووی صفیه بنت شیبه بن عثمان بن
ابی طلحه حجبی است که کلید خانه کعبه در دست ایشان بود وقالت اخبرتنی گفت صفیه خبر داد مرا بنت ابی تجراة بضم فوقانیه وسکون جیم وفتح را پیش از الف ودر بعضی نسخ بهمزه قالت
دخلت مع نسوة من قریش دار آل ابی حسین گفت بنت ابی تجراة درآمدم با زنانی چند از قریش سرای آل ابی حسین را ننظر الی رسول اللّٰه در حالی که نگاه میکنیم بسوی پیغمبر خدا صلی اللّٰه
علیه وسلم وهو یسعی بین الصفا والمروة وآن حضرت میدوید میان صفا ومروه فرأیت یسعی وان میزره لیدور من شدة السعی پس دیدیم من او را که سعی میکرد وبسبب
میزر آن حضرت هرآینه میگردید یعنی دور میزد میزر بکسر میم وسکون تحتانیه بمعنی ازار آید که زیر می بندند وبمعنی لحاف وملحفه بکسر میم بمعنی لباس که بالای همه لباسها باشد نیز می آید واینجا این مراد است
وسمعته یقول وشنیدم آن حضرت را که می گفت اسعوا فان اللّٰه کتب علیکم السعی سعی کنید زیرا که حق تعالی نوشته است وواجب گردانیده است بر شما سعی را وسعی فرض است
نزد مالک وشافعی واحمد ونزد ما واجب است وبعضی تطوع گفته اند بظاهر کریمه فلا جناح علیه ان یطوف بهما رواه فی شرح السنة ورواه احمد مع اختلاف روایت کرده است
این حدیث را در شرح السنة باین لفظ که گذشت وروایت کرده آنرا احمد با اختلاف در لفظ وعن قدامة بضم قاف وتخفیف دال مهمله بن عبد اللّٰه بن عمار صحابیست قدیم الاسلام
ساکن شد مکه را وهجرت نکرد از آن قال رأیت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم یسعی بین الصفا والمروة علی بعیر گفت دیدم آن حضرت را که سعی میکرد میان صفا ومروه
بر شتری سوار لا ضرب ولا طرد نه زدن بود ونه راندن ودور کردن مردم را چنانکه پیش ملوک وامرا می کنند ولا الیک الیک ونبود بکسو بکسو شو رواه فی شرح السنة و
عن یعلی بفتح تحتانیه وسکون عین مهمله بن امیة بضم همزه وفتح میم وتشدید یا صحابیست خلیف قریش اسلام آورد در روز فتح وحاضر شد حنین وطائف وتبوک را عامل عمر ابن الخطاب
بود بر نجران قال ان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم طاف بالبیت مضطبعا گفت که پیغمبر خدا طواف کرد بخانه کعبه در حالی که مضطبع است واضطباع ردا از زیر بغل راست
بر کتف چپ انداختن است ببرد اخضر بجامهٔ سبز رواه ابوداود وابن ماجة والدارمی وعن ابن عباس رض ان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم واصحابه اعتمروا
من الجعرانة روایت است از ابن عباس که آن حضرت واصحاب وی عمره کردند از جعرانه که نام موضعی است چنانکه در میان عمره های آن حضرت سابقا معلوم شد فرملوا بالبیت ثلثا
پس رمل کردند بطواف بیت در سه شوط وجعلوا اردیتهم تحت آباطهم وگردانیدند ردا های خود را زیر بغلهای خود ثم قذفوها علی عواتقهم الیسری پس انداختند ردا ها را بر دوشهای

چپ خود که معنی اضطباع است مشهور آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم از جعرانه شبانه شب بمکه آمد و هیچکس را خبر نکرد و ظاهر صحابه با وقات دیگر کرده باشند آنرا روایت میکند والله اعلم
رواه ابو داود الفصل الثالث عن ابن عمر قال ما ترکت استلام هذین الرکنین الیمانی والحجر فی شدة ولا رخاء گفت ابن عمر رضی الله عنهما ترک
نکردم من بوسه دادن این دو رکن را که یمانی و حجر اسود است در سختی و نرمی یعنی در از دحام و خلوت منذ رأیت رسول الله از آن باز که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم استلمهما
که بوسه میدهد آن دو رکن را متفق علیه وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را چنین آمده است که قال نافع رأیت ابن عمر یستلم الحجر بیده گفت نافع دیدم
ابن عمر را بوسه میداد حجر اسود را بدست خود ثم قبل یده پس تر بوسید دست خود را وقال ما ترکته منذ رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعله و گفت
ابن عمر ترک نکردم این را از آن باز که دیدم آن حضرت را که میکرد این را وعن ام سلمة رضی الله عنها قالت شکوت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی
اشتکی گفت ام سلمه گله کردم بسوی آن حضرت که من بیماری دارم یعنی پیاده طواف نمی توانم کرد شکوا و شکایت بمعنی گله کردن و بمعنی بیمار شدن نیز می آید و این نیز راجع بمعنی
اول است گویا عضو وی گله میکند از حال خود فقال طوفی من وراء الناس وانت راکبة پس گفت آن حضرت طواف کن از پس مردمان و حال آنکه تو سوار باشی فطفت
و رسول الله پس طواف کردم من و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی الی جنب البیت نماز میکند در پهلوی خانه کعبه یقرأ بالطور وکتاب مسطور
در حالی که میخواند سوره والطور وکتاب مسطور را متفق علیه وعن عابس بعین مهمله وکسر موحده در آخر سین مهمله بن ربیعة بعضی او را از صحابه شمرده اند و بعضی از
تابعین ذکر کرده اند و اکثر برین اند قال رأیت عمر یقبل الحجر ویقول گفت دیدم عمر بن الخطاب رضی الله عنه را که بوسه میداد حجر اسود را و میگفت انی لاعلم انک حجر ما
تنفع ولا تضر بدرستیکه من هر آئینه میدانم که تو سنگی باعتبار صورت ظاهر در دنیا سود نمیکنی و زیان نمیرسانی ولولا انی رأیت رسول الله و اگر نمیبودم که من دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقبل بوسه میداد ما قبلتک بوسه نمیدادم ترا میگویند که عمر این قول از جهت آن گفت تا بعضی قریب العهد باسلام در فتنه نیفتند بعبادت وی و
آورده اند که چون عمر رضی الله عنه این سخن گفت علی رض گفت باز مان ازین سخن یا امیر المؤمنین که وی نفع و زیان میکند باذن خدای عز وجل متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله
عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال وکل به سبعون ملکا یعنی الرکن الیمانی روایت میکند ابو هریره که گفت آن حضرت که موکل گردانیده شده اند بوی یعنی برکن
یمانی هفتاد فرشته فمن قال پس کسیکه بگوید اللهم انی اسألک العفو والعافیة فی الدنیا والاخرة ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب
النار قالوا امین میگویند آن هفتاد فرشته آمین هرگاه رکن یمانی را این فضیلت باشد رکن اسود را نیز ثابت شد بلکه زیاده بر آن و تواند که این خصلت و خاصیت مخصوص برکن یمانی
بود و رکن اسود را فضایل دیگر باشد اجل و اعظم و افزون ازان رواه ابن ماجه وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال من طاف بالبیت سبعا ولا یتکلم الا بسبحان
طواف کند بخانه کعبه و سخن نکند مگر سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله محیت عنه عشر سیئات محو کرده میشود از وی
ده بدی وکتب له عشر حسنات و نوشته شود برای وی ده نیکی ورفع له عشر درجات و بلند گردانیده شود برای وی ده پایه ومن طاف فتکلم و کسیکه طواف کند پس
سخن کند یعنی با آن کلمات مذکوره و مکرر آورد ومن طاف را تا حکمی دیگر بوی منوط و مربوط گرداند وهو فی تلک الحال و حال آنکه وی در آن حال است و در بعضی نسخ فی تلک الحالة
خاض فی الرحمة برجلیه می در آید در رحمت بدو پای خود کخائض الماء برجلیه همچو آینده آب بدو پای خود اینچنین تقریر کرده طیبی معنی این حدیث را و گفته بنده ضعیف عصمه الله
که در خاطر خفقان جلجان میکند که معنی این حدیث آن باشد که اگر چه تکلم بکلام ناس کند نه بآنچه ذکر کرده شده از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر مقابل قول او ولا یتکلم الا بسبحان الله الخ با وجود آن او را ثواب است
که گویا شده خائض در دریای رحمت بدو پای خود و اسفل بدن خویش از جهت بودن او عامل و عابد باسفل و نمی رسد رحمت تا اعلای او از جهت بودن او متکلم بغیر ذکر خدا و چون تکلم نکند بغیر ذکر خدا
کند مستغرق میگردد در دریای رحمت از پا تا سر و از اسفل تا اعلا والله اعلم فافهم وبالله التوفیق رواه ابن ماجة باب الوقوف بعرفة بدانکه وقوف بعرفه یکی از دو رکن حج
و رکن عظیم است چنانکه وارد شده است که الحج عرفة عرفه اسم مکانی مخصوص است و بمعنی زمان که روز عرفه است نیز آید واما عرفات بلفظ جمع بمعنی مکان آید فقط و شاید که جمع باعتبار
نواحی و اطراف و تعدد محال وقوف است و وجه تسمیه بعرفات بجهت تعارف آدم و حوا است درین مکان بعد از هبوط چنانکه مشهور است یا از جهت آنست که جبرئیل تعلیم میکرد درین مکان
ابراهیم خلیل را مناسک حج و میگفت عرفت شناختی ابراهیم میگفت عرفت شناختم یا از جهت آنکه این مکانی معظم و مشهور است گویا معروف است پیش از تعریف و بعضی گفته اند که از جهت
تعرف عباد و روی آوردن بسوی خدا بعبادات و ادعیه و این معنی اگر چه مشترک است میان وی و امکنه دیگر ولیکن این مکان عظیمترین مکانها است که موازی و معادل نیست او را هیچ مکانی از
امکنه ارضیه پس تسمیه کرده شد بدان کذا قیل و برین وجوه مشتق از معرفت است و بعضی میگویند که عرفه مشتق از عرف است بفتح عین و سکون را و اکثر استعمال کرده میشود آن در بوی خوش
و چون در منی بوهای بد بجهت کشتن ذبایح پیدا می گردد در مقابل آن عرفه گفتند از جهت خالی بودن او از آن روایح و وقوف بعرفه عبارتست از ایستادن دران وادی اگر چه ساعتی باشد
و اگر چه در خواب باشد یکساعت که درین موضع است و حاجی شد بعد از آن طواف است چنانکه گذشت الفصل الاول عن محمد بن ابی بکر الثقفی که تابعی ثقه است انه سأل
انس بن مالک روایت میکند که وی پرسید انس را وهما غادیان من منی الی عرفة و حال آنکه آن هر دو میرفتند وقت بامداد از منی بعرفه کیف کنتم تصنعون فی هذا الیوم مع
رسول الله پرسید چگونه بودید شما و چه کار میکردید و چه ذکر میکردید درین روز عرفه با رسول خدا صلی الله علیه وسلم فقال کان یهل منا المهل فلا ینکر علیه بود که تلبیه میکرد
از ما هر که تلبیه کننده بود پس انکار کرده نمیشد بر آن ویکبر المکبر منا فلا ینکر علیه و تکبیر میگفت هر که تکبیر گوینده بود پس انکار کرده نمیشد بوی یعنی لازم نبود که تلبیه گویند اگر تلبیه گویند

روا است ولیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت است و سنت آنست که تلبیه گوید و تکبیر روز عرفه بر حاج را سنت نیست سنت آنست که تا رمی جمرة العقبة تلبیه میگوید باشند واما تکبیر سنت است
در پس نمازها حاج و غیر حاج را متفق علیه وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال نحرت ههنا روایت است از جابر که گفت آن حضرت که نحر کردم من
اینجا اشارت بموضعی معین میکند از منا که آن حضرت در آنجا نحر کرده و الآن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا منحر النبی نامند و بر آن جا عمارتی کرده اند ومنی کلها
منحر و منا همه محل نحر است در هر موضعی از منی که نحر کنند جایز است فانحروا فی رحالکم پس نحر کنید شما در منزلها و جایهای رخت خود این را در منی گفت و در عرفات گفت و
وقفت ههنا وعرفة کلها موقف و وقوف کردم من اینجا و عرفات همه محل وقوف است و در مزدلفه که او را جمع نیز گویند بفتح جیم بجهت اجتماع آدم و حوا در وی وازدلاف نیز
بمعنی قرب و اجتماع است گفت و وقفت ههنا وجمع کلها موقف و وقوف کردم من اینجا و جمع همه موقف است و شک نیست که مکان آن حضرت افضل و اشرف خواهد بود
اما جواز شامل است همه را رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من یوم اکثر من ان یعتق الله فیه عبدا
من النار من یوم عرفة گفت آن حضرت نیست هیچ روزی بیشتر از روزی از آزاد کردن خدای تعالی در آن روز بنده را از آتش دوزخ از روز عرفه وانه لیدنو و بدرستیکه وی تعالی
نزدیک میشود برحمت و مغفرت ثم یباهی بهم الملائکة پس تفاخر مینماید و نازش میکند به بندگان که حاضر اند در آن موقف ملائکه را فیقول ما اراد هؤلاء پس میگوید
بملائکه چه چیز خواهند این بندگان من بلفظ استفهام تعجب با ملائکه اعتراف کنند بفضل بنی آدم و پشیمان شوند از طعنی که در ایشان میکردند رواه مسلم الفصل الثانی عن عمرو بن
عبد الله بن صفوان تابعی قرشی است ذکر کرده او را ابن حبان در ثقات عن خال له یقال له یزید بن شیبان روایت میکند عبد الله از خالی که مر او راست گفته میشود او را یزید
بن شیبان صحابیست قال کنا فی موقف لنا بعرفة گفت یزید بن شیبان بودیم ما در موقفی که بود ما را بعرفه در قدیم الزمان در عهد جاهلیت بمیراث آبا و اجداد و قوم ما آنجا وقوف
کرده آمده اند یباعد عمرو من موقف الامام جدا دور می انداخت یعنی وصف میکرد و بعید آن موقف را عمرو بن عبد الله از موقف امام بسیار والبته فاتانا پس آمد ما را ابن
مربع الانصاری بکسر میم و سکون را و فتح موحده نام او زید است یا زید بن عبد الله فقال انی رسول رسول الله پس گفت من فرستاده پیغمبر خدایم صلی الله علیه وسلم
الیکم بسوی شما یقول لکم قفوا علی مشاعرکم میگوید آن حضرت شما را وقوف کنید شما بر مشاعر خود فانکم علی ارث ابیکم ابراهیم پس بدرستیکه شما بر میراث پدر کلان شما
که ابراهیم خلیل الله علیه السلام است حاصل معنی حدیث آنست که هر قومی و قبیله از عرب پیش از زمان اسلام موقفی معین بود از عرفات که در آنجا وقوف میکردند و موقف قبیله ابن زید
بن شیبان در جایی بود که بسیار دور بود از موقف آن حضرت که موقف امام عبارت از آنست پس اینها خواستند که عرض نمایند که نزدیکتر باشند با حضرت خود تقرب نمود که خواهند در خواست
ابن الصحابی را که ابن مربع می گفتند بر ایشان فرستاد که بجای خود باشند و از موقف قدیم که از پدران آمده است و مشاعر ایشان عبارت از آنست انتقال نکنند که عرفات همه موقف است
دوری و نزدیکی از موقف امام تفاوتی ندارد تا در تنازع و تخالف نیفتند رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال کل عرفة موقف همه عرفه و هر جزو وی موقف است هر جاییکه وقف کنید صحیح است وکل منی منحر و همه منا منحر است در هر جای وی که نحر کنید جایز است وکل
المزدلفة موقف و همه مزدلفه موقف است وکل فجاج مکة طریق ومنحر و همه راههای مکه راه و منحر است فجاج بکسر فا جمع فج بفتح فا راه کشاده میان دو کوه یعنی از هر راه که بمکه در آید
درست است و هر جاییکه در مکه نحر کنند روا است نحر در حرم باید و مکه حرم است لیکن بدر منی عادت شده است و روز نحر که دهم ذی الحجه است در منی میباشند آنجا قربانی میکنند و هدایای کبیر
مثل هدی و دم شکر تمتع و نذر و جز آنها اگر در مکه کشند قصوری ندارد و مقصود از تسویه مواضع مذکوره در اصل جواز و خروج از عهده است والا فضیلت موقف آن حضرت و منحر و طرق
وی باقی است کما لایخفی رواه ابو داود والدارمی وعن خالد بن هوذة بفتح ها و سکون واو و ذال معجمه قال رأیت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یخطب الناس
یوم عرفة خطبه میکرد مردم را روز عرفه یعنی در عرفات علی بعیر قائما فی الرکابین بر شتر سوار ایستاده در هر دو رکاب گویا که این بقصد انتفاع و حصول قوت در کلام بود تا از دور و نزدیک
همه بشنوند رواه ابو داود وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خیر الدعاء دعاء یوم عرفة بهترین دعاها دعای روز عرفه است
که در عرفات کنند یا هر جا که کنند و مقصود اصلی ذکر احوال حج و حاجیانست وخیر ما قلت انا والنبیون من قبلی و بهترین دعا و ذکری که گفتم من و پیغمبران که پیش از من بوده اند
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه الترمذی وروی مالک عن طلحة بن عبید الله الی قوله لا
شریک له وعن طلحة بن عبید الله بن کریز بفتح کاف و کسر را و سکون تحتانیه و در آخر زا و عبید الله بلفظ تصغیر اینچنین واقع شده است در نسخ مشکوة موافق آنچه واقع شده
در بعضی نسخ مصابیح و کاشف ذهبی و بعضی کتب دیگر و صواب عبد الله بدون یا موافق آنچه در اکثر کتب اسماء الرجال است تابعی است روایت میکند از وی حمید الطویل و حماد بن سلمه
و مالک و جز ایشان و حدیث او مرسل است و طلحة بن عبید الله از عشره مبشره است و وی طلحة بن عبید الله بن عثمان است و عثمان نام ابو قحافه است والد ابی بکر صدیق رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما رئی الشیطان یوما هو فیه اصغر گفت آن حضرت دیده نشده است شیطان در هیچ روزی که وی در آن روز خرد تر باشد ولا
ادحر دال و حای مهملتین رانده تر و راننده تر ولا احقر و نه خوار تر و خورد تر ولا اغیظ منه و نه خشم و غصه خورنده تر از خودش فی یوم عرفة که در روز عرفه میباشد یعنی شیطان
همیشه از مشاهده خیر و خوبی از آدمیان غصه میخورد و خوار میگردد و در روز عرفه از همه روزها بیشتر و زیاده تر است خواری و غصه وی وما ذلک الا لما یری من تنزل الرحمة و
نیست آن راندگی و خواری و غصه و غم شیطان در روز عرفه مگر بجهت چیزی که می بیند از فرود آمدن رحمت بر آدمیان وتجاوز الله عن الذنوب العظام و در گذشتن خدای تعالی از

گناهان بزرگ ایشان الا ما رئی یوم بدر و مگر آنچه دیده شد از خواری و زاری و نزاری شیطان روز بدر که روز فتح و نصرت مسلمانان و عزت و شوکت اسلام بود در ان روز خواری وی مانند
روز عرفه بود یا بیشتر فانه قد رای جبرئیل یزع الملائکة پس بدرستیکه شیطان بتحقیق دید جبرئیل را در روز بدر که ترتیب میدهد ملائکه را و صفها راست میکند برای جنگ مشرکان و وزع بزای
و عین مهمله باز داشتن و منع کردن و لشکر را فراهم آوردن و وزوع بفتح واو سرهنگ و سالار لشکر و باز دارنده رواه مالک مرسلا و فی شرح السنة بلفظ المصابیح روایت کرد این حدیث را
در شرح سنه بلفظی که در مصابیح مذکور است وعن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم عرفة ان الله ینزل الی السماء الدنیا چون میباشد روز عرفه
بدرستیکه خدای تعالی فرود می آید باسمانی که پایان تر است یعنی قریب میشود برحمت و احسان و کرم فیباهی بهم الملائکة پس می نازد بآدمیان فرشتگان را فیقول انظروا الی
عبادی پس میگوید وی سبحانه بنگرید بسوی بندگان من اتونی شعثا غبرا ضاجین آمده اند در گاه رحمت مرا ژولیده موی غبار آلوده فریاد کننده بر آرنده آواز ها را بتلبیه و ذکر و شعث
بضم شین جمع اشعث و غبر بضم غین جمع اغبر و ضج بضاد معجمه بانگ و فریاد کردن من کل فج عمیق از هر راه کشاده دور و دراز اشهد کم انی قد غفرت لهم گواه میگیرم شما را بر آنکه
بدرستی که من آمرزیدم ایشان را فیقول الملائکة یا رب فلان کان یرهق پس میگویند فرشتگان ای پروردگار فلان کس از میان این حاضران میبود که نسبت برهق کرده میشد و رهق
بدی کردن و ارتکاب محارم کردن و ظلم کردن و فلان و فلانة و فلان مرد و فلان زن چنین و چنان اند قال گفت آن حضرت یقول الله میگوید خدای عز و جل قد غفرت
لهم بتحقیق آمرزیدم مرایشان را قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فما من یوم اکثر عتیقا من النار من یوم عرفة گفت آن حضرت پس نیست هیچ روزی بیشتر از روی آزاد
شدن دروی از آتش دوزخ از روز عرفه رواه فی شرح السنة الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها قالت کان قریش و من دان دینها گفت عائشه
بودند قریش و کسانی که گرفته بودند دین قریش را و تابع ایشان بودند یقفون بالمزدلفة وقوف میکردند بمزدلفه از جهت ترفع و تفوق بر مردم و میگفتند ما اهل الله و ساکنان حرم
اوئیم بیرون نمی آئیم از حرم و مزدلفه حرم است و عرفات حل و کانوا یسمون الحمس و بودند قریش که نام کرده میشدند حمس بضم حا و سکون میم بسین مهمله جمع احمس بمعنی شجاع از حماسه
بمعنی شدت و شجاعت یا از جهت شدت ایشان در دین خود یا از جهت التجای ایشان بحمسا که نام کعبه است زیرا که سنگهای او سیاه اند مائل بسفیدی و آن سخت میباشد فکان
سائر العرب یقفون بعرفة پس بودند باقی عرب که وقوف میکردند بعرفه فلما جاء الاسلام امر الله نبیه پس هنگامیکه آمد دین اسلام امر کرد خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله
علیه وسلم ان یاتی عرفات که بیاید عرفات را فیقف بها پس وقوف کند در وی ثم یفیض منها پس تر از آن و سیر کند شتابی از وی یفیض بضم یا از افاضت بمعنی اشک
و آب بکثرت و بیکبار روان شدن از عرفات فذلک قوله تعالی پس آنست معنی قول خدای تعالی ثم افیضوا من حیث افاض الناس پس تر روان شوید و بر آئید از انجا که روان
میشوند و میرانند مردم این خطاب برای قریش است و لازم می آید این امر مسلمانان را نیز متفق علیه وعن عباس ابن مرداس صحابیست از مؤلفة القلوب اسلام آورده
پیش از فتح باندک زمانی و نیکو شد اسلام وی و شریف بود در قوم خود حاضر شد فتح را با نهصد کس از قوم خود و وی از جماعه است که حرام گردانیده بودند خمر را بر نفس خود در جاهلیت ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از وی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعا لامته عشیة عرفة بالمغفرة دعا کرد مرامت خود را در شبانگاه روز عرفه
با مرزیده شدن گناهان مراد امتی است که حاضر شده اند بعرفات یا مطلق است و اول ظاهر تر است فاجیب انی قد غفرت لهم ما خلا المظالم پس اجابت کرده شد
و قبول کرده شد دعای آن حضرت باین طریق که بدرستیکه من بتحقیق آمرزیدم مرایشان را همه گناهانرا جز مظالم که مراد از آن حقوق عباد است جمع مظلمه بکسر لام و فتح آن و بعضی فتح را
منکر اند و بعضی ضم را نیز تجویز کرده اند و مظالم عام تر است که در مال باشد یا در عرض فانی آخذ للمظلوم منه پس بدرستیکه من گیرنده ام در بدل البته از برای مظلوم حق او را و این قسم
از گناهان را نمی بخشم و آخذ بلفظ متکلم نیز روایت است قال ای رب ان شئت اعطیت المظلوم من الجنة گفت آن حضرت ای پروردگار من اگر میخواهی میدهی
مظلوم را از نعیم بهشت یعنی در بدل حق وی که ظالم گرفته است و غفرت للظالم و می آمرزی مر ظالم را فلم یجب عشیته پس اجابت کرده نشد و قبول کرده نشد دعای آن حضرت
در شبانگاه عرفه فلما اصبح بالمزدلفة پس هنگامیکه صبح کرد آن حضرت بمزدلفه اعاد الدعاء باز گردد دعا را فاجیب الی ما سأل پس اجابت کرده شد آن حضرت بسوی چیزی که
سوال کرده و قبول افتاد دعای آن حضرت در آمرزیده شدن تمامه گناهان اگرچه مظالم باشند قال فضحک رسول الله گفت راوی پس خنده کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و
سلم او قال تبسم یا گفت راوی بجای ضحک تبسم فقال له ابوبکر و عمر پس گفتند مر آن حضرت را ابوبکر و عمر بابی انت و امی ان هذه الساعة ما کنت تضحک فیها
پدر و مادر من فدای تو باد بدرستیکه این ساعتی است که نبودی تو که خنده میکردی در وی یعنی شان و مقتضای حال این ساعت نیست که خنده کنی یا مراد مثل این ساعت است این
تأویل از برای آن میکنیم که ابوبکر و عمر آن حضرت را هرگز پیش از این در مزدلفه ندیده بودند تا بگویند که نبودی تو که خنده میکردی درین ساعت فما الذی اضحکک اضحک الله سنک
پس چه چیز خندانید ترا همیشه بخنداند خدای تعالی دندان ترا کنایت است از شادی و خوش حالی قال گفت آن حضرت ان عدو الله ابلیس لما علم ان الله عز و جل قد
استجاب دعائی و غفر لامتی بدرستیکه دشمن خدای که ابلیس است هنگامیکه دانست که خدای تعالی بتحقیق قبول کرد دعای مرا و بیامرزید مر امت مرا اخذ التراب فجعل
یحثوه علی رأسه گرفت خاک را پس گشت که می اندازد بهر دو دست خاک را بر سر خود و یدعو بالویل والثبور و دعا میکند بویل و ثبور و هلاک و میگوید یا ویلاه و یا ثبوراه
و ویل بمعنی وای و سختی و ثبور بمعنی هلاک و در قاموس گفته که ویل بمعنی حلول شر است و ثبور تبا بمعنی فضیحت و گفته اند که ویل نام وادی است در دوزخ فاضحکنی ما رأیت
من جزعه پس در خنده آورد مرا چیزی که دیدم من از بی صبری و ناله و فریاد او رواه ابن ماجة و روی البیهقی فی کتاب البعث والنشور بمانند این حدیث معلوم

میکرد کہ حج مکفر مظالم نیز میشود و طبرانی گفتہ کہ این محمول است بر ظالمی کہ توبہ کردہ و عاجز آمدہ از وفای حقوق و بیہقی گفتہ کہ مراین حدیث را شواہد بسیار است اگر صحیح است حجت است
و الا پس قول حق سبحانہ و یغفر ما دون ذلک کافی است و ظلم داخل در ما دون شرک است و در مواہب لدنیہ میگوید کہ ترمذی گفتہ است کہ آنچہ در حدیث صحیح آمدہ است کہ کسی کہ
حج کند و رفث نکند و فسق نورزد بیرون آید از گناہان ہمچو روزی کہ زائیدہ است او را مادر و مخصوص است بمعاصی متعلقہ بحقوق اللہ نہ حقوق العباد و در حقوق اللہ نیز ساقط
نمیکرد نفس حقوق پس کسیکہ بر ذمۂ او نماز یا کفارہ است و مانند آن از حقوق اللہ ساقط نمیکرد زیرا کہ آن حقوق است نہ ذنوب و ذنب نیست مگر تاخیر وی پس نفس تاخیر وی ساقط میکرد
بحج نہ آن حقوق بانفسہا پس حج میبرد رسا قط میکرداند اثم مخالفت را نہ حقوق و ابن تیمیہ کہ از مشاہیر علمای محدثین است گفتہ کسیکہ اعتقاد کند کہ حج ساقط میکرداند چیزیرا کہ واجب
است بر وی از حقوق خدا ہمچو نماز کہ بر ذمۂ او است مثلا توبہ دادہ شود و اگر توبہ نکند قتل کردہ شود و ساقط نمیکرد حق آدمی بحج اجماعا انتہی و درین کلام
از تشدید و تضییق چیزیست کہ مخفی نیست و مشہور آنست کہ حقوق اللہ مغفور است بحج و در حقوق عباد خلاف است و جمہور برانند کہ مغفور نیست و ظاہر احادیث عموم است
واللہ اعلم **باب الدفع من عرفة والمزدلفة** باب در بیان برگشتن و بیرون آمدن و شتاب راندن از عرفہ و مزدلفہ ظاہر آنست کہ بجای دفع اندفاع گویند زیرا کہ دفع بمعنی
برگردانیدن و بیرون آوردن است نہ برگشتن و بیرون آمدن لیکن دفع اینجا بمعنی خروج و ذہاب است تعبیر بدفع بجہت آن کردند کہ چون از دحام بود وقت برگشتن بعضی مردم را
بعضی دفع میکردند یا مراد دفع نفس و مرکب است و ذکر آن در احادیث فصول سابقہ معلوم شدہ اینجا بیان کیفیت آن میکند **الفصل الاول** عن ہشام بن عروة تابعی
است مثل پدرش عن ابیہ قال روایت میکند از پدر خود کہ گفت سأل اسامة بن زید کیف کان رسول اللہ پرسیدہ شد اسامہ بن زید را کہ چگونہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم یسیر فی حجة الوداع حین دفع یعنی کیفیت سیر میکرد در حجۃ الوداع ہنگامیکہ برگشت از عرفات قال گفت اسامہ کان یسیر العنق بود آن حضرت کہ سیر میکرد
شتاب و عنق بفتحتین سیر سریع و بعضی گفتہ میان آہستگی و شتابی زیادہ بر مشی و بعضی گفتہ گام کشادہ نہادن فاذا وجد فجوة نص پس چون می یافت فرجہ تیز تر میرفت فی الصراح
فجوہ بفتح فا و سکون جیم قولہ تعالی فی قصة اصحاب الکہف وہم فی فجوة منہ و نص بصاد مہملہ سیر شدید فوق عنق و فی الصراح نص نیک راندن نص ناقہ میگویند وقتی کہ بر آمدنہایت
آنچہ در واست از سیر و اصل وی استقصا و رسیدن نہایت چیزیست متفق علیہ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما انہ دفع مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم
عرفة روایت است از ابن عباس کہ وی برگشت و بیرون آمد ہمراہ آن حضرت روز عرفہ فسمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم وراءہ زجرا شدیدا وضربا للابل پس
شنید آن حضرت در پس خود منع سخت و زدن مر شتران را کہ مردم مبالغہ میکردند در تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب می نمودند فاشار بسوطہ الیہم پس اشارت کرد آن حضرت
بتازیانہ خود بسوی مردم وقال و گفت ایہا الناس علیکم بالسکینة ای مردمان بر شما باد کہ آہستگی و آرام و وقار ورزید فان البر لیس بالایضاع زیرا کہ نیکی کردن و ثواب
یافتن در باب حج و جز آن نیست بہ تیز راندن و شتاب رفتن و اضطراب نمودن و شتابی کردن بلکہ باجتناب از محرمات و مکروہات نمودن و از رفث و فسوق دور بودن رواہ
البخاری وعنہ ان اسامة بن زید کان ردف النبی صلی اللہ علیہ وسلم من عرفة الی المزدلفة و ہم از ابن عباس است کہ اسامہ بن زید بود سوار در پس آن حضرت
در سوار شدن از عرفہ بسوی مزدلفہ ثم اردف الفضل من المزدلفة الی منی پس سوار کرد آن حضرت در پس خود فضل بن عباس را در سواری کہ اس اولاد عباس بود از
مزدلفہ بسوی منی فکلاہما قال لم یزل النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس ہر دو یعنی اسامہ و فضل گفتند و روایت کردند کہ ہمیشہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یلبی حتی رمی جمرة
العقبة تلبیہ میگفت تا آنکہ رمی کرد جمرۂ عقبہ در روز نحر و بعد از رمی تلبیہ تمام کرد و ذکر جمرة العقبہ در حدیث سابق گذشت و در باب رمی الجمار نیز بیاید متفق علیہ وعن ابن عمر رض
قال جمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم المغرب والعشاء بجمع گفت ابن عمر جمع کرد آن حضرت نماز مغرب و عشا ہر دو را در یک وقت کہ وقت عشا است بگزارد در مزدلفہ و جمع نام
مزدلفہ است چنانکہ گذشت کل واحد منہما باقامة گزارد ہر یکی ازین دو نماز را باقامت یعنی ہر یکی را تکبیر جدا برآورد و اگر چہ اذان یکی بود چنانکہ در فصل اول از باب حجۃ الوداع گذشت
ولم یسبح بینہما نگزارد نماز نفل میان این دو نماز و لا علی اثر کل واحدة منہما و نہ در پی ہر یکی از اینہا یعنی نماز نفل اصلا نگزارد نہ راتبہ مغرب و نہ عشا رواہ البخاری
وعن عبد اللہ بن مسعود رض قال ما رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی صلوة الا لمیقاتہا گفت ابن مسعود ندیدم من پیغمبر خدا را کہ گزاردہ ہیچ نمازی را
مگر در وقتش الا صلوتین صلوة المغرب والعشاء بجمع مگر دو نماز کہ مغرب و عشا باشد در مزدلفہ ازینجا معلوم شد کہ جمع میان صلوة کہ در سفر روایت میکنند بران وجہی کہ
شافعیہ فہمیدہ اند محل سخن است و آنکہ جمع میان ظہر و عصر در روز عرفہ نگفت از جہت شہرت امر او است وصلی الفجر یومئذ قبل میقاتہا و بگزارد نماز بامداد در روز مزدلفہ
پیش از وقت وی یعنی وقت معتاد وی کہ ہمیشہ میگزارد و در تاریکی گزارد چنانکہ مردم در شک و شبہ بودند کہ وقت شدہ است یا نہ و فجر طلوع کردہ یا نہ و آن حضرت صلی اللہ علیہ
وسلم دریافت بنور وحی یا بمزید علمی کہ داشت و حدیثی دیگر در صحیح بخاری ہم از ابن مسعود آمدہ کہ مفسر این حدیث است و مصرح است باآنکہ بعد از طلوع فجر گزارد نہ پیش از وی و در
بعضی روایات بخاری ہم از ابن مسعود رض آمدہ کہ وی گزارد نماز فجر را بمزدلفہ بعد از طلوع فجر و گفت کہ گزارد آنحضرت نماز فجر را درین ساعت و بعضی توہم کردہ اند کہ پیش از
دخول وقت گزارد و این خطا است و مخالف اجماع متفق علیہ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال انا ممن قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم لیلة المزدلفة
فی ضعفة اہلہ گفت ابن عباس من از جملہ کسانی بودم کہ پیش فرستادہ بود آنحضرت شب مزدلفہ در ضمن ضعیفان اہل و عیال خود از نسا و اطفال چنانکہ در احادیث بیاید و خود بعد
از اسفار پیش از طلوع آفتاب سوار شد و سنت این است و این جماعہ را در شب فرستاد و فرمود کہ رمی جمرة العقبہ نکنید مگر بعد از بر آمدن آفتاب چنانکہ ہم در حدیث ابن عباس بیاید

وقول امام ابو حنیفه ہمین است و در بعضی احادیث مطلق آمده که بروید و رمی جمرة العقبه بکنید و نظر باین اطلاق امام شافعی و امام احمد تجویز رمی بعد از نصف لیل کرده اند پوشیده نماند که ظاہر
نظر بقاعده مستمرهٔ شافعیه آنست که مطلق را حمل بر مقید میکردند والله اعلم متفق علیه وعن الفضل بن عباس وکان ردیف رسول الله صلی الله علیه وسلم تو
است از فضل و بود وی پس آن حضرت نشیننده بر ناقه انه قال فی عشیة عرفة وغداة جمع للناس حین دفعوا که آن حضرت گفت در شبانگاه عرفه و بامداد مزدلفه مردم را ہنگامیکه
تیز راندند و دفع و زجر و ضرب بسیار کردند علیکم بالسکینة بر شما باد ای مردم که قرار و آرام کنید و شتابی و اضطراب نورزید وهو کاف ناقته و حال آنکه آن حضرت باز دارنده بود ناقهٔ خود را
از تیز رفتن کاف بتشدید فا از کف بمعنی باز داشتن حتی دخل محسرا تا آنکه در آمد وادی محسر را بسین مکسورهٔ مشدده وهو من منی واین وادی محسر از منا است و بعضی میگویند از
مزدلفه است و تحقیق آنست که برزخ است میان ہردو چنانکه گذشت قال علیکم بحصی مثل حصی الخذف الذی یرمی به الجمرة گفت آن حضرت بر شما باد که بردارید سنگریزها را
ازین وادی مانند سنگریزه خذف که رمی کرده میشود بآن جمره و سابقه بیان حصی الخذف گذشت ظاہر این حدیث آنست که سنگریزها از راه برداشتند و در بعضی روایات آمده که از مزدلفه
برداشته بودند و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و از ہر موضعی که بردارند جایز است مگر آن جمرات که بوی رمی کرده شده است که آنہا را نباید برداشت و اگر از آنہا بردارند اصل
جواز باقی است لیکن خلاف اولی و افضل است و نیز اختلاف کرده اند که ہفت سنگریزه بردارند که برای رمی جمرة العقبه امروز بکار خواہند برد یا ہفتاد که ہفت امروز خواہند انداخت و
شصت و سه برای روزہای دیگر وقال لم یزل رسول الله وگفت فضل ابن عباس ہمیشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یلبی تلبیه میگفت حتی رمی جمرة العقبة
بعد از رمی جمره از تلبیه باز ماند رواه مسلم وعن جابر رض قال افاض النبی صلی الله علیه وسلم من جمع وعلیه السکینة افاضه کرد یعنی روان شد آن حضرت از مزدلفه و
حال آنکه بود بروی قرار و آرام وامرهم بالسکینة وامر کرد مردم را نیز بسکینه و آہستگی واوضع فی وادی محسر و تیز راند در وادی محسر بیان این سابقا گذشت وامرهم ان یرموا
بمثل حصی الخذف وامر کرد مردم را که رمی کنند بمانند سنگریزه خذف که مقدار نخود یا بمقدار پشک باشد چنانکه گذشت وقال لعلی لا اراکم بعد عامی هذا گفت آن حضرت
باصحاب شاید که من نه بینم شما را بعد ازین سال یعنی پس بیاموزید احکام دین را و ازین جہت این حج را حجة الوداع گویند که آن حضرت تعلیم کرد احکام را و وداع کرد یاران را مؤلف میگوید که
لم اجد هذا الحدیث فی الصحیحین نیافتم من این حدیث را در احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم و ذکر کردن صاحب مصابیح آنرا در فصل اول دلالت میکند بر وجود آن در صحیحین الا فی
جامع الترمذی مگر در جامع ترمذی آنرا یافتم مع تقدیم وتاخیر با تقدیم بعضی الفاظ بر بعضی و تاخیر بعضی از بعضی و مقتضای این آنست که در فصل ثانی ذکر کرده میشد الفصل
الثانی عن محمد بن قیس بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و بفتح را و بمیم تابعی ثقه است قال خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ان اهل الجاهلیة کانوا
یدفعون من عرفة حین تکون الشمس کانها عمائم الرجال فی وجوههم خطبه خواند آن حضرت پس گفت بدرستی که اہل جاہلیت بودند که روان میشدند از عرفه تا آنکه میبود آفتاب که گویا که وی
دستارہای مردانست در رویہای ایشان قبل ان تغرب یعنی پیش از آن که فرو درود آفتاب طیبی در بیان وجه تشبیه از قاضی نقل کرده که تشبیه کرده است چیزی را که می افتد از نور آفتاب ہنگامیکه
نزدیک میشود بافق بعمامه زیرا که نور آفتاب میدرخشد در روی مردان مانند درخشیدن بیاض عمامه انتہی و بعضی گفته اند که گویا آفتاب ہنگامیکه غائب میکرد و نصف کو یا عمامه است بر سر کوه زیرا
که شکل عمامه نصف کره است ومن المزدلفة بعد ان تطلع الشمس حین تکون کانها عمائم الرجال فی وجوههم و روان میشدند از مزدلفه بعد از طلوع کردن آفتاب ہنگامیکه
میشد آفتاب گویا که عمامهٔ مردان است در رویہای ایشان وانا لا ندفع من عرفة حتی تغرب الشمس و بدرستیکه ما روان نمیشویم از عرفه تا آنکه غروب کند آفتاب وندفع من المزدلفة
و روان شویم از مزدلفه قبل ان تطلع الشمس پیش از آنکه طلوع کند آفتاب هدینا مخالف لهدی عبدة الاوثان سیرت و روش ما این مخالف است مر سیرت پرستندگان بتان
والشرك و مخالف است سیرت شرک را یعنی اہل شرک را رواه البیهقی فی شعب الایمان وقال فیه وگفته است بیہقی در روی خطبنا و ساقه نحوه و رانده است حدیث را
و ذکر کرده مانند حدیثی که گذشت یعنی مختلف است در بعضی الفاظ و اصل کتاب اینجا بیاض است و این عبارت را جزری نوشته و در تخریج ابن حجر اخرجه البیهقی من حدیث مسور بن مخرمة نحوه وعن
ابن عباس رضی الله عنهما قال قدمنا رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة المزدلفة پیش فرستاد ما را آن حضرت در شب مزدلفه اغیلمة بنی عبد المطلب اگر کودکان
عبد المطلب باشیم علی حمرات سوار بر خرکان فجعل یلطح افخاذنا پس گشت آن حضرت که میزد بکف دست ران ہای ما را بر وجه تلطف در وداع فی الصلاح لطح بطا و حای مہملتین بکف
دست بر پشت زدن کسی را نرم نرم ویقول ویگفت ابینی بضم ہمزه و فتح موحده و سکون تحتانیه و کسر نون و فتح یای مشدده ای پسرکان من در تصحیح این لفظ سخن بسیار است در شرح بیان کرده
لا ترموا الجمرة حتی تطلع الشمس رمی نکنید جمره را تا آنکه طلوع کند آفتاب وقت مستحب برای رمی نزد ما این است تا وقت زوال و بعد طلوع فجر نیز جایز است ولیکن اسائت دارد و نزد شافعی و
احمد در روایتی پیش از طلوع فجر ہم روا است بی اسائت بشرطی که بعد از نصف لیل باشد رواه ابو داود والنسائی وابن ماجة وعن عائشة رضی الله عنها قالت ارسل النبی
صلی الله علیه وسلم بام سلمة لیلة النحر گفت عائشه فرستاد آن حضرت ام سلمه را در شب نحر فرمت الجمرة قبل الفجر پس رمی کرد جمره را پیش از فجر ثم مضت فافاضت پس
گذشت ام سلمه پس طواف افاضه کرد وکان ذلك الیوم الذی یکون رسول الله صلی الله علیه وسلم عندها و بود آن روزی که می بود آن حضرت نزد ام سلمه یعنی روز
نوبت او بود گویا این اشارت است بسبب استعجال وی در رمی و افاضت والله اعلم وگفته اند که این رخصتی بود خاص بام سلمه و درین حدیث مقال است و اساطین علم حدیث منکر اند آنرا رواه
ابو داود و در فرستادن ام حبیبه و سوده نیز احادیث آمده و ظاہر آنست که ہمه را فرستاده بودند وعن ابن عباس رض قال یلبی المقیم او المعتمر حتی یستلم الحجر تلبیه میکند مقیم یا معتمر
تا آنکه استلام حجر میکند و شروع در طواف مینماید و کلمهٔ او برای شک راویست و مراد بمقیم کسی است که اقامت بمکه کرده است و عمره بجا می آرد پس مراد بمعتمر و مقیم یکی می افتد و مقصود آنست که در عمره

قطع تلبیه نزد استلام حجر میکنند چنانچه در حج برمی جمرة العقبه میمانید رواه ابوداود روایت کرده است این حدیث را ابوداود یعنی مرفوعا بحضرت و قال و گفته است و روی موقوفا علی
ابن عباس و روایت کرده شده است موقوف بر ابن عباس ولیکن این موقوف در حکم مرفوع خواهد بود الفصل الثالث عن یعقوب بن عاصم بن عروة انه سمع الشرید
روایت است از یعقوب بن عاصم بن عروة بن مسعود ثقفی تابعی ثقه است که وی شنید شرید را بفتح شین معجمه و کسر را و بسکون تحتانیه و دال مهمله در آخر که از صحابه است و وی نیز ثقفی است
و بعضی گفته اند حضرموت است یقول میگفت شرید افضت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم افاضه کردم از عرفات همراه آن حضرت فما مست قدماه الارض حتی
اتی جمعا پس نسود پایهای آن حضرت زمین را تا آنکه آمد مزدلفه را مقصود آنست که در تمام راه سوار رفت و پیاده راه نرفت نه آنکه اصلا فرود نیامد الا در مکه و در حدیث بخاری از حدیث
اسامه آمده است که در راه بجانب شعب رفت و بول کرد و وضو ساخت پس اسامه گفت الصلوة یا رسول الله فرمود که نماز در پیش تست یعنی در مزدلفه است رواه ابوداود
وعن ابن شهاب از مشاهیر تابعین است زهری که گذشت قال اخبرنی سالم ان الحجاج بن یوسف عام نزل بابن الزبیر گفت ابن شهاب خبر داد مرا سالم بن عبدالله
بن عمر که حجاج بن یوسف ثقفی ظالم مشهور در سالی که فرود آمد بمکه بجنگ عبدالله بن الزبیر از جانب عبدالملک بن مروان و حج گذارد سال عبدالله کیف نصنع فی الموقف یوم عرفة
پرسید از عبدالله بن عمر که چگونه کنیم نماز را روز عرفه فقال سالم پس گفت سالم که پسر عبدالله بن عمر است بحجاج ان کنت ترید السنة فهجر بالصلوة یوم عرفة اگر هستی تو که میخواهی
سنت را پس تهجیر کن بنماز در نیم روز بگذار در روز عرفه و تهجیر و ما جری مجری کر می در نیم روز و تهجیر و اهجار سیر کردن در نیم روز فقال عبدالله بن عمر صدق پس گفت ابن عمر راست گفت سالم
انهم کانوا یجمعون بین الظهر والعصر فی السنة بدرستی که ایشان یعنی اصحاب آن حضرت بودند که جمع میکردند میان نماز پیشین و دیگر از جهت سنت و در روایتی آمده است که
گفت ابن عمر راست و درست نام کرده است او را ما در او سالم یعنی کلمه حق گفت نزد آن ظالم و سلامت ماند از مداهنت در پیش اینچنین ظالمی فقلت لسالم زهری میگوید پس گفتم مر
سالم را ابن عمر فعل صحابه نقل کرد افعل ذلک رسول الله آیا کرد و آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال سالم پس گفت سالم و هل یتبعون فی ذلک الا سنته و آیا
که پیروی میکردند در آن یعنی در تهجیر و گذاردن نماز در نیم روز مگر سنت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم رواه البخاری باب رمی الجمار جمار در اصل بمعنی سنگهای خرد می آید و جمار جمع ام سنگریزه
است که رمی کرده میشود و آن مواضع را که آنجا رمی میکنند جمرات میگویند بجهت رمی جمار در آن یا بجهت آنکه محل اجتماع حصا است و جمر بمعنی جمع می آید و بعضی گویند که اجمار بمعنی اسراع آمده است
یعنی شتابی کردن آمده است که آدم علیه السلام رمی کرد ابلیس را بمنا پس بگریخت ابلیس از پیش وی بشتابی الفصل الاول عن جابر رضی الله عنه قال رایت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یرمی علی راحلته یوم النحر گفت جابر دیدم من آن حضرت را که رمی میکرد سواره بر شتر خود روز نحر و یقول لتاخذوا مناسککم و می گوید باید که بگیرید و بیاموزید
مناسک خود را و مناسک در اصل بمعنی عبادات است و اکثر اطلاق وی در اعمال و عبادات حج است و درین کلام اشارتی بعد از سواری هم هست که تا همه به بینند و دریابند فانی
لا ادری لعلی لا احج بعد حجتی هذه زیرا که بدرستی که من درنمی یابم شاید که حج نکنم بعد از حج من که این است رواه مسلم و درین حدیث دلیل است بر جواز رمی سواره و در هدایه
گفته است که هر رمی که بعد از وی رمی است چنانکه رمی جمرات دیگر غیر جمرة العقبه افضل آنست که پیاده کنند زیرا که بعد از وی ایستادن و دعا کردن و تضرع نمودنست و حالت مشی اقرب
است بتضرع و بیان افضلیت مرویست از ابی یوسف حکایت کرده شده است از ابراهیم بن جراح که گفت در آمدم برابی یوسف در مرض موت وی پس بکشاد چشم خود را و گفت رمی سواره فاضلتر
است یا پیاده گفتم پیاده فاضلتر است گفت خطا کردی پس گفتم سواره فاضلتر است گفت خطا کردی بعد از آن گفت هر رمی که بعد از وی ایستادن است پیاده
فاضلتر است و آنکه بعد از وی ایستادن نیست سواره فاضلتر است پس برخاستم از وی تا در خانه رسیده بودم که آواز موت وی برخاست پس تعجب کردم
و حیران شدم از حرص وی بر علم در مثل این حالت رحمة الله علیه و آنچه در احادیث صحیحه آمده آنست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم رمی جمرة العقبه
کرد روز نحر سواره و در روزهای دیگر رمی کرد پیاده و در کل وعنه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم رمی الجمرة بمثل حصی الخذف و هم از جابر است که گفت
دیدم آن حضرت را که رمی جمره میکرد مانند حصی خذف شرح این گذشت در باب حجة الوداع رواه مسلم وعنه قال رمی رسول الله صلی الله علیه وسلم الجمرة یوم النحر ضحی
و هم از جابر است که رمی کرد آن حضرت جمره را روز نحر وقت چاشت واما بعد ذلک فاذا زالت الشمس واما بعد آنه و نحر و سه روز دیگر پس وقتی کرد که برگشت آفتاب چنانکه بیان
آن بیاید متفق علیه وعن عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما انه انتهی الی الجمرة الکبری روایت است از ابن مسعود که وی رسید بجمره کبری که در جانب مسجد
خیف است فجعل البیت عن یساره ومنی عن یمینه پس گردانید خانه کعبه را بجانب دست چپ خود و گردانید منا را از جانب دست راست خود ورمی بسبع حصیات
و انداخت هفت سنگریزه را یکبر مع کل حصاة تکبیر میگفت با هر سنگریزه ثم قال پس گفت ابن مسعود هکذا رمی الذی انزلت علیه سورة البقرة اینچنین رمی کرد آنکس که فرود آورده
شد است بر وی سوره بقره عبارتست از ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و تخصیص سوره بقره بجهت آنست که در وی مناسک حج مذکور است یا مقصود انزال قرآنست
و سوره بقره اطول و ارفع سوره قرآنی است چنانکه در حدیث واقع شده است که لکل شیء سنام و سنام القرآن سورة البقرة متفق علیه وعن جابر رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الاستجمار تو بفتح مثناة و تشدید واو بمعنی فرد و طاق و مراد باستجمار مسح کردن بجمار است در استنجا از غایط یعنی سنت است پاک کردن موضع استنجا آنست که
بسه کلوخ و سنگ کنند و شرح این در کتاب الطهارة در باب آداب الخلا گذشت و بعضی گفته اند بخور مراد است که در مجمر میسوزند یعنی سه قطاع از عود مثلا بگیرند یا سه بار بکروانند ورمی الجمار
و انداختن سنگریزها در حج نیز طاق است که هفت سنگریزه می اندازند و در بعضی روایات رمی جمار مذکور نیست و مراد باستجمار همین است والسعی بین الصفا والمروة تو وسعی در میان صفا

ومروه نیز هفت بار است والطواف تو دگشتن گرد کعبه نیز هفت بار است واذا استجمر احدکم فلیستجمر توّا وچون استجمار کند یکی از شما باید که استجمار کند بطاق تکریر برای تاکید است
مرحکم سابق را بجهت اهتمام ومبالغه در رعایت تثلیث رواه مسلم الفصل الثانی عن قدامة بضم قاف وتخفیف دال بن عبد الله بن عمار بفتح عین وتشدید میم صحابی است
قدیم الاسلام قلیل الحدیث اقامت کرد بمکه وهجرت نکرد بمدینه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یرمی الجمرة یوم النحر علی ناقة صهباء گفت دیدم آن حضرت را
که رمی میکرد جمره را روز نحر بر شتر ماده سفید موی که سرهای موی وی سرخ بود فی الصراح اصهب شتری که سفیدی وی با سرخی آمیخته بود باین نوع که بالای پشم وی سرخ بود و درون وی سفید لیس
ضرب ولا طرد ونبود زدن ونه راندن یعنی مردم را از پیش میراندند باشند ومیزده باشند چنانکه پیش ملوک وامرا میکنند ولیس قیل الیک الیک ونبود گفتن یکسو شو ودور شو قیل بمعنی قول است
رواه الشافعی والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انما جعل رمی الجمار والسعی بین
الصفا والمروة لاقامة ذکر الله فرمود آن حضرت مشروع گردانیده نشده است انداختن سنگریزها ودویدن میان صفا ومروه مگر از برای یاد کردن خدای تعالی چون افعال حج اکثر از آن
قبیل بود که در عقل نمی آید اسرار آن ودرک نمیکند معنی عبارت در آن خصوصا سنگریزها بکیفیت مخصوص انداختن واز اینجا تا آنجا دویدن که این امور تعبدی محض اند اشارت فرمود بآنکه تشریع این
امور از برای اقامت وذکر خدا ویاد کردن اوست تعالی در حد ذات شان تا آنچه مقارن آنها است از ادعیه واذکار اگرچه ظاهر نزد عقل شما ندر آید یا آنکه عاقل اگر تفکر کند در سعی ورمی مثلا متحیر میشود
وفهم نمیکند مگر آنکه تعبد محض می یابد وعقل خود را معزول ومضمحل میشمارد ونمی بیند مگر امر شارع را ویاد نمی آرد ماسوای حق را واین قسمی از فنا است که اخص انواع ذکر حقیقی است واین
باعتبار اصل است اما الآن تصور فعل آنحضرت ووجود وقوف آن حضرت در آن اماکن وموافق واتباع وموافقت وی صلی الله علیه وسلم ورسیدن دهان ودست وپای در آنجا
که وی نهاده لذت ونورانیت وذوق وحالت می بخشد واثرها وذوقها در باطن می آرد که زبان تعبیر از بیان آن عاجز است عرف من ذاق ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی اللهم
ارزقنا واذقنا رواه الترمذی والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح وعنها قالت قلنا وهم از عائشه است که گفت گفتیم اهل بیت یا رسول الله الا
نبنی لک بناء یظلک یعنی آیا نه برآریم برای تو بنای وخانه که سایه کند ترا بمنا قال لا گفت آن حضرت نه بنا کنید در منا خانه منی مناخ من سبق منا جای فرود آمدن ونشستن کسی است که پیشتر
وپیشتر آنجا رسیده مناخ در اصل لغت جای نشستن شتر است ومراد اینجا منزل است یعنی منا جای نیست که مخصوص بکسی باشد جای عباد است اگر در آنجا بنا کنند تنگ گردد جای بر بندگان
خدا این توجیه شافعیه است ونزد ما وجه نهی آنست که زمین حرم وقف است زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فتح کرد مکه را ووقف گردانید زمین حرم را پس مالک نشود آنرا هیچ یکی ولکن
عربان جاها ساخته ومحلها بنا کرده اند وعمارتهای عالی بنا نموده که کسی را مجال نیست که در آن تواند نشست حکایتی از حضرت شیخ اجل اکرم عبد الوهاب متقی یاد می آید رحمة الله علیه که خادمان
ایشان جای بکرا در منا گرفته ومتعین ساخته بودند چنانکه الآن عادت است قاضی صالح سندی مکی که مرد صالح وعالم وفاضل بود آنجا آمده نشست خادمان آن بحضرت شیخ آمده گفتند که
قاضی صالح آمده از ما بزور آنجا را گرفته نشسته است فرمودند تعرض نکنید وبگذارید وچند طبق از فواکه طعام مهیا ساخته نزد قاضی صالح فرستادند وفرمودند با ایشان عرض کنید که ملازمان خوب
کردند که اینجا آمده نشستند جای شما است غایت آنچه مقتضای حسن خلق ومباسطت است کار فرمودند رواه الترمذی وابن ماجة والدارمی الفصل الثالث عن نافع
قال ان ابن عمر کان یقف عند الجمرتین الاولیین گفت نافع که ابن عمر بود که می ایستاد نزد دو جمره اولی یعنی بعد از رمی وقوفا طویلا ایستادنی دراز یعنی بسیار می ایستاد ویکبر الله
تکبیر میگفت خدا را ویسبحه وتسبیح میکرد وی تعالی را ویحمده وحمد میگفت او را ویحمد بتخفیف وتشدید هر دو روایت است ویدعو الله ودعا میکرد خدا را بسیار ایستادن در این
دو مقام ودعا کردن وتضرع نمودن مستحب ومسنون است وگفته اند بمقدار قرأت سوره بقره میباید ایستاد وبعضی از غربای متعطش زلال رحمت چندان ایستاده اند که پاهای ایشان آماس کرده
شده وبالله التوفیق ولا یقف عند جمرة العقبة ونمی ایستاد بعد از رمی نزد جمره عقبه در روز نحر ونه در ایام دیگر ودر باب یوم نحر بیاید که گفت ابن عمر همچنین دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم وعقبه راه بر آمدن بر کوه واین جمره در پایان کوه واقع شده است ووجه عدم وقوف نزد این جمره عقبه وطول وقوف نزد دو جمره دیگر همانجا مذکور گردد انشاء الله تعالی رواه
مالک باب الهدی بفتح وسکون وبفتح وکسر وتشدید هر دو آمده اول لغت اهل حجاز ولغت قرآن است وثانی لغت بنی تمیم وهر دو قرائت است وواحد هر دو هدیة وهدیة است وآن
چیزیست که فرستاده میشود از چارپایها بمکه تا ذبح کرده شود وگاهی بر مطلق ابل نیز اطلاق می یابد ووجه تسمیه بهدی آنست که بنده هدیه میفرستد بجناب حق وتقرب میجوید نزد وی بدان و
هدی از ابل وبقر جائز است باتفاق ودر غنم خلاف است ونزد ما جائز است وجائز نیست در هدایا مگر آنچه جائز است در ضحایا الفصل الاول عن ابن عباس قال صلی رسول الله صلی الله
علیه وسلم الظهر بذی الحلیفة گفت ابن عباس گزارد آن حضرت نماز پیشین را در وقتی که برآمد بحج در ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است ثم دعا بناقته پس طلبیده وخواند
ناقه خود را که میخواست آنرا هدی گرداند فاشعرها فی صفحة سنامها الایمن پس نیزه زد آن ناقه را در کرانه راست کوهان وی فی الصراح صفحه کرانه هر چیز صفح انسان پهلوی وی و
سلت الدم عنها وسترد وپاک کرد خون را از آن وقلدها نعلین وآویخت در گردن ناقه دو نعل را فی الصراح تقلید چیزی در گردن ستور قربانی در آویختن بجهت علامت هدی تواند
از عادت جاهلیت بود که میکردند تا معلوم گردد که هدی است وهیچکس نزند ودر اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض ثم رکب راحلته بعد از آن سوار شد آن حضرت بر شتر سواری
خود که ناقه قصوا بود فلما استوت به علی البیداء اهل بالحج پس هنگامی که برداشت ناقه آن حضرت را بر بیداء که نام موضعی است تلبیه کرد بحج رواه مسلم بدانکه اشعار پاره کردن جانب
کوهان است تا آنکه روان شود از وی خون مشتق از شعور است بمعنی علم یعنی تا بدانند که این هدی است وتمیز کرده شود نزد اختلاط وشناخته شود نزد گم شدن وباز آیند از آن دزدان وتجویز کرده اند آنرا
اکثر اهل علم واتفاق دارند بر ترک اشعار در غنم بسبب ضعف وی ونیز مستور میگردد موی پهلو او ودر غنم تقلید بس است واشعار سنت است نزد جمهور ائمه وروایت کرده شده است از امام ابی حنیفه

که مستحب است تقلید و مکروه است اشعار زیرا که این مثله است و تعذیب حیوان است و آن حرام است و آن حضرت صلی الله علیه وسلم کرده بود از جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند
از تعرض آن مگر باشعار و مردم بر سر این سخن بسیار پیچیده و گفته اند که این مخالف احادیث صحیحه است که وارد شده اند در اشعار و این مثله نیست بلکه در حکم فصد و حجامت و ختان و داغ است
که برای مصلحت میکنند و نیز تعرض مشرکین در آنوقت بغایت بعید بود از جهت قوت اسلام و شوکت دین و کثرت اصحاب بحیث لا یعد و لا یحصی این کلام مشهور است میان قوم و گفته اند
که کراهت ابی حنیفه مر اشعار را اهل زمان خود بود که مبالغه میکردند دران چنانکه خوف سرایت جراحت و فساد عضو بود و پس سکیت تقلید بس است در احرام و حصول غرض و باشعار حاجت نیست
نه آنکه اصل اشعار را مکروه می پنداشت یا آنرا مکروه می پنداشت که اشعار کنند و تقلید نکنند و نیز در زمان وی مردم اشعار ترک داده بودند و آنها که میکردند مبالغه میکردند و اشعار علامت
احرام نمانده بود و پس مکروه پنداشت از جهت آن والله اعلم و توربشتی از توجیه این سخن زیاده تقریر و تحریر کرده و در شرح آنرا نقل کرده ایم و بالله التوفیق وعن عائشة رضی الله عنها
قالت اهدی النبی صلی الله علیه وسلم مرة الی البیت غنما گفت عائشه هدی فرستاد آن حضرت یکباری بخانهٔ کعبه گوسفند را فقلدها پس تقلید کرد آنرا و اشعار نکرد
متفق علیه وعن جابر رضی الله عنه قال ذبح رسول الله صلی الله علیه وسلم عن عائشة بقرة یوم النحر گفت جابر ذبح کرد آن حضرت از جانب عائشه و از جهت
وی گاوی را روز نحر و گفته اند شاید این باذن وی بود زیرا که تضحیه از غیر بی اذن وی روا نبود رواه مسلم وعنه نحر النبی صلی الله علیه وسلم عن نسائه بقرة فی حجته و هم
از جابر است که نحر کرد آن حضرت از جانب زنان خود گاوی در حج خود و نحر اینجا بمعنی ذبح است زیرا که نحر بمعنی نیزه زدن است مخصوص بشتر است و مشهور نزد ائمه آنست که گاو از هفت
کس کرده باشد رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت فتلت قلائد بدن النبی گفت عائشه بافتم من گردن بندهای شتران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
بیدی بدو دست خود و بدن بضمتین و بضم و سکون جمع بدنه بفتحات ثم قلدها واشعرها پس تقلید کرد بدن را و انداخت آنها را در گردن آنها و اشعار کرد آنها را واهداها و فرستاد
آنها را بمکه یعنی همراه ابی بکر که در سال اول فرضیت حج امیر حاج کرده فرستاده بود فما حرم علیه شیء کان احل له پس حرام نشد بر آن حضرت چیزیکه حلال کرده شده بود مر او را
یعنی جاری نشد احکام احرام عائشه این را برای آن گفت که رسیده بوی که ابن عباس میگوید که هر که هدی بمکه فرستد حرام میگردد بر وی آنچه حرام میشود بر محرم تا برسد هدی بحرم و نحر کرده شود و پس
رد کرد بر ابن عباس این قول وی را متفق علیه وعنها قالت فتلت قلائدها من عهن کان عندی و هم از عائشه است که گفت بافتم قلاید بدن آن حضرت را از صوفی که بود
نزد من عهن بکسر و سکون ها پشم یا پشم رنگین ثم بعث بها مع ابی پس فرستاد آن حضرت بدن را همراه پدر من یعنی ابی بکر صدیق رضی الله عنه متفق علیه وعن ابی هریرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای رجلا یسوق بدنة آن حضرت دید مردی را که میراند شتری را فقال ارکبها پس گفت آن حضرت سوار
شو آنرا فقال انها بدنة پس گفت آن مرد این بدنه است یعنی شتر هدی است چون سوار شوم قال ارکبها و یلك بار فرمود سوار شو آنرا وای بر تو من میفرمایم که سوار شو و تو عذر
مینمائی فی الثانیة او الثالثة در کرت دوم گفت آن حضرت این را یا در کرت سوم و از آنچه ذکر کرد درین حدیث معلوم میشود که در کرت سوم فرمود اما این درین روایت است
و در روایت دوم باز آمده است و علما اختلاف کرده اند که سوار شدن بر هدی درست است یا نه قومی بر آنند که درست است اگر زیان نکند او را و جمعی میگویند اگر مضطر گردد درست است
و الا نه و قول امام ابو حنیفه اینست و حال این رجل معلوم نیست که چه بود والله اعلم متفق علیه وعن ابی الزبیر نام وی محمد بن مسلم مکی است تابعی است و اسع العلم قال
سمعت جابر ابن عبد الله سئل عن رکوب الهدی گفت شنیدم جابر را در حالتی که پرسیده شد جابر از سوار شدن بر هدی فقال سمعت النبی پس گفت جابر شنیدم پیغمبر
صلی الله علیه وسلم یقول یگفت ارکبها بالمعروف سوار شو او را باعتدال و اندازه بی افراط و تجاوز از حد اعتدال اذا الجئت الیها این نیز وقتی که مضطر گردانیده شوی و
ضرورت افتد و تواند که این بیان بالمعروف باشد حتی تجد ظهرا تا آنکه بیابی توپشت یعنی مرکب را که بر پشت او سوار شوی رواه مسلم وعن ابن عباس رضی الله عنه
قال بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم ستة عشر بدنة مع رجل گفت ابن عباس فرستاد آن حضرت شانزده بدنه بمکه همراه مردی و گفته اند که نام آن مرد ناجیه بن جندب
اسلمی است وامره فیها و امیر و حاکم گردانید او را در بدنها که نگاهبانی آن بکند و خبردار باشد فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله کیف اصنع بما ابدع علی منها چگونه کنم و چه سازم
بدنه که مانده شود و هلاک گردد ابداع باز آمدن شتر از سیر بجهت ماندگی یا بارگران ابداع بضم همزه و سکون موحده و کسر دال التحقیق این عبارت بیانی دارد بزبان علم در شرح ذکر کرده شده
است حاصلش همین است که گفته شد قال گفت آن حضرت انحرها نحر کن او را ثم اصبغ نعلیها فی دمها پس رنگ کن سم و نعل بدنه را که تقلید کرده شده است بدان در
خون وی ثم اجعلها علی صفحتها پس بگردان نعل را گویا هر دو نعل یکی اند و لهذا در حدیث دیگر که در فصل ثانی بیاید نعل بلفظ مفرد ذکر کرده بر صفحه سنام بدنه تا بدانند راهگذریان که هدی است
پس بخورند از وی فقرا نه اغنیا که خوردن آن بر ایشان حرام است ولا تأکل منها انت ولا احد من اهل رفقتك و مخور از ان بدنه تو و نخورد هیچ یکی از رفیقان تو که در سفر با تو
همراه اند خواه فقرا باشند یا اغنیا و حکمت در نهی ایشان از اکل هر چند فقیر باشند قطع طمع و خیانت ایشان است از ان و رفع تهمت تا یکی بکشد و بخورد و ابداع را بهانه سازد و رفقه
بضم را و بکسر نیز گفته اند و سکون فا جماعت رفیق راه و در بعضی نسخ لفظ اهل نیست ولیکن صحیح ثبوت او است در روایت و اضافت بیانیه است و گفته اند این در بدنه که واجب
گردانیده است بر خود و از بدنه تطوع میتوان خورد اگر گویند چون هیچکس نخورد سباع میخورند و درین تضییع مال است جوابش آنکه عادت بر آنست که اهل بوادی می آیند در پس شتران
و میخورند و نفع میگیرند و گاهی قافلهٔ دیگر هم میرسد منتفع میگردد رواه مسلم وعن جابر قال نحرنا مع رسول الله گفت جابر نحر کردیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم عام الحدیبیة البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة در سال حدیبیه که بعمره آمده و محصر شدند شتر را از هفت کس و گاو را نیز از هفت کس و بدنه نزد شافعیه

بود و نزد امام مالک از اعلم ... تمام کفایت میکند و این حدیث صلاد نیست بطعنه مالک وارد است زیاده از هفت کس را صح

مخصوص بشتر است و نزد حنیفه بقره را هم بدنه میگویند و این حدیث بظاهر مؤید قول شافعیه است که بدنه را با بقره مقابل نهاده و در باب الجمعة نیز هم چنین آمده است غالب این است و لیکن ما میگوئیم که اینجا بقرینه مقابله شتر مراد است و اگرنه شامل ابل و بقر و غنم است کذا قال اهل اللغة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی انه اتی علی رجل قد اناخ بدنته ینحرها و از ابن عمر آمده است که بدرستی وی آمد بر مردی که نشانده است بدنه خود را در حالی که نحر میکند آنرا قال کفت ابن عمر ابعثها قیاما مقیدة برانگیز آنرا در حالی که ایستاده است بسته شده یعنی پای چپ سنة محمد لازم گیر سنت محمد را صلی الله علیه وسلم سنت در شتر نحر است و طریق نحر این است که پای چپ شتر را بر ریسمانی بر بندد و در بالای سینهٔ وی نیزه زند تا خون برود و بغیر وی که گاو و گوسفند ذبح است و در شتر نیز ذبح رواست و لیکن سنت نحر است بر وجه مذکور متفق علیه وعن علی رضی الله عنه قال امرنی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اقوم علی بدنه کفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که امر کرد مرا آن حضرت که بایستم بر بدن وی و خبردار باشم از کار و بار آن وان اتصدق بلحمها و امر کرد که تصدق کنم گوشت آن و جلودها و پوستهای آن واجلتها و جلهای آن وان لا اعطی الجزار منها و امر کرد که ندهم شتر کشنده را یعنی اجرت او را از آن قال کفت آن حضرت نحن نعطیه من عندنا ما میدهیم جزار را از پیش خود متفق علیه وعن جابر رض قال کنا لا ناکل من لحوم بدننا فوق ثلث کفت جابر بودیم ما که نمیخوردیم از گوشتهای قربانیهای خود بالاء سه روز یعنی در سه روز بخش میکردیم و میخوردیم و بمردم میدادیم و زیاده بر سه روز جایز نبود نگاه داشتن آن فرخص لنا رسول الله پس رخصت کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال کلوا و تزودوا پس کفت بخورید و توشه سازید یعنی زیاده بر سه روز فاکلنا و تزودنا پس خوردیم و توشه کردیم چون احتیاج بردم در ابتدای امر بسیار بود حکم کرده بودند که تصدق کنند و توشه نسازند و زیاده بر سه روز نگاه ندارند باکی نیست چنانکه در حدیث سلمه بن الاکوع بیاید متفق علیه و ضابطه در خوردن ذبائح است که از اضحیه و دم تمتع و قران بخورد و از دم جنایات نخورد الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم اهدی عام الحدیبیة فی هدایا رسول الله صلی الله علیه وسلم جملا کان لابی جهل روایت است از ابن عباس که آن حضرت فرستاد در سال حدیبیه که محصر شده و نگذاشتند او را قریش که بمکه در آید و عمره بر آرد در هدایای خود شتر نری که مر ابوجهل را بود و در روز بدر بغنیمت بدست آمده بود فی راسه برة من فضة در سر آن شتر یعنی در بینی وی حلقه بود از نقره بره بضم با و فتح رای مخففه حلقه که در بینی شتر یا در لحمه بینی وی اندازند کذا فی القاموس یغیظ بذلک المشرکین خشم می انداخت و غمگین میساخت بسبب آن مشرکان را تا به بینند آنرا در دست مسلمانان افتاده و ذبح کشته و از اینجا معلوم میشود که غمگین کردانیدن کفار و آن مشرکان را تا به بینند آنرا در دست مسلمانان افتاده و ذبح کشته و از اینجا معلوم میشود که غمگین کردانیدن کفار و در غم و غصه انداختن ایشان مستحسن و مستحب است قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار رواه ابو داود وعن ناجیة الخزاعی صحابیست نام وی ذکوان بود و آن حضرت ناجیه نام کرده و هدایای خود را بوی سپرده بمکه فرستاده بود چنانکه در فصل اول گذشت و ما لکه تسمیهٔ او بناجیه بجهت نجات یافتن او از قریش قال قلت کفت ناجیه گفتم من یا رسول الله کیف اصنع بما عطب من البدن چگونه کنم معامله بچیزی که هلاک و مانده کردد از بدن قال انحرها ثم اغمس نعلها فی دمها کفت آن حضرت نحر کن آنرا پس غوطه ده نعل وی را که قلادهٔ او است ثم خل بین الناس وبینها پس بگذار و مانع بردار میان مردم و میان آن بدنه فیاکلونها پس میخورند مردم آنرا یعنی فقرا غیر جماعه که رفیقانند چنانکه گذشت رواه مالک والترمذی وابن ماجه ورواه ابو داود والدارمی عن ناجیة الاسلمی ظاهر آنست که اختلاف در نسبت و ذات یکی است زیرا که ناجیه در صحابی یکی است و در کتب او را اسلمی گفته اند و مؤلف خزاعی گفته وعن عبد الله بن قرط بضم قاف و سکون را و در آخر طای مهمله صحابی است نام او شیطان بود آن حضرت عبد الله نام نهاد عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان اعظم الایام عند الله یوم النحر کفت آن حضرت بدرستیکه بزرگترین روزها نزد خدا روز نحر است ثم یوم القر بفتح قاف و تشدید را قال ثور کفت ثور که راوی حدیث است وهو الیوم الثانی یعنی یوم القر روز دوم از روز نحر است نامیده شد بدان از جهت قرار گرفتن مردم و سکونت ورزیدن ایشان در منی بعد از تعب کشیدن در ادای مناسک و مراد آنست که از جملهٔ اعظم ایام روز نحر است و در حدیث آمده است که افضل ایام روز عرفه است پس افضل ایام عشرهٔ ذو الحجه است و روز نحر از جملهٔ این ایام است و در روز جمعه نیز آمده است که افضل ایام است و مردم اختلاف کرده اند در عرفه و جمعه بعضی گفته اند که افضل ایام هفته جمعه است و افضل ایام سال روز عرفه است والله اعلم قال کفت عبد الله بن قرط قرب لرسول الله صلی الله علیه وسلم بدنات خمس او ست نزدیک کردانیده شد برای نحر برای آن حضرت بدنه پنج یا شش فطفقن یزدلفن الیه بایتهن یبدأ پس در ایستادند بدنه ها که نزدیک میشدند بسوی آن حضرت تا بکدام از ایشان آغاز کند در نحر فلما وجبت جنوبها پس هنگامیکه ساقط شد و افتاد بر زمین پهلوهای آنها یعنی سرد شدند و افتادند قال کفت راوی فتکلم بکلمة خفیة پس تکلم کرد آن حضرت بکلمهٔ پنهان یعنی آهسته کفت لم افهمها که نفهمیدم من آن کلمه را فقال فقلت ما قال کفت راوی پس گفتم من یعنی پرسیدم از کسی که در پهلوی آن حضرت بود و در بعضی نسخ فسالت الذی یلیه یعنی پس پرسیدم من کسی را که پیوسته بود بآن حضرت که چه کفت آن حضرت قال قال کفت آن کس که کفت آن حضرت من شاء اقتطع هر که خواهد ببرد از این شتران برای خود قطعه رواه ابو داود و از اینجا استدلال کرده اند بعضی علما بر جواز نهب و غارت در نثار بعد از اذن مالک و ذکر حدیثا ابن عباس وجابر رضی فی باب الاضحیة و ذکر کرده شد حدیث ابن عباس وجابر که در مصابیح درین باب مذکور اند در اضحیه الفصل الثالث عن سلمة بن الاکوع صحابی مشهور است از شجاعان و تیراندازان نامی بود و پیاده با سواران جنگ میکرد و سبقت مینمود قال قال النبی صلی الله علیه وسلم من ضحی منکم فلا یصبحن بعد ثالثة کفت سلمه کفت آن حضرت آن کسی که قربانی کند از شما پس باید که صبح نکند آنکس بعد از شب سوم وفی بیته منه شیء و حال آنکه باشد در خانهٔ وی از آن چیزی فلما کان العام المقبل قالوا پس هنگامیکه شد سال آینده گفتند یا رسول الله نفعل کما فعلنا العام الماضی کنیم چنانکه کردیم در سال گذشته یعنی نگاه نداریم گوشت اضحیه را بعد از سه روز قال کفت آن حضرت کلوا واطعموا وادخروا بخورید و بخورانید و ذخیره کنید فان ذلک العام کان بالناس جهد زیرا که بدرستی در آن سال بود مردم

مشقت و رنج یعنی فقر و احتیاج فادخرت ان تعینوا فیهم پس خواستم من نهی از ادخار که اعانت کنید مردم بخورانیدن آن چون امسال احتیاج برطرف شد نهی نیز برطرف گشت اگر
بنهد رخصت است متفق علیه وعن نبیشة بضم نون و فتح موحده و سکون تحتانیه و شین معجمه صحابی است او را نبیشة الخیر میگویند قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم انا کنا نهیناکم عن لحومها ان تاکلوها فوق ثلث گفت آن حضرت بدرستی ما بودیم که نهی میکردیم شما را از گوشتهای قربانیها که بخورید از بالای سه روز زیاده بران لکی تسعکم
برای آنکه تا گنجایش کند شما را و فراخی شود میان شما و بهمه کس برسد جاء الله بالسعة آورد خدای تعالی فراخی و گنجایش را فکلوا وادخروا پس بخورید و بنهید واتجروا بهمزه یعنی طلب
کنید بوی اجر و ثواب را از اتجار نه از تجارت والا بتشدید تا می بود و تجارت در گوشت قربانی درست نبود یعنی تصدق کنید و بخورانید مردم را شاید که در خوردن نیز اجری و ثوابی باشد که ایام ضیافة الله
است چنانکه فرمود الا ان هذه الایام ایام اکل وشرب وانا واگاه باشید بدرستیکه این روزها یعنی روزهای منی روزهای قربانی و روزهای خوردن و آشامیدن است چون سال تمام
ریاضت کشیده و محنت دیده درین چند روز که حج کرده مغفور شد بخورید و بنوشید و روی آسایش ببینید اما با وجود آن خدا را یاد دارید و از ذکر خدا غافل مباشید چنانکه فرمود و ذکر الله
و این روزهای ذکر خدا است رواه ابوداؤد باب الحلق حلق ستردن موی و اتفاق دارند بر آنکه حلق افضل است از قصر حاج و معتمر را مگر زن را که حلق حرام است بر ایشان وجه
افضلیت آن است که مقصر باقی وا میدارد است بر نفس خود زینت را از موی و حاج و معتمر مامور اند بترک زینت و تبذلل و انکسار و ادنی قصر آنست که بگیرد از موی سر خود مقدار سر انگشت
و کفایت میکند در حلق نیز ادنا حلق ربع راس و حلق تمام سر اقرب است بسنت چنانکه در مسح و ثابت نشده است حلق از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غیر حج و عمره و در
حلق سائر شعور بدن کلام است مذکور در موضع خود و نسبت کلام در اصل جواز ولیکن اولی ترک آنست الفصل الاول عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله وسلم
علیه حلق رأسه فی حجة الوداع آن حضرت حلق کرد سر مبارک خود را در حجة الوداع واناس من اصحابه و حلق کردند جماعه از اصحاب وی نیز از جهت دریافت شرف
و متابعت و فضیلت حلق که بیان کرد آن حضرت آنرا بدعا محلقین را چند بار و قصر بعضهم و تقصیر کردند بعضی اصحاب از جهت اخذ برخصت بعد از دعای آن حضرت مقصران را
نیز در مرة اخیر بالتماس ایشان چنانکه در حدیث بیاید متفق علیه وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال لی معاویة انی قصرت من راس النبی صلی الله علیه وسلم
عند المروة بمشقص گفت ابن عباس که مرا گفت معاویه که من قصر کرده ام موی از سر آن حضرت نزد مروه بمشقص و درین حدیث اشکال است که در شرح بیان کرده شده و مشقص بکسر میم و سکون
شین معجمه و فتح قاف پیکان عریض یا طویل یا تیر که این پیکان دارد است و بعضی گفته اند که مشقص نام جلم است بفتح جیم و لام مقراض که بوی موی و پشم و جز آن گوسفند و شتر را میبرند و این معنی
انسب و اظهر است متفق علیه وعن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی حجة الوداع روایت است از ابن عمر رضی الله عنهما که آن حضرت گفت در
حجة الوداع در وقت بر آمدن از احرام اللهم ارحم المحلقین خداوندا رحمت کن موی سر سترده کان را قالوا والمقصرین گفتند صحابه و کوتاه کنندگان موی را نیز دعا رحمت کن یا رسول الله
قال اللهم ارحم المحلقین باز آن حضرت دعا کرد محلقان را و گفت خداوندا رحمت کن محلقان را قالوا والمقصرین یا رسول الله التماس دعا باز کردند صحابه برای مقصران در مرتبه
قال گفت والمقصرین و مقصران را هم رحمت کن درین روایت دو بار تخصیص بمحلقین کرده و بار سیوم مقصران را جمع کرد با ایشان و در روایتی دیگر سه بار گفت چهارم بار گفت والمقصرین
متفق علیه ازین حدیث معلوم شد که این دعا محلقین را و التماس صحابه و دعا مقصرین را در حجة الوداع بود و این دو احتمال دارد که در عمره بود که صحابه را بر آمدن از احرام امر کرد یا در روز نحر بود
که از احرام حج بر آمدند و بعضی گفته اند که در حدیبیه بود که بعلت احصار از احرام بر آمد و حلق کرد و صحابه را نیز امر کرد بحلق و ایشان در امتثال این امر توقف کردند چنانکه در باب الاحصار بیاید
والله اعلم وعن یحیی بن الحصین بضم حاء تابعی ثقه صدوق است عن جدته روایت میکند از جده خود که صحابیه است و کنیت وی ام الحصین است انها سمعت النبی که جده
وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع دعا للمحلقین ثلثا وللمقصرین مرة واحدة که دعا کرد آن حضرت محلقین را سه بار و مقصرین را یکبار ظاهر
حدیث آنست که سه بار گفت اللهم ارحم المحلقین چهارم بار گفت والمقصرین و احتمال دارد که دو بار گفته باشد و ثالث دعای محلقین در قول او والمقصرین که مقید اشتراک آنها است با
مقصرین فافهم وجه عجب است موقع لفظ والمقصرین درین مقام که بجهت تقصیر خود را در امتثال امر محروم شدند از دعای آن حضرت صلی الله علیه وسلم رواه مسلم متفق علیه وعن انس
رضی ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی منا فاتی الجمرة فرماها روایت است از انس که آن حضرت آمد بمنا پس آمد بجمرة العقبه را پس رمی کرد آنرا و این در روز نحر آمد
که از مزدلفه آمد چنانکه گذشت ثم اتی منزله بمنا ونحر نسکه پس آمد در منزل خود که بمنا داشت و نحر کرد قربانی خود را ثم دعا بالحلاق پس طلبید سر تراش را که نام وی معمر بن عبد الله
عدوی قدیم الاسلام است و در روایت امام احمد آمده که چون معمر آمده و استره در دست گرفته بر سر آن حضرت صلی الله علیه وسلم ایستاد آن حضرت گفت یا معمر متمکن کردانید ترا پیغمبر
بر دو نرمه گوش خود و در دست تو استره است یعنی هشیار باش و قدر این نعمت بدان معمر گفت یا رسول الله بدرستیکه این از نعمتهای خداست و منت او است بر من آن حضرت گفت
آری همچنین است وناول الحالق شقه الایمن و داد سرتراش را جانب راست خود و ظاهر این حدیث آنست که معتبر در ابتدا یمین محلوق است و بعضی یمین حالق اعتبار کنند فحلقه
پس حلق کرد جانب راست آن حضرت را ثم دعا ابا طلحة الانصاری فاعطاه ایاه پس خواند آن حضرت ابو طلحه انصاری را که از مشاهیر صحابه است و او است که لحد قبر شریف را
حفر کرده و زوج ام سلیم است که مادر انس بن مالک است و از جهت در بعضی روایات آمده که بام سلیم داد ثم ناول الشق الایسر فقال احلق پس داد آن حضرت جانب چپ خود را پس
گفت تراش فحلقه پس تراشید فاعطاه ابا طلحة پس داد موی را بابی طلحه فقال اقسمه بین الناس پس گفت قسمت کن این را میان مردم پس بهر یک را یکتاره موی و دو تاره موی
نصیب رسیده گو یا شاعر باین قصه اشارت کرده است بیت مرا از زلف تو موئی بسند است فضولی میکنم بوی بسند است و همچنین ناخنان نیز تقسیم کرد و بر حاضران قسمت فرمود و این برکات

در میان امت تا الی یومنا هذا باقی ماند که باعث تذکره و یاد و اشتیاق بود از اجزای وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه وسلم که یا بوی بسند است که گفته است این معنی را واست متفق علیه و
عن عائشة رضی الله عنها قالت کنت اطیب رسول الله گفت عائشه بودم من که طیب میکردم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم قبل ان یحرم پیش از آنکه احرام بندد و یوم النحر
قبل ان یطوف بالبیت وطیب میکردم روز نحر پیش از آنکه طواف کند بخانهٔ کعبه بعد از حلق ولبس ثیاب بطیب فیه مسك بخوشبوی که در وی مشک میبود و گفته اند که افضل و اولی در طیب
احرام مشک و گلاب است که بوی دارد و رنگ ندارد و روز نحر از احرام می برآیند و همه چیز حلال می شود مگر نسا و بعد از طواف نسا نیز حلال می شوند متفق علیه وعن ابن عمر رض ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم افاض یوم النحر ثم رجع فصلی الظهر بمنا روایت است از ابن عمر که آن حضرت آمد روز نحر بمکه و طواف کرد پس بر بازگشت بمنی پس بگذارد ظهر را بمنی رواه مسلم
و در حدیث جابر و عائشه آمده که گذارد ظهر را بمکه و درین دو حدیث تعارض است سخن در ترجیح یکی بر دیگر بسیت و حدیث جابر و عائشه از افراد مسلم است و حدیث ابن عمر در صحیحین است متفق علیه
اگرچه اینجا از مسلم آورده الفصل الثانی عن علی وعائشة رضی الله عنهما قالا نهی رسول الله گفتند نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان تحلق المرأة راسها
از حلق کردن زن سرش را رواه الترمذی وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی النساء الحلق نیست بر زنان حلق و چون این عبارت
محتمل جواز حلق بود دفع این توهم کرد بقول خود انما علی النساء التقصیر نیست بر زنان مگر تقصیر رواه ابو داود والدارمی وهذا الباب خال عن الفصل الثالث مواحق شیئا
ابتی الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلی الله علیه وسلم وقف فی حجة الوداع بمنی للناس یسالونه آن حضرت توقف کرد و ایستاد
در جای در حجة الوداع بمنا برای خاطر مردم که سوال میکردند و استفسار می نمودند و تعلیم احکام و استکشاف ابهام می نمودند فجاءه رجل فقال لم اشعر فحلقت قبل ان اذبح پس آمد
حضرت را مردی پس گفت آن مرد آگاه نشدم پس حلق کردم پیش از آنکه ذبح کنم و حال آنکه حلق بعد از ذبح باید کرد فقال اذبح ولا حرج پس گفت آن حضرت ذبح کن هیچ تنگی و باکی نیست
فجاءه آخر فقال لم اشعر فنحرت قبل ان ارمی پس آمد آن حضرت را مردی دیگر پس گفت آگاه نشدم پس نحر کردم پیش از آنکه رمی کنم قال ارم ولا حرج گفت آن حضرت بینداز
و نیست هیچ حرج فما سئل النبی صلی الله علیه وسلم عن شیء قدم ولا اخر الا قال افعل ولا حرج پس پرسیده نشد آن حضرت در هیچ چیزی که تقدیم کرده شد و نه در چیزی که تاخیر کرده شد
مگر آنکه گفت بکن هیچ باکی نیست متفق علیه وفی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را این چنین آمده که اتاه رجل فقال حلقت قبل ان ارمی آمد آن حضرت را مردی پس گفت
حلق کردم من پیش از آنکه رمی کنم قال ارم ولا حرج گفت آن حضرت رمی کن هیچ باکی نیست واتاه آخر فقال افضت الی البیت قبل ان ارمی قال ارم ولا حرج تقدیم و تاخیر
درین صورت بدو سه واسطه است وعن ابن عباس رض قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یسال یوم النحر بمنی فیقول لا حرج گفت ابن عباس بود آن حضرت که سوال کرده
میشد روز نحر بمنی پس میگفت نیست هیچ حرج فساله رجل فقال پس پرسید آن حضرت را مردی پس گفت رمیت بعد ما امسیت رمی کردم بعد از آنکه شام کردم و حال آنکه رمی وقت
بامداد است فقال پس گفت آن حضرت لا حرج و نزد ائمه اگر تاخیر کند تا غروب لازم میگردد دم و مراد از مسا نزد ایشان بعد از عصر است و نزد ما اگر در شب کرد لازم نمیشود چیزی و
اگر تاخیر شد تا فردا لازم میشود رواه البخاری بدانکه افعال روز نحر چهار است رمی و ذبح و حلق و طواف و اختلاف کرده اند که این ترتیب سنت است یا واجب اکثر علما برانند و شافعی و لعل ازیشان
که سنت است متمسک باین حدیث و جماعت که امام ابو حنیفه و مالک از ایشانست میگویند واجب است و میگویند مراد بنفی حرج رفع اثم است از جهت جهل و نسیان ولیکن دم واجب
است و طیبی گفته که ابن عباس روایت کرده مثل این حدیث و واجب گردانیده دم را پس اگر نمی فهمید وی این معنی را امر میکرد بخلاف آن والله اعلم الفصل الثانی عن علی رضی
الله عنه قال اتاه رجل فقال گفت علی آمد آن حضرت را مردی پس گفت یا رسول الله انی افضت قبل ان احلق من طواف افاضه کردم پیش از حلق قال احلق او قصر
لا حرج گفت آن حضرت سر تراش یا تقصیر کن و نیست حرج چون تخفیف کرد بروی در ترتیب زیاده کرد در ترخیص یعنی اگر حلق هم نکنی بتقصیر اکتفا کنی نیز جائز است وجاء آخر
فقال ذبحت قبل ان ارمی و آمد دیگری پس گفت ذبح کردم پیش از رمی قال ارم ولا حرج این دو صورت در احادیث سابق مذکور نشده بود رواه الترمذی الفصل الثالث
عن اسامة بن شریك بفتح شین و کسر را صحابی است نزول کرد کوفه را و حدیث او در کوفیان است قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حاجا فکان الناس
یاتونه گفت برآمدم من با آن حضرت قصد حج کننده پس بودند مردم که می آمدند نزد آن حضرت فمن قائل پس بعضی گوینده بود این را که یا رسول الله سعیت قبل ان اطوف
سعی کردم میان صفا و مروه پیش از آنکه طواف کنم واخرت شیئا او قدمت شیئا یا گوینده بود که تاخیر کردم چیزی را یا پیشتر کردم از وقتش پیشتر کردم انرا فکان یقول لا حرج پس بود
آن حضرت که میگفت هیچ باک نیست و هیچ بزه نیست الا علی رجل اقترض عرض مسلم ولیکن حرج و بزه بر مردی است که برید و پاره کرد آبروی مسلمانی را بغیبت و اهانت و در
فی الصراح عرض بکسر عین حسب مردم و فی القاموس عرض محل مدح و ذم از آدمی خواه در نفس وی باشد یا در پیدران یا در هر چه لازم امر اوست و فخر میکند بدان از حسب و شرف و نگاه
میدارد آن را از نقص و عیب کردن وهو ظالم و حال آنکه آن مرد ستم کننده است و بناحق آزار رساننده است و برای غرض صحیح دینی نکرده چنانکه جرح رواة و شهود و تفسیق و
تکذیب و مانند آن میکنند فذلك الذی حرج وهلك پس آنکس است که بزه کار شده و هلاک گشته بمعصیت و حرج بکسر را است بر وزن کتف رواه ابو داود باب خطبة
یوم النحر و رمی ایام التشریق والتودیع خطب بفتحتین شان و امری که واقع میشود و در وی مخاطبت و خطبه کلام منثور مسجع کما فی القاموس و معنی خطاب کردن نیز می آید و غالب آمده
معروف بر موعظت چنانکه خطبه بکسر خای در طلب المرأة و ایام تشریق نام سه روز است بعد از روز نحر و تشریق قدید کردن گوشت و چون گوشتهای قربانی را درین ایام قدید میکنند ایام تشریق
گفتند و از جهت آنکه نیز گفته اند که قربانیها را ذبح در وقت طلوع آفتاب میکنند پس از شروق یعنی ضوء شمس باشد و در حدیث آمده است من ذبح قبل التشریق فلیعید مراد بتودیع وداع

کردن کعبه است بطواف وداع یا وداع کردن آن حضرت مردم را و لهذا حج آن حضرت را حجة الوداع نام کردند الفصل الاول عن ابی بکرة بفتح با و سکون کاف تا و در آخر صحابی مشهور است
قال خطبنا النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر خطبه کرد ما را آن حضرت در روز نحر قال ان الزمان قد استدار کهیئته یوم خلق الله السموات والارض گفت آن حضرت که
زمان یعنی سال بتحقیق باز گشت بهمچو هیئة و حالت وی یعنی وضع و حساب وی که در روز پیدا کردن خدای تعالی آسمانها و زمینها را بود اثنا عشر شهرا یعنی دوازده ماه گشت که در اول خلقت
بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض الایة یعنی کلام آنست که عرب تاخیر میکردند محرم را تا صفر تا که قتال
کنند در وی و میکردند این را در هر سال و از هر سالی یک روز می دزدیدند تا سال بعد از چند سال سیزده ماه می آمد و این را کبیسة العرب میگویند و این سال که حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم در وی حج گذارد بهمان زمان مخصوص بجای خود باز آمد محرم باصل خود و همچنین هر ماه بجای خود آمد و می گویند از این جهة تاخیر کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم حج را تا حج در ذی الحجة
واقع شود که میقات وی است منها اربعة حرم از آن دوازده ماه چهار ماه حرام است که قتال در آنها حرام است و حرم بضمتین جمع حرام است ثلثا متوالیات سه ماه حرام
پی هم آینده اند ذوالقعدة بفتح قاف و کسر نیز آمده ماهی است که می نشستند در وی از سفرها و ذو الحجة بکسر حا ماهی که در وی حج میکردند و نزد بعضی بفتح است و رجب مضر
مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه بن نزار کان ابو قبیله است و مضر در اصل شیر ترش را گویند که حجرات است و وی دوست میداشت و بسیار میخورد و از این جهة نام او مضر افتاد و از جهت بغیری
رنگ او نام کردند و اضافت رجب بمضر بجهت آنست که مبالغه می کردند ایشان در محافظت تحریم وی الذی بین جمادی و شعبان آن ماه که میان جمادی الاخری و شعبان است
صفت رجب مضر است از برای زیادت بیان و قال و گفت آن حضرت ای شهر هذا کدام ماه است این ماه مقصود از این سوال تمهید و تاسیس بیان مقصود است
و تقرر آن در اذهان ایشان قلنا الله و رسوله اعلم گفتیم ما خدا و رسول خدا داناتر است عادت صحابه بود که نزد سوال آن حضرت صلی الله علیه وسلم این کلام میگفتند و ادب میداشتند
اگرچه خود جواب آن را میدانستند خصوصا در اینجا که با وجود آنکه معلوم و متعین بود در پرسیدن شاید غرضی داشته باشند که می پرسیدند فسکت پس خاموش ماند آن حضرت حتی ظننا انه
سیسمیه بغیر اسمه تا آنکه گمان بردیم ما که آن حضرت نزدیک است که نام میبرد آن را بجز نام مشهور که دارد فقال الیس ذا الحجة پس گفت آیا نیست این ماه ذی الحجه قلنا بلی گفتیم آری
این ماه ذی الحجة است قال گفت آن حضرت ای بلد هذا کدام شهر است این شهر قلنا الله و رسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس البلدة
گفت آیا نیست این بلده قلنا بلی گفتیم آری این شهر بلده است بلده بسکون لام بمعنی شهر است هر شهر که باشد و بغلبه نام مکه شده که فرد کامل شهر است که بلده جامع خیرات و برکات و فضائل
و کمالات است گویا شهر همین است چنانکه بیت نام مخصوص کعبه شده است و بلده در لغت بمعنی اقامت است قال فای یوم هذا گفت آن حضرت پس کدام روز است این روز
قلنا الله و رسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس یوم النحر قلنا بلی قال فان دماءکم و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام گفت آن حضرت پس بدرستیکه
خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام است که بی حق شرعی تعرض کنید آن کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا مانند حرام بودن روز شما که این روز است در شهر
شما که این شهر است در ماه شما که این ماه است این تاکید است برای حرمت که هر یکی از این سه محل حرمت و احتیاط است خصوصا نزد اجتماع وستلقون ربکم و نزدیک است که پیش آیند
پروردگار خود را و برسند در حضرت وی فیسئلکم عن اعمالکم پس پرسد پروردگار شما از کردارهای شما الا ای دانا و آگاه باشید فلا ترجعوا بعدی ضلالا پس نگردید بعد از من
از دنیا گمراهان و در روایتی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض بزنند بعضی از شما گردنهای بعضی را که از اعظم انواع ضلالت است مقصود نهی از ظلم و درگذشتن از حد شرع در حفظ حرمت
دماء و اموال و اعراض است و در توجیه روایت کفارا چند وجه گفته اند یکی آنکه کفر در حق مستحل است یا مراد کفران نعمت است و نصیحت حق اسلام یا مراد نزدیک رسیدن بکفر که ارتکاب حرام
مودی بکفر میکرده و نزدیک آن میسازد یا بکنید افعالی که مشابه افعال کافران است در خونریزی و بعضی گفته اند که مراد بکفر پوشیدن سلاح است و کفر بمعنی لبس سلاح می آید بعد از خطاب
بمسلمانان کرده و فرمود الا هل بلغت دانا و آگاه باشید آیا هست که رسانیدم من رسالت را و حکم شریعت را قالوا نعم گفتند صحابه آری رسانیدی قال اللهم اشهد گفت آن حضرت
خداوندا گواه باش که ایشان اقرار کردند که رسانیدم تا در قیامت منکر نشوند و عذر نیارند فلیبلغ الشاهد الغائب پس باید که برساند هر چه شنیده است احکام را هر که حاضر است
مر غایب را فرب مبلغ اوعی من سامع پس بسا کسی که رسانیده است بوی یاد دارنده تر باشد از کسی که شنیده است از من و رسانیده است متفق علیه و عن وبرة بفتح
واو و بفتح موحده و سکون وی و برا از تابعین است روایت دارد از ابن عمر و سعید بن جبیر قال سألت ابن عمر متی ارمی الجمار گفت پرسیدم ابن عمر را کی رمی کنم قال گفت ابن عمر اذا رمی
امامک فارمه وقتی که رمی کند امام تو پس رمی کن تو ظاهر آنست که مراد سلطان است یا امیری که نائب او است در اقامت مناسک حج لیکن بشرط آنکه اعلم باشد و لهذا تفسیر کرده است
این را طیبی و گفت یعنی اقتدا کن بکسی که آنکس اعلم است از تو بوقت رمی میگوید و بره فاعدت علیه المسئلة پس باز عرض کردم بر وی مسئله را فقال کنا نتحین پس گفت ابن عمر ما
که انتظار میبردیم وقت را و طلب میکردیم دخول وقت رمی را فاذا زالت الشمس رمینا پس وقتی که میگشت آفتاب رمی میکردیم رواه البخاری و عن سالم عن ابن عمر انه
کان یرمی جمرة الدنیا بسبع حصیات روایت میکند سالم از ابن عمر که وی بود که رمی میکرد جمره را که نزدیکتر است از منازل که در جانب مسجد خیف است بهفت سنگریزه
یکبر علی اثر کل حصاة در حالی که تکبیر میگفت در پی هر سنگریزه ثم یتقدم پس پیشتر پیشتر میرفت حتی یسهل بضم یا و کسر ها تا در می آمد زمین نرم را اسهل ضد حزن بفتح حای حطی و سکون
زای زمین درشت فیقوم مستقبل القبلة طویلا پس می ایستاد و مقابله قبله ایستادنی دراز گفته اند که آن مقدار می ایستاد که کسی سوره بقره بخواند چنانکه گذشت و یدعو و دعا می کرد و یرفع یدیه
و برمیداشت هر دو دست خود را ثم یرمی الوسطی پس رمی میکرد جمره میانه را بسبع حصیات یکبر کلما رمی بحصاة تکبیر میگفت هر گاه که می انداخت سنگریزه ثم یاخذ [illegible]

پستر میگرفت راه و میرفت بجانب دست چپ فلیسهل ویقوم مستقبل القبلة ثم یدعو ویرفع یدیه ویقوم طویلا و می ایستاد دراز ثم یرمی جمرة ذات العقبة من بطن الوادی
پستر رمی میکرد جمرة العقبه را از مغاک وادی بسبع حصیات یکبر عند کل حصاة ولا یقف عندها و نمی ایستاد نزد جمرة العقبه ثم ینصرف پستر بر می گشت فیقول هکذا رأیت رسول
الله پس میگفت همچنین دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یفعله میکرد آنرا رواه البخاری بدانکه سنت چنین واقع شده است که بعد از رمی دو جمره اولی می باید ایستاد و بسیار
ایستاده در دعا کرد و جمره اخیر را رمی میکنند و بر گردند و نایستند و دعا نکنند سر آنرا جز شارع کسی نداند و معظم ارکان حج و افعال آن تعبدیست که عقل را به دریافت کنه آن راهی نیست و این
نیز از ان قبیل است و لهذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما هکذا رأیت و بعضی از علما گفته اند که وجه در نا ایستادن در اینجا آن بود که درین روز مشاغل بسیار بود از نماز و ذبح و حلق و افاضه بمکه برای طواف
اما این معنی در ایام منی مفقود است و بعضی گویند جمرة العقبه در راه واقع است پس وقوف نزد آن موجب ازدحام و تضییق طریق است و لحوق ضرر است بگذرندگان راه بخلاف دو
جمرهٔ دیگر که بر کرانهٔ راه افتاده اند میان آن و بعضی گفته اند دعا در صلب عبادت و وسط وی می باشد نه در نهایت وی و دعا در صلب عبادت افضل است و اکثر دعای حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم در نماز در تشهد بود پیش از سلام و بر آمدن از نماز و دو جمرهٔ اولی در وسط اند پس دعا کرد در آنها و بعد از جمرهٔ عقبه منتهی گشت عبادت و باین وجه اشارت کرده است در هدایه و
شمنی نیز گفته و در سفر السعادة نیز ذکر کرده و این وجه نیز خالی از ضعفی نیست چه دعا بعد از فراغ نیز مشروع است و چندین ادعیه و اذکار بعد از نماز ماثور شده و دعا بعد از افطار صوم
آمده و بتحقیق گردانیده شده است یکی از احوال اجابت دعا عقیب نماز های فرض و عقیب تلاوت قرآن و ختم قرآن و بندهٔ ضعیف تجاوز الله عنه و عفا وقتیکه مشرف شد باین
عبادات انداخته شد در دل وی بی سابقه فکر و تامل بطریق الهام نکته در عدم وقوف نزد این جمره یعنی جمرة العقبه و امید است که صواب باشد و آن این است که در عدم وقوف نزد این
جمره اشارتست از رب رحیم و رسول کریم که بنده چون در دو جمرهٔ اولی مجاهده کرد و ریاضت و مشقت کشید و مبالغه کرد در آن و بایستاد بر باب رحمت و دعا کرد و سوال کرد و اداء حق
خدمت بر وسع و طاقت خود آسان گردانید وی تعالی کار را بر وی و مباح گردانید او را آسودگی و راحت بفضل و کرم خود و افاضه کرد بر وی آثار رحمت و عفو و مغفرت خود لا سیما
درین عبادت که حج است که مثمر غایت آثار رحمت و نتایج مغفرت است چنانکه بیک وقفه در عرفات تمامه گناهان می بخشند گویا که گفت پروردگار تعالی که ای بندگان من بسیار
تعب کشیدید و مجاهده کردید بکذی می آرام گیرید و آسوده باشید که گناهان شما را بخشیدم و بر شما رحمت کردم و این نکته را باکابر علمای مکه که در ان وقت درین مشهد حاضر بودند عرض کردم
خصوصا شیخنا و مولانا القاضی علی ابن القاضی جار الله القرشی الخالدی مفتی بلد الله الحرام الشهیر بابن ظهیره پس همه قبول کردند و استحسان نمودند و دعا بخیر و برکت کردند والله اعلم وعن ابن
عمر قال استاذن العباس ابن عبد المطلب رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یبیت بمکة لیالی منی روایت است از ابن عمر که گفت طلب اذن کرد عباس عم آنحضرت
از آنحضرت که شب باش کند بمکه در شبهای منی من اجل سقایته از بهر منصب سقایه زمزم که حواله بنی عبد المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود در ان وقت و سقایه جای آب دادن
فاذن له پس اذن کرد آنحضرت مر عباس را به بیتوتت مکه متفق علیه بدانکه مبیت بمنی واجب است نزد جمهور علما و سنت است نزد امام ابو حنیفه و هم چنین در روایتی از شافعی و احمد
معتبر در مبیت اکثر لیل است و هم چنین است حکم در مواضع که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیتوتت یکساعت کفایت است و تمسک قول بسنیت آن باین حدیث است
که اگر واجب میبود چون اذن می فرمود آنحضرت عم عباس را به بیتوتت مکه و جواب میگویند که بجهت عذر و ضرورت بود و در بعضی روایات بلفظ رخصت واقع شده بجای اذن
و گاهی تمسک میکنند که اگر سنت بودی چه حاجت استئذان بودی بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطیر بود نزد ایشان خصوصا در مثل این مقام
از جهت استلزام این مجانبت و مخالفت تمامه مردم و ترک ملازمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و شک نیست که در ترک سنت آثام است و استئذان برای اسقاط
آن اشارت بود و در هدایه گفته است که بیتوتت بمنی از ضنا بسک حج مقصود لذاته نیست بلکه برای آسانی رمی است اگر کسی بیتوتت کند در غیر منی و حاضر گردد در وقت رمی لازم
نمی آید بر وی چیزی لیکن ترک متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم است و امیر المومنین عمر رضی الله عنه ادب میکرد بر ترک آن وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم جاء الی السقایة روایت است از ابن عباس که آنحضرت آمد بسوی سقایهٔ زمزم فاستسقی پس طلب کرد آب از عباس که سقایه حوالهٔ وی بود فقال
العباس یا فضل اذهب الی امك پس گفت عباس مر پسر خود را که فضل نام داشت ای فضل برو بسوی مادر خود فأت رسول الله صلی الله علیه وسلم بشراب من عندها
پس بیار آنحضرت را آبی از نزد مادر خود فقال اسقنی پس گفت آنحضرت بعباس آب بخوران مرا یعنی از آب زمزم و آب اندرون خانه میار فقال پس گفت عباس یا رسول الله
انهم یجعلون ایدیهم فیه مردم می اندازند دستهای خود را در آب زمزم فقال اسقنی باز گفت آنحضرت آب ده مرا چه شد که دست در آب می اندازند فشرب منه پس خورد
آنحضرت از آب زمزم ثم اتی زمزم پستر آمد آنحضرت تا آب زمزم وهم یسقون ویعملون فیها و ایشان یعنی اولاد عبد المطلب آب میدادند مردم و کار میکردند در سقایه
فقال پس گفت آنحضرت اعملوا فانکم علی عمل صالح کار کنید و مشقت بکشید درین کار زیرا که شما بر عمل صالح آیید یعنی این آب دادن و خدمت سقایه کردن عمل صالح است
ثم قال لولا ان تغلبوا پستر گفت آنحضرت اگر نمی بود خوف این که غلبه کرده شوید شما یعنی غالب آیند بر شما مردم در آب کشیدن بجهت اتباع سنت من و نگذارند شما را که آب کشید
و این کار از دست شما برود لنزلت حتی اضع الحبل علی هذه هر آینه فرود می آمدم یعنی از ناقه آنحضرت آن روز سوار بود تا مردم ببینند و احکام بیاموزند تا آنکه می نهادم
ریسمان را برین و اشار الی عاتقه و اشاره کرد آنحضرت بلفظ هذه بسوی کتف خود رواه البخاری وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم
صلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء ثم رقد رقدة بالمحصب روایت است از انس که آنحضرت بگذارد نماز پیشین را و دیگر را و شام را و خفتن را در محصب پس خواب کرد

یکان خوابی و محصب بفتح صاد مشدده هر موضعی که بسیار باشد سنکریزه دروی والان نام موضعی معین است بیرون مکه در جانب منا متصل بمعلا و آنرا ابطح و بطحا نیز میکویند و خیف بنی کنانه
نیز نام اواست و نزول درین مکان بعد از برآمدن از منی بود در روز چهارم از یوم نحر و سیزدهم ذی الحجه ثم رکب الی البیت وطاف بعد از خواب سوار شد و بخانه کعبه آمد و طواف کرد
طواف وداع رواه البخاری وعن عبد العزیز بن رفیع بضم را وفتح فا از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است قال سالت انس بن مالک قلت اخبرنی بشیء
عقلته عن رسول الله کفت پرسیدم انس را کفتم خبر ده مرا بچیزی که دانسته و یاد داری از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این صلی الظهر یوم الترویة کجا کذارد آن حضرت
نماز پیشین را روز ترویه که روز هشتم ذی الحجه است و مردم از مکه بمنا میروند و وجه تسمیه در باب حجة الوداع در حدیث جابر کذشت قال بمنی کفت انس نماز ظهر بمنی کذارد پس معلوم شد که
آن حضرت از مکه پیش از ظهر برآمد قال فاین صلی العصر یوم النفر کفت ابن رفیع بانس و ظاهر موافق بسیاق این بود که کوید فقلت پس کفتم من پس کجا کذارد نماز عصر را روز
نفر بفتح نون و سکون فا و فتح نیز جایز است نام روز چهارم از روز نحر است که از منی می برآیند فی الصراح نفر بسکون کروه کروه بازکشتن حاجیان از منا قال بالابطح کفت کزارد نماز
عصر بابطح که همان محصب است ثم قال پس کفت انس افعل کما یفعل امراؤک بکن چنانکه میکنند امرای تو یعنی آن حضرت خود این چنین کرده و تو همچنان کن که امرای تو می کنند و مخالفت مکن
که باعث تهییج شر کردد و امری ضروری هم نیست متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها قالت نزول الابطح لیس بسنة کفت عائشه فرود آمدن آن حضرت ابطح را سنت
سنت و از مناسک حج و آنچه حضرت آنرا بطریق سنت و تعبد نکرد انما نزله رسول الله فرود نیامد پیغمبر خدا در وی صلی الله علیه وسلم لانه کان اسمح لخروجه اذا خرج
مکر از جهت آنکه نزول دران موضع سهلتر و آسانتر بود برای بیرون آمدن آن حضرت وقتی که بیرون آید زیرا که چون در ابطح نزول فرمود و اسباب و متاع در آنجا کذاشت و بمکه در آمد و
طواف کرد تا از همان راه بمدینه رجوع نمودن آسان باشد متفق علیه بدانکه اختلاف است دران که تحصیب یعنی نزول محصب سنت است یا نه بعضی میکویند و این قول ابن
عمر است که آن از سنن حج و تتمه مناسک اوست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در منا کفت ما فرود آئیم فردا انشاء الله تعالی فردا بخیف بنی کنانه که آنجا مشرکان همکی بکفر عهد کرده
بودند و سوکند خورده بودند که با بنی هاشم و بنی عبد المطلب مخالطت نکنند و مناکحت و مبایعت نکنند و مواصلت ننمایند تا آنکه محمد را تسلیم نکنند و بما نسپارند پس آن حضرت صلی الله
علیه وسلم خواست که ظاهر کرداند شعائر اسلام را در مکانیکه ظاهر کرده بودند شعائر کفر را شکر نعمت خدا و فضل وی جل و علا او انمایه و طبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که وی
رضی الله عنه فرمود از جمله سنت است نزول بابطح دلیل یوم النفر و امر میکرد مردم را بدان و در هدایه کفته که اصح آنست که نزول آن حضرت صلی الله علیه وسلم بمحصب بقصد نمودن مشرکان
بود لطف صنیع باری تعالی را پس سنت باشد چنانکه رمل در طواف انتهی و بعضی کفته که سنت نیست بلکه امری اتفاقی بود و ابورافع مولی آن حضرت که کماشته و متعهد بار و بار خانه وی بود
آنجا فرود آمد و خیمه رسول را صلی الله علیه وسلم آنجا زده بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امر آن حضرت چنانکه مسلم از ابورافع روایت کرده است و این قول ابن عباس است چنانکه
بخاری از وی آورده است و عائشه نیز بهمین جانب است چنانکه در حدیث متفق علیه آمد مخفی نماند که هر کاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم در اینجا آمده و نزول فرموده اکرچه بطریق اتفاق
بود اتباع وی احب و احسن باشد و صحابه و خلفای راشدین نیز آنرا میکردند و امام محمد در موطای خود کفته که نزول در محصب احسن است و اکر نکند چیزی لازم نمی آید و این قول ابی
حنیفه است و بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین اصلح الله حاله واحسن مبدءه و ماله چون در خدمت شیخ امام اجل اکرم اوحد عبد الوهاب رحمة الله علیه حج کزارد و نفر نمود با وی از
منا و رسید بمحصب نزول فرمود حضرت شیخ و بکذارد نماز ظهر را و بخواب رفت و کذارد هم در آنجا نماز عصر بعد از ان فرمود سوار شوید این قدر دریافت سعادت اتباع کافی است و فرمود بعضی
بر آمد و این قول شیخ مبنی است بر آنچه کفته اند که نزول بمحصب سنت است ولیکن توقف آن حضرت تا عشا از برای عمره عائشه بود چنانکه بیاید والله اعلم وعنها قالت احرمت
من التنعیم بعمرة کفت عائشه احرام بستم من از تنعیم برای عمره قد خلت مکة پس در آمدم مکه را فقضیت عمرتی پس قضا کردم عمره خود را که از جهت حدوث حیض فوت شده بود
چنانکه در باب قصه حجة الوداع کذشت وانتظرنی رسول الله وانتظار کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالابطح در ابطح که در آنجا نزول فرموده بود حتی فرغت تا آنکه
فارغ شدم من فامر الناس بالرحیل پس امر کرد مردم را بکوچ کردن بجانب مدینه فخرج فمر بالبیت پس بیرون آمد آن حضرت از محصب پس کذشت بخانه کعبه فطاف به قبل
صلوة الصبح پس طواف کرد بخانه کعبه پیش از نماز بامداد و این طواف وداع است و طواف صدر بفتح دال نیز کویند و در وی رمل نیست و بعد از وی سعی نه ثم خرج الی المدینة
پس بیرون آمد بسوی مدینه هذا الحدیث ما وجدته مرواية الشیخین مولف میکوید که این حدیث نیافتم من آنرا بروایت بخاری و مسلم بل بروایة ابی داود بلکه یافتم
بروایت ابی داود مع اختلاف یسیر فی آخره با اندک اختلافی در آخر حدیث وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان الناس ینصرفون فی کل وجه بودند
مردم که برمیکشتند در هر طرف و مقید نبودند آمدن در مکه و بر آوردن طواف وداع مقید نمی شدند فقال رسول الله پس کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا ینصرفن
احدکم حتی یکون آخر عهده بالبیت باید که بر نیاید یکی از شما و کوچ نکند تا آنکه باشد آخر زمان پیمان و امان وی بخانه کعبه کنایت است از طواف وداع الا انه خفف عن
الحائض مکر آنست که سبک کردانیده است کار بر حائض و ساقط کردانیده شد از وی طواف وداع اکر طواف زیارت کرده است متفق علیه این حدیث دلالت دارد بر وجوب
طواف وداع و این است مذهب ابی حنیفه و احمد و صحیح از مذهب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست باتفاق و اما حدیث سابق اکرچه ظاهر وی مدل بر رحیل است بی تقیید
بطواف محمول است برین تقریر این حدیث وعن عائشة قالت حاضت صفیة لیلة النفر حیض کرد صفیه در شب نفر و همین شب است که آن حضرت در محصب بود
و شب در باب الحج مضاف بروز سابق میکردند آینده چنانکه متعارف است فقالت ما ارانی الا حابستکم پس کفت نمی بینم خود را مکر موقوف دارنده و مانع آینده شما یعنی از رحیل بمدینه زیرا که

من حیض کردم و طواف نکرده ام قال النبی صلی الله علیه وسلم عقری بفتح عین وسکون قاف حلقی بفتح حا وسکون لام واین دعا است که بزبان کنند ولیکن حقیقت دعا مراد
نیست هم چنین زبان زده عادت عرب شده است چنانکه در امثال ان عقر مجروح کردن وقتل کردن و هلاک ساختن بالمعنی نازائیدن وحلق رسیدن درد در حلق یا بدن چیزی در حلق و معنی
گفته که این کلمه است که در محل تعجب استعمال میکنند واین دو کلمه را زیاده برین تحقیق است که در شرح کرده شده است اطاقت یوم النحر ایا طواف کرده است روز نحر طواف زیارت قیل
نعم گفتند آری کرده است قال گفت آن حضرت خطاب بصفیه فانفری پس برآی و کوچ کن متفق علیه الفصل الثانی عن عمرو بن الاحوص رضی الله عنه بفتح همزه و
سکون حای مهمله و بصاد مهمله صحابی است روایت کرده است از وی پسر وی سلیمان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی حجة الوداع ای یوم هذا
گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت در حجة الوداع کدام روز است این روز قالوا یوم الحج الاکبر گفتند روز حج اکبر است حج اکبر نام حج است مطلقا چنانچه در قرآن مجید واقع شده است
و میگویند اکبر در مقابله اصغر است که عمره است و اوراج اصغر می نامند و اکثر الآن مردم حج را که روز جمعه افتد حج اکبر میگویند متعارف زبان علم و شریعت نیست و حدیثی هم روایت
کرده اند که حج روز جمعه برابر هفتاد حج است و گفته اند که این حدیث موضوع و باطل است نعم حجی که آن حضرت کرده صلی الله علیه وسلم روز جمعه بود و بی شک حج روز جمعه فضیلتی خاص دارد
از جهت اجتماع شرف زمان و مکان قال فان دماءکم واموالکم واعراضکم بینکم حرام کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا شرح این در فصل اول معلوم شده است الا لا یجنی
جان علی نفسه آگاه باشید باید که گناه نکند وستم نکند هیچ گناه کننده وستم کننده بر نفس خود مقصود نهی از گناه کردن وستم کردن است بر غیر چه هر که بر کسی ستم میکند بحقیقت بر خود میکند
که اثم وجزای آن راجع بدو است پس این خبر در معنی نهی است و در روایتی است الا علی نفسه و برین تقدیر معنی خبر است بمعنی نهی الا لا یجنی جان علی ولده آگاه باشید باید که
جنایت نکند هیچ جنایت کننده بر فرزند خود ولا مولود علی والده و جنایت نکند هیچ فرزندی بر والد خود و ذکر این حدیث بجهت آنست که قبح و شناعت این بیشتر است از جنایت بر اجانب
یا بجهت آنکه نیز حکم جنایت بر نفس است بجهت جریان عادت جاهلیت بر اخذ اقارب شخصی بجنایت وی و باین وجه این تاکید حکم سابق است فافهم الا ان الشیطان قد ایس ان یعبد فی
بلدکم هذا ابدا آگاه باشید بدرستیکه شیطان بتحقیق نا امید شد ازاین که عبادت کرده شود او و از کنایت است از بت پرستیدن در شهر شما که این است یعنی مکه همیشه تا روز قیامت ولکن ستکون
له طاعة فیما تحتقرون من اعمالکم فیرضی به ولیکن سرانجام است که باشد مر شیطان را فرمان برداری در چیزی که حقیر و کم میشمارید شما از عملهای خود یعنی کارها می کنید و گناهان می ورزید
و آن را خورد و حقیر می پندارید و در آن عملها طاعت شیطان است که راضی میکرد و شیطان بدان و آن عملها مودی بفتن و هیجان حروب و شرور میکردد رواه ابن ماجه والترمذی
وصححه و حکم بصحت کرده است ترمذی این حدیث را وعن رافع بن عمرو المزنی بضم میم و فتح زای و بنون نسبت بمزینه صحابی است روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم دو حدیث قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب الناس بمنی حین ارتفع الضحی گفت دیدم آن حضرت را که خطبه میکرد مردم را بمنا هنگامیکه
بلند شد چاشتگاه علی بغلة شهباء سوار بر استر شهبا و شهبا ماده که بالای پشم وی سرخی بود و درون سفیدی چنانکه شقراشتر معجمه و قاف وعلی یعبر عنه وعلی مرتضی رضی الله
عنه تعبیر و تفسیر میکرد از آن حضرت و مردم را می شنوانید و می فهمانید و میرسانید بانکسان که دور بودند آنچه آن حضرت میفرمود والناس بین قائم وقاعد و مردم بعضی ایستاده بودند
و بعضی نشسته در حج سه خطبه مسنون است یکی در روز ترویه بمکه دوم روز عرفه سیوم در منی و در هر جا احکام که بعد آن باید کرد تعلیم و تلقین میفرمود رواه ابو داود وعن عائشة
وابن عباس رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخر طواف الزیارة یوم النحر الی اللیل روایت است از عائشه و از ابن عباس که آن حضرت تاخیر کرد
طواف زیارت را تا شب ظاهر این معارض است بحدیث عائشه که آن حضرت طواف کرد و ظهر بمکه گزارد و این اضطرابی است که در حدیث عائشه واقع شده و بسبب این تقدیم و ترجیح
کرده اند حدیث ابن عمر را که در صحیحین واقع شده که آن حضرت ظهر بمنا گزارد چنانکه گذشت والله اعلم رواه الترمذی وابو داود وابن ماجة وعن ابن عباس رض ان
النبی صلی الله علیه وسلم لم یرمل فی سبع الذی افاض فیه روایت است از ابن عباس که آن حضرت رمل نکرد در طواف افاضت از اینجا معلوم میشود که رمل در
طواف زیارت نیست و رمل در طواف وداع هم نیست پس رمل نیست مگر در طواف قدوم رواه ابو داود وابن ماجة وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی
صلی الله علیه وسلم قال اذا رمی احدکم جمرة العقبة فقد حل له کل شئ الا النساء گفت آن حضرت وقتی که رمی کرد یکی از شما جمرة العقبة را پس بتحقیق از احرام برآمد و
حلال شد مر او را همه چیز مگر زنان و بعد از طواف زنان نیز حلال خواهند شد رواه فی شرح السنة وقال اسناده ضعیف وفی روایة احمد والنسائی عن ابن
عباس قال اذا رمی الجمرة فقد حل له کل شئ الا النساء وعنها قالت افاض رسول الله صلی الله علیه وسلم من آخر یومه حین صلی الظهر گفت
عائشه افاضه کرد و روان گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب مکه برای طواف در آخر روز خود در وقتی که گزارد ظهر را ظاهر این حدیث نیز همین است که ظهر بمنا گزارد ثم رجع الی منی
پس برگشت بسوی منی فمکث بها لیالی ایام التشریق پس درنگ کرد بمنی شبهای روز تشریق یرمی الجمرة اذا زالت الشمس رمی میکرد جمره را وقتی که برگشت آفتاب از جانب
مشرق بسوی مغرب کل جمرة بسبع حصیات هر جمره بهفت سنگریزه یکبر مع کل حصاة تکبیر میگفت با هر سنگریزه ویقف عند الاولی والثانیة و می ایستاد نزد
جمره اولی و ثانیه بعد از رمی و یطیل القیام و دراز میکرد ایستادن را ویتضرع و زاری میکرد و دعا چنانکه گذشت ویرمی الثالثة فلا یقف عندها و رمی میکرد جمره سیوم را
پس نمی ایستاد نزد آن رمی میکرد و میگذشت رواه ابو داود وعن ابی البداح بفتح موحده و تشدید دال و حای مهملتین بن عاصم بن عدی ابو البداح تابعی ثقه است و
پسر وی صحابی است عن ابیه روایت میکند از پدر خود قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم لرعاء الابل فی البیتوتة گفت رخصت کرد آن حضرت برای

چرانند کان شتران در شب باش بمنی یعنی اگر در منا بیتوتت نکنند رخصت است ان یرموا یوم النحر رخصت کرد که رمی کنند روز نحر ثم یجمعوا رمی یومین بعد یوم النحر پس جمع
کنند رمی دو روز را که بعد از روز نحر است فیرموا فی احدهما پس رمی کنند در یکی ازین دو روز رواه مالک والترمذی والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث صحیح
باب ما یجتنبه المحرم باب در بیان چیزهای که پرهیز میکند ازان محرم یعنی حرام است بروی کردن آن خواه واجب کرد دبروی دم یا صدقه یا نه وصدقه نصف صاع از گندم یا صاع از شعیر
یا چیزی قلیل غیر مقدر بمقداری معین و همه مذکور است در کتب فقه و رسائل مناسک و جمله ازان در رساله فارسی مناسک بیان کرده ایم الفصل الاول عن عبد الله بن عمر
رضی الله عنهما ان رجلا سال رسول الله مردی پرسید از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما یلبس المحرم من الثیاب چه چیز جایز است که بپوشد محرم از جامها و چه
چیز نپوشد فقال پس گفت آن حضرت همه چیز بپوشید لیکن لا تلبسوا القمص نپوشید پیراهن ها را قمص بضمتین جمع قمیص ولا العمائم و نپوشید دستارها و لا السراویلات و نپوشید ازار
و مراد بپوشیدن قمیص و سراویل پوشیدن آنهاست بر وجه متعارف دران چنانچه پیراهن را در بر افکنند و تنبان را در پایها کنند و الا اگر بر تن افکند مثل ردا چیزی لازم نمی آید زیرا که درین صورت
نمیگویند که پیراهن پوشیده و ازار پوشیده و لا البرانس و نپوشید برنس ها را و برنس بضم موحده و نون و سکون را در میان اینها تفسیر کرده اند او را بقلنسوه طویله یعنی کلاه دراز و این تفسیر
قاصر است در معرفت آن و آنچه مشهور است این ست که از بلاد شام می آرند تمام بدن و سر و گردن را می پوشد و در وقت باران می پوشند و لا الخفاف و نپوشید موزه ها را الا
احد لا یجد نعلین فلیلبس خفین مگر کسی که نیابد نعلین را پس بپوشد موزه ها را ولیقطعهما اسفل من الکعبین و باید که ببرد هر دو موزه را پایان تر از هر دو پاشنه تا از حد موزگی برآیند
و لا تلبسوا من الثیاب شیئا مسه زعفران و نپوشید از جامه ها چیزی را که سوده است آنرا زعفران و لا ورس و نه جامه که سوده است آنرا ورس بفتح واو و سکون را گیاه زرد است
که رنگ کرده میشود بدان و آنرا اسپرک گویند متفق علیه و زاد البخاری فی روایة و زیاده کرده است بخاری در روایتی این عبارت را و لا تنتقب المراة المحرمة و نقاب
بروی نیفکند زنی که محرم است و در بعضی نسخ لا تنتقب تبا ئین و تشدید قاف و نقاب بکسر نون روی بند و لا تلبس القفازین و نپوشد زن بر دست قفاز را بضم قاف و تشدید فا
و زای در آخر پوششی است که زنان عرب برای دفع سرما در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشد و در میان آن پنبه است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است
که زنان در دستها می پوشند و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب و هو یقول گفت ابن عباس شنیدم آن حضرت را
که خطبه میخواند و حال آنکه وی میگفت اذا لم یجد المحرم نعلین لبس خفین وقتی که نیابد محرم نعلین را بپوشد موزه ها را و اذا لم یجد ازارا لبس سراویل چون نیابد ته بند را بپوشد تنبان
و لیکن قطع میکند موزه ها را از زیر پاشنها چنانکه در حدیث سابق بیان کرد و جمهور برین اند و اگر بهمان طور درست بپوشد فدیه دهد و امام احمد میگوید قطع نکند که دران اضاعت مال است و
بحکم ضرورت چنانکه هستند بحال خود بپوشد و فدیه نیست و در سراویل نیز خلاف است و نزد امام ابوحنیفه پاره کند و ازار سازد متفق علیه و عن یعلی بفتح تحتانیه و سکون عین مهمله ابن امیه
بضم همزه و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی است اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین و طائف را قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم بالجعرانة اذ جاءه رجل اعرابی گفت
بودیم ما نزد آن حضرت در جعرانه که بر یک مرحله از مکه است و آن حضرت از آنجا عمره برآورده بودند ناگاه آمد او را مردی ساکن بادیه علیه جبة و هو متضمخ بالخلوق بر آن مرد جبه بود و حال آنکه
آن مرد آلوده بود بخلوق بفتح خای معجمه و قاف در آخر نام طیبی است که عرب ان میسازند و دران زعفران می اندازند مشهور است میان ایشان و ضمخ بضاد و خای معجمتین آلودن جسد بطیب چنانکه
گویا میچکد از وی فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله انی احرمت بالعمرة و هذه علی بدرستیکه من احرام بستم برای عمره و حال آنکه این جامه بر بدن من بود فقال پس گفت
آن حضرت اما الطیب الذی بک فاغسله ثلث مرات اما خوشبوئی که بتست و آلوده است بدن تو بدان پس بشوی آنرا سه بار از جهت آنکه استعمال زعفران حرام است بر مردان
نه ازان جهت که تعاطی از طیب بعد از احرام مفسد احرام است فافهم و اما الجبة فانزعها و اما جبه که تو پوشیده پس برکش آنرا و برار از بدن ثم اصنع فی عمرتک کما تصنع فی حجک
پس تر بکن در عمره تو چنانکه میکنی در حج تو گویا آنمرد عالم بود باحکام حج نه عمره پس تشبیه داد آن حضرت عمره را بحج و فرمود هر چه احکام و ارکان حج است از احرام و شرائط آن احکام عمره نیز همان است
و فرق نیست میان حج و عمره مگر بوجود وقوف بعرفه و عدم آن متفق علیه و عن عثمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینکح المحرم و لا
ینکح و لا یخطب هر سه لفظ برفع و جزم مرویست نکاح نکند محرم خود را و نکند نکاح دیگری را بولایت و وکالت و خواستگاری نکند زن را خطبه بکسر خا زن خواستن و این مذهب شافعی
و جمهور علماست لیکن نهی از نکاح و انکاح تحریمی است و از خطبه تنزیهی و نزد ما جائز است همه و دلیل ما تزوج میمونه است رض رواه مسلم و عن ابن عباس رض ان النبی صلی الله
علیه وسلم تزوج میمونة و هو محرم روایت است از ابن عباس که آن حضرت نکاح کرد میمونه را رضی الله عنها و حال آنکه آن حضرت محرم بود در برای عمره قضا متفق علیه و عن
یزید بن الاصم بن اخت میمونة رض خواهرزاده میمونه بعضی گویند که او را روایت است و صحابی است و صحیح آنست که تابعی است ثقه کثیر الحدیث عن میمونة روایت میکند از
خاله خود میمونه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم تزوجها و هو حلال که آن حضرت تزوج کرد او را و حال آنکه محرم نبود رواه مسلم قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه
الله و الاکثرون علی انه تزوجها حلالا کمت محیی السنة اکثر برانند که آن حضرت تزوج کرد میمونه را در حالی که حلال بود و ظهر امر تزویجها و هو محرم و ظاهر شد امر تزویج وی
در حالی که آن حضرت محرم بود ثم بنی بها و هو حلال پس تر بنا کرد یعنی دخول کرد میمونه را و حال آنکه وی حلال بود بسرف فی طریق مکة نکاح میمونه و بنای وی در سرف بود بفتح سین مهمله
و کسر را و نعانام موضعی است بر راه مکه بر ده میل از مکه و از عجایب اتفاقات آنکه فوت میمونه نیز درین موضع اتفاق افتاد و الان در آنجا در مرقد وی عمارتیست که بعضی امرا ساخته اند بدانکه
حدیث ابن عباس و حدیث یزید بن الاصم هر دو متعارض آمدند حدیث ابن عباس ناطق است بآنکه تزوج میمونه در حالت احرام بود و حدیث ابن الاصم دلالت دارد بر آنکه در حالت حل بود

واصحاب ما ترجیح کردند حدیث ابن عباس را بر حدیث ابن اصم زیرا که ابن عباس افضل و اکمل است در حفظ و اتقان و فقه و حدیث وی متفق علیه است مانند آنکه حدیث امیر المؤمنین عثمان رضی که
دال است بر نهی ماول است بانکه مراد آن است که نکاح و انکاح از شان محرم و مناسب بحال او نیست که مشغول است بکار دیگر نه آنکه مراد تحریم است و آنکه عمل کرده اند شافعیه حدیث
ابن عباس را بر آنکه ظاهر شد امر تزویج وی در احرام باین اعتبار گفته است تزوج و هو محرم تکلف است و مبنی است که مراد حل اصلی است که قبل الاحرام بود و حال آنکه اکثر روایات در آن است
که حل عارضی بود که بعد از احرام میباشد و برین تقدیر حدیث ابن اصم را نیز حمل میتوان کرد که مراد آنست که ظاهر شد امر تزویج و حال آنکه حلال بود و کلام درینجا در کتب اصول زیاده برینست جمله از ان
در شرح ذکر کرده ام فتدبر وعن ابی ایوب ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یغسل رأسه و هو محرم روایت است از ابی ایوب انصاری که بود آن حضرت که می شست سر
مبارک خود را و حال آنکه وی محرم است متفق علیه بدانکه جایز است محرم را شستن سر از برای جنابت باتفاق و در تبرد خلاف است و هم چنین در شستن بخطمی و مانند آن نیز خلاف است
و در هدایه گفته است که لا باس است در غسل کردن بحمام درآمدن و در شرح گفته است زیرا که بمجرد شستن نیرو و زوال تلبید کی موی بلکه زیاده کند تلبید شعر وی را و نشوید سر و ریش بخطمی زیرا که وی نوعی
از طیب است و وی میکشد هوام سر وی را وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال احتجم النبی صلی الله علیه وسلم و هو محرم گفت ابن عباس که خون گم کرد آن حضرت و حال
آنکه وی محرم بوده اکثر علما بر جواز حجامت محرم اند اگر موی شکسته نشود متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه حدث عن رسول الله حدیث کرد عثمان رضی الله عنه از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فی الرجل اذا اشتکی عینیه و هو محرم در حق مردی که چون شکایت کرد مرد چشم خود را یعنی چون چشمان او بدرد آید ضمدهما بالصبر تضمید کند هر دو
چشم را بصبر وقید عینیه اتفاقی است اگر یک چشم نیز بدرد آید درست است بطریق اولی و صبر بفتح صاد و کسر موحده و سکون آن جایز نیست مگر در ضرورت شعر صبر دارویی تلخ مشهور است که
در چشم و ابدان دوا کنند و در چشم بکشند و تضمید و تضمد جراحت بستن است بضماده یعنی بعصابه و نهادن دارو را بر جراحت نیز گویند اگرچه عصابه بسته نشود و ظاهر آنست که مراد اینجا
بستن عصابه باشد زیرا که وی می پوشد جزوی از وی را و محتاج است به بیان کردن آنکه این چون بحکم ضرورت است موجب جنایت بر احرام نباشد رواه مسلم وعن ام الحصین
صحابیه است حاضر شد حجة الوداع را قالت رأیت اسامة و بلالا واحدهما آخذ بخطام ناقة رسول الله گفت دیدم اسامه و بلال را رضی الله عنهما و یکی ازین دو کس گیرنده
بود مهار ناقه پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم والآخر رافع ثوبه یستره من الحر و دیگر بردارنده بود جامه خود را که می پوشید آن حضرت را یعنی سایه میکرد او را از گرمی آفتاب حتی
رمی جمرة العقبة تا آنکه رمی کرد آن حضرت جمرة العقبه را و در روایتی آمده است بردارنده مانند تاج چیزی بر سر وی و این حدیث دلیل است بر جواز استظلال مر محرم را طیبی گفته
که این قول اکثر علماء است و مالک و احمد مکروه میدارند آنرا رواه مسلم وعن کعب بن عجرة بضم عین مهمله و سکون جیم و راء صحابی انصاری است از اصحاب شجره گویند که او را بتی بود که می
پرستید آنرا و عبادة بن صامت یار او بود روزی بروی درآمد دید که بت را پرستیده از خانه بیرون آمد و عبادت بن صامت در خانه او درآمد بت را بشکست و چون کعب درآمد و بت را شکسته دید بخشم آمد
و خواست که دشنام ابن صامت کند باز بفکر رفت و گفت اگر درین بت چیزی بودی نگاه میداشت خود را پس مسلمان شد ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر به و هو بالحدیبیة
قبل ان یدخل مکة روایت میکند که آن حضرت گذشت بروی وی با آن حضرت در حدیبیه بود پیش از آنکه درآید بمکه و هو محرم و هو یوقد تحت قدر و حال آنکه کعب محرم
بود و وی آتش می افروخت زیر دیگی والقمل تتهافت علی وجهه و شپشها می افتاد بر روی وی فقال اتؤذیک هوامک پس گفت آن حضرت آیا آزار میکنند ترا شپشهای
تو قال نعم گفت کعب آری آزار میکنند قال فاحلق رأسک گفت آن حضرت پس اگر اینچنین است تراش سر خود را واطعم فرقا بین ستة مساکین و بخوران قسمت کن فرق را
میان شش مسکین والفرق بفتح الفاء ثلثة آصع و فرق سه صاع است پس هر مسکین را نیم صاع است آنکه دو مد بود و آصع جمع صاع و اصل وی اصوع قلب کردند آصع خواندند چنانکه
ادر جمع دار میکنند اوصم ثلثة ایام یا روزه دار سه روزه او انسک نسیکة بضم سین بلفظ امر نسیکة یا ذبح کن ذبیحه را متفق علیه الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما انه
سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهی النساء فی احرامهن عن القفازین والنقاب وما مس الورس والزعفران من الثیاب ترجمه این از حدیث ابن عمر در
فصل اول ظاهر شد ولتلبس بعد ذلک ما احبت من الوان الثیاب و باید که بپوشد بعد از برآمدن از احرام هر چه دوست دارد از اصناف جامها و بیان کرد آنرا بقول خود معصفرا
او خزا او حلیا او سراویل او قمیصا او خفا فی الصراح معصفر رنگ سرخ معصفر معروف و خز بخای معجمه و زای نیز نوعی از جامه و در قاموس گفته عصفر نبت معروف است معصفر جامه رنگ
کرده شده بآن نبت معروف و حلی زیور است او را نیز داخل لباس اعتبار کرده رواه ابو داود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان الرکبان یمرون بنا بودند سواران که
میگذشتند بما ونحن مع رسول الله و ما یعنی زوجات آن حضرت صلی الله علیه وسلم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محرمات محرم بودیم فاذا حاذوا بنا سدلت احدانا
جلبابها پس چون نزدیک آمدند یعنی مردان از ما و میگذشتند از پیش ما فرو می هشت یکی از ما چادر خود را من رأسها علی وجهها از سر خود بر روی خود و لفظ حاذوا اینچنین واقع شده است
از جواز در سنن ابی داود و در مصابیح جاوزنا از مجاوزت و در بعضی الفاظ حاذوا بجای حاء مهمله و ذال معجمه نیز آمده فاذا جاوزونا پس چون میگذشتند از پیش ما کشفناه دور میکردیم آن چادر را از روی
و میگشادیم روی را و برهنه میکردیم روی را رواه ابو داود ولابن ماجة معناه وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یدهن بفتح یا و تشدید دال بالزیت و هو
محرم بود آن حضرت طلا میکرد روغن زیت را بر خود و حال آنکه وی محرم بود غیر المقتت اما زیت غیر مقتت یعنی غیر المطیب زیت خوشبوی کرده نشده و مقتت بضم میم و تشدید
تا آن زیتی که ریخته شده در وی ریاحین یا آمیخته شده بروغنهای خوشبو و قت و تقتیت روغن در گل پروردن و نزد امام ابو حنیفه زیت مطلقا از طیب است زیرا که اصل او است کذا قاله
رواه الترمذی الفصل الثالث عن نافع ان ابن عمر وجد القر روایت است از نافع که مولای ابن عمر است که ابن عمر یافت سردی و سرما خود را فقال پس گفت

الق علی ثوبا یا نافع بینداز بر من جامه را ای نافع که سردی میخورم نافع میگوید فالقیت علیه برنساً پس انداختم بر بالای ابن عمر برنسی را فقال تلقی علی هذا وقد نهی رسول الله
پس گفت ابن عمر آیا می اندازی بر من این را و حال آنکه بتحقیق نهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یلبسه المحرم ازانکه بپوشد برنس را محرم ظاهر امذهب ابن عمر
اجتناب مخیط بود مطلق بهر نوع که بپوشند و سابقا معلوم شد که اگر مخیط را بپوشند نه بروجهی که متعارف در آنست باکی ندارد و یا از جهت احتیاط کرده والله اعلم رواه ابوداود وعن
عبد الله بن مالك ابن بحینة مالک بتنوین است و این صفت ثانیه عبدالله است و بحینه بضم با و فتح حای مهمله و سکون یا نام مادر عبدالله است و مالک نام پدر او است
و اگر بی تنوین بخوانند لازم آید که بحینه مادر مالک باشد و حال آنکه زوجه او است و این را در مواضع دیگر ذکر کرده ام فقد بر قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو محرم
خون کشید آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بلحی الجمل بفتح لام و سکون حای مهمله و جمل بلفظ حیوان مشهور نام موضعی است میان مکه و مدینه چنانکه گفت من طریق مکة
فی وسط راسه خون کشید در میان سر خود و وسط را اینجا بفتح سین تصحیح کرده اند و فرق میان وسط و وسط بفتح سین و سکون مشهور است و گفته اند که این محمول بر ضرورتست
زیراکه بی قطع شعر نخواهد بود و اگر در بعضی موضعی باشد که در انجا موی منبت جائز است بی فدیه متفق علیه وعن انس رض قال احتجم رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو محرم علی ظهر القدم حجامت کرد آن حضرت و حال آنکه وی محرم بود بر پشت پا من وجع کان به از جهت دردی که بود در پشت پا و یا جای موی غیبت غالبا و با وجود
آن دردی هم داشت رواه ابوداود والنسائی وعن ابی رافع مولای آن حضرت و وی بخست غلام عباس بود که بحضرت بخشید قبطی بوده چون خبر اسلام او عباس را بنیامید
آزادش کرد و حاضر شد احد او خندق را نامش بعضی مصعب گفته اند و بعضی ابراهیم و بعضی غیر آن و اسلام او پیش از بدر بود و لیکن به بدر حاضر نشده قال تزوج رسول الله
صلی الله علیه وسلم میمونة وهو حلال نکاح کرد آن حضرت میمونه را و حال آنکه آن حضرت حلال بود وبنی بها وهو حلال و دخول کرد آن حضرت میمونه را و حال
آنکه آن حضرت حلال بود وکنت انا الرسول بینهما و بودم من میانجی میان آن حضرت و میمونه رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن باب المحرم
یجتنب الصید بدانکه صید کردن محرم و راه نمودن وی دیگری را بصید و اشارت کردن بدان حرام است باتفاق و اگر چیزی ازین افعال کند لازم میکرد جزا اما خوردن محرم صید را
تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر صید کند آن نیز حرام است باتفاق و اگر غیر محرم صید کند برای خود یا برای محرم باذن وی یا بی اذن وی در اینجا مذاهب و اقوال است علما
مذهب بعضی صحابه و تابعین ومن بعدهم و ابن عباس و طاوس و ثوری آن است که حرام است بر محرم اکل صید مطلقا بدلیل اطلاق حدیث صعب بن جثامه که بیاید و مذهب
مالک و شافعی و احمد آنست که محرم اگر خود صید کند یا کسی برای وی صید کند باذن وی یا بی اذن وی حرام است و اما اگر غیر محرم صید کند برای خود و چیزی ازان برای محرم هدیه کند
حلال است و مذهب امام ابی حنیفه و اصحاب وی آن است که حلال است اکل لحم صید مر محرم دیگر را مادام که خود صید نکند و امر بدان نکند و دلالت و اشارت و اعانت بران
ننماید وی یا محرم دیگر اگر چه برای وی صید کرده میشود چنانکه حدیث ابی قتاده بران دلالت دارد این است تحریر مذاهب و احادیث درین بحسب ظاهر مخالف و متعارض آمده
و در شرح سفر السعادت این را بتفصیل هر چه تمامتر استیفا کرده شده است آنجا باید نگریست والله اعلم الفصل الاول عن الصعب بفتح صاد و سکون عین مهملتین
بن جثامة بفتح جیم و تشدید مثلثه صحابی است ابن عباس از وی روایت دارد مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رض انه اهدی لرسول الله روایت است از وی که هدیه
آورد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حمارا وحشیا گورخر را که شکار کرده بود وهو بالابواء و آن حضرت در ابوا بود بفتح همزه و سکون موحده او بودان یا
بودان بود بفتح واو و تشدید دال نام دو موضع است میان مکه و مدینه نزدیک به مدینه و میگویند که قبر عبدالله والد آن حضرت در ابوا است و ابن صعب بن جثامه بجا
ساکن بود فرد علیه پس برگردانید آن حضرت بر وی و قبول نکرد فلما رای ما فی وجهه پس هنگامی که دید آن حضرت چیزی را که در روی او ست از ناخوشی و انفعال
واندوه از قبول ناکردن آن حضرت هدیه او را قال گفت آن حضرت انا لم نرده علیك الا انا حرم بدرستیکه باز نگردانیده ایم آن را بر تو مگر بجهت آنکه ما محرم هستیم حرم بضمتین جمع حرام است بکسر
بمعنی حرام کذا فی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام است متفق علیه پوشیده نماند که ظاهر این حدیث و آن است که صعب بن جثامه حمار وحشی زنده بهدیه آورده و محرم را جائز نیست
قبول آن و لیکن سخن در گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات آمده است که هدیه لحم حمار وحشی بود پس در روایات مسلم آمده که هدیه کرد سرین حمار وحشی را
که خون از وی میچکید و در روایتی آورده شق حمار را و شق بکسر نیمه هر چیزی و در روایتی آورده عضوی را از وی و در روایتی پای او را پس بقرینه این روایات درین حدیث نیز همین مراد خواهد
بود وعن ابی قتادة رض انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است از ابی قتاده صحابی مشهور که وی بیرون آمد همراه آن حضرت و این در عام حدیبیه بود
در سال ششم از هجرت فتخلف مع بعض اصحابه وهم محرمون پس پس ماند ابوقتاده با بعضی از یاران خود و یاران وی محرم بودند وهو غیر محرم و وی محرم نبود فراوا حمارا
وحشیا قبل ان یراه پس دیدند یاران وی حمار وحشی را پیش ازانکه ببیند وی آنرا فلما راوه ترکوه پس هنگامیکه دیدند یاران او گذاشتند او را و دلالت و اشارت نکردند بدان حتی
راه ابوقتادة تا آنکه دید آنرا ابوقتاده فرکب فرسا له پس سوار شد ابوقتاده اسپی را که مر او را بود فسألهم ان یناولوه سوطه پس سوال کرد ایشان را که بدهند بدست وی تازیانه
او را و بعضی گفتند که مراد بسوط اینجا سیف است و در بعضی روایات با سوط رمح نیز مذکور است فابوا پس ابا آوردند یاران از دادن سوط بدست وی بجهت احرام تا لازم نیاید
اعانت بر صید فتناوله پس فرود آمد ابوقتاده از اسپ پس گرفت سوط را و در روایتی سوط و رمح را فحمل علیه پس حمله آورد و بتاخت بر حمار وحشی فعقره پس پی کرد و بیفکند
و بکشت او را ثم اکل فاکلوا پس خورد ابوقتاده پستر خوردند یاران وی نیز فندموا پس پشیمان شدند بعد از خوردن که چرا گوشت شکار در حالت احرام خوردند و ابوقتاده پاره گوشت را

نگاه داشته بود فلما ادرکوا رسول الله صلی الله علیه وسلم سألوه پس هنگامیکه دریافتند آن حضرت را و بملازمت شریف رسیدند و حقیقت حال را عرض نمودند و پرسیدند آن حضرت
از حکم آن که روا بود خوردن آن یا نه قال هل معکم منه شیء گفت آن حضرت آیا هست با شما از آن چیزی قالوا معنا رجله گفتند با ما پای اوست و در روایتی بازوی او فاخذها
النبی پس گرفت آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاکلها پس خورد پای آنرا متفق علیه وفی روایة لهما و در روایتی مر بخاری و مسلم را هر دو را همچنین آمده که فلما اتوا رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال پس چون آمدند نزد آن حضرت فرمود امنکم احد امره ان یحمل علیها آیا از شما هیچ یکی بود که امر کرد ابو قتاده را که حمله کند و بتازد و بروی او او اشار
الیها یا اشارت کرده باشد بجانب وی یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجوه بر شکار کردن آنرا قالوا لا گفتند نکرده قال فکلوا ما بقی من لحمها گفت آن حضرت پس خورید
که خورید و بخورید آنچه باقی مانده است از گوشت وی این حدیث دلالت بر اباحت میکند مادامیکه خود صید نکرده یا دلالت و اشارت و اعانت بران نکرده است و حدیث سابق
بر حرمت آن مطلقا دلالت میکند و احادیث و آثار بسیار در هر دو جانب آمده و لابد بعضی ناسخ بعضی خواهد بود و قد حقق فی موضعه وعن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه
وسلم خمس لا جناح علی من قتلهن فی الحرم والاحرام پنج چیز اند که گناه نیست بر کسیکه بکشد آنرا در زمین حرم اگرچه در زمان احرام باشد الفأرة بتخفیف ای موش والغراب
زاغ والحداءة بکسر حا و فتح دال و همزه بر وزن عنبة جانوری معروف است که آنرا غلیواز میگویند و در صراح خاد گفته والعقرب و کژدم والکلب العقور و سگ جراحت کننده
متفق علیه وعن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم قال خمس فواسق یقتلن فی الحل والحرم پنج چیز از حیوانات فاسق اند کشته میشوند در زمین حل
و حرم و میکشد آنرا محرم الحیة مار والغراب الابقع بموحده و قاف زاغ ابلق که سیاه و سفید باشد و در پشت و شکم وی سفیدی باشد و این در طیره و کلاغ میباشد وفی الصراح
ابقع پیسه کی از مرغ و در حدیث در شان قاتل سیدنا امام حسین سلام الله علیه وعلی آبائه الکرام واقع شده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم که گویا من می بینم بسوی کلب
ابقع که دهان می اندازد در خون اهل بیت من و بود شمر ملعون ابرص والفأرة و موش والکلب العقور و سگ گزنده والحدیا تصغیر حداة است که در حدیث سابق مذکور شد متفق
علیه بدانکه در هر یکی ازین دو حدیث پنج چیز از جنس موذیات مذکور شد لیکن در حدیث سابق عقرب مذکور شد نه حیه و در حدیث لاحق بر عکس و غراب گاهی مطلق مذکور میشود و گاهی
موصوف بابقع و گفته اند که مقتول در حل و حرم که قاتل وی محرم باشد یا محل منحصر درین پنج نیست بلکه همه موذیات را حکم همین است و سباع همه مانند شیر و گرگ و پلنگ همه داخل کلب
عقوراند و اتفاق کرده اند علما بر جواز قتل محرم مر ایشانرا و هر موذی را جایز است قتل وی در حل و حرم و اما قتل جانی خواه در حرم جنایت کرده باشد یا در حل جایز است نزد شافعی و نزد
مالک اگر در حرم کرده باشد یا پناه بحرم برده تنگ ساخته شود بروی محال بمنع اکل و شرب تا مضطر گردد بخروج پس قتل کرده شود و حد زده شود الفصل الثانی عن جابر رض ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لحم الصید لکم فی الاحرام حلال ما لم تصیدوه روایت است از جابر که آن حضرت گفت گوشت شکار مر شما را در احرام حلال است
مادام که صید نکنید شما که محرمید او یصاد لکم یا صید کرده شود برای خاطر شما اگر صید کننده محرم نبود و مذهب مالک و شافعی این است و این متوسط است میان دو مذهب دیگر چنانکه مذکور
شد رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وعن ابی هریرة رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجراد من صید البحر گفت آن حضرت که ملخ از شکار دریاست
یعنی حکم وی حکم صید بحر است وارد شده است که جراد از بینی افشاندن ماهی است و بعضی گفته اند که متولد میگردد از ماهی مانند کرمها پس می اندازد ایشانرا دریا بساحل و پرورش می یابد و بعضی
تجویز کردند بعضی از علما که صید کنند او را محرم زیرا که وی صید بحر است و صید بحر بحکم قول حق سبحانه واحل لکم صید البحر مر محرم را حلال است اما کسیکه تجویز نمی کند میگوید که وی صید بر است که استقرار او
در آنجا است و بیضه میکند در زمین و قوت میکند از آنچه بیرون می آید از زمین از نباتات و ثمرات آن و بعضی گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم او را از صید بحر گفت مراد آنست که در حکم صید بحر است
در حل اکل بی ذبح و تذکیه والله اعلم رواه ابو داؤد والترمذی وعن ابی سعید الخدری رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یقتل المحرم السبع العادی فرمود
بکشد محرم درنده حمله کننده را و وی در حکم کلب عقور است چنانکه گفته شد رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجه وعن عبد الرحمن بن ابی عمار بفتح عین مهمله و تشدید میم
تابعی است مکی قرشی عابد بود مشغوف بعبادت مشمول عفت و سلامت قال سألت جابر بن عبد الله عن الضبع اصید هی گفت پرسیدم جابر را از ضبع بفتح معجمه و ضم موحده
حیوان معروف که آنرا کرک کفتار گویند آیا شکار است وی که حرام است قتل آن محرم را فقال نعم پس گفت جابر آری ضبع از جمله شکار است فقلت ایؤکل پس گفتم من آیا خورده میشود و حلال است
خوردن آن فقال نعم پس گفت جابر آری خورده میشود فقلت سمعته من رسول الله پس گفتم من آیا شنیدی تو آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال نعم گفت آری شنیدم از آن حضرت
رواه الترمذی والنسائی والشافعی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح بدانکه اختلاف کرده اند در اباحت لحم ضبع از سعد بن ابی وقاص آمده که وی میخورد و از ابن عباس
نیز اباحت آن مرویست و امام شافعی و امام احمد باین رفته اند و امام ابو حنیفه و امام مالک بکراهت آن رفته اند زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نهی کرده از هر ذی ناب از سباع و حدیثی در
کراهت لحم او علی الخصوص نیز روایت کرده اند لیکن میگویند که آن حدیث ضعیف است شافعیه میگویند که ضبع مخصوص است از عموم نهی از هر سباع بقرینه حدیث جابر والله اعلم وعن جابر
رضی الله عنه قال سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الضبع قال هو صید گفت جابر پرسیدم آن حضرت را از ضبع که آیا آن صید است که بکشتن آن بر محرم جنایت
ثابت میشود گفت آن حضرت ضبع صید است و یجعل فیه کبشا اذا اصابه المحرم و میگردانند و میدهد محرم در جزای آن قچقار را وقتی که برسد و بکشد آنرا محرم رواه ابو داؤد وابن ماجه
والدارمی وعن خزیمة بضم خای معجمه و فتح زای بن جزی بفتح جیم و سکون زای بعد از وی همزه و فتح جیم و کسر زای و یا نیز میگویند و بعضی بتشدید زای میخوانند بی یا قال سألت
رسول الله گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن اکل الضبع در خوردن ضبع قال او یأکل الضبع احد گفت آن حضرت آیا می خورد ضبع را هیچ یکی یعنی وی چیزی نیست که کسی او را

بخورد و سالته عن اکل الذئب و پرسیدم آن حضرت را از خوردن گرگ قال او یاکل الذئب احد فیه خیر گفت آیا می خورد ذئب را هیچ یکی که در وی نیکی است رواه الترمذی و
قال لیس اسناده بالقوی الفصل الثالث عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی عبد الرحمن بن عثمان بن عبد الله صحابی است برادرزاده طلحه بن عبید الله رضی الله عنه اسلام
آورد بعد از بیعة الرضوان و بعضی گفته اند روز فتح کشته شد با ابن زبیر در یک روز قال کنا مع طلحة بن عبید الله و نحن حرم گفت بودیم با طلحه و حال آنکه ما محرم بودیم فاهدی
له طیر پس هدیه آورده شد برای طلحه پرندگان پخته و طلحة راقد و طلحه خوابیده بود فمنا من اکل پس بعضی از ما کسی بود که خورد و منا من تورع و بعضی از ما کسی بود که پرهیزکاری
نمود و نخورد فلما استیقظ طلحة وافق من اکله پس چون بیدار شد طلحه با آنها موافقت کرد که خورده بودند بقول موافقت کرد یا از آن چیزی که باقی مانده بود بخورد قال فاکلناه مع
رسول الله گفت طلحه پس خوردیم ما آنرا با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم یعنی برای آن حضرت نیز هدیه کرده بودند و بخورد زیرا که برای ایشان صید نکرده بود و این تاویل کسی است که میگوید
بخورد محرم از آنچه برای وی صید کرده باشند و ظاهر این مطلق است و تورع کسی که نخورد بجهت احتمالات دیگر است مانند مشارکت محرم در دلالت یا اشارت و اعانت والله اعلم باب الاحصار
و فوت الحج حصر و احصار منع و حبس و باز داشتن کسی را از سفر و کاری و جز آن و تنگ گرفتن بر کسی احصره المرض او السلطان میگویند وقتی که باز دارد بیماری یا پادشاه منع کند از کار و
مقصدی که دارد و هم چنین میگویند حصر هم اسد بهمین معنی و چون محصر شد محرم نتوانست بمقصد رسید جائز است او را که از احرام بر آید لیکن ائمه ثلثه میگویند که احصار نمی باشد مگر بعدو چنانکه
در واقعه حدیبیه شده و مریض نزد ایشان باقی می ماند بر احرام و اگر عذر زائل گشت و حج فوت شد بر آید از احرام بعمل عمره و نزد ما احصار بمرض نیز می باشد و در حدیث آمده است که کسی
لنگ شد یا شکست پای او بر آید از احرام و بر وی است حج در سال آینده و درین باب خلافی دیگر است و آن این است که هدی بفرستد نزد ما بحرم زیرا که شناخته نشده است ریختن
خون قربت و عبادت جز در زمان یا مکان مخصوص و نزد شافعیه موقوف نیست بر حرم و ذبح کند همانجا که محصر شده چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه رضی الله عنهم هم
در حدیبیه ذبح کردند و حدیبیه از زمین حل است جوابش آنست که ممکن نبود فرستادن ایشان هدی را بحرم پس بحکم ضرورت همان جا کردند و بعضی گفته اند که حدیبیه پاره از حل
و پاره از حرم است پس شاید که ذبح در حرم وی کرده باشند و در مواهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیبیه اکثرش از حرم است و خلافی دیگر آنکه چون محصر شود قضا کند و نزد شافعی
قضا نیست لتسمیة بعمرة القضا مؤید مذهب ما است و ایشان میگویند قضا اینجا بمعنی صلح است الفصل الاول عن ابن عباس رض قال قد احصر رسول الله صلی الله
علیه و سلم فحلق راسه و جامع نساءه و نحر هدیه گفت ابن عباس احصار کرده شد آن حضرت یعنی در حدیبیه و منع کردند مشرکان مکه او را از در آمدن بمکه و عمره گزاردن
پس بر آمد آن حضرت از احرام و حلق کرد سر مبارک خود را و جماع کرد زنان خود را و نحر کرد شتران خود را که همراه داشت حتی اعتمر عاما قابلا تا آنکه عمره کرد سال آینده بمقتضای صلحی که
با اهل مکه واقع شده رواه البخاری و عن عبد الله بن عمر رض قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ابن عمر بیرون آمدیم ما با آن حضرت یعنی بعمره
پس نزول کرد آن حضرت بحدیبیه فحال کفار قریش دون البیت پس حائل شدند و در میان آمدند و مانع شدند قریش نزد خانه کعبه فنحر النبی پس نحر کرد پیغمبر صلی الله علیه
و سلم هدایاه هدیهای خود را که همراه داشت و حلق و حلق کرد آن حضرت و قصر اصحابه و تقصیر کردند اصحاب آن حضرت و حلق نکردند یعنی بعضی از ایشان و بعضی حلق
کردند بعد از توقف بسیار در بر آمدن از احرام بجهت غم و اندوه ناشی از منع وصول بیت پس ام سلمه گفت یا رسول الله تو برای از احرام و حلق کن تا همه خواهند کرد پس آن حضرت از
احرام بر آمد و حلق کرد و بضرورت متابعت نمودند اصحاب پس حلق کردند بعضی و قصر کردند بعضی دیگر بعد از آنکه بیان کرد آن حضرت فضل حلق را با وجود آن تقصیر کردند رواه
البخاری و عن المسور بکسر میم و سکون سین و فتح واو بن مخرمة بفتح میم و سکون خای معجمه و را قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نحر قبل ان یحلق و امر اصحابه
بذلک نحر کرد آن حضرت پیش از حلق چنانچه معهود است و در هدایه گفته که نیست حلق یا تقصیر در احصار در قول ابی حنیفه و محمد رحمهما الله و ابو یوسف رح میگوید باید کرد و اگر نکند جزای نیست
زیرا که رسول الله صلی الله علیه و سلم حلق کرد عام حدیبیه و ایشان میگویند که حلق قربت و عبادت بر تقدیری است که مترتب گردد بر افعال حج و عمره و پیش از نسک نیست و آن حضرت
و صحابه که کردند برای آن کردند تا دانسته شود استحکام عزیمت بر انصراف والله اعلم رواه البخاری و عن ابن عمر رض انه قال الیس حسبکم سنة رسول الله گفت ابن عمر آیا
کافی نیست شما را سنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سنت آنست که ان حبس احدکم عن الحج طاف بالبیت و بالصفا والمروة اگر منع کرده شد و باز داشته شد یکی از
شما از حج طواف کند بخانه کعبه و بصفا و مروه یعنی عمره کند ثم حل من کل شیء پس حلال شود و بر آید از هر چه که حرام شده بود حتی یحج عاما قابلا تا آنکه حج کند سال آینده فیهدی
پس ذبح کند هدی را او یصوم ان لم یجد هدیا یا روزه دارد اگر نیابد هدی را در اینحدیث بیان احکام احصار کرد گویا بعضی مردم جاهل بودند بآن یا خلافی میکردند در آن پس گفت
ابن عمر که سنت آن حضرت این است که اگر کسی حصر و حبس کرده شود از حج عمره بر آرد و از احرام بر آید و بعد از آن حج را قضا کند رواه البخاری و عن عائشة رضی الله عنها
قالت دخل رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ضباعة بنت الزبیر گفت عائشه در آمد آن حضرت بر ضباعه بضم ضاد معجمه و تخفیف موحده و بعین مهمله بنت عم آن
حضرت است دختر زبیر بن عبد المطلب یکی از اعمام اوست که بشرف اسلام مشرف نشده ضباعه صحابیه است از مهاجرات آن حضرت بر وی در آمد فقال لعلک اردت الحج
پس گفت آن حضرت شاید که اراده میکنی حج را استفسار است بر سبیل تلطف و مهربانی قالت گفت ضباعه آری اراده حج دارم ولیکن والله ما اجدنی الا وجعة بخدا سوگند نمی
یابم خود را مگر بیمار و دردناک یعنی در خود ضعفی می یابم و نمیدانم که قدرت بر اتمام حج یابم یا نه وجع بفتح جیم درد و بکسر دردناک چنانکه ورع و ورع فقال لها حجی پس گفت آن حضرت مر ضباعه را
حج کن یعنی احرام حج ببند و اشترطی و قولی و شرط کن و بگو اللهم محلی من حیث حبستنی خدایا مکان بر آمدن من از احرام همانجاست که حبس کنی و باز داری تو مرا در آنجا محل بفتح



میم وکسر حا مکان یا زمان حل متفق علیه واین حدیث دلالت دارد بر تحقق احصار بمرض لیکن دلالت دارد بر صحت اشتراط وجماعه که میگویند احصار نیست مگر بعدو و میگویند که اگر مرض
مبیح تحلل می بود احتیاج باشتراط چه بودی وجواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تحلل است که اگر اشتراط نمودی متاخر باشد تحلل تا رسیدن هدی در محل خود که حرم است وبر تقدیر اشتراط پیش
از نحر هدی تحلل میتواند کرد وهمچنین است مذهب ابی حنیفه وهر که موافق است بوی در تحقق احصار بمرض وبعضی گفته اند که جائز نیست تحلل با وجود اشتراط واین حکم مخصوص است بضباعه
والله اعلم وبصحت نرسیده است از ابن عمر که وی اشتراط را انکار میکرد در حج وقول وی در حدیث سابق الیس حسبکم سنة رسول الله بجهت آنست واز اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر
قائل است باحصار از جهت مرض نافهم الفصل الثانی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر اصحابه ان یبدلوا الهدی
الذی نحروا عام الحدیبیة فی عمرة القضاء روایت است از ابن عباس که آن حضرت امر کرد اصحاب را که تبدیل کنند هدی را که نحر کرده اند در سال حدیبیه در عمرهٔ
قضا یعنی سابقا در وقت احصار نحر کرده بودند سال آینده که عمرهٔ قضا بجا آرند هدی دیگر نحر کنند تا نحر در حرم واقع شود زیرا که هدی احصار ذبح کرده نمیشود مگر در حرم چنانکه مذهب
امام ابو حنیفه است واین بر تقدیری است که نحر در حدیبیه در غیر حرم بود وظاهر است واگر گوئیم حدیبیه نیز در حرم بود زیرا که حدیبیه اکثرش در حرم است چنانچه در شرح ترجمه اشارت بدان
کردیم پس تبدیل بجهت احتیاط وادراک فضیلت است ثانیا وامر برای استحباب است رواه ابو داود ودر بعضی نسخ این عبارت زیاده است که وفیه ضعیف وفی
سنده محمد بن اسحق وعن حجاج ابن عمرو الانصاری صحابی است معدود در اهل مدینه وحدیث وی نزد حجازین است روایت کرد از وی عکرمه وجزوی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کسر کسیکه شکسته شود بلفظ مجهول یعنی پای او او عرج بکسر الفظ معلوم یا لنگ شود فقد حل پس بتحقیق حلال
شد یعنی باید که از احرام بر آید وعلیه الحج من قابل وبر وی است حج از سال آینده واین حدیث نیز دلالت دارد بر آنکه احصار بغیر عدو هم می باشد چنانکه مذهب ابو حنیفه است وتقیید
باشتراط تکلف است رواه الترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجه والدارمی وزاد ابی داود فی روایة اخری وزیاده کرده است ابو داود در روایت
دیگر او مرض یا بیمار شود وقال الترمذی هذا حدیث حسن ودر نسخه حسن صحیح وفی المصابیح ضعیف ودر مصابیح گفته است که این حدیث ضعیف است وتوربشتی گفته که
حکم بضعف این حدیث باطل است وگفته که در این حدیث تتمه ایست از قول عکرمه ووی یکی از راویان حجاج بن عمرو است وآن قول این است که گفت فذکرت ذلک
لابی هریرة وابن عباس عکرمه میگوید که بتحقیق ذکر کردم من آنرا مر ابی هریرة را وابن عباس را که حجاج بن عمرو همچنین میگوید فقالا صدق پس گفت ابو هریره وابن عباس
راست گفته است وعن عبد الرحمن بن یعمر بفتح تحتانیه وسکون عین مهمله وفتح میم الدیلی بکسر دال مهمله وسکون تحتانیه صحابی است که نزول کرد
بکوفه ووفات یافت بخراسان قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول الحج عرفة گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت حج عرفه است یعنی ملاک حج
ومعظم ارکان وی وقوف است بعرفه اگرچه طواف نیز رکن است اما این عظیم تر است از آنکه بی وی حج اصلا صورت ندارد من ادرک عرفة لیلة جمع قبل طلوع الفجر
فقد ادرک الحج کسیکه دریابد وقوف عرفه را در شب مزدلفه که شب دهم از ذی الحجه است پیش از طلوع صبح صادق پس بتحقیق دریافت حج را اول وقت وقوف بعرفه بعد از
زوال روز عرفه است وآخر وی تا طلوع فجر عید است ومعنی وقوف استادن در آن وادیست اگرچه یکساعت بود واگرچه در خواب باشد اینجا مسئله است می آرند که یکی در جزو
اخیر شب در آنجا رسید ونماز عشا نگذارده است بحیثیتی که اگر وقوف کند نماز از دست رود واگر مقید نماز شود حج بدست نیاید چه کار کند نماز کند یا حج گذارد وبعضی گفته اند نماز
کند که افضل عبادت است وبعضی گفته اند که حج کند که در قضای او عسرتی تمام ومشقتی عظیم است وهو المختار ایام منی ثلثة روزهای منی سه روز است یازده ودوازده
وسیزده که آنها را ایام تشریق گویند درین سه روز در منی باید بود ورمی باید کرد فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه پس کسی که شتابی کند ودو روز در آنجا باشد ودر آخر روز
دوم بر آید پس نیست هیچ بزه بروی ونیست در وی ترک واجب ومن تاخر فلا اثم علیه وکسی که پس ماند در روز سیزدهم هم بایستد پس نیست هیچ بزه بروی ونیست در وی
ارتکاب بدعت ومجاوزت یعنی هردو برابرند در جواز اگرچه توقف وتاخر افضل است از جهت کثرت عبادت وحصول زیادت مشقت وآورده اند که اهل جاهلیت دو فرقه
بودند بعضی تعجیل را گناه دانسته بودند وبعضی تاخیر را پس وارد شد تنزیل که تعجیل وتاخیر هر دو برابرند ودر هیچ یکی اثمی وحرجی نیست رواه الترمذی وابو داود والنسائی
وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح باب حرم مکة حرسها الله تعالی حرم مکه زمینی است که احاطه کرده است بدان
وگردانیده است او را خدای تعالی در حکم آن بجهت تعظیم وتشریف وتسمیه بحرم بجهت آنست که حرام گردانیده است وی سبحانه تعالی در وی بسیاری از آنچه حرام نیست در غیر
وی وسبب تحریم بعضی گفته اند آنست که چون آدم علیه السلام بازمین فرستاده شد ترسید از شیاطین تا هلاک نکنند او را پس فرستاد وی سبحانه ملائکه را تا نگهبانی وپاسبانی وی کنند پس
درین مواضع که حدود حرم است از هر جانب ایستادند وهرچه از زمین درمیان مکه ومواقف ملائکه بود حرم گشت وبعضی گفته اند که چون حجر اسود را خلیل الرحمن صلوات الله وسلامه
علیه وعلی نبینا در وقت بنای کعبه نهاد روشن گشت بوی در یمین وشمال وشرق وغرب وی پس هرچه از زمین روشن شد بنور حجر حرم شد وحدود حرم را علامات است وآن
منارها است که بنا کرده شده اند در جمیع جوانب مگر در جانب جده وجعرانه که درین دو جانب اتفاق نیفتاده واول کسی که نصب کرده ابراهیم خلیل است علیه السلام بدلالت
جبرئیل علیهما السلام بعد از وی قصی بن کلاب وبعضی گفته اند که اسمعیل علیه السلام کرد بعد از پدرش وبعد از وی قصی وگفته اند عدنان بن اوس اول کسی است که نصب کرد انصاب حرم
در وقتی که ترسید که مندرس نگردد حرم وبعد از وی قریش کردند بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال فتح پس تر عمر بن الخطاب پس تر عثمان بن عفان بعد از وی

معاویة بن ابی سفیان و حدود حرم از همه جانب مساوی نیست و نزدیکتر از همه جانب تنعیم است و در تاریخ مکه همه را بتفصیل بیان کرده است والله اعلم الفصل الاول
عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة لا هجرة ولکن جهاد ونیة گفت آن حضرت در روز فتح مکه نیست هجرت ولیکن
باقی است جهاد و نیت بیانش آنست که هجرت از مکه بمدینه فرض بود بر کسی که استطاعت دارد بعد از هجرت آوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم بمدینه و چون فتح شد مکه منقطع
گشت آن هجرت که فرض بود زیرا که مکه دار الحرب نماند ولیکن باقی ماند هجرت از دیار کفر بدار اسلام از برای صیانت دین و حفظ احکام اسلام و این داخل است تحت جهاد
و نیت یعنی باقی ماند جهاد که بر دآورده شود بدان از فضیلت و ثواب آنچه قوت پذیرفته از هجرت و باقی ماند جهاد که تصحیح نیت و نیک کردن آن در هر عمل و درین نیز معنی
هجرت است یعنی ترک هوای نفس و بیرون آمدن از موطن طبیعت و ترک کردن آنچه نهی کرد شارع از آن واذا استنفرتم و چون خوانده شوید و برآورده شوید و
برآوریده شوید و برآورده شوید برای جهاد یعنی حکم کند امام که برآئید بجنگ کافران و نصرت دهید مسلمانان را فانفروا پس برآئید و اجابت نمائید و امتثال کنید امر او را
وقال یوم فتح مکة و گفت آن حضرت روز فتح مکه ان هذا البلد حرمه الله یوم خلق السموات والارض بدرستیکه این شهر یعنی مکه حرام کردانیده است او را خدای
تعالی و نهی کرده است از ارتکاب چیزی چند دران روزی که پیدا کرده است آسمانها و زمینها را یعنی تحریم وی امر قدیم و شریعت سابقه است و نیست از آن قبیل که حادث
بوده مخصوص باشد بشریعتی دون شریعتی یا مراد آنست که این زمین را در وقتی که پیدا کرده است محرم کرده شده است و این صفت در وی نهاده اگر گفته شود که در باب
حرم المدینة بیاید که ابراهیم عم حرام کردانید مکه را و ساخته است او را حرم و من حرم کردانیده ام مدینه را و ساخته ام او را حرم و اگر حرم ساختن وی قدیم باشد وجه اسناد
آن با براهیم علیه السلام چه باشد جوابش آنکه اسناد تحریم با براهیم عم از جهت آن باشد که وی رسانید و اعلام کرد حکم الهی را زیرا که حاکم بشرایع و احکام خدای تعالی است
و حکم وی قدیم است و انبیا صلوات الله و سلامه علیهم رسانندهٔ آن احکام اند یا چون برداشته شد خانه بیت المعمور باسمان در وقت طوفان نوح عم و مندرس و
منطمس گشت عمارتی که بنا کرده بود آدم علیه السلام و بر طرف شد حرمت او و گشت شریعت متروکه منسیه تا آنکه احیا کرد او را ابراهیم علیه السلام فهو حرام بحرمة الله الی
یوم القیمة پس این بلد حرام است بحرام کردانیدن خدای تعالی تا روز قیامت وانه لن یحل القتال فیه لاحد قبلی و بدرستی شان این است که هرگز حلال
نکرده کارزار کردن درین بلد مر هیچ یکی را پیش از من ولم یحل لی الا ساعة من نهار و حلال نشد مرا مگر یکساعت از روز اشارت است بوقوع قتال از خالد بن
الولید و لابد آن با مر و اذن آن حضرت صلی الله علیه وسلم خواهد بود و لهذا اکثر علما و امام ابو حنیفه از ایشانست میگویند که فتح مکه بقهر و غلبه است که آنرا در کتب فقه فتح
عنوة میگویند و مذهب شافعی و بروایتی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیرا که ایشان متهیٔ نبودند برای حرب و وقوع آن اتفاقی بود بعد از دخول خالد رضی الله
عنه و تعرض بعضی مشرکان مر او را و اعتذار آنحضرت بحلال شدن قتال مر او را ساعتی صریح است در وقوع قتال و فتح عنوه و ثمرهٔ خلاف آنست کسیکه میگوید فتح
عنوه بود جائز نمیدارد فروختن خانه و اجارهٔ زمین و خانهای آنها را زیرا که آن حضرت گرفت آنرا از کفار و وقف کردانید میان مسلمانان و کسی که میگوید صلحا بود تجویز میکند
بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر آن مملوک صاحبان اوست و باقی است بر ملک ایشان فهو حرام بحرمة الله الی یوم القیمة تکریر از برای تقریر و تاکید است لا یعضد
شوکه بریده نشود خار او چه جای اشجار و در هدایه گفته که هر که حشیش حرم یا درخت آنرا ببرد که مملوک نیست و خود رسته است بر وی است قیمت آن مگر آنچه خشک شده از آن
و در آنکه خشک شده ضمان نیست زیرا که نامی نیست و چرانیده نشود حشیش حرم و بریده نشود مگر اذخر و امام ابو یوسف گفته باکی نیست بچرانیدن از جهت وجود ضرورت
و تعذر منع دواب از آن و دلیل امام ابو حنیفه و امام محمد اینحدیث است و نیز برداشتن آن از حل ممکن است پس ضرورتی نباشد و اذخر مستثنی است چنانچه در حدیث بیاید
و جائز است قطع او و رعی او و کمأت نیز مستثنی است زیرا که از جملهٔ نباتات نیست و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز است رعی بهایم در کلأ حرم و مذهب امام احمد هم چو مذهب
ما است و شیخ امام اجل عارف و اورع بارع عبد الوهاب متقی از عارضه عمی خود که در آخر عمر عارض شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مردی بود که وی را احمد سقا میگفتند روزی
کلی از حرم آورده بدست ما داد و بتقدیر الهی سهو شد و ما آنرا بوی کردیم بمجرد بوی کردن الم در بینی ما دویده چنانچه مورچه دوده و بدماغ رسید و از دماغ بهر دو چشم برآمد و روز بروز
زیاده شد تا رسید بجای که رسیده ما شاء الله و یقدره ولا ینفر صیدها رمانیده و رنجانیده نشود شکار او و چون تنفیر حرام شد قتل و اتلاف بطریق اولی حرام باشد و اگر
تنفیر کرده هم در نفار پیش از سکون تلف شد ضامن گردد ولا یلتقط لقطته الا من عرفها و برنداشته نشود افتادهٔ حرم را مگر کسیکه تعریف کند و بشناساند آنرا یعنی در لقطهٔ
حرم نیست مگر تعریف تا آنکه یابد مالک آنرا پس خرج نمیکند آنرا و مالک نمیکردد و تصدق نمیکند چنانکه حکم لقطهٔ بقاع دیگر است که تعریف کند و اگر فقیر باشد خرج کند بعد از آنکه
صاحب او را نیابد بدهد اما اینجا نه یعنی در لقطهٔ حرم جز تعریف نیست و این اظهر قولین شافعی است و اکثر علما فرق نکرده اند میان لقطهٔ حرم و غیر وی از اماکن و مذهب ما
نیز همین است و دلیل بر آن اطلاق احادیثی است که وارد شده اند در لقطه چنانکه در باب لقطه بیاید ان شاء الله تعالی و میگویند که معنی قول وی الا من عرفها در حدیث آنست
که تعریف کند تا یکسال درست چنانکه همه جا میکند و مخصوص بایام موسم نیست و این خلاف ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای بیان فضل حرم مکه و ذکر خصائص اوست
و اگر حکم لقطهٔ وی حکم لقطهٔ سائر بقاع باشد ذکر آنرا فائده نمی بینیم فتدبر ولا یختلی خلاها و بریده نشود علف تر وی و خلا مقصور علف تر و حشیش خشک را گویند و قطع حشیش نیز
درست نیست زیرا که حکم شوک دارد و بعضی خلا را بمد روایت کرده اند و آن خطا است کذا قال التورپشتی فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله الا الاذخر مگر اذخر که آنرا

استثنا کن از میان خلا و اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه نام گیاهی مشهور است خوشبوی فانه لقینهم زیرا که اذخر برای آهنگران مردم است و در بعضی روایات لقیوننا و قبورنا جمع
قین بفتح قاف و سکون تحتانیه آهنگر و صاحب نهایه گفته آهنگر و زرگر یعنی محتاج اند باذخر در گداختن آهن و زر ولبیوتهم و از برای خانهای مردم نیز کار می آید که بدان سقف خانه
میسازند و در روایت صحیحین آمده فانا نجعله فی قبورنا و بیوتنا زیرا که ما میگردانیم اذخر را در قبرها و خانهای ما اذخر را عرب درمیان گورها نیز می انداختند فقال چون التماس کرد عباس آن استثنا
اذخر را از آن حضرت وحی آمد پس استثنا کرده فرمود الا الاذخر مگر اذخر که رواست قطع کردن و در مذهب بعضی آنست که احکام مفوض بود بوی صلی الله علیه وسلم هرچه
خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند باجتهاد گفت و اول اصح و اظهر است والله اعلم وفی روایة ابی هریرة لا یعضد شجرها ولا یلتقط ساقطتها
الا منشد برندارد و بر زمین افتاده مگر را مگر منشد و انشاد تعریف گم شده کردن وعن جابر رض قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لا یحل لاحدکم
ان یحمل بمکة السلاح گفت جابر شنیدم آن حضرت را که میگفت روا نیست مر یکی را از شما که بردارد بمکه سلاح را یعنی بی ضرورت و حاجت و بعضی گفته اند که مکروه است
مطلقا و قول اول صحیح تر است و قول جمهور علما است زیرا که آن حضرت در عمرهٔ قضا بسلاح درآمد ولیکن کافران گفتند که آنها را در قراب دارد و در روز فتح نیز مسلح آمد رواه مسلم
وعن انس رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل مکة یوم الفتح وعلی راسه المغفر روایت است از انس که آن حضرت درآمد مکه را در فتح
و بر سر مبارک وی مغفر بود بکسر میم و سکون غین معجمه و فتح فا زرهٔ خود که در زیر کلاه می پوشند کذا فی الصراح فلما نزعه جاءه رجل وقال ان ابن خطل متعلق باستار الکعبة
پس هرگاه کشید آن حضرت مغفر را از سر آمد نزد آن حضرت مردی و گفت که ابن خطل بفتح معجمه و مهمله آویخته است بپرده های کعبه فقال اقتله پس گفت آن حضرت بکش او را
و ابن خطل نام او عبدالله است و بعضی گفته اند غالب مرتد شده و مسلمانی را کشته که ریخته بود و آن حضرت را و مسلمانان را هجو میکرد و گفته اند که او را دو داه بود مغنیه که بهجو مسلمانان تغنی میکردند
و نووی گفته که در این حدیث دلیل است مر کسی را که روا داشته است اقامت حدود و قصاص در حرم مکه چنانکه مالک و شافعی و نزد ابی حنیفه جایز نیست و جواب میدهند که حکم ابن خطل
مستثنی است چنانکه از قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم معلوم میشود و من دخل المسجد فهو آمن کسی که درآید مسجد را آمن است و نیز میگویند که اباحت قتل وی در ساعت
اباحت حرم بود و شاید که برآورده کشته باشند والله اعلم متفق علیه وعن جابر رض ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل یوم فتح مکة وعلیه عمامة
سوداء روایت است از جابر که آن حضرت درآمد روز فتح مکه و بر روی دستار سیاه بود بغیر احرام درآمد بی احرام رواه مسلم در این حدیث دلیل است بر استحباب پوشیدن
سواد چنانکه مذهب حنفی است و بعضی میگویند سیاه نبود بلکه باستعمال دهن و سودن آهن سیاه مینمود و نیز دلیل است بر آنکه واجب نیست احرام داخل شوندهٔ مکه را مگر آنکه
نیت حج و عمره کند و اصح قولین شافعی همین است و جواب مر حنیفه را آنست که حلال کرده شد مر آن حضرت را ساعتی وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یغزو جیش الکعبة غزا میکند لشکری کعبه را تا خراب کنند آن را و این خبر است از آنچه واقع میشود در آخر زمان و لشکر لشکر سفیانی نیست پادشاه مصر در عهد مهدی
موعود و تفصیل آن از کتب سیر و تواریخ باید جست فاذا کانوا ببیداء من الارض یخسف باولهم وآخرهم پس چون می باشند به بیابان از زمین در زمین خسف کرده میشوند
اول ایشان و آخر ایشان و بعضی میگویند بیداء نام موضعی است میان مکه و مدینه عائشه میگوید قالت قلت یا رسول الله وکیف یخسف باولهم وآخرهم وفیهم اسواقهم
و چگونه خسف کرده شود باول ایشان و آخر ایشان و حال آنکه درمیان ایشانند اهل بازارهای ایشان و بعضی گفته اند اسواق اینجا جمع سوقه است بمعنی رعیت ومن لیس منهم و کسی که
نیست از ایشان یعنی شریک در کفر و معصیت و قصد تخریب کعبه و غزا کردن با اهل آن بلکه ضعیف و بندیانند مثلا قال یخسف باولهم وآخرهم گفت آن حضرت خسف کرده
میشوند باول ایشان و آخر ایشان ثم یبعثون علی نیاتهم پس برانگیخته میشوند بر نیات ایشان و همچنین است جریان عادت الهی عز اسمه هلاک میکند اخیار را بشومی اشرار که
مختلط اند میان ایشان بعد از آن تمیز کرده میشود میان ایشان روز قیامت متفق علیه وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یخرب
الکعبة ذو السویقتین من الحبشة ویران میکند کعبه را شخصی که ذو السویقتین میگویند که از حبشه است و سویقه تصغیر ساق و سویقتین تثنیه او است و حبشه را اکثر ساقهای خورد
و نحیف و باریک میباشد و ظاهر این شخص را ساقهای باریکتر و خوردتر از آنها باشد و حکم الهی بر آن رفته است که هلاک کعبه و خرابی وی بدست حبشه است و این محل عبرت است
که کعبه با آن قدر و عظمت بر دست احقر الناس خراب میگردد و سفیانیان بان شوکت و عظمت بقصد تخریب وی هلاک شدند و بر زمین فرو رفتند والله علی کل شیء قدیر و چون کعبه
خراب شود قیامت قائم گردد و ملک دنیا خراب گردد که بقای این عالم و آبادانی او منوط و مربوط بوجود این خانه معظم و مکرم است متفق علیه وعن ابن عباس رض عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال کانی به گفت آن حضرت گویا که من می بینم بخراب کنندهٔ کعبه و می بینم او را و وی حاضر است نزد من اسود سیاه است افحج بفا و بتقدیم حای مهمله
بر جیم آنکه در دو پای وی فرجه گشاده باشد و پایهای او از یکدیگر دور باشند و در مشی وی بالای قدمین نزدیکی باشد و در پاشنها دوری و بعضی گفته اند میان رانهای وی دوری بود چنانکه
شتر و گاو و گوسفند نزد دوشیدن کنند یقلعها حجرا حجرا برمیکند آن شخص کعبه را سنگ سنگ ظاهر حدیث این است که یک کس خواهد بود که خراب خواهد کرد و احتمال دارد که این سردار قوم
باشد و با وی لشکری بود رواه البخاری الفصل الثانی عن یعلی بن امیة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال احتکار الطعام فی الحرم الحاد فیه
غله نگاه داشتن تا گرانی فروشند در حرم معصیت و نافرموده کردن است احتکار در همه بلاد حرام و منهی است و در مکه سخت تر است حرمت آن و الحاد از دین برگشتن و ارتکاب آنچه
حرام است در حرم رواه ابوداؤد وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لمکة ما اطیبك من بلد چه عجب خوش شهری بودی تو و احبك

الی و چه عجب دوست داشته شده تو بسوی من ولولا ان قومی اخرجونی منک ما سکنت غیرک اگر نمیبود اینکه قوم من بیرون می آوردند مرا از تو سکونت نمیکردم من جز در تو رواه
الترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن عبد الله بن عدی بن حمراء قرشی زهری است وبعضی گفته اند ثقفی حلیف بنی زهره صحابی است
معدود در اهل حجاز قال رأیت رسول الله گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم واقفا علی الحزورة استاده بر حزوره بفتح حا وسکون زای معجمه وفتح واو و تا در آخر و بعضی
بفتح زای وتشدید واو روایت کرده اند وعوام مکه تصحیف میکنند و عزوره میگویند بعین مهمله در اصل تل صغیر را گویند والآن نام موضعی است نزد مناره مسجد که متصل باب اجیاد است
فقال والله انک لخیر ارض الله واحب ارض الله الی الله پس گفت آن حضرت خطاب بمکه معظمه کرده بدرستیکه تو بهترین زمینی خدائی ومحبوب ترین زمین خدائی
نزد خدا ولولا انی اخرجت منک ما خرجت واگر نمی بود که من بیرون آورده میشدم از تو بیرون نمی آمدم ودر بعضی روایات بجای الی الله الی است بهتر و دوست داشته
شده تر نزد من وبسوی من وبود این قول از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نزد خروج وی از مکه در عمره قضا زیرا که قریش گفتند که بعد از سه روز برآید وننشیند وبعضی گمان برده
اند که نزد خروج هجرت بود واین سخن صحیح نیست زیرا که در بعضی از طرق این حدیث آمده است که آن حضرت گفت ووی سوار بود بر راحله خود ودر خروج هجرت باین صفت
نبود بلکه پنهان برآمده ودورترین ازین آنست که در تاریخ ازرقی مذکور است که در سال فتح بود زیرا که در فتح اخراج نبود مگر آنکه تذکر حال سابق کرده باشد والله اعلم رواه الترمذی
وابن ماجة الفصل الثالث عن ابی شریح العدوی بفتح عین ودال صحابی است روایت است از وی انه قال لعمرو بن سعید که وی گفت مر عمرو بن
سعید بن عاص اموی را که امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان وهو یبعث البعوث الی مکة وحال آنکه عمرو بن سعید میفرستاد لشکرها را بسوی مکه برای قتال
عبد الله بن الزبیر پس گفت ابو شریح ائذن لی ایها الامیر احدثک قولا قام به رسول الله دستوری ده مرا ای امیر تا حدیث کنم ترا سخنی که خطبه خواند بآن پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم الغد من یوم الفتح فردای روز فتح مکه سمعته اذنای شنیده است این سخن را هر دو گوش من ووعاه قلبی ویاد داشته است آنرا دل
من وابصرته عینای ودیده است هر دو چشم من یعنی در حضور شنیده ام نه در پرده حین تکلم به هنگامیکه تکلم کرد آن حضرت آن سخن را حمد الله واثنی علیه ستایش
کرد مر خدای را وذکر کرد صفات وی تعالی را ثم قال ان مکة حرمها الله پس گفت آن حضرت بدرستی که مکه حرام گردانیده است او را خدای تعالی ولم یحرمها الناس
وحرام نگردانیده اند او را مردم فلا یحل لامرئ یؤمن بالله والیوم الآخر پس حلال نیست مر مردی را که ایمان می آرد بخدا وروز آخرت ان یسفک بها دما آنکه بریزد
در مکه خون را ولا یعضد بها شجرة ونه حلال است که ببرد در وی درختی را فان ترخص احد لقتال رسول الله پس اگر رخصت جوید یکی وحجت آرد بکارزار پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم فیها در مکه وگوید که پیغمبر خدا قتال کرد ما نیز کنیم فقولوا له ان الله قد اذن لرسوله پس بگوئید مر او را که خدا اذن کرد پیغمبر خدا را ولم یاذن لکم واذن نکرده است
مر شما را وانما اذن لی فیها ساعة من نهار واذن نکرده است خدای تعالی مرا در وی مگر یک ساعت وزمان قلیل از روز وقد عادت حرمتها الیوم کحرمتها
بالامس وتحقیق بازگشته است حرمت او امروز همچو حرمت او دیروز ولیبلغ الشاهد الغائب وباید که برساند این حکم را هر که حاضر است وشنیده است از من هر کرا
که غائب است فقیل لابی شریح ما قال لک عمرو پس گفته شد مر ابو شریح را چه گفت مر ترا عمرو بن سعید در برابر این سخن قال گفت ابو شریح قال گفت عمرو بن سعید
انا اعلم بذلک منک من داناترم باین حدیث که تو گفتی از تو یا ابا شریح یعنی من هم میدانم که مکه حرام است ولیکن ان الحرم لا یعیذ عاصیا بدرستیکه حرم پناه نمیدهد
گناه کار را که خلاف امر والی کند وخروج نماید بر وی ولا فارا بدم ونه پناه میدهد گریزنده را بخون یعنی کسیکه خون کسی را ریخته در حرم درآید ولا فارا بخربة
بضم خای معجمه وسکون را وبفتح نیز گفته اند وبموحده فساد در دین وخیانت وبلیه یعنی اگر یکی فسادی در دین کند یا خیانتی دیگر کند چنانکه مال یکی را تلف کند یا حق یکی را
ضایع سازد وبحرم گریزد جزای آن از وی ساقط نگردد ومقصود آنکه عبد الله بن الزبیر عاصی است واز طاعت امام برآمده واگر از حرم برآید آنجا سزایش میدهیم واگر نه در
حرمش میکشیم متفق علیه وفی البخاری الخربة الخیانة یعنی در صحیح بخاری تفسیر کرده خربه را بخیانت وعن عیاش بفتح عین وتشدید تحتانیه وشین معجمه ابن ربیعة
بفتح را وکسر موحده المخزومی بخای معجمه وزای صحابی است قدیم الاسلام برادر ابو جهل است از مادرش وآن حضرت او را دعا میکرد در قنوت اللهم انج عیاش بن ربیعة چنانچه در باب
القنوت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تزال هذه الامة بخیر ما عظموا هذه الحرمة همیشه باشند این امت بخیر وسلامت در دین ودنیا
مادامیکه تعظیم کنند این حرمت را یعنی حرمت مکه وحرم خدا را واجتناب کنند از ارتکاب آنچه نهی کرده اند در وی حق تعظیمها چنانچه باید وشاید تعظیم وی کردن ومبالغه و
احتیاط در ان نمودن فاذا ضیعوا ذلک هلکوا پس چون ضایع گردانند آن حرمت را هلاک شوند رواه ابن ماجة باب حرم المدینة حرسها الله تعالی
احادیث در تحریم حرم مدینه مطهره آمده واختلاف کرده اند علما در ترتیب حکم تحریم بران ومذهب امام ابی حنیفه آنست که معنی حرمت در ان مجرد تعظیم وتکریم است بی ثبوت
احکام دیگر مثل حرمت صید وقطع شجر ولزوم جزا وهر که بکند چیزی از ان آثم میگردد وجزای نیست بران وانیست قول مالک وروایتی است از احمد وقولی است
مر شافعی را ونووی گفت که مشهور از مذهب مالک وشافعی وجمهور علما آنست که ضمان نیست در صید مدینه وقطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان وتوربشتی گفته
که قائل نشده اند بتحریم صید مدینه مگر چندین معدود از صحابه وجمهور ایشان منکر نمیشدند اصطیاد طیور را در مدینه ونرسیده است ما را نهی از ان بطریقی که اعتماد
توان کرد بران وبعضی علما گفته اند که واجب است در وی جزا چنانچه در حرم مکه وبعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه اخذ سلب است از جهت حدیث مسلم که از

سعد بن ابی وقاص بیاید و قاضی عیاض گفته که قائل نشده باین مگر شافعی در قول قدیم الفصل الاول عن علی رضی الله عنه قال ما کتبنا عن رسول الله صلی الله
علیه وسلم الا القرآن ومافی هذه الصحیفة گفت امیر المومنین علی ننوشتیم ما از آن حضرت از وحی مگر قرآن آنرا و چیزیکه درین صحیفه است چون مردم گفتند که علی را رضی الله
عنه رسول صلی الله علیه وسلم مخصوص گردانید بصحیفهٔ دیگر جز قرآن پس گفت وی رضی الله عنه که ننوشتیم ما از آن حضرت جز قرآن آنرا و آنچه درین صحیفه است وان ورقه بود که در وی
احکام دیات و بعضی احکام دیگر بود که در قراب سیف وی رضی الله عنه می بود و این حکم حرم مدینه نیز بود که میگوید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
المدینة حرام ما بین عیر الی ثور مدینه حرام است و حد وی از عیر بفتح عین مهمله و سکون تحتانیه تا ثور بفتح مثلثه و سکون واو این نام دو کوه است بمدینه مطهره
که حرم است فمن احدث فیها حدثا پس کسیکه نو پدید آرد دران بدعتی را یعنی آنچه نهی کرده اند در ارتکاب آن درین حرم او آوی محدثا یا جای دهد در وی
و پناه دهد و اعانت کند حدث پیدا کننده را و محدث بفتح دال نیز روایت است یعنی امر محدث مبتدع و آوی بمعنی رضی یعنی خوش کند بدعت یا راضی گردد به بدعت از
غیر خود فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پس بر واست لعنت خدا و لعنت فرشتگان و آدمیان همه و لا یقبل منه صرف ولا عدل و
پذیرفته نشود از آن کس فریضه و نه نفل و بعضی تفسیر کرده اند صرف را بشفاعت زیرا که آن باز میگرداند عذاب را از کسی که مستحق عذاب است و بتوبه زیرا که وی باز
میگرداند بنده را از معصیت و تفسیر کرده اند عدل را بفدیه زیرا که وی معادل و مساوی مفدی است و از جملهٔ احکامی که در صحیفهٔ نوشته بود این بود که ذمة المسلمین
واحدة یسعی بها ادناهم عهد مسلمانان یکی است سعی می کند بآن ذمه فروترین مسلمانان یعنی هرکه از مسلمانان اگرچه وضیع و حقیر بود مثل بنده و زن امان
دهد کافر را و عهد بندد وی و در پناه خود در آرد و لازم است بر همه رعایت و حفظ آن و جائز نیست نقض آن عهد و عهد را ذمه از آن گویند که نقض آن موجب مذمت
است فمن اخفر مسلما پس کسی که عهد شکنی کند مسلمانی را یعنی عهدی و وثیقتی که با مسلمانی بسته باشد و آن عهد را بشکند و غدر کند یا همین عهدیکه مسلمانی بذمی بسته است بشکند چنانکه سوق
کلام در آنست فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل ومن والی قوما بغیر اذن موالیه و کسیکه دوستی و پیوستگی کند گروهی را
بی اذن و رضای دوستان و پیوستگان وی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل بدانکه ولا دو قسم است یکی را ولای موالات
گویند و عادت عرب بود که بیکدیگر دوستی و پیوستگی میکردند و عهدی می بستند و سوگند میخوردند که در نیک و بد بیکدیگر شریک و ممد و معاون باشند و با دوستان یکدیگر دوست
باشند و با دشمنان دشمن و در جاهلیت در باطل و ناحق نیز امداد و معاونت میکردند و در اسلام در حق می کردند و اکثر اهل عجم که تابعین و تبع تابعین باشند در عرب آمده
با صحابه عقد موالات می بستند و دوم ولای عتاقه است که هرکه آزاد کرد بندهٔ را آزاد کننده را حق ولائی ثابت شد و نزد عدم وارثان قریب وارث میگردد از وی
احتمال دارد که مراد اینجا موالی بولای موالات باشند و معنی آن باشد که مردیرا موالی باشد پس نباید که قومی دیگر را موالی گیرد بی اذن موالی خود که دارد و بی است شارهٔ
ایشان زیرا که درین نوعی از نقض عهد و ایذا است که نباید کرد و بعضی گفته اند هرکه موالات کند کافر را بقصد ایذای مسلمانان و احتمال دارد که ولای عتاقه مراد باشد
پس معنی آن باشد هرکه نسبت کند خود را بغیر معتق خود مستحق لعنت گردد چنانچه اگر نسبت کند بغیر پدر خود مستحق لعنت است متفق علیه وفی روایة لهما من ادعی
الی غیر ابیه او تولی غیر موالیه و کسیکه دعوی کند و انتساب کند بسوی غیر پدر خود یا والی گیرد غیر موالی خود را فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل این روایت تائید ارادهٔ ولایت عتاقت میکند چنانچه در حدیث آمده است العتق لحمة کلحمة النسب یعنی عتق پیوندی
و رابطهٔ است مانند رابطهٔ نسب تنبیه اشکالی که درین حدیث شده است اینست که عیر خود نام کوهیست بمدینهٔ منوره اما جبل ثور پس آن بمکه است نه بمدینه و آن کوهی است که
آن حضرت در غار آن بهجرت مخفی شده بود اما در مدینه جبلی مشهور نیست که او را ثور خوانند و لهذا اکثر رواة بخاری آنرا مبهم گذاشتند و بعضی علامت گذاشته و بعضی بجای ثور بیاض گذاشته
و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که اصل لابتی الی احد بوده است و نزد احمد و طبرانی هم چنین واقع شده و بعضی گفته اند که عیر نام جبلی است بمکه و معنی حدیث آنست که حرم مدینه
مقدار مسافت است که میان عیر و ثور است بمکه و شیخ مجد الدین در قاموس گفته که ثور جبلی است صغیر بمدینه در حذای جبل احد پس ذکر ثور صحیح است و وهم نیست چنانکه ائمه
گمان برده اند و در اثبات آن غایت استقصا و تحقیق نموده است در شرح آنرا نقل کرده ام وعن سعد رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احرم
ما بین لابتی المدینة ان یقطع عضاهها او یقتل صیدها گفت سعد بن ابی وقاص که گفت آن حضرت بدرستیکه من حرام میگردانم میان هردو لابه مدینه که بریده
شود درختان آن و کشته شود شکار آن لابه بتخفیف موحده زمین سنگستان و در هردو طوف مدینه سنگستان است و مدینه در میان آن است و عضاه بکسر عین و ضاد معجمه
و ها در آخر جمع عضه درخت کلان خار دار وقال و گفت آنحضرت المدینة خیر لهم لو کانوا یعلمون مدینه بهتر است مر ایشانرا اگر بدانند و در حدیث دیگر آمده است
که بلاد و امصار فتح خواهد شد و مردم از مدینه بیرون آمده در آنجا خواهند رفت و مدینه بهتر است مر ایشانرا اگر بدانند لا یدعها احد رغبة عنها
الا ابدل الله منها من هو خیر منه نمی گذارد مدینه را هیچ یکی از جهت اعراض کردن و روی گردانیدن از آن مگر آنکه بدل میکند و بجای او می آرد خدای تعالی
کسی را که آنکس بهتر است از وی ولا یثبت احد علی لاوائها وجهدها و پا بر جا نماند هیچ یکی و صبر نکند بر سختی و گرسنگی مدینه و مشقت و محنت مدینه
الا کنت له شفیعا او شهیدا یوم القیمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده گناهان او را و گواهی دهنده بر طاعتهای او روز قیامت و گفته اند وجهدها در نسخ

بضم تصحیح کرده اند و ظاهر آنست که بفتح باشد بمعنی مشقت و بضم بمعنی وسع و طاقت است و بعضی گفته اند این هر دو لغت است بهر دو معنی رواه مسلم
وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لأواء المدینة وشدتها احد من امتی گفت
آنحضرت صبر نکند بر شدت و محنت مدینه هیچ یکی از امت من الا کنت له شفیعا یوم القیمة مگر آنکه باشم من او را شفاعت کننده روز قیامت رواه
مسلم وعنه قال کان الناس اذا رأوا اول الثمرة جاؤا به الی النبی صلی الله علیه وسلم وهم از ابی هریره است که گفت بودند مردم چون میدیدند
اول میوه اگر آنرا نوباوه میگویند می آوردند آن را بسوی آن حضرت فاذا اخذه قال پس چون میگرفت آنحضرت میوه را میگفت و میخواند این دعا را
اللهم بارک لنا فی ثمرنا خداوندا برکت ده ما را در میوهٔ ما برکت بفتح را که السیدن و افزون شدن و بمعنی ثبات و دوام نیز آید وبارک لنا فی مدینتنا
و برکت ده ما را در شهر ما وبارک لنا فی صاعنا وبارک لنا فی مدنا و برکت ده ما را در صاع ما و برکت ده ما را در مد ما بضم میم و تشدید دال صاع و مد هر
دو پیمانه است ولیکن مد یک رطل و یک ثلث نزد اهل حجاز و دو رطل نزد اهل عراق و صاع چهار مد مراد توسعه رزق و برکت در آن است اللهم ان
ابراهیم عبدک وخلیلک ونبیک خداوندا بدرستی ابراهیم بندهٔ خاص تست و دوست جانی تست و پیغمبر تست وانی عبدک ونبیک
و بدرستی که من بندهٔ توام و پیغمبر توام اثبات خلت برای خود نکرد با وجود ثبوت آن در ذات شریف وی صلی الله علیه وسلم اکمل و اتم از ابراهیم و نه حب
که اکمل است از خلت زیرا که حبیب محبی است که بمقام محبوبیت رسیده و خاصهٔ ذات شریف او است از جهت تواضع و اکتفا کرد بثبوت عبودیت که خلاصه
اکمل صفات و ارفع مقامات است و عبودیت حقیقیه که اکمل صفات و ارفع مقامات است خاصهٔ مقام محمدیت است و هر که غیر او است فروتر است از
وی صلی الله علیه وسلم درین صفت چنانچه اهل تحقیق بیان کرده اند و احتمال دارد که بعد ازین وقت مخصوص و ملقب بآن مقامات شده باشد والله اعلم
وانه دعاک لمکة و بدرستی که ابراهیم دعا کرد ترا برای مکه و حرم ساختن وی وانا ادعوک للمدینة بمثل ما دعاک لمکة ومن دعا میکنم ترا برای مدینه
بمانند آنچه دعا کرده است ابراهیم ترا برای مکه ومثله معه و مانند آن با آن یعنی مدینه را دو چندان میخواهم که مکه راست ثم یدعوا اصغر ولید له
پسر میخواند آن حضرت خورد ترین خورد را که بود مر آن حضرت را از اهل بیت وی فیعطیه ذلک الثمر پس میداد آن خورد را آن میوه و تخصیص خوردان
از جهت زیادت رحم و شفقت بر خوردان و از جهت رعایت مناسبتی که واقع است میان ایشان و نوباوه و از جهت آنکه خوردان راغب تر و مائل تر و خوش
حال شونده تر اند بدان و در ایثار غیر ارشاد و تعلیم است مر امت را بر قمع شرهٔ شهوت و خصوصا در آنچه میل طبع بدان بیشتر و سخت تر است چنانچه نوباوه رواه
مسلم وعن ابی سعید رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان ابراهیم حرم مکة فجعلها حراما گفت آن حضرت بدرستیکه ابراهیم حرام
گردانید مکه را پس گردانید او را حرام یعنی دعا کرد حق تعالی را که او را حرام گرداند وانی حرمت المدینة حراما و بدرستیکه من حرام گردانیده ام مدینه را
حرام گردانیدنی ما بین مأزمیها چیزیکه میان دو طرف او ست از کوهها و مأزم بکسر زای تنگی میان کوهها که بیکدیگر پیچیده مراد لابتین است که در حدیث
سعد گذشت ان لا یهراق فیها دم که ریخته نشود در وی خون ولا یحمل فیها سلاح لقتال و برداشته نشود در وی سلاح برای کارزار کردن ولا
یخبط فیها شجرة الا لعلف و ریخته نشود در وی برگهای درخت مگر برای خورش ستور و خبط زدن درخت بعصا تا بریزد برگهای او و خبط بفتحتین برگ که افتد از درخت بمعنی مخبوط
و چون ریختن برگ از درخت جائز نباشد بریدن بطریق اولی ناجائز بود رواه مسلم وعن عامر بن سعد تابعی ثقه است و مراد بسعد سعد بن ابی وقاص است ان سعدا
رکب الی قصره بالعقیق روایت میکند عامر که سعد پدر او سوار شد بجانب کوشک خود که در جانب وادی عقیق داشت که نام موضعی است مشهور و متبرک که ذکر آن
در اشعار واقع شده است و در حدیث او را وادی مقدس خوانده اند فوجد عبدا یقطع شجرا او یخبطه پس یافت سعد غلامی را که میبرید درختی را و میریزد برگ آنرا
فسلبه پس گرفت سعد جامه و سلاح او را فلما رجع سعد جاءه اهل العبد پس وقتی که باز آمد سعد بمدینه آمدند او را کسان آن غلام فکلموه ان یرد
علی غلامهم پس گفتند سعد را که باز گرداند جامه و سلاح بر غلام ایشان او علیهم یا بر ایشان شک راوی است بجای علی غلامهم علیهم گفته یعنی بدهد با ایشان
ما اخذ من غلامهم چیزی را که گرفته است از غلام ایشان از جامه و سلاح فقال معاذ الله ان ارد شیئا نفلنیه رسول الله پس گفت سعد پناه میجویم بخدا که
باز دهم چیزی را که عطا کرده است و غنیمت گردانیده است مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی گفته است آن حضرت که هر که برد درخت مدینه را سلب وی
غنیمت است مر کسی را که بگیرد او را و نفل بفتحتین غنیمت انفال جمع و ی تنفیل غنیمت دادن وابی ان یرد علیهم و ابا آورد سعد از این که باز گرداند سلب
او را بر ایشان این جزای تعرض کردن بحرم مدینه است چنانکه در شرح ترجمه اشارت بآن رفت رواه مسلم وعن عائشة رضی الله عنها قالت لما قدم رسول
الله صلی الله علیه وسلم المدینة وعک ابو بکر وبلال گفت عائشه وقتی که قدوم آورد آن حضرت مدینه را تب زده شد ابو بکر و بلال رضی الله عنهما و
عک تب یا درد تب و فی الصراح وعک تیزی تب فجئت رسول الله فاخبرته پس آمدم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس خبر کردم او را فقال پس گفت
آن حضرت اللهم حبب الینا المدینة کحبنا مکة او اشد خداوندا محبوب گردان بسوی ما مدینه را مانند محبت ما مکه را بلکه سخت تر و بیشتر از محبت مکه وصححها

و درست و نیک گردان هوای مدینه را صحت بمعنی تن درستی است و مراد تن درستی که بساکنان مدینه است وبارك لنا في صاعها ومدها و برکت ده ما را در صاع مدینه و مد مدینه وانقل حماها و بجای دیگر ببر تب مدینه را فاجعلها بالجحفة پس بگردان و ببر تپ مدینه را بجحفه بضم جیم و سکون حای مهمله و بفا نام موضعی است میان مدینه و مکه ساکنان او دران وقت یهود نا بهبود بوده اند گفته اند که زمین مدینه پیش از هجرت سید البشر صلی الله علیه وسلم زمین وبا و بلا و تپ و بیماری بود پس دعا کرد آنرا که بزمین کفار رود و درین حدیث دلیل است بر جواز دعا بر کفار بامراض و اسقام و موت و هلاک و فساد و بلاد ایشان متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما في رؤيا النبي صلى الله عليه وسلم في المدينة رأيت امرأة سوداء ثائرة الرأس روایت است از عبد الله بن عمر در حدیث خواب دیدن آن حضرت در شان مدینه دیدم من زنی را سیاه ژولیده موی خرجت من المدينة بیرون آمد آن زن از مدینه حتى نزلت مهيعة تا آنکه فرود آمد موضعی را که نام او مهیعه است بفتح میم و سکون ها و فتح تحتانیه و عین مهمله با در آخر فتأولتها ان وباء المدينة گفت آن حضرت پس تعبیر کردم من این رویا را که آن زن را که آن تپ و بیماری مدینه بود نقل الی مهيعة برده شد بسوی مهیعه وهي الجحفة و مهیعه نام جحفه است که در حدیث سابق مذکور شد في الصراح وبا مد و قصر بیماری عام که او را مرگ گویند و في القاموس وبا طاعون یا هر بیماری عام و در حرف نون گفته طاعون وبا و في الصراح طاعون مرگ وبا رواه البخاري وعن سفيان بن أبي زهير بضم زای و فتح ها و سکون تحتانیه صحابیست معدود در اهل مدینه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يفتح اليمن فيأتي قوم يبسون بفتح تحتانیه و ضم موحده و تشدید سین مهمله گفت سفیان شنیدم آن حضرت را که میگفت فتح کرده شود یمن پس می آیند گروهی که سیر میکنند و نرم میسیرند و میرانند ستوران خود را پس سیر نرم و راندن ستور چنانکه در قران مجید واقع شده است وبست الجبال بسا فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم پس کوچ میکنند با کسان خود و با کسانیکه اطاعت و فرمان برداری میکنند ایشانرا یعنی با اهل و عیال و توابع و لواحق خود والمدينة خير لهم لو كانوا يعلمون ويفتح الشام فيأتي قوم يبسون فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم لو كانوا يعلمون ويفتح العراق فيأتي قوم يبسون فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم لو كانوا يعلمون یعنی ولایتها در اسلام فتح میشوند و مردم برای طلب سعت معیشت و حطام دنیا و حظوظ فانیهٔ وی از مدینه بیرون می روند و از جوار رسول خدا صلی الله علیه وسلم و اقامت در مهبط وحی و منزل برکات اعراض می نمایند و اگر بدانند و بفهمند حقیقت حال و سعادت مبدا و مآل را اقامت مدینه بهتر باشد پس درین تذمیم و تحقیر حال مردم است و بعضی گفته اند که مراد آنست که مردم از ولایات و بلاد برآیند و بمدینه سکونت نمایند پس مقصود مدح مدینه و نازلان او ست و اول معنی اصح و اوجه است و اظهر است از حدیث والله اعلم متفق عليه وعن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت بقرية تأكل القرى امر کرده شده ام من بهجرت کردن بقریه که میخورد قریهای دیگر را یعنی غالب می آید و فرو می برد همه را یعنی هر که در وی ساکن میگردد و وطن میسازد غالب می آید و فتح میکند همه بلاد را و این حیاة صحبت این بلدهٔ عظیم الشان است که هر که در وی آمد بر همه بلاد غالب گردید نخست عمالقه آمده اند غالب شدند و فتح کردند بلاد و ولایات را بعد ازان یهود ساکن شدند و غالب آمدند بر عمالقه پس ازان انصار رسیدند و غالب شدند بر یهود و پیشتر سید المرسلین آمد صلی الله علیه وسلم و مهاجران رضی الله عنهم و غالب گشتند و چه غلبه که ایشانرا حاصل شد که عالم را از مشرق تا مغرب در گرفتند و اخبار ساکنان این بلدهٔ شریفه در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که تاریخ مدینهٔ مطهره است ذکر کرده ام و یکی از اسمای این بلدهٔ مطهره اکالة القری و اكالة البلد آن است از جهت تسلط و غلبهٔ وی بر سایر بلاد و امصار و نفاذ امر وی بر تمامی اهل اقطار و حمل کرده اند آنرا بعضی بر زیادت فضل و کرامت نسبت بفضائل بسایر اماکن که با فضایل همه مضمحل و متواری اند در جنب فضائل وی چنانکه مکه را ام القری گفتند از جهت اصالت و عراقت وی نسبت بسائر بقاع ارض و گفته اند که مضمون اكالة القرى ابلغ و اکمل از معنی ام القری است چه امومت تقاضا میکند محو و اهلاک را مگر ثبوت اصالت و حق امومت را بخلاف اکل که مقتضی تواری و اضمحلال است و مر این بلده را اسما و القاب بسیار اند از صد متجاوز و بعضی از آنها در کتاب مذکور نقل کرده ایم يقولون يثرب میگویند مردم در زمان قدیم این بلده را یثرب وهي المدينة و نام وی الان مدینه است اسم این بقعهٔ شریفه پیش از زمان نبوت یثرب و اثرب بود بر وزن مسجد پس آن حضرت او را مدینه نام نهاد از جهت تمدن و اجتماع مردم و استیناس و ائتلاف ایشان در وی و نهی کرد از خواندن به یثرب یا از جهت آنکه نام جاهلیت است یا بسبب آنکه مشتق از ثرب بمعنی هلاک و فساد و تثریب بمعنی توبیخ و ملامت است یا بتقریب آنکه یثرب در اصل نام صنمی یا یکی از جبابره بود و بخاری در تاریخ خود حدیثی آورده که هر که یکبار یثرب گوید باید که ده بار مدینه گوید تا تدارک و تلافی آن کند و در روایتی دیگر آمده باید که استغفار کند و بعضی گفته اند که تعزیر باید کرد قائل آنرا و آنکه در قرآن مجید آمده است یا اهل یثرب از زبان منافقان است که بذکر آن قصد اهانت آن می کردند عجب که بر زبان بعضی اکابر در اشعار لفظ یثرب آمده تنفي الناس كما ينفي الكير خبث الحديد میراند و دور میکند مدینه مردم بد را و پلید را چنانکه دور میکند کورهٔ آهنگران چرک و پلیدی آهن را و کیر بکسر کاف و سکون تحتانیه کورهٔ که از گل بنا کنند که در وی آهن را بگدازند یا مشک که بدان بدمند و بعضی گفته اند که بنا کرده شدهٔ گل را کوره گویند و مشک را که بدان در دمند کیر خوانند و این قول اصوب و ارجح است و مراد اهل کفر اند و شرک اند که از آنجا بقوت اسلام برآورده شدند و ساحت قدس این مکان شریف از ان پاک کرده شد متفق عليه وعن جابر بن سمرة بفتح سین و ضم میم صحابی مشهور و خواهرزادهٔ سعد بن ابی وقاص است

رض قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الله تعالی سمی المدینة طابة بدرستیکه خدای تعالی نام کرده است مدینه را بزبان حبیب خود طابه وهم چنین طیبه بفتح طای وسکون تحتانیه وطیبه بتشدید وطایب از جهت طهارت وی از انجاس شرک وموافقت هوای وی طبایع سلیمه را وطیب عیش وخوشی زندگانی در وی وطیب رائحهٔ وی وهمه چیز وی وبعضی از عرفا گفته اند که از خاک مدینه ودر ودیوار وی روایح طیبه می آید که درمی یابد آنرا کسی که شامهٔ باطن وی بزکام کفر ونفاق وخبث اعتقاد مزکوم نباشد وشاید که مشام بعضی از عرفای مخلص مشتاق نیز از ان رسیده باشد وحس باطن وظاهر آن را دریافته باشد بیت در آن زمین که نسیمی وزد ز طرهٔ دوست چه جای دم زدن نافهای تاتاریست ابو عبدالله عطار گفته است شعر بطیب رسول الله طاب نسیمها فما المسک والکافور والمندل الرطب رواه مسلم وعن جابر بن عبدالله ان اعرابیا بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت میکند جابر که بادیه نشینی بیعت میکرد آن حضرت فاصاب الاعرابی وعک بالمدینة پس رسید آن اعرابی را تپی بمدینه فاتی النبی پس آمد آن اعرابی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقال وگفت یا محمد اقلنی بیعتی بازگردان مرا بیعت مرا که کرده بودم من فی الصراح اقاله برانداختن بیع فابی رسول الله پس ابا آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از برانداختن بیعت وی وقبول کردن قول وی ثم جاءه پس تر باز آمد آن اعرابی آن حضرت را فقال پس گفت اقلنی بیعتی فابی ثم جاءه فقال اقلنی بیعتی فابی فخرج الاعرابی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما المدینة کالکیر تنفی خبثها وتنصع طیبها نیست مدینه مگر مانند دمهٔ آهنگر که دور میکند پلید خود را وخالص میکرداند پاک خود را یعنی دور میکرداند وبدر میکند مردم پلید را وخالص از هر چیز وبرین تقدیر طیبها مرفوع است وبعضی گفته اند از نصع بمعنی خالص کردانیدن وبرین وجه طیبها منصوب است وبضم تا وبفتح نون وکسر صاد مشدده از تنصیع نیز روایت است وتبضیع بموحده بجای نون وصاد مهمله نیز روایت کرده اند از بضع بمعنی جمع وبموحده وضاد معجمه نیز از بضع بمعنی قطع لحم کذا فی مجمع البحار وطیبها بکسر طا وسکون یا وفتح طا وکسر یای مشدده هر دو روایت است و ثانی اصح واقوی است متفق علیه وگفته اند که این نفی ونصع یا در زمان آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم یا در آخر زمان خواهد بود هنگامیکه دجال بیرون می آید وجنبانیده وافشانده میشود مدینه بسه کرت پس بیرون آید وبرود بجانب دجال هر کافر ومنافق واحتمال دارد که در هر زمان باشد حکایت آورده اند که چون عمر بن عبدالعزیز مدتی از جانب هشام بن عبدالملک حاکم مدینه مطیبه بود وچون بیرون آورده او را گفت میترسم از آنها باشم که مدینه نفی آنها می کند وهمچنین میترسد هر که از ان مکان شریف برآمده است یارب مگر بضرورت بحکم شرع ورعایت حق شرعی برآمده باشد بیت ضرورت است وگرنه خدای میداند که ترک صحبت جانان نه اختیار من است دوری ز حضرت تو نخستم باختیار خود زده را ز مهر جدائی چه درخور است نسأل الله العافیة وحسن العاقبة وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة حتی تنفی المدینة شرارها برپا نمیشود قیامت تا آنکه نفی می کند مدینه بدان را که در وی اند کما ینفی الکیر خبث الحدید این حدیث ظاهر است در آنکه نفی در آخر زمان باشد رواه مسلم وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی انقاب المدینة ملائکة لا یدخلها الطاعون ولا الدجال بر راههای مدینه فرشتگان نگاهبان اند که در نمی آید مدینه را به نگهبانی آنها وباز دجال نقب بفتح نون وضم نیز آمده وسکون قاف راه در میان دو کوه یا فرجه میان دو کوه بدر آمدن دجال بی شک در آخر الزمان خواهد بود ونگهبانی تا در آمدن وی یا هم در آن وقت خواهد بود یا همیشه است متفق علیه وعن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس من بلد الا سیطاه الدجال نیست هیچ شهری مگر آنکه نزدیک است که بی سپر کند آنرا دجال ودر آید الا مکة والمدینة مگر مکه ومدینه لیس نقب من انقابها الا علیه الملائکة نیست هیچ راهی از راههای مدینه مگر آنکه بر وی فرشتگان اند صافین صف زده یحرسونها پاس میدارند او را فینزل السبخة پس نزول میکند وفرود می آید دجال شوره زمین را که بیرون مدینه است وسبخه بسین مهمله وموحده وخای معجمه مفتوحات وسکون موحده نیز آمده شورستان فترجف المدینة باهلها پس می جنباند مدینه ساکنان خود را ثلث رجفات سه بار جنبانیدن فیخرج الیه کل کافر ومنافق پس بیرون می آید بسوی او هر کافر ومنافق متفق علیه وعن سعد رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یکید اهل المدینة احد الا انماع کما ینماع الملح فی الماء بدسگالی نکند وایذا نکند اهل مدینه را هیچ یکی مگر آنکه بگدازد وفانی گردد عنقریب چنانکه میگدازد نمک در آب همچنانکه ظاهر شد از حال یزید شقی که بعد از واقعه حره در اندک فرصت هلاک شد وبعقاب الهی والم دق وسل بگداخت وفانی شد متفق علیه وعن انس رض ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا قدم من سفر فنظر الی جدرات المدینة روایت است از انس که آن حضرت چون قدوم می آورد از سفر پس نظر میکرد بسوی دیوارهای مدینه اوضع راحلته تیز میراند شتر سواری خود را وان کان علی دابة واگر سوار می بود بر دابه دیگر که مراد بدان اسب واستر ومانند آن است حرکها من حبها می جنبانید آنرا بجهت محبت مدینه استعمال ایضاع مخصوص بشتر است ودر غیر شتر تحریک استعمال می یابد رواه البخاری

نصع ای خالص

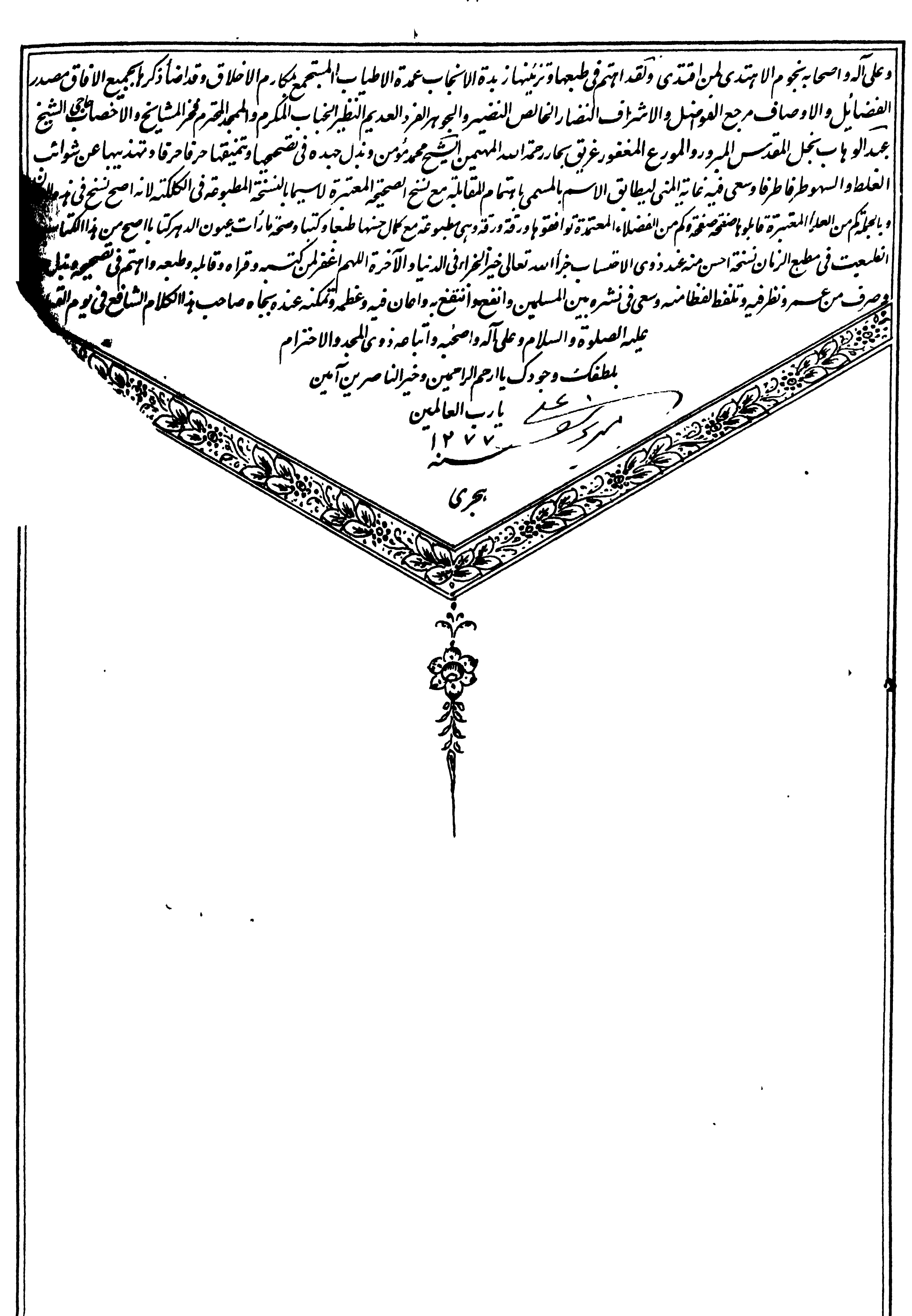
ناصع خالص

وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم طلع له احد وهم ازانس است که ظاهر شد مرآن حضرت را جبل احد یعنی نظر شریف وی بران افتاد فقال پس گفت
آن حضرت هذا جبل یحبنا ونحبه این کوهیست که دوست میدارد ما را و دوست میداریم ما او را اللهم ان ابراهیم حرم مکة خداوندا بدرستیکه ابراهیم
حرام کردانید مکه را وانی احرم ما بین لابتیها و بدرستیکه من حرام میکردانم زمینی را که میان دو سنگستان مدینه است متفق علیه اثبات محبت
احد را بعضی تاویل می کنند ومیگویند که این همه تکلم بمجاز است باعتبار محبت اهل آن که دران مومنان و موحدان باشند از انصار چنانکه شاعر گفته است
مصرع ومن مذهبی حب الدیار لاهلها ودر مقابل این دربعضی روایات زیاده آمده است که عیر جبل یبغضنا ونبغضه وعیر
بعین مهملهٔ مفتوحه کوهی است که دشمن میدارد ما را و دشمن میداریم ما او را زیرا که ساکنان وی منافقان بوده اند و تحقیق آنست که این محمول بر ظاهر است
ازجهت ابداع علم و فهم و لوازم آن از محبت و عداوت در جمادات بران وجهی که لایق بحال آنها است خصوصا با نبیا و اولیا خصوصا سید
انبیا و سلطان اولیا که محبوب عالمیان و محبوب پروردکار عالمیان و هرکه را خدا دوست داشت همه چیز و همه کس او را دوست دارند زیراکه هرچیز
خلق و محکوم او ست و حنین جذع بمفارقت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اول دلیل است بران و حنین جذع حدیث مشهور است که بسر حد تواتر
رسیده است وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سهل بن سعد ساعدی که از مشاهیر صحابه است گفت
که گفت آن حضرت احد جبل یحبنا ونحبه رواه البخاری الفصل الثانی عن سلیمان بن ابی عبد الله تابعی است
بسیاری از مهاجران را دریافته روایت میکند از سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و صهیب ثقه است قال رایت سعد بن ابی وقاص اخذ
رجلا یصید فی حرم المدینة الذی حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت دیدم سعد بن ابی وقاص را که گرفت مردی را که شکار می کرد در حرم
مدینه که حرام کردانید آن حضرت و حد آن تعیین نموده و مردم را از ارتکاب صید و جز آن در آن منع کرده فسلبه ثیابه پس ربود سعد و گرفت جامهای آنرو
را فجاء موالیه فکلموه فیه پس آمدند صاحبان آن مرد پس سخن کردند سعد را در شان او که جامه های او را بدهد فقال ان رسول الله پس
گفت سعد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حرم هذا الحرم حرام کردانیده این حرم را یعنی حرم مدینه را وقال من اخذ احدا یصید
فیه فلیسلبه و گفت هرکس که بگیرد یکی را که شکار میکند درین حرم پس باید که بگیرد رخت و سلاح او را فلا ارد علیکم طعمة اطعمنیها رسول الله پس باز
نمیکردانم بر شما و نمیدهم خوردنی که خورانیده است مرا آن خورش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و عطائیکه کرده است بمن و فی الصراح طعمه بالضم خورش و وجه کسب یعنی من که
نمیدهم آنرا بجهت آنکه این عطا است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر من و کسبی است که من بفرموده آن حضرت حاصل کرده ام ولکن ان شئتم دفعت
الیکم ثمنه ولیکن اگر میخواهید شما و بسیار بجد آید میدهم بشما بهای [illegible] پیش خود رواه ابو داؤد وعن صالح مولی لسعد روایت است از
صالح که مولی بود مر سعد بن ابی وقاص را ان سعدا وجد عبیدا من عبید المدینة یقطعون من شجر المدینة سعد یافت چندی غلام را از
غلامان اهل مدینه که می بریدند بعضی از درختان مدینه را فاخذ متاعهم پس گرفت رخت و جامهٔ آنها را وقال یعنی لموالیهم و گفت سعد یعنی مر موالی
ایشان را وقتی که طلب کردند رد کردن آن متاع بسوی ایشان سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ینهی ان یقطع من
شجر المدینة شیئ نهی میکرد از آنکه بریده شود از درختان مدینه چیزی وقال و گفت آن حضرت من قطع منه شیئا فلمن اخذه سلبه
کسیکه ببرد از درختان مدینه چیزی را پس مر کسی راست که گرفته است آن برنده را متاع او و رخت او رواه ابو داؤد وعن الزبیر روایت است از زبیر بن
العوام بتشدید واو که از عشرهٔ مبشره است و ابن عمه رسول الله است صلی الله علیه وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان صید وج وعضاهه
گفت آن حضرت که شکار وج و درختان وج بفتح واو و تشدید جیم نام وادی است بطائف حرم حرام است حرم بکسر حای و سکون را بمعنی حرام است
محرم لله حرام کرده شده است برای خدا تاکید حرم است رواه ابو داود وقال محی السنة رحمه الله وج ذکروا انها من ناحیة الطائف
وج ذکر کرده اند علمای حدیث که وی از جانب طائف است وقال الخطابی و گفته است خطابی انه بضمیر مذکر بدل آنها بضمیر مؤنث که در روایت محی
السنة است و بر هر تقدیر راجع بوج است و در اسمای مواضع تذکیر و تانیث هر دو درست است تانیث تاویل بقعه و ناحیه و تذکیر باعتبار موضع و مکان
و گفته اند که حرمت وج بر سبیل حمی بود که آن حضرت برای اهل صدقه کرد کرده بود نه بطریق حرم و اگر بطریق حرم بود در وقتی بود بعد از آن منسوخ
شد شافعیه برین اند و حنفیه مثل این در حرم مدینه نیز گفته اند و اکثر علما بر آنند که حرم مدینه و وج باعتبار رعایت تعظیم و احترام است نه باعتبار تحریم
جنایت و وجوب جزا وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة فلیمت
بها گفت آن حضرت کسیکه میخواهد که بمیرد بمدینه پس گو که بمیرد در وی یعنی این قصد و نیت مبارک است باید که بفعل آرد آنرا و اقامت کند در وی تا آنکه بمیرد
در وی فانی اشفع لمن یموت بها پس بدرستیکه من شفاعت میکنم مر کسی را که بمیرد بمدینه و در بعضی نسخ اشفع بتشدید فا یعنی مقبول الشفاعه کردانیده میشوم

دعای امیرالمؤمنین عمر است که میکرد اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی ببلد رسولک وتحقیق مستجاب شد دعای وی رضی الله عنه ما نیز این دعا میکنیم
بامید اجابت آن ان شاء الله تعالی رب العالمین شفاعت آن حضرت را صلی الله علیه وسلم تمامه مسلمانان امیدوارند و در موت مدینه واجب میگردد
شفاعت یا شفاعت خاص برای بخشیدن تمامهٔ گناهان و رفع مراتب و درجات عظیمه یا این کنایت است از انکه موت درین بلدهٔ مطهره البته برایمان
است چه شفاعت جز مومن را نباشد چنانکه در زوار قبر شریف نیز این توجیهات کرده اند و مثل این بشارت در موت بحرم مکه نیز واقع شده است چنانکه
بیاید رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث حسن صحیح غریب اسنادا وعن ابی هریرة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اخر قریة من قری الاسلام خرابا المدینة فرمود آن حضرت آخر شهری که خراب شود از شهرهای اسلام نزد قیام قیامت مدینه است
همه عالم خراب گردد و مدینه منوره آبادان باشد و بعد از همه بجریان حکم الهی تعالی این نیز ویران و فانی گردد و قریه اینجا بمعنی موضع است و
ترتیب اسما برین طریق است که قریه است که بالاتر از وی بلد و بالاتر از بلد مدینه و فوق همه و جامع تر از همه مصر و بعضی بلد و مدینه را در یک مرتبه
نهاده اند و مدینه الآن نام شهر حضرت سید کائنات شده است و بحسب شرف و فضل بالاتر از همه است رواه الترمذی وقال هذا
حدیث حسن غریب وعن جریر بن عبد الله رض صحابی مشهور است شریف و مطاع و جلیل و جمیل بود و بسیار بدیع الجمال بود چنانکه امیر
المومنین عمر گفته است که نمیدانیم هیچکس را از امت خوبروتر از جریر مگر آنکه حکایت کرده اند بما از حسن یوسف و صفات حمیدهٔ وی بسیار است
رضی الله عنه عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت ان الله اوحی الی ای هؤلاء الثلثه
نزلت فهی دار هجرتك بدرستی خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من که هرکدام ازین سه جا را که فرود آئی تو پس آن سرای و جای هجرت تست
یعنی مرا مخیر ساختند که هرکدام از اینجاها که خواهی جای تست المدینة یکی مدینه او البحرین بحرین که جزیره ایست بحر عمان مشهور او قنسرین به
کسر قاف و فتح نون مشدده و سکون سین و کسر را و فتح آن هردو بکسر نون نیز گفته اند نام بلدیست از بلاد شام و در تاریخ مدینه میگوید که مخیر ساخته
شد آن حضرت را پیش از هجرت میان این سه موضع و در آخر تعیین کرده شد در مدینه رواه الترمذی الفصل الثالث عن ابی
بکرة بفتح موحده و سکون کاف صحابی مشهور است از اهل طائف و چون آن حضرت طائف را محصر ساخته بود وی خود را از قلعه در چرخ چاه افگنده
بجانب لشکر حضرت انداخت و اسلام آورد و ابوبکره نام یافت و بکره چرخ چاه را گویند عن النبی روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
قال گفت آن حضرت لا یدخل المدینة رعب المسیح الدجال در نمی آید مدینه را ترس مسیح دجال لها یومئذ سبعة ابواب علی کل
باب ملکان مر مدینه را در آن وقت که دجال آید و بیرون مدینه نزول کند هفت [illegible] راه بود بر هر در دو فرشته نگهبان نشسته رواه البخاری وعن انس
رض عن النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت است از انس از آن حضرت که گفت اللهم اجعل بالمدینة ضعفی ما جعلت بمکة من
البرکة خداوندا بگردان در مدینه دو چندان آنچه گردانیدهٔ در مکه از برکت چنانچه در فصل اول فرمود و مثله معه و این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر
افضلیت مدینه بر مکه و این مسئله مختلف فیه است میان علما و دلائل جانبین را در کتاب جذب القلوب ذکر کرده ام فلینظر ثم متفق علیه وعن
رجل من آل الخطاب و روایت است از مردی از اولاد خطاب عن النبی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال گفت آن حضرت من زارنی متعمدا کان فی جواری یوم
القیمة کسی که زیارت کند مرا بقصد نه بطفیل کاری دیگر باشد آن کس در همسایگی من و پناه منست روز قیامت از بعض عارفان می آرند که وی حج کرد و بزیارت نیامد گفت
زیارت آن حضرت را نمی خواهم که به تبع و طفیل حج کنم و این غایت تشوق و تادب جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم است ولیکن صواب آن است
که قصد حج با قصد زیارت منافات ندارد و علما وقت زیارت بعد از ادای حج داشته اند مقصود آنست که مشوب بغرض دنیوی و قصد سیر و تفرج نباشد
بیت رفت بر بوی سر زلف تو حقی بچمن ورنه کی بوی نسیم سحری بود غرض وبحقیقت در هردو مکان ظهور کمال و جمال اوست و منظور اتباع و امتثال وی صلی الله
علیه وسلم ع هر دو جای تست یا بدر الدجا ومن سکن المدینة وصبر علی بلائها کنت له شهیدا او شفیعا یوم القیمة وکسیکه سکونت ورزد در مدینه
و صبر کند بر بلای وی و شدت و محنت وی خصوصا چنانکه در زمان آن حضرت بود و در بعضی روایات علی لاوائها چنانکه سابقا گذشت باشم من مر او را
گواه و شفاعت کننده روز قیامت گفته اند شهادت بر طاعت و شفاعت در معاصی ومن مات فی احد الحرمین بعثه الله من الآمنین یوم
القیمة وکسی که بمیرد در یکی از حرمین مکه یا مدینه برانگیزد او را خدای تعالی از بی بیمان از عذاب روز قیامت و آمده است که مقبره مکه و مدینه را می نشانند در
بهشت همچنین بی سوال و حساب وکما جاء وعن ابن عمر رض مرفوعا من حج فزار قبری بعد موتی کسیکه حج کند پس زیارت کند قبر مرا بعد از موت
من کان کمن زارنی فی حیوتی باشد همچون کسی که زیارت کرد و ملاقات نمود مرا در حیات من و یکی از فوائد و نتائج زیارت شریف آنست که زائر را از
نصیبهٔ صحبت معنوی و آنچه از لوازم و آثار آنست حاصل میگردد و این مبنی بر ثبوت حیات است مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم حیات حقیقی دنیاوی

بخلاف شهدا که بحیات معنوی مشرف اند واین مسئله را بتفصیل هرچه تمامتر در جذب القلوب بیان کرده ام وبالله التوفیق رواهما روایت کرد این هردو حدیث را
البیهقی فی شعب الایمان وعن یحیی بن سعید رض یحیی بن سعید دو است یکی یحیی بن سعید قطان از کبار ائمه حدیث وثقات ایشان وروایت میکند
از مالک وشعبه وثوری وغیر ایشان ودیگر یحیی بن سعید انصاری از تابعین است روایت میکنند از وی مالک وشعبه وثوری ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم کان جالسا وقبر یحفر بالمدینة آن حضرت نشسته بود وگوری کنده میشد در مدینه فاطلع رجل فی القبر پس نظر کرد مردی در قبر فقال بئس مضجع المؤمن
پس گفت آن مرد بد خوابگاه مومن است گور فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بئسما قلت بد حرفی بود که تو گفتی که نکوهش گور کردی
برای مسلمان قال الرجل انی لم ارد هذا گفت آن مرد بدرستی که من مراد نداشتم باین سخن نکوهش موت برای مؤمن انما اردت القتل فی سبیل الله اراده
نکردم مگر مدح وتحسین کشته شدن در راه خدا که اگر کسی در غربت شهید شود بهتر است از آنکه بر بستر بمیرد در جای خود بمیرد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا
مثل القتل فی سبیل الله نیست مردن در مدینه مانند کشته شدن در راه خدا بلکه مردن بمدینه افضل واکمل است ما علی الارض بقعة احب الی ان
یکون قبری بها منها نیست بر روی زمین هیچ جای که محبوبتر باشد نزد من که باشد قبر من در آنجا از مدینه ثلث مرات سه بار گفت این سخن را این چنین تقریر
کرد طیبی این حدیث را وازینجا لازم می آید که مردن در مدینه ومدفون شدن در وی افضل است از شهادت ومدفون شدن در جای دیگر واین حدیث ابلغ و
ادخل است در بیان فضیلت مدینه ومدفون شدن در وی اما پوشیده نماند که ظاهرترین تقدیر آنست که گفته میشد نیست قتل در راه خدا مانند موت بمدینه ولفظ
حدیث احتمال این هم دارد که گفته شود ومراد آنست که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم آری نیست موت مؤمن بمدینه مثل قتل فی سبیل الله وقتل فی سبیل الله افضل واعظم است
از همه ولیکن اگر آن روزی نشود موت در مدینه وقبر در وی افضل است از موت در سائر بلاد وقبر در آن وباین تقریر مفهوم میشود افضلیت موت بمدینه از موت
در سائر بلاد ولیکن باقی میماند افضلیت شهید کشتن وکشته شدن در راه خدا والله اعلم بالمراد رواه مالک مرسلا روایت کرد امام مالک این حدیث را
بطریق ارسال وازینجا معلوم میشود که مراد یحیی بن سعید انصاری است که تابعی است وامام مالک وهشام بن عروه وشعبه وثوری ازوی روایت
دارند نه یحیی بن سعید بن القطان که از ثقات وائمه اهل حدیث واز اکابر ایشان است چه وی روایت میکند از امام مالک واز هشام بن عروه ویحیی بن سعید
انصاری وشعبه وثوری وارد فتدبر وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفت ابن عباس که گفت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما شنیدم آن حضرت را وهو بوادی العقیق وحال آنکه آن حضرت در وادی العقیق بود که نام
وادی ست از اودیه مدینه وذکر آن در اشعار واحادیث بسیار واقع شده وآن حضرت آنجا میرفت ونماز میگذارد یقول میگفت آنحضرت اتانی
اللیلة آت من ربی آمد مرا امشب آینده یعنی فرشته از جانب پروردگار من فقال صل فی هذا الوادی المبارک بگزار نماز درین وادی مبارک
وقل عمرة فی حجة وبگو عمره را در حج یعنی حساب کن این نماز را وبرابر کن با عمره که در حج باشد وقول استعمال کرده میشود در جمیع افعال وفی روایة و
قل عمرة وحجة مقصود بیان فضیلت نماز است درین بقعه شریفه که
حکم عمره وحج دارد رواه البخاری تمام شد کتاب
المناسک بعون الله تعالی وحسن توفیقه
ثم یتلوه کتاب البیوع

قد تمت النسخة المبارکة المیمونة الشریفة المسماة بشرح مشکات شریف تصنیف مولانا عبد الحق دهلوی فی احادیث رسول الله الباری فی یوم الخمس عشر من شهر
ذی الحجة الحرام سنة ١٢٧٧ سبع وسبعین ومائتین بعد الالف من الهجرة النبویة علی صاحبها الف الثناء والتحیة وبعد فان هذا الکتاب المشکوة افضل الکتب
بعد القرآن واخیر الصحف فی الازمان وقد ثبت شرفا وحقا عند علماء الفحول بعد کلام الله کلام الرسول وفی الحقیقة ان یتامل فی هذا الکلام بلا
اشتباه انکان کلام الله کلامه ولکن کلامه کلام الله لاسیما هذا الکتاب بترتیب الاجزاء والفصول والابواب کانه سما بلاغة تلالات فیها کواکب الانوار
وجنة خلد تجری من تحتها الانهار فکم ابتسمت فیها الازهار من مسائل الشرع الغراء الفائق وسجعت اطیار القدس علی قضب براعتها معان رائق وکان
اسطره غصون الاشجار فی روضة الفردوس والفاظه کالثمرات اللذیذة ذات الکؤس ومن النقاط فوقهن حمائم ومن الاعراب علیهن حمائم
مداد سطوره اسود من ذوائب الحور والولدان وبیاض طرفی سطره فیها عینان نضاختان وتجری من کل نقطة عیون علوم المعنویة کالسلسبیل وانجل شره
فصحاء العرب وهم کانوا فی الشعر افضل من الخلیل جواهر نظمه المنثورة معلقة بالعرش کالقندیل وقد نسخت من کلمة سبع معلقات البلغاء بلا دلیل وکیف لا
وهو کلام النبی الامی المحترم افصح العرب والعجم ومن علومه علم اللوح والقلم ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی رسول الله المجتبی محمد ن المصطفی صلی الله علیه



وعلى آله واصحابه نجوم الاهتدى لمن اقتدى ولقد اهتم فى طبعها وتزئينها زبدة الانجاب عمدة الاطياب المستجمع لمكارم الاخلاق وقد اضاء ذكرها بجميع الآفاق مصدر الفضائل والاوصاف مرجع الفواضل والاشراف النضار الخالص النضير والجوهر الفرد العديم النظير الجناب المكرم والممجد المحترم فخر المشائخ والاخصاب حاجى الشيخ عبد الوهاب نجل المقدس المبرور والمورع المغفور غريق بحار رحمة الله المهيمن الشيخ محمد مؤمن وبذل جهده فى تصحيحها وتنميقها حرفا حرفا وتهذيبها عن شوائب الغلط والسهو طرفا طرفا وسعى فيه غاية المنى ليطابق الاسم بالمسمى باهتمام المقابلة مع نسخ الصحيحة المعتبرة لاسيما بالنسخة المطبوعة فى الكلكتة لانه اصح نسخ فى هذا الزمان وبالجملة كم من العلماء المعتبرة قابلوها صفحة صفحة وكم من الفضلاء المعتمدة توافقوها ورقة ورقة وهى مطبوعة مع كمال حسنها طبعا وكتبا وصحة ما رأت عيون الدهر كتابا اصح من هذا الكتاب انطبعت فى مطبع الزمان نسخة احسن منه عند ذوى الاحساب جزاه الله تعالى خير الجزاء فى الدنيا والآخرة اللهم اغفر لمن كتبه وقراه وقابله وطبعه واهتم فى تصحيحه وبذل وصرف من عمره ونظر فيه وتلفظ الفظا منه وسعى فى نشره بين المسلمين وانفعوا انتفع به واعان فيه وعظمه وتمكنه عنده بجاه صاحب هذا الكلام الشافع فى يوم القيام عليه الصلوة والسلام وعلى آله واصحبه واتباعه ذوى المجد والاحترام

بلطفك وجودك يا ارحم الراحمين وخير الناصرين آمين

يا رب العالمين

سنة ١٢٧٧ هجرى